

# انکار و مقاومت

خوانشی جدید از فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد در پرتو  
اسناد فوق محرمانه اتحاد جماهیر شوروی به ضمیمه اسناد

علی مرادی مراغه‌ای

تهران ۱۴۰۰

مرادی مراغه ای، علی

انکار و مقاومت: خوانشی جدید از فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد.../

نوشته علی مرادی مراغه ای \_ تهران: مولف، ۱۴۰۰.

پنج، ۳۸۵ ص.

کتابنامه.

ISBN

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. پیشه‌وری، سیدجعفر ۱۳۷۲ - ۱۳۲۶ سرگذشتنامه ۲. ایران - تاریخ - پهلوی - ۱۳۰۴ -

۱۳۵۷. ۳. فرقه دمکرات آذربایجان. ۴. قاضی، محمد، ۱۳۷۹ - ۱۳۷۶ سرگذشتنامه ۵. جمهوری

مهاباد، ۱۳۲۵.

نام کتاب: انکار و مقاومت: خوانشی جدید از فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد...

نوشته: علی مرادی مراغه‌ای

چاپ اول: بهار ۱۴۰۰

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید آن اعم از چاپ، کپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی بدون اجازه مکتوب مولف ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

تقدیم می‌گردد:

به کسانی که برای خوشبختی تمامی انسانها تلاش می‌کنند  
و انسانها را با همه تفاوت‌هایشان ارج می‌نهند.



## فهرست مطالب

مقدمه: ..... الف

### بخش اول: سیاستهای یکسان سازی و پادگانی دوران رضاشاه

- ۱- ظهور رضاشاه و باستانگرایی و ناسیونالیزم تهاجمی ..... ۳
- ۲- سهم کردها و ترکها از رشد صنعتی دوره رضاشاه ..... ۴
- ۳- آغاز یکسان سازی عینی و ذهنی ..... ۶
- ۴- اسکان عشایر ..... ۱۰
- ۵- لباس واحد و کشف حجاب ..... ۱۷
- ۶- مقایسه رضاشاه و آتاتورک: شباهت ها و تفاوت ها ..... ۲۰
- ۷- برخی مقاومتها در مقابل تغییرات ..... ۲۳
- ۸- زبان واحد ..... ۲۵
- ۹- فرهنگستان ..... ۳۳
- ۱۰- اقوام زخم خورده ..... ۳۵
- ۱۱- دیالکتیک انکار و مقاومت ..... ۳۷
- ۱۲- افسانه گرایش حکومت رضاشاه به آلمان برخلاف میل انگلستان ..... ۴۴
- ۱۳- اشغال ایران توسط متفقین ..... ۴۵
- ۱۴- سقوط و خروج دیکتاتور ..... ۴۹
- ۱۵- خوشحالی اقوام از سقوط دیکتاتور و ورود قشون سرخ ..... ۵۲
- پانویس ها ..... ۵۷

### بخش دوم: ظهور احزاب و تشکلهای گریز از مرکز

- ۱- تشکیل حزب توده و رشد آن در آذربایجان ..... ۶۷
- ۲- ظهور کومله ژ-ک ..... ۷۳
- ۳- تغییر سیاستهای شوروی ..... ۸۳
- ۴- درخواست امتیاز نفت شمال ..... ۹۳
- ۵- پیشه‌وری و تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان ..... ۹۸
- ۶- تلاش‌های روس‌ها در بین کردها ..... ۱۱۳
- ۷- تبدیل کومله ژ-ک به حزب دمکرات کردستان ..... ۱۲۴
- ۸- قاضی محمد و تشکیل جمهوری مهاباد ..... ۱۳۲
- ۹- حمایت‌های شوروی ..... ۱۴۲
- ۱۰- اقدامات و اصلاحات ..... ۱۴۴

- ۱۱- اختلافات فرقه دمکرات با جمهوری مهاباد..... ۱۴۹
- ۱۲- فشار روس‌ها به پیشه‌وری برای توافق با تهران..... ۱۵۶
- ۱۳- توافقنامه با تهران..... ۱۶۱
- ۱۴- بازی زیرکانه قوام..... ۱۶۷
- ۱۵- پایان ماه عسل حکومت‌های تبریز و مهاباد..... ۱۶۹
- ۱۶- آغاز حمله ارتش..... ۱۷۱
- ۱۷- سقوط جمهوری مهاباد..... ۱۷۷
- ۱۸- بیان کاری ناجیان و فاتحان آذربایجان..... ۱۸۰
- ۱۹- بررسی علل شکست..... ۱۸۸
- ۲۰- دو مرگ متفاوت دو رهبر اتوپیست..... ۱۹۲
- ۲۱- آوارگی‌های ملامصطفی بارزانی..... ۲۰۷
- پانویس‌ها..... ۲۱۹

### بخش سوم: ۵۳ سند فوق سری اتحاد جماهیر شوروی

- اسناد..... ۲۴۷
- منابع..... ۲۶۷
- نمونه‌ایی از اسناد..... ۳۷۹

## مقدمه:

در حدود ۲۰ سالی که بر روی موضوع فرقه دمکرات آذربایجان کار کرده‌ام و چندین کتاب، مقالات و مصاحبه‌ها در این زمینه داشته‌ام در این کتاب سعی‌ام بر نکات تازه‌ای است که تاکنون کمتر در منابع فارسی مطرح شده‌اند در اینجا، کوشیده‌ام بر منابع دست اول اسناد ایرانی و مخصوصاً اسناد فوق محرمانه روسی تکیه کنم که تاکنون در ایران از سوی مورخین و پژوهشگران این حوزه کمتر استفاده شده‌اند. این اسناد که خوشبختانه در سال‌های اخیر از آرشیوهای محرمانه شوروی بیرون آمده‌اند بقدری با اهمیت و روشنگر هستند که پرتو جدیدی بر بسیاری از نکات تاریک و مبهم فرقه دمکرات آذربایجان و مه‌آباد می‌اندازند علاوه بر اینکه در کتاب از این اسناد بهره گرفته‌ام در پایان کتاب نیز، ترجمه فارسی آنها را که ۵۳ سند می‌باشند عیناً آورده‌ام، اصل اسناد به زبان روسی بوده اما به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده‌اند. علاوه بر ترجمه اسناد، در ابتدای هر کدام از سندها، توضیحاتی نیز آورده‌ام تا خواننده در جریان باشد که سند به چه رخداد و حادثه‌ای دلالت دارد و به چه علت صادر شده است.

در مورد ارتباطات فرقه دمکرات آذربایجان با روسیه، اسناد زیادی در سال‌های اخیر از بایگانی‌ها خارج شده اما در مورد ارتباطات مه‌آباد با روس‌ها، متأسفانه کمتر بر روی اسناد شوروی کار شده و به نظر می‌رسد که منابع زیادی در این زمینه وجود داشته باشد که همچنان به زبان روسی مانده است.

بخش بیشتر اسناد روسیه مربوط به فرقه دمکرات آذربایجان است و البته در برخی از آنها، از مه‌آباد نیز سخن رفته است. این اسناد نشان می‌دهند که ارتباطات روس‌ها با فرقه دمکرات آذربایجان به مراتب گسترده‌تر از مه‌آباد بوده و در نگاه روس‌ها، حکومت تبریز به مراتب مهم‌تر و تاثیرگذارتر بوده و در مقایسه با حکومت مه‌آباد در اولویت بوده است، که در این مسئله، علاوه بر اینکه میزان قدرت و گستردگی حکومت تبریز در مقایسه با حکومت محدود مه‌آباد دخیل بوده، خود شخصیت میرجعفر باقروف نیز تاثیر بسزایی داشته است.

در اسناد روسیه از حکومت تبریز به عنوان «حکومت ملی آذربایجان» استفاده شده اما من در کتاب از همان عنوان «حکومت فرقه دمکرات آذربایجان» استفاده کرده‌ام که در ایران به این عنوان مشهور شده، در مورد حکومت مه‌آباد نیز از عنوان «مه‌آباد» استفاده کرده‌ام هر چند تمامی پژوهشگران کُرد کشورمان و مخصوصاً دوست‌داران آن، سعی کرده‌اند از عنوان «جمهوری کردستان» استفاده کنند عجیب است که برخی از آنها در ترجمه‌های خود نیز از عنوان «جمهوری کردستان» استفاده کرده‌اند در حالی که خود منبع انگلیسی آنها بجای «کردستان» از عنوان «مه‌آباد» استفاده کرده البته در برخی منابع خارجی برای این

تشکیلات از عنوان «جمهوری کردستان» یاد شده ولی در اکثر آنها از عنوان «مهاباد» استفاده گردیده، ذکر برخی مثال‌ها خالی از فایده نخواهد بود:

ویلیام ایگلتون در کتابش از عنوان جمهوری کردستان استفاده نکرده بلکه از عنوان «مهاباد» (the Kurdish Republic of Mahabad 1946) استفاده کرده اما آقای سیدمحمد صمدی در ترجمه همان کتاب، از عنوان «جمهوری کردستان» استفاده کرده و عجیب اینکه در داخل کتاب نیز همه جا این ترجمه به چشم می‌خورد و یا آرچیا روزولت نیز در کتاب خواندنی خود از عنوان «مهاباد» (The Kurdish Republic of Mahabad) استفاده کرده اما مترجم کهنه-کاری چون آقای ابراهیم یونسی آنرا «جمهوری کردستان» ترجمه کرده! البته مترجمی دیگر به «شوق آموختن» ترجمه کرده. و یا ریچارد موبلی در کتاب خودش از عنوان «مهاباد»

(Study of relations between the Mahabad Republic and Azerbaijan Democrat) استفاده کرده اما مترجمان در ترجمه‌های کردی و فارسی آنرا به «روابط جمهوری کردستان و آذربایجان» ترجمه کرده‌اند البته نمونه‌های زیادی وجود دارد که مجال پرداختن نیست. اما این مسئله حتی در پایان‌نامه‌های فوق لیسانس و دکتری نیز دیده می‌شود که نه تنها دانشجویان تاریخ، بلکه اساتید راهنما و مشاورین این پایان‌نامه‌ها نیز کوچکترین توجهی به این مسئله نکرده‌اند!

البته لازم به ذکر است که خود مقامات حکومت مهاباد در اسناد و نامه‌های حکومتی در همه جا از عنوان «جمهوری کردستان» استفاده کرده‌اند که شاید به این دلیل، پژوهشگران کرد میهن-مان ترجیح داده‌اند از عنوان جمهوری کردستان استفاده کنند.

اما در این کتاب، من در همه جا از عنوان «مهاباد» استفاده کرده‌ام چرا که خودمختاری کردها که در ۱۳۲۴ به مرکزیت مهاباد اعلام شد تنها شامل چند شهر محدود مانند بوکان، نقده، اشنویه، سقز، سردشت، بانه بود و مناطق وسیعی چون کرمانشاه و سنندج و بیش از ۷۰ درصد کردنشینان، نه تنها خارج از قلمرو حکومت این جمهوری بودند بلکه حتی مخالف آن بودند! علاوه بر آن، باید گفت که اصلاً خودِ موجودیت این «جمهوری» نیز از اول، مورد اختلاف دو تشکیلات فرقه دمکرات آذربایجان و مهاباد بوده بطوریکه این اختلاف، اولین بار در آغاز شکل‌گیری فرقه دمکرات در تبریز دیده شد همچنین، در سفر دوم هیئت کردها به نمایندگی قاضی محمد به باکو نیز تکرار شد میرجعفر باقروف به کردها گفت که دولت شوروی آماده است به آنها کمک کند تا سرنوشت خودشان را بدست گیرند بشرطی که در تحت حکومت فرقه دمکرات آذربایجان قرار گیرند که البته، کردها و قاضی محمد به شدت با آن مخالفت می‌کنند که در کتاب مفصل به آن پرداخته‌ام.



از طرفی، نگرش خود حکومت مرکزی نیز قابل توجه است که پس از خروج ارتش سرخ از ایران، حکومت تهران حاضر به هیچگونه مذاکره با سران جمهوری مهاباد نمی‌گردد و در نتیجه، قرارداد پیشه‌وری با دولت قوام‌السلطنه در تهران، تشکیلات مهاباد در تحت حکومت فرقه دمکرات آذربایجان و جزیی از آن قرار می‌گیرد. این نشان می‌دهد که هم برای مقامات شوروی و هم برای مقامات فرقه دمکرات و هم برای مقامات تهران، حتی وجود «جمهوری مهاباد» بصورت مستقل نیز چندان به رسمیت شناخته نمی‌شد و به اکراه آن را می‌پذیرفتند.

آنچه مهم است اینکه، ۷۵ سال از ظهور و سقوط این دو تشکل می‌گذرد اما در طول این سال‌ها هنوز هم می‌توان گفت که بزرگترین ضعف تاریخ‌نویسی در این حوزه، افراط و تفریط و سیاه و سپید دیدن قضایاست که دامن دوستان و دشمنان این دو تشکل را گرفته و آنها را چه بسا شبیه هم ساخته است! متأسفانه در خصوص فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد، بجای تاریخ‌نگاری علمی، بیشتر نگاهی حب و بغضانه و ایدئولوژیکی سایه افکنده و این مسئله در مورد «جمهوری مهاباد» حتی بیشتر از فرقه دمکرات بوده است. در حالیکه مخالفین هر دو تشکیلات، بجای توجه به عوامل و زمینه‌های داخلی، سعی داشته‌اند آنها را به کل، ساخته و برکشیده روس‌ها قلمداد کنند؛ در مقابل، باید گفت که دوستان هر دو تشکیلات نیز، از تفحص در مورد ارتباط آنها با مقامات روسی اکراه دارند، در حالی‌که خود ارگان‌های دو تشکیلات مذکور یعنی روزنامه کوردستان و روزنامه آذربایجان در آن زمان، تقریباً اکثر صفحات‌شان مملو از ستایش از روسیه و دارای تصاویر بزرگی از شخص استالین بوده و حتی به ارتباط با روس‌ها مباحثات می‌کردند و در این اسنادی هم که در کتاب آورده‌ام به جزیی‌ترین این ارتباطات دلالت دارند.

به نظر اینجانب، با وجود اینکه در ارتباطات گسترده این دو تشکل با روس‌ها چه در مرحله ظهور و استقرار و چه در مرحله حتی سقوط آنها جای هیچ شبهه نیست اما همچنان که در کتاب مفصل آورده‌ام بدون وجود عوامل و زمینه‌های داخلی، امکان بوجود آمدن آنها به هیچوجه وجود نداشت چرا که، چگونه یک کشوری بیگانه می‌تواند در یک کشوری دیگر بدون وجود زمینه‌های مستعد داخلی، چنین تشکل‌هایی با این گستردگی را خلق کند؟!

این زمینه‌های داخلی در حکومت ۱۶ ساله رضاشاه فراهم گردید و محصول مستقیم سیاست‌های همانندسازی حکومت مرکزی بوده است، چرا که کوشش حکومت رضاشاه برای قلع و قمع هویت‌های اقوام و انکار آنها، باعث مقاومت و عکس‌العمل‌ها از سوی اقوام مختلف و مخصوصاً دو قوم ترک و کرد گشته که این مقاومت‌ها از همان زمان رضاشاه آغاز می‌گردد اما توسط حکومت رضاشاه سرکوب گردیده ولی پس از سقوط رضاشاه و فقدان تسلط حکومت مرکزی، بلافاصله بصورت گسترده در سپهر سیاسی شهرهای ترک‌نشین و کردنشین آغاز می‌-

گردند. اما پدیدار شدن نشانه‌های پایان جنگ جهانی دوم و اهمیت یافتن مسئله نفت در سیاست روسیه، موجب می‌گردد که روسیه سوار بر این تشکل‌های متعدد در آذربایجان و کردستان شده و آنها را در تحت دو تشکیلات فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد در آورد. بنابراین، این تشکل‌ها و احزاب هویت‌طلبانه در ابتدای ظهورشان، نه تنها بصورت مستقل از روسیه بودند بلکه حتی در زمان بوجود آمدن آنها، روس‌ها مخالف آنها بودند! در واقع، این بسیار بی‌پایه و مضحک خواهد بود که در نظر بگیریم که روس‌ها این دو حکومت را از هیچ خلق کرده‌اند. روس‌ها تنها آنها را بشکل دلخواه خود در دو تشکل در آوردند تا به عنوان اهرم سیاسی در مسئله نفت استفاده کنند.

در جوامع سنتی، هویت‌های اجتماعی پراکنده موزائیک ماندنی بودند و دولت‌های سنتی دغدغه ایجاد جامعه‌ای یکسان و یکدست نداشتند، اما حکومت رضاشاه که در پی نوسازی و مدرن ساختن جامعه بود هر گونه تکثر و تنوع قومی در جامعه را به منزله تهدید تلقی می‌کرد که بایستی از سر راه برداشته شوند! و پر واضح بود که اولین ابزاری که به ذهن رضاشاه و دولتمردان او می‌رسید توسل به شیوه‌های خشونت‌آمیز و زور عریان بود نه اقدامات دمکراتیکی چون مشارکت اقوام در حکومت مرکزی، کاهش نابرابریهای اجتماعی اقتصادی در بین اقوام، تضمین حقوق گروههای قومی، تحقق برابری فرصت‌ها، احترام به نخبگان قومی و غیره. تنها در این چشم‌انداز است که این اقوام از مرکز ایران دور شده و از ورود ارتش سرخ بیگانه اظهار شادمانی و سرور کردند، اما به نظر من، بزرگترین بعد تراژیک هر دو تشکل یعنی فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد این بوده که هر دو در طول حیات یکسال‌شان، مدام در میان دو سنگ آسیاب گیر کرده بودند که پایانی روشن برای هیچکدام از آنها وجود نداشت، به عبارتی، بزرگترین اشتباه رهبران فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد نوع رابطه و تکیه-گاهشان به روسیه استالینیستی بوده است که اسناد نیز بخوبی آن را نشان می‌دهد. نتیجه‌ی تلاش‌ها و سرنوشت‌نهایی هر دو تشکل، باختِ باخت بود و هیچ پایانی خوش و پیروزی در انتظارشان نبود، آنان در میان بد و بدتر و یا چاله و چاه گرفتار آمده بودند. به زبانی ساده، آنها به استالین تکیه کرده بودند که آنها را از دست حکومت ایران نجات دهد اما اگر استالین در وسط، حمایت از آنها را قطع نمی‌کرد و تا آخر به آنها کمک می‌کرد در این‌صورت، آنان از دست حکومت ایران نجات پیدا می‌کردند اما در مرحله بعدی، چه کسی آنها را از دست استالین و روسیه نجات می‌داد؟! پس در نهایت، آنان با تمام اشتراکاتی که با کل ایران داشتند، تنها از چاله در می‌آمدند اما در پایان راه، به چاه می‌افتادند! چرا که، وجود دو حکومت مستقل در برزخ دو حکومت بزرگ استبدادی ایران و روسیه بیشتر به شوخی شبیه بوده و در نهایت، در زمانی که جهان بسوی دوران جنگ سرد و جهان دو قطبی قدم می‌گذاشت حکومت‌های مستعجل فرقه

دمكرات آذربايجان و جمهورى مهاباد، بزودى به يك طرف غلطيده يا با سركوب و كشتار، بسوى مادر خود باز مى گشتند و يا جزو اقمار روسيهى بيگانه مى گشتند و سرانجام نيز چنين شد. مطالعه‌ى تاريخ فرقه دمكرات آذربايجان و جمهورى مهاباد بصورت علمى و عقلانى و بدون عينك حب و بغض هنوز هم داراى عبرت‌ها و درس‌هاى فراوانى است، اين درس‌ها دو سويه هستند هم براى ايران دوستان و يا حكومت‌هاى ايران و هم براى خود اقوام ايرانى. همبستگى مى و يكبارچگى ايران، زمانى تقويت مى يابد كه اقوام ايرانى خود را نه مستاجر بلكه صاحبخانه بدانند و در اينجا، عدالت به معنای كامل آن اعم از سياسى، اقتصادى و فرهنگى در حكم سيمان و يا به مانند آبى است كه سبب رشد و نمو دوستى و پيوند مى گردد، شكاف‌ها را پر كرده و ايران را به رنگين كمانى زيبا بدل مى سازد اما در مقابل، تبعيض و بى عدالتى مانند خشكسالى است كه سبب ترك برداشتن و قطعه‌قطعه شدن زمين مى انجامد و در اين زمين، هيچ نهال دوستى و مودت را امكان رشد نخواهد بود...

على مرادى مراغه‌اى

تابستان ۱۴۰۰



بخش اول:

سیاست‌های یکسان‌سازی و پادگانی دوران رضاشاه



## ۱ - ظهور رضاشاه و باستانگرایی و ناسیونالیزم تهاجمی

همانطور که تقاضا (برای یک کالا) می‌تواند به تولید و عرضه آن بیانجامد، به همین منوال هم تقاضا برای آمدن رهبر، به یک تولید انبوه از آنان (در تاریخ) می‌انجامد...

### کارل پوپر

ناسیونالیسم افراطی و تهاجمی در ایران در زمان رضاشاه با تحقیر و قلع و قمع زبان‌ها و فرهنگ‌های اقوام ایرانی همراه بود. البته رگه‌هایی از آن با جنبش مشروطیت آغاز می‌شود و پس از افول مشروطیت در خارج از ایران در مجلاتی چون کاوه، فرنگستان و ایرانشهر بصورت گسترده مطرح می‌گردد در آن زمان، خواسته و آرزوی بخش اعظم روشنفکران ایرانی پس از شکست و ناکامی انقلاب مشروطیت در تحقق آرمان‌هایش بود بنابراین، باستانگرایی محصول دوران رضاشاه نبود اما در دوران رضاشاه، بصورت گسترده پرورده و تبلیغ شد و بصورت ایدئولوژی رسمی سیستم درآمد. سه نشریه کاوه، ایرانشهر و فرنگستان که در آستانه تبدیل سلسله قاجاریه به پهلوی ظهور کرده و در خارج از ایران در برلین آلمان منتشر می‌شدند و نسبتاً خوانندگان زیادی داشتند در بسط و تعمیق سیاست باستانگرایی نقش اساسی داشتند. افرادی چون سیدحسن تقی‌زاده، محمدعلی جمالزاده، حاجی سیدابوالحسن علوی، میرزامحمد قزوینی، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، میرزامحمود غنی‌زاده، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، میرزا رضاخان تربیت در آنها قلم می‌زدند حتی ارانی نیز قبل از اینکه مارکسیست گردد ناسیونالیست بود. آنان از یک طرف، دل در گرو ایران باستان داشتند و از طرف دیگر شیفته پیشرفتهای غرب بودند.

در اوضاع پر هرج و مرج و ناامنی‌های ایران پس از انقلاب مشروطیت، آنان بدنبال یک مستبد خیرخواهی برای ایران بودند که بتواند جامعه را با زور و فشار در زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی یکپارچه کرده و به جلو براند. کاوه می‌نویسد که در ایران یک مستبد وطن-دوست و متمدن لازم است. و شفق سرخ که در این زمان در تهران منتشر می‌شد می‌نویسد «یک نفر مصلح، یک دماغ منور و فکر باز لازم است که هر روز صبح به زور درب منزل-ها را جارو کند چراغ کوچه‌های ما را به زور روشن کند و لباس ما را به زور یکنواخت و یک روند نماید»<sup>۱</sup> و نخستین مقاله فرنگستان چنین آغاز می‌شود: ایران خود را از استبداد سلطنتی رهانیده

است اما اکنون به دیکتاتور انقلابی (همچون موسولینی) نیاز دارد که توده‌های ناآگاه را به زور از چنگ روحانیت خرافاتی برهاند و فقط اوست که می‌تواند نگرشی نوین، مردمی متجدد بوجود آورد.<sup>۲</sup>

در آن اوضاع پر هرج و مرج که کشور در آستانه فروپاشی بود بقول سردار اسعد بختیاری «همه دنبال یک قیم گردن کلفت بودند» که البته بزودی این گردن کلفت پیدا می‌شود! کسروی که در این زمان، رئیس عدلیه خوزستان بود در مورد اشتیاقش به رضاخان می‌نویسد:

بخوبی می‌دانستم که بازوی نیرومندی را خدای ایران برای سرکوبی گردنکشان این مملکت و نجات رعایا آماده گردانیده است و این انتظار مرا می‌کشت که کی آن دست خدایی و بازوی نیرومند به سوی خوزستان نیز دراز خواهد شد.<sup>۳</sup>

ملک‌الشعراء بهار در خاطرات خودش از آن روزها می‌نویسد:

آنروز دریافتم که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات بر پا شود صالح‌تر است...<sup>۴</sup>

و سرانجام آن حکومت مقتدر در هیئت رضاخان پیدا شد پس، ظهور او، قبل از اینکه محصول کشف آبرونساید باشد به لحاظ روانشناسی اجتماعی، بیشتر محصول وجدان‌های مذبذب و ناامید ایرانی از پس شکست آرمان‌های انقلاب مشروطیت بود انقلابی که آزادی را وعده می‌داد. اما به جای آن، ناامنی‌های گسترده و هرج مرج حاکم شده بود. در واقع، مصداق سخن پوپر بوده که در ابتدای این مقال آوردم:

همانطور که تقاضا (برای یک کالا) می‌تواند بطرز بسیار ساده‌ای به تولید و عرضه (آن) بیانجامد، به همین منوال هم تقاضا برای آمدن یک مصلح یا خودکامه‌ای چون هیتلر... می‌تواند به یک تولید انبوه از آنان (در تاریخ) منجر گردد...

## ۲- سهم کردها و ترک‌ها از رشد صنعتی دوره رضاشاه

برنامه‌ی توسعه صنعتی ایران در دهه ۱۳۱۰ش. سرعت گرفت، آبراهامیان می‌نویسد که در سال ۱۳۰۴ش. کمتر از ۲۰ واحد جدید صنعتی در سراسر ایران وجود داشت اما در سال ۱۳۲۰ش. تعداد کارخانجات جدید به ۳۴۶ واحد رسید و تعداد کارگران شاغل در کارخانه‌های بزرگ جدید که در ۱۳۰۴ش. کمتر از ۱۰۰۰ نفر بود شمار مزدبگیران به بیش از ۵۰۰۰۰ نفر در ۱۳۲۰ افزایش یافت و بدین سان، طبقه‌ی کارگر جدیدی زاده شد. اما بیشتر این کارخانه‌ها در تهران و اطراف آن متمرکز بود و تهران به تنهایی ۶۴ کارخانه تولیدی جدید و شمار بسیاری کارگاه‌های صنایع دستی با ۶۴۰۰۰ کارگر را در خود جای داده بود<sup>۵</sup> در واقع تهران مانند مغناطیسی گشته بود که ثروت و نخبگان را بسوی خود جذب میکرد اما در این میان سهم



کردستان در حد صفر بود اقتصاد کردستان بر پایه محصولات کشاورزی بود و از صنعت چندان خبری نبود دولت، زمین‌های عشایر را به نفع مالکانی جدید که از حمایت حکومت برخوردار بودند مصادره کرده بود.

سیاست کوچ قومیت‌های غیرفارس زبان نیز اگرچه همانند دوره رضاخان با زور سرنیزه صورت نمی‌گیرد ولی با سرمایه‌گذاری اقتصادی در مناطق مرکزی و فارس‌نشین این سیاست نیز عملی شد و خیل عظیم مهاجران از آذربایجان و مناطق ترک‌نشین به سمت مناطق مرکزی سرازیر شدند. وجود جمعیت عظیم ترک در شهرهای تهران، اصفهان، سمنان، کرمان و... وجود هیات‌ها و مساجد آذربایجانی‌ها، شیشتری‌ها، اردبیلی‌های مقیم در مراکز فارسی زبان، دلیلی بر این مدعاست. البته عکس این جریان یعنی وجود محله‌ای فارس‌نشین در شهرهای ترک‌نشین به هیچ عنوان قابل مشاهده نیست.

از آنجا که حکومت تمرکزگرای رضاشاه باعث شده بود که در مناطق دور از مرکز مخصوصاً کردستان، صنعتی جایگزین نگردد در نتیجه، باعث مهاجرت کردها به شهرها گشته بود و لشکری از فقرا و ناراضیان از اوضاع شکل گرفته بود<sup>۶</sup> در زیر، آماری از تعداد کارخانه‌هایی که در کل استانهای ایران در دوره رضاشاه ساخته شد به تفکیک استان می‌آورم:

نام استان	کارخانه‌های بزرگ	درصد	کل کارخانه‌ها	درصد
	تعداد		تعداد	
گیلان	۲۶	۱۴	۹۷۱	۶
مازندران	۲۱	۱۲	۷۰۹	۴
آذربایجان	۱۴	۸	۲۵۵۲	۱۶
کرمانشاهان	۱۱	۶	۱۱۷۵	۸
خوزستان	۰/۵	۰/۵	۱۰۹۳	۷
فارس	۱۴	۸	۸۱۴	۵
کرمان	۵	۳	۳۲۶	۲
خراسان	۱۳	۷	۱۵۹۴	۱۰
اصفهان	۱۴	۸	۲۴۷۳	۱۶
کردستان	۰	۰	۲۱۳	۱
مرکزی	۱۴	۸	۱۱۴۴	۷
تهران و حومه	۴۷	۲۶	۲۵۷۵	۱۷
کل	۱۸۲	۱۰۰	۱۵۶۹۲	۱۰۰

سند فوق بخوبی اوضاع اقتصادی کردستان در دوره ۱۶ساله رضاشاه را منعکس می‌کند در این سند تعداد درصد کارخانه‌های بزرگ احداث شده در کل کشور به تفکیک استانها در دوره رضاشاه آمده یعنی از اول حکومت رضاشاه تا ۱۳۲۶ش. سهم کردستان از کل این دوران، اسف- انگیز است سهم کردستان صفر است! و در کل این دوره حتی یک کارخانه در منطقه کردستان

بوجود نیامده یعنی در کردستان، یک کارخانه وجود نداشته که ۱۰ نفر کارگر داشته باشد! به میزانی که در حکومت رضاشاه جلوتر می‌آییم جمعیت شهر تبریز در مقایسه با کلان-شهرهای ایران آن زمان کمتر می‌گردد. جمعیت تبریز بر طبق سرشماری ۵ مهر ۱۳۱۹ش ۲۱۳۵۴۲ نفر بوده و در آن زمان جمعیت تهران ۵۴۰ هزار نفر بوده و جمعیت اصفهان با ۲۵۰ هزار نفر که از تبریز پیشی گرفته بوده و بزرگترین علت آن تبعیض در سیاست صنعتی رضاشاه بوده که بیشترین میزان سرمایه‌گذاری دولت در بخش صنعتی در درجه اول در تهران، سپس در مازندران و اصفهان بوده و همین سیاست‌های مغرضانه باعث تضعیف آذربایجان در زمینه اقتصادی، ویرانی اقتصاد بومی و تشدید معضل بیکاری و در نتیجه مهاجرت بی‌رویه از آذربایجان به تهران بوده است، در حالیکه قبل از این، فعالترین و پویاترین جایگاه و نقطه تجارت و صنعت و انبار غله ایران محسوب می‌شد. همین تبعیض باعث مهاجرت‌های بی‌رویه و در نتیجه تقلیل جمعیت بوده است که آذربایجان با ۲۳ درصد مهاجرت در صدر استان‌ها قرار دارد در حالیکه گیلان با ۱۹ درصد، مازندران و کرمانشاه با ۱۰ درصد اصفهان با ۹ درصد خراسان با ۶ درصد در مکان‌های بعدی قرار داشته‌اند.<sup>۷</sup>

### ۳- آغاز یکسان‌سازی عینی و ذهنی

حسین کاظم‌زاده ایرانشهر مقارن با ظهور رضاشاه، در خارج از کشور در برلین می‌نویسد که داشتن زبان‌های مختلف، لباس‌های مختلف و عادات و مراسم مختلف باعث اختلاف و تشتت می‌گردد و احمد کسروی در داخل ایران در این زمان در مجله پیمان از شعار «یک درفش، یک دین، یک زبان» سخن می‌راند و می‌گوید «گوناگونی و تنوع مذاهب و زبان‌ها و اندیشه‌ها مانع وحدت ملی است و باید با یکایک آنها در نبرد باشیم»<sup>۸</sup>. که بعداً این آرزوها و خواسته‌های روشنفکران و تحصیلکردگان، در دولت مطلقه مدرن رضاشاه، جزو ایدئولوژی سیستم می‌گردد و با باستان‌گرایی یا آرکائیسیم پیوند می‌خورد و در خدمت تمرکزگرایی رضاشاه و نفی زبان، فرهنگ و هویت اقوام مختلف ایرانی قرار می‌گیرد.

دستگاه فرهنگی رضاشاه و حلقه فکری این دوران که تقی‌زاده، سعید نفیسی، محمدعلی فروغی از برجسته‌ترین افراد آن بودند رجعت به ایران قبل از اسلام و پرداختن و بزرگداشت شخصیت‌های باستانی و منابع تاریخ ایران باستان، مانند شاهنامه و نامه‌ی تنسر را در دستور کار قرار داده بود، به عبارتی، بخش وسیعی از تاریخ کشور که بدر این ایدئولوژی نمی‌خورد حذف، تحریف و نادیده گرفته می‌شود اما بخشی دیگر از تاریخ، تبلیغ و طلایی نشان داده می‌شود حتی این دو برهه از تاریخ یعنی قبل از اسلام و پس از اسلام در مقابل هم نهاده می‌شود.<sup>۹</sup> برجسته‌ترین نویسنده در این زمینه را می‌توان از صادق هدایت نام برد که در آثار مختلفش،

حس سمپاتی و حسرت به دوران ایران باستان و نفرت و بیزاری نسبت به دوره اسلام و پس از حمله اعراب به ایران موج می‌زند در این تاریخ‌نگاری کج و معوج، تمام بدبختی‌ها و عقب افتادگی ایران به گردن ترک‌ها و عرب‌ها انداخته شده و از آنها به عنوان اقوامی بدو، کم هوش، پرخاشگر و غیرمتمدن یاد می‌شد.<sup>۱۰</sup>

مورخان و نویسندگانی که بر اساس این جریان به نگارش تاریخ می‌پرداختند، تاریخ را بر اساس ارزش‌هایی چون مرکزگرایی، باستان‌گرایی و ملت پرستی نقل و روایت می‌کردند. در دوره پهلوی اول شخصیت‌هایی چون احمد کسروی، حسن پیرنیا، ذبیح بهروز، صادق هدایت، رشید یاسمی، عباس اقبال آشتیانی بر اساس این رویکرد به نوشتن تاریخ پرداختند. آنان در نوشته‌های خود ایده‌هایی چون عظمت ایران باستان، دین زرتشتی و شاهان باستانی ایران را تمجید کرده و در همان حال، تاریخ بعد از ورود اسلام را نادیده می‌گرفتند و به تحقیر عرب‌ها و فرهنگ و تمدن اسلامی می‌پرداختند میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف تبریزی و جلال‌الدین قاجار سرسلسله این جریان بودند. آنها هر چند با همدیگر تفاوت‌های اساسی داشتند اما همگی آنها دارای یک مخرج مشترک بودند و آن، باورمندی آنان به ناسیونالیسم و مرکزگرایی و نوشتن تاریخ ایران براساس آن بود.

انجمن آثار ملی که در ۱۳۰۱ش با ریاست محمدعلی فروغی و نیابت سیدحسن تقی زاده تاسیس شده بود در دوره حکومت رضاشاه، فعالیت‌های خود را گسترش داده و در تجلیل از شخصیت‌ها تاریخی و فرهنگی ایران، فردوسی را در کانون توجه خود قرار داد چرا که مظهر ایرانی‌گری در برابر مسلمانان و ترکان بود. بنابراین، ساخت آرامگاهش در دستور کار انجمن قرار گرفت، مقبره فردوسی در دوره قاجاریه، بنایی از خشت و گل بود که توسط آصف‌الدوله حامک خراسانی ساخته شده اما توسط بدخواهان وی تخریب گردیده بود.<sup>۱۱</sup> در ۱۳۰۵ به محض روی کار آمدن رضاشاه، تصمیم برای ساخت آرامگاه با پی‌گیری مستقیم تیمورتاش وزیر دربار شروع شد.<sup>۱۲</sup> کوشش شد حتی نوع بنا نیز مربوط به معماری قبل از اسلام باشد. این آرامگاه در سال ۱۳۱۳ش به پایان رسیده و به همراه سخنرانی خود رضاشاه افتتاح گردید و همزمان با آن، جشن هزاره فردوسی به همراه کنگره‌ای با حضور مستشرقان برگزار شد.<sup>۱۳</sup> پس از اتمام این کنگره، محمدعلی فروغی، عباس اقبال، مجتبی مینوی، سعید نفیسی و سلیمان حییمن چاپ‌های متعددی از شاهنامه منتشر کردند.

در ژانویه ۱۹۳۸م (دی ۱۳۱۶) اداره‌ای بنام سازمان و پرورش افکار در تحت ریاست وزیر دادگستری شکل گرفت که به تاسی از ماشین تبلیغاتی ایتالیای فاشیست و آلمان نازی، نقش تفهیم آگاهی ملی مردم و تغییر اسامی شهرها را به عهده گرفت البته در سال ۱۳۱۳ش به ترغیب سفارت ایران در آلمان، بدستور رضاشاه نام ایران نیز جایگزین پارس شد و در بخشنامه-

ای توضیح داده شد که چون نام پارس یادآور انحطاط دوران قاجار بوده در نتیجه، نام ایران انتخاب شد که دلالت بر شکوه و عظمت ایران باستان و زادگاه نژاد آریایی دارد.

اما جلوه‌های هنر نازیسم در هیچ حوزه‌ای به اندازه حوزه معماری گسترش نیافت در برلین ساختمان‌ها تخریب می‌شد و با سبک و سیاق معماری یونان و روم که مورد نظر نازیسم بود تبلیغ می‌شد و در ایران نیز تخریب بناهای دوره قاجار بدستور رضاشاه آغاز شد و بجای آن، معماری ایران باستان تشویق گردید تا جایی که وارثان هوانسیان از معماران ارمنی در انتقاد از تخریب معماری دوران قاجار چنین نوشت

عقل سلیم فریاد می‌زند دست نگه دارید. مگر می‌خواهید به تهران وضع باغ وحش ناهنجار دهید؟ این همه مجسمه‌ی شیر و گاو و غیره چه فایده‌ای دارد؟<sup>۱۴</sup>

آثاری زمختی بوجود آمد که انگار شاهان باستان در دخمه‌های سنگی به سر می‌بردند! و از برجسته‌ترین نمونه‌های آن می‌توان به ساختمان بزرگ شهربانی، بانک ملی و ایستگاه‌های راه آهن اشاره کرد.<sup>۱۵</sup> در این بناها، در بخش‌هایی از ساختمان از معماری ایران باستان استفاده شده اما درون ساختمان براساس نیازهای جدید طراحی شده. در هر صورت، این یکبار دیگر نشان می‌دهد که هنر، همیشه با خلاقیت و آزادی پیش می‌رود نه با سرسختی مزاج دیکتاتور و فرامین سفت و سخت!

وقتی بومیان آمریکا با اروپاییان برخورد کردند سه گزینه در مقابل‌شان قرار داشت یا آسیمیله شدن و شبیه اروپایی‌ها گشتن یا کشته شدن و یا تغییر مکان. اما در مقابل سیاست‌های یکپارچه‌سازی این دوران، اقوام ایرانی فقط دو راه داشتند یا دست برداشتن از زبان و فرهنگ خود و مستحیل شدن در فرهنگ حاکم یا در صورت مقاومت، کشته شدن و قلع و قمع گشتن! در کشوری مانند ایران که دارای تنوع قومی، مذهبی و فرهنگی است نخستین ضرورت تحقق دولت مطلقه مدرن، بکارگیری یکسان‌سازی فرهنگی بود که رضاشاه از الگوی کسانی چون لویی چهاردهم، ناپلئون سوم و آتاتورک پیروی می‌کرد. آتاتورک زبان ترکی را زبان واحد در ترکیه اعلام کرده و قبل از او نیز لویی چهاردهم تمام فرانسویان را مجبور به استفاده از زبان فرانسه کرده بود.

ایران وارث یک جامعه ایلیاتی بود که در طول قرن‌ها، ایلات و عشایر بر آن حکومت کرده بودند و در دوره رضاشاه این ایلات، بزرگترین مانع در مقابل نوسازی جامعه به شما می‌آمدند، علاوه بر آن، موانعی چون نیروهای سنتی، روحانیون و اشراف و فئودال‌ها وجود داشتند که جزو کانون‌های اصلی قدرت در تاریخ ایران به شما می‌آمدند. از آنجا که هر گونه نوسازی در کشورهای متاخری مانند ایران، نیازمند حکومتی قوی و مقتدر است لذا اهرم قدرت رضاشاه بر نیروی قهریه ارتش استوار بود و می‌بینیم که این ارتش به عنوان قوه قهریه در زمان رضاشاه،

مدام تقویت و فره می‌شد در زمانی که سردار سپه بود چهل هزار نفر بود اما در آخر حکومت رضاشاه به ۱۲۷ هزار نفر رسید.

رضاشاه با از بین بردن قدرت‌هایی چون فئودال‌ها، روحانیون و رؤسای ایلات و عشایر، قدرت را در تهران متمرکز نمود به گونه‌ای که تهران تبدیل به مرکز تصمیم‌گیری در مورد مسائل سیاسی - اقتصادی کشور گردید و اهمیت سایر مناطق و شهرها تحت‌الشعاع اهمیت تهران قرار گرفت. هدف، ایجاد یک دولت متمرکز به معنای برقراری یک نظام سیاسی مرکزگرا در کشور بود در این نظام، تمامی امور کشور از طریق دولت مرکزی تهران اداره می‌شد و چون دولت مرکزی نیز یک دولت استبدادی بود پس کلیه تصمیمات مبتنی بر خواسته‌ها و انگیزه‌های مستبد بزرگ یعنی رضاشاه بود.

برای مدرنیزه کردن ایران، نیاز به بسترهای لازمی بود که در ایران وجود نداشت و یا کوشش‌های علمی و زیربنایی برای ایجاد چنین بسترهایی بوجود نیامد در نتیجه، رضاشاه به دم دست‌ترین ابزارها متوسل شد یعنی قلع‌و‌قمع هر گونه موانع به خشن‌ترین و عریان‌ترین شکل ممکن. چون دوران کودکی و نوجوانی سخت و مرارت‌باری را پشت سر گذاشته و عمرش را در نظامی‌گری بسر برده بود بنابراین، با هرگونه نرمی و انعطاف، بیگانه بود به نظرش، جهان در حال تغییر بود و فرصت در ایران کم بود پس با زور و فشار باید راه چندین ساله را در کوتاه مدت پیمود. اما چنین سیاستی در حوزه اقتصاد ممکن است برخی نتایج و پیامدهای موفقیت-آمیزی در پی داشته باشد اما در حوزه سیاسی و فرهنگی، همواره افتضاح‌آمیز خواهد بود، چنانکه می‌بینیم او در حوزه عمرانی، ساخت و ساز و راه آهن، احداث کارخانجات موفق بود چرا که در این حوزه با موجودات بی‌روح سروکار داشت که سابقه تاریخی و هویت نداشتند اما در حوزه‌های دیگر مانند زبان، مدارس، نظام وظیفه، اسکان عشایر با انسان‌ها سروکار داشت.<sup>۱۶</sup> پر واضح است که برای چنین حوزه‌هایی، او کوچکترین شناختی نداشت، در حوزه انسانی می‌توانست به روش‌های علمی و بهتری متوسل شود و از مشاوران مدرنی که در دامان انقلاب مشروطیت پرورده شده بودند بهره جوید اما دیکتاتوری مطلقه‌اش چنین اجازه‌ای را نداد و قبل از هر چیز، این مشاوران را به کام خود کشید و سر به نیست کرد و در نتیجه خود را محروم نمود، در حالیکه، در فرانسه وقتی لویی چهاردهم با توسل بر گروه‌هایی چون اومانیست‌ها، حقوقدانان و ملاکین شهری برای تضعیف و کنار زدن فئودال‌ها سود جست، سعی در تقویت و سپاسگزاری از آنها بر آمده و با کمک این گروه‌ها، پایه‌های اولیه بوروکراسی مدرن در اروپا ریخته شد اما رضاشاه با دست خود آنها را کشته یا تبعید کرده و کنار گذاشت، می‌توان به نمونه‌های روشنی چون داور، تیمورتاش، نصرت‌الدوله و دهها نمونه دیگر اشاره کرد که بدست او کشته، زندانی و تبعید گشتند.

نیکی کدی معتقد است رضاشاه با از بین بردن قدرت‌هایی چون فئودالها، روحانیون و رؤسای ایلات و عشایر، قدرت را در تهران و در دستان خود متمرکز نمود به گونه‌ای که تهران تبدیل به مرکز تصمیم‌گیری در مورد تمامی مسائل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور گردید و بنام مشروطه آمد اما همه چیز را قبضه کرد و کل حکومت در واقع فقط خود رضاشاه بود. مخبرالسلطنه هدایت می‌گوید: «رجال در دوره او تربیت نشد، نمی‌خواست کسی در مملکت» انا و لاگیری» به واسطه رژیم جلوه‌گر شود»<sup>۱۷</sup> سخن میلسپو که در آن زمان در ساختار حکومتی رضاشاه کار کرده و از نزدیک اوضاع را دیده بود جالب است او می‌نویسد:

رژیم دیکتاتوری، هم رهبران سیاسی و هم قدرت رهبری را نابود ساخته است مثل اینکه رضاشاه نصیحت آن دیکتاتور یونان را رعایت کرده بود که به میان مزرعه گندم برو و هر سری را که بلندتر از دیگران است قطع کن.<sup>۱۸</sup>

#### ۴ - اسکان عشایر

جابجایی و یا تبعید عشایر و ایلات را می‌توان گسترده‌ترین گروه‌های تبعیدی در دوره رضاشاه برشمرد البته منابع حکومتی در مورد آنان، بجای کلمه تبعید از واژه «اسکان» یا «تخته قاپو کردن» استفاده می‌کردند. در تاریخ ایران، ساختار قدرت سیاسی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. نظام خودکامه‌ی سلطنتی پاتریمونیاال سنتی که به لحاظ نظری، استبدادی بود اما از جنبه‌ی عملی مبتنی بر وجود نوعی تکثر و پراکندگی در منابع قدرت بود. نمونه قاجاری.  
ب. نظام سلطنت مطلقه‌ی مدرن، که به لحاظ نظری و عملی مبتنی بر تمرکز و انحصار منابع قدرت بود. نمونه دوران رضاشاه.

به عبارتی، در قیل از دوره رضاشاه در نظام سنتی ایران، روابط میان نظام سیاسی و قبایل بر مبنای الگوی شناسایی متقابل استوار بود که در طی آن، روسای ایلات نسبت به دولت ابراز وفاداری و از آن تبعیت می‌کردند و به جمع‌آوری مالیات و تدارک نیروی نظامی برای دولت می‌پرداختند. از دیگر سو، دولت نیز به نوبه خود، رهبران قبیله‌ای ایلات را به عنوان نمایندگان خود به رسمیت می‌شناخت. در حالیکه رضاشاه در صدد برآمد تا تعلق و وفاداری به دولت را جایگزین پیوندها و روابط سنتی پیشین نماید. لازمه‌ی اجرای این برنامه، برخورد با قبایل بود، امری که موجب سیاسی شدن عناصری از جامعه‌ی گرد گردید که سیاست دولت را در راستای امحای سیاسی خود می‌دیدند اینان که علاوه بر منزلت و منافع سیاسی - اقتصادی، هویت قومی خود را در چالش می‌دیدند، تحت تأثیر ایدئولوژی ناسیونالیسم قومی درصدد تعریف نوینی از هویت خود برآمدند. امری که به سیاسی شدن نسل بعدی اغلب فرزندان روسای ایلی یعنی نخبگان

ملی گرای کُرد انجامید.<sup>۱۹</sup>

بین سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۲۰ دگرگونی‌های قابل ملاحظه‌ای در ساختار اجتماعی و طبقاتی ایران بوجود آمد بطوریکه در سال ۱۳۱۹ ش. از کل جمعیت ایران ۲۲ درصد شهرنشین، ۹/۶ درصد جمعیت ایلی و بیش از ۷۱ درصد جمعیت روستایی را تشکیل می‌داد این آمار، میزان افزایش جمعیت یکجانشین و تخته قاپو شدن عشایر کشور را نشان می‌دهد. از طرف دیگر، در نتیجه پیدایش حرف‌ها و مشاغل جدید و مهاجرت کارگران به نقاط دیگر، الگوهای دیرپای زندگی از هم گسیخت و مهم‌تر از همه اینها پدیده شهرنشینی شتابانی بود که در نتیجه حرکت و مهاجرت جمعیت مازاد روستایی به شهرها برای کسب فرصت‌های بهتر زندگی رخ داد، مخصوصاً شهر تهران شاهد آغاز این رشد شگفت‌انگیز بود. رشد جمعیت شهری در فاصله سال-های ۱۳۰۰ الی ۱۳۲۰ ش سالانه به طور متوسط ۲/۶۵ درصد ذکر شده به لحاظ طبقاتی، قشر جدیدی مرکب از مالکان صاحب زمین از بین نظامیان، کارمندان، تجار و بازرگانان برخاسته و در مقابل اشرافیت سنتی قرار گرفت. در اواخر این دوره، اگرچه تعارض‌های پیشین در جامعه ایران رنگ باخته بود، اما تعارضات جدیدی در جامعه ایران نمود پیدا کرد، دوگانگی میان جمعیت روستانشین و شهری پیش آمد و مردم شهری با تحقیر به روستاییان می‌نگریستند و آنان را خوار می‌شمردند؛ مردم پایتخت نیز با تکبر به شهرهای دیگر می‌نگریستند.<sup>۲۰</sup>

رضاشاه با توسعه پاسگاهها در نواحی مختلف، خلع سلاح عشایر، به سربازی فرستادن و کوچاندن و اسکان آنها، زمینه تضعیف‌شان را فراهم ساخت. معتقد بود دوران کوچ‌نشینی بسر آمده و آنان باید از فراز کوهها و ته دره‌ها بدرآمده در یکجا حداقل در روستاها ساکن گردند تا حکومت بتواند کنترلی بر آنان داشته باشد.

البته سیاست اسکان عشایر امری بود که باید صورت می‌گرفت و دلایل متعددی برای اینکار وجود داشت چون برخی از آنان چندان به حکومت پاسخگو نبودند و همچنان مسلح بودند و بارها اقدام به قتل و غارت مناطق مختلف کرده و حتی برخی مانند بختیاری‌ها وارد قرارداد با بریتانیا شده بودند، همچنین، بخشی از جمعیت نمی‌توانست به مانند قرن‌ها قبل زندگی کرده و از پذیرفتن اقتضات زندگی جدید اجتناب نکنند. حکومت، راههای مختلفی برای کنترل عشایر در پیش گرفت ابتدا رئیس ایل را به تهران تبعید کرده در آنجا تحت نظر قرار می‌داد تا ایل‌اش دست به شورش نزند و اگر این کار جواب نمی‌داد آن وقت کل ایل را تبعید می‌کرد.

اما در هر صورت، تنها توسل به خشونت جواب نمی‌داد: اولاً، انتقال کل ایل به مناطقی که هیچ تناسبی با زندگی قبلی آنها و رمه‌هایشان نداشت سبب لطمه خوردن اقتصاد و تولید ایل گردیده و یک تولید کننده در محل قبلی را تبدیل به یک مصرف کننده در محل تبعیدی می‌کرد ثانیاً، پذیرش زندگی جدید نه با زور سرنیزه‌های ارتش بلکه بصورت تدریجی و با روش‌های

علمی و کارشناسانه باید صورت می‌گرفت و چنین زندگی مبتنی بر کوچ‌نشینی محصول شرایط کم‌آبی و اکولوژیکی جامعه ایران بوده که قرن‌ها تداوم داشته هر جا بارش بوده و آبی، در نتیجه آبادی و اسکان ثابت پیش می‌آمد اما هر جا آب و باران کم بوده زندگی کوچ‌نشینی برای یافتن بوته علفی بوجود می‌آمده بنابراین ریشه‌دار و محصول قرن‌ها بوده، حکایت دردناک کوچ اجباری و پیاده آنان به همراه کودکان و زنان و رمه‌هایشان و مرگ و تلف شدن رمه‌ها و افراد کم‌بینه ایل مانند کودکان و زنان در برخی خاطرات آنها چنین آمده است:

پاهای تاول‌زده، ساق‌ها خسته، تن و رنجور، روح و روان درهم شکسته بود، اصلاً آدم‌های دیگری شده بودیم و دیگر مهم نبود که ما را کجا می‌برند هر کجا می‌بردند تسلیم محض بودیم فقط جایی را می‌خواستیم تا در آنجا برای همیشه اتراق کنیم.<sup>۲۱</sup>

از طرف دیگر، زمین‌ها از دست خان‌ها خارج می‌شد و به کالایی قابل مبادله تبدیل می‌شده و توسط فرماندهان نظامی بلعیده می‌شد که خود رضاشاه با یک‌ونیم میلیون هکتار از بهترین زمین‌ها، در نوک هرم این زمینداران قرار گرفته بود.

سال‌ها بعد غلامحسین ساعدی در نمایشنامه «کلاته گل» گوشه‌ای از تعدیات رضاشاه نسبت به املاک و زمین‌های دهقانان را به نمایش گذاشت که در آن سرسختی یک ارباب آب و خاک پرست را در مقابل تصاحب روستایش به دست مزدوران رضاشاه نشان می‌دهد!

در آن زمان، فرماندهان نظامی، هم در قدرت و هم در مالکیت زمین‌ها، جای ارباب‌ها و مالکین قدیمی را می‌گرفتند و بدین ترتیب جابجایی و تغییرات عمده‌ای در مرکز و در اقصی نقاط کشور هم به لحاظ ساخت قدرت و هم موقعیت اقتصادی صورت می‌گرفت. سران ارتش کم‌کم به ملاکین اصلی بدل می‌شدند آنان به چنان قدرتی دست یافته بودند که حتی از درجه سرجوخه گرفته تا بالاترین رتبه ارتشی در برابر دادگاه‌های دادگستری دارای مصونیت قضایی بودند و تنها به درجات بالاتر از خود پاسخگو بودند.

در واقع، نابرابری اقتصادی و سیاسی به مانند دوره قبل و حتی بدتر از آن وجود داشت و تنها شکل آن تغییر کرده و اقلیتی جدید که صاحب و برخوردار از امکانات بودند جایگزین اقلیت کهنه گشته بود. البته برعکس اقلیت متنفذ قدیمی و دوره قاجاری، اقلیت نوظهور پهلوی فاقد کوچکترین نه تنها امنیت شغلی و اقتصادی بود بلکه امنیت جانی نیز نداشتند و حتی قویترین آنها مانند تیمورتاش با یک خشم رضاشاه یک شبه از هستی ساقط می‌شدند.

در سرکوب هیچکدام از اقوام اعم از ترک‌ها، اعراب، لرها، بلوچ‌ها، قشقایی‌ها، بختیاری‌ها استثنایی در کار نبود در این سرکوب بی‌رحمانه، نمونه لرستان معروف گشته و برخوردهای خشن سپهبد ریزنقش امیراحمدی با لرها نمونه‌ای بارز است که به قصاب لرستان مشهور گشته او وقتی سر جوانان دستگیر شده لرستان را با شمشیر قطع می‌کرد بر سر مسافت حرکت سر بریده



با اطرافیان شرط بندی می‌کرد و غالباً هم در شرطها برنده می‌شد! ویلیام داگلاس در کتاب خود مراسم اعدام توسط این امیر ریزنقش رضاشاه را به تفصیل آورده او از قول شاهد عینی می‌نویسد:

سرهنگ چندین نفر از جوانان را که اسیر کرده بود جمع کرد و بلافاصله دستور داد با زغال، آتش روشن کنند و یک طاوه آهنی بزرگ آماده کنند و روی آتش بگذارند تا خوب تفته و قرمز رنگ بشود آنگاه دستور داد یکی از جوانان لر را بیاورند دو نفر سرباز دست‌های جوان را محکم گرفته و سومی هم با یک شمشیر تیز در عقب او ایستاد سپس با اشاره سرهنگ، سرباز جلااد با شمشیر سر جوان را قطع کرد هنگامی که سر از بدن جدا شد و به کناری افتاد سرهنگ فریاد کشید: «بدو، بدو...» و همزمان یکی از افراد، طاوه سرخ شده را روی گردن بریده چسباند جسد بی‌سر از جا بلند شده و یکی دو قدم دوید و بعد افتاد. سرهنگ مثل اینکه از این عمل شنیع خود رضایت حاصل نکرده باشد فریاد کشید آن جوان بلند قد را بیاورید فکر می‌کنیم که او بهتر از اینها بود. آن بیچاره را هم آوردند و این بار با دقت بیشتری سر او را بریدند و طاوه آهنی را روی گردن بریده محکوم قرار دادند بطوری که این بار، جسد بی‌سر توانست یکی دو قدم بیشتر بدود خلاصه این عمل سبعانه ادامه پیدا کرد تا اینکه یک بار سرهنگ خودش شخصاً در این عمل شنیع شرکت کرد و این بار خود مسئولیت گذاشتن طاوه آهنی تفته را روی گردن محکوم قبول نمود ولی چون به موقع نتوانست طاوه را روی گردن بریده قرار دهد لذا وقتی جلااد، سر محکوم را از تن جدا کرد خون از گردن محکوم در حدود یک متر فواره زد سر و روی او و همه اطرافیان را خونی کرد پس از اینکه چند نفری از جوانان با این وضع فجیعی کشته شدند فکر تازه‌ای در مغز دیوانه سرهنگ خطور کرد تا بر سر مسافت دویدن اجساد بی‌سر شرط بندی کنند و بر سر تعداد قدم‌هایی که اجساد می‌توانند بدون برد و باخت راه بیندازند خلاصه این جنایت بارها و بارها تکرار شد تا آنجا که بالاخره اجساد و سرهای همه محکومین هر کدام یک طرف روی زمین تلمبار شد گفتنی است که هر بار که این عمل وحشیانه انجام می‌شد خود سرهنگ و افسران و درجه‌داران و سایر افراد مثل تماشاچیان مسابقه فوتبال با دست زدن و هوار کشیدن و هل‌هل دوندگان بی‌سر را تشویق می‌کردند که قبل از افتادن، هرچه بیشتر بدون سرهنگ در اغلب شرط بندی‌ها برنده می‌شد فکر می‌کنم فقط در یکی از شرط بندی‌ها که جسد توانست ۱۵ قدم بدود هزار ریال برنده شد...<sup>۲۲</sup>

در سخنرانی‌اش در بروجرده در ۱۳۰۳ در برانداختن نام لر از صفحه روزگار گفته بود که اگر آنها دوبار تحرکی کنند «این مرتبه به طوری قوای الوار را درهم خواهد شکست که دیگر هیچ قدرتی از آنان نماند»<sup>۲۳</sup> داگلاس که بعدها او را در تهران در یک گاردن پارتی دیده بود می‌نویسد خانمی از او پرسید:

رابطه شما امروزه با مردم لرستان چگونه است؟... او همان لحظه خندید و دندان‌های

طلایش را نشان داده گفت: امروزه وقتی در لرستان بچه‌ای گریه می‌کند مادرش می‌گوید:

ساکت! و گر نه امیراحمدی تو را خواهد برد!

البته بعداً سرهنگ امیراحمدی به پاداش شاهکارهایش در لرستان، به درجه ژنرالی و بعدها هم به وزارت جنگ رسید او اموال غارت شده لرستان را که یک مورد آن شامل ۱۰ هزار راس گوسفند و بز می‌شد بار کامیون‌ها کرده و منتقل کرد.<sup>۲۴</sup> او از جمله کسانی بود که با امضای خود در پشت قرآن به رضاشاه اطمینان دادند که در بر کشیدن رضاخان به مقام سلطنت به او کمک خواهند کرد و اولین درجه سپهبدی را از دست رضاشاه گرفت اما پس از مدتی از چشم رضاشاه افتاده و برای آنکه تحقیر شود، به ریاست «اداره دواب و ایلخی» یا اصلاح نژاد اسب گماشته شد خودش بعدها ضمن نقل داستان مغضوب شدنش، می‌گفت: از سپهبدی به درجه «چهارپا بدی» ارتقا یافتیم!<sup>۲۵</sup>

رهبان عشایر که از حیات اقتصادی خود کنده می‌شدند بی‌آنکه اقتصاد جدیدی جایگزین آن گشته باشد باعث فقیر شدن آنها گشته و همچنین تبعید و زندانی کردن آنها همگی دست بدست هم داده موجب تنفر و دشمنی آنها از حکومت گشت. سیاست عشیرتی رضاشاه مخصوصاً در آغاز سلطنت‌اش به غایت بی‌رحمانه بود تبعید اجباری روسای عشایر و مصادره املاک و اراضی ایشان و اجبار آنان به یکجانشینی و منع رفت و آمدشان به چراگاههای تابستانی و انتقال دادن عشایر کرد (مثلاً ایل گلباغی) به نقاط دور مانند نائین، سبزوار، کاشان، اصفهان و یزد و غیره، نمونه‌ای از این سیاست خشونت‌بار بود، آنها را بین ملاکین دهات همدان تقسیم کردند عین‌السلطنه که خود یکی از ملاکین بوده می‌نویسد:

من خود ناظر اسکان ایل گلباغی بودم در ملک خود پنج فرسنگی همدان، چهار خانوار به من تحمیل کرده بودند... آنها که فقیر، ضعیف، زارع، بیچاره بودند با زن و بچه احشام و اثاثیه بطور بی‌رحمانه حرکت دادند بین راه آنچه توانستند از آنها ربوند و هرکه ناتوان بود مرد... آمدند مسکن کردند با حال فگار. اولاً رعایای ما در همدان ترک زبان بودند و کردی نمی‌دانستند برای خود مترجم نداشتند لال‌بازی بود و به یک شکلی حوائج آنها برآورده می‌شد و برای سرپرستی آنها مأمورینی گذاشته شده بودند که صد رحمت به گلباغی. اینها اسکان آنها را مایه دخل خود قرار داده بودند... بدتر از همه، قدغن کرده بودند رعایا مبادا به خلفای راشدین خدای نخواستہ ناسزا بگویند این هم پلتیکی برای دخل (ماموران) بود وقتی که زعفران یا لیموی عمانی یا گوشت مرغ و بره می‌خواستند داده نمی‌شد شکایت می‌کردند [که] به خلیفه دوم ناسزا گفته‌اند. آن وقت کربلائی می‌شد...<sup>۲۶</sup>

نتایج بدفروجام این اقدامات برای اقتصاد کشور، دولت را ناگزیر ساخت که در طول سال‌های

آخر سلطنت رضاشاه از شدت آن بکاهد.<sup>۲۷</sup>

در واقع، تبعید عشایر یکی از راههای تصاحب زمین‌ها و املاک آنها بود که رضاشاه علاقه‌اش به زمین و تملک چنان بود که یکی از روزنامه‌های فرانسوی کاریکاتوری شبیه به یک غده سرطانی چاپ کرد و توضیح داد که «در ایران جانوری پیدا شده که در روز چند کیلومتر زمین می‌خورد!»<sup>۲۸</sup>.

هنگامیکه خزعل را به اجبار به تهران برد هنوز سردار سپه بود می‌دانست که لقمه‌ای پر چرب و نرم است و کل خوزستان مال اوست! رضاخان که هنوز رضاشاه نشده بود از او خواست که فهرستی از اموال، اراضی و نخلستان‌هایش ارائه دهد تا با کمک رضاخان از طریق مجلس، شیخ مالک قانونی املاکش گردد.<sup>۲۹</sup> پر واضح است که هدف رضاخان، شناسایی و بلعیدن آنها بود و سرانجام نیز چنین کرد.

عشایر، پس از سقوط رضاشاه دوباره از تبعیدگاه‌های خود و یا از زندان شهرهای قم و اصفهان و غیره به سرزمین‌های خود بازگشتند و از نو قدرت از دست رفته خود را در سال‌های ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۵ بدست آوردند.<sup>۳۰</sup>

گسترش پدیده شهرنشینی و رشد کمی و کیفی گروه تحصیل کرده شهرنشین در کردستان از یک طرف و تضعیف قدرت عشایر کرد از طرف دیگر، باعث انتقال قدرت از رهبران ایلی-عشیره‌ای به نخبگان شهری شد همین نخبگان شهری که حامل اندیشه‌های ناسیونالیزم قومی بودند هسته‌های اولیه حزب کومله ژ.ک را بوجود آوردند که می‌توان آنرا نخستین تبلور و نمود شکل‌گیری یک سازمان سیاسی و تشکیلاتی مدرن در میان کُردهای ایران به شمار آورد.

قبل از این، در دوره مشروطیت، براساس برخی از خاطرات مشروطه‌خواهان سقزی، در آن شهر مشروطه‌خواهان، کمیته‌ای بنام «جنبش نجات» تشکیل داده حتی اقدام به اعزام دسته‌ی مسلح بیست و هفت نفری برای یاری رساندن به مشروطه‌خواهان تبریز کردند، هدف این دسته، پشتیبانی از نیروهایی بود که برای شکستن محاصره‌ی تبریز تلاش می‌کردند.<sup>۳۱</sup> اما با این حال، می‌توان گفت که مشروطیت در خطه کردستان نتوانست به تغییراتی اساسی منجر گردد چرا که، عقب‌ماندگی و عشایر قدرتمند اما بشدت بازمانده از دنیای جدید باعث شد که کردستان در انقلاب مشروطیت در کنار استبداد محمدعلی شاه و سالارالدوله قرار گرفته و مخالف مشروطیت باشد زیرا، کل توده‌های روستاهای کردستان زیر سیطره روسای عشایر و آغاها بودند بنابراین توده‌های روستایی نیز به تبعیت از روسای عشایر مخالف مشروطه بودند<sup>۳۲</sup> و اشراف و زمین‌داران بزرگ که در کردستان اغلب بعنوان «آغا» شناخته می‌شدند در مقابل هرگونه پیشرفت، اصلاحات و دنیای جدید ایستاده و به دلیل داشتن قدرت و ثروت و نفوذ کافی در سایر طبقات دیگر، پا به پای طرفداران استبداد گام بر می‌داشتند. طبقه تجار و بازاریان کردستان که مانند

دیگر مناطق ایران هر چند بیشتر خواستار اصلاح جامعه و در اردوی مشروطیت بودند اما عده آنان ناچیز و اندک بود و در برابر قدرت زمینداران بزرگ (آغاها) نمی توانستند عرض اندام کنند. همین عشایر در طول تاریخ، ضربات شدیدی بر ایران مخصوصا بر جنبش آذربایجان زده که از نمونه های تلخ آن می توان به حرکت ایل شکاک به رهبری اسماعیل آقا (سیمکو) اشاره کرد که در خوی و سلماس جنایات بی شماری را رقم زد.

در واقع، می توان گفت که همین خانخانی و عشایر اسکان نیافته یکی از موانع اساسی شکل گیری توسعه و مدرنیته در کردستان بوده. آنها نه تنها بر کل روستاها سیطره داشتند بلکه اهالی شهرهای کردستان نیز شدیداً زیر نفوذ روسای عشایر و آغاها بودند. در دوران شانزده ساله رضاشاه، منطقه کردستان از فرایند دولت و ملت سازی رضاشاه چندان متاثر نشد زیرا سیاست های تمرکزگرای پهلوی اول باعث شد که منطقه کردستان تقریباً همچنان در حاشیه و بصورت دست نخورده باقی بماند. برای پی بردن به این عقب ماندگی منطقه کردستان، بهترین دلیل گزارش های حکام این مناطق است که از اوضاع اقتصادی این مناطق در ۱۳۱۰ش به تیمورتاش فرستاده شده. در مورد شهر مهاباد که از شهرهای پیشرو کردها بوده چنین آمده: «انواع صنایع و کارخانه جات، دستگاه های قالی بافی، پارچه بافی، نخ ریزی، پنبه پاک کن و سایر موسسات صنعتی و کارخانه جات مخصوص وجود ندارد. ولی در منازل خصوصی قالی بافی، گلیم بافی و سجاده پشمی می باشد...»

یا گزارش حاکم اشنویه به تیمورتاش چنین است «انواع صنایع و کارخانجات، هیچ نوعی صنعت و کارخانه از قبیل فرش بافی و پارچه بافی و غیره در اشنویه نمی باشد از انواع معادن در اشنویه هیچ نوع معادن تا حال کشف نشده و کار نکردند...»

پاسخ ولایت سردشت نیز چنین است که از انواع صنایع و کارخانجات هیچ خبری نیست.<sup>۳۳</sup>

به میزانی که ارابه شبه مدرنیستی رضاشاه پیش می رفت میزان جمعت شهری افزایش می یافت نظام اداری، مدارس و آموزش رشد می یافت و در نتیجه، نفوذ طبقه ی زمیندار و ملاکین در ایران و بلاخص کردستان کاهش می یافت و قدرت از رهبران ایلی قبيله ای به قشر خُرده بورژوازی شهری منتقل می شد.

سیاست حذف عشایر کوچ نشین و اسکان آنها که با زور و سرنیزه صورت گرفت باعث فقیرتر شدن بیشتر اقوام دور از مرکز گشت چرا که در این مناطق، اقتصاد جدیدی جایگزین آن نشده و در نتیجه، باعث کینه و نفرت و دوری آنها از مرکز و بدنبال آن قیام های متعددی گشت که همگی بی رحمانه سرکوب شدند.

## ۵ - لباس واحد و کشف حجاب

در سیاست‌های همانندسازی رضاشاه، باید به لباس واحد یا سیاست متحدالشکل کردن لباس نیز اشاره کرد که در دی ماه ۱۳۰۷ بر طبق فرمانی چهار ماده‌ای صورت گرفت که بر اساس آن، لباس‌های سنتی و محلی اقوام ایرانی ممنوع گشته و کلیه افراد ذکور به جز روحانیون رسمی، ملزم به پوشیدن لباس غربی و کلاه پهلوی می‌شدند این قانون در شهرها و قصبات از اول فروردین ۱۳۰۸ ش. به موقع اجرا گذارده شد و «دولت مامور تنظیم نظامنامه و اجرای این قانون بود.»<sup>۳۴</sup> در یکی از اسناد در مورد منویات رضاشاه از این کار چنین آمده:

اعلیحضرت قویشوکت همایون شاهنشاه پهلوی اروحناه فده ....یکی از اصولی را که مخصوصاً مورد توجه قرار داده و برای سعادت ملت و حفظ مبانی دین مقدس لازم دانسته‌اند تولید حس یک جهتی و اتحاد قلبی بین عموم مملکت است تا در سایه این حس اتحاد منظورات ملی و ترقیات مملکتی سه تر و سریع‌تر انجام‌پذیر گردد این بود که خواستند یکی از عوامل اختلاف و تشتت بین افراد را که عبارت از البسه مختلف می‌باشد از میان برداشته و به وسیله تعمیم لباس متحدالشکل احساسات برادری و اتفاق را که به واسطه عوارض ظاهری و اختلاف شکل معدوم مانده بود تقویت کرده از قوه به فعل بیاورند.<sup>۳۵</sup>

فرمان اجباری شدن کلاه پهلوی و ممنوعیت لباس‌های اقوام ایرانی در دی ۱۳۰۷ صادر شد، اما ۷ سال بعد وقتی رضاشاه به ترکیه سفر کرد در آنجا بشدت تحت تاثیر اوضاع ترکیه قرار گرفت در حالیکه در زمان روی کار آمدنش، یکی از حملات رضاخان نسبت به احمدشاه این بوده که احمدشاه در فرنگ، کلاه شاپو بر سر گذاشته! طرفدارانش، عکسی از احمدشاه با کلاه شاپو بدست آورده و در روزنامه‌ها به چاپ رسانند در آن زمان که کلاه شاپو گذاشتن از سوی بسیاری از مردم متشروع، بزرگترین گناه شمرده می‌شد! همین عکس، طوفانی برعلیه احمدشاه برانگیخت! البته عکسی نیز از یک زن اروپایی بدست آورده کنار عکس احمدشاه گذاشته و مونتاژ کردند و در زیر عکس نوشتند «سلطان احمدشاه!».

شش سال بعد در ۱۳۱۴ شمسی (ژوئن ۱۹۳۵ میلادی) مجلس قانون دیگری را به تصویب رسانید که کلاه شاپو را جایگزین کلاه پهلوی و کفش چرمی اروپایی را جایگزین انواع کفش‌های ایرانی کرد. قبل از این، سنن و آداب اجتماعی و محیط جغرافیایی تعیین کننده نوع پوشش بدن و سر مردان بودند و این سرپوش‌ها متنوع بودند و از عمامه آخوندی و دستار و عرقچین گرفته تا کلاه پوستی (اشرافی) را شامل می‌شد<sup>۳۶</sup> البته یکی از علل مخالفت علما با کلاه پهلوی بخاطر لبه آن بود که مانع تماس پیشانی با مهر در زمان سجده می‌شد.

در سال ۱۳۱۴ ش. این قانون اندکی تغییر یافت و کلاه پهلوی به کلاه «شاپو» یا «لگنی» تغییر کرد. تاثیرات سفر رضاشاه به ترکیه چنان بود که پس از بازگشت، بر شدت اصلاحاتش

افزوده شد حتی قبل از اینکه پایش به ایران برسد از ترکیه تلگراف زد رعیت‌ها که در آفتاب کار می‌کنند کلاه لبه‌دار بر سر بگذارند! بقول یحیی دولت‌آبادی «مگر عوض شدن کلاه، رفته رفته داخل سر را هم عوض کند و گر نه سر بی‌فکر چه افسر و چه افسار تفاوت نخواهد کرد».<sup>۳۷</sup> دخالت‌اش در تمام جزئیات و امور مردم چنان بود که حتی دولت در بخشنامه‌ای، نحوه چاق سلامتی کردن افراد را هم با استفاده از کلاه مشخص کرده بود!<sup>۳۸</sup>

پس از اتحاد البسه، در ۱۷ دی ۱۳۱۴ نوبت به کشف حجاب رسید که در تقویم دوره رضاشاه روز زن نامیده شده، در این روز، در عمارت دانشسرای تهران با حضور شاه و خانواده‌اش جشنی برگزار شد و بصورت رسمی برای اولین بار صاحب‌منصبان کشوری به همراه همسران و دختران بی‌حجاب خود ظاهر شدند سپس دستورات لازم به مقامات در شهرهای مختلف داده شد تا مراسمات مختلفی ترتیب داده و کارمندان دولتی به همراه همسران بی‌حجاب خود ظاهر گردند کسانی که بر ضد کشف حجاب سخن می‌گفتند بشدت توبیخ و تنبیه می‌شدند کسانی که در جشن‌ها شرکت نمی‌کردند تبعید می‌گشتند و یا کارمندانی که بدون همسر در مجالس عمومی ظاهر شده و یا همسران‌شان کشف حجاب نمی‌کردند منتظر خدمت می‌شدند همین اجبار باعث شد برخی خودکشی کنند برخی کارمندان، زنان بدکاره‌ای را به عقد خود درآورده و در زمانی که در این مجالس ظاهر می‌شدند آنها را بجای زن واقعی خود می‌بردند.<sup>۳۹</sup> همچنین، در یکی از اسناد مربوط به خراسان آمده که کارمندی به خاطر کشف حجاب همسرش، می‌خواهد او را طلاق دهد و به نامبرده اخطار داده می‌شده که در صورت طلاق زنش بخاطر کشف حجاب، از کار اخراج و از تمام مشاغل دولتی محروم خواهد شد!<sup>۴۰</sup>

برعکس اینکه در ترکیه، داستان کشف حجاب توسط مصطفی کمال با سیاست مدبرانه‌تری پیش رفت در ایران به خشونت متوسل شده و پلیس رضاشاه به انواع تعدیات چون حبس، جریمه، کتک‌کاری، هتک حرمت، گیس بریدن و چادر از سر کشیدن و پاره کردن متوسل شد، حتی در برخی موارد در شهرستان‌ها گاهی اتفاقاتی مضحک می‌افتاد: زنان مسنی که نمی‌خواستند پوشش سنتی خود را کنار بگذارند هفته‌ها از خانه، بیرون نمی‌آمدند اما چون در آن زمان حمامی در خانه‌ها نبود برای رفتن به گرمابه، شب‌ها می‌رفتند و یا شوهران‌شان آنها را در جوال یا گونی گذاشته کول می‌کردند و به حمام می‌بردند! در تبریز وقتی مردی زنش را این‌چنین کول کرده و به حمام می‌برده پلیس رضاشاه مشکوک شده دستور ایست می‌دهد و وقتی به گونی نزدیک شده و دست می‌زند زن قفلک‌اش آمده و از گونی بیرون زده پا به فرار می‌گذارد!

علاوه بر این، مخالفت‌ها با کشف حجاب تنها از موضع دین و روحانیت ابراز نشد بلکه طبقات پایین و محروم جامعه استطاعت مالی برای پوشیدن لباس جدید نداشتند آنها وقتی چادر

می پوشیدند در واقع، فقر و بدبختی‌های خود را در زیر آن پنهان و استتار می کردند. علاوه بر اینکه دولتمردان ترکیه در موضوع کشف حجاب، برعکس برخوردهای خشن رضاشاه، بسیار نرم عمل کردند از طرف دیگر، به زنان در انتخابات مجلس، حق رای و نامزدی مجلس داده شد در حالیکه در ایران، انتخابات چنان از ذات خود تهی گشته بود که نه تنها زنان که حتی برای مردان نیز انتخابات مجلس شکل مسخره‌آمیزی بخود گرفته و رضاشاه آن را بقول خودش در حد طویله فرو کاسته بود! ملک الشعراى بهار چنین سروده بود:

همه با میل شه آیند ز صندوق بیرون شمردی الجوشن و خولی و سنان و مختار  
پادشه تعزیه گردان شد و مجلس تکیه گریه دارد بخدا این روش ناهنجار

اسف‌انگیزتر اینکه، اسناد نشان می‌دهد در برخی مناطق مرزی، مردم سنتی برای فرار از کشف حجاب، جلالی وطن می‌کردند: در گزارشی از ایالت خراسان به ریاست وزرا به تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۱۵ چنین اطلاعات واصل شده بود که:

مأمورین امنیه در سرحدات برای برداشتن چارقد متمسک به خشونت و سختی شده و در بعضی موارد نیز منافع شخصی خودشان را در نظر می‌گیرند... ادامه این ترتیب، ممکن است مشکلاتی تولید نماید و بعضی از ساکنین نقاط سرحدی پس از رفع محصول [کشاورزی] به طرف افغانستان کوچ نمایند.

در گزارشی دیگر از خرمشهر به تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۱۴ از مهاجرت اهالی به عراق سخن رفته «از خرمشهر اهالی بطور قاچاق در نتیجه تجدد و تربیت نسوان به خاک عراق رفته‌اند... قونسول بصره هم خبر مزبور را تأیید کرده»<sup>۴۱</sup> در گزارشی از دشت میشان به تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۱۵ نیز آمده که طوایفی بخاطر ترس از کشف حجاب از ایران به عراق مهاجرت کرده‌اند مهاجرت-های اجباری برای تن ندادن به کشف حجاب بیشتر در مناطق مرزی رخ داده که به عنوان مثال می‌توان به سواحل شمال خلیج فارس اشاره کرد که به کویت و مسقط رفتند.<sup>۴۲</sup>

تمام اینها نشان می‌دهد که حوزه اندیشه به زمان و زایش دردناک نیاز دارد که با تربیت و آموزش در بلند مدت رخ می‌دهد. پر واضح است تا زمانی که قدرت است این پوششها و کلاه اجباری، ساری و جاری خواهد بود اما چون زیر کلاه تغییر نیافته به محض اینکه آن قدرت پلیسی برداشته می‌شود آن کلاه و پوشش نیز برداشته خواهد شد. در زیر تنها به یک نمونه از رفتار پلیس رضاشاه در تحمیل این کلاه و لباس اشاره می‌شود که از قول یک شاهد عینی و خارجی نقل شده، تربیت در گزارش مورخ ۵ ژانویه ۱۹۲۹ حادثه زیر را توصیف می‌کند:

بعد از ظهر اول ژانویه، یکی از کارمندان مسن سفارت آلمان که «کلاه» بر سر داشت، در کنار سفارتخانه قدم می‌زد که یک مأمور نظمیه او را صدا کرد. کارمند به سمت مأمور رفت و مأمور فقط از محل کارش پرسید و سپس بدون هیچ سؤال و یا توضیح دیگری با باتوم به

جانش افتاد وقتی مرد مسن نزدیک بود از هوش برود، مأمور نظمیه او را به زندان برد، کنت شولنبرگ [وزیرمختار آلمان] هنوز موفق نشده کارمندش را از زندان آزاد کند وزیرمختار به شدت عصبانی بود، وی می‌گفت که مستخدمش به هیچ وجه از فرمان مأمور سرپیچی نکرده است و مصرا نه به مقامات گفته بود که پاسخ آن مرد سالخورده مبنی بر اینکه کارمند سفارت آلمان است باید نداشتن لباس متحدالشکل را توجیه و از ضرب و شتم بی‌جهت او جلوگیری می‌کرد. کُنت شولنبرگ از ماجرای که پیش آمده استنباط می‌کند که دولت با تشویق پلیس به زیاده‌روی تلاش می‌کند کلاه پهلوی و غیره را بر مردم تحمیل کند وزیر مختار آلمان به هنگام نقل این ماجرا برای من گفت که قصد دارد مراتب اعتراض شدیدش به سوءاستفاده از قدرت را به اطلاع آقای تیمورتاش برساند<sup>۴۳</sup>

پر واضح است که این در تهران و در مورد کارمند یک سفارت خارجی رخ داده و آن وقت می‌توان به میزان برخوردهای خشن ماموران در شهرستان‌های دور و دهکوره‌ها پی برد!

## ۶ - مقایسه رضاشاه و آتاتورک: شباهت‌ها و تفاوت‌ها

اگر برخوردهای ماموران آتاتورک و رضاشاه در زمینه اجرای سیاست‌های یکسان‌سازی متفاوت بوده این ناشی از خودسرانگی ماموران نبوده بلکه دقیقا برگرفته از کاراکتر و شخصیت متفاوت خود دو رهبر نوسازی یعنی رضاشاه و آتاتورک نشأت می‌گرفت به میزانی که آتاتورک تحصیلکرده و دارای آموزش‌های متعددی بوده رضاشاه متاسفانه بی‌سواد و لمپن بوده حتی قبل از بدست گرفتن قدرت، سواد نوشتاری نیز به هیچ زبان نداشته و این از غلط‌های املائی بجای مانده از نامه‌های او بخوبی مشهود است ملک‌الشعرای بهار، نامه‌ای از رضاخان در زمانی که درجه سرتیپی داشته و در سمت فرماندهی فوج همدان بوده آورده که در آن نامه کوتاه، ۱۹ غلط املائی به چشم می‌خورد! اما وقتی فرهنگستان لغت تشکیل گردید او حتی در انتخاب لغات نیز دخالت می‌کرد و در کار بزرگانی چون محمدعلی فروغی و علی‌اصغر حکمت دخالت می‌کرد و انتخاب لغات نیز به اراده «حضرت اشرف» بستگی داشت!<sup>۴۴</sup>

او دوران کودکی و نوجوانی بسیار سخت و تلخی را پشت سر گذاشته بود شاید اگر او تحصیلکرده می‌بود بسیاری از اینگونه سیاست‌های خشن‌اش متفاوت می‌شد، آتاتورک غرب را بدون واسطه دیده و شناخته بود اما رضاشاه به هیچ کشور اروپایی سفر نکرده و از نزدیک ندیده بود<sup>۴۵</sup> آتاتورک، پروسه نوسازی را بوسیله نهادهایی چون مجلس و حزب پیش می‌برد اما رضاشاه هر دو را ذات خویش تهی ساخته حتی دو حزب ساختگی و بفرموده خود را نیز نتوانست تحمل کند! اما در برخورد با زبانها و فرهنگ اقوام، هر دو مشابه و عین هم بودند چرا که در ترکیه نیز، آتاتورک با زبان و فرهنگ کُردی همان برخورد تلخی را کرد که در ایران رضاشاه با



اقوام ایرانی کرده بود...

وقتی رضاشاه از سفر ترکیه برگشت از روسای دو حزب که تا کرج به استقبالش آمده بودند در همانجا قبل از اینکه به تهران برسد دستور لغو و برچیدن هر دو حزب را صادر کرد، در حالیکه این احزاب مخصوصاً حزب ضداجنبی به دستور خودش توسط چراغعلی خان (پیشکار ولیعهد) و سرتیپ درگاهی (رئیس شهربانی) بوجود آمده بود تا مثلاً حزب رقیب یعنی ایران نو را بپایند! او در سفرش به ترکیه تنها پوسته را دیده و تحت تاثیر ظواهر آن قرار گرفته بود نه تحت تاثیر مثلاً آزادی مطبوعات، پارلمان...! هدایت می نویسد:

در تابستان ۱۳۰۸ش... در یکی از جلسات، فرزین که در این وقت وزارت مالیه بود پیشنهاد ساختن حزب کرد... (اما) اسم حزب پیش پهلوی نمی شود برد روزی در هیئت فرمودند هر مملکتی رژیم دارد رژیم ما یک نفره است.<sup>۴۶</sup>

یک بار در جمع نمایندگان مجلس گفته بود که در نظام مشروطه، احزاب برای انتقاد از کار دولت‌ها و مراقبت از اعمال دولت‌ها است و این کار را من به جای حزب می‌کنم و ایراد و انتقاد را من می‌گیرم مخصوصاً حالا که ولیعهد از خارج مراجعت کرده‌اند دو نفر شده‌ایم و دیگر من تنها نیستم!<sup>۴۷</sup>

نقل است که در مسافرتش به ترکیه، روزی در میان گفتگوها، یک مرتبه آتاتورک یکی از روزنامه‌های محلی را در دست گرفته بود که راجع به اختلاس کارمندی از یکی از وزارتخانه‌ها نوشته بود آتاتورک آن روزنامه را به «عصمت اینونو» نخست وزیر ترکیه نشان داده و دستور رسیدگی می‌دهد در این هنگام رضاشاه که ترکی بلد بود متوجه شده و با تعجب از آتاتورک می‌پرسد که چرا به روزنامه‌نگاران اجازه می‌دهد که چنین مطالبی را نوشته و مامورین دولت را زیر سوال ببرند؟ رضاشاه سپس می‌گوید: من در ایران به هیچیک از جراید اجازه نمی‌دهم که کوچکترین انتقادی از رفتار مامورین دولت نکنند. آتاتورک از رضاشاه می‌خواهد که در همه حال روزنامه‌نگاران را در نوشتن آزاد بگذارد سپس یک داستان جالب را نقل می‌کند و می‌گوید:

در زمان عثمانی که فالگیری و جن‌گیری در ترکیه رواج داشت روزی یک خانم زیبا و ثروتمند به یکی از رمال‌ها مراجعه کرده می‌گوید که شوهر من مرا خیلی دوست دارد اما من او را دوست ندارم و می‌خواهم مرا دوست نداشته باشد و طلاقم دهد! رمال که نمی‌خواست چینی مشتری پولداری را زود از دست بدهد روی کاغذ، چیزی نوشته و کاغذ را به خانم می‌دهد تا در یکی از شب‌های تاریک، کاغذ را در قبرستانی دفن کند اما در زمان دفن کردن، نباید اصلاً به «گرگ» فکر کند چرا که در این صورت، نوشته تأثیری نخواهد داشت. خانم، کاغذ را به قبرستان می‌برده اما در زمان دفن کردن بلافاصله به یاد گرگ می‌افتاده و گرگ در نظرش مجسم می‌شده و نمی‌توانسته کاغذ را دفن کند و ناچار برمی‌گشته.

آتاتورک آنوقت به رضاشاه می‌گوید روزنامه‌نگاران در یک کشور به منزله آن گرگ هستند که به محض اینکه کارمندی و مقامی بخواهد اختلاس کند و رشوه‌ایی بگیرد بلافاصله آن گرگ یعنی (افشاگری روزنامه‌ها) در خیالش مجسم خواهد شد و دست از پا خطا نخواهد کرد! بدون وجود روزنامه‌های آزاد، حتی اگر بر هر مقام دولتی یک مامور مخفی هم گذاشته شود باز هم قادر به کنترل فساد نخواهد بود چرا که ممکن است آن مامور مخفی با آن مقام ساخت و پاخت کرده باهم بخورند!<sup>۴۸</sup>

اما رضاشاه این پند را نادیده گرفت و در طول عمرش، چشم دیدن هیچ روزنامه‌نگار مستقلی نداشت و حتی با دست خود آنها را کتک می‌زد! او با مشت، دندان فلسفی مدیر روزنامه حیات جاوید را خرد کرد، حسین صبا مدیر روزنامه ستاره ایران را فلک کرد و هاشم‌خان محیط مدیر روزنامه وطن را مضروب ساخت! این حمله و ترور روزنامه‌نگاران از همان زمان کودتای سوم اسفند و با اعلامیه معروف «حکم می‌کنم» او آغاز و تا سقوط حکومتش ادامه داشت.

متأسفانه نه رضاشاه در آن زمان و نه سردمداران بعدی در ایران هیچوقت این جمله طلایی آتاتورک را بکار نبستند و در نتیجه، ایران هرگز عاری از آلودگی و فساد نشد. این سخن ما را یاد جمله‌ای از اولیانوفسکی در زمان استالین می‌اندازد گویند وقتی از اولیانوفسکی (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی) پرسیدند که چرا شما نارسایی‌های جامعه شوروی مانند الکلیسم را به نقد نمی‌کشید و به مطبوعات نمی‌آورید؟ او جواب داده بود که «ما لباسهای چرکین خودمان را در مقابل دشمن آویزان نمی‌کنیم...»

اما در محیط مختنق و فاقد نقدهای طبیعیانه و روزنامه‌های آزاد، این لباس‌ها به مرور زمان چنان چرک‌آلود می‌گردند که سرانجام همه را در چرک و کثافت دفن می‌کنند و سرنوشت جامعه شوروی نیز سرانجام چنین شد.

بارزترین مثال برای پی بردن به نتیجه‌ی تفاوت نوع نگاه دو رهبر نوسازی ایران و ترکیه را می‌توان در زندگی خود آنها مشاهده کرد و بعد بسوی جامعه‌ی تحت مدیریت‌شان رفت: رضاشاه قبل از بقدرت رسیدن حتی یک خانه‌ای نیز از آن خود نداشت در ۱۲۹۸ش محمدرضا و خواهر دوقلوی او اشرف در خانه‌ای متولد شدند که رضاخان «در منطقه‌ای نوساز در تهران در دروازه قزوین اجاره کرده بود».<sup>۴۹</sup> اما پس از ۱۶ سال قدرت وقتی متفقین او را از ایران راندند با یک‌ونیم میلیون هکتار از بهترین زمین‌ها، نه تنها بزرگترین فئودال ایران بلکه بزرگترین زمیندار تاریخ بشر شده بود! و البته براین باید افزود که بر طبق گفته فروغی نخست‌وزیر وقت در مجلس شورا در آن زمان، میزان ثروت رضاشاه در بانک‌ها ۴۶ درصد نقدینگی کل کشور را تشکیل می‌داد!<sup>۵۰</sup> در خود زندان قصر یک اتاقی معروف به «اتاق قباله» وجود داشت که هر زمینی که رضاشاه

طمع می‌ورزید صاحب زمین اگر حاضر به واگذاری آن نمی‌شد او را می‌انداختند به این اتاق قباله، تا بعد از آزار و اذیتها، مجبور می‌شد زمین‌اش را به رضاشاه هدیه کند!

رضاشاه درکی از کارکردهای مترقی و مختلف مطبوعات و احزاب نداشت و نمی‌دانست که یکی از مترقی‌ترین کارکردهای احزاب مدرن، کشف و جذب روشنفکران و نخبگان جامعه و پرورش آنها برای اداره آینده جامعه است که در سیستم دیکتاتوری کاملاً ظهورشان و راه بالا آمدنشان بسته بود، چون چنین سیستم دیکتاتوری همه افراد کشور را متوسط و مطیع می‌خواهد حتی آن نخبگانی که خود رضاخان را بالا کشیده و رضاشاه کرده بودند توسط خودش قلع و قمع و نابودی شدند. چنین است که با مرگ آتاتورک، سیاست‌ها و پروژه نوسازی او توسط آن حزب و مردانش مانند عصمت اینونو ادامه می‌یابد اما در ایران، رضاشاه همه را با خود به گور می‌برد.

اما با وجود تفاوت‌های مختلف، هر دو رهبر دارای اشتراکات زیادی نیز بودند در هر دو کشور، نوسازی با تکیه و به کمک نیروهای نظامی صورت گرفت، هر دو رهبر بصورت افراطی بر شعار ناسیونالیزم تاکید داشتند یعنی رضاشاه بر ناسیونالیزم فارس و آتاتورک بر ناسیونالیزم ترک. هر دو در بستر و چارچوب ناسیونالیزم، دست به دین ستیزی، سکولار کردن جامعه و قلع و قمع زبان‌ها و فرهنگ اقلیت‌ها و اقوام زدند در کشور ترکیه، قوم ترک و در ایران قوم فارس به عنوان محور قلمداد شدند و در هر دو کشور، سرنوشت کردها به یک میزان اسفانگیز بود در ترکیه نیز، آتاتورک اساساً کردها را به رسمیت نشناخته و تمام اتباع کشور را «ترک» می‌نامید. براساس ایدئولوژی کمالیستی، کردها «ترک‌های کوهستانی» نامیده می‌شدند.<sup>۵۱</sup>

## ۷ - برخی مقاومتها در مقابل تغییرات

مقاومت‌های متعددی در شهرها از جمله مشهد، تبریز و کردستان رخ داد که با خشونت سرکوب شدند در ۱۳۰۷ش تصویب قانون لباس متحدالشکل در مجلس با مخالفت گروهی از علمای سرشناس تبریز مواجه شد که در رأس آنها آقا سیدابوالحسن انگجی و میرزاصادق آقا قرار داشت در نتیجه این اعتراض، نظامیان اعزامی به تبریز، منزل این دو نفر را محاصره و آنها را به همراه ۳۸ نفر دیگر دستگیر کردند و در روز ۶ دیماه ۱۳۰۷ش این دو روحانی را به کردستان تبعید کردند.<sup>۵۲</sup>

اما خونین‌ترین واقعه در مشهد در صحن مسجد گوهرشاد رخ داد و در آن ۱۲۸ نفر کشته و حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر مجروح و حدود ۵۰۰ نفر دستگیر شدند.<sup>۵۳</sup> و محمدولی اسدی، پدر داماد فروغی که نیابت تولیت حرم امام رضا(ع) را داشت به جرم تحریک مردم دستگیر و به اعدام محکوم شد، بطوری که پادرمیانی محمدعلی فروغی، نخست‌وزیر نیز نه تنها سودی در پی نداشت بلکه منجر به طرد خودش از جانب رضاشاه شد.

برخی دیگر، خودشان به تبعید رفتند تا در غربت اگر تغییر لباس دادند مردم آشنا آنان را در شکل و شمایل جدید نبینند.<sup>۵۴</sup> در ۱۳۰۷ در مهاباد جشن و مجالسی جهت تغییر لباس ترتیب دادند و بزور مردم را وادار به کنار گذاشتن لباس‌های محلی و پوشیدن لباس فرنگی و کت و شلوار کردند در حالیکه مردم و مخصوصاً عشایر منگور از آن نفرت داشتند که اعتراض‌ها اندکی بعد به شکل قیام ملاخلیل، روحانی بانفوذ متبلور شد البته در کنار آن، استفاده از القابی چون آغا، خان، بی و امیر نیز قدغن شدند.<sup>۵۵</sup>

شورش عشایر در سال ۱۹۲۹م از کردستان آغاز شد، که سرکوب برخی از آنها برای رژیم پهلوی چندان هم ساده نبود.<sup>۵۶</sup> قیام ملاخلیل در ۱۳۰۷ش در منطقه مهاباد به خاطر تغییر لباس صورت گرفته و صبغه دینی داشت او کلاه لبه‌دار گذاشتن بر سر را کفر می‌شمرد اما سرانجام شکست خورده و از طرف رضاشاه به او تامین داده شد و مبلغی پول و خلعتی گرفت و بقیه عمرش را در روستایی در سردشت بسر برد.<sup>۵۷</sup> اما قیام عمرپاشا که در ناحیه سردشت شروع شد علاوه بر سیاست لباس متحدالشکلی، باید به دلایل دیگری چون بی‌احترامی به نیروهای نظامی و سربازگیری و همچنین ممنوعیت استفاده از زبان مادری کردی در ۱۳۱۳ش اشاره کرد.<sup>۵۸</sup> فرین در گزارشی تحت عنوان «شورش در آذربایجان غربی» در ۲۵ ژانویه ۱۹۲۹ می‌نویسد:

احتراماً عطف به گزارش سه ماهه شماره ۲۵ مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۲۹... اضافه می‌کنم که ظاهراً شورش‌هایی در آذربایجان غربی در حال شکل‌گیری و گسترش است. حسنعلی‌خان آصف، کارمند ایرانی کنسولگری تبریز، در نامه‌ای به تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۲۹ که دیروز به دست من رسید، می‌نویسد: «کردستان تقریباً ناآرام است. مقامات نظامی با استفاده از اتومبیل‌های شخصی نیروهای خود را روانه ساوجبلاغ کرده‌اند. می‌گویند در سردشت و مناطق مجاور آن گردها علیه خلع سلاح، تغییر کلاه و سربازگیری سر به شورش برداشته‌اند. نیروهای کمکی دارند وارد تبریز می‌شوند تا از آنجا به طرف ساوجبلاغ حرکت کنند می‌گویند مجتهد اصلی تبریز (میرزاصادق آقا مجتهد تبریزی) که به دلیل ناآرامی‌های ماه اکتبر در این شهر به کردستان تبعید شده بود، حالا دستور یافته است که به قم برود. از یک تاجر شنیده‌ام که در ۸ یا ۹ ژانویه ملاحلیف [خلیل]، یکی از شیوخ کُرد، به ساوجبلاغ حمله کرد، ولی با ۳۵ کشته و ۱۰۰ مجروح مجبور به عقب‌نشینی شد، در حالی که از نیروهای ایرانی فقط ۱ افسر کشته و سه سرباز مجروح شدند.

در ۱۶ مارس ۱۹۲۹ او می‌افزاید:

احتراماً عطف به گزارش شماره ۳۹ مورخ ۲۵ ژانویه ۱۹۲۹ در ارتباط با شورش در کردستان، به اطلاع می‌رساند که بر اساس آخرین خبرهای واسله از تبریز این شورش سرکوب شده است. حسنعلی‌خان آصف، کارمند ایرانی کنسولگری تبریز، در نامه مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۹ خود نوشته است... در ساوجبلاغ، کُردهای منگور پس از دادن ۴۰ کشته از جمله

پسر رئیس منگورها، حمزه آقا، مجبور به عقب‌نشینی شدند. سپس نیروهای کمکی به سردشت اعزام شدند و با کشتن ۹۰ تن از شورشیان از جمله ۵ تن از رؤسای آنها، نیروهای ایرانی را از محاصره درآوردند و کردها را به عقب راندند. پس از این، کردها تسلیم شدند و گزارش‌ها حاکی از آن است که اوضاع در هر دو شهر ساوجبلاغ و سردشت کاملاً آرام است.<sup>۵۹</sup>

## ۸- زبان واحد

اما مهمترین حوزه سیاست یکسان‌سازی و همانندسازی رضاشاه در حوزه زبان بود که بعدها بیشترین حساسیت‌ها و مخالفت‌ها را از سوی اقوام مختلف مخصوصاً ترک‌ها و کردها برانگیخت. بیشترین اقلیت‌ها در ایران ناظر بر اقلیت‌های زبانی است، انسان‌ها متنوع و گوناگون زاده می‌شوند و این گوناگونی طبیعی و خارج از اراده آنهاست، اگر به این تنوع احترام گذاشته و فرصت‌هایی برابر برای زمینه رشد آنها فراهم گردد کشور ایران دارای صلحی باثبات و به رنگین‌کمانی زیبا بدل خواهد شد اما در مقابل، تبعیض و نابرابری باعث انباشته شدن کینه و نفرت و فوران جنگ‌های داخلی و در نتیجه به خطر افتادن تمامیت ارضی خواهد شد. در دوره پهلوی اول، با اعمال سیاست زبانی واحد در ایران، زبان‌ها به دو گروه رسمی (فارسی) و غیررسمی (بگوئیم ممنوع و محکوم که شامل دیگر زبان‌های اقوام در ایران می‌شود) تقسیم شدند. انجمنی بنام «ایران جوان» بوجود آوردند که بنا به نوشته علی اکبر سیاسی بعد از انتشار مرامنامه انجمن، سردار سپه، اعضای انجمن را خواست و بعد از شنیدن عقایدشان چنین گفت:

این‌ها را که نوشته‌اید بسیار خوبست ... ضرر ندارد با ترویج مرام خودتان چشم و گوش را باز کنید و مردم را با این مطالب آشنا بسازید. حرف از شما، ولی عمل از من خواهد بود. به شما اطمینان می‌دهم که همه این آرزوها را برآورم و مرام شما را که مرام خود من است از اول تا آخر اجرا کنم. این نسخه مرامنامه را بگذارید نزد من باشد. چند سال دیگر خیرش را خواهید شنید.<sup>۶۰</sup>

بخش مهمی از این گروه فعال که وظیفه نابودی زبان‌های اقوام ایرانی را بر عهده داشتند خودشان آذربایجانی و یا ترک بودند کسانی چون محمود افشاریزدی، سیداحمد کسروی، سیدحسن تقی‌زاده، تقی ارانی، رضازاده شفق، کاظم‌زاده ایرانشهر و تعداد دیگر را می‌توان نام برد که از سلسله جنابان ستیز با زبان ترکی و حمایت از ترویج زبان واحد یعنی فارسی در ایران بودند. محمود افشاریزدی که مؤثرترین عضو این جمع بود در نخستین شماره مجله آینده، به عنوان مانیفست محفل خود چنین می‌نوشت:

ایده‌آل یا مطلوب اجتماعی ما وحدت ملی ایران است ... مقصود ما از وحدت ملی ایران،

وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند ... تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت اراضی ما احتمال خطر می‌باشد. اگر ما نتوانیم همه نواحی و طوایف مختلفی را که در ایران سکنی دارند؛ یکنواخت کنیم؛ یعنی، همه را به تمام معنی ایرانی نمائیم؛ آینده تاریکی در انتظار ماست.

و در ادامه می‌نویسد که نظام خلقت در باب ایران مرتکب یک بی‌سلیفگی شده است...! وحدت ملی ما بواسطه اختلاف لسان میان ترک زبان‌های آذربایجان و عرب زبان‌های خوزستان و فارس زبان‌های سایر ایالات از حیث زبان ناقص است... «اگر اختلاف‌هایی که از حیث زبان، لهجه، لباس و دیگر تفاوت‌های ظاهری یا باطنی میان بخش‌های مختلف کشور وجود دارد؛ کاسته شود؛ وحدت ملی که اساس قدرت دولت و موجب بقای ملت به معنای سیاسی کلمه است؛ کامل‌تر می‌گردد و استقلال و تمامیت کشور از خطرهای مضمحل‌کننده خارجی مصون می‌ماند.<sup>۶۱</sup>

افشاریزدی، پیشنهاد تغییر اسامی را داده و در همان زمان «تاتائو و جیغاتو» به نام‌های «سیمینه رود و زرینه رود» سلماس به «شاپور» و «ارومیه» به «رضائیه» و ... تغییر یافتند. او بجای اینکه تنوع زبانی و سیستم مدرن و دمکراتیک کشور سویس را که خود تحصیلکرده آنجا بوده الگو قرار دهد، رفتار زبانی شوروی یعنی دیکتاتوری استالینیزم را در جمهوری‌های غیر روس الگو قرار می‌دهد! و می‌نویسد:

امروز هم اشتراکیون در حقیقت مذهب تازه‌ای آورده و صحبت از مساوات و مؤاخاه می‌کنند؛ عمل همان است. با ادامه این وضع اگر حال بدین منوال که هست بگذرد؛ قرن‌ی نمی‌گذرد که داغستانی‌ها، گرجیان، ارمنه، تاتها، تاتارها، تاجیک‌ها و سایرین به زبان روسی تکلم کنند و روسی شوند.<sup>۶۲</sup>

او از پیشرفت ترکی در تهران هراسان است و خواستار اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از گسترش ترکی در تهران می‌شود:

امروز متجاوز از بیست درصد اهالی طهران آذربایجانی هستند و روز بروز بر شماره آنها زیاده‌تر می‌گردد. اگر از زبان ترکی جلوگیری نشود به زودی طهران هم یک شهر ترک زبان خواهد گردید.<sup>۶۳</sup>

او بجای نقد تمرکز ثروت در تهران که موجب مهاجرت بی‌رویه از نقاط مختلف ایران به پایتخت می‌گردد توسل به زور برای کاربرد زبان مادری مهاجرین در پایتخت می‌گردد! او می‌نویسد «نگارنده با آموختن پنج دقیقه زبان ترکی هم در هر مدرسه یا دانشگاه آذربایجان مخالفم»<sup>۶۴</sup> محمود افشاریزدی در باره پیدایش زبان ترکی در ایران، اعتقاد دارد:

ترکی در ایران از ترکتازی به وجود آمده است این زبان در چند قرن پیش به طور

مهاجم وارد کشور شده و قسمتی از خاک وطن عزیز ما را گرفته است و هیچگاه لهجه بومی نیست و زبان ملی نتواند بود. مهمان ناخوانده و مزاحم است! ... مهمانی است که به ناموس وطن دست‌درازی کرده، زیرا زبان ملی ناموس وطن است و با مقدرات ملی هم‌اکنون بازی می‌کند...<sup>۶۵</sup>

این برخوردهای ظالمانه و کج‌اندیشانه با زبان‌های اقوام ایرانی زمانی صورت می‌گرفت که در همین زمان در جهان، در معاهده لهستان به عنوان اولین معاهده در سطح جهان، حقوق اقلیت‌های زبانی به رسمیت شناخت می‌شد و بر اساس ماده ۷ آن، به شهروندان لهستان اجازه می‌داد تا از هر زبانی در برابر دادگاهها استفاده کنند. و در همین زمان در ۱۹۲۱م اولین سنگ بنای حمایت از حقوق زبانی در جامعه ملل صورت می‌گرفت اما در همین زمان، مقامات رژیم رضاشاه افتخار می‌کردند که مجالس ترحیم را نیز برای مردم آذربایجان فارسی کرده و از شیون در عزای عزیزان به زبان ترکی ممانعت کرده‌اند! در زمانی که جهان می‌رفت تا به اهمیت زبان مادری پی ببرد تئوریسین‌های رضاشاه مانند دکتر محمود افشار نقشه می‌کشیدند که با احداث کودکستان‌های فارسی زبان در مناطق دور از آذربایجان، چگونه فرزندان ترک را از کودکی فارسی زبان کرد!...

و در همین زمان، کریم حسامی در مورد اوضاع کردستان در زمان رضاشاه می‌نویسد:  
او کردستان را به گورستانی تبدیل نموده بود پوشش و لباس کردی ممنوع شد نه تنها خواندن و نوشتن به زبان کردی ممنوع بود بلکه طبق دستور ادارات دولتی سخن گفت به زبان کردی ممنوع شده بود در سر در ادارات دولتی نوشته شده بود: صحبت کردن به غیر از زبان فارسی ممنوع است...»<sup>۶۶</sup>

شعر زیر که در آن زمانها ورد زبان مردم شده بود به اندازه کافی اوضاع اسفانگیز کردها را پژواک می‌دهد:

خداوندا این همه ستم را از پهلوی می‌پذیر / الهی تخت سرنگون شود و به حسیض ذلت درافتی

خداوندا این همه ستم را از این پادشاه می‌پذیر / الهی تخت سرنگون باد(ای پهلوی)  
خداوندا این ستم و بیداد را از پهلوی می‌پذیر / الهی به خاطر شیخ احمد کور پهلوی را به سوگ هفت فرزند بنشان...<sup>۶۷</sup>

کم کم اسامی شهرها عوض شدند آنگاه نوبت به روستاها، رودخانه‌ها و کوهها رسید از قرن‌ها قبل حکومت در ایران همواره در دست ترک‌ها بود ولی آنان با مشکل هویت فرهنگی و زبانی مواجه نبودند و در کمال خرسندی مکاتبات رسمی با زبان فارسی صورت می‌گرفت ولی ناسیونالیست‌های پیرامون رضاشاه با پیش کشیدن سیاست استحاله فرهنگی و زبانی مردم

غیرفارس کشور، اقوام ایرانی را به صفوف ناراضیان رانند، مخصوصاً، کردها در دوره پهلوی به طور سیستماتیک تحت برنامه استحاله قرار گرفته و به حاشیه رانده شدند، در پی هر اعتراض کردها به نحوه‌ی سیستم حکومت، فشار و محرومیت به طور سازمان یافته ادامه یافت.<sup>۶۸</sup>

جالب اینجاست که سیاست قلع و قمع زبان اقوام ترک و کرد حتی در زمانی که رضاخان هنوز رضاشاه نشده بود شروع شده بود در نامه‌ای که امروزه در سازمان اسناد ملی ایران موجود است نشان می‌دهد که رضاخان که در ۱۳۰۳ش به عنوان وزیر جنگ و فرمانده کل قوا نوشته و پای آن را امضا کرده در تاکید بر گسترش زبان فارسی در آذربایجان خطاب به وزارت جلیله معارف و اوقاف می‌نویسد:

تغییر معلمان آذربایجان و اعزام معلمین فارسی‌زبان به جای آنها برای انجام مقصود، کمال اهمیت را دارد و همچنین تعیین چند نفر معلم برای تربیت و تعلیم اطفال که از بدو امر به زبان فارسی آشنا و آموخته شوند از ضروریات است. لذا چنانچه سابقاً هم تقاضا شده مقتضی است قدغن فرمایید در اعزام معلم تصمیمات سریعتری اتخاذ و مخصوصاً توجه عاجلی نسبت به معلمین و معارف آذربایجان مبذول دارند که بدینوسیله به توسعه و بسط آن موفقیت حاصل و زبان فارسی در آن حدود اجباراً تعلیم و ترویج گردد. در خاتمه لزوماً به استحضار خاطر شریف می‌رساند چون این موضوع فوق‌العاده مهم است قدغن فرمائید تصویب و تدوین بودجه سنه آتی نبوده تا بلکه محمل دیگری را برای اجرای این منظور تخصیص و سریعاً اقدام نمایید<sup>۶۹</sup>

امیرلشکر عبدالله طهماسبی، فرمانده قشون آذربایجان در ۸ بهمن ۱۳۰۳ به رضاخان نوشت که برای توسعه زبان فارسی در آذربایجان باید آموزگاران مدارس آذربایجان تا اندازه‌ای تغییر کنند و به جای آنها از تهران معلمین فارسی‌زبان اعزام شوند. در این صورت، تعلیم زبان فارسی در مدارس اجباری شده «و محصلین متدرجاً آشنا و در اندک مدتی... زبان ترکی منسوخ» خواهد شد. وی در اعزام هر چه سریع‌تر معلمان فارسی زبان تأکید نمود<sup>۷۰</sup> البته علاوه بر معلمان اگر به محتوای کتاب‌های درسی در همین زمان و بعدها نظری بیندازیم در آن صورت بیشتر به عمق فاجعه پی‌خواهیم برد در این کتاب‌ها که ناسیونالیزم افراطی و باستانگرایی موج می‌زند فرهنگ اقوام به عنوان ضد ارزش تلقی گردیده.

عبدالله طهماسبی فرمانده ریز نقشی که زمانی فرمانده رضاخان بود و اکنون زیردست او شده خدمات ارزشمندی در برکناری سلسله قاجاری و انتقال قدرت به سلسله پهلوی انجام داد، او که در این زمان فرمانده قشون آذربایجان بوده مردم را جمع کرده آنان را تشویق به نوشتن و ارسال تلگراف‌هایی حاکی از تنفر از قاجاریه و استدعای پذیرش مسئولیت سلطنت از سوی پهلوی به خاطر نجات کشور می‌کرد و در کتاب خود، کثیری از این تلگراف‌های واقعی و بعضاً ساختگی را



آورده است که از نواحی آذربایجان به مجلس شورا ارسال شده و در آنها از نمایندگان مجلس می‌خواهند که به سلسله قاجاریه پایان داده و مانع بازگشت احمدشاه از فرنگ شوند! احمدشاه که در این زمان متوجه دسیسه‌های رضاخان برای کسب قدرت شده بود می‌خواست به ایران برگردد اما این تلگراف‌ها که می‌توان گفت بسیاری از آنها ساختگی و یا به تشویق مستقیم فرماندهان قشون رضاخان تهیه و ارسال شده بودند باعث ترس احمدشاه و انصراف او از بازگشت به ایران می‌گردد.<sup>۷۱</sup> البته این تلگراف‌ها را که از نقاط مختلف با کمک و تشویق فرماندهان نظامی ارسال می‌شد و در ماههای مهر و آبان ۱۳۰۴ به اوج خود رسید در تهران نیز بلافاصله روزنامه‌های طرفدار رضاخان مانند شفق سرخ علی دشتی با آب و تاب درج و نشر می‌کردند. طهماسبی همان افسری است که روز نهم آبان ۱۳۰۴ش، چند ساعت پس از تصویب ماده واحده‌ای در مجلس که مضمون آن از برافتادن سلسله قاجار و شاه شدن رضاخان حکایت می‌کرد، کاخ شاهی گلستان را از خانواده قاجار تحویل گرفت و نقطه پایانی بر ۱۳۵ سال سلطنت پر از فراز و نشیب قاجاریه گذاشت. طهماسبی در گزارش خود به سردار سپه می‌نویسد:

چند محل برای کودکان سه چهار ساله تعیین شده که اطفال از ابتدا با معلم فارسی‌زبان طرف باشند و کاملاً به زبان فارسی آشنا شوند. فعلاً یک باب مدرسه برای این کار در نظر گرفته شده که از هفته آینده شروع به کار خواهد کرد. اینک لازم است وزارت معارف پنج آموزگار زن برای این مقصود به تبریز اعزام نماید.<sup>۷۲</sup>

طهماسبی در ادامه می‌نویسد:

امروز نشستی با حضور مقامات محلی آذربایجان در محل حکومتی تشکیل شد تا برای تکلم زبان فارسی در مدارس و تدریس آن به ویژه در مناطق مرزی تصمیم‌گیری شود. محمدعلی تربیت رئیس معارف آذربایجان گفت که تکلم زبان فارسی در مدارس معمول است؛ اما مجدداً به رؤسای مدارس تأکید خواهد شد که بیشتر مواظبت کنند. در این جلسه مقرر شد محسنات ترویج زبان فارسی به همه مأموران اداره معارف گوشزد شود، علی‌الخصوص در مناطق مرزی تعلیمات لازم ابلاغ گردد.<sup>۷۳</sup>

بعدها که رضاخان رضاشاه شده و قوه قهریه در دستش قرار می‌گیرد سیاست قلع و قمع زبان‌های اقوام شتاب به خود گرفته و لحن نامه‌ها نیز تندتر و قاطع‌تر می‌گردد در سندی که در اول اسفند ۱۳۱۳ش مهر محرمانه خورده و از طرف کفیل ارکان حرب کل قشون خطاب به وزارت معارف نوشته شده در مورد دستور رضاشاه چنین آمده:

...قدغن اکید شود معلمین ترک و کرد زبان در مدارس ایالات، که اهالی آنجا ترک یا کرد زبان هستند تدریس نکنند و اساساً تکلم زبان ترک و کرد در ایران هر چه زودتر متروک شود و اگر فکر اساسی راجع به از بین بردن عقاید مختلفه آنها نشود تربیت اولادهای آنها در نظام

ممکن است یک روزی دست قوی برای اجانب بشود زیرا تا امروز جماعت ترک و کرد و آشوری‌های ساکن ایران دیده نشده که روی شرافت نسبت به وطنی که آنها را در آغوش خود پرورش داده است خدمت نشان داده باشند<sup>۷۴</sup>

برای چنین دیکتاتوری نظامی که عمرش را در پادگان‌ها سپری کرده که در آن فضا همه یکدست و یک زبان و یک الگو بوده‌اند از تکثر و تنوع و مختلف بودن زبان‌ها اینچنین نفرت و کینه خود را نشان می‌دهد!

در سندی دیگر که در واقع از مقامی پایین‌تر یعنی از جانب اداره معارف آذربایجان در همان سال صادر شده و در واقع، بدنبال دستور رضاشاه برای اجرایی کردن دستور او بوده رئیس معارف و اوقاف ایالت آذربایجان غربی ضمن ابراز تاسف از اینکه هنوز موفق به قلع و قمع کامل زبان‌های ترکی و کردی در منطقه نشده و برخی از دانش‌آموزان هنوز در دبیرستان‌ها به ترکی صحبت می‌کنند چنین آمده است:

۱. مشخصاً کوشش نمایید که در همه جا فارسی صحبت کنید. ۲. مراقبت کنید که محصلین و محصولات در تمام موارد و حتی بالقوه فارسی تکلم نمایند. ۳. اعلانهای تکلم به زبان ترکی ممنوع است و آنها را از کلاسها برداشته و به محصلین اینطور تذکر دهید که چون شما زبان ترکی را بلد هستید محتاج تمرین نیستید ولی فارسی را که زبان ملی است یا خوب بلد نیستید یا خیلی کم بلد هستید لذا همیشه و زیاد به فارسی مکالمه نمایید تا فارسی را هم به روانی و خوبی ترکی مکالمه نمایید و به عبارت اخری از راه نصیحت و تشویق، زبان ملی را ترویج نمایید. ۴. به شاگردانی که خیلی سعی در مکالمه فارسی می‌نمایند جایزه بدهید....<sup>۷۵</sup>

در پایان نامه هم قید کرده که هر کس در اجرای این دستورالعمل سعی بیشتری کند مورد تشویق واقع خواهد شد و هر کس تعلل نماید مواخذه شده و ممکن است به خدمت وی پایان داده شود! و برای گسترش زبان فارسی و آموزش آن به غیرفارسی‌زبان‌ها، از اوایل سال ۱۳۰۰ش، توسعه مدارس نوین به سبک غربی آغاز شد و شتاب به خود گرفت بطوریکه در سال ۱۳۰۱ش تعداد مدارس نوین در سراسر ایران چیزی بالغ بر ۶۱۲ باب بود که در طی دو سال بعد به ۱۹۴۳ باب رسید. در سال ۱۳۱۵ش تعداد آنها به ۴۹۳۹ باب رسید. تعداد دانش‌آموزان نیز که در سال ۱۳۰۱ش، حدود ۵۵۱۳۱ نفر بود در سال ۱۳۱۷س به رقم ۴۵۷۲۳۶ نفر بالغ گردید در تمام این مدت در این مدارس سعی شد زبان فارس تدریس گردد<sup>۷۶</sup> بر طبق آمار موجود در ۱۳۲۰ یعنی آخرین سال حکومت رضاشاه، ۲۳۳۱ دبستان، ۳۲۱ دبیرستان و ۲۱ دانشسرای مقدماتی در کل ایران وجود داشته است.<sup>۷۷</sup> همچنین می‌توان به نقش رادیو در بسط و گسترش زبان فارسی و ناسیونالیزم رضاشاهی اشاره کرد که تاسیس اش مربوط به اواخر رژیم پهلوی بوده،

مجریان و گویندگان رادیو که در ابتدا نمی‌توانستند از عهده تلفظ صحیح واژه‌های فارسی برآیند سعید نفیسی عضو فرهنگستان، آموزش آنها را برعهده گرفته بود.<sup>۷۸</sup>

عبدالله‌خان طهماسبی، امیرلشکر شمال غرب در ۲۴ فروردین ۱۳۰۳ به رضاخان پیشنهاد کرد که بررسی‌های عمیق نشان می‌دهد که اگر مأموران ادارات کشوری مثل مالیه و نظمیه، به ویژه آموزگاران مدارس آذربایجان تغییر کنند دو اثر مفید در پی خواهد داشت: «یکی زبان فارسی ترویج پیدا خواهد کرد؛ دیگر از نقطه‌نظر سیاست و اداری [امور ایالت پیشرفت می‌کند،] چون مأمورین آذربایجان علاقه بستگی و ملکی دارند، آن طور که باید و شاید در پیشرفت امور اداری و سیاست دولت جدیت ندارند.»<sup>۷۹</sup> اما سندی وجود دارد که مربوط به اواخر رژیم رضاشاه و شش ماه قبل از ورود متفقین به ایران و سقوط دیکتاتور بوده که نشان می‌دهد سیاست یکدست کردن و قلع و قمع زبان و فرهنگ اقوام ایرانی کاملاً با شکست مواجه شده و نتیجه‌ای در بر نداشته است این سند مربوط به نامه وزارت کشور به نخست وزیر بوده و علی‌سهریلی وزیر کشور وقت آنرا امضا کرده و در آن آمده است:

استانداری سوم در باب سخنرانی‌های پرورش افکار در تبریز گزارش داده‌اند دایر بر اینکه جلسات سخنرانی هفته‌ای یکبار تشکیل و برای تشویق اهالی به حضور در این جلسات، قطعات موسیقی و نمایشهایی نیز در برنامه منظور شده ولی چون اهالی استان‌های سوم و چهارم سوای عده‌ای معدود به هیچوجه زبان فارسی نمی‌دانند از این سخنرانی‌ها که منظور اصلی آن پرورش افکار توده است نتیجه‌ای حاصل نشده و موضوع بسط و توسعه و تعلیم زبان فارسی در این نقاط، آن طوری که باید پیشرفت نموده...»

در پایان نامه پیشنهاد نموده که ترتیبی داده شود که کارمندان کلیه وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی و بنگاهها فارسی‌زبان بوده و برای مأمورین نامبرده حرف زدن ترکی با ارباب رجوع مطلقاً ممنوع شود...<sup>۸۰</sup>

اما آنچه در مورد این سیاست، خنده‌دار بوده اینکه، دقیقاً نتیجه برعکس می‌شد بجای اینکه مردم فارسی یاد بگیرند و فارسی صحبت کنند این مأموران فارسی‌زبان که از مرکز و شهرهای فارسی‌زبان به آذربایجان فرستاده می‌شدند به مرور زمان در اثر نشست و برخاست با مردم آذربایجان، زبان ترکی را یاد گرفته و با مردم، ترکی صحبت می‌کردند! به عنوان مثال حکومت، در شهر اردبیل کارمندان ترک‌زبان و محلی ادارات را به شهرستان‌های دیگر منتقل ساخت و بجای آنها کارکنان فارسی‌زبان از ولایات دیگر بدانجا آورد. این کار چون نسنجیده و حساب نشده بود نه تنها در نشر زبان فارسی اثری نکرد «بلکه کار مردم را از جهت روابط اداری آنها با مؤسسات دولتی، مشکل گردانید چون مأموران فارسی‌زبان مجبور به مراد به با سکنه محلی بودند، بجای آنکه دیگران را وادار بتکلم بزبان خود کنند، بناچار خود، زبان ترکی یاد گرفتند»<sup>۸۱</sup>.

در حالی که قبل از این سیاست شوم زبانی، ایرانیان در کنار هم و آزادانه به ترکی یا فارسی و دیگر زبان‌ها صحبت می‌کردند. شاردن که در دوره صفویه مدت‌ها در ایران بوده در مورد وضعیت زبان‌ها و تکلم آنها در ایران می‌نویسد:

ایرانیان معمولاً به یکی از سه زبان فارسی، ترکی، عربی سخن می‌گویند... بزرگان و جاه‌مندان، و کسانی که با آنها آمد و شد و سر و کار دارند این سه زبان را به نسبت مساوی می‌دانند. بسیاری از زنان نیز به این سه زبان آشنا هستند؛ و اگر دست‌کم، از این سه، زبان‌های فارسی و ترکی را ندانند در مکالمه درمی‌مانند... زبان فارسی بر اطلاق زبان شعر و ادب مردمان است درباریان و افراد سپاهی و بزرگان و زنان جاه‌مندان در خانه همه به زبان ترکی صحبت می‌کنند زیرا پادشاه و افراد خانواده سلطنت از آذربایجان که زبان همه مردمانش ترکی است برخاسته‌اند، اما عربی از آن جهت که زبان دینی مردم است محترم می‌باشد. درباره اختصاصات این سه زبان ایرانیان ضرب‌المثل معروفی دارند می‌گویند فارسی بلاغت، عربی فصاحت، ترکی سیاست و باقی قباح است.<sup>۸۲</sup>

و آنتوان اولیویه جهانگرد، پزشک فرانسوی که پس از او در دوره قاجاریه از ایران دیدن کرده ضمن تایید سخن شاردن می‌نویسد:

در ایران پس از توانستن خواندن و نوشتن، مقدمات نحو و صرف، آموختن زبان عربی و زبان ترکی به شاگردان تکلیف کنند، و پس از آن علم معانی و بیان و حکمت و اشعار و ادب آموزند. دانستن زبان عربی و ترکی در ایران، اس و اساس همه تعلیمات، و ضروری تدریس است. لغت عرب بهر آنکه مبنای شریعت بر اوست، و زبان ترکی به جهت آنکه زبان عمومی اهل دربار و دولت و طوایف شمال شرقی ایران است [حایز اهمیت است].<sup>۸۳</sup>

اما با قدرت‌گیری رضاشاه، سیاست قلع و قمع زبان‌های اقوام مخصوصاً ترکی و کردی با کوشش او، فرماندهان نظامی و حلقه‌ای از دولت مردانی که بدورش جمع شده بودند آغاز می‌گردد. عبدالله مستوفی که یکی از برجستگان این حلقه بوده می‌نویسد:

ترک‌ها، اهل آذربایجان و ایرانی نژاده هستند. اگر خودشان خیلی پای «بیزیمکی» و «اوزگه» (خودی و غریبه) را بمیان نکشند و به ازگه‌ها با نظر مغایرت نگاه نکنند و بالاخص خیلی پای حفظ زبان ترکی که بزور شمشیر مغول و تهدید بریدن زبان بر آنها تحمیل شده نباشند، مثل سایر اهالی کشور که هر یک لهجه خاصی دارند، کسی پای لهجه ترکی آنها در فارسی گوئی نیست. منتهی من نمی‌دانم این آقایان به چه چیز این زبان تحمیلی مغرورند که خود را از سایرین می‌خواهند برتر و بالاتر بدانند و کلمه اوزگه را مثل «عجم» در زمان عزت عرب و «باربار» در زمان قدرت رومی‌ها بکار می‌برند و باد بوق این لهجه وحشی یعنی زبان ترکی کرده‌اند در صورتی که عداوت ایرانی‌ها با ترک‌های اصلی، سابقه تاریخی دارد و نباید آنها تا این درجه این زبان را زبان خود بدانند.<sup>۸۴</sup>

بی خود نبوده که بعدها بوردیو سیستم نظام آموزشی را به عنوان بزرگترین و اثرگذارترین ابزاری می‌داند که معتقد است به شکلی پنهان و نرم، سلطه خودش را بر افراد به منزله قربانیان برقرار می‌کند<sup>۸۵</sup>

اما برعکس سخن بوردیو که او از آن به سلطه نرم تعبیر می‌کند سیاست‌های فرهنگی رضاشاه نه نرم که با ابزارهای بسیار خشن و عریان این سلطه را عملی می‌کرد، هنگامی که زبانی (فارسی) به عنوان زبان مسلط و رسمی و زبان قدرت در دست حکومت قرار می‌گیرد و به عنوان ارزش برتر و مثبت تلقی می‌گردد پس بقیه زبان‌ها و لهجه‌ها در مرتبه فروتر یعنی در جایگاهی کهنتر قرار می‌گیرند. بنابراین، کودکی که با زبانی ترکی یا کردی زاده می‌شود خواه ناخواه بی آنکه خود کوچکترین دخالت و اختیاری در این انتخاب داشته باشد در تولد در مرتبه پایین‌تر، محروم‌تر، نابرابرتر و از شانس کمتر برای موفقیت تحصیلی برخوردار می‌گردد و بالاتر از همه، لذت آموختن و تحصیل و حلاوت دوران ابتدایی جای خود را به مرارت و تحقیر و تمسخر می‌دهد و چنین است که این خشت کج اولیه و نابرابر چون صلیبی بر شانه‌های نحیف کودک اقوام بسته می‌گردد و تاثیرش را در تقلیل شانس موفقیت تا به انتهای عمر باقی می‌گذارد و در نتیجه، به نابرابری‌های عدیده‌ای در تمام عمر منجر می‌گردد:

ترک زبان بودن والدین و تاثیر آن در یادگیری خواندن و نوشتن کودکان نشان می‌دهد که دانش آموزان از اینکه خود را ترک، کرد و گیلک معرفی کنند خجالت می‌کشیدند و اغلب همکلاسی‌هایشان را لو می‌دادند و برخی در زنگ تفریح می‌آمدند و خود را معرفی می‌کردند و در جواب این سوال که چرا خود را معرفی نکردی می‌گفتند خجالت می‌کشیدم<sup>۸۶</sup>

## ۹- فرهنگستان

در راستای تاکید بر یک زبان واحد یعنی زبان فارسی و تضعیف زبان اقوام، حکومت دستور داد تا کلیه تابلوهای فروشگاهها و مغازه‌ها را که با خطوطی غیر از فارسی بودند تعویض کنند<sup>۸۷</sup> و چاپ و نشر کتب به زبان‌های ترکی، کردی و غیره ممنوع شد.

فرهنگستان ایران که در اواخر ۱۳۱۳ تاسیس شد به منظور پیرایش زبان فارسی از بقیه واژه‌های غیرفارسی مانند ترکی، عربی و خارجی بود. فرهنگستان ایران در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴، با فرمان رضاشاه تشکیل گردید و نخستین جلسه آن روز دوشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۱۴ به ریاست محمدعلی فروغی نخست‌وزیر وقت تشکیل شد. بیشترین کوشش فرهنگستان صرف انتخاب معادل برای اصطلاح‌ها و واژگان خارجی بود اما این معادل‌سازی تنها مختص کلمات فرنگی نبود بلکه اصطلاحات عربی و ترکی نیز که در زبان فارسی رایج شده بودند در بر می‌گرفت و کوشش می‌شد این کلمات را حذف و به جای آنها واژه‌های متروکه باستانی بکار رود. ایجاد فرهنگستان و

در کنار آن تغییر نام شهرها، تغییر تاریخ ایران از قمری به شمسی و نامگذاری اسامی ماهها بگونه ایران باستان و اقدامات دیگر، از روحیه ناسیونالیستی رضاشاه سرچشمه می‌گرفت<sup>۸۸</sup> متاسفانه چون بنای فرهنگستان از همان اول کج و بر اساس ناسیونالیزم و قلع و قمع فرهنگ-های اقوام مختلف ایران گذاشته شده بود در نتیجه، با وجود بودجه زیادش، کمتر به نفع کشور و فرهنگ این مردم شد و از همان زمان، نارضایتی وجود داشته. بعدها عباس اقبال آشتیانی طی مقاله‌ای در مجله یادگار از دورویی، بی‌صفتی و نامردمی اعضای «فرهنگستان» شکایت می‌کند و می‌نویسد:

مکرر با اعضای فرهنگستان در خارج صحبت می‌کردیم و خطا بودن راهی را که ایشان در آنجا پیش گرفته اند به ایشان می‌نمودیم، غالباً تصدیق می‌کردند بلکه گاهی اوقات از ما هم در راه این عیبجویی پیشتر می‌رفتند اما وقتی که به ایشان می‌گفتم پس چرا صبح از همه زودتر به جلسات آن حاضر می‌شوید و اعانت باثم(گناه) می‌کنید، می‌گفتند که ممکن است که اعلیحضرت متغیر شود و یا اینکه به خواهش وزیر وقت در آنجا حاضر می‌شدیم، هرچه را حضرت اشرف بفرمایند<sup>۸۹</sup>

در آن زمان وقتی فرهنگستان این کلمات نخراشیده و نتراشیده را پشت سرهم بیرون می‌داد روزی تقی‌زاده که در آلمان می‌زیست جرات بخرج داده و مقاله پرمغزی در انتقاد از لغات فرهنگستان نوشت و از برلن به ایران فرستاد اتفاقاً این مقاله به علت غفلت و عدم توجه اداره نگارش و وزارت فرهنگ در مجله «تعلیم و تربیت» که مجله رسمی و فرهنگی بود درج گردید و طوفانی برانگیخت! مفهوم جملات تقی‌زاده در مقاله‌اش این بود که چون رضاشاه احاطه بر کلمات و لغات فارسی ندارد و به سادگی چیزی را نمی‌فهمد و فقط از لحاظ تشریفات، اصول تغییر کلمات را به عرض ایشان می‌رسانند و او هم تصویب می‌کند بدین ترتیب آنهایی که این تغییرات را می‌دهند به ادبیات فارسی خیانت کرده مجرمند! این مقاله که اشتباهها درج شده بوده چنان خشم رضاشاه را برانگیخت که شهربانی فوراً تمام شماره مجله مزبور را جمع‌آوری کرد ولی بازهم خشم رضاشاه فرو ننشست اما از طرفی، تقی‌زاده هم زرنگ بود و در برلن ساکن بود ناچار حیل‌هایی اندیشیدند تا تقی‌زاده را به ایران بکشانند در نتیجه، از در مهربانی برآمده و تلگرافی به او ارسال کردند که تقی‌زاده به ایران بیاید چون برای او پست وزارت دارایی در نظر گرفته شده! تقی‌زاده که حیل رضاشاه را فهمیده بود جوابی بدین مضمون فرستاد:

سلام بنده را به اعلی حضرت رضاشاه برسانید و عرض کنید که کمال اشتیاق را به زیارت وطن عزیز و خدمتگذاری اعلیحضرت دارم ولی افسوس که کسالتی پیدا کرده‌ام و اطبای اینجا می‌گویند هوای قصر قجر(منظور زندان قصر رضاشاه) به مزاج بنده نمی‌سازد! لذا هر وقت کسالتم بهتر شد و مزاجم به هوای قصر قجر سازگار شد فوراً شرفیاب خدمت اعلیحضرت خواهم شد...!

## ۱۰- اقوام زخم خورده

زمانی شهر تبریز به شهر اولین‌ها شهره بود و اولین حرکت‌ها و مولفه‌های فرهنگی در ایران در این شهر به ظهور رسیده بود اولین چاپخانه، اولین مدارس نوین رشدیه، نخستین کودکستان ابوالقاسم فیوضات، مدرسه کرو لال، تئاتر و نمایش، مدرسه صنایع مستظرفه، عکاسی، مدرسه نابینایان، ترجمه کتابهای خارجی...<sup>۹۰</sup> اما در دوره رضاشاه راه زوال پیمود.

تبریز زمانی نگین ایران بود دارالسلطنه عباس میرزا و قائم مقام فراهانی در تمامی حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، علمی و فرهنگی پیشگام بود شهر نخستین‌ها به شمار می‌رفت اندیشه‌های مدرن و مترقی از طریق قفقاز و عثمانی به تبریز وارد شده و از طرف آن به بقیه نقاط ایران سرازیر می‌شد شهری که در انقلاب مشروطیت همه چیز خودش را برای آزادی ایران از زنجیرهای استبداد در طبق اخلاص گذاشته و انواع داغ‌ها و درفش‌های خودی و روسی را به جان خریده بود اما هیچ چیز نصیب‌اش نشده بوده! بهترین فرزندان را روس‌ها به جرم آزادیخواهی در روز عاشورای سال ۱۳۳۰ ه. ق. به دار آویختند، سردارشان در تهران از زخم واقعه تلخ پارک اتابک چون شمعی ذره ذره سوخت و تمام شد، بر خیابانی که جرمی جز آزادی ایران و مخالفت با فروش کشور یعنی قرارداد ۱۹۱۹ و توثق‌الدوله نداشت انگ تجزیه‌طلبی زدند و پس از کشتن، جنازه‌اش را بر پشت چهارپایی انداخته در کوچه‌های شهر گرداندند تا عبرت سایرین گردد، شهری که زنجیره‌ی درازی از تاریخ خونین اما افتخارآمیز در پشت سر داشت اما اینک در زیر سلطه حکومت تمرکزگرای رضاشاه گرفتار چنان تحقیری می‌شد که حتی در زمان اشغال قوای بیگانه روسی نشده بود، اکنون، اقبال آشتیانی در تحقیر زبانش می‌نوشت «زبان فارسی دُر و گوهر است و ترکی خرمهره و خرفی است»، محمدعلی فروغی مغز متفکر کتب درسی می‌گفت «ارامنه، یهودی یا آشوری‌ها در ایران چون تعدادشان کم است مهم نیستند اما از ترک‌ها، کردها و عرب‌ها که تعدادشان زیاد است نباید غافل شد باید بصورت غیرمحسوس آنها را فارس کرد که خودشان نفهند!<sup>۹۱</sup> برجسته‌ترین نمونه از ناسیونالیست‌های دوره رضاشاه که ضدیت کامل با زبان‌های اقوام و مخصوصاً زبان ترکی داشته محمود افشار بوده او این ضدیت را از زمانی که در مجله ایرانشهر چاپ برلین قلم می‌زد شروع کرده بود که بعدها همین سیاست را در مجله آینده در دوره رضاشاه پیگیری کرد، افشار می‌نوشت «ترکی در ایران از ترکنازی بوجود آمده...» و آن وقت پیشنهاد می‌کرد که کودکستان‌های شبانه‌روزی و مدرسه‌های مادرانه در جایی دور از آذربایجان درست کرده و کودکانی که در آذربایجان متولد می‌گردند باید از خانواده جدا کرده در این کودکستان‌ها بزرگ گردند تا به کلی ترکی را فراموش کنند. جالب اینجاست که محمود

افشار فارغ‌التحصیل کشور آزادی چون سویس بود کشوری دارای چند زبان، اما روشنفکر تحصیلکرده‌مان هیچ از آن آزادی و احترام به حقوق اقوام جذب که نکرده بود بلکه در پاکسازی زبانی و فرهنگی توسط حکومت، شدیدترین و رادیکالترین سیاست‌ها را به حکومت توصیه می‌کرد و گوی سبقت را از همگان ربوده بود او حتی در کار ثوابی چون وقفنامه نیز امحا زبان‌های اقوام را فراموش نمی‌کرد و آن را نیز به اموری چون قلع و قمع زبان اقوام اختصاص می‌داد!

البته تحقیر تنها در حوزه فرهنگی و بر روی کاغذ نبود بلکه در عمل نیز ساری و جاری بود رژیم مسئولانی را به آذربایجان می‌فرستاد که بیشترین کینه و نفرت را نسبت به اقوام ایرانی مخصوصا ترک‌ها داشتند، عبدالله مستوفی از برجسته‌ترین این افراد بود که در مسند استانداری از هیچ توهین و ظلمی نسبت به مردم آذربایجان فروگذار نمی‌کرد او سرشماری تبریز را در ۱۳۱۹ خورشیدی نامیده و می‌گفت اینها ترکند یونجه خورده مشروطه گرفته‌اند حالا نیز گاه می‌خورند و ایران را آباد می‌سازند!<sup>۹۲</sup> و افتخار می‌کرد از اینکه قدغن کرده بود مردم در مرگ عزیزانشان نیز به ترکی عزاداری نکنند<sup>۹۳</sup> و این رویه و برخورد توهین‌آمیز را در مدارس آذربایجان توسط امثال ذوقی و محسنی کاملاً به اجرا درآمد «هر کس که ترکی حرف می‌زند، افسار الاغ بر او بزنی و او را به آخور ببندید». در زمان ذوقی بود که صندوق جریمه ترکی حرف زدن در دبستان‌ها گذاشته شد.<sup>۹۴</sup> اما این تحقیر و توهین مختص مقامات سیستم نبود بلکه موجی که آن سیستم ایجاد کرده بود دامن بسیاری را گرفته بود عارف از این هم فراتر رفته و گفت:

زبان ترک از قفا کشیدن است صلاح پای این زبان ز مملکت بریدن است...

شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن با تمایلات متمرکزگرایانه از عوامل اصلی سیاسی شدن اختلافات زبانی و قومی در ایران شد.<sup>۹۵</sup>

حتی نرم‌ترین شکایت نیز به تندی سرکوب می‌شد در مسافرت رضاشاه در ۱۳۰۷ به ارومیه، اتفاق عجیبی افتاد در اجتماع مردم در کنار رودخانه «شهرچایی» در حین احترام نظامی، درویشی ابراز شکایت کرد، از شنیدن آن، رضاشاه چنان خشمگین شد که از همان جایگاه دستور داد او را ادب کنند! سرهنگ درخشانی فرمانده پادگان برای خوش‌رقصی با شمشیر آخته به طرف درویش بینوا حمله برد مردم حاضر از وحشت پا به فرار گذاشتند!<sup>۹۶</sup>

در ۱۶ سال دوره رضاشاه، در کل آذربایجان ۱۷ نشریه وجود داشت ۱۶ نشریه به زبان فارسی و یک نشریه به ارمنی. حتی یک نشریه ترکی وجود نداشت، اما این نشریات چنان بی‌خاصیت و متملق بودند که خواندنشان امروزه نیز به عنوان اسناد تاریخی، عذاب‌آور است! در آن اوضاع اسفناک آذربایجان، یکی از آنها ملت‌مسانه از رضاشاه می‌خواست که مقر اقامت ولایت‌عهدی به



تبریز انتقال یابد می‌نوشت «این یگانه خواسته و بزرگترین استدعای اهالی آذربایجان است»<sup>۹۷</sup> و دیگری به تملق می‌نوشت: «اعلیحضرت روح ایران است»<sup>۹۸</sup>.

برای درک بهتر زمینه‌ی ظهور فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد، باید به اوضاع آن زمان بپردازیم: در آستانه ظهور فرقه، ثقه‌الاسلامی نماینده تبریز در مجلس چهاردهم در مورد اوضاع آذربایجان گفت: «شهر تبریز را اگر ببینید دهکده‌ای است خراب و اهالی آن مستاصل هستند مردم تبریز بجای شعر: هرکه آمد عمارتی نو ساخت... می‌گویند: هرکه آمد به جیب خود پرداخت/ رفت تهران، عمارتی نو ساخت...»<sup>۹۹</sup> روزنامه تجدد نوشت «آذربایجان که قبل از این چشم و چراغ ایران بود اکنون، خرابه‌ای دورافتاده است»<sup>۱۰۰</sup> برخی دولتمردان آن، آذربایجان را «شفاقلوس»، «عضو فلج» یا «نژاد ماورا قافلانکوه» می‌نامیدند.<sup>۱۰۱</sup>

## ۱۱ - دیالکتیک انکار و مقاومت

حق استفاده از زبان مادری ملهم از کرامت انسانی است و حق متفاوت بودن ریشه در کرامت انسانی دارد، چرا که انسان‌ها در آفرینش متفاوتند و با این تفاوت‌های نژادی، جنسی، زبانی تولد می‌یابند، پس وقتی زبان مادری قومی انکار می‌گردد و زبانی دیگر تحمیل می‌شود یعنی انکار در آفرینش اشتباهی صورت گرفته است! چرا که این تفاوت‌ها جزو هویت انسان‌ها هستند و تنها دیکتاتورها از تنوع و تکرر می‌ترسند و طالب یکسان‌سازی و مشابه کردن آدم‌ها می‌گردند، هویت یعنی احساس تمایز و استقلال شخصی که فرد بوسیله آن خود را تعریف می‌کند و نسبت به خود آگاهی پیدا می‌کند در اینجا، بیشتر تاکید ما بر هویت‌های فرهنگی مانند زبان، دین، سنن، ارزش‌ها و اسلوب زندگانی و فضای ذهنی اجتماعی انسان است که ادوارد تیلور از آن به عنوان دریایی یاد می‌کند که انسان‌ها چون ماهی‌ها در آن شناورند و تغذیه می‌کنند و این هویت‌های فرهنگی اقوام ایرانی در دوره رضاشاه مورد انکار و تحقیر قرار گرفت و نتیجه آن، باعث مقاومت و رشد ناسازگاری‌ها و تقابل آنها با مرکز و چالش و ستیزشان با هویت‌های مرکزی به عنوان رقیب گردید.

در اوایل قرن بیستم بود که ناسیونالیسم با تأخیری بیش از یکصد ساله و با تغییر و تحریفاتی نه چندان کم، وارد ایران شد اولین طرفداران و خوشامدگویان آن عمدتاً حلقه‌ای از تجددطلبان و نویسندگان سه نشریه ایرانشهر، کاوه و فرنگستان در برلین بودند که بعداً در دوره تثبیت قدرت و حکومت رضاشاه بصورت حلقه فکری و فرهنگی سیستم رضاشاهی در آمدند و شعار یک زبان، یک فرهنگ و یک تاریخ را سر دادند، چنین شعاری در عمل به انکار هویت اقوام ایرانی مخصوصاً ترک و کرد از سوی حکومت مرکزی انجامیده و در نتیجه، منجر به شکل‌گیری مقاومت از سوی اقوام مذکور گردید که می‌توان از آن به دیالکتیک انکار و مقاومت تعبیر نمود.

قبل از حکومت رضاشاه، چنین مقاومتی از سوی اقوام وجود نداشت چون انکار هویت‌شان از سوی حکومت مرکزی وجود نداشت اما پس از آن، به تدریج با ورود متغیرهای دیگر تقویت شده و در همه حوزه‌ها حتی در بین احزاب نیز جدال بین قوم‌گرایان و مرکز‌گرایان به چشم می‌خورد به عنوان نمونه، پس از سقوط رضاشاه، اردشیر آوانسیان یکی از رهبران حزب توده در خاطراتش می‌نویسد «قبل از همه یک بلایی گریبان‌گیر کارگران شده بود و آن اختلاف فارس و ترک بود که اسباب زحمت و ترمزی برای نهضت بود».<sup>۱۰۲</sup>

قبل از ظهور رضاشاه، در ایران تنها تفاوت‌های مذهبی وجود داشت که گاه‌گاهی منجر به کشتار و انتقام‌های کور می‌گشت اما با رضاشاه و پس از او، مشکلات تازه‌ای چون هویت فرهنگی و زبانی آغاز می‌گردند ناسیونالیست‌ها و باستان‌گرایان دوره رضاشاه به صورت سیستماتیک با سیاست‌های استحاله فرهنگی و تحقیر و انکار هویت‌های ترک‌ها و کردها، آنها را روبروی مرکز قرار دادند، اما این تحقیر و اهمال و پست‌انگاری تا زمانی که سرکوب پلیس رضاشاه بر سر اقوام بود می‌توانست دوام بیاورد و همه جا را چون گورستان، خاموش و یکدست گرداند، اما به محض اینکه آن قدرت سرکوبگر به کنار رفت مقاومت‌ها و طغیان‌ها آغاز شد که بقول ایگلتون «کردهای ایران برای نخستین بار پس از سقوط رضاخان بجای نزدیک شدن به فرهنگ ایرانی در صدد حفظ و شناسایی هویت کردی خود برآمدند»<sup>۱۰۳</sup> و وقتی با مساعدت و پشتیبانی روس‌ها، اولین شماره مجله «در راه وطن» (وطن یولوندا) در ۱۰ آوریل ۱۹۴۴ به زبان ترکی در آذربایجان ایران منتشر شد با چنان استقبالی مواجه گردید که برخی از خواندگانش حاضر بودند تمام دار و ندار خود را بدهند تا آن را بدست آورند! جالب اینجاست که با جمعیت کم آن روز و اینکه تنها ده درصد مردم سواد خواندن و نوشتن داشتند تیراژ این نشریه به چهار هزار نسخه رسیده بود!<sup>۱۰۴</sup> این عطش نشانگر آن بود که آنها برای اولین بار شاهد نشریه‌ای به زبان مادری خود می‌شدند که به مدت ۲۰ سال نوشتن بدان زبان جرم تلقی می‌شد.

روس‌ها در جریان امتیاز خواهی نفت شمال، دقیقاً در میان ترک‌ها و کردها، بر روی زخمی دست گذاشتند که آن زخم در دوره ۱۶ ساله رضاشاه ایجاد شده بود، سیاست‌های دوران رضاشاه مخصوصاً در حوزه فرهنگ را می‌توان از عوامل اصلی زمینه‌های داخلی ظهور حکومت فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد تلقی کرد، اما وقتی به این سیاست‌های تحقیرآمیز در حوزه فرهنگ را انواع تبعیض‌های اقتصادی و سیاسی را اضافه کنیم آنوقت می‌توانیم چشم‌انداز اسفانگیزی را در میان اقوام ایرانی مخصوصاً در خطه کردستان ترسیم کنیم.

در واقع، حکومت رضاشاه از جنبه‌ای دیگر نیز ناخواسته به رشد ناسیونالیسم ترک و کرد کمک کرد و آن اینکه، با آغاز پروژه نوسازی و گسترش پدیده شهرنشینی و در کنار آن رشد مدارس و طبقه تحصیلکرده به گفتمان ناسیونالیسم قومی کمک کرد اما در سال‌های اخیر عوامل

و فاکتورهای جدیدی که بوجود آمده بر رشد ناسیونالیسم قومی و حرکت‌های گریز از مرکز در بین اقوام ایرانی مخصوصاً دو قوم ترک و کرد کمک کرده است این سه متغیر عبارتند از: اول. «تحولات قومی در کشورهای هم‌جوار و استقلال و تشکیل حکومت توسط برادران آنها در جمهوری آذربایجان و اربیل عراق». دوم. رشد روزافزون «شبکه‌های ماهواره‌ای کرد زبان و ترک زبان» و سوم. رشد و گسترش «مدیاها و حوزه مجازی مانند سایت‌های اینترنتی و...».

این سه فاکتور در سال‌های اخیر ارتباطات را گسترش داده سبب تقویت حرکت‌های گریز از مرکزی شده که خشت اول آن در سیاست‌های تمرکزگرایی شدید دوره رضاشاه گذاشته شد.

از دوران حاکمیت رضاشاه، سیاست‌های شوونیستی، باستان‌گرایی و تحقیر و سرکوب هویت و فرهنگ اقوام شتاب گسترده‌ای به خود گرفت در این زمان، برای مقابله با آپارتاید مرکزگرایی، افرادی از میان اقوام مختلف ترک و کُرد دست به مقاومت‌ها و عصیان می‌زنند. در دوره پهلوی اول، پروژه‌های کوتاه مدت و طولانی مدت با هزینه‌های سرسام‌آور به راه افتاد. دشمنی و تبلیغات علیه زبان‌ها و فرهنگ‌های غیرفارس به خصوص ترکی و کردی و عربی در اولویت این برنامه‌ها قرار داده شد. پروژه حاکمیت مطلق و بی‌چون و چرای زبان و فرهنگ فارسی در ایران، همراه با بی‌توجهی اقتصادی به مناطق غیرفارس که از زمان رضاخان آغاز شده بود در زمان پهلوی دوم هم ادامه پیدا کرد و در مقابل، مقاومت‌ها و عکس‌العمل‌ها و حتی مبارزه با نمادها و شعارها و اساطیری که حکومت مرکزی در آن زمان به چماقی برای سرکوب و تحقیر زبان‌ها و هویت‌های اقوام بدل ساخته بود آغاز می‌گردد. زمانی نه چندان دور، فردوسی و شاهنامه به عنوان عامل وحدت شمرده می‌شد و در جنگ‌های ایرانیان با بیگانگان، اشعار شاهنامه خوانده می‌شد و باعث تشجیع و شور ایرانیان می‌گردید حتی برخی مستشرقان در آثارشان اشاره کرده‌اند که شاهنامه، کتاب بالینی عباس میرزا شاهزاده و ولیعهد ترک قاچاری در تبریز بوده است، موریر در اشاره به شخصیت عباس میرزا می‌نویسد «عشق سرشاری به مطالعه کتب و کسب اطلاعات دارد، مخصوصاً تاریخ وطن خود را خوب می‌داند و کتاب شاهنامه فردوسی را بسیار دوست دارد و همیشه آن را مطالعه می‌کند»<sup>۱۰۵</sup>

اما همین کتاب پس از دوره رضاشاه نه تنها جذابیت خودش را در بین ناسیونالیست‌های قومی از دست می‌دهد بلکه حتی مورد نفرت و کینه قرار می‌گیرد و طرد می‌گردد، همینطور شخصیت‌های واقعی و یا اساطیری تاریخ قبل از اسلام که در دوره رضاشاه در خدمت ایدئولوژی آرکائیستی و باستان‌گرایی سیستم او قرار گرفته بودند همگی در بین ناسیونالیست‌های قوم‌گرای ترک‌ها و کردها طرد و نفی می‌گردند و تاکید بر هویت و زبان خود و بازگشت به آن، به کانون توجه‌شان بدل می‌گردد و بیهوده نبوده که تاکید بر زبان مادری در مرکز تلاش‌های فرهنگی حکومت‌های فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد در می‌آید.

آنان احساس می‌کردند مورد بی‌عدالتی و پست‌انگاری و تحقیر قرار گرفته‌اند بنابراین، به محض اینکه با فروپاشی دیکتاتوری مرکزی و تضعیف سیطره مرکزی در سایه حضور ارتش سرخ، فرصتی بدست‌شان افتاد به راحتی آماده شورش و طغیان بر علیه استبداد مرکزی گشتند، اما در این طغیان و مبارزه همچنان که در جبهه جنگ با کمک و حمایت ارتش سرخ می‌جنگیدند در حوزه فکری و فرهنگی نیز بر نمادهای فرهنگی دستگاه مرکزی حمله کرده و بر زبان و فرهنگ و هویت قومی خویش تاکید می‌کردند.

اعمال ناسیونالیزم تهاجمی از سوی حکومت رضاشاه در عمل منجر به انکار زبان، فرهنگ و هویت‌های اقوام گردید و در دو مرحله صورت گرفت: ابتدا حذف دستجات مسلح عشایری و بسط نفوذ دولت مرکزی و سپس ممنوعیت زبان‌های اقوام مانند زبان ترکی و کردی و ترجیح در استفاده از کارمندان فارسی زبان مخصوصاً در حوزه آموزش<sup>۱۶</sup>. جالب اینجاست که در ادارات مختلف شهرستان‌های آذربایجان، کارمندان فارسی‌زبان که از مرکز می‌فرستادند تا در ادارات با ارباب رجوع فارسی صحبت کرده و مراجعه‌کنندگان آذربایجانی مجبور گردند به فارسی صحبت کنند اما چون کار از بن غلط بود در نتیجه، نه تنها چنین نمی‌شد بلکه برعکس و نقض غرض می‌شد یعنی پس از گذشت دو یا سه سال، آن کارمند فارسی زبان، ترکی یاد می‌گرفت و به ترکی صحبت می‌کرد! بدیهی است که یک فرد، بجای اینکه موفق شود محیط را عوض کند خود کم‌کم به رنگ محیط درمی‌آید و جذب فرهنگ و زبان محیط می‌گردد.

وقتی در یک کشور، اقوام مختلف با زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های مختلف وجود دارد وجود یک زبان مشترک برای استفاده در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اداری، سیاسی، نظامی و آموزشی امری حیاتی است اما مشکل زمانی پیش می‌آید که آن زبان مشترک و رسمی به چماقی برای کوبیدن و نفی زبان‌های اقوام دیگر بدل می‌گردد در اینجاست که مقاومت و کینه و نفرت زاده می‌شود.

در نتیجه‌ی این سیاست‌های تبعیض‌آمیز قومی است که پس از سقوط رضاشاه در ۱۳۲۰ش بلافاصله، تشکل‌های سیاسی متعددی با گرایش هویت‌های قومی در کردستان و آذربایجان شکل می‌گیرد که بعداً همه‌ی این تشکل‌ها با هدایت و پشتیبانی روس‌ها، در حزب دموکرات کردستان و فرقه دموکرات آذربایجان ادغام می‌گردند بنابراین، کسانی که سعی می‌کنند این تشکل‌ها را صرفاً تنها به عامل بیگانه و روسیه تقلیل دهند تنها علت قریبه را می‌بینند و وجود علل و عوامل پیچیده داخلی را نادیده می‌گیرند چون فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد خلق‌الساعه نبودند و یک شبه بوجود نیامدند بلکه همچنان که خواهد آمد آن دو تشکیلات، از احزابی شکل گرفتند که بلافاصله پس از سقوط رضاشاه بوجود آمده بودند و نه تنها روس‌ها هیچ نقشی در بوجود آمدن‌شان نداشتند بلکه حتی مخالف آن احزاب اولیه بودند!

ناسیونالیسم ابتدایی و اولیه کردی را می‌توان در دیدگاه‌های افرادی چون احمدخانی و حاج قادر کویی و برخی از خوانین زمیندار و شیوخ مذهبی مشاهده کرد که عباس ولی آنها را ناسیونالیسم فتودال (زمینداران) می‌نامد احمدخانی در یکی از اشعار خود می‌گوید:

گر پادشاهی معظم داشتیم یا قلبی والا، که قدر واژه‌ها را می‌دانست...سکه‌ی ما قدر می‌یافت...و نه چنین بی ارزش و بی‌خریدار...نگوید سکه‌ی ما بی‌ارزش است...فقط مهر شاه ندارد... من صاحب قلم‌ام، اما دریغ از سایه‌ی شمشیر که در آن پناه گیرم. مرا نه پرچی است و نه فریادرسی و با این همه بینوایی هر آنچه را می‌توانستم می‌نگاشتم. من به همه وظایفم عمل کردم اما از ازل اینگونه بوده است که اصالت را بر شمشیر و دولت بنا کردند.<sup>۱۰۷</sup>

اینکه در اکثر کتاب‌ها و منابع، دو تشکل را صرفاً به عامل خارجی یعنی روسیه حواله داده می‌شود این تنها بخشی از واقعیت است به عبارتی، ویروسی بنام تلاش‌های بیگانگان همیشه هست و چه بسا خارج از کنترل ماست اما گرایش به بیگانگان زمانی رشد می‌یابد که نسلی کم‌کم از ریشه‌کننده شده و پیوندها و امیدهای‌شان به آینده در چارچوب آن سیستم در حال گسستن باشد و احساس کنند که مستاجر هستند و سهمی در این خانه ندارند.

جالب اینجاست که در سند بکلی سری که مربوط به دستورالعمل ایجاد فرقه دمکرات آذربایجان است و در ۱۴ ژوئیه ۱۳۲۴/۱۹۴۵ تیر ۱۳۲۴ از سوی باقروف صادر شده چنین آمده:

کمیته موسس قبل از همه جا باید در تبریز تشکیل گردد پس از تشکیل کمیته موسس فرقه دمکرات آذربایجان باید در اولویت اول در تبریز اقدام به ایجاد کمیته محلی کرد سپس در شهرهای زیر: اردبیل، رضایی، خوی، میانه، زنجان، مرغه، مرند، ماکو، قزوین، رشت، پهلوی، ساری، شاهی، گرگان و مشهد کمیته تشکیل داد...<sup>۱۰۸</sup>

همچنین در سند ۷ که بکلی سری بوده و از مهمترین اسناد در تشکیل فرقه دمکرات بوده چنین آمده:

در نظر گرفتن توصیه‌های لازم برای شروع و آماده‌سازی برای تشکیل یک منطقه خودمختاری در منطقه آذربایجان، با قدرت گسترده در داخل دولت ایران. در عین حال، مشابه همین جنبش جدایی‌طلبی را در استان‌های گیلان، مازندران، گرگان و خراسان گسترش بدهید.<sup>۱۰۹</sup>

اما چنین جنبشی علیرغم کوشش روس‌ها در آن مناطق بوجود نمی‌آید چون زمینه‌های مستعد داخلی نداشت.

در ۱۴ ژانویه دی/۱۳۲۴. الهیار صالح وزیر کشور ایران تلگرافی از مهاباد دریافت کرده مبنی بر اینکه روس‌ها دست به اقداماتی زده‌اند تا در مهاباد نیز وقایعی شبیه آذربایجان بوجود آورند در تلگرافی از رشت گزارش شده بود که روس‌ها می‌خواهند جمهوری گیلان را تشکیل دهند.<sup>۱۱۰</sup>

اما ما می‌بینیم که جمهوری مهاباد در بین کردها شکل می‌گیرد ولی جمهوری گیلان بوجود نمی‌آید. همچنین سند فوق سری شماره ۲۹ بخوبی نشان می‌دهد که بعدها نیز پیشه‌وری به همراه کامبخش و برخی از رهبران حزب توده، کوشش کردند یک حرکتی شبیه فرقه دمکرات آذربایجان در استان گیلان بوجود بیاورند اما موفق نشدند!

پس با توجه به نقش گیلان در جنبش مشروطیت و همچنین جنبش جنگل، روس‌ها و عوامل باقروف مانند میرزا ابراهیموف و میرزا حسنوف فکر می‌کردند زمینه ظهور جنبش در رشت مستعد باشد به همین خاطر، تقریباً ۲۰ روز بعد از تشکیل حکومت فرقه دمکرات در تبریز، در ۱۱ دی ۱۳۲۴ ش. عوامل میرجعفر باقروف در تبریز و سیدجعفر پیشه‌وری کوشش می‌کرده‌اند همزمان با آذربایجان و کردستان در گیلان نیز هرچه زودتر یک «جنبش» گریز از مرکز و طرفدار خودمختاری آغاز گردد خوشبختانه در اسناد محرمانه ایرانی هم دیده می‌شود که در ۱۹ دی ۱۳۲۴ شهربانی رشت به وزارت کشور چنین گزارش داد:

در روز جمعه ۱۴ ماه جاری پس از قرائت سرود حزب توده در کلپ، آقای عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان که جدیداً برشت آمده ضمن سخنرانی بیان داشت که از تبریز آمده‌ام و تمام فدائیان فرقه دمکرات آنجا به برادران و آزادیخواهان گیلان سلام فرستاده‌اند جراید منتشره که رضاشاه فقید را بدرجه خدائی رسانده بودند و نوشته‌اند که فرقه دمکرات اهالی آذربایجان و غیره را می‌کشند و شکنجه و آزار می‌نمایند بنده شخصا حضور داشته و همه این شایعات و نوشتجات مدیران جراید را تکذیب می‌نمایم... آقای پیشه‌وری در تبریز امنیت و آسایش مردم را فراهم نموده است و با احداث دانشگاه و دانشکده اقدام و به چاپ کتاب‌های ترکی در کلاس‌های مدارس مشغول تدریس هستند و مقصود آقای پیشه‌وری نه فقط حفظ استقلال آذربایجان است بلکه تمامی استقلال ارضی ایران را محترم خواهند شمرد...<sup>۱۱۱</sup>

عباس شاهنده در ادامه سخنرانی‌اش ضمن بر شمردن اصلاحات و خدمات فرقه دمکرات در شهرهای آذربایجان، به ستمگری‌ها و عملکردهای سرهنگ زنگنه و ارتش حکومت تهران حمله کرده آنها را محکوم می‌کند<sup>۱۱۲</sup>

به هر حال کوشش‌ها در خطه رشت برای ایجاد جنبشی شبیه فرقه دمکرات، بخاطر فقدان زمینه‌های داخلی بی‌نتیجه می‌ماند.<sup>۱۱۳</sup> جالب اینجاست که بعدها نیز در آستانه خروج ارتش سرخ از ایران در سند ۳۳ از قول باقروف به استالین می‌خوانیم که می‌نویسد «پیشه‌وری، شبستری و جاوید خواهش می‌کنند که به آنها اجازه دهیم تا پس از خروج نیروهای ما از ایران، آنها با نیروهای مترقی در سایر استان‌های شمالی ارتباط برقرار کرده و به مقابله با ارتجاع تهران بشتابند»<sup>۱۱۴</sup> که البته چنین کوشش‌هایی نیز ناکام می‌ماند.

حال، سوال این است که چرا با وجود تلاش‌های روس‌ها در شهرستان‌های شمالی ایران که

در اشغال ارتش سرخ بودند چنین تشکلهایی در شهرهای شمالی مانند رشت، گرگان یا مشهد بوجود نیامد و تنها در شهرهای قومیتی مانند تبریز و مهاباد بوجود آمد؟ آیا جز این بوده که بخاطر سیاست‌های یکسان‌سازی و ضد قومیتی دوران رضاشاه، در شهرهای آذربایجان و کردنشین زمین‌های داخلی مستعد و مناسب ظهور چنین جنبش‌های جدایی طلبانه بوده است...؟ به نظرم، یکی از قابل تأملترین مقالات روزنامه آژیر (به سردبیری پیشه‌وری) «انجمن‌های ایالتی و ولایتی برنده‌ترین سلاح...» است که پس از رد اعتبارنامه پیشه‌وری از سوی مجلس چهاردهم و در آستانه ظهور فرقه دمکرات نوشته شده این مقاله پس از بر شمردن اهمیت انجمن‌های ایالتی و ولایتی و لزوم سهیم کردن اقوام ایرانی در مقدرات خویش، داستانی ساده اما به غایت مهمی را روایت می‌کند:

... دیروز یکی از دوستان می‌گفت خواستم معنی میهن و دفاع از آن را برای کودک هفت ساله‌ام شرح دهم به وی گفتم این خانه ما را اگر دزد بخواهد آتش بزند و یا خراب کند آیا نباید از آن دفاع کنیم و نگذاریم؟ کودک پاسخ داد ما که صاحب خانه نیستیم. یادت رفت دیروز ارباب آمده بود که اگر اجاره را زیاد نکنید بیرونتان می‌کنم. گور پدرش، به ما چه که نگذاریم دزد خانه را آتش نزند... ۱۱۵.

این داستان ساده و سخن کودک هفت ساله نشان می‌دهد که رجال سیاسی آن زمان و بعدها به اندازه آن کودک هفت ساله به اهمیت این موضوع توجه نکرده‌اند!

در آن زمان، وضعیت زندگی و احساس کثیری از اعضای فرقه دمکرات و رهبر آن یعنی پیشه‌وری، دقیقاً شبیه احساس آن کودک بود که خود را صاحبخانه نمی‌دانستند پیشه‌وری نوجوان نیز که در ۱۱ سالگی به همراه خانواده در گریز از رنج و بدبختی برای یافتن لقمه نانی به آن سوی ارس پناه برده پس از بازگشت، گرفتار دهسال زندان، شلاق و تمشیت سیستم رضاشاهی گشته بود پس از سقوط دیکتاتور، با هزار امید، آزاد شده روزنامه‌ای منتشر می‌کند و از تبریز کاندیدای مجلس شده دومین رای را کسب می‌کند اما از مجلس کنار گذاشته، روزنامه‌اش را هم توقیف می‌کنند.

گویی، در آن مجلس برای فئودال‌ها و انگلوفیل‌هایی چون سیدضیا باز بود اما برای پیشه‌وری نه. سیدضیائی که پس ۲۵ سال دوری از کشور، وقتی به ایران باز می‌گشته در کرمانشاه باخبر میشود که از سوی مردم یزد کاندیدای مجلس چهاردهم شده در حالیکه هنوز به تهران نرسیده بود!

مجموعه چنین رخدادها، پیشه‌وری را از تهران دور کرده و او را بسوی تفکرات تجزیه طلبانه سوق داد و همیشه در این چنین اوضاع تبعیض‌آمیزست که برای طلاق و کنده شدن، تنها یک چراغ سبز بیگانه کافیت چه برسد به اینکه ارتش سرخی در پشت آن باشد!

اما تاریخ‌نگاری باستان‌گرایان بجای آنکه نگاهی به درون داشته باشند و واقعیت‌های موجود داخلی را ببینند همواره نگاهی تک سویه یعنی نگاهی به بیرون، به توطئه‌های بیگانگان دارند و در نتیجه، مصداق بارز این سخن تالیران در انقلاب کبیر فرانسه می‌گردند که در حق اشراف فراری گفته بود: «آنان نه تنها چیزی نیاموخته‌اند بلکه همه چیز را هم فراموش کرده‌اند!».

## ۱۲ - افسانه گرایش حکومت رضاشاه به آلمان برخلاف میل انگلستان

در گرایش حکومت رضاشاه به آلمان نازی افسانه‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه، حکومت رضاشاه برخلاف میل باطنی انگلستان به آلمان نازی نزدیک شد اما این، افسانه‌ای بیش نیست و البته تبلیغات مغرضانه متفقین در آستانه اشغال ایران در این افسانه‌سازی بی‌تاثیر نبوده. در این شکی نیست که از ۱۳۱۰ش به بعد روابط بازرگانی ایران با آلمان گسترش می‌یابد و در ۱۳۱۷ تجارت خارجی ایران با آلمان ۴۱ درصد و در زمان نزدیک اشغال ایران توسط متفقین یعنی ۱۳۱۹ به ۵۰ درصد رسیده بوده بطوری‌که چرچیل گفته بود «حیثیت آلمان در ایران بالا گرفت»<sup>۱۱۶</sup> اما باید اشاره کرد که تا این زمان، هر دو قدرت روس و انگلستان، ارتباط نزدیکی با آلمان داشتند و از گسترش روابط دوستانه ایران با آلمان استقبال می‌کردند دلایل متعددی وجود داشته که انگلستان از گسترش روابط ایران با آلمان استقبال کند: شکست آلمان در جنگ جهانی اول و بدنبال آن، تحمیل قرارداد ورسای و غرامت جنگی به آن کشور به عنوان آغازگر جنگ، باعث شده بود که آلمان برآمده از جنگ اول، در غرقابی از فقر و فلاکت و بیکاری و رکود اقتصادی فرو رود در نتیجه، آلمان برای پرداخت دیون خود نیازمند بهبود اقتصادی بود و انگلستان به این امر کمک کرد و مشوق گسترش روابط بازرگانی آلمان با ایران بود. از طرف دیگر، تا آستانه حمله هیتلر به روسیه، منافع هر سه کشور یعنی انگلستان، روسیه، آلمان در یک راستا بوده و بنابراین، حکومت رضاشاه برخلاف میل باطنی دو قدرت بریتانیا و روسیه به آلمان نازی نزدیک نشد چرا که بدون تسامح دو کشور، توسعه روابط ایران با آلمان اصلاً مقدور نبود.

دلایل و شواهد متقنی وجود دارد که هر دو قدرت، پس از جنگ جهانی اول به کمک آلمان شتافتند و به شرکت یونکرس کمک کردند تا انحصار کامل حمل پست و خطوط هوایی مسافری را در ایران بدست آورد!<sup>۱۱۷</sup> علاوه بر این، انگلستان دلایل دیگری نیز داشت انگلستان که از ضعف ذاتی جمهوری وایمار و اوضاع فلاکت بار اقتصادی آن و فعالیت شدید کمونیست‌ها در آلمان بشدت نگران بود از نیمه دهه ۱۹۲۰ از طریق سرمایه‌داران و صاحبان صنایع به تقویت هیتلر پرداخت تا در آنجا یک رژیم قوی ضد کمونیستی روی کار بیاورد، سرمایه‌داران آمریکایی نیز ضمن کمک‌های مالی به هیتلر، باعث شدند تا صنایع نظامی آلمان بکار افتد به عنوان مثال،



جنرال موتورز ۳۰ میلیون دلار در صنایع نظامی آلمان سرمایه‌گذاری کرد و از این مبلغ ۲۰ میلیون دلار در صنایعی که گورینگ سرپرستی آنرا عهده‌دار بود بکار افتاد و هیتلر چنین تقویت شد و بقدرت رسید<sup>۱۱۸</sup>. از طرف دیگر، برای انگلستان مهم بود که با گسترش روابط ایران با آلمان و تامین مایحتاج صنعتی ایران توسط آلمان، موجب کمتر شدن وابستگی ایران به روسیه کمونیزم و در کاهش صادرات اقتصادی روسیه به ایران می‌شد و با آمدن چمبرلن به عنوان نخست‌وزیر انگلستان، سیاست حمایت انگلستان از هیتلر تا آنجا پیش رفت که انگلستان حاضر بود افزایش نفوذ اقتصادی آلمان نازی را حتی در کشورهایی که انگلستان در آنجا منافع حیاتی داشت تشویق کند و ایران یکی از این کشورها بود. انگلستان سعی می‌کرد نفوذ اقتصادی آلمان را جانشین نفوذ روسیه کرده و به سدی در مقابل گسترش کمونیزم آن بدل سازد و موفق هم شد اما به نظر می‌رسد که به میزانی که به زمان اشغال ایران توسط متفقین می‌رسیم این ارتباط ایران با آلمان از کنترل انگلستان خارج شده و کم و کم وزیر مختار بریتانیا در تهران نگران حضور آلمانی‌های رو به گسترش در ایران می‌گردد و در گزارشش می‌آورد که تعداد آلمانی‌ها به ۴۰۰ رسیده است!<sup>۱۱۹</sup> و در ادامه می‌نویسد که «اگر روزی آلمانی‌ها بصورت جدی سیاست بسوی شرق خویش را دنبال کنند حضور این آلمانی‌ها می‌تواند دردسر بسیاری تولید کند».<sup>۱۲۰</sup>

اما گسترش روابط ایران و آلمان برای اولین بار عکس‌العمل روسیه را در ۱۹۳۸ در پی داشت و روابط ایران با روسیه تیره گردید، دولت ایران که از وخامت روابطش با روسیه نگران بود ساعد مراغه‌ای را سفیر ایران در مسکو برگزید تا روابط دو کشور را بهبود بخشد که البته بی‌فایده بود، اما در همین زمان، روابط انگلستان با آلمان رو به وخامت گذاشت و از همین زمان است که نگرانی انگلستان از حضور آلمان‌ها در ایران مطرح می‌شود چرا که انگلستان کم‌کم نگران سیاست توسعه‌طلبانه هیتلر شده و می‌ترسید که آلمان به قدرت برتر اروپا بدل گردد، بنابراین، هنگامی که احساس شد این غول (آلمان) از شیشه بیرون پریده و از کنترل خارج می‌شود احساس خطر، سه کشور انگلستان، روسیه و فرانسه را به همدیگر نزدیک ساخته و منجر به اتحادی علیه آلمان گردید و از این زمان است که نگرانی‌های ایران آغاز می‌شود چرا که نزدیکی دو کشور انگلستان و روسیه برای مقابله با آلمان، سیاست بی‌طرفی ایران را که سال‌های مداوم ادامه داشت با خطر مواجه ساخت.

### ۱۳ - اشغال ایران توسط متفقین

هنگامیکه فرانسه از آلمان شکست خورد حکومت ایران اعتقاد پیدا کرد که آلمان قدرتمندتر از متفقین است اما حمله آلمان به شوروی در اول تیر ۱۳۲۰ش تغییرات مهمی در سیاست‌های بین‌المللی بوجود آورده و ایران را در کانون توجه قرار داد. هیتلر در نظر داشت به محض پیروزی

بر شوروی، حمله خود را از طریق پیاده کردن نیرو در جزایر انگلستان عملی کند زمانی که قشون آلمانی به دروازه‌های لینن‌گراد رسید انگلستان اتحاد خود را با شوروی بر ضد هیتلر اعلام کرد راه‌های مختلفی برای کمک به روسیه بررسی شد امن‌ترین راه برای کمک به روسیه دو کشور ترکیه و ایران بود که هر دو اعلام بی‌طرفی کرده بودند اما چون ترکیه دارای ارتشی قوی بود و امکان مقاومت در مقابل قوای انگلیسی داشت در نتیجه، ایران به عنوان پل پیروزی انتخاب گردید چون در آستانه حمله متفقین، مخصوصاً ارتش شوروی اطلاعات دقیقی از ارتش ایران و تمام نیروها و تجهیزات آن گردآوری کرده بود. این اطلاعات از میزان عمق رودخانه‌ها تا ارتفاعات کوهها را شامل می‌شد در گزارشی دیگر که در ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۴ از سوی جاسوسان شوروی ۲۳۶ برگ تهیه شده وضعیت سازماندهی افسران ایران و تعداد نیروهای کل ارتش ایران را ۱۲۳۰۰۰ نفر نوشته حتی اسامی و تعداد افسران درجات بالا از درجه ژنرالی تا ستوان سوم ارتش را به همراه مشخصات و آدرس و نقشه خانه‌هایشان آماده کرده بوده.<sup>۱۲۱</sup> پس متفقین می‌دانستند که ارتش رضاشاه قدرت ایستادگی در مقابل آنها را ندارد و اکنون، تسهیلات راه آهن سراسری که از بزرگترین دستاورد دوران رضاشاه بود خود به عاملی برای تسریع سقوط او بدل می‌شد!

اولین تذکر برای اخراج فوری اتباع آلمانی در ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ ش به دولت ایران داده شد اما دولت ایران طفره رفته و اعلام کرد که آلمانی‌ها در ایران تحت کنترل هستند. اما متفقین راضی نشده تذکر دوم را دادند حکومت ایران که منتظر نتیجه جنگ و پیروزی آلمان بر شوروی بود باز سیاست دفع‌الوقت را انتخاب کرده همان پاسخی قبلی را دوباره تکرار کرد چرا که چنین عملی اقدامی خصمانه بر علیه آلمان تلقی می‌شد.

در همین زمان، انگلستان و شوروی تبلیغات دامنه‌داری را در مورد حضور اتباع و یا جاسوسان و فعالیت ستون پنجم آلمانی‌ها در ایران به راه انداختند که کاملاً اغراق‌آمیز و دروغ بود.<sup>۱۲۲</sup> انگلیسی‌ها در تبلیغات اغراق‌آمیز خود تعداد آلمانی‌های موجود در ایران را به ۲۵۰۰۰ نفر رسانده بودند<sup>۱۲۳</sup> اما در همین زمان در ۱۸ مرداد ۱۳۲۰ بولارد در گزارشی محرمانه، رقم دقیق آلمانی‌ها و کلیه اتباع خارجی را چنین اعلام می‌کند: «۲۹۵۰ انگلیسی، ۶۹۰ آلمانی، ۳۹۰ روس، ۳۱۰ ایتالیایی، ۱۸۰ چکسلواکی...»<sup>۱۲۴</sup> آماری هم که پس از جنگ منتشر شد کل آلمانی‌های مقیم ایران به همراه کودکان و زنان خود ۱۰۸۴ نفر بودند که ۲۷۶ نفرشان زن و ۱۲۶ کودک بودند و کل مردان ۴۳۴ نفر بودند که متفقین آنها را بازداشت و اخراج کردند.<sup>۱۲۵</sup> پس در واقع، درخواست اخراج اتباع آلمانی از ایران، بهانه‌ای بیش برای اشغال ایران نبود اما انگلیسی‌ها می‌دانستند که شاه ایران این درخواست آنان را اجابت نخواهد کرد چرا که این به

منزله یک عملی خصمانه در مقابل آلمان بود، آلمانی که در شوروی در حال پیشروی و پیروزی بود و پس از شکست دادن روسیه می‌توانست خطری انتقام‌جویانه و رویارویی مستقیم با ایران را در پی داشته باشد پس به نظر می‌رسد که حکومت ایران کاملاً آچمز شده بود. بنابراین، حکومت ایران از ۱۳۱۸ش کاملاً سیاست بی‌طرفی خود را حفظ کرده بود اما هنگامی که متفقین در پی اشغال ایران برآمدند به ناگهان دو ماه مانده به اشغال ایران، تبلیغات وسیعی به راه انداختند و حکومت رضاشاه تبدیل به اهریمن و دوست نازی‌ها بدل گردید! پر واضح بود که ورود به ایران از طریق مذاکره برای متفقین، مخارجی در پی داشت اما اشغال نظامی ایران هیچ هزینه‌ای در بر نداشت و به نفع متفقین بود اشتباه رضاشاه در این بود که فکر می‌کرد آلمان پیروز میدان خواهد شد.

مطالعه تاریخ ایران نشان می‌دهد که همیشه تلخترین اتفاقات زمانی بر سر کشور و مردم آوار شده که در اثر استبداد شدید، عقلای قوم و مردان استخواندار و نخبگان، خانه‌نشین گردیده و از حوزه سیاست به حاشیه رانده شده و جامعه از عقلانیت و خرد آنان بی‌بهره مانده و هشدارهای لازم برای اعلام خطر یا وجود نداشتند و یا ناشنیده مانده و معمولاً کشور با یک حمله خارجی ویرانگر مواجه می‌شده به نمونه‌های تلخی چون حمله مغول، حمله محمود افغان یا در دوره معاصر حمله متفقین به ایران در ۱۳۲۰ش می‌توان اشاره کرد.

در آن زمان ساعد مراغه‌ای که سفیر ایران در مسکو بود از مردان پخته‌ای بود او گزارش مهمی به دفتر مخصوص رضاشاه، ارسال می‌کند اما یکدندگی دیکتاتور مانع شنیدن حقیقت می‌گردد چرا که دیکتاتور اصلاً به مشورت اعتقادی نداشت و در آخرین دیدار با کابینه‌اش، گفته بود که راز موفقیتش در این بوده که هرگز با کسی مشورت نکرد<sup>۱۲۶</sup>. گویی هرگز نیاموخت که علت سقوط و دربردی اش نیز همین بوده است! به میزانی که به اواخر عمر تمامی دیکتاتورها نزدیک می‌شویم چنین بیماری پارانویایی را می‌بینیم که گوش‌شان به هر پیشنهاد خردمندانه بسته می‌شود. ساعد از زبان سفیر ترکیه نوشته بود «که اولیای ترکیه یقین و اطمینان کامل دارند که فتح و ظفر بالاخره نصیب انگلیسی‌ها و متفقین خواهد بود» اما رضاشاه بلافاصله خشمگین شده و رئیس دفترش به ساعد پاسخ می‌دهد «بر حسب فرمان مبارک تذکراتی ابلاغ می‌نماید شخصی که (سفیر ترکیه) به دیدن جنابعالی آمده به این قبیل اشخاص و اظهارات او اغفال نشوید زیرا بنظر می‌آید این حرف‌ها، تبلیغاتی بیش نیست اگر قضایا روشن شود از اینجا به جنابعالی دستور لازم داده می‌شود»<sup>۱۲۷</sup>.

در سال ۱۳۱۸ش احمد متین دفتری بدستور رضاشاه، تنها بدین خاطر به نخست‌وزیری می‌رسد که گفته بود بزودی آلمان پیروز جنگ خواهد بود و او جوان‌ترین نخست‌وزیر از مشروطیت تا آن زمان بود هر چند این صدارت، نه ماه بیشتر طول نکشید و از همان پست نخست‌وزیری

راهی زندان شد!

بالدور فون شیراخ رهبر حزب جوانان هیتلری به ایران سفر کرد و از طرف هیتلر از رضاشاه دعوت کرد به آلمان سفر کند اما بجای رضاشاه، دختران و زن رضاشاه به همراه اسفندیاری رئیس مجلس ایران به دیدار هیتلر رفتند<sup>۱۲۸</sup> تاج‌الملوک در خاطراتش می‌نویسد: «هیتلر با من و اشرف و شمس دست داد و از من حال و احوال رضا را پرسید» خانواده رضاشاه به هیتلر هدیه های ارزشمندی دادند که شامل پسته رفسنجان و دو قطعه قالی نفیس دوخت تبریز بوده که بر روی یکی از قالی ها عکس هیتلر و روی قالی دیگر هم علامت آلمان یعنی صلیب شکسته نقش بسته بوده اما در مقابل، هیتلر خسیس بود تنها سه قطعه عکس خود را امضاء کرده و هدیه می‌دهد و می‌گوید: متأسفانه من، مثل شاه ایران ثروتمند نیستم که هدیه گرانبه‌ای بدهم! در کنار همکاری‌های گسترده اقتصادی که برای هر دو کشور سودمند بود باید به همکاری‌های فرهنگی اشاره کرد و مخصوصاً در حوزه باستان‌شناسی که آلمانی‌ها سنگ تمام گذاشتند همچنین برگزاری جشن هزاره فردوسی در برلین که در ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۴ برگزار شد و در آن، پرفسور هانس هاینریش در سخنرانی خود با عنوان «فردوسی و آلمانی‌ها» از شباهت دو ملت سخن گفت. استادان و مشاوران آلمانی در وزارت فرهنگ ایران مشغول کار شده و علی‌رغم اینکه رضاشاه از کتب خارجی می‌ترسید اما دولت آلمان در ۱۳۱۷ش مجموعه‌ای بنام «کتابخانه علمی آلمانی» که مشتمل بر ۷۵۰۰ جلد کتاب بوده به ایران هدیه کرد که البته این کتاب‌ها به دقت انتخاب شده بود و در آنها، رسالت فرهنگی آلمان در مشرق زمین و بر خویشاوندی دو فرهنگ ایران و آلمان تأکید شده بود.

با اصرار دیکتاتور، نزدیکی ایران و آلمان بجایی رسید که گفته شد هر دو ملت از نژاد مشترک آریایی هستند و «عوام می‌گفتند آلمانی‌ها یا قوم ژرمن در اصل اهل کرمان بوده‌اند» و با پیشنهاد آلفرد روزنبرگ برطبق قوانین نورنبرگ، ازدواج آلمانی‌ها با ایرانی‌ها که دارای «خون خالص آریایی» بودند آزاد شده و آلمان توانست در سال ۱۹۴۰ رتبه اول را در تجارت خارجی ایران کسب کند. رضاشاه چنان به پیروزی آلمان در جنگ یقین داشت که فکر می‌کرد پس از پیروزی آلمان، ایران می‌تواند شهرهایی را که در زمان فتحعلی شاه در جنگ با روس‌ها از ایران جدا شده دوباره پس بگیرد!

بدون شک در آن زمان دولتمردان برجسته دیگری نیز وجود داشتند که مثل ساعد درست فکر می‌کردند اما زبانی برای گفتن نداشتند همگی مانند فروغی، تقی‌زاده، مخبرالسلطنه هدایت، مصدق... یا خانه‌نشین گشته یا مانند داور، تیمورتاش، نصرت‌الدوله، سرداراسعد، صولت‌الدوله قشقایی، فرخی یزدی... کشته شده بودند و سرانجام دیکتاتورها چنین است که پس از قربانی کردن‌ها، خود قربانی می‌گردند آنان مانند دستگاه گوارش تازه مرده‌ای هستند که وقتی غذایی

برای هضم نمی‌یابد شروع به خوردن خودش می‌کند! او مانند خودکامه‌های دیگر تاریخ، چنان در دهلپز مرگ‌زای نخوت و یکدندگی فروغلطیده بود که از دریافت معادلات سیاسی و واقعیات عینی به کلی عاجز مانده بود، او با توقیف تقریباً تمامی مطبوعات مستقل، که در هر جامعه به منزله چشم و گوش جامعه عمل می‌کنند خویشتن را از هشدارها و انتقادها محروم ساخته و در اواخر حکومتش، تقریباً تمام شخصیت‌های زبده و خردمند را به حاشیه رانده بود و در اطراف او تنها گروهی متملق حلقه زده بودند که با چاپلوسی‌های خود، ذهن خودکامه را پر از لاطائلات کرده بودند. مطالعه‌ی روزنامه‌های آن دوران نشان می‌دهد که حتی دیگر یک نفر نیز باقی نمانده بود تا به او هشدار دهد که ممکن است متفقین پیروز میدان گردند و اینکه سیاست بی-طرفی ایران در جنگ کافی نیست و ممکن است ایران به زودی با حملات و اشغال متفقین مواجه گردد.

هر چند ایران، بی طرفی خود را در جنگ جهانی اعلام کرده بود اما برای همگان روشن بود که رضاشاه چشم امید به پیروزی آلمان دوخته بود و هیچ سخنی را بر نمی‌تابید و تحمل نمی‌کرد جز آنکه گفته شود بزودی آلمانی‌ها در تمام جبهه‌ها پیروز خواهند شد!

### ۱۳ - سقوط و خروج دیکتاتور

سپیده‌دم روز سوم شهریور ۱۳۲۰ هنوز سپری نشده بود که نیروهای دو کشور، شوروی از شمال و شرق و نیروهای انگلیسی از جنوب و غرب، بصورت زمینی، هوایی و دریایی حمله خود را به ایران آغاز کردند. نیروهای شوروی، یک ستونش از طریق جلفا به تبریز سرازیر شد و بعد از گذشتن از میانه و زنجان به طرف تهران پیشروی کرد و ستون دیگر که از باکو حرکت کرده بود از مرز آستارا گذشت و وارد بندر انزلی و رشت گردید و ستون‌های دیگر، نواحی گرگان، بیرجند و سرخس را اشغال کردند به طوری که تقریباً شهرهای شمال از تبریز تا مشهد به اشغال نیروهای شوروی در آمد. نیروهای انگلیسی نیز از طریق قصر شیرین، ضمن اشغال نفت شهر، وارد کرد غرب و اسلام‌آباد شده باختران را اشغال کردند و به دنبال آن، آبادان، بندر خرمشهر و... به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد در این زدوخوردها، از قوای ایرانی ۱۰۶ نفر کشته شده و ۳۲۰ نفر نیز اسیر شدند از روس‌ها نیز ۶ نفر کشته ۱۸ نفر زخمی و ۹ نفر نیز در حین عبور از رود ارس غرق شدند اما تلفات هواپیماهای روسی زیاد بود ۱۰ هواپیمای روسی سقوط کردند که البته سقوط آنها ارتباطی به جنگ نداشت بلکه بر اثر مستی خلبانان و عدم آشنایی با شرایط جوی بوده است. لازم به ذکر است که نیروهای اصلی و زبده ارتش سرخ در این زمان درگیر مبارزه با آلمانی‌ها بودند همچنین هواپیماهای روسی که از سوی ارتش سرخ به بمباران ایران پرداختند هواپیماهای ملخی و ابتدایی بودند که در مقابل هواپیماهای آلمانی هیچ کارایی نداشتند

اکثراً هم خلبانانش زن بودند و به اشتباه در تبریز یتیمخانه و تیمارستانی را بمباران کرده بودند و باعث کشته شدن تعدادی از بچه‌های معصوم و مریض‌های روانی شدند.<sup>۱۲۹</sup>

در زمان رضاشاه که باستانگرایی بشدت رواج داشت و «شاهنامه فردوسی» نیز به طور گسترده مطرح و البته مورد استفاده ابزاری قرار گرفت در اکثر پادگان‌ها این بیت فردوسی در تابلوها نوشته و نصب شده بود و شعار اصلی نظامیان بود:

همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

اما وقتی متفقین حمله کردند قشون ایرانی به جای عمل به بیت بالا، بصورت زیر عمل کردند:

همه سر به سر پشت به دشمن دهیم از آن به که خود را به کشتن دهیم

قاضی محمد که خود در کردستان، فرار نظامیان ایرانی را از مقابل ارتش سرخ دیده بود بعدها در نامه‌ای به رزم‌آرا پیشنهاد می‌کند که بجای آن شعر فردوسی، این بیت را بنویسند!<sup>۱۳۰</sup>

در فردای ورود نیروهای اشغالگر، دولت علی منصور استعفا کرد و به درخواست رضاشاه، محمدعلی فروغی که قبلاً مغضوب او واقع شده بود مأمور تشکیل کابینه شد. با اشغال کشور توسط متفقین، آخرین تلاش‌هایش، نشان دادن پسر ۲۱ ساله‌اش بجای خود بود. همه را مغضوب خود ساخته و کاملاً تنها مانده بود و در نهایت دست به دامن محمدعلی فروغی شد اما او را نیز سال‌ها پیش از خود رانده و در جریان کشف حجاب و قیام مسجد گوهرشاد مشهد، اسدی را کشته بود اما اکنون مجبور بود به مغضوب دیروز خود یعنی فروغی متوسل شود! وقتی با تلفن از فروغی جهت قبول پست نخست‌وزیری و حمایت از بقدرت رسیدن پسرش محمدرضا خواهش می‌کرد تعجب دخترش، اشرف را برانگیخت چون دخترش هرگز در عمرش ندیده بود که پدر مغرورش از کسی خواهش کند همیشه تنها دستور دادن‌هایش را دیده بود! وقتی فروغی قول مساعد داد خیال دیکتاتور کمی راحت شد اما در بدهی‌های خودش تازه آغاز می‌شد انگلیسی‌ها اصرار می‌کردند که هرچه سریعتر باید ایران را ترک کند. در زمان بقدرت رسیدنش، در ۱۳۰۲ به برخی نمایندگان مانند مصدق و دولت‌آبادی گفته بود که انگلیسی‌ها مرا روی کار آورده‌اند!<sup>۱۳۱</sup>

البته در آن زمان این افتخار بود اما بعدها و الان زشت و مذموم شمرده می‌شود!

رضاشاه قبل از رسیدن نیروهای متفقین به تهران، در ۲۵ شهریور از سلطنت کناره گرفت و در استعفا نامه‌اش که توسط محمدعلی فروغی قرائت شد علت استعفا، کهولت سنی و ناتوانی او و لزوم انتقال قدرت به یک نیروی جوانتر یاد شده بود. در طول عمرش هرگز کت و شلوار نپوشیده بود از زمان نوجوانی که وارد قزاق شد همواره لباس نظامی برتن داشت حتی وقتی به ترکیه سفر کرد علی‌رغم سفر رسمی و دیپلماسی باز در لباس نظامی بود اما اولین بار پس از ورود متفقین و در زمان تبعید، لباس نظامی را از تن در آورد در اصفهان در خانه کازرونی‌ها

بیتوته می‌کرد خانواده‌ایی کارخانه‌دار که زمانی مورد حمایت رضاشاه بود در این خانه بود که خیاطی به خانه دعوت کردند تا کت و شلواری برای رضاشاه بدوزد همین کت و شلوار سفیدی که در عکس‌ها دیده می‌شود که گشاد است و در تنش زار می‌زند اما این کت و شلوار در زمان دوخت، مناسب و در اندازه بود و در عرض چند روز، رضاشاه این همه از غم و غصه، لاغر و تکیده شده بود!

در اصفهان بر او فشار می‌آوردند باید تمام ثروت خود را به فرزند ارشدش منتقل کند، زمانی که همین فرزند ارشدش یعنی محمدرضا متولد شد حتی خانه‌ای از آن خود نداشت اما اکنون در زمان تبعید، دیکتاتور شرقی، ثروتی عظیم و باور نکردنی داشت که برابر با ۴۶ درصد نقدینگی کل کشور بود! بر طبق گفته منابع «۶۸ میلیون ریال (برابر بیش از ۴ میلیون دلار) تنها در حساب‌های شخصی در بانک‌های ایران داشت»<sup>۱۳۲</sup> نمایندگان مجلس هم که گویی تازه از قفس بیرون پریده باشند در حمله به دیکتاتور سر از پا نمی‌شناختند کسانی مانند علی دشتی فریاد می‌زدند که «آیا جیب‌های شاه را گشته‌اند تا جواهرات سلطنتی را با خود نبرده باشد؟! قبل از خروجش از کشور مجبورش کردند کلیه اموالش را به فرزندش منتقل کند و در نتیجه، در دفترخانه امضا کرد که «...مصالحه نمودم کلیه اموال و دارائی خود را (اعم از منقول و غیرمنقول و کارخانجات و غیره) را از هر قبیل که باشد...» در مقابل ده گرم نبات منتقل نمایم<sup>۱۳۳</sup>!

عین‌السلطنه می‌نویسد «در شانزده سال قبل، کودتا کرد عرض و ناموس همه را به باد داد امروز پسرش را یادگار گذاشته، کاریکاتوری از رضاشاه دیدم با شکم گنده، انگلیس و روس فشار می‌دهند از دهانش سند مالکیت، از ماتحتش لیبره فرو می‌ریزد»<sup>۱۳۴</sup>!

وقتی در جریان خروجش از ایران، به کرمان رسید داد دیکتاتور به هوا رفت گوش درد عفونی رضاشاه شدت یافته و پزشک محلی دستور داده بود که باید چند روزی استراحت کند اما کنسول انگلستان به شاه مملکت اجازه نمی‌داد و اصرار داشت که هر چه زودتر باید جهت خروج از کشور عازم بندر عباس گردد! دیکتاتور که تا دیروز فریادهایش زهره بر دل‌های هر ژنرال و وزیری می‌ریخت اکنون به التماس از کنسول می‌خواست اجازه دهد چند روزی در کرمان استراحت کند می‌گفت: «باید از تهران پول بفرستند. آنگاه رو به جم کرده فریاد زد: تو برو به این بی شرف‌ها (منظور وزرا) تلگراف کن، ای زن قح... اگر پول نرسانید می‌دهم این مادر قح... را تیرباران کنند...!»

به محض ورودش به کرمان، سراغ سرتیپ سیاهپوش کفیل لشکر کرمان را گرفت اما سرتیپ سیاهپوش عمداً به سیرجان رفته بود تا با او روبرو نگردد! دیکتاتور که جریان را می‌دانست پایش را در یک کفش کرده بود که فوراً باید سرتیپ سیاهپوش حاضر شود! برای پیدا

کردن سرتیپ، تلفن کردند اما در آن سوی خط، جواب دادند که سرتیپ حضور ندارد، رفته برای بازدید پست‌های بین راه! رضاشاه فهمید که سرتیپ سیاهپوش نمی‌خواهد او را ببیند، خشمگینانه گفت: برو تلفن کن هر چه دره‌ای است بیاید...

وقتی در شب، سرتیپ سیاهپوش به حضورش رسید رضاشاه با نثار بارانی از فحش‌های رکیک گفت: حالا مرا نمی‌شناسید من اگر برای همه بد بودم لااقل برای شما نظامی‌های مادر قح... که خوب بودم زود باش پدرسوخته یک اسکورت آماده کن! البته این تیمسار پهلوان پنبه‌ی رستم صولت هم قبلا فکر همه چیز را کرده بود و برای در امان ماندن از غضب رضاشاه در این روزهای آخر، یک صندوق تریاک اعلا از محصول ماهان کرمان را هدیه آورده بود، وقتی هدیه-اش را تقدیم نمود دیکتاتور فوراً این هدیه با ارزش را پذیرفت و بدین ترتیب، تریاک راهگشا شد و کار به خوشی فیصله یافت.

#### ۱۴ - خوشحالی اقوام از سقوط دیکتاتور و ورود قشون سرخ

به دنبال نخست‌وزیری فروغی، دولت وی تصمیم خود مبنی بر ترک مقاومت و هر گونه همکاری با دول اشغالگر را اعلام کرد و هنوز ششم شهریور از راه نرسیده بود که ارتش ۱۲۳ هزار نفری رضاشاه که بیش از یک‌سوم بودجه کشور را به خود اختصاص داده بود از هم پاشیده و ایران به سه منطقه تقسیم گردیده بود: الف: منطقه شمالی در اشغال روس‌ها، ب: منطقه غربی و جنوبی در اختیار انگلیسی‌ها و تعدادی از سربازان آمریکایی. ج: تهران در اختیار دولت ایران.

برخی شهرها از جمله شهرهای کردنشین نیز از سوی هواپیماهای روس به صورت محدودی مورد تعرض قرار گرفتند پس از بمباران که منجر به کشته‌شدن تعدادی از جمله رحمت اوطمیشی گردید، بیشتر مردم از شهر خارج شدند چرا که هنوز مردم «کشتار روس‌ها در سال‌های ۹۵-۱۲۹۴ را فراموش نکرده بودند. چنان می‌پنداشتند که این بار هم دست به قتل‌عام مردم بی‌گناه خواهند زد. با ورود نیروهای روس و انگلیس به مناطق کردنشین، سربازان پادگان‌های این مناطق ترخیص شدند و فرصت برای برخی عشایر و نیز محمد رشید معروف فراهم شد تا به غارت اسلحه و تعرض به اموال مردم در منطقه بپردازند.

پس از شهریور ۱۳۲۰ بسیاری از عشایر اسکان یافته به انتقام جویی از هرچه وابسته به آثار دوره رضاشاه بود پرداختند و مجدداً به زندگی عشایری خود بازگشتند بارزترین نمودهای آن بعد از شهریور ۱۳۲۰ در مناطق آذربایجان، کردستان و مناطق عرب‌نشین به وقوع پیوست.<sup>۱۳۵</sup>

این اوضاع در گزارش یکی از اسناد اینگونه بیان شده «به دنبال بروز وقایع شهریور ماه ۲۰ و ورود قوای دو کشور هم جوار به منطقه کردستان، به طور کلی واحدهای لشکر متلاشی و سربازان اسلحه خود را بر زمین ریخته متواری شدند اکراد و عشایر داخلی و مرزی ایران که در



نتیجه انزجار و تنفر از مامورین دولت منتظر چنین روزی بودند، مسلح به اسلحه سبک و سنگین و اسلحه سربازان را که در حدود ۱۲ الی ۱۴ هزار قبضه بیشتر برنو بوده و از تمام نقاط مرزی به داخله و نقاط حساس صفحه‌ی کردستان را مورد تاخت و تاز و چپاول قرار داده»<sup>۱۳۶</sup> قادر محمودزاده از شاهدان عینی، چهره آن روز کردستان را چنین ترسیم می‌کند:

عشایر اطراف مسلح شدند هر روز یکی دم از خانی و خودکامگی می‌زد. ناامنی شهر را فرا گرفته، دزدان مسلح خانه‌ها و دکان‌ها را به سرقت می‌بردند. یا با زور اسلحه هر چه لازم داشتند می‌ربودند. همشهری‌های من در فکر فراهم کردن اسلحه گرم برای دفاع از جان و مال و ناموس خود برآمدند حکومت شهر هر روز در دست یکی از رؤسای عشایر بود. بعضاً در هر محله‌ای یک رئیس قبیله حکمرانی می‌کرد.

با این همه، اکثر ترک‌ها و کردها از سقوط حکومت خودکامه رضاشاه خوشحال بودند. استاد هیمن شاعر معروف کردی، قوای متفقین و روس‌ها را «فرشته آزادی» و «مژده‌آور آزادی» نام نهاده است «هیمن» در خاطراتش می‌نویسد:

وقتی هواپیماهای روسی کاغذها و اوراقی که به زبان کردی نوشته شده بودند، از آسمان برای مردم پخش می‌کرد باور کنید از خوشحالی قصد پرواز داشتیم. کاغذ بیاننامه‌ای بود که به زبان کردی نوشته شده بود. خواب است یا حقیقت؟ ابرقدرتی چون اتحاد شوروی به زبان کردی بیاننامه پخش کند؟ برای من کم اهمیت نبود...<sup>۱۳۷</sup>

کردها در جنگ جهانی اول خاطرات بدی از روس‌ها داشتند چرا که بخاطر حمایت کردها از دولت عثمانی، قربانی انتقام‌گیری روس‌ها واقع شده و در خود مهاباد روس‌ها دست به قتل‌عام مردم زده بودند، اما اینک رفتار کردها و روس‌ها نسبت به همدیگر کاملاً متفاوت بود چرا که این بار دیگر دوره تزاری نبود و قشون سرخ مجهز به مارکسیسم و شعار برابری و عدالت را تبلیغ می‌کرد و به هر شهری وارد می‌شدند زندان‌ها گشوده شده زندانیان رضاشاه آزاد می‌شدند در کل آذربایجان، رفتار قوای روسی با مردم براساس مودت و دوستی بود استاد هژار می‌نویسد «ارتش سرخ را فرشته رحمت دانسته و کشور شوروی را آباد و آزاد و مدینه فاضله می‌دانستیم»<sup>۱۳۸</sup> وقتی هواپیماهای روسی اعلامیه به زبان کردی می‌ریخت شاعر کردی از خوشحالی پر در آورده حتی بمب ریخته شده را مردم «بمب رحمت» می‌نامیدند چون سایه ماموران رضاشاه را از سر مردم رفع کرده بود ارتش سرخ مانند ملائکه چشم‌آبی بودند که در زندان‌ها را می‌گشودند و می‌گفتند همه آزادید!<sup>۱۳۹</sup>

در مهاباد، وقتی مردم از قشون روسی فرار می‌کردند فرمانده سپاه روسی اعلام کرد:

ارتش سرخ برای کمک به شما آمده به آزادی لباس کردی بپوشید اسلحه بردارید ما در امور

شما دخالت نمی‌کنیم<sup>۱۴۰</sup>

در اسناد باقیمانده از آن دوران، کمتر به اسنادی برمی‌خوریم که حاکی از تعرض ارتش سرخ و سربازان روسی به مردم ایران باشد، در بسیاری از اسناد دیده می‌شود که آنها زمین‌های متعددی را برای کشت محصولات کشاورزی مورد نیاز خود، اجاره کرده و در آن زمین‌ها زراعت می‌کردند البته اجاره بهای زمین‌های زراعتی را می‌پرداختند به عنوان مثال، شهربانی تبریز گزارش می‌دهد که ماموران شوروی در مرند یکصد من زمین برای کشت سیب زمینی و کلم و بادمجان اجاره کرده بوده یا شهربانی ارومیه در گزارش خود می‌نویسد ماموران شوروی در چندین آبادی اطراف ارومیه مانند خوی و ماکو سبزی‌کاری کرده‌اند<sup>۱۴۱</sup> البته در برخی اسناد آمده که ماموران شوروی در خوی، شاهپور و ماکو به زور زمین‌های اربابان را برداشته و بدون رضایت ایشان به صیفی‌کاری پرداخته و مالکین را مداخله نمی‌دهند<sup>۱۴۲</sup>.

تنها زمانی می‌توانیم این همه شادی و مسرت مردم را از ورود بیگانه درک کنیم که به میزان ظلم و تعدی که در دوره رضاشاه بر اقوام ایرانی مخصوصاً بر این خطه رفته نظری بیندازیم، در ۱۳۲۴ اندک زمانی پس از شکل‌گیری جمهوری مهاباد در مقاله‌ای به قلم ح. قزلبچی در نشریه کردستان، اوضاع منطقه چنین به تصویر کشیده شده:

ما می‌گوییم در دوره سخت و دیکتاتوری بیست ساله، ظلم و ستم بسیار شدیدی بر ما رفته، محصول کردستان که با رنج بازو و عرق جبین کردان حاصل می‌گردید و به هدر می‌رفت محبس و زندان‌های شهرها از برادران کرد ما انباشته می‌شد. در هر منطقه فقط کرد می‌دیدیم که به نقاط دور تبعید می‌شدند زبان مادری مان ممنوع بود محروم از لباس و خواندن و نوشتن به زبان مادری خود بودیم درب مساجد را به رویمان می‌بستند تا عبادت و خداپرستی را انجام ندهیم... آمینیه زندگی را بر روستائیان چنان تلخ کرده بود که مرگ خود را آرزو می‌کردند... مالیات و عوارض شهرداری و شیرخورشید سرخ ما را گرفته و در تهران با آن کاخ و عمارت می‌ساختند و صرف مد زن و فرم لباس آنها می‌شد و به انگشت مادمازل می‌رفت ما در کوه و دشت و با آه سرد، لخت و عور از دست ماموران غدار می‌لرزیدیم... ما می‌گوییم هنوز بخش وسیعی از کردستان با این درد می‌نالند در سقز و سردشت مردم حالی ندارند بازداشت می‌شوند کتک می‌خورند اجناس می‌ستانند به علت بیگاری از کار و کاسبی افتاده‌اند... سرهنگی، ساکنین سقز را جمع کرده و طی نطقی گفته این توپ‌هایی که بر بالای قلعه مستقیم کرده‌ام برای جان کسانی است که دم از دمکراسی می‌زنند...<sup>۱۴۳</sup>

وابسته نظامی بریتانیا نیز راجع به استقبال ایرانیان از قشون روسی اذعان می‌دارد که به نظر ایرانیان، آنها دیگر به عنوان یک لولو و وحشی نبودند بلکه روابط حسنه‌ای افسران شوروی با مردم داشتند.<sup>۱۴۴</sup> اورکوآرت کنسول تازه وارد بریتانیا در گزارش خود در سال ۱۳۲۱ در مورد خشنودی مردم تبریز از نیروهای شوروی می‌نویسد که پیش از ترک لندن و آمدن به ایران، از روش‌های شیطانی و دیووفتی روس‌ها زیاد شنیده بودم اما پس از دو ماه زندگی در تبریز و

دیدن رفتارهای ارتش سرخ با مردم، به این نتیجه رسیدم که ارتش سرخ اگر فرشته هم نباشند لاقلاً دیو هم نیستند.<sup>۱۴۵</sup>

همین رفتارها و مقایسه آنها با رفتارهای ماموران خشن و تجاوزکارانه رضاشاه بود که موجب شده بود ابلینگ در گزارشی بنویسد:

به نظر می‌رسد که ایرانیان محلی به رفتار نمونه نیروهای اشغالگر شوروی بیش از آن اهمیت می‌دهند که به انگیزه اشغال شک کنند. خویشتن‌داری افسران و سربازان شوروی و فقدان رفتار مخل نظم و بدمستی و ففدق امداخله در امور غیرنظامیان اثر مطلوبی در مردم ایران به جای گذاشته است.<sup>۱۴۶</sup>

بعد از خروج مقامات ایرانی، ارتش و ژاندارمری از این منطقه، ارگان‌های خودگردان که قاطعانه از به رسمیت شناختن حاکمیت دولت ایران سر باز می‌زدند، تشکیل گردید. علی‌رغم استقرار نیروهای متفقین در منطقه، برخی مناطق مانند بوکان تا سقز در وضعیت خاصی قرار گرفتند هیچ یک از نیروهای متفقین در آنجا حضور نداشتند نیروهای شوروی در اشنویه و میاندواب مستقر بودند و انگلیسی‌ها هم در جنوب کردستان و کرمانشاهان و جاده سنجندج تهران و شاهراه بغداد خانقین را در اشغال داشتند پس مهاباد، بانه، سردشت، سقز و دیوان‌دره که حد فاصل دو نیروی مذکور بود منطقه تقریباً بی‌صاحب محسوب بود.<sup>۱۴۷</sup> هر چند عوامل روس‌ها در این مناطق حضور داشتند اما در امور شهرها چندان دخالت نداشتند در راس هر یک از این شهرها یک افسر روسی گذاشته بودند که این افسران از ترک‌های آذربایجان شوروی بودند ماژور عبدالله‌اف در مهاباد، کاپیتان صمداف در نقده، کاپیتان حق‌وردی‌اف در اشنویه، کاپیتان نمازعلی‌اف نیز در راس میاندواب و بوکان بودند.<sup>۱۴۸</sup>

هر چند ناسیونالیزم در میان کردان ایران در مقایسه با کردان ترکیه و عراق کمتر رشد یافته بود اما اینک، مشت‌آهین رضاشاه باز شده بود و خلا قدرت مرکزی باعث شده بود بهترین فرصت برای رشد و نمو ناسیونالیزم گردد پس از سقوط دیکتاتوری تمرکزگرای رضاشاه در این منطقه فراهم گردد.



۱. شفق سرخ، سال دوم ش ۱۷. و علی‌اکبرخان داور که بعداً جزو یکی از سه ظلع مثلث برای برکشیدن رضاخان به رضاشاه شد در همان زمان می‌نوشت که ما محتاج یک حکومتی هستیم که با سرنیزه ما را از عادات کهنه جدا کند! مرد آزاد، سال اول، ۸ سنبله ۱۳۰۲، ش ۱۲۲.
۲. به نقل از: پایان‌نامه زیبایی‌شناسی نازیسم و گذار آن بر هنر دوره پهلوی: نگارش مهران نبی‌پور. دانشگاه سیستان و بلوچستان، دی ماه ۱۳۹۰ ص ۶۴.
۳. احمد کسروی، زندگانی من، تهران: نشر و پخش کتاب، ۲۵۳۵، ص ۱۸۶.
۴. محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران: شرکت سهامی، ۱۳۵۷، ج ۱، صص ح - ط.
۵. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب؛ از مشروطه تا انقلاب اسلامی... صص ۱۸۲-۱۸۳.
۶. بنگرید به: کوردستان، ش ۱۶. مورخه ۲۱ خرداد ۱۳۳۴.
۷. رساله کارشناسی ارشد: بررسی تأثیر رسانه و آموزش رسمی بر زبان محلی ترکی آذری در دوره رضاشاه (منطقه شمال غرب ایران)، نوشته ساسان نیک رفتار: دانشگاه تبریز: بهمن ۱۳۹۲. صص ۱۶۲-۱۶۳.
۸. سرمقاله کسروی در روزنامه پرچم، شماره ۷۰، فروردین ۱۳۲۱.
۹. معماری دوره رضاشاه به روایت اسناد: آرامگاه فردوسی، علیرضا اسماعیلی، گلستان هنر، شماره ۳، مورخه بهار ۱۳۸۵، صص ۹۹-۱۱۰.
۱۰. محمدعلی همایون کاتوزیان، چهارده مقاله در ادبیات اجتماع، فلسفه و اقتصاد، تهران، مرکز، ۱۳۷۵، ص ۷۲.
۱۱. محمدامین ریاحی، فردوسی، زندگی، اندیشه و شعر او... ص ۲۷۳.
۱۲. دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، تهران: عطار، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۴۲۴.
۱۳. معماری دوره رضاشاه به روایت اسناد: آرامگاه فردوسی... صص ۹۹-۱۱۰.
۱۴. کیانی، مصطفی، معماری عصر پهلوی اول، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۶، ص ۱۶۹.
۱۵. پایان‌نامه: زیبایی‌شناسی نازیسم... ص ۷۹.
۱۶. رساله دکتری: یکسان‌سازی فرهنگی و تحقق دولت مطلقه مدرن در دوره رضاشاه پهلوی، سپیده افشار رضائی: دانشگاه پیام نور: اسفند ۱۳۹۵. ص ۳.

۱۷. میرزاهمدی قلی‌خان هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۴۳.
۱۸. میلیسیو آرتور، آمریکائیکها در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۷۰، صص ۱۱۹ الی ۱۲۰.
۱۹. پایان نامه دکتری: زمینه های پیدایش، تحول و ساختار سیاسی حزب جمعیت تجدید حیات کردستان (ژیانه وه ی کوردستان)، امیر سجادی. دانشگاه خوارزمی. دی ماه ۱۳۹۶، ص ۱۱۸.
۲۰. پایان نامه «بررسی تأثیر سیاست یکپارچه سازی فرهنگی حکومت رضاشاه در تمرکزگرایی» نگارش معصوم یاراحمدی. دانشگاه لرستان؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۳۹۰، ص ۵۷.
۲۱. حاتمی، امیدعلی، ملک دلگیر: خاطرات تبعید عشایر لر از لرستان به خراسان، خرم آباد، ۱۳۸۹، ص ۵۲.
۲۲. سرزمین شگفت انگیز و مردمی مهربان و دوست داشتنی، ویلیام او. داگلاس، ترجمه فریدون. صص ۱۷۵-۱۷۶.
۲۳. روزنامه ایران، ۱۲ جوزا، ۱۳۰۳، سخنرانی بروجرد به نقل از عملیات لرستان، اسناد سرتیپ شاه بختی، ص ۱۸.
۲۴. همان منبع... ۱۷۶.
۲۵. بازیگران عصر پهلوی... ص ۹۱۵.
۲۶. سالور، قهرمان میرزا عین السلطنه، روزنامه عین السلطنه، به تصحیحی مسعود سالور، تهران... ج ۱۰ ص ۷۸۸.
۲۷. کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ترجمه محمد قاضی. تهران، نیلوفر، ۱۳۶۶، ص ۴۳۴.
۲۸. عبده، جلال، چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان، تهران، رسا، ۱۳۶۸، ج ۱ ص ۲۷۴.
۲۹. سترانگ، ویلیام تئودور، حکومت شیخ خزعل بن جابر... ترجمه صفالدین تبرائیان.. ۱۳۸۵، ص ۳۸۳.
30. THE KURDS UNDER REZA SHAH... P226.
۳۱. حکیم نیلوفری، زنده باد مشروطه پاینده باد قانون... به اهتمام عمر فاروقی، سقز، نشر گوتار، ۱۳۸۸، ص ۲۲.
۳۲. مک داوول، تاریخ معاصر کرد... ص ۱۵۴.
۳۳. پایان نامه بررسی دلایل شکل گیری جمهوری کردستان (۱۳۲۴-۲۵) علی قاسمی ۱۳۸۶. شهید بهشتی. ص ۸۰.
۳۴. گزارش فرین و ضمیمه، شماره ۲۰، ۸۹۱، ۴۰۵۱/۷، مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۲۸.
۳۵. سند شماره ۲ به نقل از: صلاح، مهدی، کشف حجاب، زمینه ها، واکنش ها، پیامدها... ص ۲۶۳.
۳۶. محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه سعید نفیسی و کامبیز عزیری، تهران، مرکز. ص ۱۷۱.
۳۷. حیات یحیی... ج ۴، ص ۴۳۱.
۳۸. مرکز اسناد تاریخی، تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، تهران، ۱۳۷۸، ص ۶۱.

۳۹. مصدق و نبرد قدرت، همایون کاتوزیان، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، ص ۷۴.
۴۰. آرشیو سازمان ملی...
۴۱. خشونت و فرهنگ، به کوشش مدیریت پژوهش، انتشارات و آموزش، تهران، سازمان اسناد ملی، صص ۹۵ و ۲۰۱.
۴۲. ادیبی، صادق، سی سال با رضاشاه در قزاقخانه و قشون، بکوشش خسرو معتضد، تهران: البرز ۱۳۸۵، ص ۲۲۸.
۴۳. مجد، محمدقلی، از قاجار به پهلوی؛ ۱۳۰۹-۱۲۹۸ بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا... ص ۵۵۳.
۴۴. عباس اقبال، به یاد علامه قزوینی، اطلاعات ماهانه، تیرماه ۱۳۲۸.
۴۵. رساله دکتری: یکسان سازی فرهنگی و تحقق دولت مطلقه مدرن، سپیده افشار رضائی... ص ۱۶۷.
۴۶. هدایت، مهدیقلی، خطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۸۵، ص ۳۸۶.
۴۷. خطرات بهبودی، بکوشش مجتبی مجدآبادی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۲، ص ۳۹۵.
۴۸. برای این خاطره بنگرید به: روزها از پی سالها: خاطران ناصر امینی... صص ۸۵ الی ۸۷.
۴۹. زندگی و زمانه شاه، نوشته غلامرضا افخمی... ص ۱۳. همچنین: نگاهی به شاه، عباس میلانی... ص ۱۲.
۵۰. نگاهی به شاه، عباس میلانی... ص ۱۰۷.
۵۱. ترکیه جمهوری سرگردان، نوشته محمد نورالدین، ۱۳۸۰، ترجمه سیدحسین موسوی... صص ۹۸ الی ۱۰۰.
۵۲. فراهانی، حسن، روز شمار تاریخ معاصر ایران، جلد: ۳، صفحه: ۳۰۶.
۵۳. مجد، محمدقلی، از قاجار به پهلوی؛ ۱۳۰۹-۱۲۹۸... ص ۱۸۸.
۵۴. پایان نامه دکتری: واکاوی تبعید در دوره پهلوی اول از دیدگاه تاریخ محلی، سید محمود سادات: دانشگاه اصفهان، اسفند ۱۳۹۲، صص ۷۶-۷۷.

## 55. THE KURDS UNDER REZA SHAH...P.215

۵۶. مجد، محمدقلی، از قاجار به پهلوی؛ ۱۳۰۹-۱۲۹۸ بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا... ص ۵۷۵.
۵۷. قیام ملاخلیل در مخالفت با پوشیدن لباس فرنگی و رد فرمان رضاخان در سال ۱۳۰۷... ص ۶۰.
۵۸. دیوید مک داوول، تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: ۱۳۸۰، ص ۳۷۸.
۵۹. مجد، محمدقلی، از قاجار به پهلوی؛ ۱۳۰۹-۱۲۹۸ بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا، ص ۵۸۰.
۶۰. کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، ضیاء صدر، ص ۶۰، نقل از کتاب گزارش یک زندگی نوشته دکتر علی اکبر سیاسی، صص ۷۷-۷۶.
۶۱. زبان فارسی در آذربایجان، گردآوری ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار... ج ۱، ص ۲۷۵.

۶۲. همان، ص ۲۷۷.
۶۳. زبان فارسی در آذربایجان، ج ۱، ص ۲۸۳
۶۴. زبان فارسی در آذربایجان، ج ۱، ص ۲۸۸.
۶۵. زبان فارسی در آذربایجان، ج ۱، ص ۲۸۹.
۶۶. حسامی، کریم، کاروانیک له شهیدانی کوردستان، سنندج، روزه ۱۹۷۱، ص ۹. اصل شعر به کردی:  
هه لئه گری وهی هه لئه گری، هه لئه گری له په هله وی / یا خوا ته ختت وه رگه ری، بلیندت لی بن نه وی  
هه لئه گری وهی هه لئه گری، هه لئه گری له و پاشای/ ره بی ته ختت وه رگه ری، بو خاتری ته و خودایه  
هه لئه گری وهی هه لئه گری هه لئه گری له په هله وی زولمی زور/ ره بی حه وت کورت مری بو خاتری ته حمه  
دی کور، به نقل از: که ریم حسامی، کاروانیک له شهیدانی کوردستانی ئیران، سه نه نده ج، ئینتشاراتی روزه، ص ۱۰
۶۸. ایریشمی، ۱۳۸۵:۲۵.
۶۹. سازمان اسناد ملی ایران. شماره آلبوم ۴۲. شماره پاکت ۱۱۲۳. شماره تنظیم ۵۱۰۱۲.
۷۰. فراهانی، حسن، روز شمار تاریخ معاصر ایران... ج ۴، ص ۵۲۷.
۷۱. تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، نوشته عبدالله امیر طهماسب، تهران: مجلس، صص ۵۰الی ۶۰.
۷۲. فراهانی، حسن، روز شمار تاریخ معاصر ایران... ج ۴، ص ۵۰۶.
۷۳. فراهانی، حسن، روز شمار تاریخ معاصر ایران... ج ۳، ص ۴۰۴.
۷۴. سازمان اسناد ملی ایران. شماره آلبوم ۲۱. شماره پاکت ۵۲۵. شماره تنظیم ۵۱۰۰۶.
۷۵. سازمان اسناد ملی ایران. شماره آلبوم ۲۱. شماره پاکت ۵۲۵. شماره تنظیم ۵۱۰۰۶.
۷۶. رساله دکتری: یکسان سازی فرهنگی و تحقق دولت مطلقه مدرن در دوره رضاشاه... ص ۲۷۰)
۷۷. آموزش و پرورش در ایران، ناصر تکمیل همایون، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۵، صص ۶۸.
۷۸. اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران (۱۳۱۸-۱۳۴۵)، تهران: تهیه و تنظیم معاونت اطلاع رسانی، ۱۳۷۹، ص ۹.
۷۹. فراهانی، حسن، روز شمار تاریخ معاصر ایران، ج ۴، ص ۳۸.
۸۰. سازمان اسناد ملی ایران. شماره پاکت ۲۳۷۰. شماره تنظیم ۱۰۸۸۰۱۱.
۸۱. صفری، بابا، اردبیل در گذرگاه تاریخ، اردبیل: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷، ص ۶۶.
۸۲. شاردن، ژان، سفرنامه شاردن، توس، تهران - ایران، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۹۴۶.
۸۳. اولیویه، گیوم آنتوان، سفرنامه اولیویه، صفحه: ۱۶۸، اطلاعات، تهران - ایران، ۱۳۷۱.



۸۴. مستوفی، عبد الله، شرح زندگانی من، جلد: ۲، صفحه: ۴۶، زوار، تهران - ایران، ۱۳۸۴.

85. Bourdieu, "The Forms of Capital". In Education, Globalisation and Social Change, H. Lauder, .... Oxford: Oxford University Press. 2006. P.160

۸۶. محی الدین، مهدی (۱۳۵۲) بررسی ترک زبان بودن والدین بر چگونگی موفقیت تحصیلی فرزندان. پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته علوم تربیتی. دانشگاه تربیت مدرس تهران. ص ۱۲.

۸۷. ابراهیم صفایی، رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایرا، ن تهران، وزارت فرهنگ و هنر، بی.ص ۹۱

۸۸. تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز... ص ۴۷۳.

۸۹. یادگار، سال سوم شماره ۶ و ۷ ص ۶

۹۰. تبریز شهر اولین‌ها، صمد سرداری‌نیا، تبریز، کانون فرهنگ و هنر، ۱۳۸۱، ص ۲۹.

۹۱. مجله یغما، سال ۱۳۴۰، شماره ۷.

۹۲. روزنامه آذربایجان، ش ۶ مورخه ۲۸ آبان ۱۳۳۰.

۹۳. ستاره، ش ۱۲۰۳، مورخه ۲۵ آذر ۱۳۲۰.

۹۴. گذشته چراغ راه آینده... ص ۲۱۲.

۹۵. حمید احمدی، قومیت و قومگرایی در ایران، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴... ص ۱۶۶.

۹۶. سرزمین زرتشت، علی دهقان... ص ۶۳۲.

۹۷. شاهین، ۱۳ مهر ۱۳۱۵، تبریز، شماره ۳۱۸.

۹۸. روزنامه سهند، ۱۹ تیر ۱۳۱۳، شماره ۷۸.

۹۹. باختر، خرداد ۱۳۲۳، ش ۲۹۴.

۱۰۰. گذشته چراغ راه آینده... ص ۲۴۴.

۱۰۱. آذربایجان وحدت ملی ایران، کاتبی... ص ۱۱.

۱۰۲. آوانسیان... ص ۹۴.

۱۰۳. ویلیام ایگلتون، جمهوری ۱۹۴۶، ترجمه سید محمد صمدی، مهاباد، سیدیان، ۱۳۷۱، ص ۶۰

۱۰۴. برای این نشریه بنگرید: به سند شماره ۳ آخر این کتاب.

۱۰۵. تاریخ روابط ایران و انگلیس... ج اول. صص ۱۵۵-۶

۱۰۶. مجتبی برزویی، اوضاع سیاسی کردستان، تهران، فکر نو، ۱۳۷۸، ص ۵۲.
۱۰۷. امیر حسن پور. تکوین فرهنگ رسانه‌ای کرد. شماره ۲ تهران گاهنامه. ص ۱۲۴-۵. به نقل از: پایان نامه بررسی شکل گیری جمهوری کردستان (۱۳۲۴-۲۵) علی قاسمی ۱۳۸۶. دانشگاه شهید بهشتی، صص ۶۳-۶۴.
۱۰۸. بنگرید به سند ۹ در پایان این کتاب.
۱۰۹. بنگرید به سند ۷ در آخر کتاب.
۱۱۰. آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد... جمیل حسلی... ص ۲۶۳.
۱۱۱. بنگرید به: آرشیو سازمان اسناد ملی ایران؛ گزارش شهربانی، مورخه ۱۹ دی ۱۳۲۴ شماره ۲۳۵۲-۲۹۳۰۰.
۱۱۲. لازم به ذکر است که این عباس شاهنده یکی از مزورترین آدم‌های روزگار بوده که شش ماه بعد در زمانی که پیشه‌وری و رهبران فرقه برای مذاکره با قوام‌السلطنه به تهران رفته بودند به نوشته برخی منابع، به قوام نزدیک شده و «در ماموریتی موفق شده بود تا مفتح رمز تلگراف‌های پیشه‌وری را از زیر بالش او برآید و کلیه تلگراف‌های رمزی روزانه او به تبریز را رمزگشایی کند» و بعدا نیز در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خاطر خدمات عدیده‌اش به کودتاگران و محمدرضاشاه از طرف نخست وزید کودتا مورد تقدیر قرار گرفته و همچنین از دست سرلشکر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش نشان رستاخیز درجه یک دریافت می‌کند چو «با سمت رهبری اولین دسته‌ای بوده که توفیق تصرف بی‌سیم را در روز تاریخی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیدا نمود» بنگرید به اسناد: آرشیو سازمان اسناد ملی ایران؛ ستاد ارتش، مورخه ۱۶ مرداد ۱۳۳۲ شماره ۱۲/۱۳۰۸۳.
۱۱۳. بنگرید به سند ۲۹ در پایان این کتاب.
۱۱۴. بنگرید سند ۳۳.
۱۱۵. روزنامه آژیر، ۲۹ بهمن ۱۳۲۳.
۱۱۶. آوری، پیتر، تاریخ ایران در دوره پهلوی، ترجمه علی رامین، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳.
۱۱۷. همایون الهی، اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵، ص ۳۳.
۱۱۸. گذشته چراغ راه آیند... جامی... ص ۷.
۱۱۹. زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات... ص ۳۷۹.
۱۲۰. زرگر... ص ۳۸۰.
121. Həsənli C.P.Güney: Azərbaycan: Tehran-Bakı-Moskva arasında (1939-1945) Bakı, "Diplomat" nəşriyyatı, 1998.S.122.
۱۲۲. هوشنگ مهدوی... ص ۷۱.
۱۲۳. پیرا، فاطمه، روابط سیاسی و اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی، تهران... ص ۳۰۷.

- ۱۲۴ . الهی، همایون. اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۷.
- ۱۲۵ . هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۲، ص ۲۲.
- ۱۲۶ . مقاومت شکننده، جان فوران، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا، ص ۳۸۱
- ۱۲۷ . محمد ترکمان، اسناد نقص بی طرفی ایران، تهران: کویر، ۱۳۷۰، ص ۷۱.
- ۱۲۸ . رحمانی، علی، آلمان، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۳۴۵.
- ۱۲۹ . به نقل از شاهدان عینی: آقای شمس عطار از شاهدان عینی می گوید مردم تبریز با سلاح های ابتدایی، یکی از این هوپیمایهای ملخی را ساقط کرده و به بستر رودخانه انداخته بودند که یکی از دو خلبانش که دختر کم سن و سالی بوده زنده دستگیر کرده و بعدا تحویل ارتش سرخ داده بودند.
- ۱۳۰ . بنگرید به: اسرار محاکمه قاضی محمد و یارانش، گردآوری سیف قاضی... ص ۴۴.
- ۱۳۱ . حیات یحیی، دولت آبادی،... ج ۴ ص ۳۴۳.
- ۱۳۲ . نگاهی به شاه عباس میلانی... ۱۰۷.
- ۱۳۳ . روزنامه ایران، شماره ۶۶۷۹.
- ۱۳۴ . سالور، قهرمان میرزا عین السلطنه، روزنامه خاطرات عین السلطنه، تهران اساطیر ج ۱۰ ص ۷۸۰.
- ۱۳۵ . پایان نامه «بررسی تأثیر سیاست یکپارچه سازی فرهنگی ...» نگارش معصوم یاراحمدی... ص ۵۸.
- ۱۳۶ . سازمان اسناد ملی ایران، سند ۱۸۲-۲۹۳۰.
- ۱۳۷ . حکومت کردستان: کردها در بازی سیاسی شوروی، نوشته نوشیروان مصطفی امین... ص ۳۸.
- ۱۳۸ . عه بدوره حمان شهرفکنندی، پیشستی مجبور، پاریس، بی نا، ۱۹۹۷، ص ۶۶.
- ۱۳۹ . قاضی محمد و جمهوری در آینه اسناد، بهزاد خوشحال، همدان، ۱۳۸۰، ص ۱۹.
- ۱۴۰ . برگ سبزه (تاله کوک)، غنی بلوریان، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹، ص ۳۰.
- ۱۴۱ . بنگرید به: آرشیو سازمان اسناد ملی ایران؛ مورخه ۱/۵/۲۴ شماره ۴۸۶۴/۴۴۹۴/۱.
- ۱۴۲ . بنگرید به: آرشیو سازمان اسناد ملی ایران؛ سند وزارت کشور، مورخه ۱/۳/۲۴ شماره ۱۴۸۶.
- ۱۴۳ . کردستان، ش ۶ مورخه ۱۳۲۴/۱۱/۱. به نقل از حکومت کردستان... نوشیروان... صص ۴۰-۴۲.
- ۱۴۴ . لوئیس فاوست، ایران و جنگ سراسر بحران آذربایجان (۱۳۲۴-۲۵)، ترجمه کاوه بیات، ص ۱۵۷.
- ۱۴۵ . حبیب الله لاجوردی، اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیا صدقی، ص ۱۷۰.

١٤٦ . حبیب‌الله لاجوردی...همان، ص ١٧٠

147 . THE KURDS UNDER REZA SHAH... P.231.

١٤٨ . برگ سبز(ناله کوک)، غنی بلوریان، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران: خدمات فرهنگی رسا، ١٣٧٩، ص ٣٤.

بخش دوم : ظهور احزاب و تشکلهای گریز از مرکز



## ۱ - تشکیل حزب توده و رشد آن در آذربایجان

با سقوط دیکتاتوری ۱۶ ساله رضاشاه، زندانیان سیاسی آزاد شده و تبعیدیان از تبعیدگاهها بازگشتند و در اوضاع هرج و مرج در تحت اشغال متفقین، احزاب متعددی مثل قارچ سربرآوردند که یکی از برجسته‌ترین و گسترده‌ترین آنها حزب توده بود. ۲۷ نفر که اکثرشان از اعضای ۵۳ نفر بودند در هفتم مهر ۱۳۲۰<sup>۱</sup> در منزل سلیمان میرزا اسکندری گرد آمده حزب توده را تشکیل دادند پیشه‌وری که خودش در جلسه تاسیس حزب توده حضور داشت و «طرح اساسنامه حزب» را او تهیه کرده بعدها چنین نوشت: «... ما وقتی که از زندان بیرون آمدیم در خانه سلیمان میرزا (که صلاحیت آن را داشت) تا ما را بپذیرد پذیرفته شدیم...»<sup>۲</sup> در جلسه مؤسسان، سلیمان میرزا به اتفاق آراء، به سمت صدر حزب انتخاب شد و هیئتی موقتی، مرکب از: پیشه‌وری، ایرج اسکندری، سلیمان میرزا، رضا روستا، عبدالقدیر آزاد با رأی مخفی انتخاب شدند تا مقدمات تشکیل حزب را فراهم نمایند.<sup>۳</sup>

همچنانکه از مرانامه حزب و حضور افراد با گرایش مختلف در آن برمی‌آید حزب در این مرحله، بیشتر ویژگی‌های یک جبهه دموکراتیک داشت که می‌خواست به شکل قانونی فعالیت کند<sup>۴</sup>

دلایل متعددی ذکر شده که چرا بجای عنوان حزب کمونیست، اسم حزب توده گذاشته شد سرهنگ زیبایی می‌نویسد: «علی‌اوف کاردار سفارت شوروی که به زبان فارسی خوب صحبت می‌کرد و قیافه شرقی هم داشت در این جلسه حاضر شد اکثر شرکت کنندگان در این جلسه علی‌اوف را نمی‌شناختند و چند نفری هم که وی را می‌شناختند (مانند جعفر پیشه‌وری) او را به دیگران معرفی نکردند موضوع مذاکره در این جلسه تشکیل حزبی بنام حزب کمونیست بود علی‌اوف با این نام مخالفت کرد و استدلال می‌کرد که با توجه به شرایط و اوضاع و احوال ایران، حزبی باید تاسیس شود که معتدل و میانه‌رو باشد تا بتواند کلیه طبقات را در خود جمع-آوری کند بدین لحاظ، نام حزب کمونیست در شرایط فعلی برای ایران مناسب نیست بالاخره پس از شور بسیار، نظر علی‌اوف پذیرفته شد و نام حزب توده برای حزب جدیدالتاسیس انتخاب گردید»<sup>۵</sup> انور خامه‌ای نیز در خاطرات خود از مخالفت سفارت روسیه در تهران مبنی بر تشکیل حزبی تحت عنوان کمونیست می‌نویسد «اسکندری و نوشین به سفارت شوروی مراجعه و تقاضا می‌کنند اجازه تشکیل حزب کمونیست به آنها داده شود اما برخلاف انتظار با تقاضای آنها مخالفت می‌شود و آنها را از این کار منع می‌کنند سرانجام در نتیجه تماس روستا با مقامات شوروی وی موفق می‌شود که اجازه حزب توده را از آنها بگیرد»<sup>۶</sup> از دیدگاه کمینترن، تاسیس

حزبی با عنوان کمونیست ضرورتی نداشت بلکه به دلیل شکست حزب کمونیست ایران، ایجاد حزبی با رنگ و لعاب ملی و غیر کمونیستی لازم بود تا بتواند در جامعه ایرانی پایگاه اجتماعی کسب کند<sup>۷</sup> البته احسان طبری به وجود قانون ضد کمونیستی مورخه ۱۳۱۰ اشاره می‌کند که تشکیل حزب کمونیست در ایران را غیرقانونی کرده بود اما به نظر می‌رسد که یکی از علل مخالفت سفارت شوروی با تشکیل حزبی تحت عنوان حزب کمونیست این بوده که حساسیت کشورهای آمریکا و انگلستان را برنیاگزید چرا که متفق روسیه در جنگ سرنوشت‌ساز با آلمان بودند. در این دوران، شوروی مجبور بود در مقابل نظام سرمایه‌داری، بجای اینکه از خود چهره-ای انقلابی نشان دهد بیشتر چهره‌ای آشتی‌جویانه نشان می‌داد.

اما حضور شخصی بنام علی‌اوف در جلسه تاسیس حزب توده مهم است که در برخی منابع در مورد هویت این شخص، اشتباهاتی وجود دارد و لازم است بدان پرداخته شود: ایرج اسکندری در مورد این شخص می‌نویسد «در آن زمان نماینده حزب کمونیست اتحاد شوروی در سفارت شوروی علی‌اوف بود ما با این نماینده حزب کمونیست در مطالب مربوط به حزب مشورت می‌کردیم»<sup>۸</sup> انور خامه‌ای نیز در مورد حضور علی‌اوف می‌نویسد «...رستم علی‌اوف مسئول امور حزبی و اطلاعاتی سفارت شوروی نیز در این جلسه حضور داشت...»<sup>۹</sup>

منبعی دیگر می‌نویسد «کمونیست‌های قدیمی ایران با سقوط رژیم رضاشاه ... با اتکاء بر این نیروها، وزارت امنیت شوروی از طریق ستاد خود در تهران و در رأس آن علی‌اوف، که با پوشش کارمند سفارت شوروی فعالیت می‌کرد... علی‌اوف فوق همان حیدر علی‌اوف معروف می‌باشد»<sup>۱۰</sup>

متأسفانه اکثر این منابع صرفاً بخاطر تشابه اسمی، دچار اشتباه شده‌اند اشتباه منابع بالا در اینست که «علی‌اوف» مذکور را به رستم علی‌اوف یا حیدر علی‌اوف (رئیس جمهور اسبق آذربایجان) تعبیر کرده‌اند در حالی که اگر کوچکترین زحمتی بخود می‌دادند و به بیوگرافی و تاریخ تولد این دو نگاه می‌کردند پی می‌بردند که این علی‌اوف نمی‌توانسته رستم علی‌اوف یا حیدر علی‌اوف باشد چون حیدر علی‌اوف متولد ۱۰ می ۱۹۲۳ بوده یعنی در زمان تشکیل حزب توده در ۷ مهر ۱۳۲۰ نوجوانی ۱۸ ساله بوده پس نمی‌توانسته فارغ‌التحصیل تاریخ، مامور «گ.پ.تو» در تهران و دست‌اندر کار تشکل حزب توده باشد و در جمع موسسان پیشکسوت و استخوانداری مانند سلیمان میرزا به سخنرانی و اظهار نظر بپردازد، همچنین این علی‌اوف که در خاطرات انور خامه‌ای به رستم علی‌اوف تبدیل می‌شود نمی‌توانسته رستم علی‌اوف باشد چون او متولد ۱۹۳۰ م بوده و بنابراین، در هنگام تأسیس حزب توده بیش از یازده سال نداشته است!

اما برمی‌گردم به سوال اصلی، اینکه آیا در زمان تشکیل حزب توده شخصی بنام علی‌اوف



حضور داشته یا نه؟ و اگر حضور داشته این شخص چه کسی بوده؟ به نظر نگارنده، این شخص، عزیز علی‌اوف بوده که در جلسه موسسان حزب توده حضور داشته و اینکه در کتاب «کمونیسم در ایران» آمده که «قیافه شرقی» داشته یا در جلسه مزبور به جز افراد معدودی مانند پیشه‌وری او را نمی‌شناختند درست است چرا که، تصویری وجود دارد که او با سیدجعفر پیشه‌وری در آن دیده می‌شود و اینکه کیانوری در خاطراتش ذکر کرده که «علی‌اوف فرد نسبتاً مسنی بود بعداً به آذربایجان بازگشت و استاد دانشگاه شرق‌شناسی شد و در آنجا درگذشت» کاملاً درست می‌گوید چرا که عزیز علی‌اوف متولد ۱۸۹۶م بوده و در ۲۷ جولای ۱۹۶۲ درگذشته. پس در زمان تشکیل حزب توده ۴۵ سال داشته و در اواخر عمرش نیز استاد دانشگاه بوده او پدرزن حیدر علی‌اوف بوده و حیدر علی‌اوف با کوچکترین دختر او یعنی «ظریفا» ازدواج کرده و الهام علی‌اوف رئیس جمهور فعلی آذربایجان نوه عزیز علی‌اوف است. عزیز علی‌اوف متولد یکی از روستاهای ایروان بنام «حماملی» بوده او در جریان درگیری و کشتار مسلمانان توسط داشناک‌ها در ۱۹۱۸م به همراه خانواده از ایروان به نخجوان مهاجرت کرده سپس در ۱۹۲۰م از ارس عبور کرده وارد آذربایجان ایران می‌گردد و در روستای «عربلر» مسکن گزیده و در همین روستا به طبابت مردم مشغول می‌گردد پس از یکسال به باکو بازگشته و در «شورای کمیسرهای خلق جمهوری آذربایجان» مشغول کار شده به تدریج پیشرفت کرده سرانجام دبیر شورای کمیساریای خلق جمهوری آذربایجان می‌گردد و در سال ۱۹۲۷ از دانشکده پزشکی دانشگاه ایالتی باکو فارغ‌التحصیل و در ۱۹۴۱ عضو شورای علمی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی می‌گردد و دقیقاً در همین زمان است که بدنبال اشغال ایران توسط قوای متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰ وارد ایران می‌گردد<sup>۱۱</sup>.

از اسناد محرمانه‌ای که در سال‌های اخیر از آرشیوهای شوروی خارج شده و در آخر این کتاب ترجمه شده‌اند در مورد همکاری این عزیز علی‌اوف با پیشه‌وری و فرقه دمکرات چنین آمده «در ۹ سپتامبر ۱۸/۱۹۴۱ شهریور ۱۳۲۰ استالین در تلگرافی به باقروف او را برای گفتگوی یک روزه به مسکو فراخوانده در این گفتگو باقروف پیشنهاد کرد که باید عزیز علی‌اوف دبیر کمیته مرکزی در راس گروههایی عازم آذربایجان ایران گردد و استالین این پیشنهاد باقروف را قبول کرد<sup>۱۲</sup>»

در ماههای مه و ژوئن ۱۹۴۱ دقیقاً قبل از آغاز حمله ارتش شوروی به ایران، در آذربایجان شوروی ۳۸۱۶ نفر تجهیز شده و در ۵۲ گروه سازمان یافته بودند تا بدنبال اشغال ایران توسط ارتش سرخ بلافاصله وارد ایران گردند و عزیز علی‌اوف نیز به عنوان سرکرده این گروه بزرگ منصوب شده بود<sup>۱۳</sup>. در ۱۶ سپتامبر/۲۵ شهریور همان سال، بر طبق تصمیم فرمانده شورای جنگی و دستور ژنرال دکازونوف، سرهنگ کمیسر عزیز علی‌اوف عازم ایران شده اما طولی نمی‌کشد که در تهران، بین گروه علی‌اوف و سفیر روسیه اسمیرنوف در تهران اختلافات آغاز می‌-

شود... در حکم عزیز علی‌اوف آمده بود که همه افراد باید از دستورات حزب کمونیست آذربایجان و عزیز علی‌اوف اطاعت کرده و هیچ یک از کمیسرها و افراد نظامی نمی‌توانستند در کارهای گروه علی‌اوف دخالت کرده یا به آنها دستور دهند اما اسمیرنوف سفیر روسیه از دست علی‌اوف شاکی بود که بدون اطلاع سفارت، در امور مختلف دخالت می‌کند.<sup>۱۴</sup>

به هر حال، در زمان تشکیل حزب توده، همین عزیز علی‌اوف حضور داشته چرا که او از نیمه سال ۱۳۲۰الی نیمه ۱۳۲۱ در ایران و در تبریز و تهران بوده و سرانجام در ۱۳۲۱ش به شوروی برمی‌گردد. پس با توجه به حضور علی‌اوف در ایران در زمان تشکیل حزب توده و اینکه در همین زمان تقریباً همه کاره بوده و حتی به سفیر شوروی نیز پاسخگو نبوده با قطعیت می‌توان گفت که علی‌اوف نامی که در اکثر منابع ایرانی و خاطرات برخی از رهبران حزب توده آمده نه حیدر علی‌اوف یا رستم علی‌اوف، بلکه همین شخص بوده است.<sup>۱۵</sup> که سرانجام در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۲ از ایران احضار و از سوی استالین با مصلحت باقروف به داغستان فرستاده می‌شود.<sup>۱۶</sup>

حزب توده پس از تدوین برنامه موقت، کار سازماندهی را آغاز کرده و حوزه‌هایی را در بعضی از شهرهای بزرگ از جمله تبریز، مشهد و شهرهای شمالی کشور بوجود آورد و روزنامه «سیاست» را که متعلق به عباس اسکندری بود به عنوان ارگان خود برگزید و کمی بعد نیز به کمک مصطفی فاتح (کارمند شرکت نفت)، مجوز روزنامه «مردم» گرفته شد که بعداً به «نامه مردم» تغییر نام داد، این روزنامه، همچنان که از هیأت تحریریه آن بر می‌آمد یک روزنامه ضد فاشیستی و مورد حمایت هر دو کشور شوروی و انگلیس بود روزنامه سیاست به مدیریت عباس اسکندری منتشر می‌شد ولی پس از اخراج عباس اسکندری از حزب توده، مدیریت آن را ایرج اسکندری به عهده گرفت. روزنامه مردم به مدیریت صفر نوعی و روزنامه رهبر به مدیریت ایرج اسکندری منتشر می‌شد و هر موقع روزنامه رهبر توقیف می‌شد «رزم» جای آن را می‌گرفت، مدیریت روزنامه «رزم» به عهده دکتر فریدون کشاورز بود. همچنین می‌توان از روزنامه «ظفر» به مدیریت رضا روستا و «دماوند» به مدیریت فتح‌الدین فتاحی به عنوان ناشرین افکار اتحادیه‌ها و روزنامه «راستی» را نام برد که به مدیریت پروین گنابادی منتشر می‌شد در کنار روزنامه‌های فوق که به عنوان روزنامه‌های حزب توده و طرفدار شوروی معروف بودند می‌توان از روزنامه «آزیر» به مدیریت سیدجعفر پیشه‌وری نیز نام برد که طرفدار سرسخت شوروی بود.

حزب پس از تأسیس حوزه‌های حزبی در تهران و شهرستان‌ها، توانست اولین کنفرانس ایالتی خود را در ۱۷ مهر ۱۳۲۱ برگزار کند این کنفرانس که در روز جمعه در خانه جمشید کشاورز برگزار شد یک روز طول کشید و در آن ۸۷ نفر شرکت داشتند.<sup>۱۷</sup>

بیشتر فعالیت‌های حزب توده در سال اول تشکیل آن، صرف تشکیل سازمان و ایجاد

حوزه‌های حزبی در شهرهای شمالی کشور گردید شهرهایی مانند تبریز، زنجان، اردبیل، مراغه، ماکو، رضائیه، خوی، مرند، سمنان، شاهرود، دامغان، قزوین، مازندران و گیلان که همگی تحت اشغال روس‌ها بودند ولی در بدو امر، تعداد اعضای حزب از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد.<sup>۱۸</sup> حزب توده در آذربایجان به وسیله پنج نفر سازماندهی می‌شد که عبارت بودند از: صادق پادگان، غلام‌یحیی دانشیان، علی شبستری، میر رحیم ولائی و محمد بی‌ریا. صادق پادگان رئیس تشکیلات ایالتی حزب، یکی از همکاران قدیمی شیخ محمد خیابانی و عضو حزب کمونیست بود او در یک خانواده متوسط تبریزی بدنیا آمده و بیشتر ایام عمرش را در آذربایجان سپری کرده بود و زبان فارسی را به دشواری تکلم می‌کرد پادگان در سال ۱۳۱۶ دستگیر و مدت سه سال در تهران زندان کشیده و در زندان بود که با پنجاه و سه نفر آشنا شد. غلام‌یحیی دانشیان در ۱۸ مهر ۱۲۸۵ ش/۱۱ اکتبر ۱۹۰۶م در اسکوار یکی از روستاهای سراب در یک خانواده فقیر متولد شد و در نوجوانی به همراه پدر برای کار به مناطق نفتی صابونچی باکو رفت. غلام در اثر فعالیت‌هایش در میان کارگران محبوبیت پیدا کرده و در همین زمان، عضو سازمان جوانان کمونیستی یعنی «کامسامول» گردید. دانشیان در خلال سال‌های ۱۹۳۷الی۱۹۳۸م هنگام اخراج ایرانیان از آذربایجان شوروی روانه ایران گردید و در همین سال از سوی پلیس ایران دستگیر و در زندان اردبیل بود که پس از تشکیل حزب توده، توسط اردشیر آوانسیان و امیرخیزی از زندان آزاد و در خدمت حزب توده قرار گرفت.<sup>۱۹</sup> علی شبستری سردبیر روزنامه آذربایجان، عضو مؤثر و برجسته در تشکیلات قیام خیابانی بود او یکی از چند نفر سران کهنسال محلی حزب توده بود او تبریزی بوده و سال‌ها قبل به آذربایجان شوروی فرار کرده و تا سال ۱۳۱۸ در آنجا زندگی کرده سپس به ایران آمد. میر رحیم ولائی معاون سردبیر روزنامه آذربایجان، جوانی ۲۷ ساله و روشنفکر بود او زاده تبریز و در سال ۱۳۱۵ به علت داشتن «عقاید مضر و تبلیغات خرابکارانه» دستگیر و زندانی شد.<sup>۲۰</sup> محمد بی‌ریا، رهبر اتحادیه کارگری وابسته به حزب توده در تبریز، شاعری توانا و زبردست که بعداً نیز در دوره فرقه دمکرات وزیر فرهنگ فرقه می‌گردد.<sup>۲۱</sup> اما جسورترین رهبر حزب توده در شهر مراغه، داداش تقی‌زاده بود که خوشبختانه اسناد زیادی در مورد فعالیت‌های او در کتابخانه ملی در بخش اسناد بجای مانده او سال‌های مدیدی زندان رضاشاه را تحمل کرده پس از ورود متفقین آزاد و به آذربایجان برمی‌گردد و تشکیلات حزب توده را در مراغه و شهرهای اطراف آن راه می‌اندازد او دشمن سرسخت فتودال‌ها بوده و با نطق‌های آتشین‌اش در میتینگ‌های دهقانی، آنان را به مبارزه با مالکین و خان‌ها فرا می‌خوانده. صفرخان که از عجب شیر(شیشوان) آوازه او را شنیده و بدو می‌پیوندد در خاطراتش می‌گوید «در مراغه شخصی بود به اسم داداش تقی زاده... نه دفتری داشت و نه اداره‌ای. تک و تنها با یک کیف در شهر و ده می‌رفت و مثل درویش‌ها، تبلیغ می‌-

کرد چنان با حرارت حرف می‌زد که از دهنش آب می‌ریخت خیلی آدم با شهامتی بود...»<sup>۲۲</sup>. پس از سقوط فرقه دمکرات در همان میدان مراغه که متینگ برگزار می‌کرده و دهقانان را بر علیه اربابان می‌شورانده به دار آویخته میشود. از افراد دیگر که در آذربایجان کوشا بودند می‌توان به دکتر جاوید در اردبیل، جهانشاهلو در زنجان، میرقاسم چشم‌آذر... اشاره کرد.

اولین کنگره حزب در ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ در کلپ جدید حزب، واقع در خیابان فردوسی و با شرکت ۱۶۸ نفر از اعضاء فعال حزب افتتاح شد. تشکیل این کنگره مقارن با رشد بی‌سابقه حزب در شهرهای مختلف، بخصوص در شهرهای شمالی کشور است که در اشغال نیروهای شوروی قرار داشتند به طوری که در زمان انتخابات مجلس چهاردهم، حزب توده تنها در استان‌های شمال کشور در ۲۱ شهر، دارای بیش از ۲۰/۰۰۰ نفر جمعیت و در ۹ شهر از ۱۷ شهر دارای ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر جمعیت، شعبه داشت. رونق و گسترش حزب در مناطق شمالی به تاریخ پر فراز و نشیب گیلان و آذربایجان، وجود کارخانه‌های تازه تأسیس در تهران و مازنداران و پشتیبانی شوروی مربوط می‌شود<sup>۲۳</sup>.

اما بیشترین موفقیت حزب در قبضه کردن اتحادیه‌های کارگری و بدست گرفتن رهبری آن بود نخستین اتحادیه کارگری پس از شهریور ۲۰ به همت یوسف افتخاری و دوستانش تشکیل گردید و روزنامه‌ای تحت عنوان «گیتی» که بنام خلیل انقلاب گرفته شده بود ارگان اتحادیه به شمار می‌رفت. حزب توده که تحمل چنین اتحادیه‌هایی را نداشت در اول سعی کرد از طریق رضا روستا، یوسف افتخاری را به طرف خود جذب کند ولی بعد از عدم موفقیت‌شان، فشار را با توسل به مقامات شوروی به اوج رساندند، در اول پاییز ۱۳۲۳ اتحادیه کارگران در تبریز علناً توسط عمال حزب توده به رهبری محمد بی‌ریا (رئیس تشکیلات کارگری حزب توده در تبریز) اشغال و غارت شد<sup>۲۴</sup>.

با ادغام اتحادیه‌های کارگری «شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان» بوجود آمد و رضا روستا مسئول آن گردید به طوری که شورا با ۶۰ اتحادیه وابسته، حدود صد هزار عضو و یک روزنامه، آغاز به کار کرد. حزب توده در این زمان به نوشته سفیر انگلیس، به تنها حزب قدرتمند کشور مبدل شده بود<sup>۲۵</sup> و برای اولین بار در مجلس دارای فراقسیون مرکب از ۸ نفره بود که دارای همبستگی و انضباط بی‌سابقه بود و نمایندگان حزب توده از جانب‌داری متشکل‌ترین حزب در تاریخ معاصر ایران بر خوردار بودند<sup>۲۶</sup>.

هر چند حزب توده در شهرهای مختلف ایران مخصوصاً در آذربایجان رشد زیادی یافت اما رشد حزب در مهاباد، چشمگیر نبود شاخه‌ای از آن خیلی زود در مهاباد ایجاد شد اما در مقابل تفکرات

دینی و مخصوصاً ناسیونالیسم رو به رشد کردی، کمتر مجال رشد و نمو پیدا کرد<sup>۲۷</sup> به عنوان نخستین اقدام در کردستان، حزب توده ایران شاخه‌ی آذربایجان با هدف عضوگیری و نفوذ در میان سران کرد، گروهی پانزده نفره از روسای ایلات و هرکی و از جمله پسر کوچک اسماعیل آقا سمکو را به کنفرانس حزب توده ۱۳۲۳ به شهر تبریز دعوت کرد به نظر می‌رسد تنها کسی که وفاداری راستین خود را نسبت به حزب توده اظهار کرده رشید بیگ هرکی ترگوری باشد گویا هدف روسای عشایر و ایلات کرد مبنی بر اعلام حمایت از حزب توده، استفاده از موقعیت متزلزل دولت ایران به نفع خود و انجام اقدامات و فعالیت‌هایشان در پوشش حزب توده باشد و این تلاش‌های حزب توده موفقیت‌آمیز نبودند چرا که در جامعه‌ای با مناسبات شبه فئودالی چون کردستان، طرح نظریه و دیدگاه برابری خواهانه، قاعداً با مقاومت نیروهای برخوردار از مزایای سیستم پیشین روبرو می‌گردید و همچنین پیوندهای مذهبی محکم در میان کردها عاملی عمده در برابر تبلیغ ایدئولوژی مارکسیسم مورد نظر حزب توده به شمار می‌آمد<sup>۲۸</sup>. علاوه بر آن، حزب کومله ژکاف فضای سیاسی مه‌آباد را کاملاً تسخیر کرده بود هر چند هم حزب توده و هم شوروی‌ها میانه خوبی با آن نداشتند گزارشی که سریع‌القلم در این زمان از تشکیل حزب توده در مه‌آباد به تهران ارائه داده کاملاً گویاست او می‌نویسد: «اخیراً پیش‌آمدی که به نظر بنده موقتا مفید است یک عده از ماجراجویان از حزب کومله جدا شده و به نام حزب توده در صدد تشکیلات هستند و علناً به ضدیت آقای قاضی و حزب کومله قیام کرده‌اند. موضوع مهم اینست که احاد افراد این حزب عموماً به بوی کباب آمده بودند...» این گزارش در ادامه می‌نویسد که اصلاً علت بوجود آمدن حزب توده توسط شوروی‌ها در مه‌آباد، ضدیت آنها با قاضی محمد و کومله ژکاف بوده:

یک پیشامد مهمی محسوس است، این است که مهمان‌های عزیز (منظور عوامل شوروی) از آقای قاضی و حزب کومله ظنین شده‌اند به این جهت دست به تشکیلات حزب توده زده‌اند. عزیز زندی که یکی از لیبرهای حزب توده است در همه جا بر ضد آقای قاضی و حزب کومله تبلیغات کرده و صراحتاً می‌گوید من از طرف شوروی این ماموریت را پیدا کرده‌ام<sup>۲۹</sup>.

## ۲ - ظهور کومله ژک

پس از سقوط رضاشاه، که هرج و مرج و ناامنی بر منطقه حکمفرما شده مردم در مه‌آباد، هر کسی که از سوی حکومت به عنوان فرماندار انتخاب می‌شد می‌راندند. حکومت ایران دست به دامن روس‌ها شد تا بلکه بتواند دوباره در مه‌آباد، فرمانداری و شهربانی را تاسیس کند پس از رضایت روس‌ها، شهربانی دایر شده سرگرد قبادی از اهالی کرمانشاه رئیس آن شد<sup>۳۰</sup> و امیراسعد رئیس طوایف دهبکری را نیز به عنوان فرماندار مه‌آباد منصوب کرد اما این تلاش‌ها کافی

نبودند چرا که با سقوط رضاشاه، دیگر حکومت مرکزی در این مناطق چندان اقتدار نداشت در چنین بستری بود که کومله ژکاف شکل می‌گیرد.

تمام احزابی که بوجود می‌آیند متأثر از شرایط و دارای رنگ و بوی اوضاعی هستند که در آن اوضاع ظهور می‌کنند بقول دورژ، احزاب متأثر از کیفیت زمان ایجادشان هستند<sup>۳۱</sup> و در خلا شکل نمی‌گیرند پس با در نظر گرفتن همین واقعیت، می‌توان گفت که احزابی که پس از سقوط رضاشاه در تحت مناطق اشغالی ارتش سرخ شکل گرفتند نمی‌توانند در مرام‌ها و اهداف خود متأثر از این اوضاع نباشند. فاکتورهای سیاسی و اجتماعی متعددی در مورد علل شکل‌گیری این احزاب وجود داشت که از مهم‌ترین علل داخلی، می‌توان به انکار هویت اقوام کرد و ترک از سوی دستگاه رضاشاه اشاره کرد به محض برداشتن فشار دیکتاتوری، آنان به دفاع از هویت خودشان برخاستند البته فعالیت‌ها سیاسی نظامی و تأثیرات کردهای عراقی نیز به نوبه خود مهم بودند اما سیاست‌های اسکان عشایری و رشد شهرنشینی خود رضاشاه که شتاب مهاجرت از روستاها به شهرها را در پی داشت نیز بی‌تأثیر نبودند چرا که شتاب اسکان اجباری عشایر از سوی رضاشاه، ساختار اجتماعی کردستان را تغییر داد جوانان مخصوصاً فرزندان روسای عشایر، راهی شهرها شده یا برای تحصیل در مدارس مدرن به سبک اروپایی وارد می‌گشتند و در نتیجه، از پوسته سنتی عشایری بدر آمده فرهنگ جدید را جذب می‌کردند و در نتیجه، شماری از این طبقه نوظهور شهری، رل مهمی را در حزب ژ.ک بازی کردند<sup>۳۲</sup>.

از سقوط دیکتاتوری رضاشاه تا شکل‌گیری حزب دمکرات کردستان جمهوری مهاباد، برخی از احزاب و تشکل‌ها در این منطقه شکل گرفتند که بخاطر عدم حمایت و حتی کارشکنی روس‌ها، چندان دوام نیاورده یا پس از تشکیل حزب مورد حمایت روس‌ها یعنی حزب دمکرات کردستان، در آن مستحیل شدند.

در مهاباد، اولین حزب با عنوان حزب «آزادی کردستان» در ۱۳۲۱ بوسیله عزیز زندی بوجود آمد البته این حزب قبل از این در دوره رضاشاه در خفا شکل گرفت اما توسط چند تن از اهالی خود مهاباد به رکن دوم ارتش شاهنشاهی ایران گزارش شده و پلیس مخفی رضاشاه آنان را دستگیر و تارومار ساخته بود عده‌ای از آنان متواری، عده‌ای زندانی و عده‌ای نیز تبعید می‌گردند. در آن مقطع زمانی، عزیز زندی به عنوان رهبر حزب با میسیونرهای مذهبی به آلمان می‌رود با سقوط رضاشاه و باز شدن فضای سیاسی در منطقه، اعضای حزب مجدداً گردهم می‌آیند. استاد هزار که خود عضو آن شده بود در خاطرات خود می‌نویسد که شخصی بنام عزیز زندی مشهور به عزیز آلمانی که مردی بسیار دانا و مطمئن بود چند نفر از ما را به منزل خود دعوت کرد که «من و ذیحی نیز بودیم بدون مخالفت عضو حزب شدیم... زندی برای تبلیغات به شهرهای مختلف مانند سقز سفر می‌کرد حتی به تبریز رفته و از ارامنه آنجا بسیاری را جذب

حزب کرده بود او با ابهت همراه چند ارمنی سفر می کرد و به تبلیغ حزب می پرداخت»<sup>۳۳</sup> اولین بار در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۲۱ در نامه معاون وزارت جنگ به نخست وزیر به ظهور چنین حزبی اشاره شده اما سریع القلم فرماندار مهاباد در گزارش خود به وزارت کشور، تشکیل این حزب را بر علیه دولت و ارتش ندانسته و می نویسد که هیچ خطری در مورد آن وجود ندارد:

...در تشکیل حزب آزادیخواه که مسلک آنها بر علیه دولت و ارتش و ژاندارم باشد هرگز سراغ نمی دهد اگر یک دسته جاتی هم تشکیل شده و مسلک آنها را مخالف با شئون دولت دیده اند فوراً از طرف جناب قاضی محمد و جناب صدر قاضی برادر کوچک ایشان جلوگیری و حتی صدر قاضی در یک موقع بعضی ها را کتک زده است. بنده ایمان پیدا می کنم که قاضی محمد و صدر قاضی از جمله دولتخواهان صمیمی هستند و با وجود ایشان هیچ حزب و مسلک مخالف ارتش و ژاندارم تشکیل نشده و کسی جرئت به ابراز چنین حس مخالف نخواهد داشت...<sup>۳۴</sup>

در این گزارش در مورد تشکیل کتابخانه ژیان از سوی حزب نیز سخن رفته اما آن را جزئی و مختصر قلمداد می کند. به نظر می رسد که با گذشت زمان و رشد این حزب و افزایش آگاهی حکومت تهران نسبت به آن، حساسیت ها نسبت به آن افزایش می یابد بطوری که در گزارش وزیر جنگ به نخست وزیر در ۲۰ بهمن ۱۳۲۲ در مورد این حزب و موسس آن چنین آمده:

اخیر حزب آزادی کردستان در مهاباد تشکیل و مرامنامه حزب نامبرده به زبان های کردی، ارمنی، آشوری نوشته شده موسس آن عزیزالله زندی شخص بی سروپایی می باشد که سابقه مشارالیه نیز در بین اکراد خیلی بد بوده... متمنی است مقرر فرمایند به هر طریقی که مقتضی است از اقدامات حزب مزبور جلوگیری نمایند<sup>۳۵</sup>

در مرامنامه حزب بر آشتی و برادری بین تمامی گروه های قومی ایران و گسترش آزادی های سیاسی و همچنین مبارزه با بی عدالتی هایی که در دوره رضاشاه در زمینه های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی صورت گرفته بود تاکید شده.<sup>۳۶</sup> اما حزب عملاً به دو جناح تبدیل شده بود. عزیز زندی به علت اینکه مدتی در آلمان بسر برده بود تمایلات زیادی به سمت آلمان ها پیدا کرده اما افرادی چون ذبیحی و فروهر به شوروی تمایل داشتند به همین دلیل، عملاً حزب آزادی کردستان، خود به خود منحل می شود البته عدم حمایت شوروی نیز در انحلال حزب بی تاثیر نبوده به عبارتی، این حزب بعداً در کومله ژکاف ادغام می گردد.<sup>۳۷</sup>

دومین حزب «سازمان جوانان کرد» بود که در اسفند ۱۳۲۱ توسط غنی بلوریان، احمد صالحیان، صدیق سیاسی، عزیز فرهادی و قادر محمودزاده بوجود آمد... برای جلب رضایت روس ها نیز عکس استالین، لنین، مارکس و انگلس را به دیوارها نصب کردیم و یک تخته سیاه هم از مدرسه به دست آوردیم بدین طریق در پایان سال ۱۳۲۱ سازمان جوانان کرد را تاسیس

کردیم»<sup>۳۸</sup> این سازمان در اندک مدتی رشد کرده و در اولین سال تاسیس‌اش تعداد اعضای آن به ۱۳۰۰ نفر رسید و با توجه به اینکه شهر مهاباد در آن زمان حدود ۱۴ هزار نفر جمعیت داشت این نشان می‌دهد که حزب مزبور رشد خوبی داشته. البته بیشتر فعالیت‌های این حزب فرهنگی بود که با تشکیل کومه ژکاف، اعضای این حزب در آبان ماه ۱۳۲۳ در آن ادغام شده و نام سازمان جوانان کرد به تشکیلات جوانان کومه ژ-ک تغییر داده شد.<sup>۳۹</sup>

ناسیونالیزم کردی ابتدا در جامعه عثمانی آغاز شده و نخستین تشکل‌های ناسیونالیستی کردی در استانبول توسط خانواده‌های سرشناس کردی بوجود آمدند که در دستگاه امپراطوری عثمانی صاحب مقام بودند آنها متأثر از اندیشه‌های ناسیونالیستی در اروپا، نخستین سازمان ناسیونالیستی بنام «جمعیت ترقی و تعاون کُرد» را در سال ۱۹۰۸م در فضای آزادی که پس از انقلاب ترک-های جوان ایجاد شده بود بوجود آوردند.<sup>۴۰</sup> سپس از آنجا به مناطق کردنشین عراق مخصوصاً سلیمانیه وارد شده و از سلیمانیه به برادران کردشان در ایران تحویل داده شد. کریم حسامی در مورد نقش ملاحمد فوزی از کردهای سلیمانیه می‌نویسد:

نقش ملاحمد فوزی چشمگیر بوده چرا که وی از آن دسته از روشنفکران کردی بوده است که از نقطه سلیمانیه به موکریان آمده بود و در آگاهی دادن به ملی‌گرایی کردی و تاسیس جمعیت سیاسی کوچک کرد در کردستان ایران نقش زیادی داشته است.<sup>۴۱</sup>

هیمن نیز می‌نویسد اولین بار ملاحمد فوزی که از سلیمانیه به مهاباد آمده بود به من آموخت که من فرزند کرد هستم و کردها، ملتی محروم و تحت ظلم واقع شده‌اند و باید برای مبارزه با آن فداکاری کرد.<sup>۴۲</sup> یا هزار به کتاب‌هایی اشاره می‌کند که بصورت مخفیانه از عراق آورده و در مهاباد هم به اعضا می‌دادند.<sup>۴۳</sup> و پس از تشکیل جمهوری مهاباد این دو شاعر جوان از فعالین انجمن شعری می‌گردند. دکتر قادر محمودزاده (آسو) اوضاع هرج و مرج مهاباد را در این زمان چنین توصیف کرده:

عشایر اطراف مهاباد مسلح شدند هر روز یکی دم از خانی و خودکامگی می‌زد. ناامنی شهر را فرا گرفته، دزدان مسلح خانه‌ها و دکان‌ها را به سرقت می‌بردند یا به زور اسلحه هر چه لازم داشتند می‌ربودند همشهری‌های من در فکر فراهم کردن اسلحه‌ی گرم برای دفاع از جان و مال و ناموس خود برآمدند ... عشایر با زور اسلحه می‌خواستند خواسته‌های نامشروع خودشان را به کرسی بنشانند و بعضی‌ها با بی‌سوادی مطلق که داشتند هوای سردار عشیرتی و فرمانروایی شهر را در سر می‌پروراندند.<sup>۴۴</sup>

در چنین فضایی خفقان‌آور بوده که ناسیونالیزم کردی بصورت زیرزمینی از عراق وارد ایران شده و در بستر مناسبی که سیاست‌های مرکز‌گرایی رضاشاه فراهم کرده بوده رشد یافته و به محض سقوط رضاشاه خود را نشان می‌دهد. با ورود متفقین و خلا قدرت و کمرنگ شدن تسلط



ارتش رضاشاهی در منطقه، هیمنه ژاندارم‌ها و نظامیان شکسته شده و در کردستان مردم آنها را خلع سلاح کرده و مسلح شدند<sup>۴۵</sup> بزودی عشایر تبعیدی دوره رضاشاه از عراق و شهرهای دیگر بازگشته و اتحادیه عشایر ناراضی را بوجود آورده و به تسخیر برخی پادگان‌ها مانند بانه و سقز پرداختند.

حسن ارفع می‌نویسد در همین زمان حمله رشیدخان که یکی از رهبران عشایر کرد در بانه بود و در زمان رضاشاه املاکش به خالصه دولت تبدیل و خودش نیز زندانی و سپس به عراق پناهنده شده بود به همراه خان‌های مریوان و اورامان، خواستار شناسایی استقلال کردستان از سوی بریتانیا شدند و مذاکرات آنان با انگلیسی‌ها در سنندج ده روز طول کشید و سرانجام انگلیسی‌ها آن‌را موکول به مذاکره با سرفرماندهی عالی ارتش انگلیس در بغداد نمودند<sup>۴۶</sup>.

بنابراین، قبل از اینکه چهار سال بعد، جمهوری مهاباد از سوی روشنفکران و طبقه متوسط با پشتیبانی روسیه و میرجعفر باقروف شکل بگیرد قبل از آن یک هفته پس از ورود متفقین، طرح استقلال کردستان نخستین بار از سوی رهبران ایلی و عشایری در تحت نفوذ انگلیسی‌ها مطرح گشته بود. اما به میزانی که روس‌ها به فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری به عنوان اهرم فشار برای کسب قدرت نفت شمال نیاز داشت و از آنها حمایت می‌کرد برعکس، دولت انگلستان سودی در آن نمی‌دید و مخالف استقلال کردها و پشت پا زدن آنها به تابعیت از حکومت مرکزی ایران بود<sup>۴۷</sup> و همین باعث می‌گردد که در سنندج که تحت نفوذ انگلیسی‌ها بود جنبشی گریز از مرکز شکل نگیرد اما در مهاباد که آزاد بود جمهوری مهاباد بوجود می‌آید و به عنوان پایتخت ناسیونالیزم کردی بدل می‌گردد. همچنین می‌توان گفت که با رشد شهرنشینی و طبقه تحصیلکرده در کردستان، کم‌کم رهبری جنبش کردها از دست رهبران ایلی و ایلیاتی خارج شده به گروه تحصیلکرده منتقل می‌گردد و حرکت‌های شورشگرانه و غارتگرانه‌ای چون سیمیتکو بدل به قالب‌های مدرن و حزب می‌گردند.

مهاباد که قبلاً بنام ساوجبلاغ معروف بود در زمان رضاشاه در ۱۳۱۴ به مهاباد موسوم شده و به میزانی که مردم آذربایجان ایران از اوضاع و تحولات آذربایجان آن‌سوی ارس تاثیر پذیرفته می‌توان گفت که کردهای ایران نیز از برادران خود در مناطق همجوار مخصوصاً عراقی تاثیر پذیرفته‌اند و در همین چشم‌انداز است که کومله ژکاف که در ۲۵ مرداد ۱۳۲۱ در مهاباد شکل گرفت مستقیماً تحت تاثیر حزب هیوا(امید) بوجود آمد که در ۱۳۱۹ در کردستان عراق توسط چند روشنفکر کرد اهل شهر سلیمانیه شکل گرفته بود<sup>۴۸</sup> اما به خاطر تسلط انگلیسی‌ها در عراق، این حزب زیرزمینی بود. جالب اینجاست که به نوشته درک کینان، در روز تشکیل کومله ژ-ک دو نفر از اعضای حزب هیوای عراق حضور داشتند<sup>۴۹</sup> بطوری‌که کاپیتان میرحاج یکی از دو نفر

مذکور در زمان تاسیس حزب کومله، ضمن ابلاغ تبریکات حزب هیوا به مناسبت تشکیل کومله، پیشنهادها و دستورالعمل‌هایی از سوی حزب خود برای تنظیم وظایف اعضای حزب تازه و تشکیل حوزه‌های سری و مستقل از یکدیگر ارائه می‌دهد.<sup>۵۰</sup>

در واقع ارتباط دو حزب برادر چنان بوده که کریس کوچرا، کومله ژ-ک مهاباد را شاخه‌ای از حزب هیوا تلقی کرده<sup>۵۱</sup> اما پس از بوجود آمدن، کاملاً مستقل از همدیگر بوده و همچنین، تمایلات مارکسیستی که در هیوا وجود داشته در بین اعضای کومله نه تنها دیده نمی‌شود<sup>۵۲</sup> بلکه بر دین اسلام به عنوان دین رسمی در کردستان تاکید شده بود اما با این همه، هم در ارگان(نیشتمان) کومله و هم بعداً در ارگان حزب دمکرات کردستان(روزنامه کردستان) مطالب ستایش‌آمیز و تصاویر متعددی از لنین و استالین به چشم می‌خورد و همین مستمسکی بوده در دست روسای عشایر و طبقه‌ی زمیندار و روحانیون که کومله را به تفکرات الحادی و کمونیستی متهم می‌کردند. به نظر عباس ولی، کومله حزبی سکولار بود و صرفاً، تظاهر به دین و دینداری از سوی آن تنها ابزاری بوده در دفاع از حملات زمینداران و روحانیون که در بین مردم نفوذ داشتند.<sup>۵۳</sup>

ترکیب اصلی حزب ژ.ک متشکل از طبقه‌ی زمیندار و بورژوازی تجاری و در واقع تمامی افراد آن از طبقه متوسط بودند<sup>۵۴</sup>. این جمعیت، یک سازمان مخفی بود و بنیانگذاران آن از طبقات متوسط شهری و خرده بورژوازی بودند هر یک از اعضای آن دارای نام مستعار و یا یک شماره بود بطوری که در رده بالای این حزب حتی یک نفر روحانی یا زمیندار و اشراف دیده نمی‌شود و همگی یا بازرگان یا فرهنگی و یا حقوق‌بگیر دولت بودند بنابراین سنتی که در گذشته بر حرکات اجتماعی - سیاسی کردها حاکم بود، توسط آن شکسته شد، یعنی رهبری حرکت را به جای این که در دست رؤسای عشایر و... باشد، طبقات متوسط شهری بر عهده گرفتند بر اساس یادداشت‌های یکی از بنیان‌گذاران، «جمعیت ژ.ک سازمانی صد در صد مذهبی - ملی بود»<sup>۵۵</sup> بطوری که حتی بر ضد رؤسای عشایر بود.

آنچه که موقعیت بخش‌های سنتی جامعه‌ی کُردی را مورد تهدید واقع ساخته بود، بیان ایدئولوژیک ژ.ک در استناد به مسایل اجتماعی اقتصادی و ساختار طبقاتی کردستان بود از نگاه ژ.ک، سازمان ایلی عشیره‌ای حاکم بر کردستان، عمده‌ترین عامل ایجاد فقر و تأخر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بود در این میان، رهبران سنتی جامعه‌ی کُرد، یعنی روسای ایلی عشیره‌ای، زمینداران قبیله‌ای و غیر قبیله‌ای و نیز شیوخ مذهبی، عاملان باز تولید این وضعیت محسوب می‌شدند به همین دلیل نیز این سه گروه بیش از همه، آماج حملات و انتقادات ژ.ک قرار گرفتند.<sup>۵۶</sup>

قاسملو در مورد وضعیت ویژه در روزهای اشغال ایران می‌نویسد که منطقه مهاباد اشغال نشده بود و ارتش‌های غرب و ارتش سرخ در آنجا حضور نداشتند به این ترتیب، وضع ویژه‌ای در منطقه بوجود آمده بود از طرف دیگر، به لحاظ تاریخی، جنبش ملی کردی در آن منطقه سابقه داشت، این بود که نخستین سازمان نیرومند سیاسی کردها به نام جمعیت ژ.ک یا جمعیت تجدید حیات کرد در این منطقه ظهور کرد.

در بیست‌وپنجم مرداد ۱۳۲۱ گروهی کوچک از مردان برخاسته از گروههای میانی شهر، جمعیت «کومه‌له‌ی ژبانی کرد» را پایه‌گذاری کردند منابع تاریخی نام و تعداد اعضای مؤسس جمعیت «ژ.کاف» را متفاوت نوشته‌اند اما ویلیام ایگلتون آنها را بصورت زیر آورده:

- ۱- رحمان حلوی ۲- محمدمین شرفی ۳- محمد نانوازاده ۴- عبدالرحمان ذبیحی ۵- حسین فروهر ۶- عبدالرحمان امامی ۷- قاسم قادری ۸- ملا عبدالله داودی ۹- ملا قادر مدرسی ۱۰- احمد علمی ۱۱- عزیز زندی ۱۲- محمد یاهو ۱۳- میرحاج (از کردستان عراق)<sup>۵۷</sup>.

«کومه‌له» به معنای توده، حزب یا کمیته و «ژبان» به معنای زندگی، زیستن یا حیات. و «کومه‌له‌ی ژبانی کرد» یعنی کمیته یا جمعیت تجدید حیات کرد. حزب ژ.ک در مهمترین متن ایدئولوژیک خود، برنامه‌های اصلی خود را چنین بیان می‌کند:

۱. مبارزه با تفرقه، چند دستگی و بیگانه‌پرستی در جامعه‌ی کُرد. ۲. رهایی مَلت کُرد از بند اسارت. ۳. تلاش برای ایجاد کردستانی مستقل متشکل از مناطق کُردنشین ایران، عراق، ترکیه و سوریه. ۴. نفی مبارزه‌ی مسلحانه و تأکید بر مبارزه‌ی مدنی و تلاش برای ایجاد جامعه‌ی مدنی در میان کُردها<sup>۵۸</sup>.

پس کومه‌له برعکس روش‌های روسای سنتی کُرد که تنها راه دستیابی به مطالبات خود را مبارزه‌ی مسلحانه و دست بردن به سلاح می‌دانستند راه رسیدن به آرمان‌های خود را در چهارچوب مبارزه‌ی مدنی در نظر گرفته بود از نظر اینان، تنها راه مبارزه، انجام اقدامات فرهنگی بود که منجر به ایجاد دگرگونی و تغییرات اساسی به لحاظ فرهنگی در بافت و ساختار سنتی جامعه‌ی کُرد شود<sup>۵۹</sup> نیشتمان ارگان سیاسی حزب در این مورد می‌نویسد:

برخی می‌پندارند که ملت کرد می‌تواند از طریق خط و مشی مسلحانه، آزادی خود را کسب کند اما ژ.ک. معتقد است که آنها اشتباه می‌کنند کردها باید بدانند که امروزه عملیات مسلحانه نخواهد توانست آزادی ما را تامین نماید تنها طریق آزادی ما صلح و مدنیت است که اساس آزادی ما را بنا می‌کند<sup>۶۰</sup>.

سجادی در مورد رهبری اولیه «جمعیت ژ.ک» می‌نویسد:

مبنا و اساس تشکیل این حزب به همت و تلاش «ملا داودی» بر می‌گردد. ملا داودی

مردی روشنفکر جهت گذراندن زندگی روزانه در مغازه بقالی کوچکی داشت اقشار مردم از پیر و جوان به مغازه وی رفت و آمد داشتند (ملا داودی) در مغازه کوچکش به آنان آگاهی می‌داد. همچون استادی ماهر درس ملی‌گرایی کردی را به مردم می‌داد تا جایی که توانست آن را در قالب حزبی بنام «ژ.ک» شکل دهد. در ابتدا، اعضای حزب او ۱۲ نفر بودند بعدها فردی بنام «عزیز زند» که در آن روزگار در فعالیتهای ملی‌گرایی کردی بی‌نهایت کارآمد بوده، خود را به حزب نزدیک کرده و وارد حزب شد و کم‌کم بصورت رهبر حزب ظاهر گردید.

برخی منابع، بر تاثیر عوامل خارجی در شکل‌گیری «کومه‌له‌ی ژکاف» اشاره کرده‌اند هاشم شیرازی در این زمینه می‌گوید: «در تابستان سال ۱۳۲۱، یازده نفری که در گذشته گاه‌گاه در مورد مسائل کردستان بحث و تبادل نظرهایی داشتند با حضور و توصیه یکی از افراد حزب هیوای عراق که افسر ارتش هم بود به نام میرحاج احمد در یکی از باغ‌ها جلسه‌ای تشکیل و پایه و اساس کومه‌له ژیان کرد را پی‌ریزی کردند». مهدی‌نیا نیز اشاره می‌کند که در این روز گروهی از خانواده‌های رده دوم مهاباد از شهر خارج شده و از جاده ارومیه به طرف باغ حاجی داوود واقع در کنار رودخانه‌ی مهاباد به راه افتادند جوانترین آنها رحمان حلوی با ۱۹ سال و مسن‌ترین آنها ملاعبدالله داوودی با پنجاه سال سن که مامور توتون اداره دخانیات بود جمع این گروه به پانزده نفر می‌رسید میرحاج افسر کرد عراقی نیز در میان آنها بود.<sup>۶۱</sup>

رابطه جمعیت ژ.ک با هیوا چنان مستحکم بود که حتی وقتی کمی بعد، جمعیت ژ.ک اقدام به انتشار دو تقویم سالانه به زبان کردی نمود، در هر دو تقویم، علاوه بر ذکر نام جمعیت ژ.ک نام هیوا را هم ذکر کرده‌اند و با عنوان «تقویم ویژه جمعیت ژ.ک جهت سال ۱۳۲۲» نوشته شده بود «زنده باد رهبر و کرد و کردستان و هیوا» و در تقویم سال ۱۳۲۳ نوشته شده بود «تقویم ویژه جمعیت ژ.ک جهت سال ۱۳۲۳ شمسی. این سال جدید برای تمامی اعضای ژ.ک و هیوا و هر کردی که در راه آزادی ملت کرد می‌کوشند مبارک باد». نمایندگان هر دو سازمان به دیدار یکدیگر می‌رفتند و در تمام امور تبادل نظر می‌کردند. گردهمایی دوم حزب در فروردین ۱۳۲۳ تشکیل شد و اعضای کمیته مرکزی انتخاب شده ذبیحی نیز به عنوان دبیر اول برگزیده شد در این جلسه مقرر گردید که هر کسی که عضو حزب می‌گردد باید نخست به حمام رفته مطهر گردد سپس در حضور سه نفر، هفت بار به قرآن قسم بخورد که بر موارد زیر ملتزم باشد:

۱. به ملت کرد خیانت نکند. ۲. برای خودمختاری کردها تلاش نماید. ۳. اسرار سازمان را نه به زبان، نه به قلم و نه با اشاره فاش نسازد. ۴. تا آخر عمر عضو باشد. ۵. تمامی مردان کرد را برادر خود و تمامی زنان کرد را خواهر خود بدانند. ۶. بدون اجازه جمعیت ژپ، عضو هیچ سازمان و گروه دیگری نشود.<sup>۶۲</sup>

در مجموع می‌توان گفت که این حزب بر چهار اصل اسلامیت، کرد بودن، مدنیت و صلح

استوار بود<sup>۶۳</sup>. ایگلتون کنسول آمریکا در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۲ می‌نویسد:

شمار پیوستگان به «کومه‌له‌ی ژ. کاف» در مدت شش ماه به یکصد نفر رسید که همگی کرد بودند از اعضای اولیه و پایه‌گذاران «کومه‌له‌ی ژ. کاف»، ملاعبدالله داودی، قاسم قادری، محمد نانوازاده، عبدالرحمن ذبیحی، عبدالرحمن شرفکندی (هه‌ژار، شاعر معروف کرد)، محمدامین شیخ-الاسلامی مکری (هیمن. شاعر کرد) و رحمان حلوی را می‌توان نام برد. میرحاج از کردهای عراق نیز در گردهمایی‌های اولیه و تنظیم خواسته‌های «کومه له ژ. کاف» نقش موثری داشته است. روزولت در مورد نقش میرحاج می‌نویسد که با کمک و راهنمایی سرهنگ میرحاج بود که گروهی در مهاباد تصمیم گرفتند حزب ناسیونالیستی خودشان را بوجود آورند<sup>۶۴</sup>.

کومه‌له‌ی ژ. کاف» گرچه به صورت مخفی و محدود فعالیت می‌کرد اما در مدت نسبتاً کوتاهی توانسته بود بسیاری از سرکردگان قبایل و مردم پاره‌ای شهرها را جذب کند. چنان که گفته شد این جمعیت، سازمانی بسته و مخفی بود و بنا به آنچه از خاطرات اولیه جمعیت بر جای مانده است، استفاده از اسم مستعار و اینکه هر عضو جمعیت نمی‌توانست بیش از سه نفر از اعضای جمعیت را بشناسد، بسته بودن سازمان آن بیشتر قابل درک می‌نماید. به دلیل بسته بودن و زیرزمینی بودن سیستم حاکم بر «ژ. ک» همه اعضای اولیه آن دارای نام مستعار بودند. یکی از شخصیت‌های کلیدی و مؤثر در تشکیل ژ. ک عبدالرحمان ذبیحی بوده که دارای نام مستعار «ع - بیژن» بوده و مقالات خود را با همین نام در مجله نیشتمان (میهن) که مسئولیت آن را نیز بر عهده داشت می‌نوشت. ذبیحی در خاطرات خود می‌نویسد: «جمعیت در نهایت درجه هوشیاری و آگاهی بر زیرزمینی بودن سازمان خود اصرار می‌کرد و خود را برای مبارزه‌ای طولانی آماده می‌نمود. آنها اوضاع و احوال جهان و منطقه را در آن دوران به خوبی تحلیل کرده بودند و نمی‌خواستند به صرف اینکه شاه ایران قدرتش را از دست داده و قدرت‌های بزرگ، ایران را اشغال کرده‌اند، بی‌گدار به آب بزنند.» اساس پذیرفته شدن در جمعیت «ژ. کاف» بر «کرد بودن» بنا نهاده شده بود، به همین دلیل، اکراد شیعه، علی‌اللهی، آشوری‌ها و مسیحی‌ها که از نظر ریشه ملی به اکراد می‌پیوستند در این جمعیت یافت می‌شدند اما ترک‌های آذربایجانی و قره‌پاپاق‌های نقده با اینکه زبان کردی را خوب تکلم می‌کردند و حتی لباس کردی هم می‌پوشیدند به خاطر ریشه‌های ملی، نمی‌توانستند به عضویت این انجمن در آیند.<sup>۶۵</sup>

جالب اینجاست که در ترکیب اعضای حزب هم نقش کردهای عراقی هم چون میرحاج و مصطفی خوشنوا در تاسیس کومه له ژ. ک بسیار برجسته است و هم افراد متمایل به شوروی مانند حمزه عبدالله دیده می‌شود شاید همین باعث شده بود که هر دو قدرت اشغالگر ایران به حزب به دیده شک و تردید بنگرند. شوروی‌ها به خاطر نقش افسران و کردهای عراقی در تشکیل حزب، آن را ساخته و پرداخته انگلستان می‌دانستند. در مقابل، انگلستان نیز آن را متمایل به

روس‌ها قلمداد می‌کردند! اما علل متعددی باعث شد که سرانجام کردها نه به سمت انگلستان بلکه به سمت روس‌ها نزدیک شوند: اولاً در همین زمان، دولت عراق به پشتیبانی انگلستان برادران کرد آنها یعنی بارزانی‌ها را سرکوب کرده بود، ثانیاً، در نهایت از آنجا که این مناطق در تحت اشغال و یا نزدیک به ارتش سرخ بوده و به محض هویدا شدن پایان جنگ، روسیه برای کسب امتیاز به حزب چراغ سبز نشان می‌دهد در نتیجه، برای اهرم فشار بر دولت ایران، سرانجام حزب به طرف روس‌ها غش می‌کند.<sup>۶۶</sup>

همچنان که قبلاً مذکور افتاد در جریان تقاضای نفت شمال توسط روس‌ها، کومله در کنار حزب توده و عوامل روسیه قرار گرفت و طرفدار واگذاری امتیاز نفت به روس‌ها بود<sup>۶۷</sup> و در همین زمان است که شخصیت برجسته حزب یعنی ذبیحی در تیریز ارتباطات نزدیکی با کنسولگری شوروی برقرار کرده و کمک‌ها و حمایت‌های شوروی در زمینه چاپ و نشر اولین شماره ارگان «ژ.کاف» یعنی «نیشتمان» آغاز می‌گردد این گرایش به روس‌ها در شماره‌های مختلف نشریه مخصوصاً شماره‌های اولیه ارگان حزب مشهود است که البته با عضویت قاضی محمد در کومله و قرار گرفتن در راس آن، باعث نزدیکی بیشتر حزب به روس‌ها می‌گردد و در همین زمان است که روس‌ها ضمن تجهیز حزب به سلاح‌های سبک، خانه «وکس» یعنی انجمن فرهنگی روابط کردستان و شوروی در مهاباد را تاسیس می‌کنند و بر طبق سند ۱۱ آتاکیشی‌اف در همین زمان در ۳۱ اکتبر ۱۹۴۵/۹ آبان ۱۳۲۴ در گزارش خود به میرجعفر باقروف می‌نویسد که «به زودی یک متخصص (مدیر) خواهیم فرستاد تا یک چاپخانه در مهاباد دایر سازد و یک نشریه به زبان کردی در آنجا منتشر گردد»<sup>۶۸</sup>.

با این‌همه، حزب توده مخصوصاً رهبران آن در تهران همچنان که چشم دیدن فرقه دمکرات را نداشتند در مهاباد نیز میانه خوبی با کومله ژکاف نداشتند حتی به نوشته برخی منابع، حزب توده تلاش می‌کرد اختلاف در بین کومله ایجاد کند. کوچرا می‌نویسد که عزیز زندی از طرفداران جدی حزب توده در این زمان، مخالف سرسخت قاضی محمد بود<sup>۶۹</sup>. کم‌کم که به پایان جنگ بین‌الملل نزدیک می‌شویم شوروی تصمیم می‌گیرد که در کردستان نیز نفوذ کرده، همزاد فرقه دمکرات را در آنجا نیز بوجود آورد. روس‌ها از ترکیب جمعیت احیای کرد راضی نبودند. زیرا جمعیت ژکاف به صورت مخفی و زیرزمینی عمل می‌کرد، بر ناسیونالیسم کل کردها تأکید داشت، جو حاکم بر آن مذهبی بود و همچنین، به فعالیت نظامی و مسلحانه اعتقادی نداشتند.

جمعیت، پرچمی سه رنگی برای خود انتخاب کرده و برای نشر افکار خود، اقدام به چاپ روزنامه‌ای بنام «نیشتمان» (وطن) کرد<sup>۷۰</sup>. هزار، سال‌ها بعد در مورد روابط اعضای گروه می-

نویسد:

در تمام طول عمرم که هم اکنون در دهه‌ی هفتم آن و در ۶۳ سالگی هستم احزاب زیادی را از نزدیک دیده‌ام، درباره‌ی رفتار و گذشته‌ی آنان بسیار خوانده‌ام، خیلی سخت است حزب دیگری یافت شود که اعضای آن مانند اعضای جمعیت «ژ.کاف» این چنین فداکار و دلگرم و دوستدار هم بوده باشند. در رابطه با اصحاب پیامبر(ص) از یکدلی و فداکاری سخن - ها رانده شده چیزی نمانده بگویم که اعضای «ژ.کاف» نیز آن گونه بودند.<sup>۷۱</sup>

### ۳- تغییر سیاست‌های شوروی

در آن زمان، احساسات و مطالبات قومی و مفاهیمی چون خودگردانی، خودمختاری یا بدست گرفتن مقدرات خود متأثر از دو مکتب سیاسی یعنی «خودگردانی مارکسیست لنینیستی» یا مکتب «خودگردانی ویلسونی» بوده و «حرکت‌های قومی در خاورمیانه خواسته-های خود را برای کسب حقوق ملی و تأسیس دولت بر اساس این دو گفتمان سیاسی بین-المللی قرن معاصر توجیه کرده‌اند»<sup>۷۲</sup>. به میزانی که گرایش‌های قومی در میان گردها متأثر «خودگردانی ویلسونی» بوده اما در میان فرقه دمکرات، بخاطر شخصیت پیشه‌وری و ارتباطات تنگ با روس‌ها و باقروف متأثر از «خودگردانی مارکسیست لنینیستی» بوده است.

سیاست روس‌ها در ایران در زمان جنگ جهانی دوم دارای دو بعد کوتاه مدت و سپس بلند مدت بود برنامه‌ی کوتاه مدت روس‌ها تأمین امنیت خطوط مواصلاتی کمک‌های متفقین به شوروی از طریق خاک ایران بود که این سیاست آنها از ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۳ ادامه داشت. اما با پیروزی روس‌ها در جبهه‌های شرقی و نمودار شدن دورنمای پیروزی متفقین، این بار سیاست بلند مدت مسکو بر پایه‌ی حفاظت از مرزهای شوروی در برابر حمله‌های احتمالی آینده قرار گرفت. لازمه‌ی این کار ایجاد کمربند حفاظتی بود که نه تنها قسمت‌هایی از فنلاند، دولت‌های بالتیک و رومانی را شامل می‌شد بلکه ایجاد کمربند محافظتی مشابهی را در آذربایجان ایران برای تأمین امنیت حوزه‌های نفت قفقاز در دستور کار قرار می‌داد.<sup>۷۳</sup>

نگاهی به تمامی عملکردهای کشور شوروی در ایران مخصوصاً از اشغال ایران در ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۲۵ که خاک ایران را تخلیه کرده و هر دو تشکل فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد را قربانی می‌کند به روشنی نشان می‌دهد که آنچه برای سران مسکو مهم و اصل اولیه بوده همانا منافع اقتصادی‌شان بوده است البته این وظیفه هر دولت‌مرد و مقامات هر کشوری است که برای منافع ملی مردم خود بکوشند اما در این میان، باید به اشتباه نابخشودنی روسوفیل‌ها و ایرانیانی اشاره کرد که فریب شعارهای توخالی انترناسیونالیستی برادر بزرگ را خوردند و منافع ملی کشور و مردم خودشان را در برهه‌های حساس تاریخی در پای منافع بیگانه قربانی کردند. در اینجا نگاهی به این عملکردها پنج ساله شوروی در طول اشغال ایران خواهیم کرد عملکردهایی که چه بسا متفاوت و حتی متضاد بوده‌اند اما همگی

در راستا و منطبق بر مصلحت و منفعت آن کشور بوده است.

در سال ۱۳۲۳ به ناگهان، سیاست شوروی در ایران و آذربایجان تغییر یافت چرا که پایان جنگ جهانی هویدا شد و سرزمین‌های شوروی که در اشغال فاشیست‌ها بود آزاد گردید و در این زمان، شوروی به فکر سهم‌خواهی افتاد. از طرف دیگر، استخراج ده میلیون تن نفت بوسیله انگلیسی‌ها در سال ۱۹۴۳م در جنوب ایران، مقامات مسکو را سخت تکان داد! در همین زمان است که اسمیرنوف سفیر شوروی در ایران از باقروف می‌خواهد که چند نفر کارشناس نفت و زمین‌شناس برای شناسایی و تخمین ذخایر نفتی شمال ایران به این کشور اعزام کند.<sup>۷۴</sup>

بنابراین، عملکردهای شوروی در این پنج ساله اشغال ایران به دو دوره متفاوت تقسیم می‌گردد: از زمان اشغال ایران تا ۱۳۲۳، مقامات شوروی می‌کوشیدند در مناطق تحت اشغال خود ثبات و امنیت کامل برقرار گردد و کوچکترین تنش‌ی ایجاد نگردد چرا که هرگونه جنبش و ناآرامی در منطقه آذربایجان باعث می‌شد در امدادسانی به شوروی در جبهه جنگ خلل وارد شود و در این دوره، هرگونه ناامنی در تضاد کامل با منافع شوروی بود که این سیاست تا نزدیکی‌های پایان جنگ جهانی ادامه می‌یابد حتی در این فضای سیاسی بود که روس‌ها اجازه ندادند اسم حزب کمونیست بر حزب توده گذاشته شود. بنابراین، در ایجاد ثبات در مناطق اشغالی ایران، دولت شوروی حتی نهایت همکاری را با دولت مرکزی ایران می‌کند و در این مرحله، کوچکترین نشانه‌ها در رفتار شوروی مبنی بر سهم‌خواهی و یا طلب امتیاز نفت شمال نمی‌بینیم حتی کوچکترین رفتاری از خود نشان نمی‌دهد که ممکن است پس از پایان جنگ و بر خلاف کنفرانس تهران، ارتش سرخ خاک ایران را در وقت مقرر تخلیه نکند. حتی مقامات شوروی با دولت مرکزی ایران همکاری لازم را می‌کرده تا هرگونه ناآرامی چه از سوی سران گرد در مناطق کردنشین و چه حتی از سوی طرفداران خود مانند حزب توده در آذربایجان مقابله کند در زیر به نمونه‌های متعددی از آن در آذربایجان و همچنین در مناطق کردنشین اشاره خواهیم کرد. علت این سیاست روسیه کاملاً روشن است چون در این زمان، روسیه در مبارزه با آلمان که بخش وسیعی از خاکش را اشغال کرده بود به کمک کشورهای غربی نیاز داشت. اما با پیدا شدن نشانه‌های شکست آلمان و پایان جنگ، بلافاصله سیاست‌های شوروی تغییر می‌یابد و دوره دوم یعنی امتیازخواهی شوروی فرا می‌رسد که تمامی رفتارهای مقامات مسکو در این دوره، بوی نفت می‌دهد و در تضاد کامل با دوره اول است. گزارش‌های رسمی ایالات متحده نیز پیام مشابهی را منتقل می‌کنند نکته اصلی که بارها و بارها تکرار می‌شود این است که «دغدغه اصلی سیاست شوروی در ابتدا محافظت از خطوط تأمین نظامی بود با این کار، تلاش شد تا قبیله‌های خصمانه یا بالقوه خصمانه‌ای که تدارکات جنگ را تهدید می‌کردند، آرام و دستکاری شود»<sup>۷۵</sup> بنابراین، برای فهم عملکردهای روسیه در این پنج ساله باید این دو دوره را از هم تفکیک کنیم:

در دوره اول، جنگ جهانی دوم بشدت ادامه دارد و ایران به منزله پل ارتباطی متفقین



برای کمک به شوروی در مقابل آلمان است بنابراین ایجاد ثبات و آرامش در منطقه اشغالی روس‌ها اولویت دارد تا خللی در امر کمک رسانی انگلستان و آمریکا به روسیه ایجاد نشود. رفتار سربازان روسی در مناطق اشغالی با مردم آذربایجان و کردها مثال زدنی است اما در عین حال، هر گونه تحرک سیاسی و نظامی مثلا تعرض به پادگان‌های نظامی ایران ممانعت به عمل می‌آورد و دست حکومت تهران برای تقویت و بازسازی پادگان‌هایش در مناطق اشغالی کاملاً باز گذاشته شده به عنوان مثال، بنگرید به همکاری شوروی با حکومت ایران در اردیبهشت ۱۳۲۱ که به ارتش ایران اجازه داد تا نیروهایی را از تهران جهت بازسازی پادگان‌های ارومیه و ایجاد آرامش در آن منطقه گسیل دارد اما همین رفتار شوروی را با دور دوم یعنی در زمان شکل‌گیری فرقه دمکرات مقایسه کنیم که وقتی پادگان‌های ارتش در تبریز و ارومیه به خطر افتاده و از سوی فرقه دمکرات در آستانه حمله و تهدید واقع می‌شود ارتش ایران در صدد اعزام نیروی کمکی از تهران برمی‌آید اما بلافاصله، قشون روسی در شریف‌آباد قزوین مانع عبور آنها می‌گردد! البته پس از آن، حکومت ایران سعی می‌کرد پرسنل نظامی را در لباس غیرنظامی از تهران و غیره به مناطق مورد نیاز انتقال دهد به عنوان مثال، در منطقه اسکو، به بهانه اختصاص یک نیروی نگهبانی برای یک بانک تازه ایجاد شده و سایر نهادهای دولتی، تعداد ژاندارم‌ها از ۱۰ به ۴۵ افزایش داد.<sup>۷۶</sup>

همچنین، از زمان پیدایش کومله ژ.ک دولت شوروی نه تنها کوچکترین چراغ سبزی بر آن نشان نداده بلکه به آن مشکوک هم بوده و حتی سعی در محدود کردن و در پوست گردو گذاشتن آن می‌کرد اما زمانی که به پایان جنگ جهانی نزدیک می‌شویم و درخواست امتیاز نفت علنی می‌گردد آن وقت روسیه به کومله ژ.ک به عنوان اهرم فشار بر حکومت ایران، نزدیک شده و پس از عضویت قاضی محمد و بدست گرفتن رهبری آن، دولت شوروی به تقویت کومله ژ.ک و تغییر آن به حزب دمکرات کردستان جهت حصول به منافع خود یعنی نفت شمال اقدام می‌کند. اینکه چگونه ناسیونالیزم کردی در کومله ژ.ک با ایدئولوژی انترناسیونال دولت شوروی در حزب دمکرات کردستان به همدیگر جوش می‌خورد از عجایب روزگار بوده! بخاطر همین دو دوره مشخص بوده که در سفر اول قاضی محمد به باکو، کوچکترین سخنی نه تنها در مورد خودگردانی باقروف دیده نمی‌شود بلکه باقروف آنها را دعوت به به برقراری امنیت در منطقه و همکاری با حکومت مرکزی و قوانین اداری ایران می‌خواند!<sup>۷۷</sup> اما در سفر دوم که مقارن با پایان جنگ است سخن از خودمختاری و پشتیبانی و حمایت روسیه و میرجعفر باقروف از تشکیلات کردی می‌رود.

چنین اتفاقات در منطقه آذربایجان هم به کرات رخ می‌دهد و رفتار دوگانه و متضاد روس‌ها را نشان می‌دهد: قیام افسران خراسان در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ اندکی قبل از ظهور فرقه دمکرات آذربایجان اتفاق افتاد در این قیام، تعدادی از افسران لشکر خراسان وابسته به حزب توده، با تعدادی سرباز از طریق خلع سلاح پادگانی در گنبد قابوس قیام کردند و سرانجام در درگیری با ژاندارمها، هفت نفر از آنان از جمله فرمانده‌شان، سرهنگ اسکندانی کشته شدند و

بقیه نیز متواری شده که اندکی بعد، به کمک کامبخش به همراه عده‌ای از افسران دیگر حزب توده که در ارتش شناسایی شده و در خطر بودند به آذربایجان شوروی فرستاده می‌شوند.

اما آنچه شایان ذکر است اینکه چون این قیام بدون هماهنگی با حزب توده و شوروی بود و بصورت خودجوش و خودسرانه صورت گرفته بود با برخورد سرد شوروی مواجه می‌گردد و در نتیجه، در زیر چشم ارتش سرخ به خاک و خون کشیده می‌شود و رهبر آن، سرهنگ اسکندانی به همراه تعدادی از افسران در منطقه اشغالی نیروهای شوروی و در برابر پادگان شوروی با گلوله‌های ژاندارم‌ها و پاسبان‌ها کشته می‌شوند. زیرا شوروی‌ها در آن مقطع تاریخی، نقشه دیگری در سر داشتند که این قیام افسران ممکن بود آن نقشه را به هم بریزد. این نقشه، تشکیل فرقه دمکرات بود. به همین دلیل، وقتی در مقابل اعتراض یکی از آنان که به نیروهای شوروی گفته بود: ما قیام کرده‌ایم و شما ما را خارج می‌کنید مقامات شوروی گفته بودند شما را می‌بریم شش ماه بعد قیامی صورت خواهد گرفت و شما را باز می‌گردانیم.

افسران قیام کننده امیدوار بودند که دولت شوروی به حمایت از آنان بخواهد خاست اما در مقابل، آنان با مخالفت سرسخت شوروی‌ها و به تبع آن، مخالفت حزب توده مواجه شده و شکست خوردند. علت کاملاً روشن است چون شوروی‌ها از کانال میرجعفر باقروف در حال تشکیل فرقه دمکرات بودند و هر حرکت و شورشی جدا از کانال روس‌ها می‌توانست در روند برنامه‌هایشان خلل ایجاد کند، قیام افسران در زمانی رخ داد که پیشه‌وری در تهران، روزنامه آژیر را به همکاریانش سپرده و جهت تشکیل مقدمات فرقه به تبریز رفته بود، جالب اینجاست که حزب توده که در ابتدا از قیام افسران حمایت کرده و در روزنامه رهبر، در سرمقاله‌ای تحت عنوان «هیئت حاکمه بر علیه طبقه‌ی جوان ارتش» قیام آنان را مبارزه فکر نو در مقابل فکر کهنه و پوسیده نامیده بود<sup>۷۸</sup>. اما بلافاصله پس دیدن مخالفت شوروی‌ها ۱۸۰درجه تغییر موضع داده به آن برجسب «پرووکاسیون» داده و مردود و مطرود شمردند!<sup>۷۹</sup>

نمونه باز دیگر از رفتار متضاد و دوگانه روس‌ها در حادثه مربوطه به کشته شدن حاج احتشام لیقوانی رخ داد. روستای تاریخی لیقوان یکی از زیباترین، پرجمعیت و بزرگترین روستاهای آذربایجان شرقی که در دره‌ای با صفا و دامنه کوه‌های سه‌پند در ۳۶ کیلومتری شرق تبریز قرار گرفته مردم ایران آنرا با «پنیر لیقوان» می‌شناسند. حاجی احتشام ارباب روستای لیقوان در ۱۹ مرداد ۱۳۳۴ش تشکیلات حزب توده را در روستا بر چیده و اعضای حزب را کتک زده بود وقتی این خبر به گوش اعضای حزب توده می‌رسد تصمیم به انتقام می‌گیرند، غلام‌یحیی که خود در راس انتقام گیرندگان بوده در خاطرات خود می‌نویسد «دوستانی که در کلپ کمیته ایالتی جمع شده بودند، احساساتشان به غلیان آمد صحبت کردند و سرانجام همگی تصمیم گرفتند که از همین جا به روستای لیقوان برویم و تشکیلات آنجا را دوباره بر پا سازیم و میتینگی برگزار کنیم...سوار ماشین‌ها شدیم و به طرف

روستای لیقوان به راه افتادیم... حاجی احتشام به محض اینکه از ماجرا با خبر شد، دستور داد ما را به گلوله ببندند و سه نفر از دوستانمان گلوله خوردند. ما وارد روستا شدیم و ده نفر از عواملش را دستگیر کردیم اما بقیه عوامل حاجی احتشام فرار کردند. حاجی احتشام و دو نفر از عواملش را در همان جا به گلوله بستیم و هفت نفر باقیمانده را به تبریز آوردیم. در این زمان شعار ما «خون در مقابل خون و مشت در مقابل مشت» بود و ما هم به همین ترتیب عمل کردیم...»<sup>۸۰</sup>.

اما آنچه که غلام یحیی در خاطرات خود کتمان کرده عکس‌العمل برادر بزرگ یعنی شوروی در این حادثه بوده! چرا که کشته شدن حاج احتشام فتودال که دوست روس‌ها بوده خشم مقامات روسی را برانگیخت و حزب توده با اعتراض سخت روس‌ها مواجه شد چون، حاج احتشام، مورد اعتماد روس‌ها بوده و با روس‌ها داد و ستد می‌کرده و خودش و پسرش عیسی لیقوانی که نماینده مجلس چهاردهم بود در زمان مجادلات مربوط به واگذاری امتیاز نفت به شوروی، از شوروی حمایت کرده بودند و در نتیجه، از دید روس‌ها، حاج احتشام فتودال خوب بوده! به همین خاطر، قاتلین حاج احتشام از طرف کنسول روس در تبریز بازخواست می‌شوند و حزب توده را مورد مواخذه قرار می‌دهند.<sup>۸۱</sup> چرا که آنان با کشتن یک ارباب طرفدار روسیه به پرئسیپ روسیه ضربه زده‌اند! پر واضح است که عوامل حزب توده از روابط حسنه و دوستانه حاج احتشام فتودال با روس‌ها بی‌خبر بودند و گر نه اینگونه بی‌گدار به آب نمی‌زدند.

مثال‌های عدیده‌ای در این زمینه می‌توان ذکر کرد که مهمترین هدف استراتژیک شوروی در دوران جنگ جهانی، تأمین امنیت نقل و انتقال تجهیزات نظامی و خطوط تدارکات لجستیکی ایران به شوروی بوده تا از آنها جهت تقویت جبهه‌ی شرقی روسیه در برابر تهاجم آلمان استفاده کند و برقراری تماس و ارتباط با روسای عشایر و نیز شخصیت‌های متنفذ گردد، در همین چهارچوب قابل تحلیل و ارزیابی است همچنین، شوروی از مساعدت کردها جهت تأمین احتمالی آذوقه‌ی مورد نیاز نیروهای خود در مناطق غرب و شمال غرب ایران اطمینان حاصل می‌نمود و از طرف دیگر، با جلب حمایت و پشتیبانی کردها، موفق به تأمین امنیت منطقه‌ای می‌گردید که هیچ نیرویی در آنجا نداشت و بر سر راه نقل و انتقال تدارکات و تجهیزات مورد نیاز به شوروی قرار گرفته بود»<sup>۸۲</sup> و بخاطر همین است که روس‌ها حتی به حکومت ایران در برقراری امنیت و ثبات در این زمان در منطقه تحت نفوذ خود حتی کمک هم می‌کنند به عنوان مثال، می‌توان به حادثه درگیری حزب «کمیته حزب رهایی» با ژاندارم‌ها اشاره کرد که قوای ارتش سرخ به کمک حکومت ایران و ژاندارم‌ها شتافته و به انحلال این حزب کمک کردند!<sup>۸۳</sup>

برخی از پژوهشگران که به این دو دوره جداگانه توجه نکرده‌اند رفتار دو گانه روس‌ها در قبال کومله ژکاف و حوادث دیگر را به عوامل ضعیف حواله داده‌اند به عنوان مثال، خلیل فتاح قاضی می‌نویسد:

روس‌ها در بدو امر نسبت به کومله ژ.ک بسیار بدبین بودند و شدیداً با آن مبارزه و مخالفت می‌کردند و چون مرکز آن را در عراق یا سوریه و ترکیه می‌دانستند آنرا ساخته و پرداخته‌ی دنیای سرمایه‌داری، مخصوصاً انگلیسی‌ها می‌دانستند و وجود آن حزب را خطری بزرگ برای منافع خود تلقی می‌کردند بنابراین، با آن شدیداً مخالف بودند پس از مدتی کومله ژ.ک به روس‌ها نشان دادند که این حزب ارتباطی با انگلیس و دول دیگر ندارد و فقط به منظور کسب آزادی برای کردستان، از طرف روشنفکران کرد تشکیل شده و شروع به فعالیت نموده است و هر گاه روس‌ها مایل به مساعدت با آنها باشند حاضرند کمک و مساعدت‌های آنها را با کمال امتنان بپذیرند. روس‌ها نیز در صدد بر آمدند از این موقعیت به نفع خود استفاده نمایند. بنابراین، گذشته از اینکه دیگر با آن حزب مخالفتی نکردند بلکه در صدد تقویت و حمایت از آن برآمدند.<sup>۸۴</sup>

پرو واضح است که نویسنده بجای اینکه به تغییر اوضاع جهانی جنگ و تاثیر آن در سیاست متضاد شوروی در قبال کومله ژ.ک در این دوره اشاره کند به مسائل ضعیف و عوامل فرعی مانند اینکه رهبران کومله به روس‌ها نشان دادند که این حزب ارتباطی با انگلیس و دول دیگر ندارد اشاره می‌کند! در حالیکه به این توجه نمی‌کند که چرا کومله ژ.ک سه سال پیش یعنی قبل از نزدیک شدن به پایان جنگ، به روس‌ها نشان نداد که رابطه‌ای با انگلستان ندارد؟! کومله ژ.ک بارها قبل از این، تلاش کرده بود به روس‌ها نزدیک شود اما روس‌ها اعتنا نکرده بودند اما با نزدیک شدن پایان جنگ جهانی و آغاز اولویت نفت در سیاست استالین، برخوردهای مسکو در ایران به کل تغییر می‌یابد هزار می‌نویسد «از زمانی که قاضی محمد به عضویت کومله ژ.ک در آمد روابط میان کومله ژ.ک و دولت شوروی وارد مرحله جدیدی شد و دیدگاه شوروی نسبت به جنبش کردی اصلاح شد و ژ.ک از آن پس توانست به طور آشکار فعالیت‌های خود را انجام دهد».<sup>۸۵</sup>

مرکز کومله ژ.ک و کمیته مرکزی آن از ابتدا در مهاباد بود و کمیته‌های محلی نیز در شهرهای کرمانشاه، بکان، سردشت، اشنویه، اربیل و سلیمانیه داشت، حزب، نخستین کنفرانس خودش را در آوریل ۱۹۴۳م در نزدیکی مهاباد برگزار کرده اعضای کمیته مرکزی خود را برگزید.<sup>۸۶</sup>

پرو واضح است که ورود قاضی محمد به کومله ژ.ک باعث نشده که روابط کومله ژ.ک با دولت شوروی وارد مرحله جدیدی شود بلکه، عواملی دیگری که اشاره کردیم باعث نزدیکی شوروی به کومله ژ.ک و بدست گرفتن و کنترل برای هدفی بزرگتر یعنی به عنوان اهرم فشار بر حکومت ایران برای کسب امتیاز نفت بوده و در این راستا، پرو واضح است که به تقویت کومله ژ.ک بکوشد. البته، ورود قاضی به کومله ژ.ک نیز بخاطر محبوبیت‌اش در میان مردم، موجب تقویت کومله ژ.ک می‌شود و همچنین، باعث کاهش مخالفت‌ها و کاهش فشار روسای عشایر بر علیه حزب می‌گردد.

کاتم، مجموعه تلاش‌ها و اهداف روس‌ها را در این زمان در ایران چنین دسته‌بندی می‌-

کند: تشویق طرح جدای طلبی قومی و تشویق آنها بسوی حرکت‌های قومگرایانه، کوشش برای جلوگیری از تبدیل ایران به پایگاهی برای حمله به شوروی از سوی آمریکا و انگلستان، سرکار آمدن دولتی که نسبت به روس‌ها تمایلات خصمانه نداشته باشد، کسب امتیاز نفت شمال از طریق بوجود آوردن یک شرکت مختلط شوروی و ایرانی.<sup>۸۷</sup>

براساس تفاهم‌نامه میان متفقین، یعنی آمریکا، شوروی و بریتانیا و ایران در کنفرانس تهران در روزهای ۷ تا ۹ آذرماه ۱۳۲۲ قرار بر این بوده که حداکثر ۶ ماه پس از پایان جنگ جهانی، ارتش‌های متفقین ایران را ترک کنند. این جنگ در ۱۱ شهریورماه ۱۳۲۴ با تسلیم ژاپن پایان یافت ارتش آمریکا در اول دسامبر ۱۰/۱۹۴۵ و ارتش بریتانیا تا اسفند ۱۳۲۴/۱ مارس ۱۹۴۶ پیش از اتمام مهلت مقرر، ایران را ترک کردند، اما ارتش سرخ در جای خود ماند.

همچنان‌که از اسناد برمی‌آید مسئله نفت ایران از همان زمان اشغال ایران جزو خواسته و دغدغه شوروی بوده اما آن را تا اتمام جنگ و پیروزی بر آلمان به کمک انگلستان و آمریکا، بروز نمی‌داده با نزدیک شدن به پایان جنگ در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۴/۱ مه ۱۹۴۵، درخواست امتیاز نفت شمال را آشکار می‌کند و وقتی با پاسخ منفی دولت ساعد مواجه می‌شود بدنبال آن، از تمامی ابزارها و اهرم‌های موجود برای تحت فشار قرار دادن دولت ایران جهت موافقت با آن مدد می‌جوید.

هیات روسی کافتارادزه پس از یک ماه مذاکرات بی‌حاصل در ۲۵ اکتبر ۱۹۴۴ تصمیم گرفت به مسکو بازگردد اما هنوز ایران را ترک نکرده بود که در اسناد محرمانه روسیه دیده می‌شود که از طرفداران شوروی و خصوصا حزب توده خواسته می‌شود به خیابان‌ها آمده و دولت ایران را برای واگذاری امتیاز، زیر فشار گذاشته و باعث سقوطش گردند بلافاصله در ایران به مدت ده روز از ۲۵ اکتبر ۱۹۴۴ تظاهرات در تهران و شهرهای مختلف با هدایت ارتش سرخ آغاز می‌گردد و سرانجام باعث سقوط دولت ساعد می‌گردد!

ابتدا خود ارتش سرخ به حرکت درآمده به گشت‌زنی در خیابان‌های تهران پرداخته و هر نوع جابجایی نیروهای نظامی ایران برای تقویت پادگان‌های شمال کشور و کردستان را ممنوع ساخت و همزمان با آن، در ۲۵ اکتبر تظاهرات گسترده حزب توده در تهران و شهرهای مختلف آغاز شد و به مدت چندین روز ادامه داشت. در تظاهرات ۲۹ اکتبر در تهران ۴۰۰۰ نفر، در ارومیه ۳۰۰۰، در مشهد ۶۰۰۰ نفر، در اردبیل ۶۰۰۰، در سراب ۶۰۰۰ نفر و در قزوین ۳۰۰۰ نفر شرکت کردند در این تظاهرات، توسط عوامل روسی تعداد زیادی از تصاویر استالین بین مردم پخش شده و حمل می‌شد.

در مهاباد، کومله ژ.ف در ۲۶ تیر در حمایت از روسیه سنگ تمام گذاشت علی ریحانی از اعضای کومله ژ.ک در سخنرانی‌اش شوروی را دوست کردها دانست...!

هر چند حزب توده در این راستا تمام کوشش خود را کرد و علاوه بر بهره‌گیری از

مطبوعات، مجلس، سرانجام حتی به راهپیمایی و تظاهرات در شهرهای مختلف ایران متوسل می‌شود اما به نظر روس‌ها این تلاش‌ها به تنهایی کافی نبوده! بنابراین بر جنبش‌های قومی در آذربایجان و کردستان متوسل می‌شود که بصورت بالقوه در منطقه وجود داشته و مواد اولیه آنرا سیاست‌های تمرکزگرای حکومت ۱۶ساله رضاشاه فراهم ساخته بود. بیپرده نیست که در همین زمان، وقتی دولت شوروی برای دومین بار رهبران و روسای قبایل کُرد را به دیدار میرجعفر باقروف به باکو دعوت می‌کند این دیدار و مذاکرات صورت گرفته بین طرفین به کلی متفاوت از دیدار اول می‌گردد چرا که در سفر اول، روس‌ها اصلاً توجهی به مطالبات کُردها نکردند بقول روزولت «روس‌ها پس از ملاقات با رهبران کُرد در باکو به سال ۱۹۴۱م دیگر توجه چندانی تا نزدیکی‌های جنگ جهانی به کردها نکردند»<sup>۸۸</sup>.

اما در سفر دوم که مصادف با پایان جنگ جهانی است برای نخستین بار، باقروف ضمن استقبال گرم از میهمانان به آنها قول می‌دهد که از ایجاد دولت توسط کردها حمایت کند البته این تنها شامل کردهای ایران می‌شد نه تشکیل کردستان بزرگ و مرکب از تمامی کردهای خاورمیانه، که نه تنها به نفع شوروی نبود بلکه نقض غرض می‌شد. حتی مقامات شوروی برای اینکه کومله ژ.ک را از کردهای عراق جدا سازد اعلام کردند که این حزب ناکارآمد است باید خراب گردد و از ویرانه آن، حزب مورد دلخواه روس‌ها یعنی حزب دمکرات کردستان زاده شود. در واقع با این کار، روس‌ها با یک تیر دو نشان زدند: اول اینکه، آن حزب را از کردهای عراق و سوریه جدا کردند. دوم اینکه، آن را تحت کنترل خود در آوردند تا به عنوان اهرم فشار بر علیه حکومت مرکزی ایران استفاده کنند البته باقروف می‌خواست آنرا زیر مجموعه فرقه دمکرات در آورد که قاضی محمد و کردها قبول نکردند.

از پاییز ۱۹۳۹م حکومت روسیه شروع به جمع‌آوری اطلاعاتی نظامی، سیاسی، اقتصادی و استراتژیکی در مورد آذربایجان ایران کرد در واقع وقتی در ۱۹۳۸ حکومت شوروی دست به اخراج ۵۰ هزار ایرانیان مقیم شوروی کرد برخی از ماموران مخفی و جاسوسان خود را نیز در قالب همین ایرانیان وارد ایران کرد. همین جاسوسان شروع به تهیه نمودارها و نقشه‌هایی از تاسیسات اقتصادی در آذربایجان ایران کرده در نتیجه، موقعیت و مختصات بیش از ۹۰ مرکز صنعتی و بیست و پنج نیروگاه را دقیقاً مشخص کردند.<sup>۸۹</sup>

بسیاری از این مهاجرین، سال‌های متمادی از عمر خود را در شوروی گذرانده و در سال ۱۳۱۶ در اجرای سیاست‌های استالین یعنی «بازگشت به وطن» به ایران برگردانده شدند، اولین گروه از آنها، ۷۰۰ نفر بودند و بعدها، دسته دسته وارد ایران شدند و بیشتر در آذربایجان سکنی گزیدند و پس از ظهور فرقه، جذب آن شدند. همچنین بسیاری از افسران فراری، که قبلاً از ایران به شوروی فرار کرده بودند با شناسنامه‌های قلابی و با اسامی ساختگی، توسط مقامات شوروی، از طریق راه آهن باکو وارد جلفا شده و از آنجا به تبریز آمدند آنها برای سازماندهی و آموزش دادن فداییان فرقه دمکرات به شهرستان‌های مهم آذربایجان فرستاده شدند به آنها تلقین کرده بودند که دولت اتحاد جماهیر شوروی و شخص رفیق استالین به

شما کمک خواهد کرد تا بتوانید پس از آزاد ساختن آذربایجان جنوبی از نیروهای مسلح ایران، سراسر کشورتان را هم آزاد نموده و یک کشور دموکراتیک برپا سازید.<sup>۹۰</sup>

آموزش‌های آنان عبارت بود از: تفنگ‌های برنو، مسلسل‌های سبک، نارنجک‌های چکشی ... و سلاح‌های دیگری که توسط روس‌ها در بین مردم توزیع شده بود، بسیاری از این سلاح‌ها، همان سلاح‌هایی بودند که سربازان روسی بعد از شهرپور، از زرادخانه‌های ارتش ایران غارت کرده بودند.

در آن زمان، رهبران شوروی فکر می‌کردند که انگلستان کم‌کم جای آلمان را می‌گیرد و ایران پس از اتمام جنگ جهانی بزودی تحت نفوذ انگلستان قرار خواهد گرفت و همین مسئله روس‌ها را از منابع نفتی موصل، کرکوک و عربستان دور خواهد ساخت بنابراین، آنان در مقابل یک انتخاب قرار داشتند: نفوذ در بین ترک‌ها یا کردهای ایران. در رهبری اتحاد جماهیر شوروی افراد زیادی وجود داشت که برای جلوگیری از نفوذ انگلستان، استفاده از کردها را به عنوان شریک استراتژیکی پیشنهاد می‌کردند و از آنجا که حقوق کردها در ایران به طور گسترده‌ای سرکوب می‌شد لذا سیاست نزدیکی به کردها و استفاده از آنها به عنوان اهرم فشار بر علیه تهران را تاکید می‌کردند اما میرجعفر باقروف با استفاده از روابط نزدیکی که با لاورنتی برپا داشت به کمک او و ولادیمیر دکانوزوف معاون کمیساریای خلق در امور خارجه، توانست استالین را متقاعد کند که این سیاست بیهوده است و توجه استالین را بسوی آذربایجان ایران معطوف سازد. البته در همان زمان «آندره اسمیرنوف» سفیر شوروی در تهران هم مخالف تحریک کردها بود اما می‌گفت که این بدان معنی نیست که از آنها در جهت اهداف سیاسی خود استفاده نکنیم.<sup>۹۱</sup>

در ۹ سپتامبر ۲۸/۱۹۴۱ شهرپور ۱۳۳۰ استالین در تلگرافی به باقروف او را برای گفتگوی یک روزه به مسکو فراخواند در این گفتگو، باقروف پیشنهادات خود را مطرح ساخت بر اساس پیشنهادات باقروف، باید عزیز علی‌اف دبیر کمیته مرکزی در راس گروه‌هایی اعزام آذربایجان ایران می‌شد استالین این پیشنهاد باقروف را پذیرفت.<sup>۹۲</sup>

اما تا روانه شدن «گروه عزیز علی‌اف» به تبریز، خود باقروف بلافاصله مخفیانه از طریق نخجوان به تبریز می‌آید خودش در مورد این سفرش که همیشه مخفی مانده بوده می‌نویسد: ...در تبریز به هفت هشت جوان برخوردیم خواستیم با آنها گفتگو کنیم اما وقتی ماشین را نگاهداشتیم آنها فرار کردند با صدای بلند به زبان ترکی به آنها گفتم به نزد من بیایند وقتی دیدند ترکی صحبت می‌کنم بلافاصله به پیش من آمدند... باقروف آنها را برادر خود خطاب کرده ضمن نشان دادن نقشه آذربایجان بزرگ، خطاب به آنها می‌گوید که حتی تهران نیز مال آذربایجان است!<sup>۹۳</sup>

گروه‌های مختلفی که برای اعزام به تبریز در نظر گرفته شد شامل تعدادی کارشناسان اقتصادی، کشاورزی، حقوقدانان و افراد فرهنگی بودند محمد کریم‌اوغلی به عنوان ریاست

تیم‌ها منصوب شد روسای گروه‌های زیرمجموعه هم شامل: سلیمان رحیم‌اف رئیس گروه تبلیغات، محب‌علی امیر ارسلان‌اف رئیس امور اداری و اقتصادی، آقاسلیم آتاکیشی‌اف رئیس عملیات خاص، مصطفی قلی‌اف امور بهداشتی و پزشکی و میرزا ابراهیموف سردبیر روزنامه نظامی که باید بزبان آذربایجانی چاپ می‌شد. همچنین در مسکو مقرر شده بود که از گروه عزیز علی‌اف هرچه زودتر ۵۰۰ نفر عازم آذربایجان ایران گردند و در طی دو الی سه ماه این تعداد افراد به دو الی سه هزار نفر افزایش یابد.<sup>۹۴</sup>

در ۱۶ سپتامبر/۲۵ شهریور بر طبق تصمیم فرمانده شورای جنگی و اردوی قفقاز، کمیسر سرهنگ عزیز علی‌اف عازم تبریز شده و به عضویت شورای نظامی ارتش ۴۷ انتخاب می‌شود اندکی بعد، میرجعفر باقروف اطلاعات لازم را در خصوص اوضاع آذربایجان ایران از گروه علی‌اف دریافت کرده به استالین می‌فرستد و این کار تا پایان سال ۱۹۴۱ ادامه پیدا می‌کند. اما طولی نمی‌کشد که بین گروه علی‌اف و سفیر روسیه اسمیرنوف اختلافات آغاز می‌شود، سفیر روسیه اسمیرنوف نامه‌ای به مسکو نوشته و عزیز علی‌اف را به قوم‌گرایی متهم می‌کند اما باقروف به دفاع از علی‌اف می‌پردازد.<sup>۹۵</sup>

در ماه‌های مه و ژوئن ۱۹۴۱ دقیقاً قبل از آغاز حمله ارتش شوروی به آذربایجان ایران در آذربایجان شوروی ۳۸۱۶ نفر تجهیز شده و در ۵۲ گروه سازمان یافته بودند در بین آنان ۸۲ نفر عضو سازمان‌های امنیتی، ۴۰۰ نفر پلیس، ۷۰ نفر از اعضای دادستانی، ۹۰ نفر دانشجو و ۱۵۰ نفر متخصص چاپ و انتشارات بودند همچنین تعداد ۲۴۵ نفر متخصص راه آهن و ۴۲ نفر متخصص نفت نیز حضور داشتند و عزیز علی‌اف نیز به عنوان سرکرده گروه منصوب شده بود و در ژوئن و ژوئیه ۱۹۴۱ ارتش شماره ۴۷ مستقر در ماورای قفقاز به سوی مرز ایران حرکت می‌کند.<sup>۹۶</sup>

حکومت روسیه به بهانه قرارداد ۱۹۲۱م اردوی هفدهم‌اش را به طرف ایران حرکت داد پس از اشغال ایران، در این زمان، عوامل متعددی باعث توجه بیشتر استالین به ایران مخصوصاً آذربایجان گردید. در ۱۹۴۴علائم شکست آلمان در جنگ هویدا شد و از طرف دیگر، آشکار شدن منابع نفتی در ایران باعث توجه بیشتر قدرت‌های بزرگ گردید. در این زمان ایران بشدت تحت تاثیر انگلستان بود و نیاز شوروی به نفت روز به روز بیشتر محسوس می‌شد.

بطور کلی می‌توان گفت که دوگانگی بین انگیزه استالین و باقروف کاملاً مشهود است: در حالی که برای استالین، مسئله نفت اهمیت داشت در این میان، باقروف نیز هدف خودش که همان در مرحله اول دادن خودمختاری به آذربایجان و سپس جدایی و اتحاد دو آذربایجان بود به پیش می‌برد و این دوگانگی، در تمام دوران اشغال ایران توسط ارتش سرخ و حیات فرقه دمکرات آذربایجان به چشم می‌خورد. در واقع بار اصلی فرقه دمکرات بر دوش میرجعفر باقروف بوده است.



## ۴ - درخواست امتیاز نفت شمال

زمانی که سرگئی کافتارادزه در راس هیاتی در ۲۰ شهریور ۱۳۲۳ وارد تهران شده و تقاضای نفت شمال را مطرح کرده و بدنبال آن، یکی از تلخ‌ترین حوادث کشور پیش آمد نه در آن زمان و نه شاید بعدها، کمتر کسی از گذشته عجیب و غریب این نماینده روسی گرجی تبار اطلاع داشتند! قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ دوست صمیمی استالین و هر دو گرجی بودند اما پس از پیروزی انقلاب، کافتارادزه در کنار تروتسکی قرار گرفته و ضد استالین گشت. دستگیر و به همراه زن زیبایش سوفیا محکوم به اعدام شد. زمانی که پس بازجویی‌های طولانی و شکنجه، در ۱۹۳۷ م لیست محکومین اعدام را جهت اجرا پیش دیکتاتور بردند استالین مقابل نام‌های این زن و شوهر خط کشیده و اعدام‌شان را به تعویق انداخت. تنها دختر ۱۱ ساله‌شان، مایا کافتارادزه از مسکو نامه‌ای به استالین نوشت که پدر و مادرش بی‌گناه هستند و استالین در ۱۹۳۹ م حکم آزادی آن دو را صادر کرد آنها به دخترشان که اینک در آپارتمانی در نزدیکی کاخ کرملین زندگی می‌کرد پیوستند. در بین مردم به «زوج خوشبختی لقب یافتند که از مرگ بازگشته اند»<sup>۹۷</sup>!

کافتارادزه دوباره برگشت به حوزه قدرت و اقمار استالین و معاون وزرات خارجه شوروی شد و در زمان اشغال ایران توسط متفقین در راس هیاتی در ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ ش برای تقاضای امتیاز نفت شمال وارد تهران شد. در پانزدهم شهریور ۱۳۲۳ آهی سفیر ایران در مسکو طی تلگرافی به دولت ایران اعلام کرده بود که هیاتی از جانب دولت شوروی برای مذاکره راجع به نفت خوریان به تهران می‌آید اما در گفتگوها مشخص شد که نفت سمنان مورد تقاضای روس-هاست.<sup>۹۸</sup>

دولت ساعد بدون در نظر گرفتن اوضاع، عجولانه با درخواست شوروی‌ها مخالفت کرده و اعلام نمود تا موقعی که قوای متفقین در ایران هستند در مورد واگذاری امتیاز نفت مذاکره نخواهد کرد.

در مجلس چهاردهم نیز محمد مصدق، نطق مفصلی در مخالفت با آن ایراد کرد. روزنامه آژیر که طرفدار روسیه بود ضمن تمسخر سخنانی مصدق، آنرا تئاتر نامید<sup>۹۹</sup> حزب توده نیز ضمن حمله به دولت ساعد، اعلام کرد که باید با نفت مورد درخواست روس‌ها موافقت گردد چرا که «... دولت شوروی، دولت ضد استعماری است و منظور دولت از پیشنهاد امتیاز نفت تحصیل یک امتیاز امپریالیستی نیست»<sup>۱۰۰</sup> و احسان طبری از اعضای حزب در روزنامه «مردم برای روشنفکران» مناطق شمالی ایران را در حکم حریم امنیتی شوروی دانست که شوروی‌ها هرگز اجازه نخواهند داد تا در آنجا به نام نفت اقدامات خصمانه بر علیه‌شان صورت بگیرد<sup>۱۰۱</sup>

هنگامی که که نمایندگان حزب توده در مجلس چهاردهم از حریم امنیت روس‌ها سخن گفته و تاکید بر واگذاری نفت شمال به روسیه می‌کردند مصدق با عصبانیت به ایرج اسکندری گفته بود:

اگر بار دیگر مطرح کنی زبانت را با این قلمتراش می‌برم... یعنی چه؟ پس حریم امنیت ایران کجاست؟...<sup>۱۰۲</sup>

کافتارادزه در دوم آبان ۱۳۳۳ش در سفارت شوروی در تهران کنفرانسی داده و دولت ساعد و ایران را شدیداً تهدید کرد. به دنبال این، در کل ایران به ناگهان، روسوفیل‌ها از طیف‌های مختلف از حزب توده در تهران گرفته تا دورترین شهرستان‌ها برای فشار به دولت ایران و حمایت از درخواست روسیه به حرکت درآمدند! از تلاش‌های مطبوعاتی مانند روزنامه رهبر، ارگان حزب توده گرفته تا روزنامه آژیر تا نمایندگان حزب توده در مجلس چهاردهم تا راهپیمایی و متینگ‌های برگزار شده در کل شهرهای ایران، آذربایجان، گیلان، مازندران و کردستان و مهاباد. شعارشان این بود: «ساعد باید ساقط گردد نفت به دولت شوروی داده شود»<sup>۱۰۳</sup> اما اوج این تظاهرات در ۸ آبان در شهرهای تهران، ارومیه، مشهد، قزوین، تبریز، اردبیل، سراب و مهاباد رخ داد تظاهراتی که در زیر حمایت نظامیان شوروی صورت گرفت خشم و نفرت مردم را برانگیخت! جلال آل‌احمد که در بین تظاهر کنندگان و جزو انتظامات این نمایش مسخره بود بعدها نوشت که «وقتی حضور نظامیان شوروی را در خیابان‌ها دیدم که امنیت تظاهرات را بر عهده داشتند شرمند شدم و بازوبند خود را باز کرده و از صف خارج شدم و گریه کردم»<sup>۱۰۴</sup> در تظاهرات تبریز، محمد بی‌ریا در سخنرانی‌اش گفت: «اگر حکومت مرکزی به خواسته‌های مردم تن ندهد در تبریز مردانی که بتوانند لیاقت تشکیل حکومتی مستقل از تهران را داشته باشند کم نیستند...» اما در مراغه، داداش تقی‌زاده که بانی کمیته محلی حزب توده بود در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ در مراغه در حمله به دولت ایران جهت واگذاری امتیاز نفت، سنگ تمام گذاشت! او در سخنرانی خود در ۹ آبان ۱۳۳۳ در میدان (خان حمامی مراغه)، شدیدترین حملات را بر دولت کرده سپس از محله خطابه پایین آمده روی دیوار سفید با خط درشت نوشت «ای دولت ساعد، اگر از این مسند برکنار نشوی ملت ایران شما را مچاله کرده بدور خواهد افکند»!

در مهاباد نیز کومله ژ.ک از واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به شوروی حمایت کرد و در میتینگ سه هزار نفری که توسط حزب ژ.ک در ۲۶ تیر ۱۳۳۳ در مهاباد تشکیل گردید، یکی از اعضای ژ.ک (احتمالاً علی ریحانی از اعضای کمیته‌ی مرکزی ژ.ک) روس‌ها را دوست کردها

دانسته و موضع کومله ژک را در قبال درخواست شوروی برای گرفتن امتیاز نفت از ایران، اینگونه بیان داشت:

برادران عزیز و آقایان گرامی؛ ... قوم کُرد با مسایل و مشکلات زیادی مواجه است اما امروز من تنها در مورد یکی از این موضوعات سخن خواهم گفت. امروزه مسئله عمده‌ای به نام نفت در برابر قوم کُرد وجود دارد چنان که مطلع هستید در این اواخر اتحاد شوروی تقاضای استخراج نفت شمال ایران را مطرح ساخته است اما دولت ساعد این پیشنهاد را رد نموده و تصمیم‌گیری در این مورد را به بعد از پایان جنگ موکول کرده پاسخ دولت ساعد از سر شتاب‌زدگی بوده و نسنجیده است زیرا دولت اتحاد شوروی در بیست و شش سال گذشته اقدامات حسنه زیادی را در قبال مردم ایران انجام داده است و چنان که می‌دانید سه میلیون کُرد نیز از این خیر و برکت سهم برده‌اند در سه سال اخیر، اتحاد شوروی پاره‌ایی اقدام مناسب را برای کردها انجام داده است که هیچ کُرد میهن‌پرستی نمی‌تواند آن را فراموش نماید. کیست که از یاد برده باشد در زمان حکومت رضاشاه زیر بار چه ستمی قرار داشت؟ به کردها هیچ حقی داده نشده بود و بزرگان کُرد را اسیر نموده و اذیت می‌کردند پس از آمدن ارتش شوروی به ایران، دوره‌ی بدبختی و بیچارگی کردها به سر آمد... دولت ایران به این دلیل از اعطای امتیاز نفت ایران به شوروی هراس دارد که این کار موجبات گسترش و توسعه‌ی روابط مردم دو کشور ایران و شوروی را پس از جنگ فراهم خواهد ساخت. این امر، زمینه طرح مطالبات مردم ایران را فراهم می‌نماید. مردم ایران، به ویژه کردها نخست‌وزیری ساعد را قبول ندارند و نمی‌خواهند روابط میان ایران و شوروی از میان رود مردم کُرد به خوبی می‌دانند که اگر امتیاز نفت به اتحاد شوروی واگذار شود، کردهای ستمدیده خواهد توانست از قبل این امتیاز برای خود اشتغال ایجاد نمایند و این امر به رشد و بالندگی فرهنگی آنان کمک می‌کند کردها به خوبی می‌دانند که اتحاد شوروی دوست بسیار نزدیک ملل کوچک بوده و آنها را برای کسب حقوق خود یاری خواهد داد.

به همین دلیل ما وظیفه‌ی خود می‌دانیم تا با تمام توان و از هر طریقی اتحاد شوروی را یاری داده تا نقش و موقعیت شوروی در ایران، بیش از پیش تقویت گردد، زیرا تقویت موقعیت شوروی به نفع ما خواهد بود<sup>۱۰۵</sup>

اما روس‌ها تا پایان جنگ جهانی و مطرح شدن درخواست امتیاز نفت شمال، حتی چشم دیدن کومله ژکاف را نداشتند رهبران کومله تا این زمان، گام‌های متعددی برای نزدیکی به روس‌ها برداشته بودند که به عنوان مثال می‌توان به دیدار اعضای کومله ژکاف با مقام سرکنسولگری شوروی در ارومیه اشاره کرد که از او درخواست کردند برای آزادی کردها و تاسیس دولت خودمختاری آنها کمک کند اما شوروی‌ها چراغ سبزی به کردها نشان ندادند<sup>۱۰۶</sup> و کردها را به دولت ایران حواله داده و نصیحت می‌کردند که در چارچوب قانون اساسی ایران عمل کنند! روس‌ها تنها پس از پایان جنگ و مطرح شدن نفع اقتصادی خود یعنی درخواست امتیاز نفت، به

کومله نزدیک شدند. بنابراین، نمی‌توان گفت که کومله ژکاف در خدمت روس‌ها بوده، این حزب از انگلستان نیز مستقل بوده چرا که از اسناد محرمانه بریتانیا چنین برمی‌آید که انگلستان در این زمان می‌کوشیده هم حکومت ایران و هم کردها را راضی کند اما مخالف هرگونه تشکیل حکومت از سوی کردها بود چون بقول مک داوول، انگلیسی‌ها از این ترس داشتند که در صورت حمایت از کردها، عرب‌های خوزستان و کردهای عراق و سایر اقوام از انگلیس تقاضای حمایت برای تشکیل حکومت می‌کردند.<sup>۱۰۷</sup>

بدنبال تلاش‌های روسوفیل‌ها در ایران برای تحمیل قرارداد نفت شمال بر دولت ایران، حسنوف در نامه‌ی بکلی سری خود به روسیه، از تلاش‌های ایادی شوروی در شهرهای مختلف ایران به نفع شوروی، گزارش مفصلی فرستاد!<sup>۱۰۸</sup>

آنچه عجیب است اینکه چگونه یک روسی بازگشته از مرگ و شکنجه چون کافتارادزه، این همه در پای منافع ملی کشورش روسیه تلاش می‌کند اما این همه ایرانی دکتر، مهندس، نمایندگان مجلس، نویسنده و رهبران حزبی... برای فروش منافع ملی کشورشان اینگونه تلاش می‌کنند! در تاریخ ملت‌ها، کمتر مشاهده شده که در آن کسانی، این چنین بر قربانی کردن منافع ملی خود در پای مصالح بیگانگان، پای فشرده باشند!

اما آنچه حیرت‌انگیزتر بوده این که، حاجی عظیم‌خان برادر ستارخان به نفع واگذاری امتیاز به روس‌ها، سخنران کرده! منابع روسی، تعداد تظاهر کنندگان تبریز را ۴۰۰۰۰ نفر نوشته‌اند که گسترده‌ترین تعداد در بین شهرهای ایران بوده و «وضع به حدی بحرانی شد که تیمسار خسروانی فرمانده ارتش در تبریز دستور تیراندازی داد و در نتیجه یک نفر کشته و سه نفر زخمی شدند در ۳۱ اکتبر در مراسم تدفین فرد کشته شده بیش از ۵۰۰۰۰ نفر گرد آمدند و حاجی عظیم‌خان برادر ستارخان در این مراسم سخنرانی کرد».<sup>۱۰۹</sup>

ستارخان سه برادر داشت: اسماعیل‌خان که پیش از مشروطه در زمان ولیعهدی محمدعلی شاه کشته شده و دیگری غفارخان که روس‌ها بگناه برادری ستارخان دارش زده بودند و اکنون، در زمان اشغال ایران توسط متفقین و در جریان نفت شمال، تنها برادر ستارخان یعنی همین عظیم خان زنده مانده بود. چگونه امکان دارد که در زمانیکه در دوران استبداد صغیر در آن لحظات سرنوشت‌ساز که ستارخان با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرده حاضر نمی‌گردد پیشنهاد پاختیانوف کنسول روس را پذیرفته و به زیر بیرق روسیه برود تا امنیتش حفظ گردد؟! اما سی سال پس از آن، تنها برادر باقی مانده‌اش، سخنران تظاهراتی می‌گردد که بر قربانی کردن منافع ملی در پای روسیه پای می‌فشرده؟! مخصوصاً پیرمردی که از روس‌ها زخم‌ها دیده و با چشم خود شاهد بردار شدن برادر و دو برادرزاده‌اش توسط روس‌ها بوده!<sup>۱۱۰</sup>

این رفتار متضاد دو برادر یعنی ستارخان و عظیم‌خان در قبال روس بیگانه از کجا سرچشمه می‌گرفته؟ آیا این رفتار متضاد، نتیجه اختلاف در بینش و نظر شخصی دو برادر بوده؟ یا فرض دیگر اینکه، این رفتار متضاد دو برادر، نتیجه‌ی این بوده که بین سرشتِ تعدیات روسیه تزاری با تعدیات دوره روسیه سوسیالیستی تفاوت بوده؟!...

شاید علاوه بر تفاوت‌های شخصیتی بین آن دو، می‌توان بر فرض سومی نیز اشاره کرد که در تفاوت رفتاری دو برادر دخیل بوده و آن اینکه: سیاست‌های همانندسازی و انکار هویت اقوام ایرانی در طول ۱۶ سال حکومت رضاشاه، اقوام ایرانی را به کل از مرکز دور ساخته و آنان را به بیگانه نزدیکتر ساخته بوده.

در کنار فشار طرفداران واگذاری امتیاز نفت شمال به روسیه در همین زمان، همچنان که سند فوق سری ۶ نشان می‌دهد در ۲۱ ژوئن ۱۹۴۵/۳۱ خرداد ۱۳۲۴ فرمان مهم استالین مبنی بر کاوش جهت نفت در مناطق شمال ایران آغاز می‌گردد در بخشی از این سند چنین آمده:

کار اکتشاف زمین‌شناسی برای نفت در شمال ایران با هدف بررسی زمین‌شناسی و کار حفاری نفت در شمال ایران، کمیته دفاع ملی تصریح می‌کند:

۱. سازمان صنایع نفت "آذنت" (آذربایجان نفت) "دفتر کمیساریای خلق نفت یک اداره هیدروژئولوژیکی سازماندهی کرده و نظارت بر اکتشاف زمین‌شناسی برای ذخایر نفتی در شمال ایران را به این سازمان بسپارد... ایجاد مأموریت برای جداسازی هیدروژئولوژیکی (آب‌شناسی) و انجام کار زیر در شمال ایران:

الف) حفاری ۱۰ پمپ در ۷ ناحیه، از جمله ۳ پمپ ثابت (حفاری عمیق) در مناطق شاهی، بندر شاه و میانه؛ ۴ پمپ ثابت (حفاری عمیق حفاری ساختاری) در مناطق بالخرچای و خوی؛ ۳ واحد حفاری متحرک برای حفاری ساختمانی در مناطق بندر شاه، بابلسر و پهلوی.

ب) تحقیقات زمین‌شناسی - یک مأموریت شامل ۱۰ تیم در مناطق گرگان، اشرفیه، آمل، خرم‌آباد، بالخرچای، جلفا-زنجان، تبریز-اردبیل ...

با مسئولیت دفتر کمیساریای خلق نفت (رفیق بایاکوف) و آذرنفت (وزیروف) انتقال تجهیزات حفاری مورد نیاز تا ۱ سپتامبر ۱۹۴۵ برای شروع عملی کار حفاری در ماه سپتامبر ۱۹۴۵...<sup>۱۱۱</sup>

بدنبال فرمان استالین، حفاری‌های مربوط به جستجوی نفت در برخی مناطق شمال ایران توسط روس‌ها آغاز می‌گردد در اسناد ایرانی نیز چندین سند محرمانه وجود دارد که نشان می‌دهند مقامات ایرانی به حفاری‌ها پی برده و به تهران گزارش می‌کنند به عنوان مثال، رئیس شهربانی مازندران در نامه خود به تهران، در گزارش مربوط به حفارچاه و عملیات فنی روس‌ها در محل هفت تن می‌نویسد:

در محل نامبرده نگهبانان شوروی مراقبت و از رفتن به نزدیک ممانعت می‌کنند... در نه کیلومتری شاهی (هفت‌تن) محوطه در حد نیم کیلومتر در نیم کیلومتر دورا تا دور آن را سیم

خاردار محصور نموده‌اند و درب ورودی آن را با تخته و نرده درست شده نرده‌ها را با برگ پوشانده‌اند که داخل آن دیده نشود. داخل محوطه یک منجنیق آهنی ساخته‌اند که پنج طبقه آن دیده می‌شود و دور منجنیق آهنی با تخته پوشانیده شده و در حدود پانصد عدد لوله‌های آهنی و چند دستگاه ماشین‌آلات هم در محوطه دیده می‌شود...

در قهوه‌خانه هفت‌تن که سربازان آن محوطه در آنجا رفت آمد می‌کردند از دو نفر آنها که ترکی می‌دانستند بنحو مقتضی پرسش‌هایی شده یکی از آن دو نفر اظهار داشت حفر چاه برای آب است و تعداد کارگران شصت نفر و چهل نفر هم نگهبان دارد سرباز دومی اظهار داشته که منظور از حفر چاه جهت نفت است... که از آب و خاک و سنگ گذشته‌اند و آب را هم بوسیله لوله بداخل رودخانه که برای کارخانه شاهی می‌رود می‌ریزند...»<sup>۱۱۲</sup>

بدنبال آن، سرتیپ ضرابی رئیس شهرداری کل کشور در رونوشت به نخست‌وزیر، محرمانه اطلاع داده می‌شود که در تاریخ ۸ مهرماه ۲۴ کارآگاه ویژه گزارش داد که از کارگران راه آهن خط مازنداران شنیده شده که چند روز است بین شیرکاه و شاهی در محل معروف به (هفت‌تن) روس-ها مشغول عملیات فنی و حفر چاه می‌باشند و مقدار زیادی لوله و ماشین‌آلات آورده و مهندسین و کارگران روسی مشغول کار می‌باشند و رونوشت گزارش<sup>۱۱۳</sup> شهرداری مازنداران برای استحضار به ضمیمه تقدیم می‌گردد<sup>۱۱۴</sup> و بدنبال آن، وزارت امور خارجه ایران در اعتراض به سفارت روسیه در تهران چنین می‌نویسد:

طبق اطلاعاتی که از وزارت کشور رسیده... از آن سفارت کبری خواهشمند است به مقامات نظامی شوروی در شاهی دستور فرمائید از هر گونه اقداماتی به منظور حفاری در محوطه-هائی که موقتاً به اختیار مقامات شوروی است خودداری نمایند چه حفاری در خاک ایران بدون مجوز قانونی مورد اعتراض دولت شاهنشاهی است...<sup>۱۱۵</sup>

## ۵ - پیشه‌وری و تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان

سیدجعفر جوادزاده خلخالی که بعداً به میرجعفر پیشه‌وری معروف شد در سال ۱۲۷۱ شمسی در روستای «سیدلر زیوه سی» از توابع خلخال آذربایجان در یک خانواده‌ای که سید بودند متولد شد این روستا در آن زمان حدود ۵۵۰ خانوار داشته که اکثرشان نیز سید بودند امروزه در این روستا هیچکس که منصوب به خانواده پیشه‌وری باشد نمانده است پدر بزرگ او کربلایی میریحیی بوده و پدرش میرجواد، از زن دوم میریحیی بوده و مادر پیشه‌وری نیز سیده سکینه بوده است به گفته ریش سفیدان روستا، میرجعفر پیشه‌وری، ابتدا تحصیلات دینی را نزد پدر بزرگش کربلایی میریحیی فرا گرفته و در ۵ سالگی خواندن و نوشتن را بلد بوده است میرجعفر پیشه‌وری فرزند ارشد بوده و دارای دو برادر بنام‌های میرخلیل، میرسلیم و دو خواهر بنام‌های

سیده جواهر(رخساره) و سیده صغری بوده همچنین خواهر او سیده صغری که حدود ۱۰۱ سال عمر کرده می گوید که تولد برادرش در ۱۲۷۱ ش/۱۸۹۲م بوده است.<sup>۱۱۶</sup>

پدر بزرگ پیشه‌وری دستش به دهانش می‌رسیده و دارای مال مکتب بود اما پس از مرگش، برادران ناتنی میرجواد، میراث پدر را صاحب شده پدر پیشه‌وری را از ارث محروم ساختند و همین باعث رنجش و فقر او و در نتیجه یکی از عوامل مهاجرتش به آذربایجان شوروی گردیده در علت مهاجرت او علاوه بر اختلاف با برادران ناتنی باید به ظلم و ستم اربابان و ماموران، اوضاع ویران، هرج و مرج، غارتگریها و دزدی‌های موجود در خلخال و روستاهای آن اشاره کرد که پس از ترور ناصرالدین شاه با به سلطنت رسیدن مظفردالدین شاه بیمار، گریبانگیر اکثر نقاط ایران شده بود البته میرجواد قبل از این نیز بدون خانواده، بارها برای کار فصلی به باکو رفته بوده چرا که رعایای خلخال اکثرا پس از برداشت محصول، برای مقابله با فقر و بدبختی به جستجوی کار راهی آن سوی ارس می‌شدند. بنابراین باکو در زمان مهاجرت خانواده، شهری آشنا بوده است این شهر در آن زمان علاوه بر این که ۵۰ درصد نفت دنیا را تشکیل می‌داد به عنوان مرکز علم، فرهنگ و انقلاب نیز به شمار می‌آمد.<sup>۱۱۷</sup>

و همین شرایط مساعد، نقش بزرگی در پیشرفت و ترقی خانواده بازی کرد چرا که خود پیشه‌وری معلم گردیده یکی از برادرانش یعنی میرخلیل پزشکی خوانده بعدا رئیس بیمارستان مرکزی گردیده و برادر دیگرش میرسلیم نیز در لنینگراد به تحصیل پرداخته مهندسی تجهیزات صنعت آب گردید.<sup>۱۱۸</sup>

باقروف در گزارشی که در ۱۵ تیر ۱۳۲۴ در مورد پیشه‌وری به سران شوروی فرستاده قید می‌کند که پیشه‌وری دو برادر تنی دارد که در شوروی زندگی می‌کنند که یکی از آنها در ارتش سرخ سروان رسته پزشکی است.<sup>۱۱۹</sup>

تاریخ مهاجرت خانواده در مارس ۱۹۰۵ اتفاق افتاده و در آستانه نوروز وارد باکو شدند سیده جواهر(رخساره) خواهر بزرگ پیشه‌وری در زمان مهاجرت خانواده به باکو(به خاطر ازدواج و ابتلا به بیماری مالاریا) در خلخال مانده و اندکی بعد خودش و خانواده‌اش بدنبال هم از این بیماری درگذشته‌اند.<sup>۱۲۰</sup>

میرجعفر جوادزاده در ۵ سالگی تحصیلات دینی و قرآنی را در روستای خودشان، نزد میرخلیل ملای ده فرا گرفته پس از مهاجرت نیز در صابونچی به درس‌اش ادامه می‌دهد او در مورد علت مهاجرتش سال‌ها بعد در بازجویی‌هایش در زندان رضاشاه، چنین می‌نویسد:

... بلوک خلخال بواسطه شرارت ایل شاهسون شلوغ و در معرض تاخت و تاز بود. ما بعد از غارت شدن هستی و خانمانمان مجبور شدیم با فامیل و پدر و مادر خودمان مسافرت به روسیه بنماییم برای این که وسایل زندگی برای ما هیچگونه باقی نمانده بود.<sup>۱۲۱</sup>

پدرش میرجواد قبل از مهاجرت به باکو، در جریان نهضت مشروطیت جزو مشروطه‌خواهان بوده و در قیام تبریز در دوران ۱۱ ماهه استبداد صغیر در اردوی ستارخان بر علیه استبداد محمدعلی‌شاه جنگیده و همین، خود تاثیر زیادی بر روحیه پیشه‌وری نوجوان و سیزده ساله به جای گذاشته بود این خانواده مهاجر، ابتدا در حوالی باکو در یک روستایی بنام «بلبله» واقع در شبه جزیره آبرون ساکن شدند<sup>۱۲۲</sup>. آنان بعداً به قصبه صابونچی کوچ کرده در آنجا متوطن می‌گردند پیشه‌وری نوجوان در مدرسه صابونچی دانش‌آموز کوشایی بوده و از آنجا که درآمد پدر کفاف خانواده پرجمعیت را نمی‌داد روزی دل به دریا زده از مدیر مدرسه درخواست می‌کند کاری بدو بسپارند درخواستش مورد قبول واقع شده و پیشه‌وری نوجوان بدین ترتیب در همین مدرسه مشغول به کار می‌شود او در این مدرسه همه گونه کار انجام می‌داد: کارهای مستخدم مدرسه را انجام می‌داد، زنگ مدرسه را به صدا درمی‌آورد، کلاس‌ها را تمیز می‌کرد، دستمال به دست پنجره‌ها را پاک می‌کرد، بعضی وقت‌ها پیشه‌وری ۱۳ یا ۱۴ ساله به جای معلم‌ها به بچه‌ها درس می‌داد<sup>۱۲۳</sup>.

در این سال‌ها او اکثر وقت خود را صرف فراگیری علم کرده و بیشتر اوقات خود را در کتابخانه‌ها می‌گذرانده و از بین موضوعات بیشتر به تاریخ، ادبیات و فلسفه علاقه داشته<sup>۱۲۴</sup> بعدها که در ایران برای دریافت مجوز نشریه آژیر در ۱۳۲۱ش امتحان تاریخ و فلسفه داده و اوراق امتحانی او موجود است از پاسخ‌هایش در این آزمون، میزان آشنایی او با فلسفه و تاریخ به خوبی دیده می‌شود<sup>۱۲۵</sup>.

سیدجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) در ۱۹۱۹م به حزب عدالت (کمونیست) پیوسته و در کنفرانس عمومی حزب عدالت که در اواسط سال ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ برگزار شد به عضویت کمیته مرکزی حزب برگزیده می‌شود و در مورخه ۲۱ اکتبر ۱۹۱۹ / ۲۸ مهر ۱۲۹۸ یعنی از شماره ۲۳، سردبیر روزنامه حریت - ارگان حزب عدالت - می‌گردد به دنبال پیروزی‌های ارتش سرخ و حضور ناوگان آنها در سواحل جنوبی دریای خزر، پایگاه‌های انگلیسی در قسمت‌های شمالی ایران بر چیده شده و آنها به طرف قزوین عقب‌نشینی می‌کنند در نتیجه، زمینه مساعدی برای پیشرفت و شروع فعالیت‌های علنی حزب عدالت (=کمونیست)، فراهم می‌گردد ورود ارتش سرخ به شمال ایران، جان تازه‌ای به جنبش جنگل بخشیده بدین ترتیب، قوای کوچک‌خان که مدت پنج سال در جنگل پناه گرفته بودند پس از توافق‌نامه فوق در ۴ ژوئن ۱۹۲۰ / ۱۴ خرداد ۱۲۹۹ یعنی دو روز بعد از تخلیه رشت از قوای انگلیسی، وارد رشت شدند و دولت «جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران» را بوجود آوردند کمی بعد از ورود ارتش سرخ به انزلی، پیشه‌وری که اکنون ۲۷ سال داشت بعد از ۱۵ سال اقامت در آن سوی ارس، به همراه هیئتی و [بقولی در رأس هیئتی] از اعضای حزب کمونیست (عدالت)، در اوایل خرداد ۱۲۹۹ به شمال ایران اعزام می‌شود



و این در حالی است که جمهوری جنگل به رهبری کوچک‌خان تازه شکل گرفته است<sup>۱۲۶</sup> کودتای سرخ در روز ۹ مرداد ۱۲۹۹ با پشتیبانی ارتش شوروی شروع گردید و در دولتی که به سرکمیسیری احسان‌الله‌خان در ۱۳ مرداد ۱۲۹۹ تشکیل گردید در دولت کودتا، جوادزاده «پیشه‌وری» به عنوان کمیسر داخله انتخاب گردید در حالی که او مدیریت روزنامه «کامونیست» را هم به عهده داشت روزنامه‌ای که ارگان رسمی فرقه کمونیست ایران و ناشر افکار کمیته مرکزی بود<sup>۱۲۷</sup>. پس از شکست نهضت جنگل به تهران آمده و سردبیر نشریه حقیقت می‌گردد اما در ۱۳۰۱ روزنامه حقیقت توقیف گردیده بخاطر فعالیت‌های سیاسی، دیر ازدواج می‌کند یعنی در ۱۳۰۰ در ۲۹ سالگی با معصومه خانم (دختر میرزا ابراهیم‌خان صنایع‌الدوله). معصومه خانم همیشه به شوهر وفادار و همواره در پی آسایش پیشه‌وری بوده بخوبی هم تار می‌نواخته. شش سال بعد در ۱۳۰۶ تنها پسرش (داریوش) در تهران متولد می‌گردد و بدنبال آن، با قدرت‌گیری رضاخان، شرایط برای حزب کمونیست سخت‌تر می‌گردد اکثر کمونیست‌ها یا از ایران خارج گردیده و یا راهی زندان می‌گردند سیدجعفری پیشه‌وری نیز در ۶ دی ماه ۱۳۰۹ دستگیر شده و به مدت ده سال با شماره زندانی ۲۲۶، به اتهام عضویت در «فرقه اشتراکی» زندان رضاشاه را تحمل می‌کند<sup>۱۲۸</sup> براساس پرونده زندانش، او در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۱۶ بخاطر بدرفتاری‌های ماموران، دست به اعتصاب غذا می‌زند در پرونده زندانش علت اعتصاب غذایی بخاطر اعتراض به عدم تعیین تکلیف زندانی ذکر شده<sup>۱۲۹</sup> اما در خاطرات پیشه‌وری آمده که او را با مجرمین غیرسیاسی و افراد ناجور در یک اتاق می‌انداختند و البته برای شکستن اعتصاب غذا و بازکردن دهانش، سرانجام ماموران زندان به زور متوسل شده و در جریان آن، دهان او زخمی و دندانش شکسته می‌شود.<sup>۱۳۰</sup>

پیشه‌وری را پس از تحمل دهسال زندان و اتمام دوران زندانش، آزاد نمی‌کنند و به کاشان تبعید می‌کنند او در این زمان ۴۷ ساله بود. در دستور شهربانی در مورد وی چنین آمده:

میرجعفر پیشه‌وری، پسر جواد، زندانی شماره ۲۲۶ سیاسی... که به بزه عضویت در فرقه اشتراکی از ۱۳۰۹/۱۰/۶ محکوم به ده سال زندانی مجرد گردیده در تاریخ ۱۳۱۹/۸/۶ مدت محکومیتش خاتمه می‌یابد قدغن فرمائید راجع به استخلاص زندانی نامبرده، نظریه اعلام فرمائید.<sup>۱۳۱</sup>

بدنبال دستور فوق، دو نفر مامور، پیشه‌وری را در مورخه ۱۳۱۹/۸/۲۹ از زندان مرکزی تحویل گرفته و به کاشان برده تحویل شهربانی کاشان می‌دهند<sup>۱۳۲</sup>.

در کاشان با کمک دوستش، دکتر سلام‌اله جاوید که قبل از او بدانجا تبعید شده بوده مستقر می‌گردد، جمعیت کاشان در آن زمان در حدود ۳۰۳۵ نفر بود فرش و سفال‌گریش مشهور بود

البته در تابستان نیز عقربهایش ترسناک بود! دکتر جاوید تنها پزشک این شهر و همسرش (بیکه خانم) نیز تنها قابل‌هش بوده آنها یک خانه دو طبقه با کرایه ۴۰ تومان اجاره کرده که طبقه بالا مطب و طبقه پایین محل زندگیشان بود.

خانواده سه نفری پیشه‌وری مدتی در کاشان در خانه دکتر جاوید بیتوته کرده سپس خانه‌ای را اجاره می‌کنند و برای تامین هزینه زندگیش نیز یک مغازه خواربارفروشی اجاره کرده پیشه‌وری در آنجا مشغول می‌گردد! اما اکثر اوقات برای اطلاع از اوضاع جنگ جهانی دوم، مشتاقانه گوش به رادیویی می‌سپردند که با دکتر جاوید بصورت اشتراکی خریده بودند.

سه هفته قبل از اشغال کشور توسط متفقین، به محض انتشار خبرهای حاکی از خطر جنگ، بار دیگر حکومت رضاشاه، پیشه‌وری و زندانیان تبعیدی دیگر را دستگیر و زندانی می‌سازد اما با ورود متفقین در شهریور ۱۳۲۰ش و سقوط رضاشاه، پیشه‌وری و دوستانش رهایی یافته به تهران برمی‌گردند و در تشکیل حزب توده در خان سلیمان میرزا جزو موسسین حزب بوده و اندکی بعد نیز از تیریز نماینده مجلس چهاردهم می‌گردد اما بواسطه رد اعتبارنامه‌اش در مجلس از ورود به آن باز می‌ماند و اندکی بعد نیز با دسیسه‌های اردشیر آوانسیان از حزب توده نیز اخراج می‌گردد. در تهران سردبیر و مدیر مسئول آژیر بوده که فرقه دمکرات آذربایجان ظهور می‌کند.

در گزارش مفصلی که باقروف در ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۴ برای استالین فرستاده برای اولین بار از لزوم ایجاد تشکیلاتی در آذربایجان سخن رفته که بتواند در خدمت سیاست روسیه باشد:

...متاسفانه در ایران، ما علیرغم اینکه تشکیلات زیادی داریم اما هنوز هم تشکیلاتی که بتواند سیاست ما را پیش برده و اهداف ما را بوسیله اشخاص با نفوذ تحقق بخشند وجود ندارد ۱۳۳

بدنبال این پیشنهاد باقروف، باید به سند بکلی سری شماره ۷ اشاره کنیم که از مهمترین و کلیدی‌ترین اسناد در ارتباط با تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد است و از بالاترین سطح یعنی «پولیت بورو» از مسکو خطاب به میرجعفر باقروف صادر شده، این سند در تاریخ ۶ ژوئیه ۱۹۴۵/۱۵ تیر ۱۳۲۴ نوشته شده یعنی در اول ژوئیه، باقروف به مسکو فراخوانده شده و در ۶ ژوئیه این تصمیم گرفته شده که در واقع اولین گام برای تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد است. براساس تصمیم پولیت بورو قرار بر این گذاشته می‌شود که اقدامات لازم در شهرهای آذربایجان و غیره... برای حرکت‌های گریز از مرکز صورت بگیرد در بند ۲ این سند چنین آمده:

ایجاد حزب دموکراتیک در آذربایجان جنوبی تحت نام "حزب دموکرات آذربایجان" با هدف هدایت جنبش جدایی‌طلب. برای ایجاد حزب دموکرات در آذربایجان جنوبی باید تغییرات و سازماندهی مجدد در شاخه آذربایجان حزب توده ایران انجام شود و طرفداران

جنبش جدایی‌طلبی از تمام اقشار مردم وارد این حزب گردند.

و در این سند که مربوط به کردها می‌گردد چنین آمده:

کارهای مناسب و تشویقی در میان کردهای شمال ایران انجام داده و آنها را به جنبش

جدایی‌طلبی کشانده تا یک منطقه خودمختار کردی تشکیل دهند.<sup>۱۳۴</sup>

در مورد اینکه چگونه سیدجعفر پیشه‌وری به عنوان رهبر فرقه دمکرات انتخاب می‌گردد بسته و گریخته در برخی اسناد و خاطرات، از آن سخن رفته است. با فراهم شدن زمینه‌های تشکیل فرقه دمکرات، احتمالاً پیشه‌وری در اواسط مرداد ۱۳۲۴ش، روزنامه آژیر را در تهران به دوستانش کریم کشاورز و فریدون ابراهیمی سپرده و عازم تبریز می‌گردد. اسماعیل شمس از فعالان سیاسی تبریز و از دوستان نزدیک پیشه‌وری و سردبیر روزنامه آذربایجان، در مارس ۲۰۰۵ در این زمینه می‌گوید:

با روشنفکران و فعالان تبریز نشست مشورت کردیم تصمیم گرفتیم پیشه‌وری را به تبریز دعوت کنیم نامه‌ای نوشته من، ولایی و چاووشی نامه را به نزد پیشه‌وری در دفتر روزنامه آژیر بردیم وقتی نامه را دید با اشتیاق آن را قبول کرده گفت «شیر مادرم سکینه حرام باد» اگر قبول نکنم، آنگاه آژیر را به همکارانش سپرده و سفارش‌های لازم را در این خصوص به آنها داد ما بعد از ظهر همان روز به تبریز بازگشته و آقای پیشه‌وری نیز فردای آن روز بدون سرو صدا به تبریز آمد.<sup>۱۳۵</sup>

در برخی از اسناد شوروی بصورت غیرمستقیم در مورد انتخاب پیشه‌وری در راس فرقه دمکرات سخن رفته مثلاً در یکی از این اسناد در مورد پیشه‌وری چنین آمده است که در ۲۴ بهمن ۱۳۲۳ حسن‌انف رئیس گروه کارکنان سیاسی آذربایجان شوروی گزارش مهمی در ۶۷ صفحه به باقروف می‌فرستد او ضمن یادآوری شرایط مناسب فعلی برای تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان، می‌نویسد که اکنون دولت ایران در آستانه سقوط قرار گرفته و احساسات استقلال‌طلبانه در بین مردم آذربایجان بر علیه تسلط فارس‌ها زنده است لذا باید هرچه زودتر وارد عمل شد، شرایط بین‌المللی نیز مستعد این مسئله است و همزمان با شکست هیتلر این کار باید عملی گردد و متفقین در مقابل کار انجام شده قرار گیرند و برای رهبری کارها پیشنهاد می‌کند که هرچند در تبریز افراد شرافتمند برای رهبری حزب و کار در اتحادیه‌ها و ادارات وجود دارند اما تعداد آنها کافی نیستند لذا بهتر است از آذربایجانی‌های دمکرات در تهران استفاده کرده آنها را به تبریز آورد و سیدجعفر پیشه‌وری مدیر روزنامه آژیر را به عنوان یکی از این آدم‌ها ذکر می‌کند.<sup>۱۳۶</sup>

بعدا نیز همچنان که در گزارش یمیلیانوف به میرجعفر باقروف در مورد پس از تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در ۲۰ دسامبر/آذر ۱۳۲۹ دیده می‌شود او می‌نویسد:

سازمان‌های ما تصمیم گرفت که برای ایجاد تشکیلات فرقه دمکرات آذربایجان، تعدادی از افراد با نفوذ را از ایران به باکو دعوت کند پس از مذاکرات زیاد تصمیم گرفته شد که فرقه دمکرات آذربایجان تازه تاسیس را بدست یکی از افراد پرنفوذ یعنی سیدجعفر پیشه‌وری بسپارد...<sup>۱۳۷</sup>

البته یوسف افتخاری در خاطرات خود می‌گوید که روس‌ها برای بدست گرفتن رهبری فرقه دمکرات به سراغ او رفته بودند ولی او قبول نکرده است<sup>۱۳۸</sup> اما به نظر نمی‌رسد ادعای افتخاری درست باشد، اولاً در اسناد روسی مربوط به فرقه دمکرات آذربایجان مطلبی در مورد ادعای افتخاری وجود ندارد، ثانیاً روس‌ها چگونه می‌توانستند به او اعتماد کنند در حالی که او از دوره زندان رضاشاه از مخالفان سرسخت استالین بوده و پس از سقوط رضاشاه نیز در مقابل حزب توده قرار داشت و فشار به افتخاری و همفکرانش از سوی حزب توده به حدی رسید که سرانجام در بیستم اسفند ۱۳۲۴، یوسف افتخاری در روز روشن توسط عوامل حزب توده در تهران ربوده شده و به زندان شخصی رضا روستا منتقل شد! و با دسیسه‌های اردشیر آوانسیان، اتحادیه کارگران و برزگران وابسته به یوسف افتخاری و خلیل انقلاب‌آذر از دست آنان خارج شده و آنها از تبریز رانده شدند<sup>۱۳۹</sup>.

در سند ۹ نیز در ارتباط با ظهور فرقه دمکرات، چنین آمده:

پس از اعلام موجودیت فرقه دمکرات آذربایجان، افراد و گروه‌های علاقمند به آن، با چاپ آگهی‌های مختلف از آن حمایت کنند بصورت ارگانیک کمیته ایالتی حزب توده در تبریز را وارد فرقه دمکرات کرده و کمیته حزب توده در تبریز با رغبت خاطر انحلال خود را اعلام کرده و به فرقه بپیوندد و اعضای آن عضو قرفه دمکرات گردند<sup>۱۴۰</sup>.

بنابراین، در تبریز پیشه‌وری و شبستری پس از مذاکرات زیاد تصمیم می‌گیرند که صادق پادگان، مسئول وقت حزب توده در تبریز را بسوی خود جلب نمایند، پادگان پس از اطلاع از جریان تشکیل فرقه دمکرات، آن را قبول می‌کند و بعد از سه روز مذاکره، تصمیم می‌گیرند پس از اعلام فرقه دموکرات از طرف پیشه‌وری و شبستری، پادگان نیز با سران حزب توده صحبت کرده و زمینه ادغام دو حزب را فراهم نمایند در ۲۵ اوت/۳ شهریور گروه سه نفره پیشه‌وری، پادگان و شبستری برای تدوین پیش‌نویس برنامه و نظامنامه فرقه و نحوه اعلام آن، با میرجعفر باقروف و دستیارانش آتاکشی‌اف و یعقوب‌اف ملاقات کردند. کارهای مقدماتی و بیانیه فرقه دمکرات تکمیل شده و پس از تایید و تصحیح در باکو، برای تایید نهایی به مسکو فرستاده شد.

پس از آن، پیشه‌وری بیانیه ۱۲ شهریور که شامل ۱۲ ماده بود به دو زبان آذری و فارسی می‌نویسد و قرار می‌گذارند تا بعد از امضاء تعدادی از آزادیخواهان، در روز ۱۲ شهریور منتشر

کنند.

در اول صبح ۱۲ شهریور، مردم تبریز شاهد اعلامیه‌ایی با امضای ۸۰ نفر از افراد تجار، سیاستمدار، روشنفکر، روحانیان... به زبان ترکی بر دیوارها بودند که از آنها می‌خواست به صفوف فرقه بپیوندند. روز ۱۴ شهریور اولین شماره روزنامه آذربایجان در تبریز منتشر شد و در آن، این تیتراژ پیشه‌وری به چشم می‌خورد: «حزب ما آغاز به کار کرد».

به محض اینکه، ایجاد فرقه دمکرات در دستور کار روس‌ها قرار می‌گیرد نقل و انتقالات قوای روسی که در ایران حضور داشتند در آبان ماه آغاز می‌گردد که البته حکومت ایران در سندی ضمن اشاره به این نقل و انتقالات در صدد اعتراض برمی‌آید و وزارت امور خارجه در یادداشتی به سفارت روسیه، دلیل این نقل و انتقالات را می‌پرسد «از وزارت کشور اطلاع می‌دهند که اخیراً در تمام نقاط شمالی ایران که نیروهای شوروی توقف دارند نقل و انتقالات پی در پی افسران و سربازان سرخ با اسلحه و مهمات بعمل می‌آید که نمی‌توان آنرا ساده تلقی نمود و تصور کرد برای تغییر آب و هوا و استراحت افراد است...»<sup>۱۴۱</sup>.

اندکی پس از بیانیه فرقه دمکرات، انجمن آذربایجان به رهبری شبستری (در ۱۴ شهریور) و اتحادیه‌های کارگری استان آذربایجان (شورای متحده) به رهبری محمد بی‌ریا (در ۱۶ شهریور) به فرقه پیوستند. در همین زمان، به دستور روس‌ها و بدون اطلاع رهبران حزب توده در تهران، تشکیلات گسترده حزب توده آذربایجان نیز به فرقه دمکرات پیوست هر چند الحاق تشکیلات حزب توده به فرقه دمکرات، اعتراض بسیاری از سران حزب توده در تهران را برانگیخت<sup>۱۴۲</sup>. اما آنها نمی‌دانستند که این تصمیم روس‌هاست چرا که در سند ۷ که مربوط به تشکیل فرقه دمکرات است چنین آمده بود:

... برای ایجاد حزب دمکرات در آذربایجان جنوبی باید تغییرات و سازماندهی مجدد در شاخه آذربایجان حزب توده ایران انجام شود و طرفداران جنبش جدایی‌طلبی از تمام اقشار مردم وارد این حزب گردند<sup>۱۴۳</sup>.

و در اگوست ۱۹۴۵ احد یعقوب اوف سفیر اتحاد جماهیر شوروی از تهران به تبریز می‌آید و وظیفه اصلی او الحاق شعبه ایالتی حزب توده به فرقه دمکرات است که بدنبال این الحاق، در ۶ سپتامبر باقروف نامه زیر را به استالین می‌نویسد:

امروز پلنوم کمیته تبریز حزب توده برگزار خواهد شد و شعبه تبریز حزب توده با فرقه دمکرات آذربایجان یکی خواهد شد.

بدنبال این تصمیم، بلافاصله در ایران در شهرهای مختلف آذربایجان، شاهد تغییرات مختلف در این راستا می‌گردیم، همچنان که از گزارش‌های شهربانی از شهرهای مختلف آذربایجان برمی‌آید در تمام شهرهای آذربایجان، تشکیلات حزب توده تبدیل به فرقه دمکرات می‌گردند: از

مشکین شهر در ۲۸ مهر گزارش می‌رسد که در مراسمی که از سوی حزب توده آن شهر برگزار گردید سه نفر در خصوص تبدیل حزب توده آن شهر به فرقه دمکرات سخنرانی کردند.<sup>۱۴۴</sup> در همین فرمانده ژاندارمری آن شهر، محرمانه گزارش داد که ملاخلیل اشراقی، ننه کرانی و حسین فلاح «عصر روز ۲۴/۷/۵ اهالی را در میدان جمع کرده و به منظور اعلام اینکه حزب توده ملحق به حزب دیموکرات گردیده و از این به بعد افراد حزب توده پایبند مقررات قانونی را که از طرف حزب دیموکرات وضع گردد باید از آن پیروی کنند...»<sup>۱۴۵</sup>.

بنابراین، اعتراضات افراد حزب توده مانند اردشیر آوانسیان برای الحاق تشکیلات حزب توده به فرقه دمکرات به جایی نرسید و بزودی مجبور شدند با آن کنار بیایند چون همچنان که در سند بالا گفته شد تصمیم آن را برادر بزرگ در شوروی گرفته بود! و در ۲۲ تیر ۱۳۲۴ نیز برای اجرای دستور مسکو، باقروف در تلگرافی که به مالکنف دبیر کمیته مرکزی ارسال کرده می‌گوید که سازمان‌های حزب توده باید به فرقه ملحق گردند.<sup>۱۴۶</sup>

امروزه از اسناد محرمانه شوروی چنین برمی‌آید که به دنبال آن دستور، در اگوست ۱۹۴۵/مرداد ۱۳۲۴ احد یعقوب‌اف سفیر شوروی در ایران به تبریز می‌آید و تنها ماموریت او از این سفر، الحاق شعبه آذربایجانی حزب توده به فرقه دمکرات آذربایجان بود و در ۱۵ شهریور ۱۳۲۴/۶ سپتامبر ۱۹۴۵ میرجعفر باقروف در نامه‌ای محرمانه به استالین، اطلاع می‌دهد که:

امروز پلنوم کمیته آذربایجان حزب توده برگزار می‌شود و شعبه آذربایجان حزب توده با فرقه دمکرات آذربایجان متحد خواهد شد.<sup>۱۴۷</sup>

دکتر کشاورز در همین زمان، در مصاحبه با خبرنگاران، هرگونه رابطه بین حزب توده و فرقه دموکرات را رد کرده می‌گوید:

حزب توده ایران با فرقه دموکرات آذربایجان رابطه‌ای ندارد، کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان در حدود دو ماه قبل اعلامیه‌ای صادر کرده و انفصال خود را از حزب توده اعلام و به حزب دموکرات آذربایجان پیوست و البته یک فرد مطابق نظامنامه حزبی نمی‌تواند در دو حزب عضو باشد.<sup>۱۴۸</sup>

اما اندکی بعد با فشار روس‌ها، حزب توده به حمایت از فرقه دمکرات تن می‌دهد و «ظفر» یکی از روزنامه‌های وابسته به حزب توده، ضمن حمایت از شعارهای فرقه دموکرات می‌نویسد:

آنچه اکثر به اصطلاح میهن‌پرستان ایران را آشفته می‌سازد، آرزوی به زبان مادری سخن گفتن ملت آذربایجان ... است ... به این میهن‌پرستان باید گفت که شناسایی زبان آذری به عنوان یک زبان رسمی، تمامیت ارضی ایران را تهدید نخواهد کرد وجود سه زبان رسمی در سوئیس، وحدت آن دولت را تضعیف نکرده است ولی اگر از پذیرفتن واقعیت و شناسایی

وجود زبان آذری خودداری کنیم، اقلیت بزرگی را از خود رانده و بنابراین ایران را تضعیف خواهیم کرد<sup>۱۴۹</sup>.

بنابراین، مطالعه سیر حوادث از سقوط دیکتاتوری رضاشاه تا ظهور فرقه دمکرات آذربایجان نشان می‌دهد که فشارها و انکار زبان و هویت مردم آذربایجان در دوره رضاشاه باعث شد که پس از بوجود آمدن فضای نسبتاً آزاد بعد از ۱۳۲۰ اعتراضات و مقاومت‌های متعددی از سوی مردم آذربایجان و کردها شکل بگیرد، به طوری که قبل از ظهور فرقه دمکرات، تکیه بر «مظلومیت زبانی» در اکثر مطبوعات و تشکل‌ها در آذربایجان و کردستان دیده می‌شود اما با فشار و تصمیم روس‌ها، پس از ظهور فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد، این تشکل‌ها همگی جذب فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان می‌گردند به عنوان مثال روزنامه آذربایجان که، ارگان «جمعیت آذربایجان» بود و در مهر ۱۳۲۰ به همت افرادی چون اخگری، هلال ناصری، رحیمی، رزبان، چاووشی، شبستری و شمس در تبریز شکل گرفته بود و پس از ظهور فرقه دمکرات، ارگان فرقه دمکرات می‌گردد همین روزنامه، چهار سال قبل از این در ۱۳۲۰ در این زمینه چنین نوشته بود:

سبب بدبختی آذربایجان چیست؟ علت اصلی، فقدان وحدت بین ملت آذری است. دیگران توانسته‌اند به خاطر تفرقه داخلی بخصوص بین سنی و شیعه، ارمنی و مسلمان، دهاتی و ایلیاتی، کرد و آذری ما را استثمار کنند و آلت دست قرار دهند. تنها زمانی خواهیم توانست حقوق خود را تأمین کنیم که این اختلافات را کنار بگذاریم و در برابر استثمارگران تهران متحد شویم ... هدف اصلی ما حمایت از حقوق دمکراتیک مردم در استفاده از زبان مادری است.

وقت آن است که دولت قبول کند که آذربایجانی فارسی زبان نیست و نبوده است. زبان رسمی و مادری ما آذربایجانی است. ما هر چه در توان داریم برای ترویج زبان مادری خود در مدارس و ادارات دولتی انجام خواهیم داد. آنهایی که سعی می‌کردند زبان ما را نابود کنند، باید نظر خود را عوض کنند<sup>۱۵۰</sup>.

بنابراین، تأکید بر زبان مادری توسط اقوام ترک و کرد تنها مربوط به فرقه دمکرات آذربایجان یا جمهوری مهاباد و دخالت روس‌ها نبوده بلکه پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاه، شعار و خواست اکثریت فعالان این اقوام بوده است بطوریکه قبل از ظهور فرقه دمکرات، حتی وقتی نخستین کنگره ایالتی حزب توده، با شرکت نزدیک به ۱۵۰ نماینده در ۲۱ دی ماه ۱۳۲۳ در تبریز برگزار گردید در طول کنگره، نمایندگان ترکی، ضمن حمایت شدید از زبان ترکی، آرزو داشتند که این زبان، دومین زبان رسمی در آن ایالت گردد. بعدها حتی در کنفرانس دوم حزب توده که در مرداد ماه ۱۳۲۴ در تهران برگزار گردید احمد حسینی که نماینده مهمان از آذربایجان بود از سخن گفتن به زبان فارسی برای اعضای کنفرانس سرباز زد و رئیس کنفرانس،

مجبور شد که از علی شمیله به عنوان مترجم استفاده کند<sup>۱۵۱</sup>.

اندکی قبل از تشکیل فرقه دموکرات، وقتی کمیته مرکزی حزب توده در تهران، تصمیم گرفت خلیل ملکی را با اختیارات تام، جهت ساماندهی و انجام بعضی اصلاحات در سازمان ایالتی، به آذربایجان بفرستد او در تبریز با مخالفت شدید گروه‌های مختلف مخصوصاً مهاجر قرار گرفت که تاکید بر زبان و هویت ترکی داشتند ملکی در خاطراتش می‌نویسد که اغلب مهاجران حزبی و حتی محمد بی‌ریا، «از من ناراضی بودند که سخنرانی‌های من به زبان فارسی انجام می‌گرفت» و به اصرار از او می‌خواستند که در سخنرانی‌ها، به زبان ترکی صحبت کند. ملکی در جواب آنها می‌نویسد:

همانطور که من با زبان ترکی دشمنی ندارم، با زبان فارسی نیز دشمنی ندارم. ما هم ایرانی هستیم و تمام ادبیات و علوم را به طور غنی در زبان فارسی داریم. حتی در طاقچه‌ی اطلاق هر دهاتی آذربایجان دیوان حافظ و سعدی مانند قرآن وجود دارد<sup>۱۵۲</sup> ...

اما مسئله قومیت و زبان ترکی، تنها شعار مهاجران نبوده بلکه پس از سقوط رضاشاه، در واقع دغدغه اکثر نویسندگان، بخصوص شاعرانی بود که به زبان ترکی و یا کردی شعر می‌گفتند. بنیانگذاران حزب توده و اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن، بیشتر تمایل داشتند که شعارهایی چون: آموزش رایگان، تقلیل ساعات کار روزانه، برابری و حقوق زنان را مطرح کنند نه این که درگیر کشمکش‌های قومی و زبانی با حکومت مرکزی بشوند. اما به میزانی که سران حزب توده، ابعاد قومی را نادیده گرفتند هر دو رهبر یعنی پیشه‌وری و قاضی محمد به بهترین نحو، از این شعارها استفاده کردند بطوری که ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی و استفاده از زبان ترکی و کردی در مدارس و ادارات استان، به شعارهای اصلی در فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد بدل گردید. در مقاله‌ای که پیشه‌وری پس از دو روز از اعلام ظهور فرقه دموکرات، در روزنامه آذربایجان نوشت در مقابل روشنفکران پایتخت مانند محمود افشار(سردبیر مجله آینده) و عباس اقبال، که زبان ترکی را تحمیلی از سوی «مغول‌های وحشی» می‌دانستند موضع سختی گرفت. پیشه‌روی در این روزنامه چنین می‌نویسد:

...آنهايي که به زبان ما توهين می‌کنند و مدعی هستند که این زبان بر ما تحمیل شده است، دشمنان قسم خورده ما هستند در سده‌های گذشته، بیشتر دشمنان آذربایجان کوشیده‌اند تا زبان زیبای ما را خفه و خاموش سازند. خوشبختانه همه آنها شکست خورده و زبان ما زنده مانده است. روشنفکران تهران باید درک کنند که آذری، یک لهجه گذرا نیست، بلکه زبانی خالص با ریشه‌های عمیق مردمی است. این زبان افزون بر داستانها، حماسه‌ها و اشعار مردمی، آثار ادبی شعرا و نویسندگان با استعدادی را نیز در بر می‌گیرد...<sup>۱۵۳</sup>

او پس از اعلام موجودیت فرقه دموکرات، موضع فرقه را در قبال زبان ترکی، به عنوان زبان



رسمی استان، غیرقابل مصالحه ذکر کرد و تا آنجا پیش رفت که خواستار پالایش زبان ترکی از واژه‌های زبان فارسی و عربی شد<sup>۱۵۴</sup>.

در سند ۹ در مورد انتخاب روزنامه‌ای به عنوان ارگان حکومت فرقه دمکرات چنین آمده «در این مدت باید به تهیه و تدوین اساسنامه حزب و نشریه‌ای به عنوان ارگان رسمی آن بنام «صدای آذربایجان» اقدام گردد»<sup>۱۵۵</sup>. اما پس از تشکیل فرقه دمکرات و الحاق «جمعیت آذربایجان» و رهبران آن به فرقه دمکرات، روزنامه آذربایجان نیز که ارگان این تشکیلات بود به عنوان ارگان فرقه دمکرات انتخاب می‌گردد.

بیانیه ۱۲ شهریور فرقه دموکرات دارای برنامه‌های مترقی بود و همبین، علتی برای جذب مردم مخصوصا در مراحل اولیه کار فرقه دمکرات بوده است. رئوس برنامه‌های فرقه در بیانیه عبارت بودند از:

خواستار اعطای مختاریت مدنی و آزادی داخلی با حفظ استقلال و تمامیت ایران، ایجاد انجمنهای ایالتی و ولایتی، تدریس زبان آذری در مدارس ابتدایی آذربایجان تا کلاس سوم و تدریس زبان فارسی فقط در کلاسهای بالاتر به نام زبان دولتی برابر با زبان آذربایجانی، تشکیل دارالفنون ملی، توسعه صنایع و کارخانه‌ها، مبارزه با بیکاری، توسعه تجارت و ایجاد راههای تجاری و راههای ترانزیتی جهت کالاهای صادراتی، توجه به عمران و آبادی شهرهای آذربایجان، تأمین احتیاجات دهقانان و کشاورزان و حذف بعضی از مالیاتهای غیر قانونی، مبارزه با بیکاری بوسیله ایجاد کارخانه‌ها، توسعه تجارت و توسعه تشکیلات کشاورزی، افزایش کرسی‌های نمایندگان آذری از ۲۰ نفر به یک سوم نمایندگان مجلس شورای ملی، مصرف نیمی از مالیاتهای وصولی در آذربایجان...<sup>۱۵۶</sup>

روز بیست و دوم شهریور ماه، سران فرقه در منزل محمدتقی رفیعی گرد آمدند و کمیته تشکیلاتی موقت فرقه را مرکب از یازده نفر به ریاست پیشه‌وری و معاونت شبستری انتخاب کردند در این جلسه، بی‌ریا (رئیس اتحادیه‌های کارگری) رهبری فرقه دمکرات را پذیرفت و صادق پادگان و زین العابدین قیامی نیز، تصمیم کنفرانس ایالتی حزب توده مبنی بر، الحاق آن حزب به فرقه دمکرات را به استحضار رسانیدند و همچنین در این جلسه، تاریخ ۱۳۲۴/۷/۱۰ به عنوان روز تشکیل اولین کنگره فرقه دمکرات تعیین گردید. بدین ترتیب نخستین کنگره فرقه در ۱۰ مهر ماه با شرکت ۲۴۷ نفر، که از شهرهای مختلف و قصبات آذربایجان به تبریز آمده بودند تشکیل گردید شرکت کنندگان از طبقات مختلف اجتماعی بودند این کنگره به مدت سه روز ادامه پیدا کرد و کنگره اساسنامه‌ای را که مرکب از ۵۱ اصل بود به تصویب رساند و از این تاریخ مبارزه و درگیریها فرقه دمکرات با دولت مرکزی بر

سر تسلط بر آذربایجان به مدت سه ماه شکل می‌گیرد و تا ۲۱ آذر ۱۳۲۴ تشکیل حکومت به باش وزیری سیدجعفر پیشه‌وری ادامه پیدا می‌کند.

قبل از این، درگیری‌های پراکنده‌ای در شهرهای مختلف آذربایجان وجود داشت اما با تشکیل گروه مسلح فدائیان، درگیری‌ها شکل منظم و منسجم به خود گرفت. در عرض این یک ماه، فرقه به تقویت و سازماندهی گروههای مسلح فداییان و همچنین جذب افراد جدید و آموزش نظامی در شهرهای مختلف آذربایجان پرداخت تا آماده برای تسخیر پادگان‌های ارتش شود. برای این منظور در ۲۹ مهر ۱۳۲۴ / ۲۱ اکتبر ۱۹۴۵ میرجعفر باقروف به اتفاق ژنرال ماسلنیکف فرمانده منطقه نظامی باکو نامه خیلی محرمانه‌ای به لاوروف بریا کمیسر امور داخلی روسیه نوشته و اقدامات صورت گرفته زیر را به اطلاع او می‌رساند:

۲۱ نفر از ماموران اجرایی با تجربه کمیساریای امور داخله «ک.گ.ب» شوروی انتخاب شدند تا علیه افراد و سازمانهایی که مزاحم توسعه خودمختاری در آذربایجان ایران هستند اقدام کنند این افراد باید از افراد محلی، گروههای پارتیزانی تشکیل دهند. برای کمک به آنان ۷۵ نفر جنگجو از کارکنان فعال «کالخوزها» که مدتهاست با ارگان‌های ویژه وزارت داخلی و «ک.گ.ب» مربوط هستند و در انجام اقدامات ویژه نظامی بارها بکار گرفته شده‌اند اختصاص یافته‌اند. ماموران عملیات و جنگجویان در درجه اول به شهرهای تبریز، اردبیل، میانه و مراغه اعزام می‌شوند بعداً گروههای دیگری به مناطق دیگر اعزام خواهند شد. برای این افراد از پوشش معاونت فرمانداری نظامی که در شهرهای ایران مستقر هستند استفاده خواهد شد و جنگجویان نیز به عنوان اعضای عادی این فرمانداری‌ها معرفی خواهند شد...

آنها قبل از اینکه به ایران فرستاده شوند در باکو دوره‌های آمادگی سیاسی، نظامی و اجتماعی خواهند گذراند<sup>۱۵۷</sup>

در آخر این نامه، مشخصات افراد اعزامی به ایران آورده شده و نامه با درخواست هزینه نگهداری آنان در ایران به این صورت پایان می‌یابد «...از آنجا که آنها مدت زیادی در آذربایجان خواهند ماند لذا برای هزینه آنان خواهش می‌کنیم دستور دهید ۱۰۰۰۰۰ ریال تخصیص داده شود»<sup>۱۵۸</sup>

در ۲۴/۸/۱۰ شهربانی سراب گزارش داد که در ۲۴/۷/۲۸ فرقه دمکرات متینگ بر گزار کرده و جالب اینکه خود مالکین آنجا یعنی سیدمحمدی هاشمی و عزت آقا علی اصغری از تشکیل دهندگان و سخنرانان متینگ بودند<sup>۱۵۹</sup> در ۲۴/۸/۲۴ فرمانده دسته سراب گزارش داد که در شب، دو کامیون اسلحه از طرف روس‌ها در اختیار افراد فرقه گذاشته شده و در محال دیزمار دو کامیون اسلحه بین رعایا پخش گردیده در همین روز، دسته نظامی عجب‌شیر از طرف فدائیان خلع سلاح و زندانی شدند و شهر بدست فدائیان فرقه افتاده و راه ارتباطی بین تبریز با مراغه و

میان‌دواب را قطع کردند.

در ۱۲ نوامبر از طرف فرقه، تظاهرات متعددی در شهرهای مختلف آذربایجان صورت گرفت بدنبال آن، فرقه دمکرات اقدام به مسلح کردن نیروهای خود کرده و مقابله و درگیری قوای فرقه دمکرات با نیروهای دولتی عملی شد. در همین زمان، دولت برای تحکیم وضعیت نیروهای خود و مقابله با افراد مسلح فرقه و اوضاع متشنج آذربایجان در صدد اعزام دو گردان سرباز و یک دسته ارباب جنگی و یک گروهان ژاندارم به فرماندهی سرهنگ امجدی به آذربایجان برآمد مقامات ایرانی در ۲۶ آبان ۱۳۲۴ اعزام نیرو به آذربایجان را از مقامات روسیه و سفارت شوروی درخواست کرده اما علی‌رغم مخالفت روس‌ها، دو گردان مذکور از تهران بسوی تبریز به راه افتاد آنها شب را در کرج که در آن زمان روستایی بیش نبود بسر برده و در ۲۸ آبان ماه بطرف قزوین به راه افتادند این دو گردان با دستور ژنرال آلکسی رئیس ستاد کل ارتش شوروی در شریف‌آباد بین تهران و قزوین توسط قوای روسی به فرماندهی سرهنگ اسمیرنوف در ساعت ۲ بعد از ظهر ۲۹ آبان متوقف شده و بعد از معطلی نزدیک به یک ماهه، سرانجام در ۲۳ آذر ماه به تهران باز می‌گردند.<sup>۱۶۰</sup>

از گزارش‌ها چنین برمی‌آید که در همین زمان، تنشها در مراغه نیز آغاز شده و یک هزار نفر در خوشه‌مهر مراغه توسط کبیری مسلح شده آماده حمله به مراغه و بناب بودند و در میانه نیز رعایا مسلح شده سیم تلگراف را قطع کردند. در همین زمان، مقامات شوروی در تبریز مانع می‌شدند که هیچ نیروی نظامی از لشکر تبریز برای کمک به نواحی مورد حمله از طرف گروههای فدایی خارج گردند.<sup>۱۶۱</sup>

برطبق گزارش فرماندار اردبیل، در آستارا میرایوب شکبیا چهره پیشکسوتی که قبل از این در زندان رضاشاه با پیشه‌وری آشنا و دوست بوده به همراه اعلامیه‌هایی در اوایل مهرماه وارد آنجا شده و فرقه دمکرات را در آنجا تشکیل داده<sup>۱۶۲</sup> و سپس در آستارا در پنجم آذرماه ۱۳۲۴ عوامل فرقه دمکرات به ژاندارمری حمله کرده پس از دو ساعت زدوخورد، ژاندارمری را تسخیر کرده و در این درگیری‌ها، سرهنگ ظهیرنیا به همراه سه نفر کشته شده‌اند و مهاجمین کنترل شهر را بدست گرفته‌اند.<sup>۱۶۳</sup>

احتشامی فرماندار اردبیل در دهم آبانماه ۱۳۲۴ ش. به وزارت کشور گزارش داد که یک عده دویست نفری از اعضای فرقه دمکرات و مهاجرین به رهبری حسین جودت، عزیز فرهنگی و خان حسین مظفر دبیرستان صفوی شهر را گرفته و مدیر و افراد دبیرستان را اخراج کرده آنجا را پایگاه خود ساخته‌اند.<sup>۱۶۴</sup>

این درگیری‌ها که به کمک و پشتیبانی ارتش سرخ در ایران صورت می‌گرفت ادامه پیدا

کرده و در نهایت تا ۲۱ آذر ۱۳۲۴ فرقه دمکرات آذربایجان توانست کنترل شهرهای مختلف آذربایجان را بدست گرفته و دولت خود را مستقر کند.

ابتدا، طرفداران فرقه دمکرات تظاهراتی در سراسر شهرهای آذربایجان ایران برگزار کردند که باقروف در گزارشی به تعداد نفرات شرکت کننده در شهرهای مختلف اشاره می کند<sup>۱۶۵</sup> و خواستار انتخابات مجلس ملی آذربایجان شده که اندکی بعد، در تاریخ ۲۰ نوامبر/۲۹ آبان ۱۳۲۴ مجمع ملی آذربایجان در سالن تئاتر شهر تبریز افتتاح شد و نمایندگان از همه مناطق آذربایجان در این جلسه شرکت کردند اما به استثنای نمایندگان اردبیل و سراب، که به واسطه برف شدید و بسته شدن راهها نتوانستند به موقع برسند. اولین جلسه با سخنرانی حاجی عظیم خان، مسن-ترین نماینده و برادر ستارخان که به عنوان یکی از قدیمی ترین چهره های جنبش دموکراتیک آذربایجان ایران بود آغاز گردید. باقروف در گزارشی به استالین در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵ در این زمینه چنین می نویسد:

اولین جلسه مجمع ملی آذربایجان در میان شور و شوق زیادی انجام گرفت در جلسه شبانه مجمع نیز سیدجعفر پیشه‌وری، رئیس فرقه دموکرات، گزارشی در مورد وضعیت در آذربایجان ایران و وظایف جنبش دموکراتیک ارائه داد. تبریز آرام است، حوادثی وجود ندارد<sup>۱۶۶</sup>.

باقروف در نامه مورخ ۲۲ نوامبر/۱ آذر گزارش می کند که فرقه دمکرات بر تبریز مسلط شده و تمامی ادارات را در دست خود دارد<sup>۱۶۷</sup>. در ۲۱ نوامبر/۳۰ آبان مجلس ملی آذربایجان در کنگره خود، یک کمیته ای ملی مرکب از ۳۹ نفر انتخاب کرد کنگره درخواست های مردم را برای خودمختاری آذربایجان در چارچوب ایران تصویب کرده و در طی یک اعلامیه ای، آن را برای دولت ایران و برخی کشورهای دموکراتیک فرستادند<sup>۱۶۸</sup> از آنجا که سران فرقه، تجربه کشورداری نداشتند از باکو خواسته شد برای اداره هر وزارتخانه یک نفر مشاور غیررسمی اعزام کنند باقروف در نامه ای در ۱۹ دسامبر درخواست دولت ملی آذربایجان را با استالین، مولوتف، بریا و مالکنف در میان گذاشت و باقروف خودش نیز این درخواست را لازم و ضروری دانسته اما پیشنهاد کرد که افراد اعزام شده به عنوان مشاور باید هویت شوروی خود را بروز ندهند، به این درخواست پاسخ مثبت داده شد<sup>۱۶۹</sup>.

وقتی میوآپریک دبیر کنسولگری آمریکا در باکو به وقایع آذربایجان و نقش روس ها در آن اشاره می کند باقروف از طریق یعقوب اف (کمیسر امور داخلی) و یمیلیانف (کمیسر امنیت ملی) به مسئولان آذربایجان ایران یعنی سه تایی های باکو (آتاکیشی اوف، ابراهیموف، حسن اوف) و ژنرال روسوف دستور پنهانکاری بیشتر می دهد و چنین هشدار می دهد:

از طریق سازمان های اداری و نظامی آذربایجان ایران گزارش رسیده که رفقای ما در

کمک به رفقای محلی کاملاً علنی اقدام می‌کنند. رفیق سرکرده (باقروف) لازم می‌داند به شما و رفقای شما هشدار دهد که فراموش نکنید شما در سرزمین بیگانه هستید و باید نهایت پنهانکاری را رعایت کنید و ضمناً بدانید عملکردهای هر تبعه شوروی نه تنها از طرف ایرانی‌ها بلکه انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها، ترک‌ها و دیگران زیر نظر می‌باشد... بنابراین به همه همکاران خود توصیه کنید در مورد کار با رفقای محلی احتیاط و پنهانکاری کامل را رعایت کنند.<sup>۱۷۰</sup>

از عجایب روزگار اینست که سیدجعفری پیشه‌وری که از تبریز دومین رای را برای ورود به مجلس چهاردهم کسب کرده بود اما گروهی از فتودال‌ها به رهبری سیدضیال‌الدین طباطبایی با اعتبارنامه او مخالفت کرده و مانع ورود او به مجلس شده بودند اکنون، پس از بدست گرفتن رهبری فرقه دمکرات، سید محمد صادق طباطبایی رئیس همان مجلس چهاردهم در پی تطمیع او برآمده و از پیشه‌وری می‌خواست از رهبری فرقه دمکرات دست کشیده و به تهران آمده و مسندی را قبول کند و عضویت دولت را بپذیرد و اکنون، پیشه‌وری آن را رد می‌کرد!<sup>۱۷۱</sup>

## ۶ - تلاش‌های روس‌ها در بین کردها

از زمان حتی قبل از ورود متفقین به ایران، مناطق کردنشین مکرران، مورد توجه دولت‌های متخاصم جنگ دوم جهانی بود و حضور جاسوسان آنها از چشم ناظران محلی نیز دور نمانده بود در کتاب خاطرات زندگی پرماجرایی دکتر آسو می‌خوانیم که:

در جوار خانه عبدالله درویش یک مهاجر روس با مادرش دو دکان اجاره کرده بود یکی محل فروش بستنی بود و در دکان دیگری زندگی می‌کردند. غافل از این که این آقای بستنی‌فروش یک سرهنگ روسی و عضو فعال چکا [پلیس مخفی شوروی که بعدها به ک.گ.ب تبدیل شد] است که بعدها مسئله‌ساز خواهد شد. شوهر سرهنگ رئیس پادگان هم یکی دیگر از مهره‌های چکا بود که بعد از اشغال ایران از طرف قوای متفقین و آمدن روس‌ها درجه حقیقی خود را نصب کرد و به ریش مردم خندید.<sup>۱۷۲</sup>

روزولت نیز از شخصی روسی بنام «جعفراف» به عنوان «لورنس کردستان» نام می‌برد که در آن زمان در بین کردها می‌گشته و با آنها ارتباطات گسترده‌ای برقرار کرده بوده «...یک مأمور کُرد نژاد تبعه ی شوروی به اسم کاپیتان «جعفراف» هم بود که در بین قبایل کُرد می‌پلکید او در نوع خودش یک «تی.اس.لورنس» کُردی بود که لباس محلی می‌پوشید و با تمامی رهبران ایلات کُرد مناطق شمالی ارتباط برقرار کرده بود او تنها مأمور کُرد نژاد شوروی در منطقه بود و بقیه‌ی مأموران عموماً از آذربایجانی‌های شوروی بودند<sup>۱۷۳</sup>»

آقابکف جاسوس برجسته روس و رئیس کل سازمان جاسوسی شوروی در ایران که پس از

۱۹۳۰ به فرانسه پناهنده و خاطرات خود را انتشار داد می‌نویسد: «من به میناسیان دستور دادم که اولین قدم را برای تشکیل شبکه جاسوسی در بین کردها بردارد و شهر ساوجبلاغ (کنونی) را نیز به‌عنوان اولین مرکز این عملیات انتخاب نمودم.»<sup>۱۷۴</sup>

البته در کنار اقدامات جاسوسی شوروی‌ها، دولت‌های امریکایی و انگلیسی نیز برای نفوذ در کردستان بیکار نبودند آنان، نخستین بار در ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۱، یعنی درست یک ماه پس از اشغال ایران از سوی نیروهای بریتانیا و شوروی، دو افسر انگلیسی و امریکایی را به دیدار با قاضی محمد فرستادند.<sup>۱۷۵</sup> جای تعجب نیست که می‌بینیم در بیاننامه‌ای که کمیته مرکزی جمعیت ژ.ک در نیشتمان ارگان جمعیت انتشار داده از هر دو کشور شوروی و انگلیس به عنوان دوست و حامیان آزادی و عدالت یاد کرده. در این بیاننامه در چندین مقاله در ستایش تمام از انقلاب اکتبر روسیه به همراه عکسی از لنین درج شده و در کنار آن در ستایش از انگلستان آورده است:

ملت کرد مدتهاست نجات و بشر دوستی بریتانیا را احساس کرده که این حکومت بزرگ در طول تاریخ امپراطوری خود همیشه حافظ آزادی و استقلال و تربیت و رشد ملت‌های کوچک جهان بوده و بارها چون حال، برای احقاق حقوق ملل کوچک، در مقابل دولتهای بزرگ و ستمکار قد علم کرده و آسایش ملت خود را در راه آسودگی مردم نهاده است. به ویژه پرتو این نور اکنون به کُرد بیچاره و بدبخت و ستم‌دیده تابانده...<sup>۱۷۶</sup>

حتی پس از ورود قاضی به کومله ژکاف، تلاش‌های او برای جلب حمایت بریتانیا به کرات دیده می‌شود کوچرا اشاره می‌کند که در اواخر دسامبر ۱۹۴۵ قاضی توسط عبدالرحمن ذبیجی با کنسول بریتانیا در تبریز درباره امکان برقراری مناسبات رسمی بریتانیا با مه‌باد بعد از اعلام خودمختاری در آینده تماس گرفت اما باز، پاسخ انگلیسی‌ها سرد و مبهم بود.<sup>۱۷۷</sup> بنابراین، برعکس فرقه دمکرات، کومله در پاره‌ای از موارد و تحت تأثیر شرایط و اوضاع بوجود آمده به سمت شوروی و حمایت از سیاست‌های آن گرایش پیدا می‌کرد اما در برخی دیگر از موضوعات به دفاع از عملکرد بریتانیا و آمریکا برمی‌خاست. به عنوان مثال، از اقدام بریتانیا در تأسیس ایستگاه رادیویی به نام کردستان در حیفای فلسطین و نیز انتشار مجله‌ای تحت عنوان «صدای جهان جدید» به زبان کُردی در بغداد به نیکی یاد کرده و با شعار زنده باد پرچم دار آزادی جهان بریتانیای بزرگ، از نقش این کشور در دفاع از حقوق و آزادی ملل کوچک جهان به شدت استقبال کرده است.»<sup>۱۷۸</sup>

در اوایل اشغال ایران توسط ارتش سرخ، روس‌ها در مناطق اشغالی، برای تامین نیازهای خود به آذوقه و محصولات کشاورزی و نیز تامین امنیت مناطق، با برخی روسای عشایر و متنفذین و مالکین محلی ارتباط برقرار کرده و حدود سه ماه پس از اشغال ایران، گروهی از

شخصیت‌ها و فتوادل‌های کرد رضائیه و مکریان را به باکو دعوت کرده بودند سعید همایون در مورد تلاش ژنرال آتاکیشی‌اوف برای دعوت کردها به باکو می‌نویسد:

...انگلیسی‌ها تعدادی از روسای عشایر مناطق سقز، بوکان و مهاباد را به بوکان دعوت کردند. در روز مقرر و موقعی که هنوز تمام مهمانان در محل تجمع که مهمان سرای قدیمی بوکان بود، گرد نیامده و انگلیسی‌ها نیز هنوز وارد نشده بودند، دو عدد ماشین جیب نظامی جلوی درب مهمان‌سرا توقف نموده و چند افسر شوروی از آنها پیاده شدند. در آن هنگام من نزد عمویم علی بیگ شیرزاد برای ملاقات با دایی‌ام به بوکان رفته بود. برخی از افراد حاضر در آن محل با مشاهده‌ی افسران روس ترسیده و در صدد مخفی نمودن اسلحه‌های همراه خود بر آمدند اما ژنرال سلیم آتاکچی‌وف با خوش‌رویی به آنها اعلام کرد که داشتن اسلحه آزاد است و بعد از مصافحه با مهمانان، به آنان گفت که وی از طرف دولت شوروی مأموریت دارد تا افراد حاضر در آن جا را برای دیدار از باکو به اتحاد شوروی دعوت نماید. این سفر بیشتر با هدف آشنا کردن و جلب نظر و دوستی کردها با شوروی صورت گرفت<sup>۱۷۹</sup>

اداره کل شهرداری ایران، در آذرماه ۱۳۲۰ طی نامه‌ای به نخست‌وزیر گزارش می‌دهد که ۱۵ نفر از کردها «از رضائیه به تبریز وارد و در مهمان‌خانه (ایران نو) توقف نموده و روز چهارم با ده نفر از همراهان خود به عنوان مهمانی به بادکوبه عزیمت نموده و پنج نفر دیگر از همراهان مشارالیه در تبریز متوقف می‌باشند.» حسن ارفع، اسامی این مهمانان را چنین معرفی می‌کند: «قاضی محمد سردقتر و حقوقدان، امیراسعد دهبکری، مجیدخان از میان‌دوآب، حاجی بابا شیخ، عبدالله ایلخانی‌زاده بوکان، رشید وطله هرکی، زیرو بهادری از قبیله دوست حسن، ممدوی از شکاک، موسی‌خان زرزا، حاج قرنی آقا، کاکامزه مامش، سیدمحمد صادق فرزند سید طه نوه شیخ عبیدالله...».

در این زمان قاضی محمد نه به عنوان عضو حزب بلکه صرفاً به عنوان یک شخصیت دینی بوده و جمع مسافریین دارای افکاری متفاوت بودند. دعوت شدگان از ۲۵ نوامبر تا ۵ دسامبر ۱۹۴۱/۴ تا ۱۴ آذر ۱۳۲۰ به مدت ده روز در باکو بسر برده و به بازدید از فعالیت‌های فرهنگی و گردش‌های تبلیغاتی، کارخانه‌ها، سربازخانه‌ها پرداختند و با میرجعفر باقروف نخست‌وزیر آذربایجان شوروی دیدار کرده مسئله‌ی کرد را به صورتی بسیار کلی و محتاطانه مطرح کردند<sup>۱۸۰</sup>. فردای روزی که به ایران بازگشتند در قبال اعتراضات دولت ایران، انگلیس و ترکیه، سفیر شوروی در تهران این سفر را سفری فرهنگی توصیف کرده گفته بود آنها خود به باکو آمده بودند. قاسملو که در آن زمان نوجوانی یازده ساله بوده در مورد پدرش که جزو این مسافریین سی نفری بوده در خاطراتش می‌نویسد:

خوب به یاد دارم که زمانی که برگشت چندین گونی قند و یک اسلحه شکاری با خود آورده بود مشخص بود که شوروی ها قند و تفنگ و چند شی دیگر را به عنوان هدیه به همه اعضا داده بودند به ویژه قند بسیار با ارزش بود چون در ایران کمیاب و گران بود...<sup>۱۸۱</sup>

به نوشته‌ی ایگلتون، بزرگان و روسای گُرد، چند روز را در باکو به بازدید از کارخانه‌ها، تماشاخانه‌ها، مزارع و سینماها گذراندند سپس شبی آنان را برای ملاقات با جعفر باقروف نخست‌وزیر آذربایجان شوروی به منزل وی بردند او برای مهمانان در مورد دوستی دیرینه‌ی گُرد و آذربایجانی و نیز دوستی و حسن نظر ویژه‌ی اتحاد شوروی با آنها سخن راند تأکید بسیار روس‌ها بر این بود که منطقه نیاز شدیدی به امنیت دارد، قوانین اداری ایران باید با کمال احترام مورد توجه و اجرا قرار گیرد و تمام سلاح‌هایی که از ارتش ایران گرفته شده است، باید پس داده شود از این گردهمایی و گفتگو، نتیجه‌ای عاید نشد، جز اینکه شوروی احساس کرد ناامنی در منطقه، حس ملی را بیشتر بیدار و تحریک خواهد کرد... روس‌ها ضمن ابراز دوستی با نمایندگان گُردها، آنان را امیدوار و به آینده خوش‌بین می‌کردند و از مواد کمیاب هم چون قند و چای مرتب در اختیار آنان قرار می‌دادند.<sup>۱۸۲</sup>

کم‌کم با فرا رسیدن پایان جنگ و آغاز مسئله نفت شمال، برای ایجاد فشار بیشتر بر دولت ایران، شوروی در صدد برآمد قلمرو نفوذ خود را به مناطق کردنشین نیز گسترش دهد. اولین ارتباط رسمی بین کومله و شوروی از طریق یکی از افسران ارتش سرخ به نام عبدالله‌اف بوجود آمد که بعداً تا حد تشکیل انجمن دوستی کردستان و شوروی در مهاباد گسترش یافت<sup>۱۸۳</sup> اندکی قبل از این نیز در ۲۷ نوامبر ۱۹۴۴ در تبریز انجمن دوستی و فرهنگی آذربایجان و شوروی بوجود آمده و صمد ورقون شاعر آذربایجانی به سرپرستی آن برگزیده شده بود.

با پایان جنگ و درخواست امتیاز نفت، روس‌ها به کومله ژکاف نزدیک شدند و در صدد برآمدند تا «کومله ژ.ک» را دگرگون سازند ابتدا، آنها افراد نخبه «ژ.ک» را کم‌کم توانستند از سطح تصمیم‌گیری خارج کرده و کسان دیگری را که می‌خواستند جایگزین آنها کردند و با اعمال فشار بیشتر، در پی تحولات دیگری در جمعیت برآمدند. بنابراین مسأله تغییر جمعیت و تبدیل آن به حزب دمکرات گُردستان در آذرماه ۱۳۲۴ مطرح شد.

تا پایان جنگ جهانی دوم، هیچ نشانه از دخالت و نفوذ روس‌ها در حزب دیده نشده اما با آشکار شدن نشانه‌های پایان جنگ و خودکشی هیتلر در ۳۰ آوریل ۱۹۴۵/۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۴ که خروج قوامی متفقین براساس توافقنامه تهران را الزامی می‌ساخت روابط روسیه با کردها وارد مرحله جدیدی می‌گردد و به نوشته مک‌داول، تشویق کردها به خودمختاری از سوی روسیه آغاز می‌گردد<sup>۱۸۴</sup>. اما باید خاطر نشان ساخت که بدون تشویق روس‌ها، کسب خودمختاری از مکنونات قلبی اکثر اعضای جمعیت بود بطوری که خانم آن لمبتون در دیداری که در ۱۳۲۱ از



کردستان داشته می‌نویسد که با کردها که صحبت کردم همگی غرق در شور و شوق استقلال بودند<sup>۱۸۵</sup>. اما در آن زمان روس‌ها مخالفت کردند سه سال بعد، وقتی دولت ایران به درخواست امتیاز نفت روس‌ها پاسخ منفی داد روس‌ها به مشوق و حامی جنبش خودمختاری و استقلال-طلبی کردها بدل شدند البته، روس‌ها برای اهرم فشار بر دولت ایران جهت کسب امتیاز نفت، در مناطق دیگر ایران هم تلاش کردند اما موفق نشدند چون زمینه‌های داخلی در آن مناطق وجود نداشت اما چنین زمینه‌هایی بدلائیل زیر هم در بین ترک‌ها و هم در بین کردها مستعد بود: اولاً، سیاست‌های تحقیرآمیز دوران رضاشاه نسبت به زبان و فرهنگ این دو قوم، آنها را به کلی عاصی ساخته بود. دوماً، باید به مرز مشترک این دو تشکل با روسیه اشاره کرد. سوماً، وجود مهاجرین بی‌شماری که در اواخر حکومت رضاشاه وارد ایران شدند. اینان ایرانیانی بودند که از شهرهای مختلف آذربایجان برای کارگری به آنسوی ارس رفته بودند و در شوروی حاضر نشده بودند تابعیت آن کشور را بپذیرند، در نتیجه، در حوالی سال‌های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۷ از آن کشور اخراج شده بودند اما وقتی به ایران و شهرهای آذربایجان آمدند با برخوردهای تحقیرآمیز ماموران رضاشاه مواجه شده و نرفتشان نسبت به حکومت ایران انباشته شد!

این مهاجران از بین فقیرترین و بی‌چیزترین افراد ایرانی بودند که به امید یافتن تکه‌نانی جهت ادامه زندگی جلالی وطن کرده و برای کار، به منطقه قفقاز و مناطق نفت‌خیز رفته بودند. اولین دسته از مهاجرین ایرانی ۷۰۰ نفر بودند که در روز ۱۶ اسفند ۱۳۱۷ با کشتی به بندر پهلوی وارد شدند<sup>۱۸۶</sup>. موج اصلی دستگیری، کشتار و اخراج ایرانیانی که در آذربایجان شوروی زندگی می‌کردند در ۱۳۱۷/۱۹۳۸ شدت گرفت مقامات شوروی با شعار «یکدست کردن قومی هر جمهوری» بدان اقدام کردند. آمار دقیقی از تعداد دستگیری‌ها و اخراج شدگان و همچنین، کسانی که بعداً در اردوگاه‌های اجباری کشته شدند وجود ندارد، اما از خرداد تا مهر ۱۳۱۲ حدود پنج هزار نفر از طریق بیله‌سوار، آستارا، خداآفرین و بخش‌هایی از جلفا وارد ایران شده و دولت ایران آنها را به نواحی زنجان، میانه و جنوب فارس فرستاد. در سال ۱۳۱۷ ش/۱۹۳۸م. نیز شوروی، حدود شش هزار نفر ایرانی را به جرم جاسوسی دستگیر و زندانی کرد و زن و فرزندان‌شان را به ایران تبعید نمود حدود سه هزار نفر از افراد دستگیر شده توانستند وارد ایران گردند اما شهربانی ایران از ورود بقیه افراد جلوگیری کرد. چون دولت شوروی تمام وجوهات و جواهرات آنها را می‌گرفت و آنها مجبور بودند سر مرز، تمام پول‌های خود را تبدیل به کالا کرده<sup>۱۸۷</sup> و کالاها را وارد ایران کنند اما در ایران نیز، ماموران و ژندارم‌ها آنها را تلکه کرده و برخی اموالشان را می‌گرفتند.

بر اساس مندرجات یک پرونده، تنها در عرض یک روز یعنی ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۷/۱۲ مه ۱۹۳۸ تعداد ۱۴۱۲۱ نفر به ایران بازگردانده شده و تعداد ۸۹۷۹ ایرانی در آذربایجان شوروی

دستگیر و روانه زندان شدند.<sup>۱۸۸</sup> آنان را در آن سو به تحقیر «همشهری» و در ایران نیز مهاجر می‌نامیدند بنابراین، در هر دو کشور تبعیدی بودند! البته در میانشان مامورین و جاسوسان شوروی نیز بود که آن کشور در لباس مهاجر در میان آنان به ایران فرستاده بود. تعیین محل زندگی آنها به اختیار خود نبوده و مانند یک تبعیدی توسط حکومت رضاشاه تعیین می‌شد. حکومت رضاشاه برخی از آنان را زندانی ساخته برخی توسط ماموران سرکیسه شده و هرچه سال‌ها با کارگری در آنسوی ارس جمع کرده و با خود آورده بودند ماموران رضاشاه به زور می‌گرفتند. این گروه‌های مهاجر در شهرهای مختلف ایران و آذربایجان پراکنده شدند و ساختار طبیعی شهر تبریز را بر هم زدند. حکومت رضاشاه نظر خوبی به آنها نداشت و با انتشار کتاب خاطرات سرگی آقابکف یکی از سران گ.پ.تو و کشف شبکه‌های جاسوسی شوروی، این نظر حکومتی حتی بعداً تیره‌تر هم شد. اکثریت قاطع این گروه عاصی از سیاست‌های سیستم رضاشاهی را اندکی بعد در صفوف فرقه دمکرات خواهیم دید.

آنان از فضای انقلاب ۱۹۱۷ روسیه متأثر شده و جذب اندیشه‌های مارکسیستی بودند و در بازگشت، آن اندیشه‌ها را به ایران منتقل می‌کردند بنابراین، مورخینی که در وجود آمدن فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد تنها به عامل خارجی یعنی روسیه تکیه می‌کنند به این همه فاکتورهای تعیین کننده بی‌توجه‌اند.

حکومت مرکزی در دوره پهلوی ترجیح می‌داد در آذربایجان ایران بیشتر از استانداران نظامی استفاده کند کسانی که بیشتر آنها در سنین بازنشستگی بودند. در دوره پهلوی اول از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ والیان و استانداران آذربایجان اینها بودند: مخبرالسلطنه هدایت، امیرلشکر اسماعیل آفاضلی، محمد مصدق، امان‌الله میرزای جهانبانی، عبدالله خان امیرطهماسبی، منصورالملک، حسین سمیعی، خلیل فهمیمی، باقر کاظمی، عبدالله مستوفی، امان‌الله اردلان.<sup>۱۸۹</sup>

در ۱۳۱۱ش بر اساس تصمیم هیئت دولت، آذربایجان به واحد سیاسی یعنی آذربایجان شرقی استان سوم و آذربایجان غربی استان چهارم تقسیم شدند پر واضح است که هدف از این تجزیه آذربایجان، فروکاستن از اهمیت و نقش تبریز به مثابه کانون آزادی‌خواهی ایران بوده است.

تا اواخر سال ۱۳۲۳ش، شوروی توانست در کومله ژکاف نفوذ پیدا کرده، زمینه را برای تغییر کلی آن فراهم نماید آنان، پیش از هر چیز شعبه‌ای از انجمن روابط فرهنگی خود را در مهاباد گشودند، در سند مربوط به گزارش محرمانه ستاد ارتش (لشکر آذربایجان) به نخست وزیر آمده است که در سی فروردین ۱۳۲۴ کنسول روسیه در ارومیه وارد مهاباد شده:

انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی را در منزل قاضی محمد افتتاح کرده و از ده نفر هیئت مدیره و صدو یک نفر موسسین اسم‌نویسی گردید ولی پرچم ایران و شمال

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی زیب مجلس نبوده و عکس صلاح‌الدین ایوبی را نصب نموده بودند و اشعار مهیجی هم در مورد استقلال کردستان بوسیله چند نفر خواند شد.<sup>۱۹۰</sup>

موضوع دیگر در این زمان، عضویت قاضی محمد در کومه ژ-ک و بدست گرفتن رهبری آن است دو نفر از اعضای کومه بنام‌های قادر مدرسی و قاسم قادری مسئله عضویت را با او در میان گذاشتند و قاضی گفت بصورت رسمی عضو نمی‌گردد اما برای کمک به کومه هر چه در توان دارد دریغ نخواهد داشت.<sup>۱۹۱</sup> قاضی که در ظاهر حتی عضو کمیته مرکزی کومه ژکاف هم نبود، اما در عمل هدایت و رهبری جمعیت تحت تأثیر نفوذ او بود.

ورود قاضی محمد به کومه، حاکی از فعل و انفعالات شوروی بود چرا که تا زمان وجود جنگ، مسئله درخواست امتیاز نفت از سوی روس‌ها وجود نداشت و با پایان جنگ و آغاز درخواست امتیاز نفت، بلافاصله روس‌ها به مسئله مورد علاقه کردها یعنی جدایی‌طلبی روی خوش نشان داده<sup>۱۹۲</sup> و لزوم تغییر در ژکاف و رهبری آن پیش می‌آید. برخی منابع ادعا می‌کنند که روس‌ها به چند نفر از جمله عمرخان شریفی مراجعه کرده‌اند اما آنها از این کار خودداری نموده و سرانجام به قاضی محمد مراجعه می‌کنند و او قبول می‌کند.<sup>۱۹۳</sup> ایگلتون می‌نویسد که آتاکیشی‌اف در تبریز اول با شیخ‌عبداله افندی گیلانی ملاقات نموده سپس به سراغ عمرخان شریفی رفته اما سرانجام آنها را مناسب ندانسته به سراغ قاضی محمد می‌روند.<sup>۱۹۴</sup> روزولت معتقد است که کومه به اصرار شوروی‌ها، قاضی را به عضویت خود پذیرفت.<sup>۱۹۵</sup>

در مهاباد، قبل از اینکه جمعیت «ژ.کاف» (تجدید حیات کردستان) مبدل به حزب دموکرات کردستان گردد این جمعیت کجدار و مریز ارتباطاتی با روس‌ها داشته که این ارتباطات بیشتر از کانال کنسولگری روس‌ها در تبریز و ارومیه صورت می‌گرفت در یکی از اسناد آرشیو اتحاد جماهیر شوروی، به موضوع گفتگوی سرکنسول شوروی در شهر ارومیه با دو تن از نمایندگان جمعیت «ژ.کاف» یعنی عبدالرحمان ذبیحی و قاسم ایلخانی‌زاده در نهم سپتامبر ۱۹۴۴ اشاره شده. همچنین ما می‌دانیم که ذبیحی شخصیت برجسته جمعیت «ژ.کاف» ارتباط بسیار مناسبی با کنسولگری شوروی در تبریز داشت بطوری که ارگان «ژ.کاف» یعنی «نیشتمان» در چاپخانه خلیفه‌گری آرامنه در تبریز تحت حمایت کنسولگری روس‌ها منتشر می‌شد جالب اینجاست که این چاپخانه حتی سال‌ها پس از سقوط فرقه دمکرات باقی مانده و توسط حکومت ایران کشف نشده بود و همچنان حتی پس از کودتای ۲۸ مرداد وجود داشت اما پس از کودتا وقتی محمدرضاشاه در ۲۲ اسفند ۱۳۳۳ به تبریز مسافرت می‌کند حزب توده در آن زمان دست به انتشار اعلامیه‌ای بر علیه شاه زده بود که وقتی ماموران رد این اعلامیه را می‌گیرند سرانجام به چاپخانه مزبور می‌رسند در گزارش محرمانه شهربانی چنین آمده:

...بلافاصله محل مورد نظر بوسیله مامورین مربوطه بازرسی شد، در نتیجه، چاپخانه فرقه دمکرات آذربایجان با کلیه حروف و کلیشه های روزنامه آذربایجان و کومه کردستان و مقداری اوراق و مدارکی دیگر کشف شد.<sup>۱۹۶</sup>

در این مقطع زمانی، اشعاری که در نیشتمان چاپ می‌گردد نظیر: نقاب سرخ، شراب سرخ، اطاق سرخ و... همگی حاکی از تحت تأثیر قرار گرفتن از فضای کاملاً سرخ حاکم بر منطقه و نزدیک شدن جمعیت به روس‌ها حکایت دارد.

در مراسم گشایش انجمن روابط فرهنگی که اردیبهشت ۱۳۲۴ و با حضور کنسول شوروی در ارومیه صورت گرفت «اپرا»ئی به زبان کردی نشان داده شد که در آن فرزندان کرد «مادر وطن» او را از اسارت سه راهزن، یعنی ایران و ترکیه و عراق، رهائی می‌بخشیدند. برخی معتقدند که نویسنده این نمایشنامه، عبیدالله ایوبیان بوده که خودش نیز نقش یکی از سه فرزند مادر را بازی می‌کرده<sup>۱۹۷</sup> غنی بلوریان که یکی از بازیگران این نمایشنامه بوده در مورد زمان اجرای آن می‌نویسد «مردم گروه گروه در محل نمایش جمع می‌شدند جای قاضی محمد و کاپیتان جعفراف در ردیف اول مشخص شده بود پس از خیرمقدم به مهمانان، کاک عبدالله نه‌ری، یکی از رفقای بازیگرمان به زبان روس خیرمقدم گفته و سپس موزیک نمایش نواخته شد.<sup>۱۹۸</sup> در این نمایشنامه، قهرمان اصلی زن نمایشنامه مادر وطن کردستان بود که مورد تجاوز سه اوباش پلید و گردن کلفت یعنی عراق و ایران و ترکیه واقع می‌شد که ناگهان فرزندان کردستان به همراه سربازان روسی وارد صحنه شده و مام میهن را از زنجیر آزاد می‌کردند:

... برسینه اش پرچی سرخ پدیدار می‌شد و این کلمات بر آن نقش بسته بود زنده باد استالین، رهاننده ملل کوچک...» این نمایش که چندین بار و در شهرهای مختلف مهاباد، نرده، اشویه اجرا شد بقدری مهیج و غم‌انگیز بود که همه کردهائی که برای دیدن آن آمده بودند با صدای بلند مثل مجالس روضه خوانی گریه کردند و مجلس از حال عادی خارج شده بود<sup>۱۹۹</sup>

عبدالله نه‌ری (بازیگر نقش مادر وطن) می‌گوید که این نمایشنامه بر اساس پنج شعر از اشعار هه‌ژار ساخته شده بود<sup>۲۰۰</sup> این نمایش از جنبه تأثیرگذاری کاملاً استادانه نوشته شده بود بطوری- که مردم پس از دیدن نمایش دست در گردن یکدیگر انداخته و سر بر شانه‌های همدیگر نهاده می‌گریستند و سوگند یاد می‌کردند که انتقام کردستان را بگیرند<sup>۲۰۱</sup> البته در آن زمان که ۹۰ درصد از مردم کردستان توانایی خواندن و نوشتن نداشته‌اند، اینجاست که اهمیت و ارزش تئاتر کردی و تأثیر آن به خوبی روشن می‌شود.

عضویت قاضی در کومله، نقطه عطف و تعیین کننده بود در حالی که برخی از اعضای کومله خواستار عضویت قاضی بودند<sup>۲۰۲</sup>. اما برخی افراد معدود، مخالف حضورش بودند چون با توجه به

شخصیت کاریزمایی که داشت می‌توانست رهبری حزب را بدست گرفته خط و مشی آن را به دلخواه تعیین کند و البته چنین نیز شد در ابتدا، هر چند حتی عضو کمیته مرکزی نیز نبود اما رهبر و همه کاره حزب بود و در آوریل ۱۹۴۴م قاضی رسماً ریاست کومله می‌گردد.<sup>۲۰۳</sup> به نظر فتاح قاضی، سه عامل باعث عضویت قاضی محمد در کومله می‌گردد: واقعه شهربانی مه‌آباد و حمله مردم به آن در غیاب قاضی که در آن زمان به تهران رفته بود، افزایش روزافزون قدرت کومله. و در آخر، ورود ایل بارزانی به این منطقه که باعث شده بود اوضاع تغییر یابد.<sup>۲۰۴</sup>

به محض اینکه قاضی محمد عضو «ژ.کاف» می‌گردد بخاطر شخصیت کاریزمایی‌اش بلافاصله رهبر آن گشته و موقعیت ذبیحی رفته رفته افول می‌کند و در واقع به حاشیه می‌رود بزرگترین دلیل تضعیف موقعیت ذبیحی به نظر می‌رسد شخص باقروف بوده باشد بخاطر دو نامه‌ای که ذبیحی به زبان‌های کردی و روسی در خصوص مسأله کردها تقدیم کنسولگری شوروی در تبریز می‌نماید تا به وزیر امور خارجه شوروی ارسال گردد، این اقدام ذبیحی، باعث برآشفته شدن جعفر باقروف رهبر حزب کمونیست آذربایجان شوروی می‌گردد اما برخی از پژوهشگران کردی معتقدند که دلیل خشم روس‌ها از ذبیحی به این خاطر بوده که او در مجله نیشتمان در شماره‌های ۷، ۸، و ۹ که در یک مجلد چاپ شده بود ذبیحی یادداشتی با عنوان مژده نوشته بود که در آن آمده بود کومله ژکاف می‌خواهد با کومله هیوا اتحاد پیدا کند. چاپ این مقاله باعث شد روس‌ها از ذبیحی مظنون گردند چرا که روس‌ها معتقد بودند که کومله هیوا به انگلیسی‌ها نزدیک بود.<sup>۲۰۵</sup>

در آن زمان در سیاست روس‌ها نسبت به ایران و آذربایجان دو رفتار متفاوت و چه بسا متضاد به چشم می‌خورد: در یک طرف شخص باقروف و اقامار او در دو سوی آذربایجان قرار داشت که اتحاد دو آذربایجان را پیش می‌بردند و در سوی دیگر استالین، وزارت امور خارجه و کنسولگری‌های روسیه قرار داشت که تنها هم و غمشان کسب امتیاز نفت بوده. این سیاست دوگانه روس‌ها در تمام دوران حیات فرقه دمکرات و جمهوری مه‌آباد به چشم می‌خورد و در نظر نگرفتن این مسئله مهم، هر خواننده‌ای را سردرگم می‌کند. در حادثه‌ای که ذکر می‌کنم این دوگانگی به آشکارترین شکل دیده می‌شود: وقتی با پیشنهاد باقروف، گروه علی‌اف از باکو وارد تبریز می‌گردد اما طولی نمی‌کشد که بین گروه علی‌اف که مکنونات قلبی باقروف را پیش می‌بردند و سفیر روسیه اسمیرنوف اختلافات آغاز می‌شود سفیر روسیه اسمیرنوف نامه‌ای به مسکو نوشته و عزیز علی‌اف را به قوم‌گرایی متهم می‌کند اما باقروف تمام قد به دفاع از علی‌اف می‌پردازد. بنابراین، باقروف چشم دیدن کسانی مانند ذبیحی را نداشت که به سفارتخانه یا کنسولگری‌های روسیه در ایران نزدیک بودند و می‌خواستند کارها را از طریق کنسولگری‌ها و سفارتخانه روسیه پیش ببرند. دلیل اصلی ضدیت باقروف با آوانسیان نیز بخاطر ارتباطات

آوانسیان با سفارت روسیه در تهران بوده است.

به هر حال، با تلاش باقروف، ذبیحی کنار گذاشته شده و ارتباط کنسولگری شوروی با ذبیحی به سطح صفر تنزل می‌یابد. پس بی‌خود نبوده که اندکی بعد می‌بینیم که ذبیحی بزرگترین غایب دومین سفر مهم هیئت کردی به باکو جهت دیدار با باقروف بوده است. مجموعه رخدادها در مهاباد باعث می‌گردد دولت مرکزی نسبت به این اتفاقات سوطن پیدا کرده و در نتیجه برای رفع این سوتفاهم‌ها در همین زمان، قاضی محمد به اتفاق سیف قاضی به تهران سفر می‌کند. در این سفر طولانی که به نوشته برخی منابع، سه ماه طول می‌کشد او در تهران با ساعد نخست‌وزیر وقت و همچنین محمدرضاشاه دیدار کرده و به وی گفته می‌شود که در کردستان با نیروهای دولتی همکاری کنند و افسران حکومتی برادران شما هستند. قاضی محمد بر وفاداری خود به شاه تاکید کرده<sup>۲۰۶</sup> و خواهش می‌کند برخی کارمندان کرد را بجای کارمندان فارس گماشته شود<sup>۲۰۷</sup> اما در همین زمان در ۲۶ بهمن ۱۳۳۳ بخاطر بالا رفتن قیمت قند و شکر و اوضاع بد اقتصادی مردم، سقوط شهربانی مهاباد رخ می‌دهد. اوضاع بد اقتصادی که از دوران رضاشاه در منطقه بجا مانده بود و گرانی نان جرقه می‌گردد و شورش مردم را شعله‌ور می‌کند آنان به شهربانی مهاباد حمله کرده و هفت نفر از پاسبانان ترک را می‌کشند<sup>۲۰۸</sup> هر چند با قاطعیت نمی‌توان گفت اما به نظر می‌رسد که حزب کومله در این حمله و تشویق مردم نقش داشت و حسین فروهر از بنیان حزب، مردم را تشویق به حمله به شهربانی کرده بود<sup>۲۰۹</sup> خلیل فتاح قاضی افراد حمله کننده به شهربانی را اوباش و رجاله نامیده که از سوی افرادی دیگر تحریک شده بودند<sup>۲۱۰</sup> فرد اصلی تحریک کننده، حسین فروهر معروف به حسین زرگری رئیس جیره بندی اداره خواربار مهاباد بود و او جزو مسببین اصلی بود چون بر علیه این مسببین، در شهربانی پرونده‌هایی جهت رسیدگی تشکیل شده بود آنها می‌خواستند با حمله به شهربانی، مدارک موجود را که بر علیه‌شان بوده از بین ببرند البته موفق هم شدند.<sup>۲۱۱</sup> حمله به شهربانی از سوی کومله کاملاً در تضاد با اصول اولیه آن حزب بود چرا که در ابتدا، میانه‌روی و کار فرهنگی و دوری از هرگونه رادیکالیسم و اقدام نظامی را تبلیغ می‌کرد. شهربانی ۱۲ پاسبان داشت که به غیر از یک نفر، همگی ترک بودند مردم از دوران رضاشاه بخاطر کینه‌ای که از ماموران در دل داشتند لحظه به لحظه بر تعدادشان زیاد می‌شد هنگامی که به نزدیکی شهربانی رسیدند یکی از ماموران شهربانی بنام عبدالله خانه خمیر که گُرد بود اشتباه بزرگی مرتکب شد، او از بام شهربانی به مردم شلیک کرده و یک نفر کشته شد مردم در بسته شهربانی را شکسته و شش نفر از پاسبانان را کشتند سرگرد قبادی رئیس شهربانی به همراه سریع‌القلم فرماندار مهاباد از شهر توانستند فرار کنند<sup>۲۱۲</sup>.

با پیش آمدن حادثه تلخ شهربانی که در غیبت قاضی محمد رخ داد به نظر می‌رسد که دولت به اهمیت شخص قاضی بیشتر واقف گردیده در نتیجه سفارش می‌کند که او هر چه زودتر برای آرام کردن اوضاع به مهاباد برگردد که نشان می‌دهد در خلا نیروهای نظامی برای حفظ امنیت شهر، قاضی محمد چهره متنفذ شهر توانسته بود با کمک مردم و با همکاری برخی از عشایر، اوضاع را با ثبات کرده و امنیت را تا حدودی برقرار کند اما اوضاع روز به روز متشنج‌تر می‌گردد اگر چه پس از بازگشت قاضی، در تلگرافی به تهران اعلام می‌گردد اوضاع مهاباد کاملاً آرام است<sup>۲۱۳</sup> اما مشخص است که نه تنها اوضاع آرام نگشته بلکه رویدادها شتاب بیشتری به خود گرفته و نزدیکی به شوری بیشتر از قبل شده چرا که در شهریور ۱۳۲۴م پس از تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان، تشکیل «جمهوری مهاباد» نیز در الویت قرار می‌گیرد. خانم لمبتون در گزارش سفرش که در ۱۳۲۳ از طرف سفارت انگلستان به کردستان کرده در مورد اوضاع این منطقه و وضعیت کردها می‌نویسد:

از تبریز تا مهاباد شهرها و روستاها، پر از افراد کاملاً مسلح بود اثری از افراد شهربانی یا ژاندارمری ایران ندیدم با تنی چند از کردها صحبت کردم، همگی با شور و شوق از استقلال کردها سخن می‌گفتند<sup>۲۱۴</sup>.

در این اوضاع پر هرج و مرج، علی آقا ملقب به امیراسعد رئیس طوایف دهبوگری به تهران رفته نه تنها موفق شد حکم فرمانداری مهاباد را با اختیارات کامل برای خود بگیرد بلکه درجه‌ی سروانی را هم برای پسرش دریافت نموده بود! حکومت تهران فکر می‌کرد که یک فرد بومی مانند او با قدرتی که در منطقه دارد می‌تواند امنیت را حفظ کند اما او نه تنها نتوانست کاری در جهت ثبات و امنیت پیش برد بلکه با سو استفاده از قدرت نامحدودی که داشت باعث اعتراضات و تنش‌های بیشتر در بین مردم شد او به واسطه‌ی قدرت شخصی و خانوادگی و اختیارات رسمی در مدت زمان اندکی بر امور مهاباد و اطراف آن مسلط گردید اما مشکلات بیشتری را بوجود آورد و بر پیچیدگی اوضاع و نارضایتی مردم مهاباد افزود او تمام امور مهاباد و اطراف را در قبضه‌ی اختیار خود گرفت و چون ادارات انتظامی و قضایی وجود نداشت، امور ادارات مذکور را شخصاً به سلیقه‌ی خود انجام می‌داد «خلاصه علی آقا برای خودش یک حکومت مقتدر و مطلق‌العنان در مهاباد به وجود آورد»<sup>۲۱۵</sup>.

بخاطر برخوردهای تبعیض‌آمیزش، با مخالفت مردم مواجه شده کنار رفت، به نظر می‌رسد که علاوه از برخوردهای غلط و تبعیض‌آمیز او، مخالفت شخص قاضی محمد در کنار گذاشتن او نیز بی‌تاثیر نبوده، مردم از حکومت ناراضی بودند و عملکردهای سخیف این آدم در مسند فرمانداری که بنام حکومت مرکزی صورت می‌گرفت بیشتر موجب نارضایتی و دور شدن مردم از حکومت مرکزی شد حکومت مجبور شد او را کنار گذاشته شخصی بنام سریع‌القلم را بجای وی نصب

کند.<sup>۲۱۶</sup> سریع‌القلم شهربانی مهاباد را از نو برپا کرد هر چند این قدم خوبی برای تحکیم مجدد قدرت حکومت بود که به جلو برداشته شد اما نتوانست آبی را که رفته بود به جوی باز آورد و در نتیجه، در برقراری نظم و امنیت ناکام ماند. در چنین اوضاعی بود که حزب دمکرات کردستان تشکیل شد و امورات شهر را در دست گرفت.

## ۷- تبدیل کومله ژ-ک به حزب دمکرات کردستان

بنابر اسناد، قدمت شهر مهاباد کمتر از چند سده می‌باشد نام ترکی شهر ساوجبلاغ به معنی «چشمه سرد» در دوره رضاشاه به مهاباد تغییر یافته و در اوایل دهه ۲۰ حدود ۲۰ هزار نفر جمعیت را در خود جای داده بود.

وقتی فرقه دمکرات در آذرماه ۱۳۲۴ در تبریز شکل گرفت در مراسم تأسیس مجلس ملی آذربایجان، قاضی محمد به سفارش روس‌ها هیئتی به تبریز فرستاد این هیئت پنج نفری شامل محمدحسینخان سیف‌قازی، حاجی مصطفی داوودی، مناف کریمی، کریم احمدین و وهاب بلوریان بودند.<sup>۲۱۷</sup>

کوچرا نیز ضمن اشاره به این موضوع می‌نویسد که پیشه‌وری به عنوان رئیس دولت خودمختار وقتی مجلس ایالتی را گشود، پیشتر از قاضی خواسته بود ۵ نماینده از حزب دمکرات را به مجلس مزبور بفرستد.<sup>۲۱۸</sup> اما این هیئت کردی ناراضی بودند چون با آنها نه به عنوان نمایندگان یک تشکل کردی بلکه به عنوان بخشی از آذربایجان تحت قلمرو خودشان برخورد کردند.<sup>۲۱۹</sup>

در این زمان است که دومین سفر مهم قاضی و هیئت همراهش به باکو و دیدار با میرجعفر باقروف پیش می‌آید این مسافرت که به منزله اولین گام در تشکیل «جمهوری مهاباد» بوده. تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان، زمینه را برای تشکیل جمهوری مهاباد تسهیل کرد. قاضی محمد که برای شرکت در مراسم تأسیس فرقه دمکرات به تبریز سفر کرده بود در تبریز با کنسول روسیه در کنسولگری دیدار کرده و بدین ترتیب زمینه برای دومین مسافرت او و کردهای دیگر به باکو و دیدار با باقروف فراهم می‌گردد. این مسافرت با ترن صورت گرفته و به احتمال قریب به یقین تاریخ آن مربوط به ۲۱ شهریور ۱۳۲۴ش بوده هیچکدام از منابع به تاریخ این سفر اشاره نکرده‌اند و اکثراً تاریخ مسافرت را اشتباه ذکر کرده‌اند.<sup>۲۲۰</sup> اما در گزارش بسیار مهم رئیس شهربانی کل کشور، سرتیپ ضرابی، هم به نام افراد و هم به تاریخ دقیق مسافرت اشاره شده که این تاریخ با رویدادهای بعدی نیز مطابقت می‌کند، در این سند چنین آمده:

اخیراً قاضی محمد مهابادی، کاکا حمزه برادر قرنی، آقای کاکا عبدالله جلاتان، قاسم ایلیخانی‌زاده، محمد درزند، سیف‌القضات، علی ریحانی از طبقه پایین مهاباد، مناف کریمی



تاجر با لباس میدل از ۲۱ شهریور برای اخذ تعلیمات و دستورات به بادکوبه رفته و ۲۴/۶/۲۴ به مهاباد مراجعت نموده‌اند.<sup>۲۲۱</sup>

این مسافرت البته عکس‌العمل مقامات انگلستان را نیز در پی داشت بولارد سفیر انگلستان در ایران در خاطراتش می‌نویسد «از مولوتف پرسیدم علت دعوت آنها از بعضی از روسای عشایر کرد ایرانی برای دیدار از باکو چه بود؟ او در جواب اظهار داشت: این دعوت صرفاً بر پایه مسائل فرهنگی قرار داشته است»<sup>۲۲۲</sup>.

دولت ایران نیز وقتی اطلاع پیدا می‌کند وزارت خارجه ایران در یادداشتی که برای سفارت شوروی فرستاده این یادداشت تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۲۴ را در پای خود دارد.<sup>۲۲۳</sup> این دیدار به دعوت کاپیتان «نماز علی‌اف» صورت گرفته و برخی منابع نیز به اعضای این مسافرت چنین اشاره کرده‌اند: قاضی محمد، سیف قاضی، مناف کریمی، علی ریحانی، قاسم حاج بایز آغای ایلخانی زاده، عبدالله قادری مامش، کاک حمزه نلوسی مامش و نوروز بگ بگزاده بودند.<sup>۲۲۴</sup> ایگلتون نیز در مورد این سفر قاضی می‌نویسد:

ابتدا به تبریز رفت و با دکتر صمدوف که در بیمارستان روس‌ها کار می‌کرد و رابط مردم با مقامات روس بود، ملاقات کردند و سپس از طریق راه آهن به باکو رفتند، در آن جا با استقبال گرم روس‌ها که به ایستگاه آمده بودند، روبرو شدند این هیأت روز بعد با باقروف دیدار و گفتگو کردند، در این ملاقات، قاسم ایلخانی‌زاده به نمایندگی از هیأت، آرزوی دیرینه مردم کرد را در ایجاد کردستان آزاد به اطلاع باقروف رساند، باقروف هم از حقوق ملی کردها، تعیین سرنوشت توسط خودشان و از ایران کثیرالمله سخن گفت...

قاضی محمد هم در برابر سخنان باقروف که می‌گفت تا روزی که شوروی وجود داشته باشد، آزادی و رهایی کرد تضمین شده است، گفت «یک ملت ستم‌دیده و مستضعف و تحت فشار، هر دست کمکی به سویس دراز شود نه تنها آن را خواهد فشرد، بلکه آن را خواهد بوسید»<sup>۲۲۵</sup>

به آنان گفته شد که دولت شوروی آماده کمک است تا کردها سرنوشت خودشان را در دست گیرند بشرطی که در تحت حکومت فرقه دمکرات آذربایجان قرار گیرند منابع متعددی می‌نویسند که کردها و قاضی محمد با آن مخالف کردند.<sup>۲۲۶</sup> منابع دیگر نیز اشاره کرده‌اند که قاضی از شنیدن این پیشنهاد، عصبانی شده و گفته بوده که در این صورت، ترجیح می‌دهد با همکاری کردهای عراق و ترکیه برای تشکیل کردستان بزرگ و مستقل بکوشد<sup>۲۲۷</sup> و همین باعث شده باقروف از شرط دوم درگذرد.

اصلاً یکی از علت‌های تعجیل کردها برای این مسافرت و تشکیل حکومت خودمختاری مهاباد این بوده که آنها می‌ترسیدند که ممکن است زمان از دست برود و آنها در فرقه ادغام شده و

تمام تلاش‌هایشان بی‌نتیجه بماند<sup>۲۲۸</sup>. به نظر می‌رسد پس از مخالفت کردها با پیشنهاد اول باقروف مبنی بر بودن در تحت قلمرو فرقه دمکرات، باقروف پیشنهاد دیگری را مطرح کرده باشد یعنی کنار گذاشتن کومله و تشکیل یک حزب جدید یعنی حزب دمکرات کردستان. که اصلی‌ترین هدف روس‌ها از این کار، ایجاد حزب محدود کردی در چارچوب ایران و قطع ارتباط آن با کردهای کشورها همجوار بود. چرا که باقروف، کومله را حزبی نشأت گرفته از عراق و عامل امپریالیسم بریتانیا می‌خواند<sup>۲۲۹</sup> چون، شوروی‌ها در این صورت می‌توانستند بر آن مسلط شوند. شرفکندی نیز از قول مسافرین به باکو اشاره می‌کند که باقروف به آنها گفته بود چون کومله برای آزادی سراسر کردستان می‌کوشند و از آنجا که انگلیس و ترک‌ها از این خواسته عصبانی‌اند باید اسم خود را به دموکرات کردستان تغییر و تقاضای خودمختاری در محدوده ایران بکنید<sup>۲۳۰</sup>.

اما روس‌ها همچنان از اعلام جمهوری مهاباد مستقل از حکومت آذربایجان به رهبری پیشه‌وری ناراضی بودند که البته اندکی بعد خواهیم دید که بزودی پس از خروج ارتش سرخ از ایران و در قرارداد پیشه‌وری با دولت قوام السلطنه، اداره مهاباد در تحت حکومت فرقه دمکرات و جزیی از آن می‌گردد.<sup>۲۳۱</sup>

در واقع این مسئله تنها در زمان ملاقات هیئت کردها در سفر دومشان با باقروف مطرح نشده بلکه در زمان تشکیل فرقه دمکرات در تبریز نیز مطرح شده بوده، زمانی که در مراسم آغاز بکار مجلس ملی آذربایجان در ۲۱ آبان ۱۳۲۴، پنج نماینده کرد در آن مجلس حضور داشتند نمایندگان کرد، متوجه می‌شوند که آنها در مجلس نه به عنوان نمایندگان یک کردستان جداگانه، بلکه صرفاً به مانند دیگران به عنوان نمایندگان حوزه‌های انتخابیه خاص حضور دارند و در همین زمان، کردها نارضایتی خود را اعلام می‌دارند<sup>۲۳۲</sup>.

چون این سفر بر خلاف سفر اول کردها به باکو، مخفیانه بوده متأسفانه هیچ سندی دقیق از آنچه بین باقروف و هیئت کردی رد و بدل شده به جز خاطرات برخی افراد، وجود ندارد اما به نظر می‌رسد که از بین خاطرات، دقیق‌ترین آنها مربوط به قاسم ایلیخانی‌زاده باشد که پس از بازگشت هیئت، او در تبریز از سوی ستاد لشکر احضار شده و در مورد این سفر چنین گفته:

نمازعلی‌وف کماندان میان‌دواب مرا به میان‌دواب احضار و گفت باید تبریز بروی و مرا به تبریز حرکت دادند در تبریز پس از ملاقات با مقاماتی به وسیله یک اتومبیل جیب به ایستگاه راه آهن برده و با ترن به بادکوبه اعزام نمودند و در خود بادکوبه هم ما را نگذاشتند به جایی برویم و با کسی ملاقات کنیم فقط یک شب در ساعت ۹ یک نفر افسر منزل ما آمد و اظهار داشت که میر باقروف (رئیس جمهور قفقاز) شما را وقت ملاقات داده ما نزد ایشان رفتیم پس از صحبت و مقدمه دستور داد که باید دمکراسی بخواهید و آذربایجانی‌ها در تمام شهرها

اقدام نموده‌اند اگراد هم باید در این خصوص با آنها هم صدا شوند و پس از دادن این دستور مجدداً ما را به ایران مراجعت و اکنون هم قاضی محمد و سایرین در مهاباد مشغول اقدام هستند و در این چند روزه اعلامیه مانند اعلامیه حزب دمکرات تبریز در مهاباد انتشار خواهد یافت.<sup>۲۳۳</sup>

برخی منابع اشاره کرده‌اند که در این سفر، گفتگویی بین باقروف و قاضی محمد صورت گرفت که قابل تأمل است به هنگام نوشیدن چای، صحبت از کمک مالی شوروی به دولت آینده کردستان شد قاضی محمد، ماجرای را برای باقروف تعریف کرده و گفت:

ارباب روستایی، یک تازی را به مرد فقیری بخشید صبح آن روز، مرد روستانشین به نزد آغا(ارباب روستا) رفت و از ایشان سپاسگزاری کرد بزرگ روستا متعجب شد و از مرد روستانشین پرسید: این همه سپاس و قدردانی تنها به دلیل بخشیدن یک تازی به شماست؟ مرد روستانشین در پاسخ گفت: شما که تازی را به من داده‌ای، بدون شک اسبی را هم به من خواهی داد که با آن به شکار بروم و زمانی که اسب را به من بخشیدی، غذای اسب را هم خواهی داد بدین ترتیب، مشخص است که جا و مکان هم به من و هم به اسب خواهید داد آن زمان است که من به طور کامل از شما راضی خواهم شد منظور قاضی محمد از نقل این ماجرا به باقروف این بود که اگر قرار است اتحاد شوروی از تشکیل جمهوری کردستان حمایت کند، باید وعده‌ی کمک به صورت عملی باشد.<sup>۲۳۴</sup>

قاضی و همراهانش در باکو بودند که اتفاق غیرمنتظره‌ای سفرشان را ناتمام گذاشت، مصطفی بارزانی که باقروف او را جاسوس انگلستان می‌دانست آماده‌ی ورود به ایران بود بنا به توصیه‌ی باقروف، هیئت کردی برای به عمل آوردن اقدامات احتیاطی به ایران بازگشتند.<sup>۲۳۵</sup>

در هر صورت، یکی از نتایج سفر به باکو و دیدار با باقروف، تغییر جمعیت ژ.ک به حزب دمکرات کردستان بود. هدف روس‌ها از این تغییر، نفوذ بیشتر در بین کردها بود چرا که جمعیت ژ.ک، رابطه بسیار محکمی با حزب هیوا در عراق داشت و ما می‌دانیم که در تشکیل حزب هیوا، عوامل بریتانیا نقش داشتند و روس‌ها حزب هیوا و رهبر آن را، مظنون و یا دقیق‌تر، نوکر انگلیس قلمداد می‌کردند از این رو، تغییر نام جمعیت ژ.ک به حزب دمکرات کردستان، می‌توانست آن جمعیت را اولاً؛ از حزب هیوا دور سازد. ثانیاً؛ کومله بر ضد روسای عشایر و رابطه ارباب رعیتی بود و اکنون نمی‌توانست در عمل، وجود قدرتمند آنها را نادیده بگیرد. برای تشکیل دولت کردی نیازمند به اقدام مسلحانه بود و این مغایر با اساسنامه کومله بود چرا که فعالیت‌های مسلحانه در کومله، ممنوع بود. همچنین، این تغییرات در کومله ژکاف، آن را به فرقه دمکرات آذربایجان نزدیکتر می‌ساخت.

به نظر برخی از منابع، عواملی که تغییر نام و ماهیت کومله را ضروری ساخته بود عبارت

بودند از: مخفی بودن حرکت، تأکید بر ناسیونالیسم کُردی، مذهبی بودن جو حاکم بر آن و عدم اعتقاد ژ.ک به فعالیت نظامی.<sup>۲۳۶</sup> بنابراین، با درخواست روس‌ها مبنی بر تبدیل کومله ژکاف به حزب دمکرات کردستان موافقت شد.<sup>۲۳۷</sup>

برخی منابع معدود، تغییر کومله ژکاف به حزب دمکرات را قبل از سفر هیئت کردها به باکو ذکر می‌کنند<sup>۲۳۸</sup> که به نظر اشتباه است. این تغییر پس از بازگشت از باکو صورت گرفته است متأسفانه، دکتر قاسملو در نحوه شکل‌گیری حزب دمکرات، هیچ اشاره‌ای به تأثیر شوروی و باقروف نمی‌کند. او حتی هنگام بحث از سفر دوم هیئت نمایندگی کردها به سرپرستی قاضی محمد به باکو و دیدار با باقروف، از تأکید مقامات شوروی مبنی بر تغییر نام و ماهیت عمل «ژ.ک» که مبنای تشکیل حزب دمکرات گردید، سخنی به میان نمی‌آورد و در مورد تغییر حزب ژ.ک به حزب دمکرات کردستان می‌نویسد که از بین رفتن رژیم دیکتاتوری رضاخان از یک سو و گسترش مبارزه ضد فاشیستی خلق‌های جهان از سوی دیگر، میدانی وسیع برای مبارزه خلق کُرد در کردستان ایران به وجود آورده بود اما جمعیت «ژ.ک» که سازمانی ناسیونالیست، بسته و مخفی بود و به گروه‌های وسیع و گسترده مردم کردستان توجهی نداشت، پاسخگوی اوضاع تازه و جدید کردستان ایران نبود.<sup>۲۳۹</sup> بر این اساس او معتقد است که تغییر نام «ژ.ک» به حزب دمکرات یک ضرورت تاریخی بوده.

این هیئت با گرفتن وعده کمک‌های مادی و معنوی از سوی باقروف به مه‌آباد برگشته و با تشکیل جلسه کمیته مرکزی کومله ژ.ک، درخواست باقروف مبنی بر تغییر کومله ژ.ک به حزب دمکرات کردستان را در طی مراسمی عملی کردند و حزب دمکرات کردستان با انتشار بیاننامه هشت ماده‌ای حضور خود را اعلام می‌کند.<sup>۲۴۰</sup> متأسفانه در پای این بیاننامه هیچ تاریخی ذکر نشده اما می‌دانیم که مجله کردستان در مورخه ۱۳۲۴ آبان با صدور بیانیه‌ای تشکیل حزب دمکرات کردستان را اعلام کرده<sup>۲۴۱</sup>

وزارت خارجه ایران در یادداشتی، اعتراض خود را به اطلاع سه کشور آمریکا، انگلیس و شوروی می‌رساند و می‌نویسد «عده ای از رهبران کرد استان چهارم و مه‌آباد به تحریک عده‌ای که هدفشان تجزیه خاک ایران است به باکو رفته‌اند و برای رسیدن به این هدف دستگاه چاپ و کاغذ برای چاپ روزنامه با خود از شوروی آورده‌اند» البته دولت شوروی در پنجم آذر به این یادداشت پاسخ گفته و ضمن انکار آن، نوشته که جنبش سیاسی کردها هیچ ارتباطی به شوروی ندارد.<sup>۲۴۲</sup> و مولوتف وزیر خارجه روسیه نیز این مسافرت را نه سفر سیاسی بلکه فرهنگی خواند. آنچه در مورد مسافرت قاضی و هیئت همراهش قابل ذکر است اینکه عبدالرحمن ذیحجی شخصیت برجسته کومله ژ.ک در این سفر حضور ندارد که بخاطر همین بوده که قبل از این،

روابط او با روس‌ها و باقروف شدت تیره شده و با ورود قاضی به کومله ژ.ک به سایه می‌رود بطوری که حتی به نوشته برخی منابع، مدتی در خود حزب بازداشت می‌گردد!<sup>۲۴۳</sup> در اوایل آبان ماه ۱۳۳۴ که هنوز کومله ژکاف تبدیل به حزب دمکرات نشده بوده در مهاباد از سوی کومله ژ.ک، به ذبیحی، دلشاد رسولی و قاسم قادری مأموریت داده می‌شود تا به ارومیه رفته و با کنسول روس‌ها در کنسولگری دیدار نمایند البته در برخی منابع آمده که هدف از این مأموریت دیدار با سران عشایر جهت جلب همکاری بوده و محل دیدار نیز در قریه کوکیا در منزل زرو بهادری از کردهای عراقی بوده. حکومت ایران از این مأموریت باخبر شده و از قبل به تیپ ارومیه و ژاندارم‌ها دستور دستگیری آنها را داده بوده<sup>۲۴۴</sup> آنان سوار بر یک ماشین فورد مشکی شده به راه می‌افتند اما در بین راه، توسط پاسگاه ژاندارمری دستگیر شده و تحت‌الحفظ از طریق بندر شرفخانه به تبریز و سپس به تهران فرستاده و در تهران زندانی می‌شوند<sup>۲۴۵</sup>. اسناد مهمی از جمله هشت نامه بدست حکومت ایران می‌افتد که در آنها از مسافرت قاضی و همراهانش به باکو و دیدار با باقروف، تقاضای سلاح، مهمات، کاغذ، فرستنده رادیویی و همچنین گلابه از روس‌ها مبنی بر عدم تحقق وعده‌هایی که برای همکاری و کمک داده بودند سخن رفته است<sup>۲۴۶</sup>. سرلشکر زنگنه فرمانده تیپ ارومیه نیز در خاطراتش می‌نویسد که در اوایل آبان ماه یک هیئتی به رهبری ذبیحی که از طرف حزب دمکرات کردستان عازم ارومیه بودند، دستگیر کرده و این هیئت حامل نامه‌هایی از قاضی محمد به باقروف و مقامات شوروی بوده و در نامه‌ها درخواست کمک نظامی و دستگاه رادیو، کاغذ و چاپخانه کرده بوده.

ستاد ارتش دستور داد تا ارتش سرخ باخبر و مانع اعزام نشده فوراً آنها را تحت‌الحفظ به تبریز بفرستند مدارک را نیز بوسیله یک استوار که لباس چوپانی پوشانده بودند از راه مهاباد به تهران ارسال کردند. ذبیحی در زندان تهران بود که در گیایش، جمهوری مهاباد شکل می‌گیرد. بیست روز بعد از بازگشت هیأت نمایندگی گُرد از باکو، قاضی محمد از روسای شصت ایل و نیز اعضای سرشناس حزب ژ.ک دعوت به عمل آورد تا در جلسه‌ای که قرار بود در یکم آبان ماه ۱۳۳۴ در دفتر روابط فرهنگی کردستان و شوروی در مهاباد برگزار گردد، حضور به هم رسانند پس از تشکیل جلسه، قاضی محمد نخست به بیان مسائلی از سفر باکو پرداخت سپس، مسأله‌ی تغییر نام و ساختار ژ.ک را مطرح نموده و پیشنهاد کرد به جای ژ.ک، حزب جدیدی بر اساس احترام به آزادی‌های دموکراتیک و تحصیل حق تعیین سرنوشت برای ملت گُرد، به نام حزب دموکرات کردستان تأسیس شود.<sup>۲۴۷</sup> همگی با این تغییرات موافق بوده و در پایان جلسه، بیانیه‌ای با امضای ۷۳ نفر از افراد متنفذ کردی منتشر شد.

در این بیاننامه، حزب دمکرات در مقایسه با کومله ژکاف، تغییرات اساسی در خط و مشی حزب جدید دیده می‌شود که از مهمترین آن تغییر بند ۲ کومله بوده که برای کسب استقلال کل کردستان تلاش می‌کرد اما همین بند در اساسنامه بند اول حزب دمکرات بصورت «کوشش برای خودمختاری در چارچوب ایران» تغییر می‌یابد غنی بلوریان ضمن اظهار تاسف از این تغییر، در مورد علت آن از قول قاضی محمد چنین عنوان می‌کند که چون هیچکدام از جناح‌های جهانی از خواسته‌های کومله دفاع نمی‌کنند در نتیجه، بهتر بوده محدود به چارچوب ایران گردد»<sup>۲۴۸</sup> اما پر واضح است که توصیه‌های باکو بوده که می‌خواست مه‌باد را از برادران حزب هیوا در عراق که به انگلستان نزدیک بوده دور سازد.

بدین ترتیب، تقریباً یک ماه و نیم پس از بازگشت هیئت کردی از باکو طول کشید تا حزب دمکرات کردستان در سپهر سیاسی ایران متولد گردد. مؤسسين حزب دمکرات کردستان پس از مسلط شدن بر امور، ارگانی را نیز به نام «روزنامه کردستان» انتشار دادند این روزنامه به سردبیری سیدمحمد حمیدی در اولین شماره خود راجع به اولین کنگره حزب چنین نوشت:

بعد از اینکه در اول آبان ماه ۱۳۲۴ حزب دمکرات کردستان در مه‌باد تأسیس شد و بیانیه خود را انتشار داد، روز ۱۳۲۴/۸/۲ اولین کنگره خود را که مرکب از سران و نمایندگان کردها بود، تشکیل داد و از طرف سران و روشنفکران حزب، نطق‌های بسیار زیبا درباره دمکراسی و اتحاد ایراد شد... و هه‌ژار شاعر بزرگ کردستان شعری درباره دمکرات در کنگره خواند... در این کنگره قاضی محمد به رهبر و پیشوای حزب و چند نفر دیگر به عنوان اعضای کمیته مرکزی انتخاب شدند...»<sup>۲۴۹</sup>

بطور کلی می‌توان گفت که رابطه جمهوری مه‌باد با شوروی‌ها، در مقایسه با فرقه دمکرات آذربایجان کمتر بوده و اهمیت آن نزد روس‌ها در مقایسه با فرقه دمکرات کمتر بوده که این مسئله بیشتر متاثر از تاثیر و دخالت‌های باقروف بوده است. هر چند کمک‌ها و پشتیبانی شوروی به هر دو تشکیلات از همه جهات غیرقابل انکار است اما این کمک‌ها به جمهوری مه‌باد بیشتر از کانال فرقه دمکرات صورت می‌گرفت. به عنوان مثال، باقروف در نامه‌ای به استالین که به نظر می‌رسد مربوط به اوایل آبان ۱۳۲۵ش یعنی زمان آمادگی ارتش مرکزی برای حمله به آذربایجان باشد اشاره به کمک‌هایی می‌کند که با وساطت فرقه دمکرات آذربایجان به جمهوری مه‌باد شده است: البته لازم به ذکر است که «کتاب اسرار محاکمه قاضی محمد» به کلی منکر ارتباط جمهوری مه‌باد با شوروی و باقروف بوده و حتی می‌نویسد «حرکت کردستان و حزب دمکرات کردستان بر خلاف اراده و سیاست شوروی و باقروف ایجاد شده و مبتکر و اداره کنندگان آن خود رهبران کرد بودند»<sup>۲۵۰</sup> که البته با توجه به این همه فاکت‌های موجود که به برخی از آنها اشاره کردیم چنین ادعایی صحیح نیست.

بهزودی حزب دمکرات کردستان در بین کردهای ایران جا باز کرد و دهقانان، کارگران، خرده‌بورژوازی، زمینداران متوسط و افراد عادی عشایر کرد وارد ترکیب آن شدند. حزب جدید اولین کنگره خود را با حضور رهبران عشایری ماکو، آرات، سوما، برادوست، شنو، پیران، منگور و نمایندگان مهاباد، بوکان و میاندوآب برگزار کرده روزنامه «کردستان»، ارگان مطبوعاتی آن شد و قاضی محمد در رأس حزب دمکرات کردستان قرار گرفت<sup>۲۵۱</sup>

غنی بلوریان می‌گوید: «بدین طریق در روز دوم آبان‌ماه سال ۱۳۲۴/۱۹۴۵ کنگره اول حزب دمکرات منعقد شد در این کنگره نام کومه‌له ژ. ک. و شعارهایش را تغییر دادند. با کمال تاسف تغییر شعارهای کومه‌له ژ. ک. یک عقب‌نشینی تلخ در تاریخ جنبش آزادی‌خواهانه کردستان بود که شرایط بر مردم ما تحمیل کرد.»<sup>۲۵۲</sup>

استاد هه‌ژار در مورد ناراحتی اعضای «ژ.ک» از تغییر نام و سازمان حزبی می‌نویسد: هر کاری می‌کردم نمی‌توانستم «حزب دمکرات کردستان» را به جای «کومه‌له‌ی ژیان‌ه‌ی» بگردی» به خود بقبولانم» البته برخی اعضا نیز با حزب جدید همکاری نکردند، به نظر می‌رسد که این مسأله ریشه در ساختار سازمانی «ژ.ک» داشت که در آن، اعضا به قرآن سوگند خورده بودند که تا آخر عمر عضو «ژ.ک» باقی بمانند و بدون اطلاع و اجازه «ژ.ک» وارد هیچ دسته و گروه دیگری نشوند اما با این وصف، تعدادی از مؤسسین «ژ.ک» در کابینه قاضی محمد و مناصب دیگر آن دوره، عضویت و حضور یافتند.

نکته قابل توجه دیگر در حکومت قاضی محمد این است که نفوذ و دخالت روس‌ها در مقایسه با حکومت تبریز به مراتب کمتر بوده. قاضی برخلاف پیشه‌وری که از رهبران اولیه حزب کمونیست ایران بود هیچ‌گاه در اعتقادات راسخ خود تردید نکرده و نسبت به ادای فرایض دینی خود در هر شرایطی، هرگز تعلل نورزید بطوری که در وسط گفتگو در باکو با حضور میرجعفر باقروف، وی جلسه را برای ادای نماز برای مدتی ترک کرده بود.

همچنین، برخلاف تبریز، در مهاباد، هیچ رنگی از گرایش حکومت به سوی سوسیالیسم یا تقسیم اراضی به نفع دهقانان به چشم نمی‌خورد، مالکیت افراد بر اموالشان محترم شمرده می‌شد و احترام به شعائر اهل سنت در صدر مسائلی بود که قاضی و یارانش تعقیب می‌کردند. خود قاضی محمد عمامه سفیدش را غالباً بر سر داشت حتی در روز اعلام جمهوری خودمختار نیز با اینکه لباس نظامی به تن کرده بوده اما عمامه را فرو نگذاشت<sup>۲۵۳</sup>.

شش هفته بعد از برگشت رهبران حزب دمکرات کردستان ایران از سفر باکو، از تاریخ ۲ تا ۵ آبان ۱۳۲۴ (۲۸ اکتبر ۱۹۴۵) اولین کنگره حزب را برگزار نموده بیانیه خود را که مبتنی بر مبارزه برای خودمختاری کردستان در چارچوب کشور ایران بوده اعلام کرده، ارگانی به نام

«روزنامه کردستان» را انتشار دادند.<sup>۲۵۴</sup>

با توجه به شرکت نمایندگان اشراف زمیندار بزرگ کرد در ترکیب حزب، در رابطه با انجام اصلاحات ارضی و تقسیم زمین در بین دهقانان، تقسیم مراتع دامپروری و همچنین آبادانی روستاها و اصلاحات مشابه اجتماعی در برنامه حزب دمکرات کردستان ایران سخنی به میان نیامد. بر خلاف تبریز که دست به اصلاحات گسترده از جمله ملی کردن بانکها و اصلاحات ارضی و غیره زد در مهاباد خبری نبود چون با وجود عشایر قدرتمند و مخالفت‌های آنها، تغییرات در زمینه مالکیت امکان‌پذیر نیز نبود.<sup>۲۵۵</sup> نجفقلی پسپان که تمام این فعل و انفعالات را به روس‌ها و سیاست آنها حواله می‌دهد بدون توجه به اوضاع داخلی و قدرت روسای عشایر متنفذ، در اشاره به این موضوع می‌نویسد:

برخلاف آذربایجان که سیاست دولت روسیه بر حمایت از فقر در برابر سرمایه‌داران قرار داشت در این ناحیه (مهاباد) دولت روسیه برای آنکه بتواند قدرت مهمی در دست داشته باشد و اهالی متدین و متعصب کردستان را نرنجاند ایدا از بلشویسم و تساوی سرمایه و تقسیم دارائی صحبت به میان نیاورده...<sup>۲۵۶</sup>

در مجموع، برنامه حزب دمکرات کردستان ایران وظایفی را پیش کشید که تقریباً تمام لایه‌های جامعه کرد در آن ذینفع بودند. همین امر موجب افزایش سریع اعضاء حزب دمکرات کردستان ایران شد. تمام افراد رهبری و سازمان‌های محلی حزب را رهبران فوقانی طوایف و عشایر کرد و برخی از کردهای بورژوازی و شهرهای دیگر کردستان مکرانی تشکیل داده بودند. این افراد، اشراف، رهبران عشایر و بازرگانان سرشناس، نقش مهمی را در حزب و در پی آن، در دولت جمهوری ایفا کردند.

## ۸ - قاضی محمد و تشکیل جمهوری مهاباد

سرسلسله خانواده قاضی از مهاجران گرجی بوده‌اند که از گرجستان به ایران و منطقه مکران مهاجرت نموده بودند. برخی منابع، زمان مهاجرت جد قاضی‌ها یعنی میرزامحمد را به زمان حکمرانی بذاق سلطان مکری نسبت می‌دهند. از میان نامدارترین نوادگان میرزامحمد می‌توان به میرزامحمود اشاره داشت که عهده‌دار حل و فصل مسائل شرعی و قضاوت دعاوی مردم در مهاباد بوده است. شاید تخلص نام قاضی بر فرزندان و نوادگان میرزامحمود ناشی از این سابقه باشد.<sup>۲۵۷</sup> قاضی محمد و صدر قاضی از نوادگان میرزامحمود و فرزند قاضی علی و محمدحسین سیف قاضی نیز فرزند ابوالحسن سیف‌القضات هستند.

خانواده قاضی به دلیل مردم‌داری، داشتن سواد، شعردوستی، خطاطی و ارتباطات گسترده با دیگر مناطق ایران همچون تهران و تبریز دارای احترام ویژه‌ای میان مردم بودند. بخصوص



آنکه، بسیاری از قاضی‌ها مردمانی دیندار و متشرع بوده و این بر محبوبیت آنها افزوده و موجب گسترش روابط آنان با مردم منطقه و حتی نمایندگان دولت شده بود. پدر قاضی مشهور به قاضی علی نیز از مردان معتبر و از علمای عصر مشروطه بود که به سال ۱۳۱۰ ش وفات یافت. خانواده قاضی در ناحیه بوکان مالک چند روستا بودند که از عواید آنها گذران زندگی می‌کردند قاضی محمد در سال ۱۹۰۱ م. شهرستان سابلان (مهاباد) متولد شد. او تحت تربیت و مراقبت پدرش بزرگ شد و به مکتبخانه رفت و اندک اندک علوم اسلامی را در مکتب ملا احمد فوزی (۱۲۹۳ م.) فرا گرفت و اجازه علمی (روحانی) را کسب نمود. وی معلم ویژه جهت یادگیری زبان‌های اروپایی داشته، علاوه بر فارسی، عربی، ترکی مقداری هم با زبان‌های روسی و فرانسوی آشنایی داشت انگلیسی را نزد پزشک آمریکایی میسدا فرافرا گرفت که در مهاباد خدمات پزشکی انجام می‌داد. پس از فروکش کردن آتش جنگ اول و استقرار امنیت در منطقه مکریان، دولت پهلوی در تلاش برای استقرار دیوانسالاری جدید در سراسر کشور به اقدامات متعددی از جمله تأسیس آموزش و پرورش عمومی می‌پردازد و در سال ۱۳۱۵ با توجه به روابط قاضی محمد با دولت و حکومت و نیز احترام وی در شهر، به ریاست اداره معارف برگزیده می‌شود و از زمان تأسیس جمعیت شیر و خورشید سرخ در ساوجبلاغ تا سال ۱۳۲۱ ریاست آن برعهده قاضی محمد بود. صدر قاضی نیز به‌عنوان رئیس انجمن شهر در این سال‌ها به فعالیت اشتغال داشت. خانواده قاضی‌ها در آن زمان، صاحب مقام اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بودند صاحب املاکی وسیع و رابطه محکمی با ایلات مکریان و سران و خاندان صاحب نفوذ داشتند دستگاه قضایی رسماً نسل بعد از نسل در دست یکی از روحانیون آن خانواده بود. چندین روحانی و تحصیل کرده سرشناس از میان آنها ظهور کرده بودند<sup>۲۵۸</sup>.

روابط قاضی‌ها و حکومت رضاشاه چنان مستحکم بود که اقدامات مخالفان قاضی محمد در بدگمان کردن حکومت نسبت به قاضی محمد حتی به اتهام تبلیغ وهابیت به‌جایی نرسید وزیر کشور به نخست‌وزیر در این خصوص می‌نویسد:

استانداری چهارم گزارش داده‌اند که چندی پیش به استانداری اطلاع رسید که در بعضی اشخاص در باب مذهب وهابی تبلیغاتی می‌کنند و در ضمن گفته می‌شد قاضی‌ها در این کار بی‌دخالت نیستند... نتیجه اقدام و تحقیقات فرمانداری را که به وزارت کشور گزارش داده‌اند این است که چنین موضوعی وجود خارجی ندارد و اگر این سابقه از طرف قاضی شیخ محسن یا قاضی دیگری اظهار شده به‌واسطه رقابت و کدورتی است که بین او و قاضی محمد است که علیه یکدیگر و برای تزییع قاضی‌ها از خود ساخته و درست نموده است<sup>۲۵۹</sup>.

شاید با توجه به همین ویژگی‌ها یعنی محبوبیت زیادی قاضی در منطقه بوده که با نظر

فرمانده ارتش در آن سامان، رضاشاه در سال ۱۳۱۰ پس از مرگ قاضی علی، فرمان قضاوت قاضی محمد را امضاء کرده<sup>۲۶۰</sup>. اما به نوشته برخی منابع در ۱۳۱۵ او در جمع سربازان در پادگان مه‌آباد در طی یک سخنرانی که به زبان کردی صورت گرفت موجب خشم رضاشاه و در نتیجه عزل وی می‌گردد<sup>۲۶۱</sup>.

قاضی محمد ۳۱ ساله بود که آتش جنگ جهانی دوم شعله‌ور شد. خاندان قاضی با مسرت، ورود ارتش سرخ شوروی و سقوط رضاشاه را پذیرا شده و سیف‌القضات بدین مناسبت شعری سروده است. قاضی‌ها در دوران پهلوی دوم نیز روابط گرمی با تهران داشتند و به خاطر همین احترام ویژه خاندان قاضی در مکریان بود که ابوالقاسم صدر قاضی، برادر قاضی محمد به عنوان نماینده دوره ۱۴ مجلس شورای ملی انتخاب شد.

قاضی محمد در سال ۱۳۲۳ ش به جمعیت «کومه له\_ژ.کاف» پیوست و به زودی «سیمای مقتدر» کومه له شد. اگرچه قرار گرفتن روحانی در رأس آن برخلاف اصول آن جمعیت به شمار می‌آمد، زیرا طبق اصول جمعیت ژ.ک قرار شده بود رهبری جنبش کرد به دست هیچ خان و شیخ و فتوئدال سپرده نشود. شاید این چرخش به خاطر فشار رویدادها بر خواست و آرزوی جمعیت بوده که اوضاع و احوال موجود نیاز به شخصیتی سرشناس برای رهبری حرکت را ضروری ساخته بود.

هنگامی که مسأله پذیرش قاضی محمد به عضویت جمعیت مطرح شد، رهبری جمعیت دو نظر مختلف داشتند تعدادی معتقد به پذیرش قاضی بودند چون موجب تقویت جمعیت می‌گردید در مقابل، عده‌ای دیگر معتقد بودند چون قاضی شخصی توانمند و مقتدر و سرشناس است، خیلی زود قدرت را در جمعیت به دست می‌گیرد و آن هم موجب بازگشت مجدد قدرت خانخانی در جنبش کرد خواهد شد. سرانجام قاضی محمد در منزل یکی از اعضای کمیته مرکزی با حضور چند تن دیگر از اعضا، سوگند یاد کرد و با اسم مستعار «بینایی» به عضویت جمعیت درآمد.

عضویت قاضی محمد در سازمان، جمعیت را نیرومندتر کرد ولی طولی نکشید که قاضی در عمل، به رهبری جمعیت رسید و صاحب قدرت تام شد<sup>۲۶۲</sup>.

در کنار این تحولات، هر چند بخشی از حکومت ایران مخالف قاضی بودند اما بخشی از حکومت و دولت و بخصوص کارگزاران محلی حکومت، روابط خود و دولت را با قاضی‌ها حفظ کرده و حتی در جهت رفع سوءظن‌های جناح مقابل فعالیت می‌کرد. تقابل دو جناح حکومت ایران در رابطه با قاضی محمد در حوادث مختلف خود را نشان می‌داد به عنوان مثال وقتی درگیری برخی عشایر با باقیمانده پاسگاه‌های دولتی در ارومیه پیش آمد جناح دولتی نزدیک به قاضی محمد او را برای رفع غائله دعوت می‌نماید و جریان مقابل که به قاضی محمد سوءظن

داشته مانع این کار می‌شود. وزیر کشور خطاب به استانداری توضیح می‌دهد «گزارش فرمانداری حاکی است سیدعبدالله در زمستان گذشته که با قاضی محمد همدست و جمعی از روسای عشایر را اغوا با محمد رشید هم ارتباط و حاصل مشغول عملیاتی برخلاف مصالح بود. اعزام او و قاضی محمد که منتظر آشوب اخیر رضائیه بوده‌اند به منظور رفع غائله آنجا با سوابق بالا صلاح نبوده و توقف آنها در آن حدود مناسب نمی‌باشد.» درگیری‌های پراکنده در این محدوده تا تابستان ۱۳۲۱ ادامه داشت اما نیروهای شوروی مستقر در منطقه به نیروهای دولتی ایران برای ایجاد امنیت و آرامش اجازه نمی‌داد. استدلال مقامات شوروی این بود که با آرامش منطقه، لزومی به اعزام قوای ایرانی به منطقه نیست. بخصوص که قوای شوروی هم در صورت احتیاج مساعدت خواهند کرد<sup>۲۶۳</sup>.

همچنان که مذکور افتاد حزب دمکرات کردستان ایران در اول آبان ۱۳۲۴ بر بستر حزب کومله (ژ.ک) بوجود آمد. بعد از بازگشت هیئت کرد از سفر دوم خودشان از باکو، قاضی محمد در جلسه‌ای در تاریخ ۱/۸/۱۳۲۴ با حزب کومله، ضمن تشریح سفر و بنا به توصیه‌ی باقروف، پیشنهاد کرد نام حزب، به حزب دمکرات کردستان تغییر یابد و با انتشار اعلامیه‌ای که به امضای اکثریت یعنی هفتاد و سه نفر رسیده بود، موجودیت حزب را اعلام کردند.<sup>۲۶۴</sup> حزب، نخستین کنگره خود را در ۲/۸/۱۳۲۴ که مرکب از سران کردها بود برگزار کرد<sup>۲۶۵</sup> و بیاننامه‌ای را بصورت زیر صادر کرد که تفاوت‌های ماهوی با اصول کومله داشت در واقع، پوسته سخت ناسیونالیسم قومی که کومله بدور خودش کشیده بود کنار زده شد چرا که مبارزه مسلحانه در حزب دمکرات کردستان نفی نشده و ورود به حزب برای همگان آزاد و همچنین ممنوعیت گروههایی چون آقا، شیخ، ملا و سید برای رهبری حزب تغییر کرده و پس از این تغییرات، حزب دمکرات کردستان اصول و شعارهای خود را چنین اعلام می‌دارد:

هموطنان! برادران

آتش جنگ عالمگیر که به واسطه دشمنان آزادی و پایمال کنندگان دموکراسی روشن شده بود با زور بازوان توانای سربازان رشید متفقین بزرگ ما خاموش شد دنیای دموکراسی پیروزمند و دنیای فاشیستی که می‌خواست ملل و اقوام جهان را زیر انقیاد و اسارت چند نفر قلدر و فعال مایشاء در بیاورد به طور قطعی مغلوب و منهزم گردید به طوری که انتظار می‌رفت برای آزادی ملل و اقوام جهان را باز شد امروز تمام ملل دنیا از بزرگ و کوچک می‌خواهند از راهی که برای آزادی آنها باز شده است استفاده نمایند و از وعده‌هایی که به واسطه منشور تاریخی آتلانتیک داده شده بود برخوردار شده اداره امور خود را به دست بگیرند و سرنوشت خود را با میل و اراده خود تعیین نمایند ما کردها که در ایران زندگی می‌کنیم که سال‌ها بلکه قرن‌هاست برای حق و اختیار آرمان ملی و محلی خود مبارزه کرده قربانی‌ها داده‌ایم بدبختان زامداران مستبد ایران به هیچ وجه حاضر نشده‌اند حرف‌های حسابی ما را بپذیرند حتی از حقوقی که قانون اساسی برای

ایالات و ولایات ایران قائل شده است نگذاشتند ما استفاده نکنیم و پیوسته جواب ما گلوله و بمب و توپ و حبس و تبعید و اعدام و اسارت بوده است مخصوصاً در دوره بیست ساله رضاخان در پوشیدن لباس خود آزاد نبوده‌ایم...

هم وطنان گرامی! باید بدانید حق را نمی‌دهد آن را می‌گیرند ما باید برای گرفتن حق و اختیارات ملی و محلی خود مبارزه نکنیم این مبارزه وحدت و یگانگی می‌خواهد تشکیلات و پیشقدم لازم دارد برای این منظور مقدس است که فرقه دموکرات کردستان در مهاباد تشکیل گردیده و شروع به کار نموده است شما هم وطنان عزیز ما باید چشم و گوش خود را باز کنید دور فرقه ملی خود گرد آمده برای گرفتن حق مشروع ملی خود فداکاری نمایید...

هموطنان، ما غیر از حق مشروع انسانی خود چیزی دیگر نمی‌خواهیم کارهای ما در موارد زیر خلاصه شده است آن را بخوانید و به تمام افراد ملت کرد بفهمانید. اینک شعارهای ما:

۱. ملت کُرد در داخل ایران در اداره‌ی امور محل، خودمختار و آزاد و در حدود دولت ایران، خودمختاری ملت کُرد را به دست بگیرد.

۲. بتواند به زبان کُردی تحصیل کند و امورات دوایر با همان زبان کُردی انجام گیرد.

۳. انجمن ولایتی کردستان طبق قانون اساسی به فوریت انتخاب شده، در تمام کارهای اجتماعی و دولتی نظارت و سرکشی کند.

۴. مأموران دولت در منطقه، باید قطعاً از اهل محل باشند.

۵. به واسطه‌ی یک قانون کلی مابین رعیت و ارباب، سازش به عمل آید و آتیه‌ی هر دو تأمین شود.

۶. مخصوصاً حزب دموکرات کردستان تلاش خواهد کرد مابین ملت آذربایجان و اقوامی که در آذربایجان زندگی می‌کنند (آسوری، ارمنی و غیره) در مبارزه وحدت و برادری کامل برقرار گردد.

۷. حزب دموکرات کردستان به واسطه‌ی استفاده از منابع طبیعی سرشار کردستان و ترقی امور کشاورزی و بازرگانی و توسعه‌ی امور فرهنگی و بهداشتی برای رفاه حال اقتصادی و معنوی ملت کُرد مبارزه خواهد کرد.

۸. ما می‌خواهیم مللی که در داخل ایران زندگی می‌کنند بتوانند با آزادی برای سعادت و

ترقی میهن خود کوشش نمایند. ۲۶۶

اولین وعده روس‌ها که در باکو داده بودند در ماه نوامبر/آبان از راه رسید و آن ماشین چاپ بود که پس از رسیدن آن، مطبوعات کردی منتشر شدند در اسناد روسیه چنین آمده «به زودی یک متخصص (مدیر) خواهیم فرستاد تا یک چاپخانه در مهاباد دایر سازد و یک نشریه به زبان کردی منتشر گردد»<sup>۲۶۷</sup>. بسیار تاکید شده بود که حتماً این مسئله مخفی بماند<sup>۲۶۸</sup>. اما مخفی نماند و در گزارش وزیر جنگ به نخست‌وزیری در مورخه ۲۴/۷/۱۵ چنین آمده:

گزارش واصله حاکیست به طوری که شایع است چندین بسته کاغذ روزنامه و یک دستگاه ماشین چاپ از طرف مقامات مربوطه شوروی به اکراد مهاباد داده شده و همچنین هفت دستگاه کامیون متعلق به روس‌ها در غروب ۲۴/۷/۶ از خط میاندوآب عبور و محتویات آن در اثر اینکه روپوش ماشین‌ها کاملا کشیده شده بود معلوم نگردید حامل چه اشایی می‌باشند و در جلوی هر کامیون یک افسر شوروی در معیت شوfer بوده و ماشین‌ها به مهاباد وارد، نماز علی‌اف فرمانده پادگان شوروی که قبلا به مهاباد رفته بود به محض ورود کامیون‌ها دستور می‌دهد که تردد در شهر متروک و چراغ‌ها به وسیله مامورین کومله خاموش گردد و در تاریکی شب محتویات ماشین‌ها را در منزل قاضی محمد تخلیه می‌نماید به طوری که در اطراف موضوع تحقیقات شده تصور می‌رود محتویات کامیون‌ها اسلحه و مهمات بوده...<sup>۲۶۹</sup>

با رسیدن سلاح‌ها از سوی روس‌ها و همچنین سلاح‌هایی که قبلا از زمان ورود متفقین مردم از پادگان‌های ارتش بدست آورده بودند مسلح شدند و حملات به پایگاههای حکومت شدت گرفت. بر طبق برخی اسناد، در این زمان در اثر حمله به مراکز نظامی حکومت، مردم اکثرا مجهز به سلاح گرم شده و «تمام عشایر و آزادبخواهان شهر مهاباد دارای تفنگ برنو، تفنگهای مختلف و طپانچه و خنجر و شمشیر» بودند.<sup>۲۷۰</sup>

آذرماه ۱۳۲۴ همزمان با تسخیر مراکز دولتی توسط فرقه دمکرات آذربایجان، در مهاباد نیز در ۲۶ آذرماه مردم به ترغیب تعدادی از سران حزب دمکرات کردستان به «شهربانی مهاباد» که آخرین نماد حاکمیت پهلوی بود، یورش بردند. بعد از چند شلیک کوتاه، شهربانی به تصرف مردم درآمد. پرچم حکومت ایران پایین آورده شد و پرچم کردستان به جای آن به اهتزاز درآمد. مردم می‌خواستند به جای ذبیحی و همراهانش که توسط قوای سرلشکر زنگنه بازداشت شده بودند، قوای ژاندارم‌ها و فرماندهان را نزد خود به عنوان گروگان جهت آزادی ذبیحی و همراهانش نگه دارند، اما قاضی محمد این عمل را نپسندید و دستور آزادی آنها را صادر کرد.<sup>۲۷۱</sup>

مجله «کردستان» در شماره سوم خود در خبری با عنوان «اهتزاز پرچم مقدس کردستان» می‌نویسد:

.. روز ۲۶ آذر کلیه نمایندگان کردستان در شهر حضور به هم رساندند. ساعت ده بامداد پرچم کردستان از مقر حزب حرکت داده شد. حدود ده هزار نفر از اهالی در مراسم حضور داشتند. دسته موزیک، سرود ملی می‌نواخت. در سرتاسر خیابان وفايي، صف نظامیان با آرایش کامل به همراه جوانان دختر و پسر مدرسه‌ای در سمت راست پرچم حرکت می‌کردند. بزرگ و کوچک، هیئت‌های رسمی و نمایندگان حزب دمکرات پشت سر پرچم در حال حرکت بودند. مردم به افتخار پرچم کف می‌زدند. پیشوای کردستان، جناب قاضی محمد

درباره پرچم مقدس کردستان سخنانی ایراد فرمودند. پس از سخنرانی و نصب پرچم بر بام عمارت هیئت رئیسه ملی کردستان، مراسم خاتمه یافت<sup>۲۷۲</sup>.

تشکیل حکومت فرقه در تبریز از چندین جهت به تشکیل جمهوری مهاباد کمک کرد در حملات طرفداران فرقه که با کمک قشون روسی صورت می‌گرفت پادگان‌های و پایگاه‌های ارتش یکی پس از دیگری فروپاشیدند و بنابراین، جمهوری مهاباد در زمان ظهور خود با مانع چندانی روبرو نشد. همچنین با تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان، قاضی و کردها به این نتیجه رسیدند که اگر برای تشکیل حکومت دیر بجنبند آنان به زیر حاکمیت فرقه در خواهند آمد و در آن ادغام خواهند شد به همین خاطر، به تلاش‌های خود برای تشکیل حکومت سرعت بخشیدند و در نتیجه آن روز تاریخی کردها که خودشان نیز باور نمی‌کردند به این زودی برسد فرا رسید در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ برابر ۲ بهمن (۲۰ ریه دان) ۱۳۲۴ ش در متینگ بزرگی که هیئت‌های نمایندگی از تمام مناطق کردستان ایران در آن شرکت داشتند، قاضی محمد در میدان «چوارچرای» با حضور جمعیت بزرگی از بزرگان شهر و روسای بسیاری از قبایل کرد، تاسیس جمهوری را اعلام کرد حتی طرز پوشش‌اش نیز معنی‌دار بود ترکیبی از لباس سنتی یعنی دستار بر سر ولی با لباس نظامی شوروی<sup>۲۷۳</sup>.

قاضی در سخنرانی خود بر مظلومیت کردها تاکید کرده گفت که آنها «بارها قیام کرده اما سرکوب شده‌اند آنها تنها هستند و یآوری جز شوروی ندارند»<sup>۲۷۴</sup> هنگامی که قاضی این سخنان را بر زبان می‌آورد در مراسم، کسی از مقامات شوروی حضور نداشت اما در آن نزدیکی، یرماکوف در ماشین جیبی نشسته و از دور ناظر این جریانات بود<sup>۲۷۵</sup>. سخنرانی‌های متعددی صورت گرفت که بعضا اختلاف برانگیز بودند چرا که برخی از مصادره اموال ثروتمندان و ریختن خون ستمگران سخن گفتند در حالیکه برخی از حاضرین مالکان ستمگر بودند!<sup>۲۷۶</sup> و سرانجام، دو شاعر برجسته کردی هه‌ژار و هیمن اشعارشان را سرودند.

ملا مصطفی، پیشنهاد ایجاد پرچم جدید برای کردستان به قاضی محمد داد پرچم ابداعی جمهوری مهاباد، دارای همان سه رنگ سبز و سفید و سرخ بود اما در زمینه سفید آن خورشیدی با دو خوشه‌ی گندم نقش بسته بود این پرچم، به جای پرچم ایران بر فراز ادارات برخی شهرها مانند نقده و اشنویه به اهتزاز در آمد.<sup>۲۷۷</sup> تشکیل ایالت خودمختار به مرکزیت مهاباد اعلام شد. برعکس تبریز، در مهاباد تمایلات مارکسیستی به هیچ‌وجه دیده نمی‌شد قلمرو این حکومت شامل شهرهای مهاباد، بوکان، نقده، اشنویه و سقز بود و در واقع ۷۰ درصد کردنشینان خارج از جمهوری مهاباد بودند.

بیست روز بعد، روزنامه کردستان اعضای کابینه قاضی محمد را به این شکل اعلام می‌کند<sup>۲۷۸</sup>:

حاج بابا شیخ، نخست وزیر (صدر هیئت رئیسه)، اهل بوکان، سیاستمداری شصت و پنج ساله، از خانواده سادات زمبیل اطراف بوکان، در زمان رضاشاه از دوستان وفادار و قابل اعتماد رضاشاه بود و نزد او نفوذ و اعتبار داشت حاجی شیخ بابا نزدیکی خاصی با قاضی محمد نداشت و چنین استنباط می‌شد که برای خنثی کردن اعمال و کردار خانواده ایلخانی‌زاده‌های بوکان به مقام صدارت عظمی رسیده او رفتار بسیار خوبی با مردم داشت اما هرگز فرد قدرتمندی در حکومت نبود.

وزارت داخله (کشور): محمدمین معینی، صاحب گاراژ و دارای روابط تجاری با تجار روسی مستقر در تبریز.

وزارت بهداشتی: سیدمحمد ایوبیان، جوانی سی ساله و خود ساخته، داروخانه‌ای را که متعلق به پدرش بود اداره می‌کرد یک سال پس از تشکیل «جمعیت ژ.کاف» به عضویت آن در آمده بود.

وزارت امور خارجه: عبدالرحمن ایلخانی‌زاده، فرزند حاجی بایزید آقا.

وزارت راه: اسماعیل آقا ایلخانی‌زاده، پسر عموی عبدالرحمن ایلخانی زاده. هر دو از خانواده‌های منتفذ بوکان از ایل دهبکری که نوعی رقابت با قاضی داشتند و انتخاب آنان انتخابی سیاسی و ضروری بود ایلخانی‌زاده‌ها عضو «جمعیت ژ.کاف» و حدوداً سی و پنج ساله بودند.

وزارت اقتصاد: احمد الهی، چهل ساله، اهل بازار و کسب و کار. تحصیلکرده و آشنا با مناطق مختلف کردستان. از اعضای قدیمی «جمعیت ژ.کاف» و در منزل او بود که قاضی محمد برای عضویت در جمعیت، مراسم تحلیف به جای آورد.

وزارت کار: خلیل خسروی، از خانواده‌های قدیمی. چهار ماه پس از تشکیل «جمعیت ژ.کاف» به عضویت آن در آمده بود.

وزارت پست و تلگراف: کریم احمدین، مردی چهل ساله از خانواده‌ای نیک.

وزارت تجارت: حاج مصطفی داودی، مردی پنجاه و پنج ساله از خانواده بسیار محترم و پر جمعیت. در باغ او بود که نطفه «جمعیت ژ.کاف» بسته شد.

وزارت دادگستری: ملاحسین مجدی، باسوادترین و نامدارترین روحانی. اعتبار و ارزش مذهبی و قضایی او، نشان شایستگی او برای این مقام بود.

وزارت کشاورزی: محمود ولی‌زاده، جوانترین عضو کابینه. بیست و سه ساله. مدرسه عالی کشاورزی کرج را به پایان برده بود از خانواده‌های منتفذ بوده و از سال ۱۹۴۳ به عضویت «ژ.کاف» در آمده بود.

مناف کریمی به عنوان وزیر فرهنگ و صدیق حیدری به عنوان وزیر تبلیغات انتخاب شدند. این دو وزارتخانه اخیر بیشترین فعالیت‌های فرهنگی را در طول یک ساله عمر جمهوری انجام

دادند. سیف قاضی به عنوان وزیر جنگ و ملامصطفی بارزانی به عنوان فرمانده ارتش گردید. این کابینه هم چنان که از افراد آن برمی آید بقول درک کینان «مرکب از اعیان شهر و روسای محافظه کار قبایل بود در حقیقت، حکومت طبقات بالای مردم کرد بود»<sup>۲۷۹</sup> بنابراین در حوزه مخصوصا اقتصادی عملکردهایش کاملا محافظه کارانه بود و از تغییرات اساسی مانند اصلاحات ارضی که در فرقه دمکرات صورت گرفت در مهاباد خبری نبود. بسیاری از اعضای کابینه شهری بوده و میانه خوبی با رهبران قبایل نداشتند. جمهوری مهاباد، پارلمانی برای تصویب قوانین نداشت و فرامین رئیس جمهور و تصمیمات کابینه اش به منزله قانون تلقی می شد.<sup>۲۸۰</sup> درک کینان، درباره ترکیب و سرشت «جمهوری مهاباد» می نویسد:

دولتی که در تشکیل شد مرکب از اعیان شهر و روسای محافظه کار قبایل بود در حقیقت حکومت طبقات بالای مردم کرد بود. قدرت حکومت در وجود قاضی محمد متمرکز بود و از او به ادارات متعددی که روسای آنها برحسب اعتماد شخص او انتخاب شده بودند تسری می یافت. حکم و اقتدار حکومت در نواحی عشایری همچنان در دست روسای عشایر بود پشتیبان معنوی و روانی این حکومت، وعده های دولت اتحاد شوروی بود.<sup>۲۸۱</sup>

ورود ملامصطفی به همراه کثیری از بارزانی ها و کمک به حزب دمکرات کردستان به عنوان بازوی نظامی آن، فصلی تازه ای در حیات حزب دمکرات کردستان گشود در زمان ورود بارزانی - ها، حکومت تهران برای ممانعت از اتحاد بارزانی ها با حزب دمکرات کردستان چاره را در آن دید که به «سرهنگ پزشکیان» فرمانده سردشت دستور دهد هر طور شده ملامصطفی و یارانش را از اتحاد با حکومت مهاباد منصرف سازد پزشکیان توسط «عزیز قرنی آقا مامش» با ملا تماس گرفت و در موارد زیر با وی بحث نمود از جمله اینکه «شما در ایران خارجی بوده و حکومت ایران به عنوان پناهنده سیاسی شما را می پذیرد و زمین و مسکن به شما خواهد داد شما نیز در تهران نماینده خواهید داشت و همیشه در پارلمان و در ارتباط با شاه خواهی بود! در مقابل، شما نیز باید از متحد شدن با جمهوری مهاباد منصرف شوید»<sup>۲۸۲</sup> اما گوش ملا بدهکار این سخنان نشد و به زودی خود را به مهاباد رسانده و به قاضی محمد پیوست.

ملامصطفی بارزانی از سوی قاضی محمد به مقام ژنرالی نائل گردید و به عنوان فرمانده نیروهای مردمی جمهوری گمارده شد بسیاری از حملات چریکی شبانه علیه مراکز انتظامی و نظامی را او طراحی و فرماندهی کرد.

بدین ترتیب، در ژانویه ۱۹۴۶/بهمن ۱۳۲۴ دولت خودمختار کردستان توسط قاضی محمد در میدان «چوارچرا»ی طی مراسمی اعلام گردید و جنبشی که در آغاز جنگ جهانی دوم به وجود آمده بود، به عنوان بخشی از یک روند تاریخی به نتیجه رسید.

انگوس وارد، رایزن سفارت آمریکا که به همراه خانم خود در ۲۰ تیرماه ۱۳۲۵ به آذربایجان و



مهاباد سفر کرده در گزارشی از این سفر، در مورد اوضاع شهرها و برخورد ماموران دو تشکیلات می‌نویسد:

کردهایی که ما ملاقات کردیم در نوع اداره امور خود متحد نبودند بعضا به یک نوع حکومت خودمختاری در داخل حدود ایران علاقه‌مند بوده و بعضی دیگر بکلی مایل به استقلال کامل و جدا شدن از ایران و متحد شدن با سایر اکراد(عراق، ترکیه و سوریه) و ایجاد یک کردستان مستقل ملی علاقه دارند به نظر من چنین رسید که کردها مصمم هستند که یک نوع آزادی و استقلال کرد برای خود ایجاد کنند و از توسل به اسلحه برای نیل به این مقصود ابائی ندارند.

نیروهای مسلح جمهوری مهاباد پس از سربازگیری از اطراف، نزدیک به ۱۳۰۰ سرباز و افسر بود<sup>۲۸۳</sup> قاضی نمی‌توانست به نیروی عشایر اعتماد کند چرا که در وفاداری آنها شک داشت چون برخی از آنان مخالف شوروی بوده و می‌ترسیدند جمهوری مهاباد به زیر مهمیز شوروی بغلط<sup>۲۸۴</sup> برخی از عشایر نیز به دولت مرکزی ایران وصل بودند اما مردان مسلح بارزانی در بهترین زمان سر رسیدند و جای خالی و فقدان ارتش جمهوری مهاباد را پر کردند. هر چند روس‌ها اعتمادی بر بارزانی نداشتند و او را عامل بریتانیا می‌دانستند اما با اینحال، آنها را تشویق کردند به جمهوری مهاباد به پیوندند. تعدادشان به تفاوت از ۱۲۰۰ الی ۲۰۰۰ چریک کارآزموده تخمین زده شده‌اند که در جنگ‌های طولانی و جنگ و گریز با حکومت عراق آبدیده شده بودند. آنها اساس نیروی نظامی جمهوری مهاباد را تشکیل دادند. سرلشکر حسن ارفع، نیروهای ملامصطفی را «حدود دو هزار نفر عشایر» برآورد می‌کند برخی منابع همراهان مسلح بارزانی را به همراه خانواده‌هایشان تا سه هزار نفر برآورد کرده‌اند. عیسی پژمان از مخالفان بارزانی، در خاطرات خود، ملامصطفی را آدمی بی‌سواد و وابسته به روس‌ها می‌دانست که رابطه حسنه‌ای با قاضی محمد نداشت<sup>۲۸۵</sup>.

روس‌ها سروان صلاح‌الدین کاظم‌اف را روانه مهاباد کردند او نزد کردها به کاک آغا معروف بود او به درجه‌ی سرهنگی ارتقاء یافته و با کمک افسران کرد عراقی، مامور آموزش و سازماندهی ارتش جدید شد که شمار این ارتش به زودی به ۱۲۰۰ سرباز، ۴۰ درجه‌دار و ۷۰ افسر رسید<sup>۲۸۶</sup>. به نظر ایگلتون، در مجموع این ارتش بالغ بر دوازده هزار و هفتصد و پنجاه نفر می‌رسید<sup>۲۸۷</sup> و بر اینها باید کمک‌های هر چند محدود روس‌ها را اضافه کرد که در چند نوبت صورت گرفت این کمک‌ها شامل ۱۰۰۰۰ تفنگ و طپانچه و مسلسل ساخت چکسلواکی و حدود بیست کامیون بود و بار دوم در ماه فوریه، روس‌ها ۵۰۰۰ تفنگ برنو و طپانچه و کلت و مسلسل و تفنگ خودکار با تعدادی کوکتل مولوتف به دولت کردستان تحویل دادند، جمهوری کردستان بعدها نیز ده کامیون روسی و ده کامیون کهنه‌ی آمریکایی و ده جیب دریافت کرد<sup>۲۸۸</sup>.

انگوس وارد، رایزن سفارت آمریکا در گزارشی خود در مورد نیروهای نظامی جمهوری مهاباد می‌نویسد:

در موقع بازدید ما در حدود ۶۰۰۰ افراد منظم کرد با انیفورم داشتند و شماره افراد کرد غیرمنظم یعنی بدون انیفورم بطور یقین معلوم نیست ولی به هر حال خیلی زیاد است زیرا تمام افراد مذکر گرد از سن ۱۲ سالگی به بالا تعلیمات تیراندازی و سواری می‌آموزند و حتی زنان کرد شانه به شانه مردان در کوهها می‌جنگند البته رقابت‌ها، دشمنی‌ها و کینه‌ورزی‌های قبیله‌ای و قدیمی میان قبایل گوناگون و ناپایداری جبهه‌گیری آنان و همچنین تاثیر سیاست و روابط شوروی، دولت مرکزی ایران بر نوسانات عشایر و سران قبایل را نباید از نظر دور داشت با تصرف برخی پادگان‌ها و کلانتری‌ها، مقداری سلاح و مهمات بدست جمهوری افتاده بود. بعدها شوروی‌ها نیز سلاح، دهها کامیون و جیب نظامی به جمهوری تحویل دادند. ۵۰ و بقولی ۶۰ تن از جوانان و نوجوانان کرد نیز برای آموزش رسمی نظامی به آذربایجان شوروی فرستاده شدند<sup>۲۸۹</sup>.

سرلشکر ارفع در برآورد دیگری می‌گوید: «تعداد قوای مسلحه حزب دموکرات کردستان به علت اشکال شمارش آنها بدقت معلوم نیست می‌توان گفت در نواحی جنوب و جنوب‌شرقی در حدود دوازده هزار نفر مسلح موجود بود چهارهزار نفر نیز در شمال مستقر بودند...»

## ۹ - حمایت‌های شوروی

کمک‌های روسیه در مقاطع مختلف زمانی یعنی ظهور، شکل‌گیری و استقرار دو تشکل ادامه داشته و به مواردی از آن اشاره شد با وجود اینکه، حمایت‌های شوروی برای هر دو تشکیلات وجود داشته اما در میزان کم و کیف آن، جمهوری مهاباد از این کمک‌ها به مراتب سهم کمتری داشت و قابل قیاس با کمک‌هایی که روس‌ها به فرقه دمکرات کردند نبوده. از طرفی، اینکه برخی از نویسندگان ادعا کرده‌اند که پس از تشکیل جمهوری مهاباد مستقل از فرقه دمکرات آذربایجان، روس‌ها قاضی محمد را به تبریز فراخوانده و تهدید به کشتن کرده‌اند به نظر درست نمی‌آید هر چند هم روس‌ها و هم رهبران فرقه دمکرات چنین می‌خواستند اما وقتی با مخالفت قاضی و کردها مواجه شدند با تشکیل جمهوری مهاباد مستقل از فرقه دمکرات کنار آمدند<sup>۲۹۰</sup>.

علیرغم اینکه خود شوروی پس از جنگ جهانی ورشکسته و اوضاع اقتصادی‌اش وخیم بود اما با این‌همه، کمک‌های متعدد آن به هر دو تشکل در طول عمر یکساله‌شان ساری و جاری بود و در اسناد پایان این کتاب به شکل مبسوط آمده است به عنوان مثال، میرجعفر باقروف در گزارشی به استالین در ۸ مهر ۱۳۲۵ می‌نویسد:

من در ۱۲۰ اکتبر در نخجوان با پیشه‌وری، معاون او صادق پادگان و فرمانده فدایی‌ها

غلام‌یحیی دانشیان دیدار کردم... از گفته‌های آنها چنین برمی‌آید که روحیه مردم در آذربایجان خوب است و نفوذ حکومت فرقه در بین مردم قوی است... در ارتباط با کردها، به آنها تاکنون کمک‌های زیادی کرده‌اند اما اخیراً تهران علاوه بر اینکه هیچگونه کمک مادی به آذربایجان نکرده بلکه ۲۰ میلیون تومان هم که قرار بوده به آنها بازگرداند برنگردانده است اما در چنین شرایطی، آذربایجانی‌ها می‌توانند امورات خود را بگذرانند اما دیگر به کردها مخصوصاً به کردهای عراق که زیاد محتاجند نمی‌توانند کمکی بکنند.<sup>۲۹۱</sup>

و باقروف به استالین پیشنهاد می‌دهد «از شما خواهش می‌کنیم اجازه دهید یکصد هزار تومان از طریق آذربایجانی‌ها به کردها اختصاص دهیم.»<sup>۲۹۲</sup>

البته می‌توان گفت که تیپ و شخصیت رهبر دو تشکیلات در روابط آن دو با روسیه کمونیست نیز بی‌تاثیر نبوده است پیشه‌وری به عنوان یکی از رهبران قدیمی حزب کمونیست ایران که بخش اعظم عمر خود را در روسیه سپری کرده بود روابط گسترده‌ای با روس‌ها داشت در حالی که قاضی محمد یک روحانی و دارای شخصیت دینی و منتفذ در مهاباد بوده و چندان به روس‌ها اطمینان نداشته چرا که در همان حال، روابطش با کنسولگری‌های انگلیس و آمریکا نیز قطع نبوده به عنوان مثال در یک مورد ایگلتون اشاره می‌کند که «در اوایل دی ماه ۱۳۲۵ قاضی محمد به دو نفر از اعضای حزبی به نام‌های عبدالرحمان ذبیحی و علی ریحانی اختیار داد تا در تبریز با کنسول بریتانیا ملاقات کنند...»<sup>۲۹۳</sup> شاید در آن زمان قاضی از نیات و سیاست‌های انگلستان در قبال چنین حرکت‌های خودمختاری و گریز از مرکز در منطقه اطلاع نداشت چرا که انگلیسی‌ها به اندازه خود حکومت مرکزی در تهران، مخالف خودمختاری بود چون اینها می‌توانست به سرمشقی برای قبایل عراق و مخصوصاً الگویی برای کردهای سلیمانیه و کرکوک باشد و باعث بی‌ثباتی منطقه گردد و این، در تضاد آشکار با منافع انگلستان بود. بی‌خود نبوده که وابسته نظامی بریتانیا در تهران گفته بود «اگر کردهای ایران با پشتیبانی ما به خودمختاری محلی برسند آن وقت اعراب خوزستان و خدا می‌داند چه گروه‌های دیگر...» نیز در پی خودمختاری برخوانند آمد<sup>۲۹۴</sup> و در راستای همین سیاست بوده که حتی در زمان شکل‌گیری جمهوری مهاباد، انگلیسی‌ها همه رشید حاکم سابق بانه را که در زمان جمهوری مهاباد به مقام ژنرالی رسیده بود تشویق به جدایی او از جمهوری مهاباد کرده و به این وسیله، ضربه کاری را در تضعیف جمهوری مهاباد وارد ساختند.<sup>۲۹۵</sup>

در آوریل ۱۹۴۶/فروردین ۱۳۲۵ پس از خروج نیروهای شوروی از ایران، قاضی محمد رهبر کردها با مامور کنسولگری آمریکا در تبریز وارد گفتگو شده که این گفتگو توسط جاسوسان روسی در ایران کشف شده و توسط میرجعفر باقروف و ماسلنیکف متن گفتگو به استالین فرستاده شده.<sup>۲۹۶</sup>

دیدارهای پیشه‌وری و قاضی محمد با کنسول‌های کشورهای خارجی مانند انگلستان و آمریکا اکثراً پس از خروج نیروهای شوروی از ایران رخ داده و تمام موارد گفتگو توسط ماموران روسی رصد گردیده و به استالین فرستاده شده.

انگوس وارد، رایزن سفارت آمریکا نیز که در ۲۰ تیرماه ۱۳۲۵ به آذربایجان و مهاباد سفر کرده در گزارشی از این سفر در مورد برخورد ماموران دو تشکیلات می‌نویسد:

در مهاباد برخلاف آذربایجان که همه جا روسی صحبت می‌کردم در اینجا هیچکس ندیدم که به این زبان آشنا باشد ولی عده‌ای از اکراد ایرانی و عراقی به زبان انگلیسی آشنا بودند و همچنین عده‌ای از کردهای سوریه زبان فرانسه را می‌دانستند... در آذربایجان تقریباً تمام مامورین بزبان روسی تکلم می‌کردند و اقرار می‌کردند که در اتحاد جماهیر شوروی زندگی کرده‌اند<sup>۲۹۷</sup>.

## ۱۰ - اقدامات و اصلاحات

در جمهوری مهاباد دو نفر دیپلم بود و یک لیسانس به نام ابراهیمی که از سوریه فرار کرده و به مهاباد آمده بود. دکتر هاشم شیرازی می‌گوید:

مؤسسين ژ.ک هیچ کدام تحصیلات عالی نداشتند من که نفر یازدهم وارد حزب شدم مدرک تحصیلی بالاتری داشتم. تازه این مدرک دانشسرای مقدماتی بود یعنی دیپلم دبیرستان! نه تنها از اوضاع و تاریخ و جغرافیای دنیا خبر نداشتیم تاریخ و جغرافیای کشور خود و مردمانش را هم نمی‌شناختیم. در حقیقت خیلی بی‌سواد و بی‌اطلاع از همه‌جا و همه‌چیز بودیم<sup>۲۹۸</sup>.

اما با اینحال، در حوزه فرهنگی، هم حکومت فرقه دمکرات و هم جمهوری مهاباد خوش درخشیدند. در دوره رضاشاه، انتشار آثار و فرهنگ به زبان ترکی و کردی ممنوع شده بود، اما پس از سقوط رضاشاه زمینه مناسبی برای فعالیت‌های فرهنگی به هر دو زبان به وجود آمد در مهاباد، انتشار مجله «نیشتمان» به عنوان ارگان جمعیت ژ.ک سرآغاز این فعالیت‌های فرهنگی است که در فروردین ماه ۱۳۲۲ قریب یکصد نفر از اعضای جمعیت در «باغ خداپرست» جمع شدند و تجمع، شکل کنگره به خود گرفت. چون هم دبیر کل جمعیت انتخاب شد و هم مقرر گردید مجله‌ای برای نشر افکار خود انتشار دهند و به این ترتیب امکان چاپ مجله «نیشتمان» فراهم شد<sup>۲۹۹</sup> اولین شماره این نشریه در تیرماه ۱۳۲۲ منتشر شد که در بالای صفحه نوشته شده بود: زنده باد کرد و کردستان و هیوا. و آخرین شماره آن، شماره ۹ بود. این نشریه بصورت مخفی در تبریز در چاپخانه «خلیفه‌گری ارامنه آذربایجان» واقع در خیابان شهناز منتشر می‌شد و نویسندگان آن از اسامی مستعار استفاده می‌کردند و اندکی بعد نیز این جمعیت، دو تقویم به

زبان کردی و کتابچه‌ای شامل مجموعه اشعاری از شاعران کرد با عنوان «هدیه جمعیت ژ.ک به جوانان کرد» منتشر کرده و بین مردم پخش کردند. آموزش به زبان مادری در اولویت هر دو رهبر هم پیشه‌وری و هم قاضی محمد بود. حزب دمکرات کردستان، برای آموزش فرزندان کرد با زبان مادری‌شان و ترویج زبان کردی دو مدرسه شبانه‌روزی بنام گلاویژ و آزادی تاسیس نمود<sup>۳۰۰</sup>.

در تبریز روزنامه آذربایجان به عنوان ارگان حکومت و در مهاباد، روزنامه کردستان نقش اصلی و خط‌دهی داشتند دوستی با شوروی و ستایش استالین و رهبران شوروی در هر دو نشریه، به کرات دیده می‌شود برعکس این‌که، دوستان هر دو تشکل بعدها چندان مایل به صحبت در این زمینه نیستند اما در آن زمان، افتخار شمرده می‌شد به عنوان مثال، در اولین شماره و چهارمین شماره روزنامه کردستان در صفحه اولش به ستایش از استالین پرداخته و تصویر بزرگ استالین را در صفحه اول چهارمین شماره درج می‌کند<sup>۳۰۱</sup>. اولین شماره آن در ۱۱ ژانویه ۱۹۴۶/۲۱دی ۱۳۲۴ بوده<sup>۳۰۲</sup> و در همین شماره از استالین به عنوان رهبر کارگران و رنجبران جهان، به مناسبت شصت‌وششمین سال تولدش تجلیل شده. شاید بتوان گفت که بزرگترین دستاورد هر دو تشکل یعنی فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد در طول یکساله عمرشان، انتشار آثار اعم از کتاب و روزنامه به زبان ترکی و کردی بوده که با کمک‌های مادی و معنوی روس‌ها صورت می‌گرفت. در حالی که می‌دانیم تقریباً اکثر افراد در آن زمان بی‌سواد بودند و در کردستان ۹۰ درصد افراد سواد خواندن و نوشتن نداشتند.

فعالیت‌های عملی دولت جمهوری مهاباد، مطابق با برنامه خودمختاری ملی- فرهنگی ارائه شده توسط قاضی محمد پیش می‌رفت به همین دلیل در این ناحیه، قبل از هر چیز اصلاحات در عرصه فرهنگی شروع شد. کل سیستم آموزشی هم در تبریز و هم در مهاباد به زبان مادری تغییر یافت. در مهاباد، لایحه‌ای در مورد سیستم آموزش دبستانی تدوین شد که براساس آن، تحصیلات ابتدایی تمام کودکان از سن ۶ تا ۱۴ سالگی و همچنین معمول کردن لباس مخصوص برای دانش‌آموزان مدارس در نظر گرفته شد. اسامی فارسی مدارس و مکان‌های عمومی مانند تبریز، در مهاباد نیز به نام‌های زبان محلی تبدیل شدند.

برطبق دستور قاضی محمد در ۱۳۲۴/۱۰/۲۰ هیئتی از افراد فرهنگی در اداره فرهنگ جلسه‌ای تشکیل داده و مقرر شد که مدرسه پهلوی به نام کرمانجی کردستان نامگذاری شود. مدارس هم به نام‌های «کردستان»، «گلاویژ»، «پیشوا» نام‌گذاری شدند. زبان تحصیل و نوع تحصیل و برنامه‌ها نیز با توجه به اوضاع سیاسی جدید تغییر کردند. روزنامه کردستان در این زمینه نوشت: «در اجرای امر پیشوای معظم و تصویب حزب دمکرات کردستان، از این به بعد جهت ترویج و اشاعه زبان کردی، تحصیل در مدارس به زبان کردی است. از این تاریخ تا ده

روز دیگر هر فردی که صاحب دختر و پسر بوده و سن آنها اقتضای تحصیل دهد، باید به مدرسه اعزام دارد. البته هر کس از این دستور سرپیچی کند به شدیدترین مجازات تنبیه خواهد شد.»

گام‌های مهمی در این زمینه برداشته شد حتی مقرر شد کوکان بی‌سرپرست که به گدایی مشغولند توسط شهربانی از سطح شهر جمع گردد و در میان خانواده‌ها تقسیم گردد و روزانه در مدرسه «گلاویژ» درس بخوانند همچنین افراد بی‌سواد موظف شدند در مدارس شبانه، زبان کردی بیاموزند<sup>۳۰۳</sup> آموزش در مدارس به زبان کردی بود اما تحصیل اقلیت‌های قومی و مذهبی به زبان خودشان بود بطوری که در برخی منابع از تاسیس مدرسه‌ای برای کودکان یهودی در مه‌باد سخن رفته که مواد درسی آن به زبان عبری تدریس می‌شد<sup>۳۰۴</sup> قاضی تعداد ۶۰ نفر و به نوشته برخی منابع ۵۰ نفر<sup>۳۰۵</sup> که بیشتر از فرزندان روسای عشایر بود برای تحصیل به شوروی فرستاد. هدف قاضی از انتخاب فرزندان عشایر این بوده که آنان با دیدن فضای جدید دست از شیوه کهن خانجانی و ستمگری بر مردم بردارند<sup>۳۰۶</sup> البته لازم به ذکر است که برخی از خوانین دهبکری از فرستادن فرزندانشان به باکو و همکاری با قاضی محمد خودداری کرده و در نامه‌ای به لشکر ۴ ایران اعلام کرده بودند که طرفدار حکومت مرکزی و تمامیت ارضی ایران بوده و جمهوری مه‌باد را به رسمیت نمی‌شناسند<sup>۳۰۷</sup>.

فرماندهی این مدرسه در باکو بر عهده ژنرال مالچانف روسی بود و سرهنگ حسین حاجی-اف به عنوان مسئول جوانان کرد برای نظارت و اداره‌ی امور آنها تعیین گردید<sup>۳۰۸</sup>. اما آنان هنوز آموزش خود را تمام نکرده بودند که با حمله ارتش به آذربایجان هر دو تشکل سرنگون شدند. بعدها سهراب طاهر شاعر آذربایجانی که جزو این دانش آموزان بوده و از تبریز به باکو فرستاده شده بود در خاطرات خود می‌گوید که ما را بصورت سری با قطار به باکو آوردند آنان در باکو مشغول تحصیل بودند که با حمله ارتش، فرقه دمکرات و جمهوری مه‌باد سقوط می‌کند طاهر می‌گوید شب‌ها بچه‌ها در زمان خواب، زیر پتو گریه می‌کردند و صدای گریه‌هایشان شنیده می‌شد سهراب طاهر می‌گوید:

دانش آموزان کردی اصرار کردند که می‌خواهیم به ایران برگردیم چرا که جمهوری مه‌باد سقوط کرده و ماندن ما اینجا بی‌فایده است ما را دو صف کرده صف ما می‌خواست بماند و صف روبرو می‌خواست به ایران برگردد یک پسری بنام حسین‌زاده بود که می‌خواست به ایران برگردد نامه‌ای به مادرم نوشتم و به او دادم و در نامه نوشتم که نگران نباشد وقتی نامه را می‌خواستم بدهم مامور روسی سرهنگ حاجی‌اف دیده فهمید چی نوشته-ام، نامه را گرفته دوباره به خودم برگردانده و آرام در گوشم گفت که شماها زودتر از آنها به وطن تان برخواهید گشت! فهمیدیم که این افراد بیچاره را بجای بردن به ایران، به دستور

ژنرال آتاکیشی‌اف اول به یولاخ برده یک مدتی در آنجا نگهداشته سپس از آنجا به شکی برده و پس از چند ماه نگهداشتن در آنجا، آنها اعتراض کرده می‌روند در پای مجسمه استالین اعتراض و تحصن می‌کنند که می‌خواهند به ایران برگردند به دستور ژنرال آتاکیشی-اف آنها را راهی سبیری می‌کنند<sup>۳۰۹</sup>.

جمهوری مهاباد برای اصلاحات اساسی، مانع بزرگی به نام زمینداران و خان‌ها در پیش داشت که دارای قدرت زیادی بودند. ارتباطات جمهوری مهاباد با شوروی در مقایسه با فرقه دمکرات به مراتب کمتر بوده و برای روس‌ها، جمهوری مهاباد در مقایسه با فرقه، اهمیت چندانی نداشت. به عبارتی، مقامات مسکو سیاست مشخصی در قبال کردها نداشتند و کردها برایشان چندان مهم نبود و در مقایسه با اهمیت آذربایجان، کردها منافع چندانی برای آنها نداشت<sup>۳۱۰</sup>. این مسئله نه تنها در نوع نگاه روس‌ها بلکه در میزان کمک‌ها و ارتباطات آنها با کردها در مقایسه با آذربایجان نیز دیده می‌شود. البته قاضی محمد در کنار روسیه، سعی در جلب حمایت آمریکا و انگلیس نیز داشت که البته ناکام ماند.

از اقدامات فرهنگی دیگر این جمهوری که به کمک روس‌ها صورت گرفت می‌توان به تأسیس چاپخانه، تأسیس کتابخانه و تأسیس رادیو اشاره کرد، این رادیو در روز سه شنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۵ به همراه پنج دستگاه بلند که در نقاط مختلف شهر نصب شده بود، کار خود را شروع کرد<sup>۳۱۱</sup>.

برای مبارزه با بی‌سوادی بزرگسالان، سازماندهی کلاس‌های شبانه در مدارس پیش‌بینی شد. جمهوری مهاباد برای گسترش فرهنگ و زبان کردی تلاش می‌کرد و امیدوار بود تا مهاباد را به مرکزی برای جنبش فرهنگی و ملی تبدیل کند. در ابتدا آموزگاران کرد در کلاس‌ها، کتاب‌های درسی فارسی را برای دانش‌آموزان به کردی بازگو می‌کردند اما بعدها کتاب‌های آموزشی به کردی چاپ شد یک روزنامه و یک ماهنامه سیاسی هر دو بنام «کردستان» و دو مجله عمدتاً فرهنگی بنام‌های «هاوار» (فریاد) و «هلال» به کردی منتشر شدند. همه این نشریات، در چاپخانه‌ای که ارتش سرخ به جمهوری مهاباد داده بود چاپ می‌شدند<sup>۳۱۲</sup>. آرچی روزولت آتسه نظامی آمریکائی در سال‌های ۱۹۴۵/۱۳۲۴ می‌نویسد:

اهمیتی را که قاضی محمد برای ادبیات و زبان کردی قائل بود می‌توان از این نکته دریافت که در میان کارکنان دفترش دو شاعر جوان، هه‌ژار و هیمن بودند که سروده‌هایشان به رغم کمبود کاغذ چاپ و نشر می‌شد. اگر چه این کوشش‌ها در طی عمر کوتاه جمهوری آن اندازه نبود که بتواند مهاباد را به سطح دو مرکز فرهنگی - سلیمانان و سوریه - که بیست و پنج سال بود زبان و فرهنگ کرد آزادانه در آنها آموخته و نوشته می‌شد ارتقاء دهد، با این همه، از نظر سیاسی کانونی بود که چشم همه کردان بر آن دوخته شده بود. محافل فرهنگی

کردهای بیروت و استانبول و بغداد و همچنین کردهای کوه‌نشین همه مراقب بودند ببینند آیا جنبش قاضی محمد کامیاب خواهد بود یا ناکامیاب خواهد شد.<sup>۳۱۳</sup>

هیمن شاعر برجسته کرد در خاطراتش می‌نویسد: «عضو کمیته‌ای بودم که جهت تدوین کتب درسی انتخاب شده بود اعضای اصلی کمیته تا آنجایی که به خاطرمانده است، ذبیحی، هه‌ژار، ابراهیم نادری، دلشاد رسولی و من بودیم. پیشوا و چند تن از معلمان نخبه نیز یاری‌مان می‌دادند»<sup>۳۱۴</sup>

چاپ نوشتارهای اجتماعی، سیاسی به زبان کردی از جمله اقدامات مهم سیاسی و فرهنگی این دولت بود کتاب‌های درسی جدیدی نیز برای کودکان آماده چاپ شدند شاعران ملی با خواندن اشعاری که در برگزیده مسائل روز بود در مجالس عمومی شرکت می‌کردند. به‌ویژه هه‌ژار شاعر ملی، محبوبیت زیادی به‌دست آورد. اپرای ملی نیز بر روی صحنه آمد تأسیس کتابخانه‌ی ملی و عمومی در شهر مهاباد صورت گرفت آنچه بیش از همه تاثیرگذار بود پخش برنامه‌های رادیویی و مخصوصاً سینمایی که از طریق روس‌ها دستگاه آن تحویل داده شد و در میان مردم که درصد بالایشان بی‌سواد بود این فیلم‌ها بشدت تاثیر گذار بود<sup>۳۱۵</sup>.

حزب دمکرات کردستان حتی اعلام کرد که از این به بعد خطبه نماز جمعه باید به زبان کردی خوانده شود. روزنامه کردستان در این مورد می‌نویسد:

اولین بار است که خطبه نماز جمعه به زبان کردی خوانده می‌شود... دیروز ۱۳۲۴/۱۱/۱۲ امام جمعه بعد از بسم‌الله خطبه را به زبان کردی خواندند. به دستور پیشوا... به جناب ملاحسین مجدی امام جمعه و سیدمحمد حمیدی امر شد که خطبه جمعه را براساس موارد ذیل تنظیم نمایند: مبارزه با خرافات و احترام به قانون و دین، بهداشتی و ایجاد بیمارستان، تأثیر امنیت در آزادی میهن، تمدن کردستان قدیم، اعتماد به نفس، اهمیت سرباز وظیفه، تهیه کودکستان، چگونه باید از تراخم جلوگیری شود، روح سلحشوری و وحدت ملی، عواقب تبهکاری، سخن چینی و نمایی. و دستور داده شد امام جمعه هم این موضوعات را در نظر گیرند و خطبای دهات هم از این دستور حمایت کنند<sup>۳۱۶</sup>.

اما مشکل فرهنگی به مراتب عمیق‌تر از آن بود که در دولت مستعجل بتوان آن را برطرف کرد چرا که اکثریت مردم در بی‌سوادی کامل بسر می‌بردند و نتایج کار فرهنگی در دراز مدت ثمر می‌دهد و عمر جمهوری به مراتب کوتاه بود.

زنان کرد نیز نقش فعالی در فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی کردستان ایفا کردند آنها در سازمان‌های زنان شرکت کرده و در ایجاد بیمارستان‌ها و درمانگاهها کمک می‌کردند. جمهوری مهاباد برای تشویق کارفرمایان کرد در جهت مصالح آن ناحیه، تلاش می‌کرد در سایر شهرهای آن منطقه، گارد ملی به رهبری مصطفی بارزانی و همچنین واحدهای منظم ارتش ایجاد کند.



هرچند که در ماده ۶ برنامه حزب دمکرات کردستان ایران ذکر گردیده بود که، حزب «هیچ‌گونه قصد دشمنی نداشته و جزو اپوزیسیون» دولت ایران نیست، معذالک حضور بارزانی و دستجات او در خاک کردستان ایران دستاویزی برای مشکوک شدن مقامات ایرانی به تمایلات تجزیه‌طلبانه کردهای خودی شد.

اقدامات فرهنگی در تبریز توسط فرقه دمکرات آذربایجان، گسترده‌تر از مهاباد بود که حوزه‌های مختلف اعم از فیلم، کتاب، نشریه تا ایجاد مدارس و حتی تدوین تاریخ آذربایجان را در برمی‌گرفت. محمد بی‌ریا شاعر معروف در مسند وزارت فرهنگ حکومت فرقه قرار گرفت و کمسیون چاپ مرکب از رضا قلی‌یف، جعفر جعفروف، حسین شریفاف، عوض صادقاف و غلام محمدعلی تشکیل گردیده پیشه‌وری به فریدون ابراهیمی و قیامی دستور داد اقدام به جمع‌آوری منابع برای تدوین تاریخ آذربایجان کنند که کتاب «مختصری از تاریخ آذربایجان» توسط فریدون ابراهیمی در همین زمان نوشته شد همچنین کتاب «نادر میرزا» که در باره تاریخ و جغرافیای تبریز است به ترکی ترجمه گشت.<sup>۳۱۷</sup>

در پایان سال ۱۳۲۴ که شش ماه از عمر فرقه دمکرات گذشته بود فرقه دمکرات در اوج قدرت خود بود تعداد اعضای فرقه دمکرات که در دسامبر ۱۹۴۵م/آذر ۱۳۲۵در حدود ۷۰۰۰۰ نفر بوده پنج ماه بعد چنان رشد می‌یابد که در اواخر ژانویه ۱۹۴۶/بهمن ۱۳۲۴ به حدود ۱۸۷۰۰۰ نفر می‌رسد که این نشانگر افزایش نفوذ و محبوبیت فرقه دمکرات در بین مردم بوده. در طی این پنج ماه، فرقه به کمک روس‌ها به موفقیت‌های زیادی دست یافته و اصلاحات زیادی انجام داده بود از حوزه آموزش و فرهنگ گرفته تا آسفالت خیابان‌ها، صنایع، بازرگانی و... دستاوردهای شگرفی داشت.

در مرکز ایران، نخست‌وزیر قوام‌السلطنه به روس‌ها و چپ‌گراها متمایل بود و برای توافق با استالین تلاش می‌کرد، در اول اوت ۱۹۴۶/۱۰ مرداد ۱۳۲۵ سه وزیر توده‌ای در کابینه خود داشت این سه نفر عبارت بودند از ایرج اسکندری به عنوان وزیر بازرگانی و صنایع، فریدون کشاورز وزیر فرهنگ و مرتضی یزدی وزیر بهداری. قوام، روزنامه‌های دست راستی را قلع و قمع کرده حتی سیدضیاء و همکارانش را به زندان انداخته بود. به نظر می‌رسد که اکنون اوج ماه عسل دو تشکیلات فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد بود اما ماه عسلی که پس از توافق قوام با استالین، چندان دوام پیدا نخواهد کرد و در عرض شش ماه، کاملاً همه چیز زیر و زبر خواهد شد!.

رفته رفته با چرخش سیاسی قوام به راست، کنار گذاشتن وزرای توده‌ای، قوت گرفت، روزنامه‌های دست راستی مانند آتش، شروع به نشر یافته و این اقدامات دست راستی تا لشکرکشی ارتش به آذربایجان و سقوط دو تشکل گریز از مرکز ادامه خواهد یافت...

## ۱۱ - اختلافات فرقه دمکرات با جمهوری مهاباد

عوامل متعدد و متفاوتی چون، پیشینه تاریخی، آداب و رسوم، زبان، نژاد و مذهب دست به دست هم داده و این قوم را متفاوت ساخته و تا زمانی که آنان در زیر سیطره و خودکامه مرکزی چون رضاشاه قرار داشتند هیچکدام از تفاوت‌ها و اختلافاتشان نمود و بروز نمی‌کرد اما به محض حذف سیطره حکومت مرکزی، اختلافات آغاز گردید، زیستن قرن‌ها در زیر استبداد، همیشه اکثریت مردم را شبیه همان حکومت استبدادی می‌سازد که هرگز مجالی برای درک و تحمل حضور دیگری پیدا نمی‌کنند.

هنگامی که جمهوری مهاباد شکل گرفت تا مدتی، رهبران فرقه آنرا به رسمیت نمی‌شناختند حتی پیشه‌وری به کنسول آمریکا در تبریز گفته بود که برای کردها یک مجلس ملی یعنی یک شورای استانی تحت حاکمیت آذربایجان تشکیل خواهد داد تا بعدا بتوانند خودمختاری کامل خود را کسب کنند. اما در اسفند ۱۳۲۴ موضع پیشه‌وری تغییر یافت و گفت مسئله کردها به خود آنها بستگی دارد و خواسته‌شان کاملا عادلانه است<sup>۳۱۸</sup>. به نظر می‌رسد که پس از تشکیل جمهوری مهاباد، رهبران فرقه سرانجام مجبور شدند با آن کنار بیایند، اما بزودی اختلافات بعدی دهان گشود: اختلافات ارضی!

اولین اختلاف از همان زمان آغاز بکار مجلس ملی آذربایجان ظهور کرد یعنی با نوع برخوردی که با ۵ نماینده کرد از مجموع یکصد و یک نماینده در تبریز پیش آمد با آنها نه به منزله نمایندگان یک حکومت مستقل، بلکه نمایندگان شهرهایی که جزو آذربایجان بودند برخورد شد. به نوشته درک کینان، دولت آذربایجان، مخالف هر گونه قدرت و اختیار کردان بود در نتیجه، نمایندگان کرد به اعتراض به مهاباد بازگشتند.<sup>۳۱۹</sup> قاضی محمد نیز کارمندان ترکی را از ادارات مهاباد و نواحی آن اخراج کرد، وقتی پیشه‌وری عوامل خود را به نواحی کردنشین فرستاد تا موجودی توتون منطقه را به شیوه سابق تحویل بگیرند با مخالفت و عدم همکاری کردها مواجه شد.<sup>۳۲۰</sup> در ابتدا باقروف و پیشه‌وری مخالف خودمختاری کردستان بودند و عقیده داشتند که کردها باید در چارچوب آذربایجان، خودمختار باشند اما ایجاد جمهوری کردستان در داخل ایران، بخشی از نقشه‌های مسکو بود<sup>۳۲۱</sup> در نتیجه، باقروف و پیشه‌وری به اکراه بدان تن داده و همکاری شکننده بین فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد شکل گرفت همکاری-هایی که با فشار روس‌ها و ترس از دشمن مشترکشان یعنی حکومت مرکزی ایران، کجدارو مریز ادامه داشت و گاهی نیز به اختلافات و کشمکش‌های خونین می‌انجامید. برخی مواقع که اختلافات گسترده‌تر می‌شد روس‌ها برای ترمیم، بلافاصله وارد عمل می‌شدند.

حسن ارفع می‌نویسد ابراهیموف کردها را دعوت به خودمختاری در داخل جمهوری آذربایجان کرده و از کردها خواست تشکیل کردستان بزرگ را به وقت دیگری موکول نمایند اما قاضی محمد و کردها با آن مخالفت کرده و گفتند که اگر قرار بر ملحق شدنشان به کشور دیگری باشد به ایران که روابط و همبستگی بیشتری دارند ملحق می‌شوند.<sup>۳۲۲</sup> برای همکاری فیما بین، قاضی و نمایندگان کرد به تبریز آمده با نمایندگان فرقه در گراند هتل تبریز گردهم آمدند.<sup>۳۲۳</sup> هر چند هیچ اطلاعی از این مذاکرات که با وساطت روس‌ها صورت گرفته به بیرون درز نکرده اما از حوادث بعدی، به نظر می‌رسد که سعی شده با پذیرش موجودیت جمهوری مهاباد به عنوان تشکیلاتی مستقل، کنار بیایند. هر دو تشکیلات در پی گسترش حاکمیت خود بر مناطق بیشتر بودند کردها تمامی سرزمین‌های واقع در غرب دریاچه‌ی ارومیه را جزو کردستان می‌دانستند عجیب اینکه حتی در خود ارومیه نیز همزمان دو سازمان جوانان و دو حزب دموکرات بود.<sup>۳۲۴</sup> که اختلافات بین جوانان ترک و کرد در بین آنها اجتناب‌ناپذیر بود.

در ۲۹ ژانویه/۷ بهمن، ابراهیموف و حسنوف از تبریز به باقروف نوشتند که همکاری‌های بین کردها و آذربایجانی‌ها بسیار بغرنج شده به خصوص این که بعضی از رهبران کرد تلاش می‌کنند در سولدوز که بیش از ۷۰ درصد سکنه آن آذربایجانی هستند و همچنین در ارومیه که تعداد کردهایش اندک است حاکمیت خود را اعمال کنند.

در این اواخر، افراد نوری بیگ و زروبیگ، مردم ارومیه را مجبور به ثبت نام در حزب دمکرات کردستان کرده‌اند و اکثر سران کرد که در مورد آزادی کردها حرف می‌زنند از تشکیل کردستان بزرگ سخن به میان می‌آورند در حقیقت، این افراد طرفداران سیستم فئودالیسم و دوام آن هستند. بعد از دریافت این نامه برای کنترل کردها، سردمداران باکو دستورالعمل‌هایی را صادر کردند: باقروف به گروه سه نفری باکو در تبریز در مورد دامن زدن به احساسات ناسیونالیست کردها هشدار داد و بنا به دستور او، ناصر داداش‌اف عضو سابق وزارت کشور تحت پوشش نمایندگی بازرگانی و ملیک اصلان‌اف تحت پوشش سرپرست بیمارستان شوروی به مهاباد اعزام شدند تا بتوانند اوضاع را تحت کنترل خود درآورند.<sup>۳۲۵</sup>

جالب اینکه چون حکومت تبریز دست به اصلاحات گسترده زده بود در نتیجه، اعیان و روسای عشایر، طرفدار حکومت محافظه‌کار مهاباد بودند نه طرفدار حکومت اصلاح‌گرانه تبریز. چنین اصلاحاتی از سوی فرقه دمکرات آذربایجان، خان‌های کردی را ناخرسند ساخته و آنان چون موقعیت خود را در خطر می‌دیدند در نتیجه، حکومت تبریز را برنمی‌تابیدند و مایل به رفتن به زیر سلطه جمهوری مهاباد بودند چرا که آن را حکومتی محافظ‌کار می‌دانستند. حتی برخی از اعیان و بزرگان ترک به دلیل ترس و وحشت از اقدامات اصلاح‌گرانه رهبران تبریز و تقسیم اراضی به نفع دهقانان، تمایلی به پیوستن به حکومت آذربایجان نداشتند و بالعکس ترجیح می‌-

دادند وابسته به مهاباد باشند چرا که محافظه‌کاری جمهوری مهاباد به آنها اطمینان خاطر می‌داد و آنان این تقاضا را در دیدار خود با قاضی که به ملاقات پیشه‌وری می‌رفت عنوان کرده بودند اما قاضی به بهانه‌ی دندان درد در این مورد سکوت کرده بوده.<sup>۳۲۵</sup> این سکوت چند دلیل می‌توانست داشته باشد:

اول، ترس از عواقب این اقدام و برخورد دو جمهوری تازه تأسیس و شکست احتمالی جمهوری مهاباد در این برخورد بدلیل نیروی نظامی قوی تبریز در برابر نیروی ضعیف مهاباد. دوم، احتمالاً با این اقدام، شوروی‌ها به ضدیت علیه مهاباد و حمایت از تبریز برمی‌خاستند و خواسته‌ی قبلی خودشان را مبنی بر پیوستن مهاباد به تبریز را عملی می‌کردند. برعکس پیشه‌وری و حکومت تبریز که کاملاً بر عشایر و خوانین تسلط داشت قاضی محمد و جمهوری مهاباد کنترل چندان بر خوانین و روسای عشایر نداشتند.<sup>۳۲۶</sup> در مراحل اولیه، دو جمهوری تازه تأسیس به جای همکاری و مستحکم کردن موقعیت همدیگر، به اختلاف افتادند که اگر روس‌ها نبودند این اختلاف‌ها می‌توانست برای هر دو تشکیلات گران تمام شود. بعد از برخوردهای متعددی که روی داد خود قاضی برای فرونشاندن تشنج میان کردها و ترک‌ها در میان‌دوآب، شخصاً برای برقراری آرامش به آنجا رفت، شوروی‌ها نیز دو جمهوری را به مذاکره واداشتند.<sup>۳۲۷</sup> در سه‌شنبه سوم اردیبهشت ۱۳۲۵ مستشاران روسی در تبریز، ارومیه و مهاباد، برای رفع مشکلات بین دو تشکل از طریق مذاکرات دوستانه دست به اقدامات متعدد زدند در عمارت مجلس آذربایجان، نمایندگان کرد متشکل از قاضی محمد، سیدعبدالله گیلانی، عمرخان شکاک، رشید بیگ هرکی، زیروبیگ هرکی و قاضی محمد خضری اشنویه با نمایندگان آذربایجانی متشکل از جعفر پیشه‌وری، حاجی میرزاعلی شبستری، صادق پادگان، سلام‌اله جاوید و محمد بی‌ریا و با حضور هاشم‌اف کنسول روس در تبریز به مذاکره در مورد اختلافات پرداختند.<sup>۳۲۸</sup> که منجر به پیمان دوستی و همکاری‌ای شد که در ۲۳ آوریل ۱۹۴۶/۳ اردیبهشت ۱۳۲۵ به امضا رسید.<sup>۳۲۹</sup> یکی از بندهای توافقنامه این بود که در شهرهایی که جمعیت کردها بیشتر است اداره آنجا به عهده کردها و در شهرهایی که جمعیت ترک‌ها زیاد بوده اداره آن مناطق به عهده فرقه دمکرات خواهد بود و هر دو حکومت ملزم شده بودند که در مناطق تحت حکومت خودشان، برای ترقی فرهنگ و زبان اقلیت کردی یا ترکی در آن مناطق تلاش کند.

اما روند رویدادها نشان داد که این توافق در لای کاغذ محدود بود و در بیرون همچنان اختلافات ادامه داشت چرا که اصلاً این دو، حکومت مستقلی نبودند که با هم توافقنامه امضا کنند البته، دولت مرکزی ایران و مخصوصاً قوام تلاش‌های مختلفی برای ایجاد اختلاف بین این دو تشکل انجام می‌داد که در اسناد متعدد به تلاش‌های قوام اشاره گردیده.<sup>۳۳۰</sup>

در بند پنج توافقنامه فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد آمده بود که: «هر گونه گفتگو و مذاکره هرکدام از طرفین با دولت مرکزی ایران باید با اطلاع و هماهنگی کامل طرفین صورت گیرد»<sup>۳۳۱</sup> دولت قوام از این بند برای ایجاد اختلاف تلاش می‌کرد ترک‌ها را برای مذاکره به تهران فراخوانده و بر کردها واقعی نمی‌نهاد پیشه‌وری در زمانی که عازم تهران برای مذاکره بود دو نفر نیز به عنوان نماینده جمهوری مهاباد با خودش برد و در فرودگاه تبریز، قاضی خود شخصا برای بدرقه پیشه‌وری و هیئت همراهش به تهران حضور یافت.

پیشه‌وری تاکید می‌کرد سیف قاضی نیز در ترکیب هیئت اعزامی تبریز به تهران برای مذاکره حضور داشته باشد اما دولت قوام با حضور او مخالفت می‌کرد این مخالفت به نظر می‌رسد که به منظور ایجاد شکاف بین آن دو تشکل و جدا کردن سرنوشت آنها از یکدیگر صورت گرفته باشد<sup>۳۳۲</sup> چون «قوام به کردها اهمیت نمی‌داد او عقیده دارد بعد از حل مسئله آذربایجان مسئله کردها خود به خود حل خواهد شد حتی خود آذربایجانی‌ها بعد از مذاکرات چه در آذربایجان و چه در کردستان نظم را برقرار خواهند کرد»<sup>۳۳۳</sup> اما سرانجام سیف قاضی همراه هیئت عازم تهران می‌گردد.

کمتر از دو ماه مانده به حمله تهران که خطر احساس می‌شد در این‌چنین هوای گرگ و میش پس از خروج ارتش سرخ، فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد کاملا در معرض حمله‌ی انتقام‌جویانه حکومت مرکزی قرار گرفته بودند دو تشکل نوپا به حیاتی‌ترین عمل دست زدند: آنها به هم نزدیک‌تر شده و در ۲۶ اکتبر ۱۹۴۶/۴ آبان ۱۳۲۵ پیمانی را به امضاء رسانیدند به عنوان تشکیل جبهه‌ای واحد در مقابل ارتش ایران. که مفاد آن شامل موارد زیر بود:

۱. اعزام لشکر نظامی آذربایجان به سقز (جهت کمک به مهاباد) و اعزام لشکر غیرنظامی کردستان به آذربایجان در صورت نیاز.
۲. تشکیل یک لشکر جدید آذری و کردی با مرکزیت تبریز.
۳. انتصاب ژنرال عظیمی به عنوان فرماندهی کل در منطقه‌ی سقز و سردشت در کردستان و هولاس و هه‌وشار در آذربایجان.
۴. انتصاب ملامصطفی بارزانی به فرماندهی کل نیروهای آذری و کردی در منطقه‌ی سقز.
۵. منطقه‌ی هه‌وشار زیر نظر سیف قاضی اداره شود.
۶. قاضی محمد رهبر نیروهای آذربایجان، کردستان است که این سرپرستی با مشاورت عظیمی توأم خواهد شد.
۷. پیشه‌وری فرماندهی کل نیروهای کردی در آذربایجان خواهد شد.
۸. نیروهای آذربایجانی در صورت نیاز، به یاری نیروهای کرد می‌شتابند<sup>۳۳۴</sup>.

آنچه این دو تشکل را از رویارویی مستقیم برحذر می‌داشت اولی دشمن مشترک آنها یعنی حکومت مرکزی ایران بود که از آن احساس خطر می‌کردند و دومی دوست مشترک آنها یعنی روس‌ها بودند که مدام تلاش می‌کرد اختلاف آن دو عمیق نگردد. اما با این‌حال، اختلافات تا سرنگونی هر دو تشکل دیده می‌شود. بزرگترین اختلافشان از ادعاهای مرزی نشات می‌گرفت

فرقه مدعی بود که اکثریت شهرهای خوی، سلماس، ارومیه و میاندوآب را ترک‌ها تشکیل می‌دهند و در نتیجه اداره این مناطق باید در دست تبریز باشد در مقابل، کردها مدعی بودند که همه مناطق واقع در جنوب دریاچه ارومیه جزئی از کردستان است.<sup>۳۳۵</sup> سرانجام با پادرمیانی هاشم‌اف کنسول شوروی در ارومیه دو طرف پیمانی منعقد ساختند که بر اساس آن، مامورین دولتی در هر منطقه با मिलیتی باشد که اکثریت سکنه را تشکیل می‌دهند و همچنین قرار شد کسانی که بر اختلافشان دامن بزنند بشدت تنبیه گردند و هر گونه گفتگو با دولت مرکزی با موافقت هر دو تشکل صورت بگیرد.<sup>۳۳۶</sup>

جمهوری کردستان برای حل این اختلاف، در ارومیه و میاندوآب نماینده داشت و عملاً هر چهار شهر از طرف حکومت ملی آذربایجان اداره می‌شد اما با این حال، در چندین منطقه در اطراف ارومیه و میاندوآب اختلافاتی بوجود آمد که به درگیری بین پیشمرگ‌های مه‌آباد و فداییان آذربایجان منجر شد و سرانجام با میانجیگری و دخالت نمایندگان شوروی و همچنین نمایندگان حکومت‌های مه‌آباد و تبریز از وقوع درگیری و تنش ممانعت به عمل آمد، اما اینها معمولاً راه حل‌های موقتی بودند و اصل مسأله حل نشده و تا انتها، توافقنامه‌ی اساسی بین آنان به تصویب نرسید که مشخص کند این چهار شهر بخشی از جمهوری مه‌آباد و یا جزئی از حکومت ملی آذربایجان هستند.

در بهار سال ۱۳۲۵ نمایندگان جمهوری کردستان و حکومت ملی آذربایجان در کنسولگری اتحاد شوروی در ارومیه برای اینکه مسأله‌ی این شهرها و به ویژه ارومیه حل شود، نشست را برگزار کردند، ولی چون دو طرف بر موضع خود پافشاری می‌کردند، این نشست بی‌نتیجه باقی ماند. قاسم‌لو می‌نویسد: در این نشست، زبرو بهادری یکی از رؤسای عشیره‌ی «هرکی» که مردی بی سواد بود زمانی که نمایندگان دو طرف در اتاق گفتگو نشستند، صندلی خود را برداشت و در وسط اتاق گذاشت و گفت: جناب هاشم‌اف (کنسول شوروی در ارومیه) اکنون که این اتاق متعلق به شماست، می‌توانم صندلی را در وسط این اتاق قرار دهم و ادعا کنم که اتاق مال من است؟ منظور او این بود که ارومیه در وسط کردستان واقع شده و بیشتر ساکنان اطراف ارومیه کرد هستند و نمی‌توان آن را بخشی از آذربایجان به حساب آورد.<sup>۳۳۷</sup>

قاضی محمد چندین بار به همراه عده‌ای از مسئولین جمهوری مه‌آباد به ارومیه رفت و در آنجا با نمایندگان آذربایجان که از تبریز آمده بودند، نشست‌هایی برگزار کرد، ولی این نشست‌ها بی‌نتیجه بود. برخی از مالکان بزرگ و ثروتمندان ترک ارومیه پیش قاضی محمد رفته و پیشنهاد کردند که ارومیه بخشی از جمهوری کردستان باشد، این پیشنهاد به خاطر علاقه‌ی آنها به کردها نبود بلکه بخاطر موقعیت خودشان بود. اما قاضی محمد با زیرکی و درایت خود، خیلی زود متوجه شد که هدف این افراد این نیست که ارومیه بخشی از جمهوری کردستان باشد، بلکه

آنها می‌خواستند ارومیه از حاکمیت حکومت ملی آذربایجان رهایی یابد تا امتیاز طبقاتی آنها به خطر نیفتد و زمین‌هایشان در بین کشاورزان تقسیم نشود.

به میزانی که فرقه دمکرات مستظهر به پشتیبانی میرجعفر باقروف و برادران خود در آنسوی آذربایجان بودند اما حزب دمکرات کردستان پس از دوری از اهداف کومله ژکاف تنها مانده بود تنهائی حزب دموکرات قاضی محمد، محدود به بی‌اعتنائی کردان عثمانی سابق و کردان دو استان کردستان و کرمانشاهان نبود. قاضی، دشواری‌های بسیار زیادی نیز با طایفه‌های کرد منطقه خود داشت.

اختلافات کردها و ترک‌ها عمیق‌تر از آن بود که به سادگی قابل حل باشد. بعداً نیز سیر وقایع نشان داد که چندین نشست مشترک و میانجیگری روس‌ها نیز سودی نبخشید. زیرا علاوه بر اختلافاتی که از چندین قرن پیش به ارث مانده بود، چندین اختلاف دیگر نیز ظهور کرده بودند. کدورت بین دو طرف از چندین جهت بود، حکومت و فرقه دمکرات آذربایجان رنگ کمونیستی داشت، زیرا در آن پیشه‌وری قرار داشت که از رهبران اولیه حزب کمونیست ایران بود. اما حکومت کردستان مبتنی بر ناسیونالیسم کردی بود. از طرفی، ترک‌ها خواهان آن بودند که این مناطق کردنشین، بخشی از آنان شود، در حالی که حکومت مهاباد هم خواهان آن بود که همانند آنها خودمختار باشد. از همه مهمتر، اختلافات ارضی دو جمهوری تازه تأسیس، پایان ناپذیر بود.

همچنین، برای ایجاد نفاق و دو دستگی بین کردها و ترک‌ها، تلاش‌هایی نیز از سوی قوام و عوامل حکومت مرکزی صورت می‌گرفت. تلاش‌های تهران برای اختلاف افکنی بین دو تشکیلات آذربایجان و مهاباد حد و مرزی نداشت. در جبهه سردشت وقتی از سوی جمهوری مهاباد به مناف کریمی دستور آمد که از درگیر با ارتش ایران پرهیز کرده و عقب‌نشینی نماید او با افسران ارتش ایران (سرتیپ آیروم و سرهنگ پزشکیان) دیدار و گفتگو کرده و افسران ارتش ایران به او پیشنهاد کردند که بهتر است کردها هماهنگ با تمام مردم ایران بر علیه رژیم آذربایجان وارد نبرد شوند.<sup>۳۳۸</sup> و این زمانی بود که دولت ایران در حال گفتگو و مذاکره با پیشه‌وری بود!

به عنوان مثال در گزارش میرجعفر باقروف به استالین اشاره شده که قوام با قاضی محمد در تهران دیدار کرده قوام «به او پیشنهاد کرده که کردستان از آذربایجان جدا گردد و در این زمان او در نظر نگرفته که در قراردادی که بین حکومت ایران با فرقه دمکرات امضا شده شهرهای کردستان شمالی در چارچوب آذربایجان منظور گردیده است. در این میان، رئیس ستاد ارتش ایران نیز بیکار ننشسته است...وضعیت طایفه بارزانی‌ها که از کردهای عراقی هستند بسیار سخت است آنها از لحاظ مادی بسیار محتاجند می‌توان گفت که در آنجا قحطی است. بطور

کلی ما(روس‌ها) نه تنها به آنها بلکه به کردهای ایرانی‌مان تنها کمی سلاح و لوازم جنگی داده- ایم و هیچگونه کمک مادی نکرده‌ایم آذربایجانی‌ها نیز در وضعیتی نیستند که بتوانند به آنها کمک مادی بزرگی بکنند به همین خاطر، کردها به راحتی دست به هرگونه حمله می‌زنند و با آذربایجانی‌ها به درگیری‌های مسلحانه می‌پردازند ما به آذربایجانی‌ها توصیه کرده‌ایم به کردها قند، دانه و دیگر کمک‌های مادی بنمایند»<sup>۳۳۹</sup>.

همچنین، هر دو طرف، تصورات مختلفی از محدوده و اختیارات خودمختاری خود داشتند. در آوریل ۱۹۴۶/فروردین ۱۳۲۵، این مسئله در میان نمایندگان جمهوری آذربایجان و احمد قوام، نخست‌وزیر و با حضور سادچیکوف سفیر شوروی در تهران مورد بحث و مذاکره قرار گرفت در این جلسه، تصمیم گرفته شد مناطق کردنشین تحت کنترل حزب دمکرات کردستان ایران در آذربایجان غربی وارد ترکیب خودمختاری آذربایجان شوند. در آن موقع، دمکرات‌های آذربایجان به وضعیت خود جنبه قانونی داده بودند، ولی دولت قاضی محمد هنوز از طرف دولت ایران به رسمیت شناخته نشده بود. کردها فقط از موقعیت یک اقلیت در چارچوب آذربایجان خودمختار برخوردار شده بودند. چنین موقعیتی موجب رضایت آنها نبود.

موقعیت و سرنوشت سیاسی جمهوری مهاباد و حکومت فرقه دمکرات آذربایجان، به چگونگی روابط دولت شوروی با دولت مرکزی ایران و تعادل قوای بین‌المللی گره خورده بود. احساس ترسی که فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد پس از خروج ارتش سرخ از حکومت مرکزی ایران داشتند باعث شد آنها به احزابی چون حزب توده، حزب ایران نزدیکتر شده و باهم تشکیل یک جبهه ائتلافی بدهند دبیر این جبهه الهیار صالح بود. روزنامه رهبر ارگان مرکزی حزب توده ایران در ۲۰ شهریور در مورد اعلام آمادگی حزب دمکرات کردستان برای ائتلاف با این جبهه به تلگراف قاضی محمد اشاره کرده و نامه تلگرافی قاضی را بدین شکل درج نموده:

تبریز سیزدهم شهریور ۱۳۲۵. آمادگی حزب دمکرات کردستان را برای شرکت در ائتلاف احزاب آزادیخواه(توده ایران، دمکرات آذربایجان، حزب ایران و دمکرات ایران) که موجب سعادت و عظمت ملت ایران است اعلام و بدین وسیله جناب آقای صدر قاضی را به نمایندگی از طرف حزب دمکرات کردستان جهت مذاکرات لازم و امضای ائتلاف نامه معرفی می‌نماید. رهبر حزب دمکرات کردستان. قاضی محمد<sup>۳۴۰</sup>.

## ۱۲ - فشار روس‌ها به پیشه‌وری برای توافق با تهران

خروج ارتش سرخ از ایران علل متعددی داشت اما بدون شک، فشارهای سنگین جامعه جهانی بر استالین، علت اصلی بوده است. هر چند مسئله التیماتوم ترومن و تهدید بمب اتمی در



هیچکدام از اسناد نیامده و به نظر نمی‌رسد صحت داشته باشد اما فشارهای کشورهای مختلف و در راس آنها آمریکا مبنی بر تخلیه ایران توسط ارتش سرخ، مهمترین عامل بوده است و قرارداد نفتی قوام با روس‌ها آن هم بصورت یک وعده در آینده و نسیه، از اهمیت کمتری برخوردار بوده است.

پس از اینکه مذاکرات اولیه قوام با استالین در مسکو صورت گرفت ادامه مذاکرات در تهران با سفیر جدید شوروی دنبال شد و طبق نوشته قوام در خاطرات خود، توافق با سهم پنجاه درصدی ایران به شرط تصویب مجلس آینده ایران صورت گرفت قوام بعدها زمانی که در لندن بسر می‌برد در این زمینه در خاطرات خود می‌نویسد که در توافقنامه، سخت‌گیری می‌کردم تا بلکه قشون روسی را از ایران خارج نمایم «بنابراین اصل شرکت مختلط ایران و شوروی را با شرط تصویب مجلس شورای ملی و بدون پرداخت سرمایه با داشتن پنجاه درصد سهمیه قیمتی نمودم»<sup>۳۴۱</sup>

دنبال توافق قوام با روس‌ها و نزدیک شدن خروج ارتش سرخ از ایران، فشار روس‌ها به پیشه‌وری برای نزدیکی به تهران و عقد قرارداد با دولت قوام افزایش یافت پیشه‌وری و همراهانش در ۲۸ مارس/۸ فروردین در جلفا با باقروف دیدار کرده این دیدار بدستور استالین پس از خروج قوای شوروی از ایران صورت گرفته و بر طبق دستور استالین، باقروف به آنها توضیح می‌دهد که در شرایط پیش آمده برای حفظ وضعیت موجود در آذربایجان اصرار نکنند و بهتر است پس از خروج نیروهای شوروی با تهران، توافقی صورت بگیرد<sup>۳۴۲</sup>.

دیدار دوم که فوق‌العاده مهم است مربوط است به دیدار سیدجعفر پیشه‌وری با فرستادگان میرجعفر باقروف (آناکیشی اف، ابراهیموف، حسن اف و کریم اف). این دیدار در واقع اولین قدم روس‌ها برای قربانی کردن فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد است که می‌خواهند هر دو تشکل را در پای نفت ذبح کنند. در این ملاقات، نمایندگان استالین پیشه‌وری را تحت فشار گذاشته و از او می‌خواهند با قوام‌السلطنه نخست‌وزیر ایران به توافق برسند. پیشه‌وری عصبانی شده و خشمگینانه سخنانی بر زبان می‌راند و پیش‌بینی‌هایی می‌کند که تک‌تک آنها بعداً مو به مو تحقق می‌یابند! این دیدار در ۴ آوریل ۱۹۴۶/۱۵ فروردین ۱۳۲۵ در تبریز صورت گرفته. ابتدا ابراهیموف دستورات میرجعفر باقروف و در واقع دستورات استالین را خوانده و شرح می‌دهد، پیشه‌وری به دقت گوش می‌کند، وقتی سخنان ابراهیموف تمام می‌شود، پیشه‌وری ابتدا و بصورت آرام شروع به سخن گفتن می‌کند، اما رفته رفته گُر می‌گیرد، او مستقیماً چشم در چشم اعضای هیئت روسی دوخته و به صراحت می‌گوید: «بروید و به رهبران تان در مسکو بگوئید که شماها خیلی انسان‌های بی‌وجدانی هستید!»

با توجه به اهمیت این جلسه و عکس‌العمل پیشه‌وری به تصمیم روس‌ها، عینا سخنان پیشه‌وری را می‌آورم:

با شنیدن این فرمان، وقایع ۱۹۲۰ جنبش جنگل پیش چشمانم مجسم شده‌اند در آن هنگام نیز شما ما را فریب دادید و ارتجاع به آرامی همه انقلابیون جنگل را زیر فشار گرفت و نابود ساخت و تحت تعقیب قرار داد و سرانجام انقلابیون به دیگر کشورها گریختند. اکنون نیز چنین می‌شود.

دولت قوام شما را فریب داده است و بلافاصله پس از رفتن شما از ایران، شروع به حسابرسی با تمام آنها می‌کند که در جنبش شرکت جسته‌اند و در این کار، ارتجاع بخشی از مالکین و خان‌ها را فعالانه شرکت خواهد داد و مخصوصاً در باره فتودال‌هایی که زمین‌هایشان توسط فرقه بین دهقانان تقسیم شده است، شدت عمل بخرج خواهند داد و خانواده و بستگان فدائیان و دمکرات‌ها را به محاکمه می‌کشد و چنان تصفیه حساب خونینی می‌کند که تاریخ این خونریزی و کشتار را برای همیشه به خاطر خواهد سپرد.

ارتش سرخ از ایران می‌رود و شماها هم با آنها می‌روید و در چنین وضعی ما را تنها می‌گذاردید. برای ما بسیار سنگین است که در مقابل دولت قوام جاخالی کنیم و از اهداف و باورهای خود بگذریم، نه، من نمی‌توانم این کار را انجام دهم. من در همان آغاز جنبش و زمان شکل دهی دولت ملی به اقدامات شما تردید کردم و از خود پرسیدم آیا اینها تا آخر برای انجام این کار با ما خواهند بود؟ و اکنون اصلاً شما را باور ندارم تکرار می‌کنم من دیگر شما را باور ندارم.

من با توافق شما اقدام به اصلاحات ارضی و تقسیم زمین بین کشاورزان فقیر آذربایجان ایران کردم. زمین‌های ملاکین و خان‌ها را مصادره کرده و به کشاورزان دادم. اکنون بعد از انجام این کارها چگونه و با چه رویی می‌توانم بگویم زمین‌هایی را که گرفته‌اید پس بدهید...؟ مرا درک کنید، من نمی‌خواهم خود را نجات دهم، بلکه از منافع مردم آذربایجان دفاع می‌کنم. شما دولت شاه را به حد کافی نمی‌شناسید. امروز آنها در مقابل دولت شوروی مزورانه چند قدم عقب می‌نشینند اما من به شما اطمینان می‌دهم، فردا قول خود را نادیده گرفته تمام ملت آذربایجان را تحت فشار می‌گذارند و قبل از همه، کسانی را که در جنبش دمکراتیک شرکت کرده‌اند، تحت تعقیب قرار می‌دهند و این افراد به ناچار با خانواده و زن و بچه‌های خود به سمت آذربایجان شوروی فرار خواهند کرد تا خود را نجات دهند و خوب می‌دانم آن وقت، مرزبانان شما آنها را متوقف کرده، دستگیر و یا اجبار به بازگشت خواهند کرد. بعد از خروج ارتش سرخ، دولت شاه نه روزها و ماهها بلکه سال‌ها افراد را به شکل‌های دردناکی تحت تعقیب قرار خواهد داد.

به هر حال ما که باید بمیریم پس اجازه بدهید شرافتمندانه بمیریم. بگذارید تمام دنیا بداند که ملت آذربایجان و فرقه دمکرات از ترس نمرده‌اند بلکه در مبارزه‌ای سنگین و برای آزادی خود به دست دولت شاه کشته شدند. بنابراین ما از شما می‌خواهیم پس از خروج ارتش سرخ

از ایران به عنوان عدم دخالت در امور داخلی ایران کنار بمانید آنگاه ما از مردم روستاها و شهرها دعوت می‌کنیم به کمک فدائیان و نیروهای مسلح خود از سرزمین آذربایجان در مقابل دولت ارتجاعی شاه بجنگند و البته مردم غیور آذربایجان ما را یاری خواهند کرد به ما اجازه دهید نیروهای خود را بسیج کنیم و با گروه‌های دمکرات اقصی نقاط ایران ارتباط برقرار کنیم، به تهران رویم و دولت شاه را سرنگون و در ایران دولتی دمکرات حاکم نماییم. در آنصورت برای آذربایجان نیز آینده‌ای روشن به منظور زندگی جدید و شکوفایی ملت آذربایجان بوجود خواهد آمد...<sup>۳۴۳</sup>

هنگامی که سخنان پیشه‌وری تمام می‌شود نمایندگان شوروی از او می‌خواهند که تمامی پیش شرط‌های خودش را برای مذاکره با قوام‌السلطنه بنویسد تا آنها به شوروی بفرستند اما پیشه‌وری بخاطر ناراحتی و عصبانیت نمی‌تواند قلم در دست بگیرد در نتیجه از آنها می‌خواهد که صورتجلسه را خودشان تنظیم کرده و به باکو بفرستند...»

در این گفتگو سیدجعفر پیشه‌وری از روس‌ها می‌خواهد که اجازه دهند او در یک مبارزه، مرگی شرافتمندانه نصیب‌اش گردد، اما گذشت زمان نشان داد که این حداقل نیز از او دریغ داشته می‌شود!

این انتقادات پیشه‌وری در این گفتگو و در جاهای متعدد که از شخص استالین صورت می‌گرفت توسط جاسوس‌ها به مسکو گزارش می‌گردد. مخصوصاً سادچیکف سفیر روسیه در ایران و کراسنیخ کنسول روسیه در تبریز که از مسکو و مولوتف وزیر خارجه روسیه دستور می‌گرفتند چشم دیدن پیشه‌وری را نداشته و در گزارش‌های خود به مسکو از بدنام کردن پیشه‌وری صرف- نظر نمی‌کردند و همه اینها دست بدست هم داده باعث نوشته شدن نامه معروف استالین به پیشه‌وری می‌گردد<sup>۳۴۴</sup> و در اسناد متعددی میرجعفر باقروف می‌کوشید پیشه‌وری را از اتهام حمله به مقامات مسکو و شخص استالین تبرئه کند.<sup>۳۴۵</sup> به نظر می‌رسد که مقامات مسکو از این زمان بعد که شش ماهه دوم حیات فرقه دمکرات آغاز می‌گردد دیگر پیشه‌وری را موجودی اضافی می‌دانستند<sup>۳۴۶</sup>.

در اواخر دسامبر/اوایل دی. وقتی آرداشس آوانسیان از رهبران حزب توده که اینک از سوی سفارت شوروی در تهران به کار گرفته شده بود و لحظه‌ای را در ضدیت و دشمنی با پیشه‌وری از دست نمی‌داد در خلال دیداری از تبریز، پیشه‌وری را به خاطر استفاده از زور جهت اخذ پول از تجار مورد شماتت قرار داد. هنگامی که کراسنیخ کنسول شوروی در تبریز از آوانسیان حمایت کرد باقروف طی ارسال یادداشت خشم‌آلودی از مسکو تقاضا کرد که به مقامات دیپلماسی در ایران دستور اکید داده شود که از دخالت در امور مالی و اقتصادی حکومت فرقه خودداری کنند<sup>۳۴۷</sup>.

البته دفاع باقروف از پیشه‌وری در تمام دوران فرقه دمکرات حتی بعد از مرگ پیشه‌وری نیز ادامه داشت به عنوان مثال در ۱۹۵۰ در زمان خود استالین وقتی ایوانف در دفاع از پایان‌نامه خود به پیشه‌وری تاخت باقروف به شدت به آن اعتراض کرد این پایان‌نامه که تحت عنوان «حزب کمونیست ایران» در آکادمی علوم اجتماعی وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست دفاع می‌شد ایوانف پیشه‌وری را دشمن خلق آذربایجان نامیده بود باقروف در نامه‌ای به مالنکف اعلام کرد که «دشمن نامیدن پیشه‌وری خدمت بزرگی به ارتجاع است و حمله و تخطئه کردن شخصیت او از سوی افراد حزب توده صورت می‌گیرد...»<sup>۳۴۸</sup>

اما در همین زمان در ۲۱ ژوئیه/۳۰ تیر موضوع دیگری نیز دال بر نزدیکی مسکو به تهران و قربانی کردن فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد در پای قرارداد نفت وجود دارد که کمتر به آن اشاره شده است و آن دیدار اشرف پهلوی از شوروی بوده. در آنجا اشرف پهلوی از مکان‌ها و شهرهای مختلفی مانند کیف، خارکف، لنینگراد و استالینگراد دیدن کرد و به او بخاطر فعالیت‌های فراوانش در جمع‌آوری کمک برای یتیمان شوروی که در جنگ دوم جهانی والدین خودشان را از دست داده بودند نشان «کار پرچم سرخ» مفتخر کردند اما مهمترین هدف، دیدار با نوکِ قله یعنی استالین بود که اشرف بر آن اصرار داشت سرانجام قرار شد تنها به مدت ۱۰ دقیقه اشرف رو در روی استالین بنشیند اما دیکتاتور روسیه برای مهمانش خواهر شاه سنگ تمام گذاشت و ۱۰ دقیقه شد دو ساعت و نیم! و در زمان خداحافظی تا دم در او را همراهی کرده و در آخر «یک پالتوی سمور» گرانبی‌قیمت نیز به اشرف پهلوی هدیه می‌داد تا بلکه قرارداد نفت شمال را که با قوام السلطنه بسته بود تضمین کند!

هنگامی که خروج ارتش سرخ از ایران جدی می‌گردد پیشه‌وری می‌کوشد به حزب توده نزدیک شود. او عبدالصمد کامبخش از اعضای کمیته مرکزی حزب توده و نماینده مجلس را به تبریز فراخوانده و از طریق او می‌کوشد جنبشی در رشت با کمک عوامل حزب توده به راه اندازد تا فشار حکومت مرکزی بر آذربایجان را کم کند<sup>۳۴۹</sup>.

در تاریخ ۲۸ مارس/۸ فروردین پیشه‌وری و همراهانش پس از خروج ارتش سرخ با باقروف در جلفا دیدار کردند این دیدار بدستور استالین صورت گرفته بود تا به رهبران فرقه تاکید شود که وارد مذاکره با تهران گردند بر طبق گزارش باقروف به استالین «در این دیدار، پیشه‌وری، شبستری و جاوید خواهش می‌کنند که به آنها اجازه دهیم تا پس از خروج نیروهای ما از ایران، آنها با نیروهای مترقی در سایر استانهای شمالی ارتباط برقرار کرده و به مقابله با ارتجاع تهران بشتابند»<sup>۳۵۰</sup> اما مخالفت روس‌ها آنرا نیز عقیم می‌گذارد چون در سند ۳۴ باقروف در این مورد می‌نویسد «فراخوانی کامبخش از تهران توسط پیشه‌وری بدون اطلاع ما قابل درک نیست و عجیب است چرا که او همیشه نسبت به کامبخش نظر منفی داشت قرار شد در هر صورت علت

اصلی آمدن او به تبریز و دیدارش با پیشه‌وری مشخص گردد به رفقا دستور داده شد که بصورت دوستانه، محرمانه و با آرامش، به پیشه‌وری، رفقای او و کامبخش اطلاع دهید که هرگونه اقدامات آنها بدون هماهنگی با ما می‌تواند عواقب نامطلوب و منفی داشته باشد.<sup>۳۵۱</sup>»

دیدار پیشه‌وری با کامبخش به منظور زمینه‌سازی برای آغاز جنبشی تازه در گیلان برای روس‌ها چنان مهم و حساس بود که در چندین سند سری آمده است! روس‌ها می‌ترسیدند که بدون اطلاع آنها، پیشه‌وری دست به تحرکاتی بزند و به توافق‌نامه نفتی آنها با قوام لطمه وارد کند! بخاطر همین، باقروف خودش با پیشه‌وری در جلفا دیدار کرده و علل مذاکره و گفتگو با کامبخش را جویا می‌گردد و پیشه‌وری را از هرگونه اقدامی بدون اطلاع رفقای روسی برحذر می‌کند باقروف در این مورد می‌نویسد:

در پاسخ به سوال من در مورد اینکه چرا برخی از اعضای حزب توده مانند کامبخش را از تهران به تبریز دعوت کرده بوده، پیشه‌وری پاسخ داد که او و رفقای متقاعد شده‌اند که قوام و همکارانش در حال تهیه دسیسه‌های بزرگی هستند و او و رهبران حزب توده در این نظر مشترک هستند که به محض خروج ارتش سرخ از ایران، حکومت ایران به کشتار جمعی نه تنها در آذربایجان بلکه در استان‌های دیگر ایران، دست خواهد زد.<sup>۳۵۲</sup>

همچنین باقروف می‌نویسد «در روز ۹ آوریل، پیشه‌وری با خانم (راضیه) ابراهیم‌زاده، یکی از رهبران اتحادیه کارگری ایران که از مازندران وارد شده بود، دیدار کرد ابراهیم‌زاده از طرف سازمان‌های کارگری مازندران آمادگی خود را برای کمک و حمایت از مردم آذربایجان ابراز کرده است»<sup>۳۵۳</sup> خانم ابراهیم‌زاده نیز در خاطرات خود ضمن اشاره به دیدارهایش با پیشه‌وری در همین زمان می‌نویسد:

در اوایل سال ۱۳۲۵ش من در شعبه سیاسی ارتش ملی آذربایجان به ماموریت‌های ویژه- ای اعزام می‌شدم... آن زمان هم احساس می‌کردم که قرار است به گونه‌ای یک انقلاب سراسری در ایران اتفاق بیفتد، سیدجعفر پیشه‌وری ماموریت‌هایی که به من می‌داد از قبیل شناسایی مراکز تجمع نظامیان، تعداد نفرات نیروهای نظامی دولتی در اطراف تهران و مقدار این نیروها، نوع سلاح و اوضاع پادگان‌ها و غیره بود.<sup>۳۵۴</sup>

بنابراین پیشه‌وری مجبور بوده با دیگر محافل و گروه‌های پیشرفته در ایران ارتباط برقرار کند تا نظرات خود را در مورد آنچه که در آینده اتفاق می‌افتد، مبادله کنند. باقروف می‌نویسد «من (باقروف) از هر دو نفر آنها خواسته و هشدار دادم که نباید کوچکترین بهانه‌ای برای بحران- سازی به مرتجعین بدهند.»<sup>۳۵۵</sup>

### ۱۳ - توافقنامه با تهران

پس از توافقنامه قوام با روس‌ها و تخلیه کامل ایران توسط ارتش سرخ، دولت ایران شکایت خود از روسیه را در ۲۶ فروردین ۱۳۲۵ از شورای امنیت پس گرفت. در ۱۲ فروردین ۱۳۲۵ مولوتف تلفنی به باقروف اطلاع داد که پیشه‌وری را برای دیدار و مذاکره با نمایندگان حکومت ایران (بخوانید عقب نشینی) آماده کند در ۱۴ فروردین، باقروف مسئله را تلفنی به پیشه‌وری اطلاع داد که دولت شوروی با حکومت ایران به توافق رسیده است. در ۱۸ فروردین نیز گفتگوی مهمی بین پیشه‌وری و باقروف در جلفای شوروی صورت گرفت که در آن بار دیگر باقروف از او خواست در مقابل درخواست‌های تهران کوتاه بیاید.

قوام‌السلطنه به درخواست سادچیکف و با وساطت مظفر فیروز، دولت فرقه‌ی دمکرات آذربایجان را برای گفتگو به تهران دعوت کرد. در اول اردیبهشت ماه فتحعلی ایپکچیان نماینده تبریز در مجلس شورا که میانه خوبی با فرقه دمکرات داشت به تبریز آمده مجموعه دیدارهایی با پیشه‌وری و سران فرقه انجام داده تا زمینه مذاکرات با تهران آماده گردد. آنها با یک هواپیمای روسی در ۸ اردیبهشت ماه از تبریز، رهسپار تهران شدند.<sup>۳۵۶</sup> انبوهی از مردم در فرودگاه تهران برای استقبال از هیئت پیشه‌وری جمع شده بودند تعدادی از آنان از چند روز قبل، از آذربایجان به تدریج به تهران آمده بودند.<sup>۳۵۷</sup> اعضای حزب توده و اتحادیه‌ی کارگران و سازمان جوانان حزب توده نیز، جزو پیشواز کنندگان بودند.

سرتیپ صفاری، رئیس شهربانی وقت به کمک نیروهایش سعی می‌کرد از نزدیک شدن مردم به هیأت آذربایجان، جلوگیری نماید. هیئت نمایندگان آذربایجان برای پذیرائی، رهسپار باغ جوادیه در شرق تهران شدند که متعلق به مهدی ارباب شیرازی ثروتمند معروف و وکیل بندر عباس بود. پیشه‌وری نمی‌خواست در یک عمارت دولتی سکنی اختیار کند، بنا به اشاره قوام‌السلطنه، ارباب آن را در اختیار هیات اعزامی آذربایجان گذاشت.<sup>۳۵۸</sup> یک گروهان ژاندارم، باغ جوادیه را از بیرون محافظت می‌کرد، از درون و بیرون ساختمان نیز، فدائیان فرقه دمکرات که مجهز به خودکارها بودند پاسداری می‌کردند.<sup>۳۵۹</sup>

هیئت نمایندگی آذربایجان در تهران، دوبار با قوام‌السلطنه در کاخ نخست‌وزیری و دو بار با سادچیکف در سفارت شوروی و چند بار با مظفر فیروز در خانه‌ی ایشان و در جوادیه دیدار کردند. در واقع در اینجا نیز، پیشه‌وری و فرقه دمکرات آذربایجان در مقابل سیاست دوگانه و متضاد سران شوروی قرار گرفته بودند در حالی که عمال باقروف از باکو، مدام گوشزد می‌کردند که در خودمختاری آذربایجان و داشتن ارتش خودمختاری پافشاری کنند و تسلیم خواسته‌های دولت قوام‌السلطنه نشوند اما در تهران، سادچیکف و همکارانش به دستور مولوتف آنها را به

بستن قرارداد مسالمت‌آمیز به هر نحوی که ممکن باشد تشویق می‌کردند.<sup>۳۶۰</sup> پیشه‌وری در مقابل درخواست‌های تهران مقاومت می‌کرد و این مقاومت‌های او به مسکو گزارش می‌شد در نتیجه، در همین زمان باعث نوشته شدن نامه معروف استالین به پیشه‌وری گشت. جهانشاهلو در این مورد می‌نویسد دو روز پس از آن، شب هنگام آقای سادچیکف ما را به سفارت دعوت کرد و تلگراف استالین را خطاب به پیشه‌وری به ما داد آقای سادچیکف تلگراف را پس گرفت و تنها برای خواندن در اختیار ما گذاشت.<sup>۳۶۱</sup> جهانشاهلو در ادامه می‌نویسد که پیشه‌وری پس از دیدن تلگراف استالین سخت ترسید و «به من و آقای پادگان گفت که از این پس جان ما در این جا در خطر است».<sup>۳۶۲</sup> اما دیدار دوم پیشه‌وری با قوام‌السلطنه نشان می‌دهد که پیشه‌وری همچنان در مقابل درخواست‌های دولت قوام، سرسختی نشان داده و همین عدم نرمش او باعث شد که در تهران با دولت قوام به توافق نرسند بنابراین، اگر پیشه‌وری سخت ترسیده بود پس چرا همچنان سرسختی نشان داده و در تهران به توافق نرسید؟!

مذاکرات بین هیئت نمایندگی آذربایجان و دولت قوام‌السلطنه پس از ۱۵ روز به نتیجه نرسیده و هیئت نمایندگان آذربایجان روز دوشنبه ۱۳۲۵/۲/۲۳ به تبریز بازگشتند اما مذاکرات قطع نگردیده و قرار شد که بعداً کمیسیونی از تهران به تبریز رفته و راه حل مسائل مورد اختلاف را دنبال کنند.<sup>۳۶۳</sup>

پیشه‌وری و هیئت همراهش در همان روزی که آخرین گروه از ارتش سرخ، ایران را ترک می‌کردند به تبریز بازگشت. روزنامه کوشش در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۵ ش در صفحه اول خود می‌نویسد:

از طهران خبر می‌رسد که باوجود مداخله سفیر کبیر شوروی در طهران مذاکرات بین دولت ایران و نمایندگان آذربایجان به نتیجه مثبت نرسیده و رادیو تبریز امروز اطلاع داد که مذاکرات نمایندگان آذربایجان با دولت ایران بواسطه مداخله مرتجعین در تهران با عدم موفقیت مواجه شده است...<sup>۳۶۴</sup>

در همان روز بازگشت از تهران به تبریز، پیشه‌وری، نامه معروف استالین را از دست کنسول شوروی در تبریز دریافت می‌کند این نامه در ۸ می/ ۱۸ اردیبهشت نوشته شد در زمانی که انتقادات پیشه‌وری از رفقای روسی‌اش به اوج خود رسیده و نرمشی در مذاکره با قوام از خود نشان نمی‌داد.<sup>۳۶۵</sup>

برخی روزنامه‌های پایتخت مانند باختر در اوایل فروردین ۱۳۲۵ خبر دادند که «ژنرال‌بسم استالین مژده تخلیه ایران را از نیروهای شوروی داد»<sup>۳۶۶</sup> خروج ارتش سرخ از ایران، وضعیت فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد را وخیم‌تر کرد و باعث شد پیشه‌وری در مذاکره با تهران

انعطاف‌پذیر گردد البته، سادچیکف نیز میانجیگری کرده و هم فرقه دمکرات و هم دولت قوام را تحت فشار قرار می‌داد و سرانجام هر دو طرف به هم نزدیک شده و مظفر فیروز در راس هیئتی در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۶/۲۰ خرداد ۱۳۲۵ برای ادامه مذاکرات عازم تبریز شد. پس از سه روز مذاکره و کش‌قوس‌های زیاد سرانجام، قرارداد ۱۵ ماده‌ای بین دولت قوام با امضای مظفر فیروز (معاون سیاسی نخست‌وزیر ایران) و سید جعفر پیشه‌وری در ۱۳ ژوئن/۲۳ خرداد بسته شد. در همان روز، مظفر فیروز در رادیو تبریز سخنرانی کرده و از عملکرد دولت سابق و مجلس در قبال آذربایجان انتقاد کرد.

بدنبال توافقنامه، در ۱۴ ژوئن/۲۴ خرداد ۱۳۲۵ مجلس ملی آذربایجان به انجمن ایالتی تبدیل شده و کار خود را آغاز کرد و دو روز بعد نیز پیشه‌وری از نخست‌وزیری کناره گرفته و دکتر جاوید نیز در ۷ ژوئن پس از تایید شاه به عنوان استاندار تبریز و دکتر مهتاش نیز که وزیر کشاورزی سابق دولت پیشه‌وری بود به عنوان فرماندار تبریز برگزیده شد.

اما وقتی تهران و آذربایجان گام‌هایی را برای توافق برداشتند در واقع، جمهوری مهاباد همچنان وضعیتش مبهم بود و کردها از اقلیتی ملی در حکومت ایران به اقلیتی ملی در حکومت آذربایجان بدل گردیدند<sup>۳۶۷</sup> براساس توافقنامه تهران با آذربایجان، وزارتخانه‌های پیشه‌وری تبدیل به ادارات کل شده و وزیر کشورش تبدیل به استاندار گشته و سلام‌اله جاوید از سوی شاه استاندار تبریز گردید. باقروف مخالف استانداری دکتر جاوید بود او در نامه‌اش به استالین نسبت به ثبات شخصیت او در مقابل سرویس جاسوسی انگلستان شک کرده و صادق پادگان را ترجیح می‌داد باقروف در نامه‌ای به تاریخ ۱۵ اگوست ۱۹۴۶/۲۴ تیر ۱۳۲۵ می‌نویسد: «...بین رهبری فرقه پیشه‌وری و جاوید اختلاف افتاده و البته پیشه‌وری می‌خواهد از دست او راحت شود و او به تهران رود اما ما صادق پادگان را ترجیح می‌دهیم»<sup>۳۶۸</sup>

جاوید نیز پس از انتصابش به سمت استانداری، در حکمی، سیف قاضی را به فرمانداری مهاباد نصب کرد براساس توافقنامه، پیشه‌وری مقام نخست‌وزیری آذربایجان را وانهاد و پارلمان تبریز به انجمن ایالتی تبدیل شد که از یادگارهای ارزشمند انقلاب مشروطیت بود و با این قرارداد، جنبه قانونی بدان بخشیده شد. اما در این میان، از حکومت مهاباد هیچ بجا نماند و گویی پس از این همه کشمکش، هیچ اتفاقی نیفتاده است! در گزارش بخشدار سقز امیری اردلان به استانداری کردستان نیز این موضوع چنین آمده:

اطلاعات رسیده حاکی است ...چند نفر نماینده و مامورین آذربایجانی برای بازدید وضعیت اداری و جریان واقعه مهاباد آمده راه سوشه و خط سیم تلگراف را از مامورین محلی تحویل گرفته و ضمناً ابلاغ نموده‌اند که در کلیه مسائل، خود را بایستی تابع آذربایجان دانست و



مقررات استانداری را بموقع اجرا بگذارند گویا در نظر دارند آقای محمدحسین سیف قاضی که تاکنون عنوان فرماندهی قوای مهاباد داشته فرماندار مهاباد تعیین کنند<sup>۳۶۹</sup>.

اما اینکه در خاطرات آیت‌الله مجتهدی آمده که قاضی محمد از برقراری روابط میان تبریز و تهران ناراحت بود و گفته است ترک‌ها و ایرانی‌ها اختلافات خود را کنار می‌گذارند ولی کردها تنها می‌مانند<sup>۳۷۰</sup> به نظر می‌رسد که در آن زمان هنوز نمی‌دانستند که پیشه‌وری با اکراه و به اجبار روس‌ها تن به این قرارداد داده، حتی خود پیشه‌وری نیز به این قرارداد اعتماد چندانی نداشت و هر آینه منتظر حمله از سوی تهران بود و سرانجام نیز چنین شد.

براساس توافقنامه، در حالی که فرقه دمکرات آذربایجان - هرچند موقتی و ناپایدار - به وضع خود جنبه قانونی داده بود اما موقعیت جمهوری مهاباد ناروشن بود هر چند در سفر پیشه‌وری به تهران، دو تن از نمایندگان جمهوری مهاباد یعنی محمدحسین سیف قاضی وزیر جنگ و ابوالقاسم صدر قاضی نماینده مهاباد در مجلس چهاردهم نیز جزو هیات پیشه‌وری بودند<sup>۳۷۱</sup> اما اصلاً موضوع جمهوری مهاباد مطرح نشد<sup>۳۷۲</sup> مقامات تهران اصلاً وارد گفتگو با مقامات جمهوری مهاباد بصورت مستقل نشدند و در توافقنامه بین تهران و آذربایجان، کردها دوباره به عنوان اقلیتی در چهارچوب آذربایجان قرار گرفته بودند.

نارضایتی کردها از این توافقنامه موجب شد که سرانجام قاضی محمد، برای مذاکره با تهران در ۶ تیر ۱۳۲۵ با شعار دمکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان به همراه حاج بابا شیخ، هزار و برخی دیگر از اعضای حزب به تهران برود. در مورد مذاکره قاضی محمد با دولت قوام مطلب زیادی درج نشده برخی منابع نوشته‌اند که این مذاکرات یکساعت بیشتر طول نکشیده و قوام به قاضی سفارش می‌کرده که با پیشه‌وری ائتلاف نکرده و از این مذاکره کسی اطلاع نیابد!<sup>۳۷۳</sup>

در توافقنامه فرقه دمکرات با دولت قوام، مهاباد بخشی از آذربایجان گردیده و قلمرو جمهوری مهاباد به اقلیتی در آذربایجان تبدیل شدند و هویت سیاسی خود را از دست دادند. در حالی که حکومت آذربایجان مشروعیت پیدا کرده بود و تهران تا اندازه‌ی زیادی آن را به رسمیت شناخته بود و دکتر سلام‌اله جاوید به عنوان استاندار کل آذربایجان مشخص شده بود. بدیهی بود که رهبران حزب دمکرات کردستان از این توافقنامه‌ای ناراضی بودند.

بعد از توافق تهران و تبریز، قاضی نیز بنا به توصیه روس‌ها از پیشنهاد مذاکره با تهران استقبال کرده و قاضی و سلام‌اله جاوید، استاندار جدید آذربایجان در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵/۵ تیر ۱۳۲۵ به تهران دعوت شدند در تهران قاضی دو بار با قوام و یک بار با رزم‌آرا گفتگو کرد البته با هماهنگی و

ارتباط با سفارت روسیه بود که به مانند پیشه‌وری به او نیز تاکید می‌کردند در مذاکرات، کوتاه بیاید و آرام و صبور باشد<sup>۳۷۴</sup> کوچرا در این مورد می‌نویسد:

در آغاز اوت سال ۱۹۴۶م سرانجام قاضی محمد خود به تهران رفت تا نارضایی خود را از این ترتیبات به نخست وزیر قوام اظهار کند. از قوام خواست به استانداری استانی مرکب از نواحی کردنشین آذربایجان و مناطق وسیعتری از کردستان تحت حکم و اختیار دولت مرکزی، یعنی سرزمینی که از مرزهای اتحاد شوروی تا نقطه‌ای از نیم راه بین سنندج و کرمانشاه امتداد داشت، نصب گردد.<sup>۳۷۵</sup>

قوام با پیشنهاد قاضی موافقت کرد مشروط بر این که قاضی موافقت دکتر جاوید استاندار فرقه دموکرات آذربایجان را جلب کند. در واقع، قاضی می‌خواست تمامی امتیازات واگذار شده به تبریز، به مناطق کردنشین هم داده شود و استان ارومیه به عنوان ایالت انجمن ملی کردستان رسمیت یافته و از استان تبریز جدا شود<sup>۳۷۶</sup> دکتر جاوید با خشم و تغییر این پیشنهاد را رد کرد و اصطکاک و برخورد کردها و ترک‌ها همچنان ادامه یافت. مشخص است که هدف قوام از این کار، موکول کردن این مسأله به آینده و مانع تراشی برای حل و فصل آن بود. بعداً به خوبی مشخص شد که تمامی اقداماتی که قوام طی این مدت انجام داده، برای وقت کشی بوده، تا ارتش سرخ به طور کامل ایران را ترک کند و حکومت مرکزی بتواند شرایط مناسبی را برای تصرف آذربایجان و کردستان پیدا کند. قاضی بدون هیچ دستاوردی از تهران بازگشت و تنها یک وعده به وی داده شده بود. اما در مه‌باد قاضی در گردهمایی گفت:

ما امروز خودمختاری مورد نظر را کسب کرده و برای نشان دادن حسن نیت خود اعلام می‌کنیم که آنچه قبلاً کرده‌ایم در جهت جدایی از ایران نبوده، بلکه اقدامات ما علیه نظام دیکتاتوری دولت مرکزی بوده است<sup>۳۷۷</sup>.

وقتی خروج ارتش سرخ از ایران کامل شد ارتش ایران در اوایل اردیبهشت ۱۳۲۵ پی تقویت پایگاههای خود برآمد اما در حوالی سقز با حمله غافلگیرانه نیروهای بارزانی مواجه شده و متحمل تلفاتی گشت.<sup>۳۷۸</sup>

یحیی صادق وزیری که در ایام تولد جمهوری مه‌باد، دادستان سنندج بود در یک نمونه از درگیری‌ها در خاطراتش می‌نویسد قاضی محمد تلگرافی اعتراضی به قوام مخایره کرده که برخلاف قرارداد منعقد بین ارتش ایران و حکومت کردستان که در خرداد ماه بین سرلشکر رزم‌آرا (رئیس ستاد وقت) و قاضی محمد تنظیم شده موافقت گردیده که پادگان‌های نظامی تحت فرمان حکومت جمهوری مه‌باد در هر جا که هستند، به جای خود مستقر باشند و لشکر ۵ کردستان حق ندارد به پادگان‌هایی که در نزدیکی جبهه تماس با جمهوری مه‌باد هستند،

تجهیزات جنگی و اسلحه و مهمات بفرستند و فقط فرستادن خواروبار و لوازم بهداشتی و البسه بلامانع است. اما در زیر بارهای خوارو بار در چندین کامیون بین سقز و بانه، مقداری اسلحه و مهمات جنگی کشف کرده‌اند. نخست‌وزیر از صادق وزیر می‌خواهد که از طرف او به سقز رفته موضوع را رسیدگی و به او گزارش کند، اما صادق وزیر می‌گوید به دلیل بومی بودن و مصلحت نبودن دخالت شخص او در این جریان، از قبول مسئولیت عذر می‌خواهد اما رزم‌آرا هم از او می‌خواهد که به این مأموریت برود و مصالح مملکت را مدنظر داشته باشد. جالب این‌که، رزم‌آرا خودش حرف قاضی محمد را درست می‌دانسته، اما می‌گفت که مصلحت مملکت این اقتضا را داشته است! صادق وزیر می‌نویسد:

... ما رفتیم... دیدیم در شمال جاده باز به ما ایست دادند. افراد بارزانی بودند. گفتیم، هیئت بازرسی هستیم. می‌خواهیم برای رفع اختلاف برویم سقز. شب رسیدیم آنجا. فردای آن کمیونی تشکیل دادیم. عده‌ای از طرف حکومت قاضی محمد آمده بودند و چند نفر هم از افسران قبلی خودمان هم بودند که به حزب دموکرات آذربایجان پیوسته بودند دو روز جلسه بود. رفع اختلاف شد. برگشتیم تهران. قبل از رفتن... رزم‌آرا به من گفت، واقعیت این است که ما اسلحه و مهمات به بانه فرستادیم! دفعه اولمان هم نیست. ولی این دفعه آنها فهمیدند و گرفتند<sup>۳۷۹</sup>.

## ۱۴ - بازی زیرکانه قوام

اما در این میان باید به بازی بسیار ماهرانه قوام یعنی سیاست نزدیکی به چپ‌ها و روسیه اشاره کرد که شگفت‌انگیز است او می‌دانست که این گره باید در مسکو گشوده شود اما قوام قبل از حرکت به مسکو گام‌های مهمی جهت کسب رضایت روس‌ها برداشت و به مجموعه تلاش‌هایی دست زد که رضایت و حتی حمایت روس‌ها را در پی داشت: او انتشار روزنامه رهبر ارگان حزب توده و روزنامه داد ارگان کمیته مرکزی اتحادیه کارگران را که ممنوع شده بود آزاد ساخت، باشگاه کمیته مرکزی حزب توده و کمیته اتحادیه کارگری را که توسط دولت قبل بسته شده بود باز کرد<sup>۳۸۰</sup>. آن وقت در بامداد روز ۲۹ بهمن، قوام به همراه هیئتی با یک هواپیمای ۲۷ نفره که از مسکو برای هیئت فرستاده شده بود در میان بدرقه گرم هیئت وزیران، نمایندگان مجلس و امرای ارتش، عازم مسکو شد.

او پس از بازگشت از شوروی نیز سیاست نزدیکی به چپ‌ها و طرفداران شوروی را ادامه داد که به شدت خوشایند روس‌ها و حزب توده و فرقه دموکرات و جمهوری مهاباد بود، او شخصیت‌هایی چون سیدضیاءالدین طباطبائی، علی دشتی، جمال امامی و سالار سعید سندی را که بشدت مخالف شوروی و حزب توده بودند توقیف نمود و محدودیت‌هایی که در زمان کابینه‌های

پیشین بر فعالیت گروههای چپ وضع شده بود، لغو کرد و در قبال فرقه دمکرات آذربایجان جانب اعتدال و تساهل را پیش گرفت و گام مهم دیگری که در نزدیکی به روسها برداشت این بود که در مرداد ۱۳۲۵ سه نفر از رهبران حزب توده را با سمت وزیر، وارد کابینه‌اش کرد، امری که تعجب بسیاری را برانگیخت. البته هم حزب توده و هم روسها نیز اقدامات دوستانه او را بی پاسخ نگذاشتند حسن ارستجانی درمورد حمایت شوروی از نخست‌وزیری قوام‌السلطنه می‌نویسد: مسئولین سفارت شوروی همه جا علناً از قوام‌السلطنه حمایت می‌کردند و مخالفت با زمامداری او را از طرف عمال سرشناس انگلیس برضد دولت شوروی تلقی می‌نمودند<sup>۳۸۱</sup> انور خامه‌ای نیز، سلسله مقالاتی که بر ضد قوام‌السلطنه با امضاء مستعار «چوبین» می‌نوشت به محض این‌که کمیته مرکزی حزب توده، گرایش شوروی به قوام‌السلطنه را دریافت ادامه مقالات، فوراً قطع گردید!

اما قوام چرا چنین سیاست متفاوتی را در پیش گرفت؟ برخی مخالفانش مانند سیدجعفر پیشه‌وری تمام آنها را برای فریب و دورویی قوام می‌دانست اما به نظر چنین نیست و قوام واقعا آنچه می‌کرد از صمیم قلب باور داشت. چرا که توافقی هم که او با روسها انجام داده بود به مراتب ارزشمندتر و با صرفه‌تر از توافق با ویلیام داری انگلیسی در همان زمان بود قرارداد قوام با روسها به مدت ۵۰سال بسته شده و سهم ایران در ۲۵سال اول ۴۹درصد اما در ۲۵ سال دوم ۵۰درصد می‌شد. در حالی که در آن زمان، در قرارداد داری، سهم ایران به مراتب تبعیض‌آمیز و کمتر از ۲۰ درصد بود. قوام بعدها زمانی که در لندن بسر می‌برد در این زمینه در خاطرات خود می‌نویسد:

بنابراین اصل شرکت مختلط ایران و شوروی را با شرط تصویب مجلس شورای ملی و بدون پرداخت سرمایه با داشتن پنجاه درصد سهمیه قیمتی نمودم<sup>۳۸۲</sup>.

در این شکی نیست که قوام مثل هر سیاستمداری در فکر موقعیت خود بود و موقعیت او ایجاب می‌کرد که موازنه مثبتی میان سه قدرت بزرگ، در صحنه داخلی و بین‌المللی ایجاد کند. او با نزدیک شدن به حزب توده به نوعی باعث انزوای دو تشکل تبریز و مهاباد شده و با کنار آمدن با روسها می‌خواست روسها، دست از حمایت آنها برداشته و آنها را وادار به مصالحه با دولت ایران کند و سرانجام نیز چنین شد. از نامه جالب استالین به پیشه‌وری چنین برمی‌آید که قوام در جلب دوستی روسها واقعا موفق بوده است.<sup>۳۸۳</sup> اما روند حوادث باعث عقب‌نشینی قوام از موضع خود شد. تحولات جدیدی که به وقوع پیوست در ماه اکتبر/مهر. قوام را وادار به چرخش به راست کرد کابینه ائتلافی سقوط کرد و قوام وزرای توده را کنار گذاشت و بزرگترین عامل آن، فشار آمریکا، شاه، ارتش و رزم‌آرا بود<sup>۳۸۴</sup>.

در این شرایط، قاضی و جمهوری مهاباد در وضع بدی قرار داشت حتی به مراتب بدتر از تبریز. مقامات مهاباد می‌دیدند که دولت مرکزی با تبریز که به مراتب قویتر از آنها بوده کنار آمده در حالی که در این مصالحه تهران با تبریز، هیچ هویت مستقلی برای جمهوری مهاباد قائل نشده‌اند در اینچنین وضعی، قاضی در حد ایجاد استانی نیمه خودمختار، شامل برخی از مناطق کردنشین، که خود استاندار آن و منتصب از سوی تهران باشد عقب‌نشینی و بسنده می‌کرد، اما در اینجا بزرگترین مانع، مخالفت شدید تبریز و فرقه دمکرات آذربایجان بود. برخی منابع مدعی شده‌اند که پیشنهاد ایجاد استانی کردنشین از سوی قوام صورت گرفته بود<sup>۳۸۵</sup> اگر این درست باشد بدون شک، قوام در پی ایجاد اختلاف و شکاف بین تبریز و مهاباد بوده است.

### ۱۵ - پایان ماه عسل حکومت‌های تبریز و مهاباد

در حالیکه از همان زمان توافق روسیه با قوام، روس‌ها دیگر مخالف جنگ با دولت مرکزی ایران بودند در اواخر خردادماه ۱۳۲۵ در روستای «سرا» در حد فاصل بوکان و سقز درگیری‌هایی بین نیروهای جمهوری مهاباد با ارتش مرکزی بوجود آمد هاشم‌اف کنسول شوروی در ارومیه در ۳۰ خردادماه ۱۳۲۵، نزد قاضی محمد رفت و در روستای سرا (مقر فرماندهی جبهه سقز) با هم دیدار کردند هاشم‌اف از قاضی محمد خواست که نیروهای جمهوری کردستان با ارتش ایران وارد جنگ نشوند و به آنان حمله نکنند، چون احتمال دارد جنگ بزرگی درگیرد که اتحاد شوروی آن را به صلاح نمی‌داند و به جمهوری کردستان کمک نظامی نخواهد کرد.

موقعیت و سرنوشت جمهوری مهاباد و فرقه دمکرات آذربایجان، به چگونگی روابط دولت شوروی با دولت مرکزی ایران و تعادل قوای بین‌المللی گره خورده بود شوروی اکنون بر هر دو تشکل فشار می‌آورد که مذاکره با تهران را بر هر تنش نظامی ترجیح دهند.

بعد از جنگ مامشه، قاضی محمد برای جلوگیری از جنگ‌های آتی، به همراه هیئتی در روستای سرا (واقع بر محور سقز - بوکان) با رزم‌آرا وارد گفتگو شد و تحت فشار روس‌ها مجبور به آتش بس شد.

در جلسه‌ای که قاضی با مقامات جمهوری مهاباد برگزار کرد سه راه حل پیشنهاد شد: یا کردها بدون توجه به روس‌ها به سنج حمله کنند یا توصیه روس‌ها را قبول کرده و قوای خود را برگردانند یا تسلیم دولت ایران گردند. که راه دوم یعنی توصیه روس‌ها را پذیرفته و از درگیری با ارتش ایران پرهیز کردند<sup>۳۸۶</sup>. پیشه‌وری نیز با فشار روس‌ها در همین زمان در تبریز با مظفر فیروز مشغول مذاکره بود هر چند می‌دانست که تهران در پی دفع‌الوقت است تا پس از خروج نیروهای شوروی ضربه خود را وارد آورد<sup>۳۸۷</sup>.

پس از توافق حکومت مرکزی ایران با شوروی و خروج قوای روسی، عملاً هر دو حکومت تبریز و مهاباد در مقابل حمله قوای نظامی ایران تنها مانده بودند قاضی محمد در سخنرانی خود در ۱۳۲۵/۲/۱۵ در اجتماع سران عشایر، تخلیه قوای روسی را امری بی‌اهمیت تلقی کرد اما مشخص بود که بی‌اهمیت نبوده و پیشه‌وری نیز در یک سخنرانی گفت: «ما از بازگشت نیروهای ارتش سرخ همانند مرتجعین استقبال نمی‌کنیم ما با احترام و عزت آنها را بدرقه می‌کنیم...».

خطر قریب‌الوقوع حمله حکومت مرکزی پس از خروج قوای شوروی، رهبران تبریز و مهاباد را به همدیگر نزدیکتر ساخت و منجر به انعقاد اتحادی بین آنها شد اما با این‌همه، ترک‌ها و کردها تسلیحات کافی برای حفظ دستاوردهای‌شان نداشتند نه تنها پشتیبان خارجی آنها یعنی روسیه کمکی نکرد بلکه حتی مانع مقاومت آنها در مقابل حمله ارتش مرکزی ایران گردید!

بزرگترین انتقادی که بر فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد وارد است اینکه، پیش‌بینی آینده چندان مشکل نبود زیرا معلوم بود که ارتش شوروی روزی ایران را ترک خواهد کرد بنابراین، هیچ تمهیداتی در این زمینه اتخاذ نکردند و چنان به زیر تسلط روسیه رفتند که استقلال خود را از دست دادند. پس از خروج ارتش سرخ، تکلیف‌شان مشخص نبود و در بین مذاکره و مبارزه در تردید بودند هر دو تشکل دست نشانده شوروی تلقی شده و کاملاً در تضاد با منافع و استراتژی دولت‌های آمریکا و انگلیس به شمار می‌آمدند.

در اوایل شهریور دولت، رزم‌آرا و علی فیوضی را به مهاباد فرستاد تا به کردها اعلام کنند که سلاح‌ها را زمین گذاشته تسلیم گردند<sup>۳۸۸</sup>. هر چند قاضی این پیشنهاد را رد کرد اما هم‌چنان در پی راه حل صلح‌آمیز بود و از برخورد نظامی پرهیز می‌کرد.

در ۲۰ اکتبر/۲۸ مهر میرجعفر باقروف در نخجوان با پیشه‌وری، معاون او صادق پادگان و فرمانده فدایی‌ها ژنرال غلام‌یحیی دانشیان دیدار کرده و رهبران فرقه گزارشی از وضعیت ایران ارائه داده و گفتند ارتش حکومت مرکزی در مرزهای آذربایجان در حال تمرکز و تجمع‌اند، گروه‌های دزد و تبهکار زیادی در تحت رهبری افسران و جاسوسان انگلیسی بر علیه فرقه موجود آورده‌اند. اگر تهران بخواهد حمله نظامی بکند اهالی آذربایجان بدون چون و چرا به مقاومت خواهند پرداخت اما در چنین شرایطی باید به آنان پول، اسلحه و اتومبیل داده شود<sup>۳۸۹</sup>»

اکنون زمینه برای بازگشت ارتش به تبریز و مهاباد کاملاً آماده بود و بی‌هیچ مانعی می‌توانست به نام بازگشت قدرت مرکزی و تأمین آزادی انتخابات عمومی برای دور پانزدهم مجلس شورای ملی، به سوی دو جمهوری تازه تأسیس حرکت کند در ۲۱ نوامبر/۳۰/۱۹۴۶ آبان ۱۳۲۵ بالاخره طبق انتظار، قوام اعلام کرد که برای تأمین نظم در زمان انتخابات که در ۷ دسامبر/۱۵ آذر برگزار خواهد شد ارتش به تمام مناطق ایران اعزام خواهد شد.

سیدجعفر پیشه‌وری در همین زمان در شماره ۶۷ روزنامه آذربایجان مقاله‌ای تحت عنوان «به کجا و برای چه می‌آیند؟» نوشته و ضمن حمله شدید به قوام، اعلام کرد که ارتش مرکزی با مقاومت شدید فدائیان فرقه دمکرات مواجه خواهد شد.<sup>۳۹۰</sup> در تهران، سادچیکف سفیر روسیه با قوام دیدار کرده و اعلام کرد که دولت شوروی اعزام نیرو به آذربایجان را درست نمی‌داند. هیئت نمایندگی کردها جهت گفتگو و راه چاره به کنسول شوروی، هاشم‌اف در ارومیه متوسل شدند و هاشم‌اف به آنان گفت: ایران نیروی کوچکی را جهت حفظ امنیت روانه کردستان خواهد کرد تا بر امر انتخابات مجلس پانزدهم که در پیش روست، نظارت کند و بعد از خاتمه انتخابات از منطقه عقب‌نشینی خواهد کرد.<sup>۳۹۱</sup>

## ۱۶ - آغاز حمله ارتش

وقتی تصمیم آغاز حمله به آذربایجان قطعی گردید پیشه‌وری، شبستری، جاوید و پادگان در ۲ دسامبر ۱۹۴۶/۱۱/۱۳۲۵ نامه مفصل و مهمی به باکو ارسال کردند که حکایت از اوضاع بحرانی آذربایجان داشته و درخواست کمک کردند. آنان در نامه نوشتند که «اکنون برای ما مساله مرگ و زندگی مطرح است. آنها می‌خواهند ما را نابود کنند ما این را با چشمان باز می‌بینیم. حال که چنین است ما مرگ شرافتمندانه را ترجیح می‌دهیم درست است که سلاح کم داریم اما با تمام قوا از خود دفاع خواهیم کرد و اگر مجبور شویم به کوه زده جنگ پارتیزانی به راه می‌اندازیم تمام پیران، کودکان، جوانان و زنان ما نیز آماده مبارزه‌اند...»

آنان در نامه نوشته بودند که «با دست‌های تقریباً خالی در مقابل ارتش تا دندان مسلح ایران قرار دارند در کل آذربایجان و کردستان تنها ۴ توپ بدون گلوله و ۲ خمپاره‌انداز بدون خمپاره وجود دارد و بشدت نیازمند سلاح هستیم چرا که در حال حاضر هیچ راهی غیر از مبارزه برای ما وجود ندارد...»<sup>۳۹۲</sup>

باقروف نامه رهبران آذربایجان را در ۱۱ آذر به استالین فرستاده و خودش نیز در نامه‌ای کوتاه از استالین خواهش کرد «از ماه می ۳۷۵ افسر و کارآموزان از آذربایجان ایران در مدارس نظامی باکو و کیروف‌آباد در حال تحصیل هستند و دو دسته، گروهی متخصص تانک و گروهی متخصص توپ از قبل در منطقه نخجوان آماده شده آنها را به همراه سلاح‌ها و خمپاره‌های غنیمت گرفته از ارتش آلمان به آذربایجان فرستاده شود»<sup>۳۹۳</sup> اما جواب سران مسکو در مقابل هرگونه کمک نظامی خاموشی بود و همچنان چشم انتظار حل مسالمت‌آمیز بحران توسط قوام-السلطنه بودند! به همین خاطر در جواب نامه، به سفیر خود در تهران دستور دادند که با قوام گفتگو کرده وعده‌هایش را یادآوری کند! گفتگوهای متعدد و در واقع بی‌پایان سفیر با قوام

توانست قوام را از حمله به آذربایجان منصرف کند.

در مهاباد هم اوضاع متشنج بود در ۵ دسامبر/۱۴ آذرماه براساس پیشنهاد قاضی محمد، شورای جنگ با حضور ۱۰ نفر و به رهبری خود قاضی تشکیل شد و در آنجا حکم دفاع در برابر حمله‌ی ارتش حکومت مرکزی صادر شد. روز بعد که مردم به مسجد عباس آقا فراخوانده شدند<sup>۳۹۴</sup> تا برای این مسأله حکم صادر کنند، قاضی محمد، صدر قاضی و بسیاری از افراد دیگر نظرشان این بود که باید از آمدن ارتش شاه پیشگیری کرد. صدر قاضی گفت: «دولت مرکزی توانایی این را ندارد که با دو جبهه‌ی آذربایجان و کردستان مبارزه کند من حدوداً ۳ سال در تهران بودم و از روحیه‌ی سربازان و درجه‌داران و افسران مطلع هستم دولت در سقز و سردشت و تکاب نیرویی ندارد و ما به کمک فدائیان دمکرات به خوبی می‌توانیم نیروی دولت مرکزی را نابود کنیم. در گذشته، عده‌ای از عشایر می‌توانستند زمان زیادی در برابر نیروی دولتی ایستادگی و مقاومت کنند، اکنون شما از آنان کمتر نیستید، نباید بترسیم، باید بجنگیم» اما از میان مردم شهر، برخی مخالفت کردند<sup>۳۹۵</sup> افرادی مانند ملاعبدالله مدرسی و ملاحسین مجدی سخنرانی کردند و گفتند که مقابله بی‌فایده است و بدین ترتیب، فکر تسلیم را در میان مردم شایع کردند. تعدادی از رؤسای عشایر به ویژه منگور و مامش که منتظر فرصت مناسبی بودند، خیلی سریع ضعف و خیانت خود را نشان دادند و به جمهوری مهاباد پشت کرده و خود را آماده کردند که در اولین فرصت با دولت مرکزی همکاری کنند.

در ۱۳ آذر وقتی ارتش مرکزی حمله خود را بر آذربایجان آغاز کرد ابتدا، هوایماهای دولت به پرواز درآمدند با ریختن برگه‌هایی از مردم خواستند بر علیه فرقه به پاخیزند. میرجعفر باقروف یک روز پس از آغاز حمله ارتش، در ۱۴ آذر ۱۳۲۵ به استالین چنین گزارش می‌دهد:

در ۴ دسامبر قشون ایران از زنجان گشته بسوی میانه در حرکت است بین بخش‌های جلودار قشون ارتش ایران با قوای آذربایجان درگیری‌های رخ داده است و جنگ چند ساعت دوام داشته است قشون ایرانی از تانک، توپ صحرایی و خمپاره استفاده می‌کنند در نتیجه این جنگ، دسته-های پارتیزانی آذربایجان روستای رجعین و ایستگاه راه آهن را ترک کرده و در موقعیت دفاعی جدیدی مستقر شدند. در تلگرافی که غلام‌یحیی دانشیان فرمانده گروه‌های پارتیزان میانه به پیشه‌وری فرستاده خواش کرده که برای کمک، سلاح‌های ضد تانک و افسران ویژه بفرستند... در تبریز وضعیت جنگی حاکم است. از تمام روستاهای آذربایجان مردم به کمیته مرکزی فرقه دمکرات مراجعه می‌کنند و می‌خواهند آنها را برای دفاع مسلح نمایند. اما چون سلاح نیست رهبری فرقه نمی‌تواند خواش آنها را بجا بیاورد.

رهبری فرقه بار دیگر از ما می‌خواهد حداقل دست کم: ۱۶ توپ، ۵ هزار تفنگ، بیست سلاح



چون در مقابل درخواست‌های مکرر هیچ کمک و حتی جوابی از سوی مقامات مسکو نشد و اوضاع بشدت پیچیده و بحرانی بود در ۵ دسامبر/۱۵ آذر میرجعفر باقروف تلگرافی که تنها حاوی یک سطر بود به استالین فرستاد و از او درخواست ملاقات کرد «در ارتباط با آذربایجان ایران از شما تقاضای ملاقات دارم»<sup>۳۹۷</sup>

ما نمی‌دانیم که آیا این ملاقات بین باقروف و استالین صورت گرفته یا صورت نگرفته، البته چندان مهم هم نیست! چون رخداد‌های بعدی بی‌نتیجه بودن آن را نشان دادند. اما در این شکی نیست که نه تنها مقامات مسکو به هیچکدام از تمناهای باقروف برای کمک به فرقه توجه نکردند بلکه آنان تصمیم جدی گرفته بودند که هر دو تشکل را بدست خود قربانی کنند.

در حالی که در همین روز، کمیته مرکزی فرقه دمکرات، اتحادیه‌های روستائیان، روشنفکران، اعضای حزب دمکرات و زحمتکش‌ان را دعوت به مبارزه کرده و در تبریز و دیگر جاهای آذربایجان، عمال قوام که به منزله ستون پنجم دشمن عمل می‌کردند توسط پلیس فرقه نابود شدند اما در همین روز، قلی‌یف دستور استالین را به پیشه‌وری، جاوید و پادگان تحویل داد در این دستور خیانت‌بار آمده بود که هرگونه مقاومت کنار گذاشته شود و حتی توسط جاوید و شبستری نامه‌ای به شاه و قوام نوشته و اعلام کنند که هیچگونه مقاومتی در مقابل ورود ارتش به آذربایجان را ندارند.

ارتش سرخ که هنگام خروج از ایران آن مقدار سلاح‌های سنگینی را که در اختیار نهضت گذاشته بود، پس گرفته و با خود برده بود. فدائیان و ارتش فرقه فاقد سلاح سنگین بوده و تهران نیز حمله خویش را با هواپیما و تانک و توپ آغاز کرده بود، پیشه‌وری بناچار، طی فرمانی به فرماندهی فدائیان قافلانکوه، استفاده از بطری‌های آتش‌زا، کوکتل مولوتف، را مطرح می‌کند، روشن بود که در برابر هواپیما و تانک و توپ، مقاومت با بطری آتش‌زا بیشتر به شوخی شباهت داشت تا درگیری در یک جنگ تمام عیار.

اسماعیل شمس مدیر روزنامه آذربایجان و از دوستان نزدیک پیشه‌وری در خاطرات خود در مورد وضعیت روحی پیشه‌وری در همین روز پس از دریافت تلگراف استالین مبنی بر عدم هرگونه مقاومت در مقابل ارتش را چنین به تصویر می‌کشد:

در ۱۷ آذر نزد پیشه‌وری رفتم تا در مورد روزنامه و مشکلات مالی آن صحبت کنم او خیلی عصبی بود من در مورد روزنامه می‌خواستم صحبت کنم اما او چنان دردمند بود که انگار یک نفر می‌خواست تا دردهایش را برایش بگوید و سبک شود دردمندانه می‌گفت «قوای شاه زنجان را گرفته جنایات تکان دهنده‌ای در آنجا مرتکب شده‌اند قشون شاه در حال پیشروی بسوی آذربایجان هستند قوای ما فاقد سلاح و مهمات هستند و ما مردم را با دستهای خالی بسوی مرگ می‌فرستیم...» او این مطالب را چنان دردمندانه می‌گفت که

انگار یک نفر را زنده زنده در تنور بسوزانند! من به او گفتم پس روس‌ها چه می‌گویند او در جواب من، به تلگراف تازه‌ای که دریافت کرده و روی میزش بود اشاره کرده گفت «آنها از ما می‌خواهند که بی‌قید و شرط تسلیم شویم تا حسن‌نیت خودمان را به قوام‌السلطنه قاتل نشان دهیم فاجعه‌ای که بر سر ما می‌آید از دست همین روس‌هاست...»<sup>۳۹۸</sup>

در این زمان، آخرین و در واقع مهمترین نامه و درخواست رهبران آذربایجان خطاب به استالین نوشته شد، این نامه‌ی فوق سری که در ۹ دسامبر/۱۸ آذر خطاب به استالین نوشته شده اصل نامه به ترکی نوشته شده و پنج نفر یعنی پیشه‌وری، پادگان، شبستری، دکتر جاوید و غلام‌یحیی دانشیان آن را امضا کرده‌اند و در واقع؛ در آن اوضاع سرنوشت‌ساز به عنوان آخرین تلاش رهبران فرقه دمکرات آذربایجان برای اخذ کمک فوری از شوروی و از استالین بوده، آنان نامه را از طریق کراسنیک سرکنسول اتحاد شوروی در تبریز بصورت محرمانه به استالین فرستادند آنان در این نامه چنین نوشته بودند:

... قوام‌السلطنه که هنوز مرکب امضایش پای موافقتنامه با ما و زیر نامه‌هایش به دکتر جاوید - استاندار آذربایجان - خشک نشده - با بیشرمی آنها را نقض کرده و نیت پلید خود را علنی ساخته است... در چنین حالتی تنها یک راه در برابر خلق آذربایجان باقی می‌ماند و آن راه، دفاع از آزادی با نیروی سلاح خود و قهرمانی جوانان خویش است...  
ما در اجرای این موافقتنامه، حکومت ملی خود را ملغی کردیم، مجلس ملی‌مان را به انجمن ایالتی تبدیل نمودیم، دسته‌جات فدائی را به سازمان نگهبان مبدل ساختیم؛ آماده سپردن اختیار و فرماندهی قشون ملی‌مان به آنان شدیم...  
اگر ما با نیروی مسلح خود، ارتجاع را در هم نکوبیم، سیاست هرگز به سود ما نخواهد چرخید. هیچ تضمینی برای ما وجود ندارد و ما نمی‌توانیم خود را گول بزنیم. امکان امروزی را نباید از دست داد ما اگر چنین کنیم تاریخ همواره ما را مذمت خواهد کرد. در جهان هیچ ملتی خود بدست خویش قدرت خود را نابود نکرده است. ما نیز نباید چنین کنیم...»<sup>۳۹۹</sup>

رهبران فرقه دمکرات پس از تشریح اوضاع، در پایان نامه، خواسته‌های زیر را مطرح می-

کنند:

اولاً، مادام که مرزهایمان باز هستند و قدرت ملی‌مان پابرجاست مقدار کمی به ما سلاح داده شود. زیرا اگر کار به این روال پیش رود، این کار دیگر ممکن نخواهد شد. ما به راحتی قادریم این سلاح‌ها را چنان مخفیانه بدست قوای ملی برسانیم که نیروی مخالف از آن مطلع نشود. پس از شروع و شدت درگیری، انجام این کار بسیار سخت خواهد بود. ما سلاح زیادی نمی‌خواهیم. منظور ما اندک مقداری است تا فدائیان ناگزیر نشوند با دست خالی جلوی دشمن بروند.

ثانیا، حالا که قوام جنگ را شروع کرده و به ریختن خون برادران ما پرداخته است، اجازه

داده شود ما نیز از هر سو او را در تنگنا قرار دهیم، تا از این طریق امکان قیام آزادخواهان همه جای ایران را فراهم کرده، نهضت بزرگی در سراسر ایران آغاز نمائیم و با سرنگون ساختن حکومت ارتجاعی تهران، حکومتی دموکراتیک بجای آن مستقر سازیم.

اگر این کار به صلاح نیست، بگذارید از تهران کاملاً قطع رابطه کنیم و حکومت ملی خویش را بوجود آوریم. [مردم ما] به راه حل اخیر بیشتر تمایل دارد. سیاست شوروی هر کدام از این دو راه را که انتخاب کند، ما می‌توانیم آنرا شرافتمندانه اجرا کنیم و موفق گردیم... ما باز هم تکرار می‌کنیم: کار از آن گذشته است که با مذاکرات و توافق‌ها حل شود. هر اندازه که دولت شوروی برای صلح و مسالمت تلاش می‌کند، دولت‌های انگلیس و امریکا، دولت ایران را صد چندان به جنگ و خونریزی تحریک می‌کنند...

حال که قوام، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها می‌گویند مسئله آذربایجان مسئله‌ای داخلی است، ما این را بفال نیک می‌گیریم و ما نیز می‌گوییم چنین است. بگذار هنگامی که به آذربایجان حمله می‌کنند، فدائیان آذربایجان سر آنها را به سنگ بکوبند. ما نیز می‌گوییم مسئله آذربایجان مسئله‌ای داخلی است. ما این مسئله داخلی را خودمان حل می‌کنیم. کسی حق ندارد در شورای امنیت و یا در یک کشور خارجی علیه اتحاد شوروی هیاهو بپا کند.

چنانکه در بالا گفتیم اگر کمک اتحاد شوروی مخفیانه انجام گیرد، آنگاه در صورت مراجعه دولت ایران به شورای امنیت، سندی در دست نخواهد داشت.

در خاتمه بار دیگر تکرار می‌کنیم. دیگر توافقات و مذاکرات سودی نخواهند بخشید. چشم امید همه خلق، فرقه و رهبران آن به [یاری کشور شماسات] و نجات را در [کمک آن] می‌بینند. آنچه شما باید بکنید تنها دادن مقدار کمی سلاح [به ماست].

در حال حاضر دهها هزار دهقان فقط سلاح می‌خواهند. اگر شما این کمک را به ما بکنید هم آزادی مردم ایران و هم سیاست شوروی را از خطر نجات خواهید داد و گرنه خطر بسیار نزدیک و بسیار عظیم است.<sup>۴۰۰</sup>

در تبریز، روزنامه آذربایجان ارگان فرقه دمکرات، هم‌چنان بر مقاومت در مقابل ارتش مرکزی تاکید می‌کرد این روزنامه در ۱۹ آذر در صفحه اولش می‌نویسد: «کسانی که فرمان حمله به آذربایجان را صادر کرده‌اند قصرهایشان را به سرشان خراب خواهیم کرد خلق آذربایجان دست صلح و مسالمت به طرف دولت مرکزی دراز کرد اما دولت مرکزی جواب آنها را با خمپاره، زره‌پوش و حمله خود پاسخ داد»<sup>۴۰۱</sup>

نه تنها هیچ پاسخ مثبتی به آخرین نامه رهبران فرقه از سوی سران مسکو داده نشد بلکه در اثر فشار گروه مولوتف و سرهنگ قلی‌اف که بعد از خارج شدن ژنرال آتاکیشی‌اف، همه کاره فرقه بود جلسه دفتر فرقه در تبریز در ۱۱ دسامبر/۲۰ آذر تشکیل می‌گردد در جلسه دو گروه در مقابل هم بودند: گروه اول، پیشه‌وری، فریدون ابراهیمی، غلام‌یحیی دانشیان، میرقاسم چشم‌آذر

و جهانشاهلو طرفدار مبارزه در مقابل ارتش بودند. گروه دوم، محمد بی‌ریا، شبستری و جاوید بودند که می‌گفتند طرفداران فرقه بدون سلاح هستند و در نتیجه، مقاومت بیهوده است و طرفدار تسلیم در مقابل ارتش مرکزی بودند. در این جلسه با فشار روس‌ها، پیشه‌وری که بر مقاومت و دفاع تاکید می‌کرد کنار گذاشته شد و محمد بی‌ریا که موافق تسلیم در برابر ارتش مرکزی بود به عنوان رهبر فرقه انتخاب شد محمد بی‌ریا پس از انتخابش به عنوان صدر کمیته مرکزی فرقه، بیانیه‌ای را با امضای خود، خطاب به مردمی که در جلوی ساختمان کمیته مرکزی گرد آمده بودند صادر کرد. بی‌ریا در این بیانیه چنین گفت:

قشون دولتی برای نظارت حسن انجام انتخابات [به آذربایجان] می‌آیند لازم هست انتخابات بزودی برگزار شود و مجلس [پانزدهم] بزودی تشکیل گردد<sup>۴۰۲</sup>.

سلام‌اله جاوید به عنوان استاندار و شبستری به عنوان رئیس انجمن ایالتی در تلگرافی خطاب به قوام‌السلطنه و محمدرضاشاه، موضوع ترک مخاصمه را اعلام کردند<sup>۴۰۳</sup>.

به نظر می‌رسد که جان کلام را مصطفی بارزانی گفته بود او این سخن را پس از شکست جمهوری مهاباد بر زبان رانده بود اما سخن‌اش در باره فرقه دمکرات آذربایجان نیز به تمام و کمال صدق می‌کند او گفته بود:

این کردها نبودند که از ارتش شاه شکست خوردند بلکه این شوروی بود که از ایالات متحده و بریتانیا شکست خورد<sup>۴۰۴</sup>.

در ۲۰ آذر ۱۳۲۵ وقتی نیروهای تهران وارد میانه شدند باقروف در نامه‌ای به استالین نوشت که بر اثر حمله نیروهای حکومت مرکزی ایران با توسل بر سلاح‌های خمپاره، تانک و توپ و با پشتیبانی هوایی، نیروهای فرقه متحمل تلفات زیادی گشته‌اند و آنها در حال عقب‌نشینی از مراغه، میانه و میاندواب به سمت تبریز هستند در اوضاع پیش آمده نیروهای فرقه نمی‌توانند مقاومت زیادی بکنند در نتیجه، در صورت فشار به سمت مرزهای ما رانده و وارد خاک ما خواهند شد در نتیجه، او از استالین خواست مدتی مرز باز گذاشته شود و نیروهای فرقه تحت تعقیب قوای ایران پذیرفته شوند<sup>۴۰۵</sup>.

یک روز مانده به ۲۱ آذر ۱۳۲۵ نمایندگان باقروف به پیشه‌وری و دیگر رهبران فرقه گفتند که بزودی چند ماشین می‌آیند تا آنها را به باکو ببرند. پیشه‌وری به دوستان نزدیکش گفته بود که نمی‌خواست تبریز را ترک کند اما چاره دیگری برای آنها باقی نمانده بود.

بدنبال انتشار خبر خروج پیشه‌وری و رهبران دیگر فرقه از ایران، ترس و وحشت بر طرفداران فرقه در شهر مستولی گردید و انبوهی از مردم برای خروج از ایران، بطرف مرز به حرکت درآمدند و در حالی که هزاران نفر در جبهه‌ها در میان برف و بوران و آتش سرگردان و بلا تکلیف مانده بودند.

در صبح ۲۱ آذر ۱۳۲۵ شهر تبریز دو حاکمیتی شد در یک طرف، رهبران فرقه باقیمانده در تبریز مانند بی‌ریا، شبستری، فریدون ابراهیمی قرار داشتند که با گروه کوچکی از فدائیان مسلح سعی در ایجاد نظم داشتند و در مقابل، گروه‌های اربابان و فئودال‌ها به همراه اطرافیان‌شان مانند عسگر بقال تاجر ثروتمند، محسنی و زمین‌داران بزرگ مانند جمشید اسفندیاری، شقاقی، حاج محمد حیدرزاده، تاجر تقی بیت‌الهی و نیروهای پلیس و ژاندارمری وفادار به شاه بودند که قرار بود بعداً به ناجیان آذربایجان ملقب گردند!

## ۱۷ - سقوط جمهوری مهاباد

روز ۵ دسامبر/۱۴ آذر ۱۳۲۵ قاضی محمد و مقامات جمهوری با هم ملاقات کرده یک شورای جنگی ده نفری تشکیل داده و تصمیم به مقاومت مسلحانه گرفتند!<sup>۴۰۶</sup> ولی روز بعد اوضاع دگرگون شد و گزینه تسلیم در مقابل ارتش مرکزی برگزیده شد.<sup>۴۰۷</sup> برادر قاضی محمد، صدراعظمی نتوانست حزب و رؤسای قبایل را متقاعد کند که در مقابل ارتش ایستادگی کنند. از طرف دیگر، به نظر می‌رسد که فروپاشی فرقه دمکرات آذربایجان که از نظر عده و عده به مراتب از جمهوری مهاباد قویتر بودند بزرگترین عامل تضعیف روحیه کردها و تسلیم آنها فراهم ساخت چرا که با تسلیم آذربایجان وقتی ارتش به فرماندهی ژنرال همایونی به ارومیه رسید قاضی در مسجد عباس آقا گفت که در وضعیت پیش آمده که آذربایجان تسلیم شده و شوروی به ما پشت کرده چاره‌ای جز تسلیم نداریم.

به محض مشاهده آثار سقوط آذربایجان، برخی فرصت‌طلبان مانند ایلات شکاک و هرکی‌های غرب دریاچه ارومیه که با حضور بارزانی‌ها نمی‌توانستند به مهاباد حمله کنند در روز ۱۱ دسامبر/۲۰ آذر به تبریز حمله کرده و برخی مناطق روستایی اطراف ارومیه و تبریز را تصرف کرده تا در پیروزی ارتش ایران سهمی داشته باشند.<sup>۴۰۸</sup>

در هرحال، چاره‌ای جز تسلیم برای قاضی محمد نماند. عدم همراهی شوروی، قدرت برتر نظامی نیروهای ارتش، عدم همراهی عشایر و سایر عوامل، قاضی محمد را به تسلیم واداشت. ارتش ایران روانه مهاباد شد. صدر قاضی برادر قاضی محمد و نماینده مجلس در میاندوآب با سرلشکر همایونی دیدار کرده اعلام کرد: «کردها آماده‌اند با مسالمت از ارتش ایران استقبال کنند»<sup>۴۰۹</sup>

پیشه‌وری رهبر فرقه آذربایجان، پیش از حرکت به شوروی، با قاضی محمد تماس گرفته و وی را از تصمیم خود مطلع ساخت و پیشنهاد کرد که قاضی هم هر چه زودتر از معرکه دور شود اما قاضی محمد قاطعانه پیشنهاد وی را رد کرد و پاسخ داد «من در میان مردم و ملت‌م خواهم

ماند»<sup>۴۱۰</sup>. به دعوت مسئولین حزب دمکرات، جمعی از سران گرد آمدند و در مورد چگونگی فرارشان به مشورت نشستند. این عده پس از آنکه اتفاق نظر یافتند که دیگر جای ماندن نیست، غروب روز بیست و سوم آذر ماه در منزل قاضی اجتماع کردند و با اصرار از او خواستند که همراهشان باشد. قاضی از تصمیم آنها حمایت کرده اجازه داد که هرچه لازم دارند با خود ببرند؛ اما گفت «من با شما نمی‌آیم و مردم را تنها نمی‌گذارم، زیرا حکومت مرکزی به زودی با خشم و کینه باز خواهد گشت و اگر مرا نیابد، آنرا بر سر مردم خواهد ریخت به علاوه، اگر بمانم می‌توانم ترتیبی دهم که مردم شهرها از تعرض برخی عشایر فرصت طلب نیز مصون بمانند.

در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ سرتیپ همایونی، فرمانده لشکر ۴ کردستان به همراه قوایش از طرف سقز به سوی مهاباد حرکت کرد روز ۲۲ آذر به بوکان رسیدند و روز ۱۴ دسامبر/۲۳ آذر برخی افراد مانند میرزا رحمت شافعی، شیخ حسن شمس برهان از مهاباد به میاندوآب رفته و با سرلشکر همایونی دیدار کردند و به مهاباد برگشته اعلام کردند که کسانی که تسلیم شوند می‌توانند در امان باشند<sup>۴۱۱</sup> به نوشته کوچرا، اسدوف نیز در ۱۵ دسامبر/۲۴ آذر در مهاباد دفتر کار خود را رها کرده و به کنسولگری شوروی در ارومیه رفت<sup>۴۱۲</sup>. در ۱۶ دسامبر/۲۵ آذر ۱۳۲۵ قاضی محمد، سیف قاضی و حاجی باباشیخ و شماری دیگر از سران مهاباد به میاندوآب رفتند تا تسلیم خود را به اطلاع ارتش برسانند.<sup>۴۱۳</sup> چون احتمال مقاومت از سوی نیروهای بارزانی می‌رفت قاضی به مهاباد بازگشته و در همان روز، بارزانی‌ها را راضی کرد تا بدون درگیری با ارتش از مهاباد خارج گردند. برخی منابع نوشته‌اند که ملامصطفی بارزانی از قاضی محمد خواست که همراه با بارزانی‌ها برود اما او ترجیح داد در کنار مردم بماند تا کشتاری صورت نگیرد<sup>۴۱۴</sup>. اما سوال این است که اگر قاضی تصمیم به تسلیم و ترک مقاومت گرفته بود چرا بارزانی‌ها این همه مدت در مهاباد مانده و آنجا را ترک نکرده بودند؟ به نظر می‌رسد که قاضی از حمله و هجوم عشایر برای غارت شهر می‌ترسیده و می‌دانست که با حضور بارزانی‌ها در شهر، هجوم عشایر امکان‌پذیر نخواهد بود. پس اینکه، کینان نوشته که بارزانی‌ها یک هفته قبل از ورود ارتش، مهاباد را ترک کرده بودند<sup>۴۱۵</sup> به نظر درست نمی‌آید. منبع دست اول در این زمینه، خاطرات مرتضی زربخت است افسری که خود همراه مصطفی بارزانی بوده، او در ۱۹ آذر از سوی ستاد ارتش فرقه برای ماموریتی به سقز (روستای ملاسرا) مقرر فرماندهی مصطفی بارزانی فرستاده می‌شود در ۲۱ آذر با مصطفی بارزانی دیدار کرده و باخبر می‌شود که فرقه دمکرات در تبریز سقوط کرده و سران آن به روسیه پناهنده شده‌اند بارزانی‌ها در شب ۲۱ آذر عازم مهاباد شده و به نظر می‌رسد که پس از دیدار با قاضی از مهاباد به طرف ارومیه حرکت می‌کنند. پس از خروج بارزانی‌ها، قاضی به ارتش اطلاع داد که اکنون می‌توانند وارد شهر شوند.

تلاش قاضی برای ورود زودتر ارتش به مهاباد به خاطر این بود که از تعرض عشایر فرصت طلب به شهر مهاباد هراسناک بود همان ترسی که سلام‌اله جاوید در مسند استانداری در تبریز داشت و از ارتش می‌خواست زودتر وارد تبریز گردند. علاوه بر قوای سرتیپ همایونی، نیروهای سرهنگ غفاری نیز در روز ۲۶ آذر از طرف سقز، بوکان، وارد مهاباد شد. قاضی با حسن نیت به استقبال ارتش رفته خود را تسلیم کرد و از سوی ارتش زندانی شد. در همان زمان، عبدالله مستوفی از دولت مردان برجسته پهلوی که سابقه دیرینه‌ای در دشمنی با حقوق اقوام ایرانی داشته در مورد استقبال قاضی از ارتش ایران می‌نویسد:

در بهار سال ۱۳۲۴، که موضوع دمکراسی پیشه‌وری در آذربایجان طلوع کرد، قاضی محمد، بعد از یک سفر به بادکوبه و گرفتن دستور از مقامات کمونیست، در تحت لوای دمکراسی تبریز، دم از استقلال داخلی، و ترویج زبان کردی زده، قدم بقدم، سُم خود را جای سُم پیشه‌وری و شبستری گذاشت، حالا که طشت رسوائی این دمکراسی از بام افتاده، و پیشه‌وری فرار کرده است، آقای قاضی، با حاجی‌بابا شیخش، تشریف آورده، دم از اطاعت میزند! بعقیده من؛ دولت باید این مردک جاهل را، با اتباعش، صدر قاضی و سیف قاضی، بدادگاه صحرائی تسلیم نماید، که بمجازات اعمال بی‌رویه خود برسند.<sup>۴۱۶</sup>

قاضی محمد برای نجات دیگران از کیفر، مسئولیت همه اقدامات جمهوری را به عهده گرفت. قاضی محمد، سیف قاضی، صدر قاضی و همه اعضای کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان و اعضاء کابینه جمهوری دستگیر و زندانی شدند. تنها عضو دولت جمهوری که از تعرض مصون ماند حاج بابا شیخ نخست‌وزیر منصوب قاضی محمد بود به خاطر مقام و موقعیت مذهبی‌اش از دستگیری نجات یافت حاج‌بابا شیخ در حالی برای دومین بار از بند دادگاه و دستگیری می‌رهد که دو سال گذشته نیز علیرغم همراهی محمدرشید بانه و غارت و چپاول بانه و سقز توسط محمدرشید با عفو روبه‌رو می‌شود.

به قول کوچرا، چند روز بعد از سقوط مهاباد، تمام سران جمهوری جمعاً سی نفر بازداشت شدند<sup>۴۱۷</sup>. مردم تا روز ۳۰ آذر ۱۳۲۵ سلاح‌های کوچک مانند اسلحه‌ی کمری را مخفی کرده و سلاح‌هایشان را به ارتش ایران تحویل دادند سرتیپ همایونی، رهبران جمهوری کردستان را در شهربانی جمع کرده خواستار سلاح‌هایی شد که از اتحاد شوروی تحویل گرفته بودند. اما مردم گفتند که آن اسلحه‌ها را تقسیم کرده‌اند و لیست آنها را قبل از رسیدن ارتش سوزانده‌اند، به همین دلیل، کسی نمی‌داند سلاح‌ها را به چه کسی داده‌اند، شخص قاضی محمد مسئولیت این کار را هم به عهده گرفت. بعد از اتمام جلسه، همایونی دستور داد تمام کسانی را که در شهربانی بودند، دستگیر کنند. به این ترتیب، روز ۳۰ آذر تقریباً ۲۸ نفر از رهبران حزب دمکرات و

جمهوری مهاباد و قبل از همه قاضی محمد را دستگیر کردند صدر قاضی نیز که نماینده مجلس شورای ملی بود و به تهران رفته بود، در آنجا دستگیر و عودت داده شد. او در تهران برای نجات قاضی محمد و سیف قاضی تلاش می‌کرد با قوام دوست و در دفتر او بود اما قوام هیچ کمکی بر او نکرد و با وجود اینکه دارای مصونیت نمایندگی بود اما وقتی از دفتر قوام بیرون آمد در همان‌جا دستگیر شده و اعلام شد که چون قاضی محمد و سیف قاضی در دادگاه اظهاراتی کرده‌اند لازم است از صدر قاضی نیز بازجویی شود. در روز نهم دی ماه از تهران آورده در مهاباد زندانی کردند.

هر چه مربوط به آثار جمهوری مهاباد اعم از اسناد، حکم، تصاویر استالین و قاضی بود مردم از ترس خشم حکومت، خودشان در خانه‌ها می‌سوزاندند تا به عنوان مدرک جرم بدست ماموران نیفتد<sup>۴۱۸</sup> البته برخی را هم سربازان از بین می‌بردند. مکداول می‌نویسد نیروهای دولتی چاپخانه کردی را بستند، آموزش به زبان کردی را ممنوع کردند و کلیه کتب موجود را سوزاندند<sup>۴۱۹</sup>.

## ۱۸ - بیان کاری ناجیان و فاتحان آذربایجان

وقتی بر گور پسرش خم شد  
چادرش لحظه‌ای آفتاب را پوشاند  
آنگاه  
که برخاست  
آفتاب رفته بود و گورستان  
بوی شیر می داد.....

### شیر کوبیکس

عبارت «در ساعت پنج عصر» در فرهنگ غرب به مرور تبدیل به استعاره‌ای از زمان فاجعه شده. در شعر لورکا «مرثیه برای ایگناسیو سانچز مخیاس» نیز مدام تکرار می‌گردد و اکنون زمان فرا رسیدن ساعت پنج عصر بود! با حضور قاضی محمد و پیشمرگه‌های مصطفی بارزانی، مهاباد از انتقام‌ها و تصفیه‌های خونین جان سالم بدر برد و به میزانی که مهاباد، دوران سقوط و شکست را نسبتاً به آرامی طی کرد اما در آذربایجان با فرار رهبران فرقه دمکرات و به محض مشاهده آثار سقوط، کشتارها، انتقام‌ها و تجاوزها چون بهمنی فرود آمد و بزرگترین کشتار تاریخ معاصر در آذربایجان صورت گرفت.

به محض روشن شدن آفتاب روز ۲۱ آذر، کشتار وحشیانه در شهر آغاز شد، آن تعداد از فداییان و سربازان فرقه که نتوانسته بودند به موقع به خاک شوروی پناهنده شوند گرفتار دسته‌های مسلح گشتند. قشون دولتی تا نزدیکی‌های تبریز آمده ولی در بستان آباد مستقر شده بود تا کشتار دموکرات‌ها را به ارتش نسبت ندهند. سلام‌اله جاوید می‌نویسد: «ما مایل بودیم که



هر چه زودتر قوای دولتی وارد شود ولی از آنها خبری نبود» دسته‌های کشتار از گروه‌های مختلفی تشکیل شده بودند که بسیاری از آنان روز قبل، وارد تبریز شده بودند.

کنسول آمریکا که در همین روز به بازدید از شهر پرداخته در گزارش خود در مورد عکس-العمل مخالفین فرقه که بر شهر مسلط شده بودند می‌نویسد: «درحین گذر از خیابان‌ها، مردم با دیدن پرچم آمریکا روی کاپوت ماشین، شادمانه از من استقبال می‌کردند و زنده باد آمریکا می‌گفتند. اینها همان مردمی بودند که چند روز پیش با خشم به من نگاه می‌کردند. بسیاری از مردم عادی مسلح شده به شکار دمکرات‌های سابق می‌رفتند و هر چند وقت یک بار صدای تیراندازی به گوش می‌رسد... نیروهای ایرانی امروز یا فردا وارد می‌شوند. این خبر نگران کننده بود چون اگر نیروها به شهر نرسند من می‌ترسم شب هنگام وقایع اسفانگیزی بوجود آید»<sup>۴۲۰</sup>

۲۳ آذر ارتش وارد تبریز شد اما کشتار و خشونت کور نه تنها خاموش نگردید بلکه با انتصاب سرهنگ زنگنه به فرمانداری، شکلی رسمی و سیستماتیک به خود گرفت، وقتی سرهنگ باتمانقلیچ استاندار آذربایجان شد اعلام کرد که تمام کسانی که عضو حزب پیشه‌وری بودند نابود خواهند شد در نتیجه در مدت کوتاهی ۷۶۰ نفر به دار آویخته شده و هزاران نفر در شهرها و روستاها بدست ژاندارم‌ها و عوامل فتوالها بدون کوچکترین محاکمه‌ای کشته شدند.

بیان جنایات ناجیان آذربایجان به صورت دقیق در هیچ منبعی نیامده است.<sup>۴۲۱</sup> چه آنهایی که بدست عمال خان‌ها و فتوالها در روستاها کشته شدند و چه آنهایی که در شهر توسط طرفداران شاه کشته شده و یا به صورت رسمی و سیستماتیک توسط دادگاه‌های نظامی محکوم به مرگ شدند و در شهرهای مختلف آذربایجان، به دار آویخته شدند. همچنین، باید به زندانی‌ها و هزاران تبعیدی اشاره کرد که به جنوب ایران فرستاده شدند<sup>۴۲۲</sup>. و در آخر، باید به حدود ۱۰ هزار نفری اشاره کرد که برای در امان ماندن از کشتار از ارس گذشته و به کشور شوراهای پناه بردند و برخی از آنها، سرنوشت غم‌انگیزی پیدا کردند.

سقوط ناگهانی و تصمیم غیرمنتظره مبنی بر عدم مقاومت، باعث گردید که بسیاری از کادرهای حزبی و فداییان بی‌خبر در جبهه‌ها، به موقع نتوانند فرار کنند. نزدیک به ۱۵ هزار نفر از سربازان و فداییان همچنان بلا تکلیف بودند. آمار دقیقی از تعداد کشته شدگان وجود ندارد تعداد روستائینی که در روستاها کشته شدند همچنین، افرادی که در سرمای جانسوز آذربایجان، در فرار از دست نیروهای دولتی در برف و بوران گیر کرده و یخ زدند در هیچ منبعی نام و یادشان ثبت نشده است.

در خاطرات شاهدان عینی آمده است که در برخی شهرها، افراد فرقه را دستگیر کرده به مانند گوسفند در جلو کامیون‌های ارتش با شعار «زنده باد ایران - قربانی برای ایران» سر می‌بردند! احمد ساعی از اساتید دانشگاه تهران سال‌ها بعد در خاطرات خود در این باره چنین می‌گوید:

گوید:

... چند روز بعد، مدیر مدرسه بعد از نطق آتشی‌نی اعلام کرد که برای پیشواز ارتش آماده باشید... روز پیشواز از ارتش هنگام عبور از جلوی منزل آقای فتحی با دیدن جنازه‌ها میخکوب شدم. شمردم، ۱۹ نفر بودند. در محل معروف به «طیباره میبدانی» ایستادیم و انتظار طول کشید خسته و نگران مادرم بودم، آیا می‌توانم تنها به خانه برگردم؟ بالاخره کامیون‌های ارتش دیده شد اولین ماشین که ایستاد، افسری پیاده شد تا آن لحظه متوجه نبودم که ۳ نفر با دست‌های بسته بین جمعیت هستند هر ۳ نفر را دست و پا بسته زمین خواباندند و سر بریدند. خون‌شان روی لباس‌هایم پاشید. به شدت بر خودم لرزیدم و هنوز هم آن لرزش را در وجودم احساس می‌کنم...<sup>۴۲۳</sup>

اما در تهران نه تنها مطبوعات وابسته به دربار، بلکه مطبوعات تقریباً بی‌طرف نیز می‌کوشیدند از قشون دولتی به عنوان «ناجی آذربایجان» بسازند!  
این روزنامه‌ها هرگز ننوشتند که در برخی شهرهای آذربایجان، افراد فرقه را در پای ارتش، گوسفندوار ذبح و قربانی می‌کردند و «زنده باد ایران» می‌گفتند. برخی از آنان، بی‌شرمی را به آنجا رساندند که یکسال بعد در سفر محمدرضا شاه به آذربایجان، نوشتند:  
بعضی از آذربایجانی‌ها می‌خواستند فرزندان خود را در پای شاه قربانی کنند ولی شاه اجازه نداد!<sup>۴۲۴</sup>

باید بر این آمار کشته‌ها، آمار بی‌مراتب بزرگتر نیز افزود و آن، آمار پناهندگان به خاک شوروی بوده که سرنوشت شومشان حتی بدتر از آنانی بود که در وطن ماندند! داستان برخی از آنان «یکی داستان است پر آب چشم». کثیری از آنان وقتی در پی بازگشت به زادبوم خود افتادند در دوره سیاهنای استالینیسیم، راهی اردوگاه‌ها شده و شعله‌های حب وطن را تا سرمای جانسوز سیبری با خویشتن بردند برخی که زنده از اردوگاه‌ها بازگشتند جزو آنانی بودند که تنها پس از فروپاشی شوروی و ترک برداشتن مدینه فاضله، در چله زمستان خویشتن را در پیرانه-سری به رود ارس-این رود سرنوشت‌ساز با تاریخ پر مخاطره و دراز دامنش- سپردند تا به امید اینکه اگر زندگی انسانی در این خاک نصیب‌شان نشد لااقل گوری از این خاک نصیب‌شان گردد!

بر اثر پافشاری باقروف، مقامات مسکو در ۲۱ آذر ۱۳۲۵/۱۲ دسامبر ۱۹۴۶ پست‌های مرزی جلفا، خدا آفرین، بیله‌سوار و آستارا را برای پناه دادن به فراریان فرقه گشودند بر طبق آمار مقامات شوروی از ۲۱ الی ۲۸ آذر جمعاً ۵۷۸۴ نفر از مرز گذشتند. از این عده ۹۵ نفر فعال حزبی، ۹۱ آموزگار، پزشک و نویسنده، ۱۹۶ نفر افسر، ۷۶۸ نفر سرباز، ۱۰۵۷ نفر فدایی، ۱۳۴ نفر کارمند، پلیس و غیره بودند. بعدها نیز با وجود اعلام ممنوعیت‌ها، تعداد دیگری از دموکرات‌ها از مرز به شوروی گریختند. در سال ۱۹۵۴ تعداد مهاجرین به ۹۰۲۲ نفر رسید از اول سال ۱۹۴۷ افراد

بازداشت شده از ایرانیان متواری شده به شوروی که بوسیله نیروهای امنیتی شوروی بازداشت شده بودند به ۱۰۹۷ نفر رسیده بودند.<sup>۴۲۵</sup>

پس از شکست فرقه، کلیه دفاتر فرقه در تبریز و شهرهای مجاور به آتش کشیده شد و تمام تابلوهای مغازه‌ها و اسامی محلات و خیابان‌هایی که دارای اسامی ترکی بود کنده شدند و در مراسم «کتاب سوزان» نیز، کلیه کتاب‌هایی که به زبان ترکی نوشته شده بودند به آتش سپرده شدند.<sup>۴۲۶</sup>

از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۴۰ غیر از قصه‌ها و شعرهای مبتذل هم سطح حسین کرد و امیرارسلان و مقداری نوحه و باضافه شعر حیدرآباد، تقریباً در ایران، هیچ کتاب و نشریه‌ای بزبان ترکی امکان انتشار نیافت. پلیس انتشار کتاب و نشریه به زبان ترکی را عملاً ممنوع کرده بود.

اما هرگز در این آمارها، میزان ضربات روانی، تحقیرهای پس از شکست، اختناق و جو پلیسی حاکم بر آذربایجان و خودکشی‌های خاموش نیامده است در اینجا به عنوان نمونه، نگاهی گذرا به زندگی و پایان دردناک دو هنرمند و شاعر آذربایجان پس از شکست فرقه دمکرات می‌اندازم یکی از آنها حاجی زاده هنرمند تئاتر و طنزپرداز تبریزی بود که در ایران ماند و دیگری محمد بی‌ریا شاعر و وزیر فرهنگ فرقه دمکرات که برای گریز از مرگ به شوروی پناهنده شد:

حاجی‌زاده طنزپرداز و هنرمند تئاتر آذربایجانی تقریباً مثال بارزی از سرنوشت رقت‌بار تمامی هنرمندان و نویسندگان آذربایجانی بوده که پس از شکست فرقه، ترجیح دادند در ایران بمانند. یک گروه‌بان ارتش شاهنشاهی در زندان تبریز با تحقیر میرزا باقر حاجی‌زاده معلم و هنرمند تئاتر را در حالی که سخت مریض بود به جرم وطن‌فروشی در زیر کتک، له و لورده ساخت وقتی تیمسار شوکت به گرمگان اداره آگاهی دستور داد تا «این مرتیکه وطن فروش را آدم کنند» حاجی‌زاده که فقر و نداری مجاله‌اش کرده بود در پاسخ گفت: «تیمسار من امروز پول نداشتم خواستم قابلمه‌ام را بفروشم موفق نشدم چه طور می‌توانم وطنی به این بزرگی را بفروشم!».

او قبل از این، زمانی در دوره فرقه، چشم و چراغ مردم تبریز بود کسی از اهالی تبریز نبود که در گرداب مشکلات و مرارت‌ها نخندانده باشد و در دهه ۲۰ در کل تبریز چنان شهرتی به هم رسانده بود که کسی نبود که او را شناسد اما در زمان مردن، کسی نبود که او را بشناسد! به همین خاطر، در شبانه‌گام وقتی تک و تنها و گرسنه در برف و سرما در یکی از خیابان‌های تبریز یخ زد کسی پیدا نشد تا او را بشناسد. وقتی جسدش را به عنوان «مجهول‌الهویه» به گورستان طوبائی تبریز حمل می‌کردند، کسی در تشییع جنازه‌اش شرکت نکرد. هنرمند، حساسی بی‌صاحب مانده بود!<sup>۴۲۷</sup>

اما آن دیگری که برای زنده ماندن، راهی غربت شده محمد بی‌ریا شاعر و وزیر فرهنگ فرقه بود همان که طرفدار تسلیم و مخالف مقاومت در مقابل ارتش مرکزی بود و به همین خاطر، در

تبریز ماند اما با نزدیک شدن ارتش به آذربایجان، در صبح روز ۲۱ آذر در جلوی باغ گلستان مورد هدف گروههای مسلح مخالف فرقه دمکرات قرار گرفت ماشین اش سوراخ، سوراخ شده خودش نیز زخمی گردید اما توانست از مهلکه بگریزد و به همراه میررحیم ولایی و برادر او، به بیمارستان شوروی در تبریز پناهنده شود. مطبوعات آن دوران به اشتباه نوشتند که «محمد بی‌ریا به دست مردم کشته شد» و همین خبر، باعث نجاتش شد! بی‌ریا در بیمارستان شوروی معالجه گردید و پس از چند ماه اقامت پنهانی در بیمارستان و کنسولگری شوروی، او را به همراه دیگر رهبران کمیته مرکزی باقیمانده مانند چشم‌آذر، ولایی و ۲۵الی ۳۰ نفر از فعالان دیگر فرقه که به ادارات شوروی پناهنده شده بودند به باکو انتقال دادند.<sup>۴۲۸</sup>

اما در شوروی دوران زندان، تبعید و دربدری‌های بی‌پایان بی‌ریا آغاز می‌گردد پس از یک سال، ابتدا با اتهامات واهی و مضحک، به نه سال تبعید به قزاقستان محکوم شد اتهاماتش اینها بودند: چرا وقتی در تبریز وزیر معارف فرقه بوده با کنسول آمریکا در تبریز دیدار کرده؟ چرا وقتی در ۱۹۴۲ در شوروی بوده بدون اجازه مسکو به تبریز رفته؟ و چرا در دسامبر ۱۹۴۷ بدون اجازه مقامات شوروی برای بازگشت به تبریز به کنسولگری ایران در باکو مراجعه کرده است... در آن زمان هیچکس ندانست که بر سر شاعر چه آوردند! اما سال‌ها بعد معلوم شد که شکنجه‌گران در زندان، بدن نحیف شاعر را زیر کتک گرفته و در زیر ضرب و شتم، دندان‌های شاعر را شکسته‌اند.

محمد بی‌ریا در هفتمین سال تبعیدش، نامه‌ای از تبعیدگاهش به مالکف نوشته و از او برای آزادی‌اش کمک خواست اما این نامه نیز به مانند هزاران نامه که از سوی قربانیان به سوی او سرازیر می‌شد بی‌پاسخ ماند.<sup>۴۲۹</sup> در ۱۹۵۳ استالین مرد محمد بی‌ریا نیز به مانند هزاران زندانی بی‌گناه حکم برائت گرفت، میررحیم ولایی دوست نزدیکش به «مارداو» رفت و بی‌ریا را از طریق مسکو به باکو آورد.<sup>۴۳۰</sup>

بدین ترتیب محمد بی‌ریا پس از تحمل ۹ سال تبعید در سن ۴۴ سالگی به باکو بازگشت. حکم برائت در دستش بود و شاعر فکر می‌کرد دیگر کسی مزاحمش نخواهد شد چراکه پرتره‌های غول‌آسای استالین برچیده شده بود باکو عوض شده و آدم‌ها نیز گویی پوست انداخته بودند شاعر فکر می‌کرد دیگر زندان‌ها تعطیل خواهند شد و زندانیان سیاسی همگی آزاد خواهند بود اما درست در ژوئن ۱۹۵۷ دهمین سالگرد مرگ پیشه‌وری که دوستانش در صدد برگزاری مراسم سالگردش بودند و هنوز یک‌سال از آزادی شاعر نگذشته بود بار دیگر شاعر دستگیر شد این بار البته اتهاماتش مضحک‌تر از قبل بود: گناه شاعر این بود که از آنچه در عرض نه سال زندان بر سرش آورده بودند در باکو برای خاص و عام تعریف کرده بود! برای نماز خواندن به مسجد باکو رفته و دوباره برای بازگشت به ایران تلاش کرده بود! ... این بار ۱۰ سال زندان برایش بریدند بار

دیگر از باکو دور شده راهی غربت گردید.

ده سال دیگر گذشت و شاعر در ۱۹۶۷ بعد از تحمل دوره دوم زندانش، دوباره به باکو بازگشت، این بار چنان پیر و شکسته شده بود که تعجب همگان را برانگیخت! دیگر کسی از دوستان و آشنایان باقی نمانده بود تا شاعر مصیبت‌های ده سال حبس‌اش را برایش تعریف کند تنها عکسی از پسرش همدم لحظات تنهایی‌اش بود وقتی که او را برای آخرین بار در تبریز بوسیده و ترک کرده بود نوزادی بیش نبود اما اکنون این نوزاد(فائق بی‌ریا) در تبریز دانشجوی شده بود و در همین زمان، در سفر جلال آل‌احمد به تبریز و در جلسه سخنرانی‌اش در دانشگاه تبریز، جلال را سؤال پیچ کرده و جلال مجبور شده بود به او بگوید غرب‌زده‌ای رئیس. اما فائق بی‌ریا نیز کم نیاورده و گفته بود: من نه تنها غرب‌زده نیستم، بلکه شرق‌زده‌ام!<sup>۴۳۱</sup>

بار دیگر در باکو، شاعر به سرش زد که برای رفتن به تبریز اقدام کند ابتدا به مقامات آذربایجان مراجعه کرد مقاماتی که اینک بجای عکس‌های لنین، استالین یا خروشچف، عکس‌ها و مدال‌های برژنف را بر دیوار و سینه‌هایشان زده بودند اما به درخواست‌های شاعر وقعی ننهاده و گفتند این کار در صلاحیت ما نیست حتی برایش توصیه کردند که از این کار منصرف شود اما شاعر لجوج، دست‌بردار نبود برای کسب اجازه و گرفتن ویزا راهی مسکو شد در ایستگاه «کورسک» از قطار پیاده شد هنوز داخل ایستگاه راه‌آهن نشده بود که یکی از دو نفر ماموری که از پشت‌سر می‌آمدند بازویش را گرفت. بار دیگر، شاعر را با چند شاهد قلبی برای محاکمه آماده کردند همگی شهادت دادند که به ماموران توهین کرده است...! و شاعر را به جرم توهین به ماموران به دو سال زندان محکوم ساختند بدین ترتیب، بی‌ریا در ۱۹۶۷ برای بار سوم، به زندان بخش تامبوو منتقل شد.

در آگوست ۱۹۶۹/مرداد ۱۳۴۸ دوره زندانش تمام شد و از طریق مسکو به باکو آمد. خبردار شد که استخوان‌های پیشه‌وری را از «بوزونا» به خیابان فخری منتقل کرده‌اند با پای پیاده راهی مزار پیشه‌وری شد ابتدا فاتحه‌ای خواند و آنگاه اشک‌هایش سرازیر شد سپس در یکی از صندلی‌های خالی «کتابخانه صابر» نشست و نامه‌ای به «ولی آخوندوف» دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان نوشت از او خواهش کرد که اجازه دهند حداقل در باکو بماند چرا که وزارت امور داخلی اتحاد جماهیر شوروی او را از ماندن در آذربایجان برای همیشه محروم ساخته بود! اما نتیجه‌ای در پی نداشت بنابراین شاعر باید آذربایجان را هرچه زودتر ترک می‌کرد.

از سوی مقامات وزارت کشور، روستایی به نام «یاروسلاول» از محال بخش تامبوو برای زندگی او در نظر گرفته شده بود در آنجا منزلی به او ندادند و مستمری‌اش را هم قطع کردند شاعر که اینک فقیر، پیری تکیده و محروم از همه چیز بود تنها با کمک‌های خیرخواهانه

دیگران زندگی می‌کرد و سخت‌ترین روزهای عمرش را سپری می‌کرد خودش در مورد این سال‌ها گفته بود: «هر روز مرگ در پیش چشم‌ام بود» اما گویی مرگ هم از او روی برگردانده بود و در نمی‌رسید تا راحتش کند!

در ۱۳۴۹/۱۹۷۰ اجازه دادند به باکو باز گردد اما پناهگاهی نداشت در خانه‌های هم‌وطنانش می‌ماند بار خاطر شده بود بارها مزه تحقیر را چشید به کار غسالی و مُرده‌شوری در گورستان-های باکو می‌پرداخت! چون کولیان آواره و سرگردان بود مدتی در شوشا و مدتی در شامخی ماند ده سال بدین منوال گذشت و سرانجام اجازه بازگشت به ایران داده شد<sup>۴۳۲</sup>.

پس از تحمل سی و سه سال زندگی محنت بار در ۷ مهر ۱۳۵۹ پیرمردی ۶۶ ساله از باکو به سوی تبریز به راه افتاد: فقیر و بی‌چیز، سیمایی تکیده و استخوانی با موهای دراز و سفیدی که بر سر و صورتش ریخته بود او را شبیه درویشان و عرفای قرون ماضیه کرده بود که گویی از پس ریاضتی طولانی از مغاره‌ایی بسوی شهر بازگشته است! این شخص محمد بی‌ریا وزیر فرقه دمکرات آذربایجان بود کسی که زمانی با شعرهایش، روح‌ها را به پرواز در می‌آورد و با همت او برای اولین بار چشمان کودکان آذربایجانی به زبان «قرق» شده‌ی مادری خویش روشن شده بود و در قرن بیستم، سعادت آنرا یافته بودند که با آن بخوانند و بنویسند...!

قطار حامل محمد بی‌ریا از جلفا به سوی تبریز به راه افتاد و از ایستگاه‌های گرگر، مرند، یام و صوفیان گذشت و به تبریز، شهری که آن‌همه عاشقش بوده و برای دیدارش، آن همه زجر و مرارت کشیده بود نزدیک شد انگار زندگی در پی آن بود که از پس سال‌ها رنج و محنت برایش لبخند بزند اما شاعر کور خوانده بود چرا که همه چیز بر خلاف انتظار شاعر بود!

از پس یک ادیسه‌ی دهشتناک و دربدری، در این واپسین دم عمر، تنها دیدار خانواده و زاد و بوم می‌توانست مرهمی بر قلب زخمی و پریشیده شاعر باشد و او را دوباره با زندگی پیوند دهد اما نه زن و فرزندی مانده بود و نه وطن آن وطنی بود که روزگاری در تخیلات شاعرانه‌اش چون نوعروسی معشوق‌وار بر تخت نشانده بود، یک سال‌ونیم از انقلاب می‌گذشت و از پس نشستن تب و تاب انقلاب، مشکلات چون چاه ویل دهان گشاده بود، کردستان در آتش نامنی می‌سوخت و جنگ ایران و عراق تازه آغاز گشته بود، در تبریز نه زن و فرزند و نه خانه‌ای گرم انتظار او را می‌کشید. بی‌ریا، وارد دهلیزی از مشکلات عدیده گشت که آن‌سویش ناپیدا بود!

قلب شاعر شکسته بود و اینک شکسته‌تر گردید. مردم تبریز با پیرمردی مواجه شدند که نه تنها جوانان او را نمی‌شناختند بلکه پیران نیز نمی‌توانستند حدس بزنند که این شخص محمد بی‌ریا است! در واقع او بعد از تحمل دوران سخت تبعید و زندان، وقتی پس از انقلاب به ایران بازگشت به مانند «اسپیرو» قهرمان فیلم «سفر به سیترا» بود که با قدی خمیده و تکیده به وطنش باز می‌گشت در حالی که هیچکس انتظارش را نمی‌کشید و تمام رابطه‌ها مفقود شده و

او مجبور بود با سنگ قبر مبارزان صحبت کند!<sup>۴۳۳</sup>

وقتی شاعر در کوچه پس کوچه‌های شهر سرگردان مانده بود و در باغ گلستان تبریز پرسه می‌زد گویی به اصل و گذشته خود بازگشته است به سیمای همان نوجوان معصوم، فقیر و یتیمی که پنجاه سال پیش از این، در همین پارک گلستان «چرخاننده چرخ فلک» بود...

گویی تنها مرگ می‌توانست او را از این زندگی مشقت‌بار برهاند پنج سال پس از بازگشتش به ایران نیز چنین شد، اما مرگی تلخ و دردناک که عینا شبیه زندگی‌اش بود! در واقع، چنان زندگی را چنین مرگی باید تکمیل می‌کرد! در زندان بود دیدند مبتلا به بیماری لاعلاجی شده آزادش کردند چون کسی را نداشت تحویل خانه بی‌سرپرستان تبریز دادند!

زمانی در دهه ۲۰ شمسی با شعرها و خطابه‌های آتشین‌اش در مسند رهبری اتحادیه‌های کارگری، فئودال‌ها و کارفرمایان بر خود می‌لرزیدند و شهره شهر تبریز شده بود اما وقتی در ۲۷ بهمن ۱۳۶۳ در نهایت فراموشی، خاموش شد حتی روح تبریز نیز از مرگ شاعرش خبردار نشد...!<sup>۴۳۴</sup>

سال‌ها بعد، سرنوشت و فرجام فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد در نمایشنامه-ی «مرغ انجیر» غلامحسین ساعدی به تلخترین شکل بازتاب پیدا کرده است در آن نمایشنامه، مرغ انجیر نمادی از مردمی هستند که در میان دو سنگ آسیاب گرفتار آمده‌اند! دو قدرت آمریکا و شوروی با همدیگر رقابت می‌کنند، می‌جنگند، یکی پیروز می‌گردد، دیگری شکست می‌خورد اما در همه حال «مرغ انجیر» در زنجیر است و گرسنه! «مرغ انجیر روی چوبش نشسته بود پرهایش را به هم زد صدای زنجیر بلند شد و مرغ که از دیشب چیزی نخورده بود جیغ کشید و با صدایی زیر گفت: مرغ انجیر، بسته زنجیر، انجیر نخورده...»

پس از شکست فرقه دمکرات، همه ساله از سوی حکومت در شهرهای مختلف ایران جشن ۲۱ آذر برگزار می‌شد و بر خشم و نفرت بازماندگان قربانیان افزوده می‌شد. از طرف حکومت پهلوی، فرهنگیان و کارمندان مختلف تشویق می‌شدند که در ستایش محمدرضا شاه به عنوان ناجی آذربایجان شعر بگویند و ترفیع یابند! امروزه بسیاری از این شعرهای بفرموده در آرشیو سازمان اسناد ملی ایران موجود هستند<sup>۴۳۵</sup>.

به میزانی که سنت شوم انتقام در تبریز دامن کثیری از افراد فرقه را در بر گرفت خوشبختانه در مهاباد کشتار چندانی رخ نداد. پس از اشغال تبریز، سرتیپ همایونی که از طرف ستاد ارتش مأمور تصرف مهاباد شده بود، به شهر میاندوآب رسید. در ۲۳ آذرماه تعدادی از مردان معروف مهاباد، به ویژه آنان که مخالف جمهوری کردستان بودند، به همراه چند رئیس عشیره به استقبال ارتش رفته و وفاداری خود را از طرف شهر مهاباد به سرتیپ همایونی نشان دادند. از

میان آنان میرزا رحمت شافعی، شیخ حسن شمس برهان و علی آغا ایلخانی زاده به چشم می-  
خوردند. اما مردم مهاباد همچنان منتظر تصمیم قاضی محمد بودند.<sup>۴۳۶</sup>

## ۱۹ - بررسی علل شکست

علل شکست فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد از بسیاری از جنبه‌ها تقریباً مشترک هستند برخی از این علل، داخلی و برخی نیز خارجی و به نوع روابط آنها با روسیه برمی‌گردد:

علل داخلی: تقریباً تمامی قیام‌ها و جنبش‌های دور از مرکز در تاریخ معاصر ایران شکست خورده و سرانجامی تراژیک داشته‌اند مانند جنبش خیابانی، پسیان، کوچک‌خان، قیام لاهوتی... همگی بدست حکومت مرکزی سرنگون شده‌اند این جنبش‌ها به منزله بخش کوچکی از کل ایران بوده و در نتیجه، در مقایسه با کل کشور ایران به هیچوجه از توازن قوا برخوردار نبوده‌اند. هر چند ممکن بوده در برهه‌ای و مقطعی، آن حکومت مرکزی بواسطه مشکلات داخلی یا اشغال از سوی بیگانگان، تسلط و توانایی خود را بر کنترل بخشی از کشور از دست داده باشد اما با گذشته زمان، بلافاصله تجدید قوا کرده و در فرصتی مقتضی به سراغ جنبش-های مذکور رفته و دوباره آن را به کشور ملحق ساخته. اما یکی از علل داخلی شکست فرقه دمکرات این بود که نتوانست همراهی علما و مردم دیندار را جلب کند چرا که اکثر، مردم مذهبی آذربایجان به اعضای فرقه دمکرات به عنوان افرادی لامذهب و دارای گرایشات کمونیستی می‌نگریستند که طرفدار روسیه هستند و این مسئله به بهترین شکل در جریان درگذشت آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی ۱۳ آبان ۱۳۲۵ خود را نشان داد مردم، با تعطیل مغازه‌ها و شرکت گسترده خود در عزاداری و مجالس ترحیم، مقامات فرقه دمکرات را غافلگیر ساختند.

اما مشکل جمهوری مهاباد تنها خطر از جانب دولت مرکزی نبوده بلکه مهمتر از آن خطر عشایر و خانخانی بوده. در دوران تشکیل آن، جمعیت کردستان ایران ۳ میلیون نفر بود که از این تعداد، تنها ۳۰۰ هزار نفر در شهرها زندگی می‌کردند<sup>۴۳۷</sup> به عبارتی، براساس آماری که در ۱۳۳۵ یعنی حتی ۱۰ سال پس از شکست این دو تشکل گرفته شده استان آذربایجان غربی ۲۲ و ۳ درصد و کردستان تنها ۱۱ و ۲ درصد شهرنشین بوده‌اند<sup>۴۳۸</sup> و خود شهر مهاباد جمعیتی در حدود ۱۶ هزار نفر داشت. این آمار خود به اندازه کافی گویاست که چگونه جمهوری مهاباد و پایگاه حزب دمکرات کردستان، تنها محدود به شهری با جمعیت بسیار قلیل بوده که در محاصره روستاهایی با اکثریت قاطع جمعیت بوده است و جمهوری مهاباد بخاطر سیطره روسای عشایر، شیوخ و آغاها در روستاها هرگز نتوانست نفوذ کند.

یکی از مشکلات قاضی محمد در جمهوری مهاباد، روسای عشایر بود که از حکومت مرکزی



خطرناکتر بودند بسیاری از آنها بی‌آنکه قبلاً پیشمرگ بوده یا خدمتی انجام داده باشند، درجه افسری دریافت کرده و حتی نوعی رقابت ناسالم بین رؤسای طوایف شکل گرفته بود که فکر می‌کردند هر چه تعداد ستاره‌های روی دوش آنها بیشتر باشد، ارزش و احترام آنان بالاتر است نقل است که یکی از رؤسای عشایر از قاضی محمد درخواست می‌کند که ستاره‌های سردوشی او را افزایش دهد تا وقتی به روستا باز می‌گردد، به خود بیاید، قاضی از سوئی نمی‌خواست او را تحقیر کند و از سوی هم نمی‌خواست قانون شکنی کند، به همین دلیل، به شرطی حاضر شد به او ترفیع درجه بدهد که تنها در روستای خودش نشانه‌ی ترفیع درجه را بر شانه‌اش نصب و از آن استفاده کند به عنوان مثال، چهار نفر به درجه‌ی ژنرالی رسیدند که عبارتند بودند از محمدحسین سیف قاضی، عمرخان شکاک، محمدرشید خان بانه و ملامصطفی بارزانی. در حالی که فرد دیگری یعنی زیرو بهادری که رئیس یک طایفه‌ی کوچک و بی‌سواد بود، درجه‌ی مارشالی را برای خود برگزیده بود و وی را «مارشال زیرو» می‌خواندند که در بسیاری از کشورها، رتبه نظامی مارشال یا فیلد مارشال بالاترین رتبه ارتش است. این معضل، کم و بیش در ارتش فرقه دمکرات آذربایجان نیز وجود داشته، افراد زیادی درجه افسری داشتند اما از سواد در حد خواندن و نوشتن نیز برخوردار نبودند و ناچار بودند نوشته‌های خود را به جای امضاء با اثر انگشت تایید نمایند و بین مردم به «بارماق باسان افسرلر» معروف شده بودند یعنی افسرانی که بجای امضاء، انگشت می‌زنند!

همچنین کثیری در تبریز یا در مهاباد بدون عقبه و یک شبه عضو حزب شده بودند تفاوت آنها با افراد غیرحزبی تنها در پر کردن یک کاغذ بود و به استثنای افراد بارزانی در مهاباد و افسران حزب توده که به فرقه دمکرات آذربایجان پیوسته بودند می‌توان گفت که اکثریت نیروها در هر دو تشکل، فاقد مهارت‌های جنگی بودند.

همچنین از علل داخلی می‌توان به مشکلات اقتصادی اشاره کرد قبل از این، محصولات توتون به دولت مرکزی ایران فروخته می‌شد اما ظهور جمهوری مهاباد و قطع ارتباط با تهران، اخلال و تعللی که از سوی دولت ایران پیش آمد این محصول در فروردین ۱۳۲۵ به شوروی فروخته شد در تبریز (محمد امین شرفی) نماینده قاضی محمد برای معامله فروش توتون را با صمداف در میان گذاشته شد<sup>۴۳۹</sup> و توافقنامه‌ای با آقایبگاف افسر تجاری روس به امضاء رساند که بر طبق آن تمام توتون کردی به مبلغی نزدیک به یک میلیون و هشتاد هزار دلار خریداری شد، اما محرومیت از بازار ایران برای فروش تنباکو همچنان محسوس بود و تاثیر مخرب خودش را بر اقتصاد جمهوری مهاباد بجا می‌گذاشت و سبب نارضایتی عشایر می‌شد چون شوروی خودش پس از جنگ ورشکسته بود و توتون را زیر قیمت می‌خرید.<sup>۴۴۰</sup> وجود بارزانی‌ها نیز به عنوان مهمان، باری بر دوش مردم مهاباد بود آنان به همراه خانواده‌هایشان هزاران نفر می‌شدند که

پس از نبرد با دولت عراق و متحمل ضربات متعدد، خود را به ایران رسانده بودند. در واقع، بورژوازی کرد بعد از خارج شدن ارتش سرخ، خود را در مقابل دو سنگ آسیا احساس می‌کرد، از یک طرف قدرت گرفتن مجدد سران عشایر که حتی در جمهوری هم صاحب نفوذ بودند چون با سقوط رضاشاه در ۱۳۲۰ دوباره روسای تبعیدی و عشایر به وضع سابق خود برگشته بودند<sup>۴۴۱</sup> و ثانیاً قطع شدن روابط اقتصادی با نقاط دیگر ایران، نتایج منفی زیادی داشت. روابط اقتصادی با شوروی تا حدی جایگزین روابط اقتصادی با نقاط مرکزی ایران شد اما با خروج ارتش سرخ از ایران، هم قدرت عشایر افزایش یافت چون در زمان، حضور ارتش سرخ در ایران، نمی‌توانستند عرض اندام کنند و همچنین پس از خروج ارتش سرخ از ایران، ارتباط اقتصادی با روسیه تقلیل یافت.

همچنین، هم در تبریز و هم در مهاباد، افراد متنفذ و قدرتمند زیادی وجود داشتند که هر لحظه امکان خیانت‌شان می‌رفت بخش اعظم آنان، پل‌های پشت سرخود را خراب نکرده و بند نافشان هم‌چنان به تهران وصل بود. در مهاباد از برجسته‌ترین آنها می‌توان به حمه‌رشید و برخی از سران قبایل دهبوکری اشاره کرد. در واقع، پس از خروج ارتش سرخ از ایران و آغاز گفتگوهای این دو تشکل با تهران، پشتیبانی عشایر از جمهوری مهاباد نیز رو به تحلیل رفته و به محض اینکه آثار ضعف و شکست هویدا شد به آن پشت کرده و در کنار ارتش قرار گرفتند. البته بخشی از ناراضی‌انی آنان، علت اقتصادی داشت چرا که بخش عمده محصولات تنباکو و توتون بدلیل قطع ارتباط با تهران باعث شده بود که آنها بازار اصلی خودشان را که ایران بود از دست بدهند<sup>۴۴۲</sup> و آن را به قیمتی ارزان به روس‌ها بفروشند. علاوه بر این، بخش اعظم مردم دیندار در تبریز یا مهاباد مخالف شوروی بودند.

و سرانجام اینکه، این دو تشکل بصورت طبیعی رشد نکرده بودند بلکه به کمک ارتش سرخ و در عرض مدت کوتاهی بالا آمده بودند. آنها در کوران مبارزات، پخته نشده بودند تا آنچه بدست آورده بودند مستحق آن گردند و همیشه، آنچه زود به دست آید زود نیز از دست خواهد رفت.

علل خارجی، به نظر من ارتباط و اتکای آنها به روسیه، یکی از بزرگترین علل شکست آنها بوده که از این علت، برخی علل ثانوی نیز زاده می‌شود این ارتباط مثل شمشیر دو دم بوده یعنی به همان میزان که در شکل‌گیری، رشد و استقرار آنها نقش داشته و کمک کرده با قطع این ارتباط، در شکست آنها نیز نقش اساسی بازی کرده. نقش روسیه باعث شده که ظهور فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد در نتیجه تحولات درونی در ساختارهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی این دو جامعه نباشد بلکه بیشتر واکنشی علیه ظلم و ستم و سیاست‌های همانندسازی حکومت مرکزی یعنی رضاشاه بوده است به عبارتی، بر پایه یک فکر اساسی و ایدئولوژی محکم نبوده و بیشتر افراد «به خاطر کینه‌های گذشته از حکومت مرکزی و منافع کوتاه مدت

از جمهوری مهاباد حمایت می‌کردند اگر چه عده‌ای هم وجود داشتند که بر پایه یک اندیشه ناسیونالیستی از آن حمایت می‌کردند<sup>۴۴۳</sup>»

تقریباً تمامی جنبش‌های گریز از مرکز در ایران معاصر، پایانی جز شکست و ناامیدی نداشته‌اند. آنها در ابتدا بصورت پر شور آغاز شده‌اند اما سرانجام با سردی و بی تفاوتی مردم مواجه شده و با دست‌های بی‌صدای مردم از پا درآمده‌اند! هر دو جنبش فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد گرفتار این تناقض و پارادوکس بودند که بدون کمک روسیه نمی‌توانستند بر حکومت مرکزی فائق آیند اما وقتی به روسیه متوسل می‌شدند به زیر مهمیز و تسلط آن غلطیده و سرنوشت و حیات و ممت‌شان دیگر از دسترس خود، خارج شده در دست سیاست‌ها و منافع بیگانه در آنسوی مرزها قرار می‌گرفت. از طرف دیگر، به میزانی که روسیه، دوست خارجی این دو تشکل عقب‌نشینی کرده پشت این دو را خالی کرد در مقابل، دو کشور انگلیس و مخصوصاً آمریکا شدیداً از حکومت مرکزی ایران حمایت کرد. اعتماد قاضی به روس‌ها چنان بود که حتی در زمانی که در زندان به انتظار اعدام نشسته بود هم چنان چشم امید به دوستی و کمک روس‌ها دوخته بود<sup>۴۴۴</sup>.

اما در اینجا یک مسأله‌ی بسیار مهم دیگری را نیز باید در نظر گرفت و آن اینکه، چنین جنبش انقلابی اگر سیاست دفاعی را در پیش بگیرد، با دست خویش، گور خود را کنده است و چون برکه‌ای خواهد بود که سرنوشت محتومش ذره ذره خشک شدن و نابودی است. چرا که یک جنبش انقلابی بقایش در حمله و ارتباط با بقیه ایران باید باشد نه چشم دوختن بر یک قدرت خارجی! و باید تلاش کند به ایستایی و سکون دچار نشود. بزرگترین اشتباه فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد در این بوده که به سوی تهران حرکت نکردند آنها مثل مردابی را که ماندند و محصور در خود مردند، آنها حالت دفاعی به خود گرفته و منتظر سرنگونی و فروپاشی اسفناک خود در آذر ماه ۱۳۲۵ شدند. در حالی که آنها باید به طرف تهران حرکت می‌کردند آنها باید با تمام آزادیخواهان ایران ارتباط برقرار می‌کردند اما مشکل در این بود که آنها نمی‌توانستند به سوی تهران حرکت کنند و نمی‌توانستند با سایر آزادیخواهان ایران ارتباط برقرار کنند چون آنها تا خرخره به زیر تسلط روسیه فروغلطیده و فاقد استقلال لازم بودند و بدون تصمیم استاد ازل-شان روسیه، نمی‌توانستند تصمیم بگیرند!

قاسملو، قوام را شخصیتی باهوش و انسانی سیاسی می‌داند که با قدرت توانست «مانور دهد و بدون هیچ مشکلی رهبران آذربایجان و کردستان را قانع کند که گویا در حال ایجاد تغییرات اساسی در ایران است. متأسفانه رهبران حزب دمکرات کردستان تا اندازه‌ای فریب مانورهای قوام را خوردند<sup>۴۴۵</sup>» اما اشتباه قاسملو در این است که او نمی‌داند که قوام، رهبران فرقه دمکرات یا جمهوری مهاباد را فریب نداد بلکه اسناد روسیه نشان می‌دهند که سیدجعفر پیشه‌وری تا

آخرین لحظه عمرش به قوام اعتماد نداشته و بارها در نامه‌هایش چه بصورت آشکار و چه محرمانه، به روس‌ها تذکر می‌داده که قوام یک مرتجع تمام عیار است و نباید فریب او را خورد. اما اگر سرانجام، پیشه‌وری به تهران رفت و با قوام‌السلطنه قرارداد بست بخاطر این نبوده که فریب قوام را خورد بلکه بخاطر اجبار و فشار روس‌ها بوده که به تهران برده شد. قاسملو که در آن زمان به اسناد فوق سری روسیه دسترسی نداشته به اشتباه می‌نویسد:

اگر جمهوری کردستان برای مدت زمانی مقاومت در برابر ارتش مرکزی را ادامه می‌داد، آن زمان احتمال داشت که شوروی از جمهوری کردستان حمایت و پشتیبانی می‌کرد...<sup>۴۴۶</sup>

این نهایت ساده دلی است که او نمی‌داند اصلا علت اصلی شکست فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد نه از جانب ارتش ایران، بلکه از جانب روسیه بوده است و اگر این دو تشکل در مقابل حمله ارتش مرکزی ایران مقاومت نکردند بخاطر فشارهای روسیه بوده که پس از توافق با قوام‌السلطنه، این دو تشکل را مجبور به تسلیم کرده و مخصوصا به رهبری فرقه دمکرات تاکید کرد که کوچکترین مقاومتی نکنند و بهانه‌ای بدست حکومت مرکزی ایران ندهند!

## ۲۰ - دو مرگ متفاوت دو رهبر اتویست

دیگر نه اشتیاقی در میان بود نه رویایی،

دیگر جز درد و تنهایی بیش از پیش، چیزی دیگری در میان نبود.

لوتس آرکه/دوزخ

هر دو آنها در میان دو سنگ آسیاب گیر کرده بودند مخصوصا سیدجعفر پیشه‌وری که در تمام عمرش چنین بود دو سیستمی که به هیچ منطقی جز منطق زور و خشونت قائل نبودند پیشه‌وری در ایران هرگز نتوانست خود را صاحب‌خانه بداند حتی وقتی دومین رای را از تبریز برای ورود به مجلس چهاردهم کسب کرد از ورود به آن که حقش بود ممانعت کردند از حزب توده نیز کنارش گذاشتند گویی در ایران باب هرگونه مشارکت سیاسی برایش بسته بود، تنها باب زندان قصر برایش گشوده بود!

هر دو رهبر، گرفتار در دوری باطل گشتند هر دو می‌خواستند این زندان تبعیض و بی‌عدالتی را بشکافند اما هیچ امیدی به پیروزی نداشتند جز تکیه بر عامل بیگانه. اما وقتی بدان تکیه می‌کردند گرفتار خشونت کور دیگری می‌گشتند که پایان‌شان شکست تلخ بود که این چنین نیز شد. پیشه‌وری به روسیه پناهنده شد و در آنجا با مرگ مشکوکی درگذشت اما قاضی محمد در مهاباد ماند و به استقبال ارتش رفت اما دارش زدند. هر دو پس از شکست، شش ماه بیشتر زنده نماندند اما دو گونه مرگ متفاوت نصیب‌شان شد و دو گونه مرگ متفاوت‌شان، بیشتر از هر چیز، کاملا شبیه و منطبق بر دو سیستم سیاسی عقب مانده ایران و شوروی در آن سال‌ها بود! هر دو

کشته شدند و پس از مرگ‌شان، تنها پسران هر دو نیز به راهی متفاوت از پدر رفتند...! با فشار رزم‌آرا و سران ارتش، قرار بر این شد که محاکمه قاضی‌ها در مهاباد انجام گیرد و به دور از تهران باشد تا هیچ مقام متنفذی برای نجاتشان اقدام نکند. محاکمه تبدیل به یکی از عجیب‌ترین محاکمه‌های تاریخ ایران شد. در نامه‌های متعددی که از آن دوران مانده خانواده قاضی‌ها به مقامات مختلف از جمله مجلس شورا و نخست‌وزیر قوام‌السلطنه متوسل شده‌اند در نامه‌ها از وضعیت و محل بد نگهداری آنان سخن رفته و در آنها آمده که زندانی‌ها در محل نمودن و تاریک نگهداری شده و در نتیجه همگی مریض شده‌اند مخصوصاً بخاطر وخامت حال محمدحسین سیف قاضی و دارا بودن سابقه رماتیسم، مشکل کبد و معده نامبرده درخواست گردیده که آنها را به مرکز منتقل کنند تا مورد مداوا قرار گیرند<sup>۴۴۷</sup> اما با هیچکدام از نامه‌ها موافقت نمی‌گردد.

ارتشیان که در زمان ورود متفقین بی‌آنکه برای دفاع از وطن مقاومتی کرده باشند بقول خود قاضی اسلحه خود را با یک دست لباس مندرس معاوضه کرده از صحنه گریخته بودند اما اینک برای محاکمه و انتقام از فرزندان این آب و خاک و کشتن شان اصرار می‌کردند.

دادگاه بدوی به ریاست پارسی‌تبار و چند افسر دیگر تشکیل شد و سرهنگ فیوضی دادستان آن بود. رئیس دادگاه، از شخص قاضی بسیار کینه داشت و قبلاً نیز به عنوان نماینده‌ی ارتش ایران در زمان جمهوری مهاباد به مهاباد آمده بود. دادگاه علنی نبود، اجازه زندانیان برای خود وکیلی اختیار کنند برای هر سه نفر وکیل اجباری گرفتند، ۱۹ دیماه / ۹ ژانویه ۱۹۴۷ قاضی از خود دفاع شجاعانه‌ای کرد که ۱۴ ساعت به طول انجامید و تمام جرائم دادگاه فرمایشی ارتش شاه را تکذیب کرد.

تلاش خانواده قاضی‌ها برای برگزاری دادگاه در تهران به‌جایی نرسید. برگزاری دادگاه در تهران می‌توانست توجه افکار عمومی و بخصوص روشنفکران را به دادگاه و احکام صادره جلب نماید. اما در منطقه مکریان، نامه‌نگاری‌ها و تلگراف‌های متعددی به تهران ارسال و درخواست اعدام قاضی‌ها می‌شد. برخی شکایات، مرتبط با خسارات شخصی وارده به آنها بود. حمزه، حسین، محمد و رحمان قهرمانی و سیدجامی جعفری از جمله اشخاصی بودند که نسبت به غارت و خسارات وارده شاکی بوده و یکی از آنها مدعی دریافت «سی‌وسه هزار تومان وجه نقد» و «متجاوز از ده‌هزار تومان هم خسارت» وارده بوده و از شاه کشور تقاضای «بذل توجه» داشتند! برخی دیگر از اهالی خصوصاً افراد صاحب نام و بعضاً همراهان و نزدیکان سابق قاضی محمد از منظری دیگر با ارسال تلگراف و نامه، خواهان مجازات قاضی‌ها بودند. شمار زیاد امضاکنندگان نامه‌ها و نیز موقعیت اجتماعی و اقتصادی خاص آنان به عنوان افراد صاحب نفوذ اعم از روحانیون، کاسب‌ها، رؤسای عشایر و... مانع از آن می‌شود که ارسال این نامه‌ها علیه

قاضی‌ها را ناشی از فشار مقامات حکومتی قلمداد کرد. برخی از این نامه موجود است که در زمانی که قاضی‌ها در زندان بسر می‌بردند نوشته شده‌اند و امضا کنندگان از محمدرضاشاه، نخست وزیر و ستاد ارتش تقاضا می‌نمایند که این تجزیه طلبان و خائنین به وطن کردستان به سخت‌ترین شکل مجازات کنند چرا که آنان با اعمال ناشایست‌شان مردم کُرد را در بین مردم ایران شرمند کرده‌اند!<sup>۴۴۸</sup> البته خانواده قاضی‌ها هم بی‌کار ننشسته نامه‌های متعدد و استرحامی به نخست‌وزیر نوشته و خواهان اقدام او شده‌اند اما آنچه مهم است اینکه چرا این‌همه نامه و امضا کننده وجود داشته که بر ضد قاضی‌ها نوشته شده و حتی تعدادی از آنها به نامه اکتفا نکرده راهی تهران شده بودند تا بصورت حضوری از مقامات حکومت بخواهند در صدور حکم اعدام قاضی‌ها عجله کنند! آیا واقعا این همه نامه، تحت فشار حکومت نوشته شده‌اند؟ به نظر نمی‌رسد که تمام آنها تحت فشار بوده باشد خصوصاً آنکه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اساساً هیچگاه برای عرض اندام حکومت شاه جوان فرصتی مهیا نشد. شاید تنفر از کمونیسم و یا خطرات ناخوشایند مردم از شوروی‌ها و البته نفوذ گسترده نیروهای شوروی و افکار آنها در کارگزاران و ارکان اداری دستگاه قاضی‌محمد عامل این حرکت باشد. هرچند ممکن است جناح مخالف قاضی‌محمد که در حاکمیت حضور داشته و در این روزها جناح موافق او دیگر انگیزه‌ای برای حمایت از قاضی نداشتند، سعی و تلاشی در جهت تحریک مردم برای اعمال فشار به دادگاه قاضی و مقامات کشوری داشته باشد. بدون شک این همه امضا کنندگان برعلیه قاضی‌ها در اعدام آنها بی‌تاثیر نبوده چرا که حکومت به این نتیجه رسیده بود که افکار عمومی مردم منطقه از اعدام قاضی‌ها راضی است، حتی برخی افراد به یک بار نامه اکتفا نکرده بودند<sup>۴۴۹</sup> در این نامه‌ها اصطلاحاتی چون «باعث ریختن خون جوانان ما»، «ملت را دچار بدبختی نموده»، «جباران میهن فروش و خائن»، «دار و ندار ملت را از دستمان گرفته»، «استدعا می‌نماییم این... درنده جانی را در پیش چشم ما مظلومان ستمدیده مجازات نمایند که جراحات ما ملت مظلوم التیام پذیرد»، «جوانان ما که خون آنها به ناحق ریخته... انتظار تسکین است»، «تعدی به جان و مال و... مردم»، «برای این که این عمل بار دیگر در تاریخ ایران تکرار نشود و استدعا و تقاضای مجازات و اعدام خائنین را خواستار» ...

آلن سفیر آمریکا تلاش‌ها کرد تا قاضی‌ها را از مرگ نجات دهد او در نامه‌اش می‌نویسد:

روزولت به او اصرار ورزید که فوراً به نزد شاه برود و تقاضای تخفیف مجازات رهبران کرد را بنماید ... از شاه وعده ملاقات فوری در کاخ سلطنتی خواستیم. برنامه این ملاقات برای عصر تنظیم شده به شاه گفتم که من درباره کردستان نگرانم ... پرسید: چه چیز مرا درباره سرنوشت مردان قبایلی که همکاری استواری با شوروی‌ها داشته‌اند نگران کرده است. گفتم آنان مردان فهیمیده و بی نظیری هستند ... شاه اوقاتش تلخ شد و گفت: او

اختیار کارها را به دست رزم‌آرا داده است. در جواب گفتم: آنچه که مرا بیش از هر چیز نگران و مضطرب می‌سازد همین امر است. در این موقع شاه از من با صراحت سوال کرد: آیا از این می‌ترسی که من به زودی دستور کشتن قاضی محمد را بدهم؟ گفتم: بلی، من از این می‌ترسم. خندید و با تأکید گفت: نگران نباش، اقدام به این کار نمی‌کنم. خوشوقتی خود را بیان کردم و به منزل بازگشتم پس از دو یا سه روز در یکی از روزنامه‌های تهران خواندم که رزم‌آرا دستور اعدام قاضی محمد و برادرش را صادر کرده و در همان صبح آنان را در برابر جوخه اعدام قرار داده‌اند ... به عقیده من رزم‌آرا مرد کینه توز و رام نشدنی بود.<sup>۴۵۰</sup>

در دی ماه، دادگاه هر سه متهم را محکوم به اعدام کرد اما این رای بدلیلی در آن شرایط بین عموم افشاء نشد<sup>۴۵۱</sup> و مسئله‌ی تجدید نظر باعث شد اجرای اعدام سه ماه به تعویق افتد. شاید بخاطر ترس از عکس‌العمل بارزانی‌ها بوده باشد که هنوز در نزدیکی‌های مه‌آباد بودند و اوضاع و شرایط اجازه اجرای آن را نمی‌داد، شاید هم قوام نمی‌خواست در مذاکراتش با شوروی‌ها سرو صدایی بلند گردد<sup>۴۵۲</sup>. در برخی منابع صحبت از آن رفته که ملامصطفی تصمیم گرفته بود قاضی‌ها را از زندان فراری دهد اما قاضی به آن راضی نشده بوده<sup>۴۵۳</sup> هنگامی که بارزانی‌ها از مه‌آباد دور شدند و خطرشان رفع گردید دادگاه تجدیدنظر بلافاصله وارد شده و کار نیمه‌تمام را تمام کرد.

هر چند قاضی محمد اکثر اتهامات را با استدلال رد می‌کند اما رای دادگاه قبلاً در تهران آماده و حکم آن صادر شده بود. اینکه در پشت این حکم، چه قدرتی نهفته بوده متأسفانه دقیقاً مشخص نشده حتی سیف قاضی اشاره می‌کند که وقتی دو سال بعد محمدرضاشاه به مه‌آباد مسافرت می‌کند در آنجا در گفتگو با همسر قاضی محمد گفته بود که مرا مجبور کردند که حکم اعدام قاضی‌ها را امضا کند<sup>۴۵۴</sup> البته عیسی پژمان نیز در خاطرات خود می‌گوید که شاه مایل به اعدام قاضی نبود رزم‌آرا قاضی را کشت.<sup>۴۵۵</sup> به نظر می‌رسد این نظر درست باشد چون بعداً شاه از خانواده قاضی‌ها دلجویی کرده و به فرزندان سیف قاضی و صدر قاضی بورس داده و به اروپا فرستاده، همچنین علی قاضی نیز در سفارت ایران در آلمان مشاور شد.<sup>۴۵۶</sup>

کیومرث صالح در گزارش خود در مورد اتهامات قاضی محمد مطالبی می‌نویسد که جای تعجب دارد یکی از این موارد «یک معامله نفت ایران با روسیه که به موجب آن ۵۱ درصد سود آن برای روسیه و ۴۹ درصد آن برای جمهوری مه‌آباد بوده قاضی می‌گفته ما کدام چاه و کمپانی نفتی داریم که وارد معامله شویم؟! یا جدا کردن پنج شهر ارومیه، کرمانشاه، سنندج، تبریز و ایلام از این کشور و با انتخاب پرچم برای جمهوری کردستان با آرم داس و چکش...!» که البته قاضی به اهتزاز درآوردن پرچم کردستان را تأیید می‌کند ولی بر روی پرچم، نقش داس و چکش

همانند پرچم روسیه را رد می‌کند<sup>۴۵۷</sup>. یا پول شبیه روپیه روسی آوردن ملامصطفی بارزانی به مه‌باد که یکی از اتهامات دیگر بوده قاضی محمد ضمن قبول آن، گفته بود کردستان متعلق به همه کردهاست هر فرد کرد زبان آرزومند است در هر گوشه‌ای از خاک کردستان که بخواهد بتواند زندگی کند این حق مسلم آنهاست.

جلسات دادگاه برای محاکمه قاضی‌ها ۴ ساعت به طول انجامید و پس از نیم ساعت وارد شور شد و برای آن سه تن حکم اعدام صادر گردید. قاضی‌ها در مورد حکم صادره اعتراض کرده، تقاضای تجدیدنظر کردند و پرونده برای اظهار نظر به تهران فرستاده شد<sup>۴۵۸</sup>.

پس از حدود دو ماه، هیئت تجدید نظر در ۱۳۲۶/۱/۷ وارد مه‌باد شدند و محکمه تجدید نظر تحت ریاست سرهنگ عطاء و دادستانی سرهنگ نکوزاد تشکیل شد سروان صلح‌جو و سروان نبوی هم بوکالت مدافع متهمین از طرف دادگاه تعیین شده بودند دو روز بعد، حکم اعدام آنها را صادر کرد.

کوچرا می‌نویسد که قاضی‌ها در سپیده‌دم ۱۳۲۶/۱/۱۰ در میدان چوارچرا اعدام شدند و همایونی (که آن وقت در ارومیه بود و در آنجا عملیات علیه بارزانی‌ها را هدایت می‌کرد) از طریق رادیو دستور اعدام آنها را صادر کرد و اجساد آنها تمام روز برای عبرت دیگران به نمایش گذاشته شد<sup>۴۵۹</sup>.

روزنامه مرد امروز پس از اعدام قاضی‌ها نوشت که «اعدام سیف قاضی و قاضی محمد و صدر قاضی در مه‌باد اثر عمیقی در افکار عمومی داشت»<sup>۴۶۰</sup> این روزنامه سپس در مقاله‌ای دیگر با عنوان «خون قاضی محمد بوی نفت می‌داد!» در مورد چگونگی رویارویی قاضی‌ها با چوبه‌های دار می‌نویسد که هیئت تجدیدنظر محاکمه قاضی‌ها بعد از هشتاد روز که محکمه بدوی سه نفر قاضی‌ها را محکوم به اعدام نموده بودند از تبریز به مه‌باد وارد می‌شوند قاضی محمد و همراهانش امیدوار بودند که در محکمه تجدید نظر تبرئه شوند و یا مدتی زندانی خواهند شد جریان محاکمه که ۴۸ ساعت متناوباً به طول انجامید چندین بار دادستان در ضمن بیانات خود نسبت به متهمین تندی نموده و آنها را به نام «کردهای سگ صفت» نامید قاضی محمد سخت عصبانی شده و نسبت به دادستان حمله نموده و دادگاه خیلی متشنج شده که منجر به دادن تنفس و تعطیل دادگاه شد. قاضی در آخرین دفاع خود صریحاً اظهار داشت که او از مقدرات خود اطلاع داشت به خوبی می‌دانست که بالاخره او را دار خواهند زد. این روزنامه در ادامه می‌نویسد:

بالاخره جریان دادرسی خاتمه پذیرفت و یک محیط متشنج و پر هیاهوی تشکیل و مدت شور و اتخاذ تصمیم بیشتر از ۱۲ ساعت به طول انجامید نیم ساعت بعد از نصف شب حکم دادگاه به اکثریت آرا مبنی بر اعدام سه نفر قاضی، ساده و فوری به وسیله فرماندار نظامی



مهاباد با بی‌سیم ستاد ارتش مخبره شد برای اجرای آن، تصمیماتی اتخاذ شد که برای جلوگیری از پیشامدهای احتمالی اولاً باید نیمه شب همان روز موقعی که تمام اهالی مهاباد در خواب هستند و مقررات حکومت نظامی اجازه خارج شدن از خانه‌ها را نمی‌دهد اجرا گردد و ثانیاً قبلاً باید نظامیان و مامورین موارد احتیاط اولیه را انجام دهد و هیئت دادگاه تجدیدنظر هم وظیفه خود را خاتمه داده می‌بایستی به تبریز مراجعه نماید محل زندانی محکومین در خارج شهر سربازخانه ارتش بود و طبق نقشه قبلی مقرر بود که حکم را در میدان شهر مهاباد اجرا و محکومین به دار آویخته شوند...

محکومین به اعدام از مدتی قبل، در یکی از اتاق‌های عمارات نظامی واقع در بیرون شهر هر سه نفر با یکدیگر در یک اتاق زندانی بوده... ساعت یازده همان شبی که چند ساعت قبل از آن دستور اجرای حکم رسیده بود، یک نفر افسر نظامی وارد اتاق زندانیان شده و به آنها اطلاع داد که دولت اجازه داده است که آنها را به تهران اعزام دارند و بنابراین فوراً مقدمات کارهای خود را حاضر نموده که تا یک ساعت دیگر به طرف مرکز عزیمت نمایند. محکومین از این مژده، فوق‌العاده مسرور و خوشوقت شده و همدیگر را بوسیدند... [اما] طبق نقشه قبلی قرار بود که حکم را در میدان شهر اجرا و محکومین به دار آویخته شوند. بنابراین پس از آنکه محکومین را جدا جدا در کامیونهای نظامیان مسلح سوار نموده، بدو کامیون اول که در آن محمد قاضی [قاضی محمد درست است] رئیس حکومت خودمختار کردستان بود به طرف میدان حرکت داده شد... قاضی محمد را وارد عمارت نموده در یک اتاقی که میز بزرگی گذارده شده بود و یک جلد کلام الله مجید بر روی آن بود و رئیس بهداری با یک نفر آخوند محلی و دادستان حضور داشتند... به مجرد اینکه محمد قاضی وارد اتاق شد، فوراً جریان را فهمید که موضوع مسافرت به تهران دروغ و برای اغفال بوده است... اطلاع داده شد که می‌تواند وصایای خود را بنویسد شخصاً در پشت میز نشسته و خواست آخرین وصایای خود را بنویسد ولی قادر نشد از آخوند کرد محلی تقاضا نمود که منویات او را که دیکته می‌نماید بنویسد مقداری از اموال خود را تخصیص به ایجاد دبستان و بیمارستان برای مردم مهاباد نمود و کردها را به اتحاد و یگانگی فراخواند سپس شروع به نماز خواندن کرد... بالاخره ساعت قضا و قدر رسید و او را به طرف دربی که به طرف میدان بود وارد نموده، به مجرد اینکه وارد میدان شد و چشمش به دار افتاد نگران شد و اظهار داشت که چون دار زدن در مذهب اسلام مکروه است، تقاضا داشت که او را تیرباران نمایند ولی چون دستور ستاد ارتش اعدام با دار بود این تقاضا رد شد... او را بالای دار کشیدند...

در ساعت سه و نیم شب سیف قاضی را آوردند... به مجرد اینکه سیف قاضی وارد میدان شده و چشمش به جسد محمد قاضی که در بالای دار بود افتاد شروع به نعره و فریاد نموده و به اطرافیان خود حمله نموده و دائماً فریاد می‌زد زنده باد پیشوای کرد و زنده باد استقلال ملت کورد... نعره‌های سیف قاضی که مانند رعد صدا می‌نمود مردمان مهاباد را که در خواب بودند بیدار نموده و متوجه جریاناتی نمود ولی چون تمام خیابان‌های اطراف مملو از نظامی و هنوز

هم حکومت و مقررات آن پابرجا بود نمی‌توانستند از منازل خود خارج شوند سیف قاضی فردی شجاع و قوی هیکل بود بخاطر همین وقتی دارش زدند طناب پاره شده آنان طناب را گره زده دوبار بر گردنش انداختند که در تصاویر بجای مانده، گره طناب دارش کاملاً هویداست. ساعت پنج صبح بود که نوبت صدر قاضی نماینده دوره چهاردهم مجلس گردید به خاطر داد و فریادهای سیف قاضی تا حدودی متوجه جریان شده بود و به خاطر همین شروع به ناله و زاری می‌نمود...<sup>۴۶۱</sup>

قاضی محمد در روز ۱۱ اردیبهشت ۱۲۷۹/۱ می ۱۹۰۰ در شهر مهاباد دیده به جهان گشوده و در زمان اعدام ۴۷ سال بیشتر نداشت. در دوم بهمن ماه ۱۳۲۴ ش وقتی بر کرسی قدرت قرارگرفت خطاب به مردم گفته بود این کرسی ریاست، کرسی زیر دار هم دارد!<sup>۴۶۲</sup>

شش روز بعد در ۱۷ اردیبهشت نیز چهار تن از افسران جمهوری مهاباد شامل: عبدالله روشنفکر، حمید مازوجی، محمد ناظمی و محمدرسول نقده را که قبلاً «در تبریز در دادگاه زمان جنگ به اعدام محکوم و در تبریز زندانی بودند شب ۲۶/۱/۱۷ به مهاباد آورده و ساعت ۲۴ پس از اجرای مراسم به چوبه‌دار آویخته و صبح ساعت ۸ اجسادشان را پایین آوردند...»<sup>۴۶۳</sup> همچنین «علی بیگ شیرزاد» فرمانده نیروی پیشمرگ بوکان نیز در شهر بوکان به دار آویخته شد.

دو هفته قبل از اعدام قاضی محمد و یارانش، در ۲۶ اسفندماه ۱۳۲۵، نیز ۱۱ تن از رؤسای عشایر فیض‌الله بیگی و گورک سقز که در جمهوری مهاباد حضوری فعال داشتند، در شهر سقز اعدام شده بودند<sup>۴۶۴</sup> از ۲۸ نفری که در مهاباد محاکمه شدند، برخی به حبس ابد، برخی به ۱۵ سال و عده‌ای از آنان نیز به حبس‌های ۲ تا ۱۵ ساله محکوم شدند، بسیاری از مسئولین جمهوری مهاباد نیز پس از ورود ارتش به مهاباد، شهر را ترک کرده و بسیاری از آنان به عراق و سوریه گریخته بودند<sup>۴۶۵</sup>.

ارتش ایران به مانند آذربایجان، اقدام به نابودی تمامی آثار برجای مانده از جمهوری مهاباد کرد. کتاب‌های کردی در ملاً عام در میدان‌های شهر سوزانده شدند، مدارک زمان جمهوری را یا پیشتر مردم از شدت ترس و وحشت سوزانده بودند و یا بعدها ارتش شاهنشاهی آنها را از بین برد تمام تلاش و سعی دولت مرکزی این بود که هیچ اثری از جمهوری کردستان بر جای نماند<sup>۴۶۶</sup>.

در کل می‌توان گفت به میزانی که در تبریز کشتار و انتقام مخصوصاً توسط خان‌ها و ایادی‌شان پیش آمد در مهاباد قاضی سپر بلا شد و اوضاع، آرام پیش رفت. همچنین، این را می‌توان اینگونه هم تعبیر کرد که در تبریز، برنامه‌های اصلاحی و به نوعی انقلابی انجام گرفته و یا در شرف انجام گرفتن بود و این مخالفت عده زیادی از بزرگان و اعیان را بر می‌انگیخت ولی در

مهاباد از اصلاحات ارضی یا تغییرات انقلابی خبری نبود چرا که در اینجا، هرگونه اصلاحات ارضی بر ناسیونالیزم کردی و وحدت آنها صدمه می زد<sup>۴۶۷</sup>.

مرگ سیدجعفر پیشه‌وری دقیقاً تنها دو ماه پس از اعدام قاضی محمد رخ داد، برعکس اعدام قاضی و نمایش عمومی آن، مرگ پیشه‌وری مرموز بود و در یک تصادف ساختگی ابهام‌آمیز رخ داد که هرگز اظهار نظر قطعی در مورد آن نمی‌توان کرد. نوع مرگ دو رهبر، شبیه دو نوع سیستمی بود که در آن صورت می‌گرفت!

پس از خروج از ایران، پیشه‌وری در باکو سکونت داشت، ساده می‌پوشید و ساده می‌زیست وقتی در خیابان‌های شهر راه می‌رفت چیزی او را با دیگران مشخص نمی‌کرد، دو اتومبیل نمره خارجی در اختیار او بود یکی را حکومت برایش خریده بود و دومی را فدائیان فرقه به او هدیه کرده بودند، وقتی سوار اتومبیل می‌شد در گوشه‌ای خود را مخفی می‌کرد که جلب توجه نکند. برایش در کانون نویسندگان اتاقی داده بودند می‌آمد آنجا خلوت می‌کرد گویا خاطرات سیاسی سال‌های ۱۹۴۵ - ۱۹۴۱ خودش را می‌نوشت<sup>۴۶۸</sup>. اما همچنان به انتقادات خود از رهبران شوروی چه بصورت علنی و یا مکتوب ادامه می‌داد در انتقاداتش می‌گفت که او را در نیمه راه رها کرده و پشت‌اش را خالی کردند. در ماه مه ۱۹۴۷ برای آرام کردنش کمیته‌ای محرمانه‌ای تشکیل داده و به او اجازه دادند تا فدائیان برای اعزام به ایران آموزش ببینند و آخرین جلسه این کمیته که در ۲۳ ژوئن ۱۹۴۷ تشکیل شد به پیشه‌وری اجازه داده شد تا برای آموزش و اعزام نیروها به ایران اقدام کند<sup>۴۶۹</sup>. غلام‌یحیی در خاطرات خود می‌نویسد:

ما را به باکو خواستند. من و پیشه‌وری در راه باکو فکر کردیم و یقین پیدا کردیم که حتماً در ارتباط با حرکت‌های فدایی، ما را خواسته‌اند کمیته مرکزی ما را پذیرفت میرجعفر باقروف دستش را با باند بسته بود می‌گفت که طبق گفته پزشکان از اختلال عصبی پیش آمده دستش را بسته است. او گفت که در طول زندگی‌ام، دستم دوبار این طوری شده است: دفعه اول وقتی خیر مرگ پسر بزرگم را در جنگ وطنی شنیدم، دفعه دوم نیز وقتی حادثه مربوط به شما یعنی شکست فرقه دمکرات پیش آمد، دچارش شدم. او تلگرافی که استالین برای ما فرستاده بود، برایمان خواند. در تلگراف، استالین ما را به صبر، جدیت و محکم بودن در کارهایمان توصیه کرده بود<sup>۴۷۰</sup>.

بارها رهبران فرقه آموزش فدائیان را درخواست کرده بودند اما روس‌ها مخالف بودند. بالاخره روس‌ها موافقت کردند شاید می‌خواستند در آب نمک بخوابانند تا سه ماه بعد که مجلس پانزدهم ایران در مورد قرارداد نفت قوام-سادچیکف می‌خواست تصمیم‌گیری کند بدرشان بخورد! پیشه‌وری توانست به کمک سران فرقه، دو اردوگاه سازمان دهد و تقریباً ۴۰۰ نفر از فدائیان را گرد آورد یک دسته در حاجی کند نزدیک گنجه که فرماندهی آن در دست تقی

موسوی بود و دسته دوم در شهر شکی و فرمانده‌اش سرگرد نظری بود. پیشه‌وری در اوایل خرداد از باکو برای سرکشی به اردوگاهها براه افتاد. ابتدا به اردوگاه حاجی کند نزدیک گنجه رسیده با افراد اردوگاه دیدار کرد زلفعلی بایرامزاده از فدائیان اردبیل که در این زمان در اردوگاه مزبور بوده در مورد دیدار پیشه‌وری می‌گوید «پیشه‌وری به اردوگاه آمد به خواسته‌ها و درد دل‌های فدایی‌ها گوش کرد آرزوی همگی آنها تنها بازگشت به وطن و مبارزه با دشمن بود ... از ما خداحافظی کرده قول داد که پی در پی به ما سرزند اما ما نمی‌دانستیم که این آخرین دیدار ما خواهد بود»<sup>۴۷۱</sup>.

شب در گنجه مانده صبح فردای همان روز ساعت ۶ به اتفاق دو نفر، از گنجه به طرف یولاخ به راه افتادند در ساعت ۷ صبح ماشین‌اش به نرده پل جاده کیروف‌آباد - یولاخ برخورد می‌کند و پیشه‌وری بر اثر خون‌ریزی زیاد در بیمارستان کیروف‌آباد (گنجه) در ۲۰ تیر ۱۳۲۶ ش/۳ ژوئیه ۱۹۴۷ ساعت ۱۷ در ۵۵ سالگی چشم از جهان فرو می‌بندد. راننده قبلی او برادر چشم‌آذر بود که مقامات امنیتی روسیه به تازگی او را عوض کرده بودند گفته شده که ملیکیان، راننده ماشین به دلیل این که شب قبل نخوابیده بود در حین رانندگی خوابش گرفته و باعث تصادف شدید می‌گردد. پیشه‌وری که در جلو نشسته بود، از پیشانی ضربه می‌بیند و دو نفر دیگر (دانشیان و سرهنگ نوری قلی‌اف، معاون وزارت کشور) نیز شدیداً مجروح می‌شوند، اما ملیکیان به دلیل در دست داشتن فرمان اتومبیل، صدمه چندانی نمی‌بیند. آنها را در ساعت ۹ صبح به بیمارستان می‌رسانند هر چند جراحانی از باکو می‌رسند ولی فایده‌ای به حال پیشه‌وری نمی‌تواند داشته باشد به گفته علی توده از مهاجرین فرقه به خاک شوروی، «پیشه‌وری در بیمارستان می‌گفت برادرم در باکو پزشک است پیش من بیاورید ولی اصرار او موثر نبود. آخرین حرفی که بر زبان آورد گفت: خانه قوام‌السلطنه خراب شود و برای همیشه چشم از جهان بست»<sup>۴۷۲</sup>.

غلام‌پحیی که خود از سرنشینان ماشین بوده ضمن رد عمدی بودن تصادف، در خاطرات خود می‌نویسد:

ما به کیروف‌آباد رسیدیم. من با فدایی‌ها مشغول کار شدم، پیشه‌وری نیز با شهر آشنا شد. ما باید از کیروف‌آباد به «شکی» می‌رفتیم. پیشه‌وری خیلی عجله داشت. شب این طور قرار گذاشتیم که صبح زود از کیروف‌آباد به طرف «شکی» به راه بیفتیم... پیشه‌وری به همراه راننده در جلوی ماشین و نوری قلی‌اف با من در عقب ماشین نشسته و او را نیز خواب برده بود. بدون شک هوای خنک و مطبوع شهر باعث چرت زدن راننده هم گشته بود. در همین زمان، ماشین از جاده منحرف شد و پیشه‌وری به سر راننده فریاد کشید که چکار می‌کنی؟ و راننده که خوابش برده بود، به جای اینکه پا را روی ترمز بگذارد روی پدال گاز گذاشته و

می‌فشرده. ماشین با سرعت از راست به چپ پیچید و محکم به دیواره پل خورد. از برخورد ماشین با دیواره پل چند دنده پیشه‌وری شکست. پای قلی‌اف هم شکست و حتی استخوان گوشت را دریده بیرون زد. سر من هم برخورد کرد و از هوش رفتم. ما را از آنجا به بیمارستان یولاخ بردند.<sup>۴۷۳</sup>

بخاطر اینکه صبح بوده هیچ ماشینی از آن ناحیه نمی‌گذشته در نتیجه حدود ۲الی۳ ساعت بعد او را به بیمارستان مرکزی یولاخ می‌رسانند طبق گفته شاهدان، علیرغم اینکه خون زیادی از او رفته بوده اما هنوز بیهوش نبود و صحبت می‌کرده. به هیچکدام از جراحانی که از گنجه یا قراباغ آمده بودند اجازه معالجه نداده بودند تا جراحانی از باکو برسند. اما جراحان باکو که با هواپیما آورده می‌شدند بعد از ۵الی۶ساعت به بیمارستان یولاخ رسیدند و اندکی نگذشته خبر مرگش را ابتدا به برادرش میرخلیل که خود پزشک بود و در کنار اتاق جراحی ایستاده بود دادند سپس نهادهای رسمی دولت را در جریان گذاشتند.<sup>۴۷۴</sup> برخی منابع معتقدند که در پشت تصادف، توطئه‌ای برای کشتن پیشه‌وری وجود داشته اما آن را نه به باقروف بلکه به سران مسکو نسبت می‌دهند<sup>۴۷۵</sup> و می‌نویسند: «پیشه‌وری هنوز به هوش بود خواهش کرد از باکو برادرش را که جراح بود آورده شود اما مانع شدند و خواست پسرش را برالین او بیاورند او را نیز باخبر نکردند اما تنها یک روز بعد یعنی در ۱۲ ژوئیه هواپیمایی، جراحانی از باکو به همراه پرستار آورده می‌شود که در این زمان پیشه‌وری فوت کرده بوده.<sup>۴۷۶</sup>

اما نویسنده کتاب «زندگی و محیط پیشه‌وری» معتقد است که پیشه‌وری بدست مقامات روسی کشته شد و باقروف نیز در مرگ پیشه‌وری دست داشته است:

...اگرچه در محاکمه، باقروف قتل پیشه‌وری را به گردن نگرفته و کوشیده آنرا دستور مسکو قلمداد کند اما بدون شک در اجرای دستور مسکو او دست داشته است.<sup>۴۷۷</sup>

علی توده شاعر و از دوستان پیشه‌وری نیز ضمن برشمردن اختلافات پیشه‌وری و باقروف، باقروف را قاتل پیشه‌وری ذکر می‌کند.<sup>۴۷۸</sup> اما اکثر منابع، نقش باقروف را رد کرده و نوشته‌اند که باقروف تا آخر عمرش از پیشه‌وری دفاع می‌کرده.<sup>۴۷۹</sup>

درباره مرگ پیشه‌وری، پرفسور شوکت تقی‌اف معتقد است که پیشه‌وری را پس از تصادف در بیمارستان با آمپول کشته‌اند.<sup>۴۸۰</sup> که به نظر می‌رسد همین نظر درست باشد. جهانشاهلو نیز که در آن زمان نزدیکترین فرد به پیشه‌وری بود معتقد است که مرگ پیشه‌وری عمدی بوده اما در اثر مسمومیت در بیمارستان بوده است. جهانشاهلو در این مورد می‌نویسد:

من در شوروی همه جا در کنار پیشه‌وری بودم این که می‌گویند باقروف به پیشه‌وری اهانت کرده از بیخ و بن دروغ است...به من خبر دادند که پیشه‌وری در راه (کیروف آباد) در

اثر تصادفی در گذشته است. وقتی رفتم و جنازه را دیدم نشانه‌های مسمومیت در آن بود.<sup>۴۸۱</sup>  
 شمیمه نیز کشته شدن پیشه‌وری بدست باقروف را ساختگی می‌داند و معتقدند که اولین بار  
 آن را علی‌توده مطرح ساخته است.<sup>۴۸۲</sup> میرتقی موسوی نیز ضمن رد هرگونه توطئه در مرگ  
 پیشه‌وری می‌نویسد:

من خودم در ارتباط نزدیک با این حادثه بودم. روز قبل از حادثه ما در گنجه بودیم  
 پیشه‌وری به همراه غلام‌یحیی و قلی‌اف ... برای سرکشی و تبادل نظر و کمک و مساعدت  
 به افراد فرقه به گنجه آمده بود من، ملیکیان (شوفر شخصی پیشه‌وری) را صدا کردم و  
 ساعت حرکت فردا را با ایشان در میان گذاشتم چندین بار هم تذکر دادم که با احتیاط بیشتر  
 و سرعت کمتر رانندگی کند چون از ایران از زنجان این راننده بی‌احتیاط را می‌شناختم  
 ...بازجویی‌هایی که بعد از حادثه از ملیکیان به عمل آمد، روشن ساخت که ایشان بعد از  
 جدا شدن از ما با تعدادی از دوستان خود به یک مشروب فروشی رفته و تا پاسی از شب را در  
 آنجا می‌گساری کرده‌اند. این که ممکن بود سروقت نتواند آماده باشد و یا از خواب بیدار شود،  
 وی از خوابیدن صرف نظر می‌کند و با آن حالت بی‌خوابی و مستی منتظر می‌ماند تا ساعت  
 حرکت فرا رسد. ... ملیکیان تحت تأثیر می‌گساری و بی‌خوابی شب قبل خوابش می‌برد و یا با  
 سرعت زیاد رانندگی می‌کند. سرانجام ماشین از کنترل او خارج شده، دو چرخ سمت راست از  
 آسفالت خارج می‌شود و با جدول بتونی کنار جاده برخورد می‌کند و در نتیجه فرمان از دست  
 راننده خارج می‌شود. اصابت ماشین با کناره جدول بقدری شدید بود که بخش اعظم اتومبیل  
 داغون شده و به صورت خورده آهن در می‌آید...<sup>۴۸۳</sup>

به هر حال ارزیابی‌ها در مورد مرگ پیشه‌وری به شدت ضد و نقیض است و پرتوی بر زوایای  
 تاریک مرگ او نمی‌افکنند. قضاوت‌های آنان در مورد چگونگی مرگ پیشه‌وری، بیشتر متأثر از  
 نوع نگرش و دلبستگی یا عدم دلبستگی به نظام سوسیالیستی شوروی است. اما در اینجا بهتر  
 است به محاکمه باقروف و سخنان شاهدان آن بپردازیم چرا که از مرگ پیشه‌وری نیز در این  
 محاکمه سخن رفته و به عنوان یکی از اتهامات باقروف مطرح شده. به نظر می‌رسد سخنان  
 لطیف صمد اوغلو به عنوان یکی از شاهدان که در محکمه ابراز شد دقیق‌تر باشد:

من از سال ۱۹۳۰الی ۱۹۵۰ در سازمان اطلاعات داخلی شوروی بوده‌ام و از ۱۹۴۴الی ۱۹۴۹در  
 یولاخ مدیر شعبه ک.گ.ب بوده‌ام در ژوئن ۱۹۴۷در ۱۴ کیلومتری یولاخ ماشین پیشه‌وری  
 تصادف کرد به محض اینکه اطلاع پیدا کردم به شبانه عازم محل حادثه شدم ماشین  
 «هادسون» را که خرد شده بود پیدا کردم ماشین به نرده کنار پل اصابت کرده بود چهار نفر  
 داخل ماشین بودند اما در محل حادثه تنها راننده ماشین گارنیک ملیکیان مانده بود او اسناد  
 مربوط به سرنشینان را در دست گرفته ایستاده بود وقتی او را گشتم از جیش ۱۰۰۰۰۰ منات و  
 یک کلت «والتر» پیدا شد کروکی حادثه را کشیدم و به یولاخ برگشتم به بیمارستان رفتم پیشه‌

وری هنوز بهوش بود پایش و یکی از ستون فقراتش شکسته بود و سرش نیز آسیب دیده بود قلی‌اف نیز بهوش بود ژنرال غلام‌یحیی زخم سطحی برداشته بود اما چون صورتش زخمی شده بود نمی‌توانست صحبت کند من از پیشه‌وری خواستم در مورد تصادف صحبت کنند...

در آخر پیشه‌وری چند بار کلمه خیانت را بر زبان آورد و گفت: که من ۱۱ سال در ایران زندان انفرادی را تحمل کردم رضاشاه و قوام‌السلطنه نتوانستند مرا از پای درآورند اکنون با این خیانت، آنها به هدف خویش رسیدند.

من از پیشه‌وری پرسیدم چرا چنین تصور می‌کند اینکه ماشین خودت و راننده خودت است... پیشه‌وری جواب داد که ماشین و راننده هر دو مال غلام‌یحیی است.

پیشه‌وری به من گفت که او هرگز در جلوی ماشین و کنار راننده نمی‌نشیند اما این دفعه او را کنار راننده نشانده بودند.

در خلال صحبت یک مرتبه حال پیشه‌وری خراب شد و کمک خواست من بلافاصله به یمیلیانوف در باکو زنگ زده او را در جریان گذاشتم. حدود ۵ الی ۶ ساعت بعد هواپیما آمد کریموف معاون وزیر، سلیم‌اف معاون وزیر بهداشت و درمان، پرفسور ذوالفقار محمداف، سرگرد ساریجالینسکی و پرستاران با همین هواپیما رسیدند.

پرفسور ذوالفقار محمداف شخصا عملیات جراحی پیشه‌وری را به عهده گرفت طبق خواسته من دکتر متخصص قاسیم‌خان تالیشینسکی از گنجه و جراح اسرین از قاراباغ رسیده بودند.

راننده ملکیان گفت که در شب پشت فرمان به خواب رفته و باعث تصادف شده اما او برای اینکه آسیب نبیند فرمان را با تمام نیرو دو دستی گرفته بطوری که فرمان دو تکه شده پس این نشان می‌دهد که او در خواب نبوده و قبل از حادثه آگاه بوده من چنین احساس می‌کنم که این حادثه تصادفی نبوده بلکه عمداً برای به قتل رساندن پیشه‌وری بوده است من براساس دلایل زیر به این نتیجه رسیده‌ام:

(۱) هیچ ضرورتی نداشت که پیشه‌وری در شب به نوحا برده شود راندن ماشین با سرعت ۹۰ کیلومتر نیز به هیچوجه واجب نبود.

(۲) او سوار ماشین خود نبوده بلکه با ماشین غلام‌یحیی برده شده راننده نیز راننده خودش نبوده و اینها تصادفی نبوده‌اند.

پس از این اتفاق «سرکیسوف روبن میرزیویچ» رئیس ک. گ. ب منطقه شامخور به من گفت راننده ملکیان، پسر رئیس داشناک ایران بوده و مادرش پلیاک گالا نیز جز کارکنان سفارت بریتانیا بوده است به همین دلیل، سرکیسوف روبن میرزیویچ به ملکیان مشکوک شده شروع به کار می‌کند او از ک. گ. ب آذربایجان استعلام کرده جواب می‌گیرد که ملکیان به تازگی از ک. گ. ب شعبه الف آذربایجان دارای کارت بوده است.

سرهنگ فرسوف وزیر امنیت دولت نخجوان بعد از تصادف به من گفت که خیلی قبل از تصادف ماشین، او با تلگراف به یمیلیانوف، وزیر ک. گ. ب جمهوری آذربایجان گزارش داده که

ملکیان مامور اطلاعات خارجی است اما ک.گ.ب آذربایجان و وزیر آن یمیلیانوف خیلی قبل از اینکه این اتفاق بیفتد به مسئله توجه نکرده.

اما مسئله مهم این بوده که تمام کسانی که مرتبط با حادثه مرگ پیشه‌وری بودند بعداً مورد آزار و اذیت باقروف و یمیلیانوف قرار گرفتند سرکیسوف روین میرزیویچ رئیس ک.گ.ب منطقه شامخور از کار در ک.گ.ب کنار گذاشته شد و الان مدیر حمام است. مرا نیز از ارگان‌های ک.گ.ب کنار گذاشتند در حال حاضر مدیر مدرسه اتومبیل هستم. فرجوف در نخجوان وزیر بود در حد مدیر یک شعبه تقلیل داده شده. برعکس، نوری قلی‌اف رئیس دبیرخانه بود ولی پس این اتفاق به پست معاون وزیر ارتقا داده شد...»

لطیف صمد اوغلو در پایان سخنان خود گفت:

البته باید به حقایق دیگری نیز اشاره کرد این که پیشه‌وری پس از زخمی شدن اصرار داشت که پسرش را بر سر بالینش بیاورند و پسر ۲۰ ساله‌اش در کبروف‌آباد بود حداکثر در عرض یکساعت می‌توانست خودش را به پدرش برساند اما آنان به این خواهش پیشه‌وری توجه نکردند علت آن معلوم بود آنان می‌ترسیدند که پیشه‌وری عمدی بودن تصادف را به پسرش بگوید... در نهایت من فکر می‌کنم که پیشه‌وری را کشته‌اند اما اینکه چه کسی او را کشته من دلیلی در دست ندارم .<sup>۴۸۴</sup>

نوروزاف نیز در کتاب «خاطرات مربوط به ایران» به عمدی بودن حادثه تصادف پیشه‌وری تأکید کرده می‌نویسد:

در آن جاده که پیشه‌وری تصادف کرده خوب می‌شناسم کاملاً جاده هموار و بدون پستی و بلندی است و آسفالت شده است حاشیه جاده نیز سنگچین شده بود پیشه‌وری به دوستانش و فدایی‌ها زیاد سر می‌زد و به آنان در مبارزه امیدواری می‌داد اما همیشه با ماشین خودش مسافرت می‌کرد اما این بار با ماشین غلام‌یحیی سفر می‌کرده... در سفرها همیشه پیشه‌وری در عقب ماشین می‌نشسته اما این بار برخلاف عادی همیشگی‌اش در کنار راننده نشسته بوده... در گنجه ساعت ۶ صبح راه افتاده بودند و تصادف نیز یک ساعت بعد از حرکت اتفاق افتاده و می‌گویند راننده را در پشت فرمان خواب برده اما در روزهای تابستان راه افتادن در ساعت ۶ صبح چندان هم زود نبوده و کسانی که صبح زود مشغول کار می‌شوند چرت زدن در آن ساعت چندان معمول نیست...<sup>۴۸۵</sup>

با کشته شدن پیشه‌وری در ۱۰ خرداد ۱۳۲۶ اجازه خاک سپاری او در باکو داده نشد از این رو جسد را بدون سر و صدای اضافی در باغچه بیلاقی‌اش در «پوزوناخ» به خاک سپردند. پس از آن، حتی اجازه نصب سنگ قبر داده نشد و روی قبر او را گلکاری کردند تا محل قبرش مشخص نشود.

بلافاصله پس از شنیدن خبر مرگ پیشه‌وری، ماموران وزارت امنیت دولتی آذربایجان



شوروی اتاق کار او را در اتحادیه نویسندگان، بازرسی و نوشته‌های او را ضبط کردند در بین این کاغذها، دستنوشته کتاب دو جلدی تاریخ جنبش دمکراتیک آذربایجان ایران دیده می‌شد البته جلد دوم هنوز کامل نشده بود در هر دو جلد کتاب، مهر ک.گ.ب دیده می‌شود. در نامه پنج صفحه‌ای که بوسیله کمیته مرکزی حزب کمونست آذربایجان به مسکو فرستاده شده مصطفی - یف به مشکوک بودن کامل حادثه اشاره کرده این تنها اشاره از مقامات عالی حزب است که به مشکوک بودن مرگ پیشه‌وری دلالت دارد. مقام مسئول ک.گ.ب در آذربایجان شوروی که به تحقیق در مورد مرگ پیشه‌وری پرداخته بود هنگام انجام دادن سفر ماموریتی خود به مسکو به علل نامعلومی کشته شد.<sup>۴۸۶</sup> شاهدان مراسم دفن جسد پیشه‌وری نیز گفته‌اند که «باغ از هر طرف در حصار ماموران بود ما به سختی توانستیم خود را به داخل باغ برسانیم البته پس از دفن پیشه‌وری نیز ورود به باغ ممنوع شد.<sup>۴۸۷</sup>»

نتیجه‌ای که از این نوشته‌های بالا می‌توان گرفت اینکه به نظر می‌رسد پیشه‌وری عمداً به قتل رسیده است چرا که در آن سال‌ها موارد متعددی به چشم می‌خورد که در تصادفات ساختگی از سوی حاکمیت سر به نیست شده‌اند اما آیا باقروف در قتل او مشارکت داشته یا نه؟ از یک طرف در محاکمه باقروف مشارکت او در قتل پیشه‌وری اثبات نشد و هم‌چنین روابط باقروف با پیشه‌وری همیشه حسنه و دوستانه بوده است.

اما سؤالی که در اینجا همچنان باقی می‌ماند اینکه اگر مقامات کرملین تصمیم بر حذف پیشه‌وری گرفته باشند مگر امکان دارد که باقروف در چنان جایگاه بالایی که قرار داشت از این مسئله بی‌خبر بوده باشد به هر حال، امکان دارد که حتی علی‌رغم میل باطنی‌اش در این قتل دست داشته یا سکوت کرده باشد.

پیشه‌وری را پس از مرگش، ابتدا در باغچه‌ای در شهر بزونا (۴۵ کیلومتری باکو) دفن کردند اما به خاطر مخالفت‌های ایرانیان تبعیدی با دفن جسد پیشه‌وری در آن محل و اصرار آنها، باعث شد که در ۱۹۶۵ در بیستمین سالگرد ۲۱ آذر، مقامات شوروی جسد پیشه‌وری را بیرون آورده و به گورستان فخری باکو که مدفن قهرمانان و بزرگان ادبی و هنری و نظامی این جمهوری است منتقل کنند مزار جدید او با یک تابوت بتونی مخصوصی درست شده بود تا بعداً در زمان لازم، انتقال استخوان‌هایش به تبریز امکانپذیر گردد. از اسناد فرقه چنین برمی‌آید که سنگ قبرش از جنس گرانیت و مرمر به وزن ۵۰ تنی از اکراین آورده شده بود.<sup>۴۸۸</sup>

اکنون در سمت راست این گورستان، گور او با مجسمه‌اش به چشم می‌خورد و تقریباً در روبروی گور او گور غلام‌یحیی دانشیان قرار دارد. پسر او (داریوش) نیز که در زمان مرگ پدر ۲۰ سال داشت با دختر عمه خود ازدواج کرده به آلمان مهاجرت کرده و به راهی کاملاً متفاوت از راه پدر رفت و زنش معصومه مصور رحمانی، سرخورده و زخمی، تلاش‌های دامنه‌داری را برای

بازگشت به ایران آغاز کرد و سرانجام در در ۱۸ بهمن ۱۳۴۶ به ایران بازگشت.<sup>۴۸۹</sup> ساواک در ایران تلاش کرد برای استفاده تبلیغاتی او را به مصاحبه با روزنامه زن بکشد اما موفق نشد.

استالین نه اولین و نه آخرین رهبر در تاریخ بوده و خواهد بود که برای رسیدن به منافع خود از جنبش‌هایی حمایت کرده و پس از منقضی شدن تاریخ مصرفشان نیز بدست خود آنها را قربانی می‌کند چرا که این قصه‌های تراژیک، تاریخ درازدامنی دارند اما در این شکی نیست که پیشه‌وری به خاطر انتقادات تندش از رهبران روسیه، حتی از شخص استالین از مدت‌ها پیش، روی دست سران کرملین مانده بود و او نیز به مانند رهبران دیگر آذربایجان چون محمدامین رسول‌زاده، نریمان نریمانف که زمانی انگ قومگرایی بر پیشانی‌شان خورده بودند طرد شده بود.

اما در هر حال در این شکی نیست که این دوتا میرجعفر نقش اصلی و تعیین کننده‌ای در بوجود آوردن فرقه دمکرات بازی کرده بودند یکی در این سوی ارس در روستایی در خلخال در ۱۸۹۳م/۱۲۷۲ش و یکی به فاصله‌ای اندک در آنسوی ارس در قبا در ۱۸۹۶م/۱۲۷۵ش متولد شده بود هر دو ترک و از شیفتگان و رهبران کمونیسم بودند از لحاظ سنی سه سال فاصله بین‌شان بود اما دست تقدیر گویی برای همیشه سرنوشت آنها را بهم گره زده بود یکی ۹ سال پیش در ۵۴ سالگی به طرز مشکوکی کشته شده بود و اکنون ۹ سال بعد، آن دیگری در سن ۵۹ سالگی به محاکمه کشیده شده و تیرباران شد.<sup>۴۹۰</sup> یکی از اتهاماتش نیز دست داشتن در قتل میرجعفر اولی بوده!... اما با این حال هیچکس به اندازه او آگاه نبود که چرا و چگونه فرقه دمکرات بوجود آمد، چرا و چگونه از بین رفت، هیچکس به اندازه او آگاه نبود که پیشه‌وری چگونه و چرا کشته شد، اما در روز دادگاه، او در عالم خودش سیر می‌کرد بیشتر دادگاه را نه محکمه که مضحکه تلقی می‌کرد و سرانجام نیز بخشی از حقایق تاریخی را برای همیشه با خود به گور برد.

دادگاه در سال ۱۹۵۶م پس از مرگ استالین، برای محاکمه باقروف و سرلشکر آقاسلیم آتاکیشی‌اف (وزیر کشور جمهوری آذربایجان) و سرلشکر یمیلیانوف (رئیس ک.گ.ب. جمهوری آذربایجان) تشکیل شده بود در جریان محاکمه باقروف که ۱۲ روز طول کشید او به عنوان متهم درجه اول به جرم کشتار، شکنجه و تبعید مخالفان محاکمه می‌شد. «یامن یوسفاف» که در آن زمان در دادگاه حضور داشته و در دفتر دادستانی به عنوان رئیس بخش کار می‌کرده سال‌ها بعد در مصاحبه‌ای در مورد محاکمه باقروف می‌گوید: «در تمام جلسات دادگاه حضور داشتم باقروف خیلی مریض بود زیر بازوهایش را گرفته وارد دادگاه می‌کردند اما هیچ ترس و واهمه‌ای نداشت» در مقابل هزاران هزار و حتی ملیون‌ها انسان کشته شده و تبعید گشته و کودکان یتیم مانده، هیچ کدام را انکار نمی‌کرد تنها می‌گفت: «من به آن نظام اعتقاد داشتم» در آخر صحبت‌هایش گفت که کشتن من نباید بصورت تیرباران باشد بلکه من شایسته آن هستم

که شقه شقه بشوم». او سرانجام در ۷ می ۱۹۵۶ در مسکو تیرباران شد.<sup>۴۹۱</sup>

در وقت تولد میرجعفر پیشه‌وری، میرداماد منجم و پیشگوی روستایشان در حق وی به پدر و مادرش گفته بود «او زندگی پر مخاطره‌ای خواهد داشت برای دور نگهداشتن او از گزند روزگار به مدت هفت سال، هم وزنش برنج و گندم صدقه دهید و والدینش نیز چنین کرده بودند...». اما پیشگوی روستا باید به آن مطلبی اضافه می‌کرد: مردی چپ‌گرا، متواضع و رنج کشیده که شکست‌ها و ناکامی‌های بسیاری در زندگی‌اش خواهد دید و مسبب اصلی ناکامی‌هایش هم، نه دشمنانش چون نظام سلطنتی ایران یا عمال انگلستان یا آمریکای سرمایه‌داری، بلکه از سوی دوستان روسی‌اش خواهد بود و او استاد عبرت نگرفتن از تاریخ خیانت‌بار رفقای روسی‌اش در حق خود و مردم خود خواهد بود!

شاید در آن لحظات آخری که بر روی تخت بیمارستان، غرق در خون و خنجر دوستان نشسته برقلب، چشم انتظار دیدن تنها پسرش بود و مقامات امنیتی روسی از بجا آوردن این آخرین خواسته ساده‌اش نیز دریغ می‌کردند غمگینانه، بارها این شعر شاعر عرب را زیر لب زمزمه کرده باشد:

«یک زمانی برادرانی داشتم من  
به آنان به مانند پیراهنی از زره فولادین اعتماد داشتم!  
اما امروز می‌بینم که  
همگی دشمن من شده‌اند،  
آنان را به مانند تیرهای نوک تیزی می‌دیدم  
واقعاً چنین بودند  
اما اینک قلب مرا سوراخ کرده‌اند!»

## ۲۱ - آوارگی‌های ملامصطفی بارزانی

وای به حال آنانی که وطنی از آن خود ندارند

نیچه

بارزانی‌ها در نقده بودند که سرهنگ غفاری به نمایندگی از طرف سرتیپ همایونی وارد نقده شده ضمن مذاکره با بارزانی از او می‌خواهد که برای مذاکره به تهران بیاید. مصطفی بارزانی با شیخ احمد که رئیس روحانی و برادر بزرگ او بود مشورت کرده با صلاحدید او موافقت کرده و در معیت سرهنگ غفاری در ۲۹ آذر به مهاباد آمده پس از دیدار با ژنرال همایونی، به همراه

سرهنگ غفاری، میرهاج و عزت عبدالعزیز عازم تهران می‌گردد تا با شاه و رزم‌آرا و قوام مذاکره کند.<sup>۴۹۲</sup> به افراد ایل سفارش کرده بود که اگر تا ده روز از تهران برنگردد بر علیه ارتش ایران وارد جنگ شوند.

این مذاکرات برای هر دو طرف ضروری بود از یک طرف، حکومت ایران نمی‌خواست وارد درگیری با قوای متهور و بسیار ورزیده بارزانی گردد که سابقه مبارزاتی طولانی با دولت‌های عثمانی و عراق داشتند و از طرف دیگر، بارزانی نیز در پی اغتنام فرصت بودند تا بهار سر برسد چرا که در میان برف و بوران و انسداد راهها، امکان حرکت به همراه خانواده‌ها و زنان و کودکان سخت بود. در تهران به بارزانی سه پیشنهاد شد:

راه حل اول اینکه، سلاح‌های خود را تحویل داده تا به همراه خانواده و ایلشان که در حدود ۱۰۰۰۰ نفر بودند در منطقه الوند، واقع در نزدیکی همدان اسکان یابند. راه حل دوم اینکه، کسانی که در میان بارزانی‌ها سابقه محکومیت دارند دولت ایران به آنها اجازه می‌دهد در ایران بمانند ولی بقیه خاک ایران را تخلیه نمایند. راه حل سوم اینکه، فورا با خانواده‌های خود همگی خاک ایران را تخلیه کرده به عراق بروند.<sup>۴۹۳</sup>

مصطفی بارزانی در ۹ بهمن به اتفاق سرهنگ غفاری برای مشورت با برادر بزرگش شیخ احمد که رهبر قبیله بود به نقده برمی‌گردد ظاهرا پس از مشورت، راه حل سوم یعنی بازگشت به عراق را انتخاب می‌کند. دلایل متعددی وجود داشته که بارزانی نمی‌توانسته با دو پیشنهاد دیگر حکومت ایران موافقت کند یکی از دلایل مهم‌اش این بوده که در بین نیروهای او افسرانی عراقی و همچنین ایرانی وجود داشته که بر علیه حکومت خودشان جنگیده بودند و مجازاتشان از سوی حکومت‌هایشان مرگ حتمی بود همچنین، خود مصطفی بارزانی نیز نسبت به حکومت ایران بدبین بود در نتیجه، او تا آمدن بهار، سه ماه در آشنویه سپری کرده سپس به همراه افرادش سعی می‌کند از ایران خارج گردد.<sup>۴۹۴</sup>

در تهران کمیسیونی مرکب از تیمسار احمدی وزیر جنگ، تیمسار رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش و وزیر امور خارجه در وزارت دارائی تشکیل شد و پس از مذاکراتی تصمیم گرفته شد که چون ایل بارزانی مایل به قبول تابعیت و اسکان دائم در ایران شده‌اند در نتیجه، کمیسیون تصمیم گرفت علی‌الحساب مبلغ سه میلیون ریال برای هزینه یک ماهه افراد بارزانی اختصاص دهد همچنین، تهیه وسایل حرکت آنها فعلا در محلی موقتی فراهم شود تا بعدا در نقاطی مناسب اسکان داده شده و به امر کشاورزی و حشم‌داری اشتغال ورزند.<sup>۴۹۵</sup> هیئت وزیران ضمن تایید تصمیم کمیسیون برای اجرای آن «مقرر می‌دارد که کمیسیونی مرکب از نمایندگان وزارت جنگ و دارایی و کشور هرچه زودتر به نقاطی که افراد ایل فعلا سکونت دارند حرکت نموده و در خلع سلاح و پرداخت وجه و سرشماری و تامین اعاشه و تهیه وسایل حرکت آنها به نقاط مناسب

اقدام و نظارت کامل بعمل آورند<sup>۴۹۶</sup>»

اما ملامصطفی پس از بازگشت از تهران، نظرش تغییر یافته بود روز ۱۵ بهمن مهلت ضرب-العجل ستاد ارتش به بارزانی‌ها تمام می‌شد وقتی زمان مهلت سپری شد سرتیپ همایونی در نقده از وی خواست که در اسرع وقت تصمیمی را که در تهران گرفته شده بود، به اجرا در بیاورد، ملامصطفی از وی ۲۴ ساعت مهلت خواست تا شیخ احمد را ببیند و نظر وی را نیز در این رابطه جویا شود ملامصطفی پس از دیدار با شیخ احمد، به همایونی پاسخ داد که شیخ احمد زیربار تصمیم تهران نمی‌رود.

به نظر می‌رسد که ملامصطفی خود نیز پیشنهاد تهران را نپذیرفته بود، اما در تهران نمی‌خواست این نظر را به طور شفاف به دولت ایران ابراز نماید و اعلام آن را به تأخیر انداخته بود تا پس از بازگشت و جستن از خطر، آن را علنی کند. او منتظر سپری شدن زمستان و باز شدن راهها بود. بارزانی‌ها سه ماه زمستان را در اشنویه گذراندند اما به اواخر اسفندماه که رسید حملات ارتش ایران برای بیرون راندن آنها از منطقه آغاز شد. بارزانی‌ها از ۲۱ اسفندماه ۱۳۲۵ تا ۲۴ فروردین ۱۳۲۶ در چندین منطقه با نیروهای نظامی ایران درگیر شدند و این درگیری‌ها در اسناد مختلف وزارت کشور (ژاندارمری) ایران منعکس شده که البته بدون اینکه به میزان تلفات و شکست‌های ارتش اشاره شده باشد.

در این زمان، برخی رؤسای عشایر مانند رشیدبیگ و نوری‌بیگ که پیشتر با بارزانی‌ها متحد بودند تسلیم ارتش شاهنشاهی شدند حتی فراتر از آن، راه مزدوری در پیش گرفته و به جنگ با بارزانی‌ها پرداختند. اولین برخورد در ۲۴ اسفند در «ترگه‌ور» رخ داد که جزیی بود اما جنگی شدید در ۲۶ اسفندماه ۱۳۲۵ در نالوس (واقع در بین نقده و اشنویه) روی داد که در آن یک گردان پیاده ایرانی تقریباً متلاشی شد. در این جنگ یک افسر و ۱۲ سرباز کشته شدند و ۵ افسر و ۱۷ درجه دار و ۳۰۰ سرباز نیز به اسارت بارزانی‌ها درآمدند.<sup>۴۹۷</sup> این شکست ارتش ایران بازتابی گسترده داشت. بر طبق گزارش فرمانده هنگ ژاندارمری ارومیه، درگیری بین طرفین بار دیگر در دوم فروردین ۱۳۲۶ در ارتفاعات جنوبی و غربی شیطان‌آباد رخ داد که در طی آن، ارتفاعات به تصرف ارتش در می‌آید اما دو نفر از ژاندارم‌ها کشته می‌شوند و بارزانی‌ها سلاح‌ها و مهمات آنها را به یغما می‌برند<sup>۴۹۸</sup> درگیری دیگر در روز سوم فروردین روی داد که در نتیجه آن، ۱۴ نفر از ارتشی-ها کشته و ۱۶ تن دیگر به اسارت بارزانی‌ها درآمدند.<sup>۴۹۹</sup>

در روز ۲۴ فروردین ۱۳۲۶ همراهان غیرنظامی ایل که اکثریت داشتند با شیخ احمد برادر ارشد ملامصطفی از رودخانه گادر گذشته خود را به دولت عراق تسلیم کردند. ملامصطفی نیز امید به بخشش دولت عراق داشت اما اعدام چهار افسری که با شیخ احمد خود را تسلیم کرده بودند

باعث شد که او از عراق بازگشته و راهی جز رفتن به شوروی نداشته باشد. چون ترکیه و ایران نیز مایل به دادن پناهندگی به آنها نبودند<sup>۵۰۰</sup> چرا که تا این زمان، او با قوای سه کشور عراق، ایران و ترکیه جنگیده بود پس مجبور شد به همراه ۵۰۰ نفر از نیروهایش که همگی مردان جنگی بودند از مرز عراق بسوی شوروی حرکت کند در این راهپیمایی شورانگیز دوباره که حدود دو ماه طول می کشد آنان در درگیری متعدد با قوای ایران، عراق و ترکیه بارها وارد خاک ترکیه و عراق شده سپس به ایران باز می گردند و سرانجام در پنجم خرداد ۱۳۲۶ از مرز ترکیه وارد ایران شده و بسوی شهرستان ماکو، مرز ایران و روسیه، پانصد کیلومتر را در عرض ۲۰ روز که توام با درگیری های متعدد با ارتش ایران بوده راهپیمایی می کنند تا اینکه در ۲۶ خرداد به رود ارس می رسند.

شاه که در این زمان در حال دیدار از شهر اردبیل بوده در دستوری که در ۱۶ خرداد داده نارضایتی و عصبانیت اش از شکست ها و عملکرد ارتش در قبال بارزانی ها کاملا پیداست او در دستورش می نویسد «اگر فرماندهان ستون ها تا ۴۸ ساعت دیگر با بارزانی ها تماس نگیرند شدیداً تنبیه خواهند شد»<sup>۵۰۱</sup> و رزم آرا رئیس ستاد ارتش نیز دستورات شدیدی صادر می کند اما در ۹ ژوئن ۱۹/۱۹۴۷ خرداد در کوه قزلداغ بین خوی و ماکو درگیری پیش می آید که نیروهای ۵۰۰ نفری بارزانی بار دیگر، شکست سختی بر ارتش ایران وارد می سازند، تلفات ارتش چنین ذکر شده: ۳۱ کشته و ۳۵ زخمی. و در بین زخمی ها برخی سربازان سه یا چهار گلوله خورده و سروان بخردنیا فرمانده گروهان نیز در نتیجه انفجار نارنجک ها دو چشم خودش را از دست داده بود اما از برزن ها تنها دو نفر جان باخته بودند. در شب ۱۹ خرداد نیز گردانی از ارتش در جاده ماکو و شوط گرفتار بارزانی ها شده و بوسیله نارنجک، تلفات قابل ملاحظه ای به سرنشینان کامیون های حامل سربازان وارد آوردند<sup>۵۰۲</sup> این درگیری در گزارش فرماندار ماکو به قوام السلطنه چنین منعکس شده:

محترماً به عرض حضر اشرف میرساند طبق اطلاع حاصله بارزانیها از قزلداغ عبور و پس از تصادم مختصری با قوای دولتی که منجر به تلفاتی از طرفین شده بقریه هاسون وارد و قریب ۳۶ ساعت در قریه مزبور متوقف شدند...<sup>۵۰۳</sup>

ورود دوباره بارزانی ها در پنجم خرداد ۱۳۲۶ از مرز ترکیه به ایران و راهپیمایی موفقیت آمیزشان که پانصد کیلومتر را در عرض ۲۰ روز پیموده و سرانجام در ۲۶ خرداد وارد خاک روسیه می گردند باعث شد که در تهران انتقادات تندی نسبت به عملکردهای ارتش گردد، به طوریکه در این زمان در آذربایجان غربی، ارتش ایران بالغ بر ۱۵ گردان پیاده، دو هنگ سوار، چندین آتشبار و دو گروه نیروی هوایی داشت!<sup>۵۰۴</sup>

گروه پانصد نفری بارزانی سرانجام در ۲۵ خرداد به رود ارس رسیدند بیمار، گرسنه، حتی

کفشی به پا نداشتند! بجای کفش بر پاهایشان پارچه‌های کهنه پیچیده بودند که از دیدن وضع-شان، مو بر تن آدمی راست می‌شد. سه پوست بزی را بصورت خیک درآورده باد کرده و بصورت کلک درآورده سوار بر آن شدند از رودخانه دسته دسته عبور کردند و بقیه نیز از طریق گذاری که پیدا کردند وارد قلمرو اتحاد جماهیر شوروی شده و بدین ترتیب، در ۲۶ خرداد ۱۳۲۶ گروه ۵۰۰ نفری بارزانی‌ها از طریق نخجوان عبور کرده وارد خاک آذربایجان و جلفا شده از طرف حکومت آذربایجان برایشان کفش و لباس بردند و یک جفت کفش خوب هم برای مصطفی بارزانی آوردند اما او از قبول آنها امتناع کرده و گفت از همان کفش‌هایی که به پیشمرگان داده-اند به او بدهند.<sup>۵۰۵</sup>

از این زمان، آوارگی‌های ۱۲ ساله او در سرزمین شوراها آغاز می‌گردد. تقریباً کمتر منابعی به زبان فارسی وجود دارد که به شرح این ۱۲ سال حضور او که بیشتر در باکو گذشته پرده بردارد.<sup>۵۰۶</sup> اما منابع روسی و آذربایجانی در این زمینه خوب هستند مخصوصاً خاطرات پاول سودوپلاتوف (۱۹۰۷-۱۹۹۶) مامور افسانه‌ای سازمان اطلاعات شوروی (NKVD) جالب است او همان کسی است که شاهکاری چون کشتن تروتسکی در مکزیک را در کارنامه خود دارد که بلافاصله او را به سراغ بارزانی می‌فرستند.

براساس این منبع، بارزانی ۴۴ ساله پس از درگیری‌های متعدد با ارتش ایران، سرانجام به ارس نزدیک می‌شود ابتدا در ۲۴ خرداد ۱۳۲۶ دو نفر از افرادش وارد روسیه شده و نامه او را به استالین تقدیم مامور مرزبانی می‌کنند اما پاسخ مسکو به تأخیر می‌افتاد. صبح ۱۶ ژوئن/۲۵ خرداد، بارزانی در مرزهای ایران که توسط محافظان شخصی خود احاطه شده بوده، ظاهر می‌گردد و می‌خواهد مذاکره کند تا با قوای خود وارد اتحاد جماهیر شوروی گردد. اما مرزبان‌ها فقط یک وظیفه دارند: اینکه وارد بحث نشوند و کردهایی که قوانین مرزی را نقض کرده‌اند، توقیف کرده و خلع سلاح کنند. در ۲۶ خرداد ۱۳۲۶ تعداد ۱۶۰ نفری که زخمی بوده و یا گرسنگی امانشان را بریده بود از رودخانه عبور می‌کنند ملامصطفی وقتی مطمئن می‌گردد به روی آن گروه اول آتش گشوده نشد روز بعد، بقیه افراد را راهی می‌کند، در تاریخ ۱۹ ژوئن/۲۸ خرداد، وزارت امور داخلی اتحاد جماهیر شوروی در پیامی به استالین، ورود آنها را اعلام کرده و می‌نویسد که تعداد کل آنها ۴۹۹ نفر است. هر چه سلاح همراه داشتند از آنها گرفته می‌شود که شامل: ۳۰۳ تفنگ، ۵ مسلسل، ۵۵ کلت کمری، ۵۴ نارنجک، ۱۳ دوربین شکاری و ۱۳۰۰۰ فشنگ. آنان بخشی از سلاح‌های خود را در نی‌زارهای طرف ایران پنهان کرده بودند.

کردهای بازداشت شده به نخجوان منتقل شده و در آنجا تحت حمایت مرزبانان قرار می‌گیرند. مدتی در جلفای شوروی نگهداری می‌شوند سپس به آبشرون منتقل می‌گردند. خود بارزانی را از آنها جدا کرده پس از مدتی کوتاه که در شوشای (قرباباغ) نگهداشته بودند به باکو

می‌فرستند در اینجا بود که به محض رسیدن بارزانی به باکو، بلافاصله سودوپلاتوف مامور سازمان اطلاعات شوروی از طرف آبوکوف به سراغ او می‌آید بارزانی خطاب به او و باقروف بارها می‌گوید که آماده است برای سوسیالیسم بجنگد. سودوپلاتوف در خاطرات خود می‌نویسد:

من به عنوان نماینده دولت اتحاد جماهیر شوروی به بارزانی معرفی شدم. این اولین بار در زندگی من بود که من با یک فئودالیست واقعی روبرو شدم. با این وجود، بارزانی را یک سیاستمدار با نفوذ و یک رهبر نظامی با تجربه دیدم. وی گفت: در طول ۱۰۰ سال گذشته، کردها بیش از ۸۰ بار علیه ایرانیان، عراقی‌ها، ترک‌ها و انگلیسی‌ها شورش کرده‌اند و بیش از ۶۰ بار آنها از حمایت روسیه برخوردار بوده‌اند.

در پاسخ، من اعلام کردم که اتحاد جماهیر شوروی آماده است تا افسران وی، آموزش‌های ویژه‌ای را در مدارس و آکادمی‌های نظامی ما دریافت کنند. به او اطلاع دادم که اسکان کردها از آذربایجان به آسیای میانه موقتی است تا زمانی که شرایط بازگشت آنها به کردستان عراق فراهم گردد ... ۵۰۷

اما در اینجا سودوپلاتوف در خاطرات خود به نقطه جالبی اشاره می‌کند و اینکه آباکوموف به من سپرده بود که به هیچوجه در مورد موافقت استالین برای تحصیل کردهای بارزانی در مدارس نظامی را با میرجعفر باقروف در میان نگذارم! علت آن در ادامه خاطرات روشن می‌شود باقروف می‌خواست از وجود کردهای بارزانی برای تثبیت اوضاع در آذربایجان ایران استفاده کند. اما در مسکو فرض بر این بود که بارزانی می‌تواند نه در ایران، بلکه در عراق و برای سرنگونی رژیم عراق وابسته به انگلیس مفید باشد.

اما آنچه مقامات روسی را به تعجب وامی‌داشت کیش شخصیت و پرستش ملامصطفی توسط همراهانش بود که در حد خدا او را می‌پرستیدند! بنابراین، برای از بین بردن و یا سست کردن این رابطه، رهبری اتحاد جماهیر شوروی تلاش کرد کردها را از مصطفی بارزانی جدا کند تا کردها را به جامعه مدنی جذب کند! تعدادی از آدم‌های خود را داخل آنها کرده و برای تبلیغات کمونیستی در بین کردها کوشیدند اما اصلاً موفقیت‌آمیز نبود چرا که گوش کردها برای غریبه‌ها بسته بود!

در همین رابطه، پاول سودوپلاتوف می‌گوید هنگامی که در تاشکند یک خبرچینی به محفل بارزانی فرستادیم اما بزودی این شخص کالا ناپدید شد!.

در اکتبر ۱۹۴۷، بارزانی نامه‌ای به رهبر کمونیست‌های آذربایجان میرجعفر باقروف ارسال کرد و از وی موارد زیر را خواش کرد:

۱. به من اجازه بدهید تا با حامیانم دیدار کنم.

۲. ایجاد شرایط برای آموزش آنها.



۳. سازماندهی چاپ یک ماهنامه.

۴. ارائه شکایتی به سازمان ملل در مورد سیاست ناعادلانه‌ای که در قبال کردها در پیش گرفته شده.

۵. تشکیل جلسه با استالین.

اما به تمناهای او ترتیب اثر داده نمی‌شود در ۱۵ نوامبر/۲۳ آبان بارزانی نامه دیگری به میرجعفر باقروف نوشته ضمن ستایش باقروف به عنوان «رهبر ملل شرق» می‌نویسد:

ما واجب دانستیم که سرنوشت خود را با کشور اتحاد جماهیر شوروی پیوند زنیم، زیرا این قدرت، تکیه‌گاه آزادی و امید خلق‌هاست... وی در پایان نامه از باقروف می‌خواهد «به رزمندگان نهضت آزادی که در وضعیت بسیار پریشان، ناامید و تحقیرآمیزی قرار دارند، توجه کنند»<sup>۵۰۸</sup>

اما میرجعفر باقروف به رهبر کردها مشکوک بود چرا که مصطفی بارزانی در زمان اقامت در آذربایجان، جلسات متعددی با کردهای ساکن در اینجا برگزار کرده و بارها برای آشنایی با کردهای ارمنستان به ایروان رفته بوده، حتی با تلاش و پیشنهاد وی، آثار نویسندگان و شاعران کرد را در باکو منتشر کرده و یک رادیو کردی در ایروان افتتاح شده بود. همچنین، در آن زمان دانشکده زبان کردی در دانشکده پداگوژی ایروان افتتاح و کمیته ویژه‌ای جهت انتشار ادبیات کردی در انتشارات دولتی ارمنستان (آرمگوزیزدات) تأسیس شده بود علاوه بر همگی اینها، بخش کردی اتحادیه نویسندگان ارمنستان، گروه مطالعات کردستان در آکادمی علوم ارمنستان و دانشکده کرد در دانشگاه ایروان را تأسیس کرده بود و بالاتر از تمامی اینها، ایده بارزانی بازگرداندن منطقه خودمختار کرد در آذربایجان بود که باقروف از آن نفرت داشت. همچنین، در قلمرو لاپچین و کلبجار «کردستان سرخ» وجود داشته. ایده بازسازی این ساختار، که بعداً از بین رفت، هم در مسکو و هم در باکو با نگرش منفی روبرو شد.

همچنین، باقروف از روابط قبیله‌ای و سلسله مراتب سنتی در بین کردها راضی نبود البته بارزانی یک درخواست مهم دیگری نیز داشت این که، پس از بازگشت به عراق، استالین از او برای تأسیس یک کشور کردی حمایت کند. اما از خاطرات سودوپلاتوف چنین برمی‌آید که استالین به این ایده علاقه‌ای نداشته. بارزانی اعلام می‌کند که قصد دارد به نبرد علیه مقامات ایران ادامه دهد و دولت شوروی اسلحه، مهمات و شرایط آموزش برای او فراهم کند و اجازه بازگشت به ایران را بدهد اما این درخواست آخری برای هر دو رهبری هم در مسکو (استالین) و هم در باکو (باقروف) خوشایند بود. علت آن مشخص است چون باز پای مسئله نفت به میان می‌آید! چرا که قرارداد نفت قوام-سادیچکف بصورت نسبی بسته شده بود و در صورت تصویب مجلس پانزدهم ایران قطعی می‌شد و مجلس پانزدهم در ۲۹ مهر ۱۳۲۶ قرارداد قوام-سادیچکف را رد کرد و داغ امتیاز نفت را برای همیشه بر دل خرس بزرگ نشانند. هنگامی که قرارداد رد

گردید، سادچیکف که قبلاً، قوام‌السلطنه را «سیاستمدار بزرگ خاورمیانه» نامیده بود این بار مقامات شوروی ضمن حملات شدید، او را «رجل مرتجع» نامیدند!

در این زمان بار دیگر، در کنار تکاپوهای کردهای بارزانی، پرونده مهاجرین فرقه دمکرات نیز از دیدگاه ک.گ.ب. گذشت و افراد مشخصی برای آینده انتخاب شدند تا امکانات لازم در جهت آموزش آنان فراهم شود در مرحله اول، یک گروه ۱۰۰ نفری را به مدرسه حزبی فرا خواندند تا با آموزش مارکسیزم لنینیسم آشنا شوند. دفتر مرکزی فرقه در خیابان «صمدورقون» رونق گرفت و کار رادیو و روزنامه آذربایجان نیز از همین جا اداره می‌شد. رادیو همان کادر خود را در تبریز به همراه داشت: چشم‌آذر گوینده بخش آذربایجانی، علی گلاویژ گوینده بخش کردی و حاتمی نیز بخش فارسی را اداره می‌کرد. مسئول کل تبلیغات رادیو همراه با نشریه آذربایجان نیز به عهده محمد بی‌ریا بود.<sup>۵۰۹</sup>

در همین زمان، میرجعفر باقروف (دبیر حزب کمونیست آذربایجان) به استالین پیشنهاد کرد که نیروهای بارزانی نیز در یکی از اردوگاه‌های ساحل دریای خزر برای آموزش نظامی منتقل شوند مسکو با این پیشنهاد موافقت کرده و ۲۵ افسر نیروهای مسلح شوروی به همراه تجهیزات نظامی، آموزش پانصد نیروی بارزانی را به عهده گرفتند.<sup>۵۱۰</sup>

آدم یاد سخن کارل مارکس می‌افتد او در ابتدای کتاب «هجدهم برومر لویی بناپارت» می‌نویسد «حوادث در تاریخ دوبار تکرار می‌شود بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی» و این بار مثل اینکه، تشکیل دوباره فرقه دمکرات و آموزش کردهای بارزانی بصورت کمیک تکرار می‌شد!

در کنار عدم تصویب قرارداد نفت ایران و روسیه توسط مجلس پانزدهم در ۲۹ مهر ۱۳۲۶، حکومت ایران دست به اتخاذ تدابیر مرزی متعددی جهت جلوگیری از عکس‌العمل شوروی زده و در منطقه آذربایجان و کردستان در خصوص کنترل افراد باقیمانده از حکومت‌های فرقه دمکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد، کوشش‌های دامنه‌داری را آغاز کرد.

کنسولگری ایران در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۲۶ از باکو در گزارشی محرمانه در مورد تحرکات افراد فرقه دمکرات و بارزانی‌ها به وزارت امور خارجه ایران، چنین می‌نویسد:

پس از رد قرارداد شرکت نفت از طرف مجلس شورای ملی با اجرای تحریکات ماجراجویان فراری ایران را تقویت نموده و بیش از پیش به آنها کمک و مساعدت کرده در وضعیت آنها بهبودی حاصل شده ... در روزنامه‌های چاپ بادکوبه بیان نموده‌اند که آذربایجان ایران جزو آذربایجان قفقاز و آذربایجان جنوبی نام نهاده‌اند... برای این منظور به نشر مقالات و اتهامات و تبلیغات و نشان دادن فیلم آن طرف ارس قناعت نکرده استاسیون رادیوی سری را در بیزوآباد نزدیک مردکان تاسیس و مرتباً تحریک و تهدید می‌کنند و به ماجراجویان نیز دستور داده

شده روزنامه را نیز چاپ و انتشار دهند یقین است روزنامه‌های مزبور را با وسایلی می‌خواهند در نقاط آذربایجان و کردستان منتشر نمایند...فرقه دمکرات را که تقریباً از بین رفته بود ایجاد کرده و جلسات خصوصی آنها در هر هفته یکبار غیر از مواقع فوق‌العاده تشکیل می‌شود...<sup>۵۱۱</sup>

این گزارش محرمانه در ادامه می‌نویسد که روس‌ها از بین افراد و رهبران فرقه بیشتر به چهار نفر اعتماد و نظر دارند این چهار نفر عبارت از کاویان، پادگان، غلام یحیی و محمد بی‌ریا هستند و اداره‌ای برای رسیدگی به کارهای فراریان فرقه تحت ریاست غلام‌یحیی دانشیان ایجاد شده...

نصراله بهنام سرکنسولگری ایران در باکو در گزارشی به تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۲۶ ضمن رصد تحرکات افراد فرقه دمکرات و بارزانی‌ها در خاک روسیه می‌نویسد:

کلیه متجاسرین آذربایجان در بادکوبه اقامت دارند و مورد مهر و محبت اولیای امور آذربایجان قفقاز می‌باشند طایفه بارزانی‌های کرد عراق هم در این نواحی سکونت دارند و غالباً آنها را به خدمات نظامی گماشته‌اند و ملامصطفی بارزانی لباس افسری پوشیده و دارای درجه نظامی است و فراریان آذربایجان و دانشجویانی که متجاسرین به این صفحات اعزام داشته‌اند...تجمع این عده در بادکوبه مجاور ایران قابل ملاحظه است...با عرض مراتب بالا، اوضاع از هر حیث حائز اهمیت بوده و احتمال قوی می‌رود به عنوان دلسوزی برای اهالی آذربایجان، مجدداً شروع به تبلیغات مضره در آن سامان بنمایند بنابراین اقتضا دارد به مناطق مرزی بیش از پیش توجه گردد و آمد و رفت را کاملاً تحت مراقبت قرار داده نیروی لازم تمرکز داده و در جلب رضایت ساکنین نقاط و تحیب نسبت به عشایر و ایلات در آن صفحات فرو گذار نشود...<sup>۵۱۲</sup>

جالب اینکه در پایان این گزارش، سرکنسول ایران پیشنهاد می‌کند که اطفال روسای عشایر را در ظاهر به عنوان ادامه تحصیل اما در باطن به عنوان گروه به تهران ببرند تا عشایر نتوانند «مرتکب عملیات برخلاف قاعده بشوند» همچنین، پیشنهاد می‌کند که در نقاط مرزی آذربایجان، مامورین از اهالی محل و یا از بین آذربایجانی‌ها انتخاب نگردد چون کردها مخالف هستند. کردها به اصل و نسب خیلی اهمیت می‌دهند و «مایل هستند که استاندار یا فرماندار از اشخاص برجسته و از تهران گسیل گردد». سر کنسول در آخر به حکومت ایران پیشنهاد می‌کند که به تحیب طوایف اکراد پرداخته و رضایت آنها فراهم کند و در آخر می‌نویسد «اکراد با مهربانی و محبت ولو ظاهری باشد فریفته می‌شوند و بدین ترتیب هم می‌توان از آنها در موقع استفاده نمود<sup>۵۱۳</sup>».

البته عملکردهای حکومت ایران در این برهه هوشمندانه بوده و در تحیب و جلب رضایت گروه‌های متنفر در خطه آذربایجان و کردستان کوشیده و موفق نیز می‌گردد بطوری که علی

منصور استاندار آذربایجان یک ماه بعد در ۹ دی ۱۳۲۶ در مورد پیشنهاد سرکنسول ایران جهت تحجیب و جلب رضایت طوایف مختلف در آذربایجان و کردستان می‌نویسد:

در طرز رفتار مامورین دولت نسبت به سکنه نواحی مزبور توجه و دقت بعمل می‌آید و بطور کلی رعایت آسایش و رفاه آنها ملحوظ است می‌باشد اما در مورد طوایف و عشایر که مقامات نظامی مستقیماً آنها را تحت نظر دارند بقدری برای روسای آنها مزایا قائل شده‌اند که به حد افراط رسیده چنانکه حتی پاره‌ای عناصر مشکوک را که چندان سوابق خوبی هم ندارند مشمول مساعدت نموده به آنها نشان و مدال و اسلحه داده...<sup>۵۱۴</sup>

بعدها که ساواک فعالیت‌های بارزانی و افرادش را در خاک شوروی رصد کرده در گزارشی می‌نویسد:

مصطفی بارزانی فردی است با اراده آهنین و شخصیت قوی که برای اجرای مقاصد شوروی کاملاً مناسب می‌باشد. پس از پناهنده شدن وی، مقامات شوروی ب فکر تربیت و آموزش او افتاده و برای اجرای نیت خود تاکنون در ذخیره نگهداشته‌اند. ضمناً سیصد نفر همراهان او که در اثر جنگ‌های متوالی فوق‌العاده زبده و ورزیده شده بودند با تعلیمات کافی بصورت دستگاه ضربت قوی درآمده است...<sup>۵۱۵</sup>

میرجعفر باقروف که در زمان عدم تصویب قرارداد نفت ایران و روسیه از سوی مجلس ایران، به وجود بارزانی‌ها به عنوان نیروی کمکی در کنار افراد فرقه دمکرات آذربایجان نیاز داشت و به خواست او، بارزانی‌ها جهت آموزش به کنار خزر منتقل شده بودند اما وقتی این نیاز رفع می‌شود دیگر باقروف حضور آنها را در آنجا به ضرر آذربایجان تشخیص داده در نتیجه، پیشنهاد می‌کند که باید بارزانی و نیروهایش از مرز ایران و آذربایجان دور گردند!

بدنبال این نظر باقروف، بنابر تصمیم شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی، در مورخ ۹ اوت ۱۸/۱۹۴۸ مرداد ۱۳۲۷ گروه بارزانی از باکو خارج شده و به تاشکند (ازبکستان) منتقل می‌گردند و آنها به صورت تدریجی و دسته دسته به مراکز کالخور منتقل گشته که در واقع می‌توان آن را تبعید نامید، بخشی از کردها در مزارع جمعی ازبکستان و بخشی از آنها به استان آلتای منتقل می‌گردند. رهبرشان مصطفی بارزانی نیز در خانه‌ای در نزدیکی تاشکند مستقر شد روس‌ها با فاصله انداختن میان رهبر و افرادش می‌خواستند با گذشت زمان، روابط سنتی و کیش شخصیت او را سست کنند اما تلاشی که به نوشته‌ی سودوپلاتوف بی‌فایده بوده و علیرغم همه تلاش‌ها و گذشت زمان، بارزانی‌ها به رهبرشان وفادار ماندند و اعتصاب‌های متعددی را ترتیب دادند که خواستار برقراری رابطه دائمی با رهبرشان بودند. سودوپلاتوف با ناراحتی می‌نویسد:

تلاش‌های ما برای نفوذ در بین بارزانی‌ها و جذب یکی از کردها توسط سرویس امنیتی با موفقیت روبرو نشد. ما موفق شدیم یک افسر جوان را که در آکادمی نظامی ما تحصیل می‌کرد،

استخدام کنیم، اما پس از بازگشت به تاشکند، او خیلی زود بدون هیچ اثری ناپدید شد. ما نتوانستیم او را پیدا کنیم.<sup>۵۱۶</sup>

تاریخ‌نگاری کردها، مسبب انتقال و تبعید کردهای بارزانی از باکو به ازبکستان را بیشتر باقروف و البته به یاری لاورنتی پاولوویچ بریا رئیس کمیساریای خلق در امور داخلی می‌داند اما از خاطرات پاول سودوپلاتوف چنین برمی‌آید که ایده جابجایی کردها از جمهوری آذربایجان به ازبکستان از ابتدا تصمیم مسکو و استالین بوده است. از این اختلاف نظر چنین می‌توان استنباط کرد که جابجایی کردها از جمهوری آذربایجان به ازبکستان، از ابتدا تصمیم مسکو و استالین بوده اما در برهه‌ای موقت یعنی مقارن با احتمال عدم تصویب قرارداد نفت ایران و روسیه، چون باقروف فکر می‌کرد به آنها در کنار افراد فرقه دمکرات نیاز باشد پس، آنها را برای مدتی در آذربایجان نگهداشت اما وقتی تاریخ مصرف‌شان سپری شد آنها را از آذربایجان دور کرد.

در اواخر سال ۱۹۴۸، مصطفی بارزانی با رهبر کمونیست ازبکستان یوسوپوف ملاقات کرد و در آن جلسه، بارزانی نارضایتی خودش را از شرایط گروهش اعلام کرد و از یوسوپوف خواست جلسه‌ای با استالین ترتیب دهد تا در مورد اوضاع و برنامه‌های آینده صحبت کند. در واقع، هرکس در پی این بود که کلاهی از این نمد بسازد! در آن زمان (تا اواسط دهه ۵۰) اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه قصد داشت از کردها هم در عراق و هم در سوریه به عنوان متحد خود بر علیه غرب استفاده کند. بارزانی نیز به دنبال منویات خود یعنی ایجاد دولت «کردستان مستقل» در ایران یا عراق بود!

بارزانی از ازبکستان، نامه‌های متعددی به استالین می‌نویسد اما به هیچکدام پاسخ داده نمی‌شوند بارزانی فکر می‌کند که شاید نامه‌ها به دست استالین نمی‌رسد، بنابراین وی از زنی در محله می‌خواهد که به مسکو برود و نامه‌اش را در آنجا به صندوق پستی بیندازد!

سال‌های سخت و تبعید بسرعت می‌گذرد و استالین در ۱۹۵۳ می‌میرد فشار نه تنها بر بارزانی‌ها بلکه بر تمامی زندانیان، تبعیدیان دستگاه استالینیستی برداشته می‌شود اما کردهای بارزانی تا ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸/۲۳ تیر ۱۳۳۷ همچنان در ازبکستان می‌مانند و تنها پس سقوط پادشاه فیصل دوم به عراق برمی‌گردند.

مقامات و ماموران امنیتی ایران لحظه لحظه حرکت مصطفی بارزانی و یارانش را از شوروی به سوریه و از آنجا به عراق را در سال ۱۳۳۷ش رصد کرده و با توجه به حساسیت و اهمیتی که بر آن قائل بودند گزارش‌های متعددی ارسال کرده‌اند ساواک در گزارش سری خود از این‌که مراجعت او به عراق و زادگاه خود ممکن است باعث تهیج احساسات اکراد ایرانی و موجب اغتشاشات و آشوب و خطرانی برای دولت ایران در پی داشته باشد گوشزد کرد که اقدامات

احتمالی لازم در این مورد صورت بگیرد. وزارت امور خارجه ایران به نقل از سفارت ایران در بغداد در گزارش محرمانه خود از بازگشت بارزانی از شوروی به عراق می‌نویسد:

روز چهارم مهرماه ۱۳۳۷ ملامصطفی بارزانی و همراهان وارد بغداد می‌شوند و از همین حالا عده‌ای زیادی از اکراد سلیمانیه و اطراف برای استقبال او به بغداد آمده‌اند آن عده اکرادی هم که تا بحال لباس عربی می‌پوشیدند خود را ملبس به لباس کردی کرده گفته می‌شود عده‌ای از جوان‌های کرد هم تا سوریه به استقبال او می‌روند.<sup>۵۱۷</sup>

احمد کردنیا سرکنسول ایران در شهر سلیمانیه و اربیل نیز در گزارش خود از حال و هوا و جو شهرهای کردنشین عراق به مناسبت ورود بارزانی‌ها به کردستان عراق می‌نویسد که «مقامات شاهنشاهی در مناطق کردنشین ایران بر مراقبت‌های خود افزوده و جهت خنثی نمودن فعالیت‌های احتمالی اکراد» اقدامات لازم را مبذول دارند.<sup>۵۱۸</sup>

پس از انقلاب عراق، در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸، بارزانی به عراق بازگشت از او به عنوان یک قهرمان ملی پان عراقی استقبال گردید و بلافاصله یکی از بهترین عمارت‌های بغداد به وی اختصاص یافت. در ابتدا، روابط بین بارزانی و رهبر عراق عبدالکریم قاسم به بهترین شکل توسعه یافت اما امتناع عبدالکریم قاسم از اعطای استقلال به کردستان و روی آوردنش به سوی شوونیسم عربی موجب ایجاد تنش‌هایی شد که در سپتامبر ۱۹۶۱ منجر به سرکوب جنبش کردها شد. به نظر می‌رسد که بارزانی‌های آواره و مایوس از ابرقدرت شرق باید همچنان به مدت نیم قرن دیگر، در حسرت بدست گرفتن سرنوشت و مقدرات خود بمانند تا ابرقدرتی از غرب از راه برسد!

مصطفی بارزانی زمانی در دیدار با خروشچف در اشاره به دوران سخت استالین به شوخی گفته بود: من باید همزمان علیه پنج کشور یعنی عراق، ایران، ترکیه، آذربایجان و ازبکستان می‌جنگیدم...



۱. در برخی منابع هشتم، دهم یا پانزدهم مهر آمده.
۲. سیدجعفر پیشه‌وری، آذیر، شماره ۹۱ - ۱۵، مرداد ۱۳۲۲.
۳. خاطرات ایرج اسکندری... ص ۱۱۸.
۴. بنگرید به: خاطرات انور خامه‌ای... ص ۲۸. و همچنین: کمونیزم در ایران، علی زیبایی... ص ۱۹۹.
۵. کمونیزم در ایران... صص ۱۹۹-۲۰۰.
۶. انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، تهران، هفته، ۱۳۶۲ ج ۲ ص ۱۷.
۷. سیاست و سازمان حزب توده، تهران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰ ج ۱ ص ۹۷.
۸. خاطرات ایرج اسکندری... ص ۱۰۰.
۹. خاطرات انور خامه‌ای: فرصت بزرگ از دست رفته... ج دوم ص ۲۱.
۱۰. بنگرید به: حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی، بکوشش جمعی از پژوهشگران، تهران: ۱۳۸۷، ص ۹۱ و همچنین سایت عبدالله شهیازی: <http://shahbazi.org/pages/library.htm>
۱۱. لازم به ذکر است که طاهر طالیلی شاعر و ژورنالیست آذربایجانی کتابی در مورد عزیز علی‌اوف با عنوان: «عزیز علی‌اوف: دوره، زندگی و شخصیت او» نوشته که این کتاب در ۱۹۹۷ در باکو منتشر شده و یک فصل کامل از این کتاب مربوط به فعالیت‌های ایشان در ایران از سال ۱۹۴۱ الی ۱۹۴۲ است. با این مشخصات:  
Т.Талыблы. "Əziz Əlnjjev: dövrü, hojatı, şoxşnjjoğı". Б., 1997.  
Tahir Talıblı. Əziz Əliyev: dövrü, həyatı, şəxsiyyəti. Bakı, Göytürk nəşr., 1997.
12. A.Məmmədov. BAŞTUTMAMIŞ ÇEVİRİLŞ. Bakı, «El-Alliance nəşriyyatı 2007, s.75.
13. Həsənli C.P.Güney: Azərbaycan: Tehran-Bakı-Moskva arasında. s.46
14. A.Məmmədov. BAŞTUTMAMIŞ ÇEVİRİLŞ. Bakı, «El-ALLiance» nəşriyyatı 2007, s.75
15. Т.Талыблы. "Əziz Əlnjjev: dövrü, hojatı, şoxşnjjoğı". Б., 1997. səh.122
16. Т.Талыблы. "Əziz Əlnjjev: dövrü, hojatı, şoxşnjjoğı". Б., 1997. s.139
۱۷. فریدون کشاورز، من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران. (بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۷؟) ص ۴.



۱۸. علی زیبایی، ص ۲۰۳.
۱۹. خشم و هیاعوی زندگی: خاطرات غلام‌یحیی دانشییان، علی مرادی مراغه‌ای، تهران، اوحدی، ۱۳۸۸، صص ۱۱۰ الی ۱۸.
۲۰. پرواند آبراهامیان... صص ۴۸۱-۴۸۰.
۲۱. برای سرگذشت بی‌ریا بنگرید به: زندگی و زمانه بی‌ریا، علی مرادی مراغه‌ای، تهران، اوحدی، ۱۳۸۵، صص ۵الی ۱۵.
۲۲. خاطرات صفرخان، صص ۵۴ - ۵۲.
۲۳. پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب... ص ۳۵۸.
۲۴. خاطرات دوران سپری شده (خاطرات و اسناد یوسف افتخاری ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹ به کوشش کاوه بیات، مجید تفرشی (تهران: فردوسی، ۱۳۷۰)، ص ۲۲۱، ۵۰ - ۲۲۰.
۲۵. پرواند آبراهامیان، ص ۳۶۰.
۲۶. سپهر ذبیح، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطائی، ۱۳۶۴، صص ۹-۱۴۸.
۲۷. لازاریف، م.س، میژووی کوردستان، وه رگیر: هوشیار عه بدولا سه ن گاوی، هه ولیبر، روژهه لات، ۲۰۱۰، صص ۳۹۸.
۲۸. پایان نامه دکتری: زمینه‌های پیدایش، تحول و ساختار سیاسی حزب جمعیت تجدید حیات کردستان (ژبانه وه ی کوردستان)، امیر سجادی. دانشگاه خوارزمی، دی ماه ۱۳۹۶، صص ۲۵۶-۷.
۲۹. سازمان اسناد ارشیو سند شماره ۱/۲ مورخه ۱۳۲۴/۶/۱.
۳۰. برگ سبز(ناله کوک)، غنی بلوریان، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹، صص ۳۴.
۳۱. موریس دوورژه، احزاب سیاسی، ترجمه رضا علومی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷، ص ۲۳.
32. The Republic of Kurdistan, 1946. Nerwiy, Hawar Khalil Taher. 1970 ...p.111-112
۳۳. چپشتی مجبور...ص ۵۷.
۳۴. اسناد احزاب سیاسی ایران. به کوشش بهروز طیرانی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۶، ج اول، صص ۳۶.
۳۵. بنگرید به: اسناد احزاب سیاسی ایران، به کوشش بهروز طیرانی...ج اول، صص ۲۵.
۳۶. برای مرانامه حزب بنگرید به: اسناد احزاب سیاسی ایران، به کوشش بهروز طیرانی...ج اول صص ۳۷ الی ۲۹.

۳۷. کومه‌له‌ی ژبانه وه ی کوردستان، حامد گوهری...ص ۳۳
۳۸. برگ سبز(ناله کوک)،غنی بلوریان، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران: خدمات فرهنگی رسا،۱۳۷۹،ص ۳۲.
۳۹. برگ سبز؛ غنی بلوریان...ص ۴۵.
۴۰. جامعه‌شناسی مردم کرد(آغا، شیخ و دولت نوشته مارتین وان برویین سن،ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: نشر پانیزه،۱۳۸۰،ص ۳۹۴.
۴۱. حسامی، کریم، کاروانیک له شهیدانی کوردستان،سندج، روزبه ۱۹۷۱..ص ۱۱.
۴۲. محمدامین شیخ‌الاسلامی؛هیمن.تاریک ورون، مه‌باد، سیان.ص ۱۰.
۴۳. عه بدوره حمان شه ره فکه ندی: هه‌زار، چیشتی مجبور...ص ۵۴.
۴۴. قادر محمودزاده، خاطرات زندگی پر ماجرای دکتر آسو؛ چهره‌ی مه‌باد، تهران، نشر هور، ۱۳۷۴، صص ۱۲۱-۱۲۲.
۴۵. که ریم هه سامی...۱۹۷۱، ص ۱۲.
۴۶. حسن ارفع، کردها یک بررسی تاریخی و سیاسی، بکوشش محمدرئوف مرادی، تهران: نشر آنا، ۱۳۸۲،ص ۱۸۱.
۴۷. تاریخ معاصر کرد،دیوید مک داوول...۱۳۸۰،ص ۳۶۴.
۴۸. بنگرید به: کریس کوچرا، جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه، ۱۳۸۰، ص ۲۰۶ و همچنین: چهل سال مبارزه، قاسملو...ص ۵۶.
۴۹. درک کینان...۱۳۸۱، ص ۱۱۹.
۵۰. ویلیام ایگلتون، جمهوری ۱۹۴۶، ترجمه سیدمحمد صمدی، مه‌باد: سیدیان، ۱۳۷۱، ص ۶۰.
۵۱. کوچرا، ۱۳۸۰...ص ۲۰۶.
۵۲. کوچرا، جنبش ملی کرد، ص ۲۰۷.
53. Abbas vali, Kurds and the state in iran, The making of kurdish identity, London, Newyork, 2011, p. 21.
۵۴. ویلیام ایگلتون، جمهوری ۱۹۴۶ کوردستان، ترجمه سید محمد صمدی، بی نا، ۱۳۶۱، ص ۶۵.
۵۵. سید محمد صمدی، نگاهی دیگر به ژک (یادداشت‌های کی از بنیانگذاران)، ، ۱۳۶۳، ص ۹.
۵۶. پایان نامه دکتری:زمینه های پیدایش، تحول و ساختار سیاسی حزب جمعیت تجدید حیات کوردستان(ژبانه وه ی کوردستان)،امیر سجادی. دانشگاه خوارزمی.دی ماه ۱۳۹۶،ص ۱۷۴.
۵۷. ویلیام ایگلتن، جمهوری ۱۹۴۶ کوردستان...ص ۱۳۳.

۵۸. زمینه‌های پیدایش، تحول و ساختار سیاسی حزب جمعیت تجدید حیات کردستان...امیر سجادی...ص ۱۵۷.
۵۹. همان...ص ۱۵۸.
60. Nishtiman, No. 1, July 1943, 1-2
۶۱. مهدی نیا، جعفر، زندگی سیاسی قوام السلطنه، تهران: پانوس، ۱۳۷۰، صص ۴۹۱-۴۹۲.
۶۲. اوپلیام ایگلتون، جمهوری ۱۹۴۶ کردستان...ص ۳۴.
۶۳. فتاح قاضی، خلیل، تاریخچه... ص ۱۲۹.
۶۴. روزولت، آرچی بالد، شوق آموختن، ترجمه صهبا سعیدی، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۲۱۵.
۶۵. ایگلتون، جمهوری ۱۹۴۶ کردستان... ص ۴۴.
۶۶. خلیل قاضی فتاح، تاریخچه خانواده قاضی در ولایت مرکزی...ص ۱۳۰.
۶۷. کوهستان، ش ۲۷، مورخه ۲ مهر ۱۳۲۴، ص ۱.
۶۸. بنگرید به سند ۱۱ در پایان این کتاب.
۶۹. کوچرا، کریس، پیشین، ص ۲۰۵.
۷۰. چل سال خه بات پیناوی نازادی، عبدالرحمن قاسملو، به رگی یه کام، ۱۹۸۸، ص ۲۹.
۷۱. چیشتی مجبور، هه‌ژار: ۱۹۹۷، ص ۶۰.
۷۲. حمید احمدی، قومیت و قومگرایی در ایران... ۱۳۷۸، ص ۳۰۷.
۷۳. زمینه‌های پیدایش، تحول و ساختار سیاسی حزب جمعیت تجدید حیات کردستان...ص ۲۲۶.
74. Həsənli C.P.Güney Azərbaycan:Tehran-Bakı-Moskva arasında (1939-1945).Bakı, "Diplomat" nəşriyyatı.s.94
75. Kurds and the State in Iran ...p.41
۷۶. برای این اتفاق بنگرید به: سند ۱۱ در پایان همین کتاب.
۷۷. ایگلتون، جمهوری ۱۹۴۶ کردستان، صص ۴۷-۴۹.
۷۸. رهبر «هیئت حاکمه بر علیه طبقه‌ی جوان ارتش». مورخه ۱/۶/۱۳۲۴.
۷۹. خاطرات انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، تهران: هفته، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۸۷.
80. QULAM YƏHYA(1906-2006) xatirələr...S.37-38
۸۱. انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته...ص ۱۷۲-۴.

۸۲. زمینه های پیدایش، تحول و ساختار سیاسی حزب جمعیت تجدید حیات کردستان...امیر سجادی، ص ۲۲۸.
۸۳. کوچرا، جنبش ملی کُرد... ص ۲۰۱.
۸۴. خلیل فتاح قاضی، تاریخچه خانواده قاضی در ولایت موکری...ص ۱۳۰.
۸۵. چیشتی مجبور...ص ۶۹.
86. The Republic of Kurdistan, ۱۹۴۶ Nerwi, Hawar Khalil Taher. ۱۹۷۰ ... p.۱۱۵-۱۱۴
۸۷. کاتم، ریچار د، یگوروا، ناتالیا، رابرتسون، دیوید، نفت ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان، ترجمه کاوه بیات، تهران، نشرنی، چاپ اول، ۱۳۷۹، صص ۳۷ الی ۳۰.
۸۸. آرچیبالد روزولت، شوق آموختن... ص ۳۲۷.
89. Həsənli C.P.Güney Azərbaycan:Tehran-Bakı-Moskva arasında ... s.45
۹۰. حسن نظری (غازبانی)، گماشتگی های بدفرجام، (تهران: رسا، ۱۳۷۶)، ص ۱۲۲.
91. Həsənli C.P.Güney: Azərbaycan:Tehran-Bakı-Moskva arasında...s.53.
92. A.Məmmədov. BAŞTUTMAMIŞ ÇEVİRİLŞ.Bakı, «El-Alliance» nəşriyyatı 2007, s.75
93. Həsənli C.P.Güney: Azərbaycan:Tehran-Bakı-Moskva arasında....s.50
94. Həsənli C.P.Güney: Azərbaycan:Tehran-Bakı...s.50-51
95. A.Məmmədov. BAŞTUTMAMIŞ ÇEVİRİLŞ.Bakı, ... 2007, s.75
96. Həsənli C.P.Güney: Azərbaycan:Tehran-Bakı-Moskva arasında...s.46
97. How Stalin came to tea with 'the Lucky Stiffs... By Simon Montefiore.Daily Mail, 12 Jul 2008.
۹۸. لنچافسکی جرج، رقابت روسیه و ایران، بی جا، بی نا، بی تا...ص ۲۷۲.
۹۹. آژیر، شماره ۲۰۷، مورخه ۱۳۳۳/۸/۹
۱۰۰. روزنامه رهبر، مورخه ۱۹ آذر ۱۳۳۳ شماره ۴۳ ص ۱
۱۰۱. مردم برای روشنفکران، سال دوم، ۱۹ آبان ۱۳۳۳ ص ۱
۱۰۲. محمدعلی همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت ترجمه فرزانه طاهری، تهران نشر مرکز، ۱۳۷۲. ص ۹۴.
۱۰۳. رهبر، شماره ۴۰۲، مورخ ۱۳۳۳/۷/۲۱.

۱۰۴. در خدمت و خیانت روشنفکران... ج ۲، ص ۱۷۵.
۱۰۵. به نقل از: پایان نامه دکتری:زمینه های پیدایش، تحول و ساختار سیاسی حزب جمعیت تجدید حیات کردستان(ژبانه وه ی کوردستان)،امیر سجادی. دانشگاه خوارزمی. دی ماه ۱۳۹۶.صص۱۸۸-۱۸۹
۱۰۶. خلیل فتاح قاضی، تاریخچه خانواده قاضی...ص۱۳۰.
۱۰۷. مک داول، دیوید، پیشین، ص ۳۹۶.
108. Həsənli C.P.Güne Azərbaycan:Tehran-Bakı-Moskva arasında...-s.140.
109. Həsənli C.P.Güney: Azərbaycan....s.140
۱۱۰. کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان...ص۳۷۹.
۱۱۱. سند ۶ در پایان کتاب.
۱۱۲. آرشیو سازمان اسناد ملی ایران. سند گزارش شهربانی مازندران شماره ۱۴۶۲ مورخه ۱۸/۷/۱۳۲۴
۱۱۳. همان، شماره ۱۴۶۲ مورخه ۱۸/۷/۱۳۲۴.
۱۱۴. آرشیو سازمان اسناد ملی ایران. سند نامه محرمانه رئیس شهربان کل مورخه ۲۴/۷/۱۳۲۴.
۱۱۵. آرشیو سازمان اسناد ملی ایران. سند نامه وزارت امور خارجه، شماره ۴۴۲۱ مورخه ۲۴/۷/۱۳۲۴.
116. ƏKRƏM RƏHİMLİ (BiJE).MÜBARİZƏ BURULĞANLARINDA KEÇƏN ÖMÜR:SEYİD CƏFƏR PİŞƏVƏRİ(Həyatı və ictimai-siyasi fəaliyyəti).NURLAR.2009-BAKIS.13.
- 117). ƏKRƏM RƏHİMLİ (BiJE).MÜBARİZƏ ..S.14-16
- 118). ƏKRƏM RƏHİMLİ (BiJE)... S.17
119. Həsənli C.P.Güney: Azərbaycan:Tehran-Bakı-Moskva...S.201.
120. ƏKRƏM RƏHİMLİ (BiJE).MÜBARİZƏ BURULĞANLARINDA...S.15
۱۲۱. کاوه بیات، فعالیت های کمونیستی در دوره رضاشاه، سیدجعفر پیشه‌وری (۱۳۰۰) (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۰)، ص ۱۶۰.
۱۲۲. میرجعفر پیشه‌وری(جوادزاده خلخالی):سئچیلیمیش اثرلری،بکوشش احمد امین زاده،تقی موسوی و حسین جدی،روزنامه آذربایجان،۱۹۶۵.ص۶.

123. ƏKRƏM RƏHİMLİ (BİJE).MÜBARİZƏ BURULĞANLARINDA... S.17.

۱۲۴. آذرب، سرگذشت من، سال اول شماره ۹۱، ۲۵ آذر ۱۳۲۲.

۱۲۵. این اوراق امتحانی که هشت صفحه است با عنوان: اوراق امتحانی سیدجعفر پیشه‌وری در میان اسناد کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود متأسفانه هیچ توضیحی در مورد این اسناد وجود ندارد اما به نظر می‌رسد که او این آزمونها را برای دریافت مجوز نشریه آذرب داده است تاریخ آزمونها ۱۳۲۱/۱۲/۱۷ و محل آزمون وزارت فرهنگ بوده نمره پیشه‌وری در این آزمون به ترتیب ۱۵ و ۱۶ بوده... بنگرید به: سازمان اسناد ملی ایران، اوراق امتحانی سیدجعفر پیشه‌وری به تاریخ ۱۳۲۱ شماره ردیف ۳۹۸۷۵-۲۹۷۰.

۱۲۶. آذرب، ۲۲/۹/۱۵، شماره ۶۱

۱۲۷. از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات آذربایجان، علی مرادی مراغه‌ای... ص ۵۰.

۱۲۸. بنگرید به: مرادی مراغه‌ای... همان... ص ۱۶۳.

۱۲۹. بنگرید به اسناد زندان ۳۴ برگ پیشه‌وری به این آدرس: سازمان اسناد ملی ایران، شماره ردیف ۲۹۴۰۰۰۴۰۰

۱۳۰. سیدجعفر پیشه‌وری، یادداشت‌های زندان، (تهران: نشر پسان، [۱۳۵۸]) صص ۸۳ - ۷۹.

۱۳۱. پرونده زندان و دوران محکومیت سیدجعفر پیشه‌وری ۳۴ برگ بوده و اطلاعات فوق از پرونده او نقل گردید بنگرید به: سازمان اسناد ملی ایران، شماره ردیف ۲۹۴۰۰۰۴۰۰.

۱۳۲. همان... سازمان اسناد ملی ایران، شماره ردیف ۲۹۴۰۰۰۴۰۰.

۱۳۳. سند ۴ در آخر این کتاب.

۱۳۴. بنگرید به سند ۷ آخر این کتاب.

135. ƏKRƏM RƏHİMLİ (BİJE).MÜBARİZƏ ...s.146.

136. Həsənli C.P.Güney: Azərbaycan:Tehran-Bakı...s.155.

۱۳۷. بنگرید به سند ۲۵ در آخر کتاب.

۱۳۸. افتخاری، یوسف، خاطرات دوران سپری شده... ص ۸۳.

۱۳۹. از زندان رضاخان تا صدر فقه دمکرات آذربایجان، علی مرادی مراغه‌ای... ص ۲۳۴.

۱۴۰. سند ۹ در پایان کتاب.

۱۴۱. آرشیو سازمان اسناد ملی ایران. سند وزارت امور خارجه شماره ۷۹۳۹ مورخه ۱۱/۹/۱۳۲۴.

۱۴۲. ایرج اسکندری، ص ۱۷۱. و همچنین بنگرید به: انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، صص ۱۹۸ - ۱۹۷.

- ۱۴۳ . بنگرید به سند ۷ پایان کتاب.
- ۱۴۴ . بنگرید به سند گزارش شهرداری مشگین شهر، مورخه ۱۳۲۴/۷/۲۸ شماره ۲۳۳۲.
- ۱۴۵ . نامه محرمانه فرمانده ژاندارمری نمین به شماره ۲۴/۷/۷ شماره ۳۳۴۰.
146. Həsənli C.P.Güney: Azərbaycan:Tehran-Bakı-Moskva arasında 1939-1945)Bakı, "Diplomat" nəşriyyatı, 1998.s.201.
147. A.Məmmədov. BAŞTUTMAMIŞ ÇEVRIŞ.Bakı, «El-ALLiance» nəşriyyatı.2007, s.81.
- ۱۴۸ . ایران ما، شماره ۴۵۹، مورخه ۲۴/۹/۱۸.
- ۱۴۹ . ظفر، ۲۳ آذر ۱۳۳۴، به نقل از: پروانده آبراهامیان، ص ۴۹۹. همچنین همان منبع، ص ۴۹۸ - ۴۹۷.
- ۱۵۰ . علت بدبختی آذربایجان چیست؟ ۱۷ آذر ۱۳۳۰؛ «هدف ما چیست؟»، آذربایجان، ۱۳ بهمن ۱۳۳۰. به نقل از: علی مرشدی‌زاده، روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی، صص ۱۹۶ - ۱۹۵.
- ۱۵۱ . تورج اتابکی، صص ۱۰۳ - ۱۰۲.
- ۱۵۲ . خلیل ملکی، بر خورد عقاید و آراء، با مقدمه محمد علی همایون و امیر پیشداد (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴)، صص ۳۶۹.
- ۱۵۳ . «زبان ما». آذربایجان، ۱۴ شهریور، ۱۳۳۴.
- ۱۵۴ . حمید احمدی، قومیت و قوم گرایی در ایران، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۹)، ص ۲۸۹.
- ۱۵۵ . سند ۹ در پایان کتاب.
- ۱۵۶ . از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات آذربایجان؛ علی مرادی مراغه ای...ص ۲۷۵.
- ۱۵۷ . بنگرید به سند ۱۰ در پایان کتاب.
- ۱۵۸ . بنگرید به سند ۱۰ در پایان کتاب.
- ۱۵۹ . گزارش سرتیپ ضرابی رئیس شهرداری کل به وزارت کشور، مورخه ۲۴/۸/۲۲ شماره ۱۹۱۶۲/۱.
- ۱۶۰ . بنگرید به سند ۱۲ در پایان کتاب.
- ۱۶۱ . به نقل از نامه خیلی محرمانه ستاد ارتش به نخست وزیر، مورخه ۲۴/۸/۲۸ شماره ۷۵۱۸.
- ۱۶۲ . نامه محرمانه فرماندار اردبیل مورخه ۱۳۲۴/۸/۷ شماره ۶۵۲۴.
- ۱۶۳ . بنگرید به نامه سرتیپ خسروپناه فرمانده کل ژاندارمری به وزارت کشور: شماره ۹۹۲۶/۴۸۱۴ مورخه ۱۳۲۴/۹/۲۲.

- ۱۶۴ . گزارش اداره فرهنگ اردبیل مورخه ۲۴/۸/۳۰ شماره ۷۵۱۱.
- ۱۶۵ . بنگرید به سند ۱۴ در پایان کتاب.
- ۱۶۶ . بنگرید به سند ۱۳ در پایان کتاب.
- ۱۶۷ . سند ۱۵ پایان کتاب.
- ۱۶۸ . سند ۱۵ در پایان کتاب.
- ۱۶۹ . سند ۲۳.
- ۱۷۰ . آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد... جمیل حسنی... صص ۲۱۷ الی ۳۱۸
- ۱۷۱ . بنگرید به سند ۲۷ در پایان کتاب.
- ۱۷۲ . خاطرات زندگی پرماجرایی دکتر آسو (چهره مهابادی)، قادر محمودزاده (آسو)... صص ۱۲-۱۱۱.
- ۱۷۳ . آرچیبالد روزولت، شوق آموختن... ۱۳۷۴، صص ۳۲۷.
- ۱۷۴ . خاطرات آقابکف، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، نشر پیام، ۱۳۵۷، صص ۳۲-۱۳۱.
- ۱۷۵ . کریس کوچرا، جنبش ملی کرد، ترجمه: ابراهیم یونسی، صص ۱۹۷.
- ۱۷۶ . بنگرید به: نیشتمان، شماره ۳ و ۴، مورخه آذر و بهمن ۱۳۲۲، صص ۸-۲۷.
- ۱۷۷ . کوچرا، کریس، پیشین... صص ۲۱۳.
- ۱۷۸ . نیشتمان؛ بلاو که ره وه ی بیری کومه له ی ژ.ک، ژماره ی ۳ و ۴، سالی یه که م، سه رماوه ز ربه ندانی کوردستان، صص ۲۶ به نقل از: زمینه های پیدایش، تحول و ساختار سیاسی حزب جمعیت تجدید حیات کوردستان (ژبانه وه ی کوردستان)، امیر سجادی... صص ۱۸۹.
- ۱۷۹ . بنگرید به: هاشم سلیمی، خاطرات دکتر هاشم شیرازی، صص ۷۱. همچنین: زمینه های پیدایش، تحول و ساختار سیاسی حزب جمعیت تجدید حیات کوردستان (ژبانه وه ی کوردستان)، امیر سجادی... صص ۲۲۷.
- ۱۸۰ . کوچرا، کریس... صص ۱۹۸.
- ۱۸۱ . چهل سال مبارزه... صص ۷۳-۴.
- ۱۸۲ . ایگلتون، جمهوری ۱۹۴۶ کوردستان، صص ۴۷-۴۹.
- ۱۸۳ . مجتبی برزویی، اوضاع سیاسی کوردستان، تهران، فکر نو، ۱۳۷۸، صص ۲۸۰.
- ۱۸۴ . تاریخ معاصر کرد، دیوید مک داول، ترجمه ابراهیم یونسی، تران پانید، ۱۳۸۳، صص ۴۰۸.



۱۸۶. تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ص ۸۰.
۱۸۷. به نقل پایان نامه دکتری: واکاوی تبعید در دوره پهلوی اول از دیدگاه تاریخ محلی، سیدمحمد سادات: دانشگاه اصفهان، اسفند ۱۳۹۲ ص ۱۴۵.
۱۸۸. از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات آذربایجان، علی مرادی مراغه ای... ص ۱۹۲.
۱۸۹. روزنامه تبریز، مورخه ۲ اردیبهشت ۱۳۲۱ ش ۷۲ ص ۱.
۱۹۰. بنگرید به: آرشیو سازمان اسناد ملی ایران به شماره ۱۱۶۰۰۷-۱۵-۱۵۰۴ مورخه ۱۱/۲/۱۳۲۴.
۱۹۱. حمیدرضا جلالی پور، کردستان: علل تداوم بحرن آن پس از انقلاب، تهران: وزارت خاره، ۱۳۸۴، ۱۳۷۷، ص ۳۷.
۱۹۲. مک داوول، ۱۳۸۰، ص ۴۰۸.
۱۹۳. سرزمین شگفت انگیز مردمی مهربان. ویلیام داگلاس، ترجمه فریدون سنجری، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۷۷، ص ۱۰۲ و: مجتبی برزویی، اوضاع سیاسی کردستان، تهران، فکر نو... ص ۲۹۳.
۱۹۴. جمهوری ۱۹۴۶ کردستان، ویلیام ایگلتون. ترجمه سیدمحمد صمدی... ص ۸۲.
۱۹۵. روزولت، ۱۳۷۲، ص ۱۸۲.
۱۹۶. گزارش شهرداری کل کشور، سرتیپ درخشان به وزارت کشور مورخه ۳/۳/۳۴ شماره ۷۰۰/۷ ز
۱۹۷. مرحوم دکتر عبیدالله ایوبیان که از دوستان من بود در مصاحبه با بنده در تاریخ ۱۳۸۸ به این مطلب اشاره کرده که او نویسنده این نمایشنامه بوده.
۱۹۸. برگ سبز(تاله کوک)، غنی بلوریان، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹، ص ۵۱  
199. THE KURDS UNDER REZA SHAH. DAVID McDOWALL 1996..P.240.
۲۰۰. ایگلتون جونیر، ویلیام، پیشین، ص ۲۴۲.
۲۰۱. آرچیا روزولت... ص ۱۳۹.
۲۰۲. هه ژار، چیشتی مجبور، پیشین، ص ۶۹.
۲۰۳. مک داوول... همان، ص ۴۰۸.
۲۰۴. فتاح قاضی، خلیل، تاریخچه... پیشین، ص ۱۳۲.
۲۰۵. مرحوم دکتر عبیدالله ایوبیان که از دوستان من بود در مصاحبه با بنده در تاریخ ۱۳۸۸ به این مطلب اشاره کرده.
۲۰۶. حوسین مه ده نی، کوردستان ویستراتیژی ده وله تان(کردستان و استراتژی دولتها) به رگی دوه هم، هولیر، چاپخانه وزارت تی روشنیری، ۲۰۰۱ ص ۲۲۲.

۲۰۷. ارفع...ص ۸۵.
۲۰۸. سیدمحمد صمدی، نگاهی به تاریخ مهاباد، رهرو، ۱۳۷۳، ص ۱۵۸.
۲۰۹. به نقل از پایان نامه: پایان نامه بررسی دلایل شکل گیری جمهوری کردستان (۱۳۲۴-۲۵) علی قاسمی ۱۳۸۶. دانشگاه شهید بهشتی. ص ۱۱۳.
۲۱۰. فتاح قاضی، تاریخچه‌ی خانواده‌ی قاضی در ولایت موکری.. صص ۱۱۹-۱۲۰.
۲۱۱. گُردها و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان؛ گزارش‌هایی از کنسولگری آمریکا در تبریز دی ۱۳۳۳ اسفند ۱۳۲۵، ترجمه کاوه بیات، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۸۹، ص ۱۶. و همچنین: سید محمد صمدی، نگاهی به تاریخ مهاباد، مهاباد، انتشارات رهرو، ۱۳۷۳، ص ۱۵۸.
۲۱۲. برگ سبزه‌ناله کوک)، غنی بلوریان، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹، ص ۲س ۳۷.
۲۱۳. روزنامه کویستان، ش ۴، ص ۳. متاسفانه به اصل این شماره روزنامه دست نیافتیم به نقل از پایان نامه: بررسی نقش قاضی محمد در جمهوری کردستان، کارشناسی ارشد، مجتبی مهدی بیگی. سال ۱۳۸۷. ص ۴۵.
۲۱۴. پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۵.
۲۱۵. فتاح قاضی، تاریخچه خانواده‌ی قاضی در ولایت موکری، ص ۱۱۴.
۲۱۶. خلیل فتاح قاضی، تاریخچه خانواده قاضی در ولایت موکری...ص ۱۱۵.
۲۱۷. ایگلتون جونیر، ویلیام، پیشین، ص ۱۰۸.
۲۱۸. کوچرا، کریس، پیشین، ص ۲۱۰.
۲۱۹. مهدی نیا، جعفر، پیشین، ص ۴۹۹.
۲۲۰. برخی منابع تنها به ذکر ماه سپتامبر ۱۹۴۵ اکتفا کرده‌اند که شهریور ماه ۱۳۲۴ می‌گردد و درست است مانند منبع زیر: روابط جمهوری کردستان و آذربایجان، نوشته ریچارد آ. موبلی، ترجمه به فارسی، سلیمان، ۲۰۰۸، ص ۴۳.
۲۲۱. به نقل از: حزب دمکرات کردستان، محمود نادری، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۴، ص ۵۱.
۲۲۲. کتاب شترها باید بروند: از خاطرات بولارد سفیر انگلیس در تهران در زمان اشغال متفقین در خصوص سفر اول کردها به باکو و دیدار با باقروف...ص ۷۹.
۲۲۳. حزب دمکرات کردستان، محمود نادری... همان منبع.
۲۲۴. حکومت کردستان: کردها در بازی سیاسی شوروی، نوشیروان مصطفی امین...ص ۸۲.
۲۲۵. ایگلتون...صص ۷۸ و ۸۸.

۲۲۶. ویلیام ایگلتون، جمهوری ۱۹۴۶ کردستان... ص ۶۵. همچنین: ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، نوشته ایرج ذوقی، تهران، پازنگ، ۱۳۷۲ ص ۲۶۱. و کردها و کردستان، آرچیا بالد روزولت، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، ۱۳۷۲ ص ۳۲۷.

۲۲۷. ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم. تهران، پازنگ، ۱۳۷۲ ایرج ذوقی... ص ۲۶۱.

۲۲۸. رساله کارشناسی ارشد: پیدایش و افول جمهوری مهاباد، نوشته ستار امیدی: دانشگاه بین المللی امام خمینی: پاییز ۱۳۸۹ ص ۴۹.

۲۲۹. روزولت جونیر، آرچی، مقاله جمهوری مهاباد، پیشین، ص ۱۸۴.

۲۳۰. هه ژار، چیشتی مجبور، پیشین، ص ۷۲.

231. Abbas vali, Kurds and the state in iran, The making of kurdish identity, London, Newyork, 2011, p. 52)

۲۳۲. ایگلتون، پیشین... ص ۱۰۸.

۲۳۳. اسناد نهایی ریاست جمهوری، نامه وزیر جنگ به نخست وزیر به شماره ۵۷۰۷۵/۲۹۳۴۱ به تاریخ ۲۹/۷/۲۴. به نقل از: حزب دمکرات کردستان، محمود نادری... ص ۵۳.

۲۳۴. چهل سال مبارزه... قاسملو... ص ۸۰.

۲۳۵. کوچرا، کریس، جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، نگاه، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۲۱.

۲۳۶. عبدالعزیز مولودی، تحلیل جامعه سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۳، ص ۴۶.

۲۳۷. عبدولا احمد ره سولی پشدری، یاداشته کانم، به شی یکم، به غدا، ۱۹۹۲.. همچنین: ص ۴۷. ایگلتون... ص ۴۴.

۲۳۸. مثلا قاسملو تاریخ تغییر کومله ژکاف به حزب دمکرات کردستان را ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ یعنی قبل از مسافرت به باکو ذکر کرده: قاسملو... ص ۲۱. یا کریس کوچرا نیز همین تاریخ را ذکر کرده: کوچرا... ص ۲۰۸. که به نظر صحیح نیستند.

۲۳۹. قاسملو... ص ۲۱.

۲۴۰. چل سال خه بات پیناوی نازادی، عبدالرحمن قاسملو، به رگی یه کام، ۱۹۸۸، ص ۲۷. ص ۳۸.

۲۴۱. کوردستان، ژماره ی ۱، ۱۵، سه رماوه زی ۱۳۲۴ (۶ دیسامبری ۱۹۴۵) ص ۱۱. به نقل از امیر سجادی... پیشین. ص ۲۶۳.

۲۴۲. مه ده نی... صص ۲۴۳-۴.

۲۴۳. سیبه ری نازادی، کمال عبدالهی، ۲۰۰۸، ص ۱۱۲.

۲۴۴. اسنادی از فرقه دمکرات آذربایجان به روایت دیگر... ص ۸۰.

۲۴۵. سرلشکر احمد زنگنه، خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان از شهریور ماه ۱۳۳۰ تا دی ماه ۱۳۲۵. تهران: ۱۳۵۳، ص ۶۳.
۲۴۶. همان... ص ۸۱.
۲۴۷. ایگلتون، جمهوری کردستان ۱۹۴۶... ص ۱۰۲.
۲۴۸. بلوریان... ص ۷۵.
۲۴۹. روزنامه کردستان، شماره اول، مورخه ۱۳۲۴/۹/۱۵، صص ۱۲-۱۱.
۲۵۰. اسرار محاکمه قاضی محمد... ص ۱۸. این کتاب هر چند حاوی برخی تصاویر بسیار جالب و منحصر بفرد می‌باشد اما متأسفانه نویسنده در متن کتاب برای نوشته‌ها و ادعاهای خود، هیچ منبع و ماخذی را ذکر نکرده. هر چند ادعا می‌کند که متکی به اسناد محکم و مسجلی است که از آرشیو سرویس‌های جاسوسی و امنیتی شوروی سابق استخراج گردیده، اما متأسفانه برای چنین ادعاهایش هیچ سندی ارائه نمی‌کند.
۲۵۱. روزولت آرچی بالد. کردها و کردستان؛ ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، نگاه، ۱۳۷۲ ص ۹۱.
۲۵۲. غنی بلوریان، برگ سبز، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ص ۷۳.
۲۵۳. قاضی ابتدا لباس مذهبی (عبا و عمامه عربی) بر تن می‌کرد بعدها فقط عمامه را نگه داشت و عبا را کنار گذاشت و کت بلند اروپایی که تا روی زانویش می‌رسید بر تن می‌کرد. بنگرید به: پایان‌نامه کارشناسی ارشد، نوشته مجتبی مهدی-بیگی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، مورخه ۱۳۸۷، ص ۲۱.
۲۵۴. اخیراً کل شماره‌های این روزنامه به صورت یک جلدی در سلیمانیه عراق چاپ و منتشر شده است. لازم به ذکر است که اگر چه تشکیل اولین کنگره حزب به دوم آبان ماه برمی‌گردد، از آنجایی که حزب دمکرات خود را ادامه دهنده جمعیت ژ.ک قلمداد کرده، در نتیجه همه ساله، سالگرد خود را در روز ۲۵ مرداد می‌داند که روز تشکیل جمعیت ژ.ک است.
۲۵۵. مک داوول، دیوید، پیشین، ص ۴۱۰.
۲۵۶. از مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس، نوشته نجفقلی پسیان، تهران، ۱۳۲۸، ص ۱۹. کتاب دیگر این نویسنده تحت عنوان «مرگ بود بازگشت هم بود!» که در مورد فرقه دمکرات است متأسفانه چون هر دو کتاب، در آن حال و هوا نوشته و منتشر گشته بیشتر کار تبلیغاتی و در خدمت فاتحین و حکومت پهلوی بوده تا یک کار بی‌طرفانه و دارای انصاف علمی. هر دو کتاب پس از شکست این دو تشکل در حوالی سال ۱۳۲۸ منتشر شده است.
۲۵۷. هاشم شیرازی: خاطرات، به کوشش هاشم سلیمی، تهران، توکلی، ص ۵۲.
۲۵۸. نوشیروان مصطفی امین، حکومت کردستان: کردها در بازی سیاسی شوروی... ص ۷۹.
۲۵۹. نامه وزیر کشور به نخست‌وزیر، مورخ ۳ مرداد ۱۳۱۹، شماره ۸۷۶۴۴.
۲۶۰. اسرار محاکمه قاضی... ص ۲۴.

۲۶۱. اسرار محاکمه قاضی محمد...ص ۲۴.
۲۶۲. نوشیروان مصطفی امین، حکومت کردستان: کردها در بازی سیاسی شوروی...ص ۷۹.
۲۶۳. بنگرید به: چشم انداز ایران، دومین ویژه نامه کردستان، پاییز ۱۳۸۴.
۲۶۴. روزولت جونیر، آرچی، مقاله ی جمهوری مهاباد، پیشین، ص ۱۸۵.
۲۶۵. حکومت کردستان: کردها در بازی سیاسی شوروی...ص ۸۸.
۲۶۶. روزنامه ی کوردستان؛ مه‌آباد ۱۳۲۴-۱۳۲۵ هه‌تاوی، ناماده کردنی ره فیک صالح، سه‌دقیق صالح، سلیمانی، پروژه ی هوبه‌ش ئاراس و بنک‌هی ژین، ۲۰۰۷، ص ۳۵۵.
- البته لازم به ذکر است که منابع مختلف این هشت ماده مهم را بصورت متفاوت و با اختلاف آورده اند به عنوان مثال، مک داؤل تنها از شش ماده نام میبرد، مک داؤل، دیوید، پیشین، ص ۴۱۰. درک کینان نیز از ماده ی ۵ و ۸ سخنی نمی‌آورد... کینان، درک، پیشین، ص ۱۲۲.
۲۶۷. بنگرید به سند ۱۱.
۲۶۸. ایگلتن، جونیر، ویلیام، جمهوری ۱۹۴۶ کرد، ترجمه سید محمد صمدی...ص ۱۰۷.
۲۶۹. نامه وزیر جنگ مورخه ۲۴/۷/۱۵ به شماره ۲۷۱۱۵/۵۲۵۷۱ به نقل از: حزب دمکرات کردستان، نادری...ص ۶۱.
۲۷۰. اسناد احزاب سیاسی ایران...بهرروز طیرانی...ص ۳۴.
۲۷۱. حکومت کردستان: کردها در بازی سیاسی شوروی، ص ۹۵.
۲۷۲. روزنامه کوردستان، شماره سوم، مورخه اردیبهشت ۱۳۲۵.
۲۷۳. کینان، درک، پیشین، ص ۱۲۳.
۲۷۴. مجتبی مقصودی، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، تهران، روزنه ۱۳۸۰، ص ۲۷۴.
۲۷۵. مهدی نیا، جعفر، پیشین، ص ۵۰۲.
۲۷۶. ایگلتن جونیر، ویلیام، پیشین، ص ۲۲۴.
۲۷۷. جمهوری مهاباد تنها ۳۰ درصد مناطق کردنشین مانند شهرهای مهاباد، بوکان، نقده، اشنویه و سقز را شامل میشد.
۲۷۸. روزنامه ی کوردستان، ژماره ۱۱، ۲۲، ۱۱ ی ریه ندانی ۱۳۲۴، ۱۱ فیوریه ۱۹۴۶.
۲۷۹. کرد و کردستان، درک کینان...ص ۱۲۴.
- 280 . The Kurds in Iran: The Past, Present and Future. Kerim Yildiz And Tanyel B. Taysi :London. 2007. p. 17.

۲۸۱. کردها و کردستان: تاریخ معاصر کرد، درک کینان؛ ترجمه ابراهیم یونسی ص ۱۲۴.
۲۸۲. سجادی، علاء الدین، تاریخ جنبشهای کردستان، ترجمه: رئوف کریمی، سندج: کردستان، ۱۳۸۱، ص ۲۳۷.
۲۸۳. کینان، درک، پیشین، ص ۱۲۵.
۲۸۴. روزولت جونیر، آرچی بالد، شوق آموختن، پیشین، ص ۳۲۲.
۲۸۵. به نظر پژمان، بارزانی کسی بود که برایش «ناموس، پدر، مادر، وعده و انسانیت معنا و مفهومی نداشت و تندیس خیانت و رزالت و پستی بود...» بنگرید به: تندباد حوادث: گفتگویی با عیسی پژمان، عرفان قانع‌فرد، ناشر: علم، ص ۲۳.
۲۸۶. کوچرا، کریس، پیشین، ص ۲۱۳.
۲۸۷. ایگلتون جونیر، ویلیام، پیشین، ص ۱۶۸.
۲۸۸. کینان، درک، پیشین، صص ۱۲۵.
۲۸۹. انگوس وارد، رایزن سفارت آمریکا که به همراه خانم خود و دوست سوزان (رایزن سفارت فرانسه) در ۲۰ تیرماه ۱۳۲۵ سفری به آذربایجان و مهاباد کرده گزارشی از این سفر تهیه کرده که در نامه ای از جرج و.الن در ۲۵ مرداد ۱۳۲۵ رونوشتی از آن به قوام السلطنه فرستاده این نامه به همراه اصل گزارش به زبان انگلیسی و ترجمه فارسی آن در ۱۳ صفحه در آرشیو سازمان اسناد ملی در کتابخانه ملی ایران موجود است به این شماره: ۲۳۰/۵۹۸۶.
۲۹۰. به عنوان مثال فتاح قاضی می‌نویسد: قاضی محمد و رهبران جمهوری مهاباد به تبریز فراخوانده شد و در جلسه‌ای که با حضور پیشه‌وری و تعدادی از روسای فرقه‌ی دموکرات و رهبران کرد تشکیل شد روس‌ها به کردها اخطار کردند که باید تابع آذربایجان باشند و در صورت مستقل بودن و سرپیچی از این دستور نابود خواهند شد اما قاضی محمد و سیف قاضی با این دستور مخالفت کرده و سیف قاضی گفته بود اگر قرار باشد مطیع دیگران باشیم مطیع فارس‌ها خواهیم ماند چون نژاد هر دوی ما آریا و زبان و سوابق تاریخی‌مان به هم نزدیک است... بنگرید به: فتاح قاضی، خلیل، تاریخچه . . .، پیشین، صص-۱۳۸-۱۳۹. و یا یا هزار می‌نویسد قلی‌اف به قاضی محمد اخطار کرده بوده که باید خودتان را در درون حزب آذربایجان ادغام کنید و در غیراینصورت شما را می‌کشیم... چیشتی مجبور، پیشین، ص ۷۲.
291. A.Məmmədov. BAŞTUTMAMIŞ ÇEVRIŞ. Bakı, «El-ALLiance» nəşriyyati. 2007, s.117.
۲۹۲. سند فوق سری شماره ۴۶ در پایان این کتاب.
۲۹۳. ایگلتون، جمهوری ۱۹۴۶ کردستان، ۱۹۶۳، ص ۱۱۰.
۲۹۴. بنگرید به: وزارت امور خارجه، سند شماره ۱۰۲۵۲۴۸ مورخه ۳ دسامبر ۱۹۴۱.
۲۹۵. تاریخ معاصر کرده، دیوید مک داوول، ترجمه ابراهیم یونسی... ص ۴۱۲.
۲۹۶. بنگرید به: سند ۴۲ در پایان کتاب.

۲۹۷. انگوس وارد، رایزن سفارت آمریکا که به همراه خانم خود و دوست سوزان (رایزن سفارت فرانسه) در ۲۰ تیرماه ۱۳۲۵ سفری به آذربایجان و مهاباد کرده گزارشی از این سفر تهیه کرده که در نامه ای از جرج و آلن در ۲۵ مرداد ۱۳۲۵ رونوشتی از آن به قوام السلطنه فرستاده این نامه به همراه اصل گزارش به زبان انگلیسی و ترجمه فارسی آن در ۱۳ صفحه در آرشیو سازمان اسناد ملی در کتابخانه ملی ایران موجود است به این شماره: ۲۳۰/۵۹۸۶.

۲۹۸. خاطرات دکتر هاشم شیرازی، ص ۵۱.

۲۹۹. حکومت کردستان، نوشیوان مصطفی امین... ص ۶۸.

۳۰۰. جه لیل گادانی، په نجاه سال خه بات، به ر گی یه کام... ص ۲۱.

۳۰۱. بنگرید به: شماره اول و چهارم روزنامه کوردستان، مورخه ۲۱ دی ۱۳۲۴.

۳۰۲. قاسملو می نویسد که نخستین شماره‌ی روزنامه‌ی «کوردستان» در ۱۰ ژانویه‌ی ۱۹۴۶/۲۰ دی ۱۳۲۴ منتشر شد که اشتباه است چهل سال مبارزه... ص ۸۵. مراجعه به خود روزنامه: شماره اول، ۱۱ ژانویه ۱۹۴۶/۲۱ دی ۱۳۲۴، سال اول. لازم به ذکر است که در سال‌های اخیر ۹۲ شماره از این روزنامه در یک مجلد در سلیمانیه عراق در ۲۰۰۶ چاپ گردیده (بنگرید به: روزنامه‌ی «کوردستان» مهاباد، ۱۳۲۵-۱۳۲۵ ی هه تاوی (۱۹۴۶)، ناماده کردنی ره‌فقی صالح و صدیق صالح، سلیمانیه، بنکه‌ی ژین: ۲۰۰۷.

۳۰۳. قاضی محمد و جمهوری مهاباد در آینه اسناد، بهزاد خوشحال... ص ۵۲.

۳۰۴. حمید مومنی. در باره مبارزات کردستان، تهران، شباهنگ، ۱۳۵۸. ص ۸۰.

۳۰۵. غنی بلوریان که خودش جزو این محصلین بوده می نویسد «ما کردها پنجاه نفر بودیم و آذربایجانی‌ها سیصدوپنجاه نفر بودند. برگ سبز... ص ۸۳.

۳۰۶. پشدری... ص ۷۳.

۳۰۷. بنگرید به تصویر سند: اسرار محاکمه قاضی محمد... بخش اسناد این سند در آرشیو سازمان اسناد ملی ایران به شماره... ۱۴۹۹-۱۵-۱۱۶۰۰۷.

۳۰۸. ایگلتون جونیر، ویلیام، پیشین، ص ۱۵۳.

309. <https://www.youtube.com/watch?v=D2PzfaBkh9A>

310. Farideh Koochi Kamali, The Political Development Of The Kurds In Iran; Pastoral Nationalism, Department Of Social Science, New Social Uneversity, New York, Palgrave Mcmillan, 2003, P 95.

۳۱۱. برای تاسیس چاپخانه بنگرید به سند ۱۱ در پایان کتاب.

۳۱۲. فتاح قاضی، خلیل، تاریخچه ... پیشین، ص ۱۴۴.

- ۳۱۳ . شوق آموختن، آرچیبالد روزولت، ترجمه صبا سعیدی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۱۹۷.
- ۳۱۴ . به نقل از: قاضی محمد و جمهوری در آینه اسناد، ص ۵۲.
- ۳۱۵ . قاسملوو، عه بدولره حمان، پیشین، ص ۷۳.
- ۳۱۶ . روزنامه کردستان، شماره اول، مورخه ۱۳۲۴/۱۱/۱۵.
- ۳۱۷ . بنگرید به سند ۱۱ در پایان کتاب.
- ۳۱۸ . روابط جمهوری کردستان و آذربایجان، نوشته ریچارد آ. موبلی، ترجمه به فارسی، سلیمانیه، ۲۰۰۸، ص ۵۸-۵۹.
- ۳۱۹ . کردها و کردستان، نوشته درک کینان، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه ۱۳۷۲... ص ۱۲۳.
- ۳۲۰ . مه ده نی... ص ۲۳۸.
- ۳۲۱ . آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد... جمیل حسنی... ص ۲۶۴.
- ۳۲۲ . ارفع، حسن، پیشین، ص ۸۶.
- ۳۲۳ . ایگلتنون جونیر، ویلیام، پیشین، ص ۱۳۲.
- ۳۲۴ . کوچرا، کریس، پیشین، ص ۲۱۴.
- ۳۲۵ . آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد... جمیل حسنی... ص ۲۶۴.
- ۳۲۶ . روابط جمهوری کردستان و آذربایجان، نوشته ریچارد آ. موبلی، ترجمه اسمعیل بختیاری، سلیمانیه، ۲۰۰۸، ص ۴۸.
- ۳۲۷ . رساله کارشناسی ارشد: پیدایش و افول جمهوری مهاباد، نوشته ستار امیدی: دانشگاه بین المللی امام خمینی: پاییز ۱۳۸۹. صص ۸۵-۸۶.
- ۳۲۸ . مهدی نیا، جعفر، پیشین، ص ۵۰۸.
- ۳۲۹ . کینان، درک، پیشین، ص ۱۲۶ همچنین: اسناد فرقه دمکرات آذربایجان به روایت دیگر، هادی هاشمیان، تهران: کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۴، صص ۶۷-۶۸.
- ۳۳۰ . بنگرید به سند ۴۵ در آخر کتاب.
- ۳۳۱ . اسناد فرقه دمکرات آذربایجان به روایت دیگر... ص ۶۹.
- ۳۳۲ . سند ۴۴.
- ۳۳۳ . جمیل حسنی... ص ۴۱۲.
- ۳۳۴ . خوشحالی، بهزاد، پیشین، ص ۸۲.



- ۳۳۵ . برزویی...ص ۳۵۰.
- ۳۳۶ . ایگلتون...ص ۱۲۳.
- ۳۳۷ . چهل سال مبارزه، قاسملو...ص ۱۰۵.
- ۳۳۸ . مهدی‌نیا، جعفر، پیشین، صص ۵۱۷-۵۱۸.
- ۳۳۹ . سند ۴۶.
- ۳۴۰ . نامه رهبر، سال چهارم، شماره ۸۱۱، چهارشنبه، ۲۰ شهریور ۱۳۲۵، ص اول.
- ۳۴۱ . بنگرید به دست خط قوام موجود در: سازمان اسناد ملی ایران: شماره ردیف ۲۹۰۰۰۵۲۳۷ محل در آرشیو ۱: ب الف ۲ ن ۱۷۴. یادداشتهای قوام السلطنه در لندن.
- ۳۴۲ . بنگرید به سند ۳۳.
- ۳۴۳ . برای این دیدار بنگرید به: سند ۳۵ در پایان کتاب و همچنین: آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد...صص ۳۶۹-۳۷۰.
- ۳۴۴ . بنگرید به: سند ۳۵.
- ۳۴۵ . بنگرید به سند ۳۳.
- ۳۴۶ . جمیل حسنی...ص ۴۹۶.
- ۳۴۷ . مجله گفتگو « استالین و تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان/نویسنده : فرناند شاید راینه،» اردیبهشت ۱۳۸۶ - شماره ۴۸.
348. A.Məmmədov. BAŞTUTMAMIŞ ÇEVİRİLŞ.Bakı, «El-ALLiance» nəşriyyati.2007, s.114
- ۳۴۹ . بنگرید به اسناد ۳۵ و ۳۶ در پایان کتاب.
- ۳۵۰ . بنگرید به: سند ۳۳.
- ۳۵۱ . بنگرید به سند ۳۴.
- ۳۵۲ . بنگرید به: سند ۳۶ در پایان کتاب.
- ۳۵۳ . سند ۳۶.
- ۳۵۴ . خاطرات یک زن توده‌ای، راضیه ابراهیم‌زاده، بکوشش بهرام چوبینه، تهران: دادار، ۱۳۸۱، صص ۱۲۸-۱۲۹.
- ۳۵۵ . سند ۳۸.
- ۳۵۶ . نصرت‌الله جهانشاهلو افشار، ص ۲۳۹. و علی زیبایی ص ۳۱۸.

۳۵۷. گزارش‌های محرمانه شهربانی (۱۳۲۶ - ۱۳۲۴ ش) به کوشش مجید تفرشی، محمود طاهر احمدی، (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱)، ص ۱۵۲.
۳۵۸. نجفقلی پسیان، ص ۳۱۸. پاورقی.
۳۵۹. نصرت‌الله جهانشاهلو، ص ۲۴۰.
۳۶۰. جهانشاهلو، همان، ص ۲۴۳ - ۲۴۱.
۳۶۱. همان، ص ۲۴۳ - ۲۴۱.
۳۶۲. همان، ص ۲۴۳.
۳۶۳. گذشته چراغ راه آینده است... ص ۳۶۸.
۳۶۴. کوشش، سال بیست و چهارم، شماره ۶۰۳۹، سه‌شنبه ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۲۵، صفحه اول.
۳۶۵. سند ۳۵. جهانشاهلو در خاطرات خود می‌نویسد که این نامه را در تهران سفیر روسیه برای خواندن در اختیار ما گذاشت و سپس پس گرفت جمیل حسنی می‌نویسد که وقتی پیشه‌وری پس از به نتیجه نرسیدن مذاکراتش در تهران در ۲۳ اردیبهشت به تبریز بازگشت کنسولگری روسیه در تبریز نامه استالین را تسلیم پیشه‌وری کرد (آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد... ص ۴۲۶)
- دکتر جهانشاهلو در ادامه خاطراتش می‌نویسد که پیشه‌وری پس از دیدن تلگراف استالین سخت ترسید و «به من و آقای پادگان گفت که از این پس جان ما در این جا در خطر است». (نصرت‌الله جهانشاهلو، ما و بیگانگان، (تهران: نشر ورجاوند، ۱۳۸۰)، ص ۲۴۳) که درست به نظر نمی‌سد چون دیدار دوم پیشه‌وری با قوام‌السلطنه نشان می‌دهد که پیشه‌وری همچنان در مقابل درخواستهای دولت قوام، سرسختی نشان داده و همین عدم نرمش او باعث شد که در تهران با دولت قوام به توافق نرسند.
۳۶۶. روزنامه باختر، سال دهم، دور سوم، چهارشنبه ۷ فروردین ۱۳۲۵ ص اول.
۳۶۷. کوچرا، کریس، پیشین، ص ۲۱۶.
۳۶۸. سند ۴۶.
۳۶۹. سازمان اسناد ملی ایران، نامه شماره ۵۲ مورخه ۱۳۲۵/۵/۲.
۳۷۰. مجتهدی، عبدالله، پیشین، ص ۳۲۴.
۳۷۱. کوردستان، شماره ۱۶، ۴۴، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۵.
۳۷۲. کوچرا... ص ۲۸۱.
۳۷۳. تاریخچه مهاباد، سید محمد صمدی، مهاباد، ناشر، مولف. ص ۱۴۶.

- ۳۷۴ . مهدی نیا، جعفر، پیشین، ص ۵۱۸.
- ۳۷۵ . کوچرا، کریس، پیشین، ص ۲۲۱.
- ۳۷۶ . بهزاد خوشحال...پیشین...ص۷۸.
- ۳۷۷ . قازی، ره‌حیم، قازی محه ممه د و مه سه له ی خودمختاری کوردستانی ئیران، مه هاباد، تیشک، ۱۳۵۹ص ۱۶.
- ۳۷۸ . کوچرا، همان...ص۲۱۷.
- ۳۷۹ . کابینه شاهپور بختیار در گفتگو با عرفان قانعی فرد، یحیی صادق وزیری؛ آخرین وزیر دادگستری، شنبه ۱۴ مهر ۱۳۸۶، ۶ اکتبر ۲۰۰۷.
- ۳۸۰ . اذربایجان ایران آغاز جنگ سرد. جمیل حسنی...صص ۳۰۰ الی ۳۰۱
- ۳۸۱ . باقر عاقلی، میرزااحمد خان قوام‌السلطنه، ص ۳۴۳، ص ۳۴۷.
- ۳۸۲ . بنگری به دست خط قوام موجود در: سازمان اسناد ملی ایران: شماره ردیف ۲۹۰۰۰۵۲۳۷ محل در آرشیو: ب الف ۲ ن ۱۷۴. یادداشتهای قوام السلطنه در لندن.
- ۳۸۳ . سند ۳۵.
- ۳۸۴ . مک داول، دیوید، پیشین، ص ۴۱۶ همچنین: فوران، جان، پیشین، صص ۴۱۹.
- ۳۸۵ . روزولت جونیر، آرچی بالد، شوق آموختن، پیشین، صص ۳۴۲.
- ۳۸۶ . ایگلتون جونیر، ویلیام، پیشین... صص ۱۷۹.
- ۳۸۷ . جامی، گذشته چراغ راه آینده است...صص ۳۸۷.
- ۳۸۸ . ایگلتون جونیر، ویلیام، پیشین، ص ۲۰۰.
- ۳۸۹ . بنگرید به سند ۴۷.
- ۳۹۰ . آذربایجان، ۲ شنبه ۴ آذر ۱۳۲۵ دوره دوم، شماره ۳۵۷.
- ۳۹۱ . مهدی نیا، جعفر، پیشین، ص ۵۲۰.
- ۳۹۲ . بنگرید به سند ۴۸.
- ۳۹۳ . بنگرید به: سند ۵۰.
- ۳۹۴ . ایگلتون جونیر، ویلیام، پیشین، ص ۲۰۵.
- ۳۹۵ . کوچرا، کریس، پیشین، ص ۲۱۴.

۳۹۶ . سند ۵۱.

۳۹۷ . سند ۵۲.

398. ƏKRƏM RƏHİMLİ (BİJƏ).MÜBARİZƏ BURULĞANLARINDA  
KEÇƏN ÖMÜR:SEYİD CƏFƏR PİŞƏVƏRİ(Həyatı...s.147

۳۹۹ . سند ۵۳.

۴۰۰ . به نقل از سند ۵۳.

۴۰۱ . روزنامه آذربایجان، سه‌شنبه، ۱۹ آذر ۱۳۲۵، شماره ۳۶۹ دوره دوم. صفحه اول.

402. Aÿ lakaler silinir. Bake, 1993, yanclik, s. 145 – 6.

۴۰۳ . سلام‌اله جاوید، گوشه‌ای از خاطرات نهضت ملی آذربایجان، (بی‌جا: بی‌نا)، ۱۳۵۸. ص ۲۸.

۴۰۴ . روزولت، جونیر، آرچی، مقاله‌ی جمهوری مهاباد، پیشین، ص ۲۰۶.

۴۰۵ . آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد...ص ۵۲۱.

۴۰۶ . مک داوول...ص ۴۱۹.

۴۰۷ . بدرالدین صالح احمد محمدامین...ص ۷۰.

۴۰۸ . مهدی‌نیا، جعفر، پیشین، ص ۵۲۲. مک داوول، دیوید، پیشین، ص ۴۱۷. ابالاس، ادگار، ص ۶۷.

۴۰۹ . حسامی، کریم، کاروانیک له شهیدانی کوردستان، سنندج، روزبه ۱۹۷۱...ص ۱۱۲.

۴۱۰ . از کردستان تا آنسوی رود ارس: راهپیمایی تاریخی ملامصطفی بارزانی، ۱۳۲۶، بکوشش مرتضی زربخت، تهران: شیرازه، ۱۳۷۶. ص ۱۴.

۴۱۱ . مهدی‌نیا، جعفر، پیشین...ص ۵۲۳.

۴۱۲ . کوچرا، کریس، پیشین، ص ۲۲۴.

۴۱۳ . کوچرا، کریس، پیشین، ص ۲۲۴. و ایگلتون جونیر، ویلیام، پیشین، ص ۲۰۹.

۴۱۴ . بهزاد خوشحال...ص ۲۵۲.

۴۱۵ . کینان، درک، پیشین، ص ۲۵۲.

۴۱۶ . مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، ج ۳، ۴۴۱.

۴۱۷ . کوچرا، کریس، پیشین، ص ۲۲۴.

۴۱۸ . ایگلتون جونیر، ویلیام، پیشین، ص ۲۱۵.

۴۱۹. مک داول، دیوید، پیشین، ص ۴۱۷.

۴۲۰. آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد.. ص ۵۲۶-۷.

۴۲۱. منابع مختلف، تعداد کشته شدگان را با اختلاف بین دو هزار الی ۲۵ هزار نفر ذکر کرده‌اند. میرقاسم چشم آذر، تعداد کشته شدگان را ۲۵ هزار نفر، ابوالحسن تفریشیان ۲۰ هزار نفر (قیام افسران خراسانی، ص ۱۰۹). خلیل ملکی ۱۵ هزار نفر (خاطرات سیاسی، ص ۳۷۶) و بعضی از منابع ترکی، افزون بر ۱۰ هزار نفر قید کرده‌اند، (آذربایجان دمکرات فرقه‌سی، ج ۲، باکو ۱۹۶۹، ص ۵) بعضی از منابع نیمه رسمی، تعداد تلفات را هشت هزار نفر نوشته‌اند (خواندنیها، شماره ۳۶، مورخه ۳ دی ماه ۱۳۲۵). بهروز حقی به نقل از ماریا مارچاکی تعداد فدائیان کشته شده را ۲۵ هزار نفر ذکر می‌کند (بهروز حقی، لحظاتی از زندگی صفر قهرمانیان، آلمان، کلن، ۱۳۷۲، ص ۱۱۵) اما حسین فردوست که از نزدیک شاهد کشتار بوده تعداد آن را ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نفر ارزیابی کرده (حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۱۵۱). مسعود بهنود می‌نویسد: «حاصل کار فرقه دمکرات ۲۵۰۰ اعدام، هفت هزار کشته، هشت هزار زندانی، ۳۶ هزار تبعیدی و ۷۰ هزار پناهنده به شوروی.» (مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار، (تهران: جاویدان، ۱۳۶۹)، ص ۲۷۶). اما به نظر می‌رسد آماري که جمیل حسنی آورده دقیق تر باشد او بیلان جنایات ناجیان آذربایجان را چنین نوشته: ۳۰۲۲ کشته و اعدامی، ۳۲۰۰ زندانی و ۸۰۰۰ نفر به جنوب ایران تبعید شدند (جمیل حسنی.. ص ۵۳۴).

۴۲۲. جمیل حسنی، آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد.. ص ۵۳۴.

۴۲۳. مجله خوی نگار، مصاحبه با دکتر احمد ساعی، مجله خوی نگار، دوره سوم شماره ۶ اسفند ۱۳۹۱.

۴۲۴. اما شخصی که در سفر شاه می‌خواست فرزندش را قربانی کند به «اکبر چولی» معروف بود او فردی لات منش و همه‌کاره (در واقع هیچ کاره‌ای) بود که در محله گازران ماشین شویی داشت او در جلوی باغ گلستان، پسرش را برای قربانی بر زمین زد اما با سرزنش مردم مواجه شد و منصرف گشت. (در مصاحبه با شاهدان عینی).

425. Camil hasanli: soyug muharibanin baslandiyi yer: guney azarbaycan 1945-1946:buki- 1999

۴۲۶. برادر صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او، تبریز: بهرنگی، ۱۳۷۸، صص ۶۱ - ۶۰.

۴۲۷. برای زندگی او بنگرید به: منیری، سعید، میرزباقر حاجی‌زاده، هنرمند طنز پرداز مردمی تئاتر آذربایجان، تهران: علمی، ۱۳۷۹.

۴۲۸. بنگرید به این منابع: محمد بی‌ریا، اوره ک سوزلری، سنجیلمیش اثرلر، تبریز، ارگ، ۱۳۷۶، ص ۵.

حمید ملازاده، رازهای سربه مهر، (تبریز، مهد آزادی، ۱۳۷۶)، صص ۱۱۰ - ۱۰۸.

Ay lakalr silinir. Baki, 1993, yanclik, p. 147

۴۲۹. بی‌ریا این نامه را به خط عربی نوشته کپی آن در آرشیو ک. گ. ب. به نمره ح. ۶۶۱۲ و اصل نامه به صورت سری در اداره امنیت آذربایجان به نمره ۳۷۱۲ نگهداری می‌شود. برای کل این نامه بنگرید به: زندگی و زمانه محمد بی‌ریا، نوشته علی مرادی مراغه‌ای، تهران: نشر اوحدی، ۱۳۸۴.

۴۳۰. زندگینامه شمیده... به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، آلمان، ۱۳۷۲، ص ۲۸۰.

۴۳۱. <http://dr-nabdel.com/Default.aspx> بنگرید به سایت دکتر یونس نابدل

432. -Teyyub Qurban. Düşmənlərindən güclü şəxsiyyət. Mir Cəfər Bağırov haqqında məqalələr toplusu. Bakı, gırvannəşr, 2006. S.38-41 .

۴۳۳. فیلم سفر به سیترا به کارگرانی تتودور آنجلوپوس، محصول ۱۹۸۴ یونان.

۴۳۴. برای زندگی نامه محمد بی‌ریا بنگرید به مقاله «مشقت‌لی عومور» نوشته میرقاسم چشم‌آذر مندرج در کتاب زیر به خط کریل:

Ağ ləkələr silinir. Mirzəyev Osman. Bakı, azerneşr, 1991

۴۳۵. بسیاری از این شعرها را که توسط برخی معلمان و افراد مجیزگو سروده شده در آرشیو سازمان اسناد ملی ایران دیده‌ام و در کتابخانه ملی ایران نیز موجودند.

۴۳۶. چهل سال... قاسملو... ص ۱۲۹.

۴۳۷. چهل سال مبارزه در راه آزادی، قاسملو... ص ۲۲.

۴۳۸. بنگرید به: اصغر تابان، جغرافیای شهری، تهران، ۱۳۷۴ ص ۹۵ الی ۹۹.

۴۳۹. ایگلتون جونیر، ویلیام، پیشین، ص ۱۲۹.

۴۴۰. برزویی، همان... ص ۳۳۱.

۴۴۱. کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ترجمه محمد قاضی، تهران نیلوفر، ۱۳۶۶ ص ۴۳۴.

۴۴۲. کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، پیشین، ص ۱۱۱.

۴۴۳. رساله کارشناسی ارشد: پیدایش و افول جمهوری مهاباد، نوشته ستار امید، دانشگاه بین المللی امام خمینی: پاییز ۱۳۸۹ ص ۱۵۶.

۴۴۴. سیف قاضی، رحیم، اسرار محاکمه ی قاضی محمد و یارانش... گردآوری و ترجمه محمدرضا سیف قاضی، تهران، نشر آنا، ۱۳۷۹، ص ۴۷.

۴۴۵. چهل سال مبارزه... قاسملو... ص ۱۷۰.

۴۴۶. چهل سال... ص ۱۷۵.

۴۴۷. اسرار محاکمه قاضی محمد... سند ۱۰۶۰۰۳-۱۱۹۹ در آرشیو سازمان اسناد ملی ایران.

۴۴۸. به عنوان مثال بنگرید به نامه: سند شماره ۱۱۶۰۰۷-۱۵۰۹ در آرشیو سازمان اسناد ملی ایران. مندرج در کتاب: اسرار محاکمه قاضی محمد.

۴۴۹. از جمله امضاکنندگان این نامه‌ها و تلگرافها می‌توان به عزیز امیر عشایری، علی پروتی [پیروتی]، حسین و عباس امیرعشایری، قادر و رحمان امیرعشایری، حسن بایزندی، کریم و عبدالله بایزندی، سلیم آقا جاق شکوری، ابراهیم سالار، عبدالرحمان تیموری، محمد نادری، رسول نیکور، عزیزی کریم بایزندی، محمد، امین، عباس عزیز و رضا نادری، محمدمظفر، محمد کلابی، رسول ابراهیمی، عبدالله ایلخانی‌زاده، قادر شیخ‌آقایی، قهرمان، عبدالرحمن (وزیر خارجه قاضی محمد) ایلخانی‌زاده، اسمعیل شیخ‌آقایی، سلیمان معروفی، حاجی صالح عثمانی، قاسم پنجری، عزیز مشیری، عبدالله کریمی، سیدحاجی جعفری، رحمت شافعی، حاج‌عبدالخالق حسن‌زاده، سعید ولی‌زاده، مصطفی بلوری، سیدمعتد جعفری، صالح فرازی، سعید کرباسیان، محمد صالح‌زاده، حسن نانوازاده، مصطفی کرباسیان، حاجی عبدالله چلبی، فتح‌الله ناصری، محمد سورکی، حاجی رحمن شیربیگی، ابراهیم کریمی، احمد داودی، سیدعلی حسینی، قاسم اوپمیسی، سعید خرازی، ملاسعید عبدالله، حسن مسعود، عبدالرحمن شمس‌الدین ملاخلیل، شیخ حسن مشتقی، شیخ حسین شمس‌آقا، صدیق صدیقی، شیخ عثمان شمس‌الدین، ابراهیم علی‌یار رئیس ایل منگور، عبدالله بایزیدی منگور، بایزید عزیززی گورک، پرویز گورک و ده‌ها شخصیت دیگر نام برد.

۴۵۰. سفری به سوی مردان شجاع در کردستان، دانا آدامز شهرت، ترجمه محمد مجدی، سقز: محمدی، ص ۸-۱۰۷.

۴۵۱. مهدی‌نیا، جعفر، پیشین، ص ۵۴۵.

۴۵۲. روزولت جونیر، آرچی باله، شوق آموختن، پیشین، ص ۳۵۱.

۴۵۳. خوشحالی، بهزاد، قاضی محمد و جمهوری در آینه‌ی اسناد، همدان، بینا، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۲۵۹.

۴۵۴. اسرار محاکمه قاضی محمد و یارانش، گردآوری سیف قاضی، تهران، آنا، ۱۳۸۰، ص ۷۹.

۴۵۵. تندباد حوادث... ص ۲۷.

۴۵۶. بنگرید به: خاطرات داماد ساعد مراغه‌ای... و تندباد حوادث... ص ۲۷.

۴۵۷. پرچم کردستان شامل سه رنگ بود: رنگ سرخ در بالا، سفید در وسط و سبز در پایین. آرم جمهوری کردستان در وسط پرچم بود که از یک مداد در میان دو شاخه‌ی گندم تشکیل شده بود، قلم نشانه‌ی ارج نهادن بر علم و فرهنگ بود و گل گندم هم نشانه‌ی تولید و کار بود خورشیدی هم از بالای آرم طلوع کرده که سمبل آزادی بود بنگرید به: قاسملو... ص ۸۲.

۴۵۸. خاطرات دکتر هاشم شیرازی، هاشم سلیمی، انتشارات توکلی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۰.

۴۵۹. کوچرا، کریس، پیشین، ص ۲۲۵.

۴۶۰. مرد امروز، ۱۵ فروردین، ش ۱۰۲، ص ۲.

چون محاکمه و دفاعیات قاضی‌ها علنی نبوده در نتیجه، منبع چندان موثقی نداریم که بدانیم آن چه گذشته، در آن زمان، روزنامه مرد امروز در یکی از شماره‌های خود، مقاله جامعی به چگونگی اعدام آنها اختصاص داده اما باید هم محدودیت‌های این روزنامه را در آن زمان در نظر گرفت و هم و اینکه یکی از مخالفان جمهوری مهاباد بوده. یکی از منابع

دیگر خاطرات کیومرث صالح خبرنگار ارتش شاهنشاهی بوده که خود در دادگاه حضور داشته و تقریباً اکثر منابعی که به این موضوع پرداخته‌اند برگرفته از خاطرات او بوده است اما ما سندی دیگر نداریم که خاطرات کیومرث صالح را با آن سنجیده تا ببینیم چقدر مطابق با واقع بوده است. از دیگر کتاب‌ها کتاب اسرار محاکمه قاضی محمد و یارانش اشاره کرد که در سال‌های اخیر منتشر شده...

۴۶۱. روزنامه مرد امروز، مورخه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۲۶. شماره ۱۰۷ صفحات ۲ و ۹ و ۱۱.

۴۶۲. خاطرات زندگی پرماجرایی دکتر آسو، به قلم قادر محمودزاده (آسو)...ص ۱۴۴.

۴۶۳. به نقل از خود سند: سازمان اسناد ملی ایران به شماره ۲۹۳-۱۲/۱۴۳/۱ مورخه ۱/۲۴/۲۶.

۴۶۴. این افراد عبارت بودند از: احمدخان فاروقی (سالار)، عبدالله‌خان متین، محمدخان دانشور، علی‌خان فاتح، حسن-خان کانی نیاز، محمدبیگ باباخان بیگ، احمدخان شجیبی (شنگه)، شیخ امین اسعد کسنزانی، آغا صدیق اسعدی یازی بلاغی، علی آغای جوانمردی تموته و رسول آغای محمودی میرده. بنگرید به: چهل سال... قاسلمو...ص ۱۴۴

۴۶۵. چهل سال... قاسلمو...ص ۱۴۴.

۴۶۶. چهل سال... قاسلمو...ص ۱۴۴.

467. The Kurds in Iran: The Past, Present and Future. Kerim Yildiz...p. 19..

۴۶۸. تفرشیان، ابوالحسن، قیام افسران خراسان، تهران: اطلس، ۱۳۶۷، ص ۱۸۷.

۴۶۹. آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد، جمیل حسنی...ص ۵۴۳.

470. xatirələr .Qulam Yəhya .Baki. 2006, yanclik, s. 85.

471. ƏKRƏM RƏHİMLİ (BİJE).MÜBARİZƏ BURULĞANLARINDA KEÇƏN ÖMÜR:SEYİD CƏFƏR PİŞƏVƏRİ(Həyatı...s.118.

472. Aÿ lakalr silinir. Baki, 1993, yanclik, s. 105

473. QULAM YƏHYA(1906-2006) xatirələr ...2006.S.87

474. ƏKRƏM RƏHİMLİ (BİJE).MÜBARİZƏ....s.125

475. Teyyub Qurban. Düşmənlərindən güclü şəxsiyyət...S.34

476. Teyyub Qurban. Düşmənlərindən güclü şəxsiyyət.... S.35

477. VÜQAR MİKAYİL OĞLU ƏHMƏD.MİR CƏFƏR PİŞƏVƏRİNİN HƏYATI,MÜHİTİ VƏ YARADICILIĞI.B A K I – 2004.s.72

478. Əli Tudə. Pişəvəri. «Ədəbiyyat və incəsənət» qəz., Bakı: 1988,

viyun, №25.

۴۷۹. برخی نوشته‌اند که چند روز قبل از حادثه، میرجعفر باقروف، دبیر اول کمیته مرکزی، رهبران فرقه و تعدادی از افسران ارشد را در بیلاق خصوصی خود به مناسبت سالگرد بنیاد ارتش سرخ به صرف شام دعوت نموده بود در آن جلسه،



باقروف ضمن صحبت از جریان شکست جنبش دموکرات‌ها، علت شکست نهضت فرقه را در کم توجهی و عدم تأکید بر وحدت دو آذربایجان دانسته بعد خطاب به پیشه‌وری پرسیده بود «بله دگیل؟» (این طور نیست) پیشه‌وری در مقابل سخن او گفته بود خیر، بر عکس، بیش از حد لزوم روی وحدت وابستگی به آذربایجان شوروی تأکید شد. باقروف در مقابل گستاخی او گفته بود: «اوتورکیشی!» (بنشین مردک). به نظر بعضی از نویسندگان پیشه‌وری بواسطه همین گستاخی آنشب، بدست عوامل باقروف و بدستور او کشته شد. اما بنظر رحیم قاضی (برادر زاده قاضی محمد) آن شخصی که در مقابل سخن باقروف سخن گفت پیشه‌وری نبود بلکه ژنرال آذر بود و پیشه‌وری همیشه تا آخر مورد احترام باقروف بود جهانشاهلو نیز که در جلسه حضور داشت ضمن اشاره به اختلاف نظر پیشه‌وری با باقروف، منکر هر نوع توهین از سوی باقروف به پیشه‌وری است.

480. Teyyub Qurban. Düşmənlərindən güclü şəxsiyyət...S.35

۴۸۱. جهانشاهلو، نصرت‌الله، ما و بیگانگان، تهران: نشر ورجاوند، ۱۳۸۰، ص ۲۹۶.

۴۸۲. زندگینامه شمیده... به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه. آلمان: ۱۳۷۲، ص ۲۲۶.

۴۸۳. میرتقی موسوی در گفتگو با دکتر حسین یحیی، به نقل از: گوشه‌هایی از تاریخ آذربایجان ... صص ۳۶۲ -

۳۵۸.

484. Mir Cəfər Bağırovun məhkəməsi. Bakı: Yazıçı, 1993, s.97

485. Novruzov İ.M. Azərbaycan kartı. İran xatirələri. Bakı: Azərbaycan.ensiklopediyası, 1997.s.148

۴۸۶. آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد. جمیل حسنلی، ترجمه منصور صفوتی. تهران: شیرازه، ۱۳۸۷. صص ۵۴۴ تا ۵۴۵.

487. ƏKRƏM RƏHİMLİ (BİJƏ).MÜBARİZƏ BURULĞANLARINDA KEÇƏN ÖMÜR:SEYİD CƏFƏR PİŞƏVƏRİ(Həyatı...s.121.

488. ƏKRƏM RƏHİMLİ (BİJƏ)... ...s.122

۴۸۹. برگرفته از خاطرات صغری خانم خواهر پیشه‌وری .

ƏKRƏM RƏHİMLİ ...s.42

490.Teyyub Qurban.Düşmənlərindən güclü şəxsiyyət... S.11

491. <http://modern.az/articles/33720/1>

۴۹۲. از کردستان تا آنسوی رود ارس: راهپیمایی تاریخی ملامصطفی بارزانی، ۱۳۲۶، بکوشش مرتضی زربخت، تهران: شیرازه، ۱۳۷۶، صص ۱۸-۱۹.

۴۹۳. از مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس، نوشته نجفقلی پسیان، تهران، ۱۳۲۸، صص ۴۶-۴۵.

۴۹۴. از کردستان تا آنسوی رود ارس: راهپیمایی تاریخی ملامصطفی بارزانی... ص ۲۰.

۴۹۵. آرشیو سازمان اسناد ملی ایران. سند نامه وزارت دارایی به شماره ۶۴۰۶۶/۱ مورخه ۱۳۲۵/۱۰/۳۰.

۴۹۶. آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، سند مصوبه هیئت وزیران به شماره ۱۴۵۷/۴۱۲۲۸ مورخه ۱۳۲۵/۱۱/۳.
۴۹۷. از کردستان عراق تا آنسوی رود ارس... به کوشش مرتضی زربخت... ص ۲۱.
۴۹۸. آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، سند گزارش سرلشکر خسروپناه فرمانده ژاندارمری کل کشور به وزارت کشور به شماره ۲۰۷ مورخه ۱۳۲۶/۱/۱۷.
۴۹۹. از کردستان تا آنسوی ارس... زربخت... ص ۲۲.
۵۰۰. کوچراه، کریس، پیشین، ص ۲۲۷.
۵۰۱. اسنادی از فرقه دمکرات آذربایجان به روایت دیگر... ص ۱۸۶.
۵۰۲. اسنادی از فرقه دمکرات آذربایجان به روایت دیگر... ص ۱۸۸.
۵۰۳. آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، سند گزارش فرماندار شهرستان ماکو کروی به نخست وزیر، شماره ۱۲۴ مورخه ۱۳۲۶/۳/۲۴.
۵۰۴. از مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس، نوشته نجفقلی پسیان، تهران، ۱۳۲۸، ص ۱۸۰.
۵۰۵. برگ سبز، غنی بلوریان... ص ۶۵.
۵۰۶. کتاب ویلیام ایگلتون نیز تا زمان ورود آنها به خاک شوروی را تعقیب می‌کند همچنین کتاب از کردستان عراق تا آنسوی رود ارس، به کوشش مرتضی زربخت، بخشی از صفحاتش را تا زمانی که بارزانی‌ها در ایران بودند به آنها اختصاص داده. بنگرید به: صص ۱۳۱ الی ۵۶.
507. Sudoplatov, Pavel, Anatoliĭ Pavlovich Sudoplatov, Jerrold LSchecter, and Leona Schecter. *Special Tasks: The Memoirs of an Unwanted Witness, a Soviet Spymaster*. Boston: Little, Brown, 1994. pp.260-261.
508. <http://karabakhmedia.az>. Kürd lideri Bərzani Mircəfər Bağırovdan niyə uzaq tutulurdu... Məmməd SÜLEYMANOV. s.2
۵۰۹. یحیایی، حسین، گوشه‌هایی از تاریخ آذربایجان و گفتگویی با یکی از سران فرقه دمکرات... صص ۳۵۶ - ۳۵۶.
510. <http://karabakhmedia.az>. Kürd lideri Bərzani Mircəfər Bağırovdan niyə uzaq tutulurdu... Məmməd SÜLEYMANOV.
۵۱۱. سازمان اسناد ملی ایران، مورخه ۱۲ آذر ۱۳۲۶، شماره ردیف ۲۹۰۰۰۳۰۶۴.
۵۱۲. سازمان اسناد ملی ایران، مورخه ۲۱ آبان ۱۳۲۶، شماره ردیف ۲۹۰۰۰۳۰۶۴.
۵۱۳. همان سند.
۵۱۴. سازمان اسناد ملی ایران، مورخه ۹ دی ۱۳۲۶، شماره ردیف ۲۹۰۰۰۳۰۶۴.

۵۱۵ . سازمان اسناد ملی ایران: شماره ردیف ۳۹۰۰۰۵۲۳۷ محل در آرشیو: ب الف ۲ ن ۱۷۴. گزارش سری ساواک شماره ۲.

516. Sudoplatov, Pavel, Anatoliĭ Pavlovich Sudoplatov...p.259

۵۱۷ . سازمان اسناد ملی ایران: شماره ردیف ۳۹۰۰۰۵۲۳۷ محل در آرشیو: ب الف ۲ ن ۱۷۴ نامه محرمانه اداره سیاسی. مورخه ۳۷/۷/۳ مورخه ۷۸۴۴.

۵۱۸ . سازمان اسناد ملی ایران: شماره ردیف ۳۹۰۰۰۵۲۳۷ محل در آرشیو: ب الف ۲ ن ۱۷۴ نامه شماره ۶۰ مورخه ۱۳۳۷/۶/۱۱.

بخش سوم:

۵۳ سند فوق سری اتحاد جماهیر شوروی



## سند اول

توضیح مترجم: گزارش طولانی و مهمی است که وضعیت سیاسی و اقتصادی تبریز در سال ۱۹۴۳ را توضیح می‌دهد که در این میان مواردی چون، رهبری، دولت محلی و اوضاع و نتایج انتخابات مجلس چهاردهم را مشخص می‌کند. تأکید بر نقش شوروی در منطقه و تأثیر آن بر روی پیامدهاست.

این گزارش طولانی را مارچنکو، کنسولیاری شوروی در تبریز به «سرگئی کافتارادزه» قائم مقام کمیسر امور خارجه شوروی فرستاده.

موضوعات مورد بحث

- ایران - سیاست و حکومت
- ایران - روابط خارجی - اتحاد جماهیر شوروی
- ایران - روابط خارجی
- کمونیسم - ایران
- صنایع - ایران

مکانهای مورد بحث

- ایران • آذربایجان ایران

شرح کلی از منطقه کنسولگری

با توجه به این واقعیت که کنسولگری‌های شهرهای رضاییه [ارومیه]، ماکو و اردبیل در سال ۱۹۴۳، مستقل از ما کار می‌کردند، کنسولگری ما تنها شهرستانهای (استان) تبریز و مراغه، از جمله شهرهای تبریز، مراغه، میانه، اهر، مرند و دهخوارگان [آذرشهر] را شامل می‌شد. تعداد کل ساکنان مناطق نامبرده ۱,۳ میلیون نفر است که حدود ۴۵۰ هزار نفر در شهرها زندگی می‌کنند و بقیه در روستاها ساکن هستند.

جمعیت عشایر تنها در منطقه اهر است، جایی که قبیله قره داغلو (قره داغ‌ها) به طور دائم زندگی می‌کنند و حدود ۴ هزار نفر را شامل می‌شود. علاوه بر این، در بخش جنوب شرقی ناحیه مراغه (سهند) گاهی اوقات شاهسون‌ها در ماههای تابستان از خلخال مهاجرت می‌کنند.

حدود ۸۵ درصد از مردم به طور حرفه‌ای در کشاورزی و بقیه در صنعت و تجارت مشغول به کار هستند. از نظر ملیت، جمعیت منطقه کنسولی ما شامل یک میلیون و ۲۵۰ هزار آذربایجانی، ۳۰ الی ۳۵ هزار فارس‌زبان، ۱۲ هزار ارمنی و ۳ هزار آشوری است. کردها تنها در منطقه میان‌دوآب زندگی می‌کنند. تعداد آنها در ناحیه کنسولی ما ناچیز است.

در روابط اقتصادی، دو شهرستان بالا، جایگاه مهمی در اقتصاد آذربایجان دارند. تمامی صنایع

سبک و سنگین و بیش از ۷۵ درصد از صنایع دستی آذربایجان در اینجا متمرکز هستند؛ حدود ۴۵ درصد از غلات کشت شده و ۶۵ درصد از میوه‌های خشک شده، [اینجا] جمع می‌شود. این کنسولگری در شهر تبریز واقع است. مرکز سیاسی و اقتصادی آذربایجان و مهمترین خط اتصال جاده‌ای.

شهر تبریز به عنوان سومین استان، استانداری و ادارات مرتبط با آن را داراست: آموزش و پرورش، بهداشت، دامپزشکی، کشاورزی، صنعت، بزرگراهها، پلیس، دفتر اسناد رسمی و عدالت-خانه. در کنار همه این موارد، ادارات مشترک تحت خدمت سومین و چهارمین استان‌ها در تبریز قرار دارند: ژاندارمری، راه‌آهن و حمل‌ونقل، امور مالی، گمرک، اتاق بازرگانی و مرکز فرماندهی نیروهای ایرانی در آذربایجان. علاوه بر کنسولگری عمومی ما، کنسولهای بریتانیا و ترکیه، کنسولگری ایالات متحده و معاونت کنسولگری عراق در تبریز هستند. نکته: به عنوان نتیجه از این واقعیت که وضعیت سیاسی و اقتصادی ناحیه کنسولی ما نمی‌تواند از زندگی استان به عنوان یک کل جدا شود، ما مجبور به پوشش وضعیت تمام آذربایجان شده‌ایم.

### موقعیت سیاسی و فعالیت محلی دولت

وضعیت سیاسی در آذربایجان در طول سال ۱۹۴۳ می‌تواند در دو دوره توضیح داده شود: اول - از ماه ژانویه تا ماه آگوست ۱۹۴۳ و دوم - از آگوست تا ژانویه ۱۹۴۴. اولین دوره با تقویت موقعیت ما، رشد جنبش دموکراتیک و تقویت روحیه طرفداری از شوروی که تحت تأثیر پیروزی‌های درخشان ارتش سرخ که در مبارزه با مهاجمان آلمانی رخ داد و تقویت جایگاه بین‌المللی اتحاد جماهیر شوروی و نیز به عنوان حصول اقدامات دوستانه دولت محلی نسبت به ما توصیف می‌شود.

دوره دوم به دلیل عدم فعالیت دولت محلی، تضعیف قابل توجه در موقعیت ما، تقویت فعالیت ضدشوروی توسط عناصر ارتجاعی و همچنین تشدید تناقضات ملی و طبقاتی توصیف می‌شود. این تغییرات در وضعیت سیاسی ناشی از عزل مقدم از مقام استانداری و مجموعه‌ای از مقامات بلندپایه (بزرگانی، کبیری، خدیوی و دیگران) بود که به دنبال سیاستی دوستانه نسبت به ما بودند و همچنین مرتبط با آغاز مبارزات انتخاباتی مجلس چهاردهم بود، که از پیش، عناصر ارتجاعی را ملزم به مبارزه قاطع برای حفظ منافع خودشان کرده بود.

### دوره اول

همان‌طور که می‌دانیم، در اواخر ۱۹۴۲ با اصرار دولت ما، استاندار فهمی از پست خود برکنار و مقدم به جای او منصوب شد بعدها، قبل از ورود او به آذربایجان به طور جدی از بهبود زندگی اجتماعی و سیاسی استان و همچنین محدودیت فعالیت عناصر ارتجاعی که در زمان استانداری

فهمی بود، و عمدتاً در دستگاه دولتی کار می‌کردند، خبر داده شد.

مقدم عملاً در کار خود اهداف زیر را دنبال کرد:

۱. عملی کردن جایگزینی کامل مقامات و قرار دادن طرفداران خود در پست‌های مهم، حتی از مقامات منطقه‌ای، از میان ساکنان بومی آذربایجان و عمدتاً از پیروانش.
۲. بازگرداندن اقتدار و قدرت نهادهای حکومتی و همچنین سخت‌گیری و نشان دادن قاطعیت در بیان خود، که منطبق و لازم شرایط موجود آن زمان بود.
۳. مطیع‌سازی فعالیت‌های سازمان‌های عمومی به منظور کنترل.
۴. بهبود و تأمین نیازهای زندگی مردم.

مقدم، در تحقق برنامه خود، به مجموعه کاملی از مشکلات لاینحل برخورد. در ابتدا، فهمی، استاندار پیشین، یک قحطی را در آذربایجان ایجاد کرد تا ما را بی‌اعتبار کند. در آگوست ۱۹۴۲ فهمی گفت که حکومت شوروی ظاهراً غلات را از بین برده و دستور داد که غلات را از روستاها خارج نکنند؛ در نتیجه، قبل از بسته شدن جاده‌ها، در هیچ یک از شهرستان‌های آذربایجان ذخایر غله برای زمستان وجود نداشت و از اواخر ژانویه سال ۱۹۴۳، وقفه‌ها در عرضه غلات به جمعیت شهری رخ داد.

وضعیت غذا نیز با ورود مشاور آمریکایی در آذربایجان به طور قابل ملاحظه‌ای پیچیده شد، او تمام ذخایر غلات را از نقاط در دسترس عبور خودرو به تهران برد. در نتیجه این عمل، وضعیت فوق‌العاده جدی برای تحویل غلات به منظور تأمین مایحتاج جمعیت شهری به وجود آمد. تمام شهرها در شرایط کولاک تنها از طریق حمل غلات توسط حیوانات می‌توانستند غلات خود را تهیه کنند.

در وهله دوم، کارکنان دولتی بومی، به تبعیت از فهمی، که در پی بازگشت به پست استانداری خودش بود، شروع به اخلال در کارهایی کردند که توسط مقدم پیش می‌رفت و در واقع فعالیت‌های عادی خود را متوقف کردند.

در وهله سوم، دولت ایران، به تأسی از بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها، از بدو ورود مقدم به عنوان استاندار، اوضاع را برای وی سخت و غیرقابل تحمل ساختند به ویژه، تأمین مالی نهادهای دولتی و تخصیص وجوه برای خرید غلات متوقف شد و غیره. به همین دلیل، مقدم نمی‌توانست تا قبل از روزی که عزل شد، سازماندهی آذوقه شهرها را مدیریت کند؛ تا ژوئن وقفه‌های بزرگ در تأمین وجود داشت. روزهایی هم بود که مقدم به جای غلات به مردم سیب زمینی داد.

به رغم موارد فوق، مقدم موفق به انجام موارد زیر شد:

۱. کارکنان دولت را تصفیه کرد. در انجام این کار او از اصل تقویت روابط دوستانه با اتحاد جماهیر شوروی حمایت کرد و از عناصری از کارمندان دولتی که دشمن بودند، از جمله رئیس



پلیس، رستگار؛ ارباب زاده، رئیس بخش سراب، که که به حمله و دشمنی با طرفداران شوروی مشهور بوده؛ و نماینده معروف ترکیه و دشمن ما کلنل دژمپولاد (Colonel Dzhangpulad)، مقدم با این تصفیه‌ای که انجام داد، کارمندان دولت را مطیع و توانا ساخت. ۲. مقدم با وضع قانون و دستوراتی، تعدیات مالکان به دهقانان را متوقف ساخت علی الخصوص، هرگونه تنبیه و مجازات دهقانان که توسط مالکان انجام می‌شد بدون داشتن مجوز از مقامات رسمی را لغو کرد.

۳. پس از ورود نیروهای نظامی به ایران، مسلح کردن مالکان را که با نظر فهییمی آغاز شده بود، متوقف کرد؛ همچنین میتوان به خلع سلاح کل گروه‌ها و باندهایی اشاره کرد که به کمک فهییمی مسلح شده بودند، مهم‌ترین آنها باندهای جمشید اسفندیاری (منطقه مراغه) و رشید خان (منطقه اردبیل) بود.

۴. ایجاد روابط عادی برای کار سازمان‌های دموکراتیک و طرفداران شوروی؛

۵. بازگرداندن دستگاههای دولتی به حالت عادی در مناطق کردی، بدین طریق که مقدم شروع به توسعه کردستان و اخراج عناصر طرفدار بریتانیا کرد.

۶. خنثی‌سازی طرح دولت ایران برای جلوگیری از تهیه علوفه و غذا توسط پادگان‌های شوروی.

در کنار این، او قاطعانه علیه انتشار داستان‌های مختلف ضدشوروی به خصوص میان مالکان و تجار، [مثلاً] شایعه اتحادیه‌های کارگری در مورد قصد پیوند آذربایجان ایران با جمهوری آذربایجان، مبارزه کرد. او همچنین شروع به جمع‌آوری عناصر ناسیونالیستی و افراد وفادار به ما کرد که عمدتاً از مالکان و تجاری بودند که در زمان پیش از انقلاب با روسیه همکاری کرده بودند.

کارهایی که مقدم انجام داد نقطه عطفی در برقراری روابط با ما افراد مختلف به ویژه عناصر متشخص در بین مردم بود. همه مالکان، بازرگانان و مقامات بلندپایه دولتی که در گذشته از روابط با ما اجتناب کرده بودند، شروع به بازدید از کنسولگری عمومی و برقراری ارتباط تجاری با ما کردند.

در اثر اقدامات انجام یافته توسط مقدم، فعالیت سازمان‌های دموکراتیک به میزان قابل توجهی افزایش یافت. به عنوان مثال، سازمان کار و حزب توده در ماه ژوئیه ۱۹۴۳م اعتصابات را در شرکت‌های بزرگ و کوچک صنعتی در شهر تبریز انجام دادند که در نهایت مالکان مجبور شدند یک توافقنامه جمعی را امضاء کنند که برای کارگران بسیار سودمند بود، بر اساس آن، یک روز کاری ۸ ساعت تعیین شد و دستمزد ۱۰ تا ۱۵ درصد افزایش یافت. علاوه بر این، مالکان موظف به تأمین دو دست لباس در سال برای کارگران خود، خدمات پزشکی رایگان، ۱،۲۵

کیلوگرم نان در روز و غیره بودند.

حزب توده، سازمان‌های روستایی خود را که به دستور فهیمی توسط مالکین در سال ۱۹۴۲ منحل شده بود، بازسازی کرد، و مبارزات انتخاباتی گسترده‌ای را برای نمایندگی مجلس چهاردهم ایجاد نمود در همه شهرها به شکل یکپارچه و در تعدادی از مناطق روستایی، انجمن‌های ارتباط فرهنگی با اتحاد جماهیر شوروی سازمان یافته بود. عناصر ارتجاعی مجبور شدند تا حدودی کار خود را متوقف و مخفیانه انجام دهند.

#### دوره دوم

رشد روحیه طرفداری از شوروی و تقویت جنبش دموکراتیک توده‌های خلق، عناصر ارتجاعی را شدیداً مضطرب ساخت که با حمایت بریتانیا، مبارزه قاطعانه‌ای را برای تحکیم جایگاه خود و نابود کردن سازمان‌های دموکراتیک ترتیب دادند. پس از شروع این نزاع، عناصر ارتجاعی در وهله اول، بر استاندار مقدم و حامیانش ضربه زدند؛ یعنی ادعا کردند که مقدم مجبور به حمایت از جنبش دموکراتیک و دوستان ما بوده. فرمانفرما، شریف امامی، صدقیانی، سرتیپ‌زاده و دیگران، مبارزات سختی را برای عزل مقدم ترتیب دادند. به منظور مقابله با مقدم، در سال ۱۹۴۳، برخی سنگ‌اندازی‌ها به منظور جلوگیری از عرضه غلات ایجاد شد. مهمترین تنش در ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۳ در شهر تبریز رخ داد که در آن عده‌ای حدود ۱۰۰۰ نفر، به تعدادی از مغازه‌های پخت‌وپز یورش بردند و معاون استاندار را مورد ضرب و شتم قرار دادند. همانطور که می‌دانیم، این حرکات با موفقیت به پایان رسید مقدم و همه مقامات طرفدار شوروی از پست خود عزل شدند.

احمدی که جانشین مقدم شد معلوم گردید که یک مقام بی‌کفایت است و قادر به سازماندهی کار عادی دستگاه دولتی نیست. تمام فعالیت‌هایش فقط شامل جستجوی راههایی برای دریافت رشوه و سایر درآمد غیرقانونی بود که در نتیجه، مقامات محلی دولت و همچنین مقامات مرکزی از همکاری با او به عنوان استاندار امتناع کردند.

منشی پیشین استاندار، اشرف‌خان پزشکی‌پور، در این مورد به من گفت: «احمدی کار را کاملاً خراب کرد و دفتر استانداری را از مرکز حکومتی به مرکز جمع‌آوری رشوه تبدیل کرد. من از اردلان شنیدم که دولت چندین بار سعی داشت او را از کار برکنار کند و به تهران بازگرداند، اما طبق گزارشات، سفارت شما بر این اعتراض کرده.»

فرمانده تبریز، الهامی، اظهار داشت: «وقتی احمدی به مقام استانداری رسید، تمام فعالیت‌های دفتر استانداری را به طور کامل متوقف کرد. فرماندهان مناطق و دیگر مقامات دولتی با تهران ارتباط برقرار کردند و برای عزل او به طور مستقیم با مقامات حکومتی مذاکره کردند.» عدم فعالیت در دفتر استانداری و همچنین عدم تمرکز که در دستگاه حکومتی اتفاق افتاده

بود، ما را در یک موقعیت فوق العاده جدی قرار داد؛ زیرا ما از توانایی تأثیرگذاری بر زندگی اجتماعی و سیاسی منطقه توسط مقامات محلی محروم شده بودیم و همچنین نفوذ ما در آذربایجان، برای مبارزه با عناصر خصمانه به میزان قابل توجهی تضعیف شده بود. برای تأیید گفته‌هایم چند مثال می‌زنم:

۱. در انتخابات نمایندگان مجلس چهاردهم، مالکان کمپین شورشی در منطقه مراغه و در مناطق سراب و میانه بر علیه حزب توده و عناصر طرفدار شوروی راه‌اندازی کردند. آنها با استفاده از سرکوب‌های دسته‌جمعی، اخراج دهقانان از روستاها، صدمه زدن به برداشت محصول و غیره، از افراد طرفداران ما فرصت شرکت در انتخابات را سلب کردند، که در نتیجه چنین دشمنی‌های دیرینه با ما، مرتجعینی چون فرمانفرما و فتوحی انتخاب شدند. تلاش‌های مکرر کنسولگری برای ایجاد یک وضعیت عادی در پست‌های بالاتر که از طریق احمدی پیش آمده بود، ناموفق بود.

۲. در ارتباط با ناراضی‌های بسیار صادرات غله از آذربایجان برای تأمین پایتخت، کنسولگری خواست که احمدی میزان مشخصی برای صادرات غله تعیین کند. پس از گفتگو با کارگران‌مان این دستورالعمل را به رئیس بخش مدیریت غله فرستادند: «امروز، کنسولگری اتحاد جماهیر شوروی، آقای کوزنسوف و نماینده سفارت تهران، آقای راشدین، با من دیدار کردند و اعلام کردند که ما هیچ کاری نداریم و [من] شدیداً خواهان شروع صادرات غلات هستم. من صادقانه درخواست می‌کنم شروع به صادرات غلات کنید تا شکایات مشابهی را دریافت نکنم. احمدی». در کنار خصومت شخصی با ما، گروه‌های مختلفی از عناصر ارتجاعی ایجاد شدند که مأموریت آنها تخریب سازمان‌های دموکراتیک بود. بدین گونه که به عنوان مثال، گروهی از مالکان مرتجع و مقامات متشکل از مجتهدزاده، توکلی، قاضی، موسوی، سیفانی، رشید نظام و دیگران، در کل ۱۵ نفر، «باشگاه فلاحی» («باشگاه مالکان») را سازمان دادند و کار بسیار بزرگی در زمینه ارتباط مالکین منطقه مراغه برای مبارزه با حزب توده و عناصر طرفدار شوروی صورت گرفت. رهبران این نهضت، نظام و مجتهدزاده، بارها و بارها در شهرستان مراغه سخنرانی کرده و خواستار حذف فیزیکی کارگران خطرناک سازمان‌های چپ‌گرا شده‌اند.

شاخه‌های «انجمن تبلیغات اسلامی» در تبریز، اهر، مراغه، اردبیل و سایر شهرها برپا شده است. مرکز این سازمان در تهران است و بر اساس اطلاعات غیرموثق، شایعه شده است که به سید ضیاء الدین، آلت دست بریتانیا، وصل هستند. شاخه‌های این انجمن برای از بین بردن سازمان‌های دموکراتیک تلاش کرده‌اند و این کار همراه با تبلیغات ضد شوروی بوده.

سخنرانی رهبر بخش اهر ملاسید کاظمی در جلسه‌ای در یکی از مساجد اهر نوعی از فعالیت‌های سازمانی است. او گفت: «ببینید، مردم! من قدرت نابود کردن تمام سازمان‌های

ایجاد شده توسط روس‌ها را دارم و اموال اعضای آن باید بین مسلمانان مذهبی تقسیم شود. هر کس غیر از این بگوید، از صحنه روزگار محو خواهد شد. من این را ادعا می‌کنم چون نیرویی پشت ما ایستاده است - سربازانی که آماده شروع انتقام شدید علیه خائنان به مردم هستند. دولت همچنین دستور داده است که سازمان‌های متخاصم را سرکوب کنند و آنها در همه جا سرکوب شده‌اند. تنها اهر باقی مانده است!»

پس از اخراج مقدم، به دستور حکومت، گروه سرکوبگران برای جلوگیری از پیشرفت جنبش دهقانان به منطقه فرستاده شدند؛ براساس تقاضای مالکان، بی‌رحمانه به سرقت و ضرب و شتم دهقانان پرداختند. در آگوست ۱۹۴۳، فقط در یک منطقه اهر، گروه سرکوبگران تحت رهبری سروان بهاور اقدامات وحشیانه‌ای بر علیه دهقانان ۲۵ روستا انجام داد که در نتیجه آن، دهقانان کشته شدند و صدها دهقان مجبور شدند روستاها را ترک کنند و به کوهها فرار کنند. عملیات سرکوب در منطقه سراب با خشونت بی‌حد و حصر و ناعادلانه پیش می‌رفت.

مالکان، با تکیه بر باندهای مسلح که مرکب از کولاک‌ها [مترجم: دهقانان ثروتمند، کولاک‌ها تنها ۴ درصد جمعیت دهقانان را تشکیل می‌دادند] و خدمتکاران مالکان بودند، آزار و اذیت دسته‌جمعی دهقانان را آغاز کردند، که در نتیجه آن، تعداد زیادی از دهقانان از روستاها اخراج و از سرپناه‌های خود محروم شدند. به عنوان مثال، در سپتامبر ۱۹۴۳م، ارباب روستای اووما (منطقه میانه)، به منظور برچیدن دهقانان روستای خود، شلاق‌زنی همگانی را سازمان داد. سپس با کمک ژاندارم‌ها و کولاک‌ها، کمیته محلی حزب توده را به گلوله بستند، همه اعضای آن و دهقانان فعال را از روستا بیرون کردند و از بقیه تعهد گرفتند که هرگز در کار حزب توده شرکت نکنند. پدیده مشابهی نیز در روستاهای دیگر صورت گرفت.

بدین‌سان، حذف گروهی بزرگ از مقامات طرفدار شوروی از آذربایجان، تشدید فعالیت عناصر ارتجاعی و نیز تضعیف جنبش دموکراتیک توده‌های خلق که به دلیل ترور و سرکوب رخ داد، موقعیت ما تضعیف شد، اما این به هیچ وجه اعتماد مردم به اتحاد جماهیر شوروی را تضعیف نکرد.

مردم، تضعیف موقعیت ما را به عنوان یک پدیده موقتی ناشی از جنگ تلقی کردند. اکثریت قریب به اتفاق مردم مانند قبل، به ما دیدگاه خاصی دارند که از گفته‌های چه دوستان و چه دشمنان ما، این موضوع ثابت می‌شود.

گروهی از کارگران اخراج شده توسط صاحب کارخانه خوی، برای شرکت در اعتصاب، نامه‌ای به کنسولگری اتحاد جماهیر شوروی نوشتند: «در حال حاضر در شهر تبریز میان استثمارگران و استثمارشدگان، یک جنگ طبقاتی شدید رخ داده است؛ مبارزه برای زندگی نیست، بلکه برای مرگ است؛ مبارزه هم سیاسی و هم اقتصادی است، سرمایه‌داران و مالکان

درگیر تناقضی لاینحل هستند، آنها تلاش می‌کنند ما را با کار سنگین و گرسنگی سرکوب کنند. اما آنها به این امر دست نخواهند یافت زیرا اتحاد جماهیر شوروی بزرگ وجود دارد، که ما به آن اعتماد داریم و هرگز در بدبختی، ما را رها نخواهند کرد.»

کنسول ایران، سهیلی به من گفت: «در مدت کوتاه اقامت در آذربایجان، من به این باور رسیدم که علاقه مردم به شما بالاتر از کشور خودشان است.»

یک تاجر و صاحب کارخانه جوراچی بیان کرد: «در حال حاضر بیش از ۷۰ درصد از جمعیت آذربایجان آماده است که در هر زمینه‌ای پیرو شما باشد.»

در بالا نیز به این واقعیت تأکید شد که انگلیسی‌ها با تشویق عناصر مرتجع توسط آنها اجازه نمی‌داد که انتخابات ۱۹۴۳ آغاز شود و می‌ترسیدند که از آذربایجان، نمایندگان طرفدار شوروی به مجلس راه یابند.

پیشسازی ارتش سرخ و همچنین رشد نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در روابط بین‌المللی، بسیاری را در آذربایجان مجبور کرد که به فکر عاقبت خود باشند و این امر، عناصر ارتجاعی را از انجام فعالیت‌های ضد شوروی بازداشته است. رحیم‌زاده، تاجر بزرگ و صاحب کارخانه در شهر تبریز، با ارزیابی وضعیت بین‌المللی به دوستانش اعلام کرد: «وضعیت در حال تغییر است، به طوری که آنها افرادی مانند تیتو یا یک حمالی از خودمان را پیدا خواهند کرد و به کمک او تمام دارایی ما را خواهند برد. حوادث یوگسلاوی و مسئله لهستان نشان داده‌اند که بریتانیا و آمریکا از اتخاذ اقدامی علیه روسیه ناتوانند.»

بازرگان بزرگ آذربایجان، نصرت اسکندری، که در سال ۱۹۴۲ سازمان ضد شوروی «کلوب آذربایجانی‌ها» را رهبری می‌کرد، در گفتگویی با من، گفت: «وضعیتی که پیش آمده است، من را مجبور می‌کند با شما ارتباط برقرار کنم و به طور صادقانه همکاری کنم. اگر من این کار را انجام ندهم، شما همیشه بهانه‌ای برای از بین بردن روستاها و اموال من در منطقه تحت نفوذ خود خواهید داشت.»

#### انتخابات مجلس

یکی از مهمترین رویدادهای حیات سیاسی آذربایجان، انتخابات مجلس چهاردهم بود. طبق قانون انتخابات سال ۱۹۳۴، آذربایجان به ۱۱ حوزه انتخاباتی تقسیم شده است که تعدادی نمایندگان به شرح زیر انتخاب می‌شوند:

«حوزه تبریز ۹ نماینده؛

حوزه اردبیل یک نماینده؛

حوزه مشکین‌شهر؛

حوزه خلخال؛

حوزه اهر (قره‌داغ)؛

حوزه سراب - میانه؛

حوزه افشار (صائین قلعه)؛

از حوزه مراغه ۲ نماینده

حوزه خوی - ماکو»

علاوه بر مناطق فوق، جمعیت ارمنی‌ها و آشوری‌ها نیز نماینده‌ای را انتخاب می‌کنند. بنابراین ۲۲ نماینده مجلس باید از آذربایجان انتخاب شود.

طبق این قانون، افراد مذکر ایرانی که تا زمان شروع انتخابات به سن ۲۰ سالگی رسیده‌اند و کسانی که به طور پیوسته حداقل ۶ ماه قبل از آغاز انتخابات در حوزه انتخاباتی زندگی کرده‌اند، حق رأی دارند.

زنان، نظامیان، افرادی که به موجب قوانین اسلامی محکوم شده‌اند و کسانی که علیه قانون اساسی و استقلال کشور سخن گفته‌اند، از حق رأی برخوردار نیستند.

[افراد زیر] می‌توانستند برای مجلس انتخاب شوند:

۱. مردان ایرانی بین سی تا هفتاد ساله که باسوادند و در حوزه انتخاباتی شناخته شده هستند؛

۲. افراد مذهبی مسلمان یا کسانی که به ادیان دیگر ایمان دارند. نمایندگان برای دوره‌ای ۲

ساله با آرای مستقیم و مخفیانه انتخاب می‌شوند.

انتخابات در تاریخ ۸ آگوست ۱۹۴۳ آغاز شد و در شرایط بسیار پیچیده برگزار شد.

بر اساس موارد بالا، عناصر ارتجاعی، به تأسی از انگلیس، تمام تلاش خود را بر علیه ما و کاندیداهای حمایت شده ما آغاز کرده تا اجازه ندهند طرفداران ما مخصوصاً در حزب توده وارد مجلس گردند.

در نبرد با ما، آنها به روشهای مختلفی متوسل شدند یک کارزار ضد شوروی به راه انداخته و از به تعویق انداختن ساختگی انتخابات شروع کردند و تا عزل مقام های دولتی که به ما کمک کرده بودند پایان یافت به همین دلیل بیش از ۳۰ مقام از جمله استاندار مقدم، خدیوی، کبیری، بازرگانی و دیگران برکنار شدند.

یکی از مشهورترین انگلوفیل‌ها در بین بازرگانان بزرگ، فرمانفرما، به طور واضح موقعیت عناصر ارتجاعی را بیان کرد، زمانی که او در نامه‌ای نوشت: «ما باید یا کاندیداهای حمایت شده توسط روس‌ها را شکست دهیم و از انتخاب مطلوب مردم مطمئن شویم و یا به هر قیمتی انتخابات را تحریم و متوقف کنیم».

اهمیت نقش بریتانیا در انتخابات آذربایجان را می‌توان با ورود سفیر بریتانیا (بولارد) قبل از

انتخابات به آذربایجان نشان داد و همچنین بیانیه کنسول بریتانیا در تبریز (رپ)، که اعلام کرد سرنوشت آذربایجان و مجلس به نتیجه انتخابات بستگی دارد، اینکه آیا کسی [از ما] وجود خواهد داشت یا نه.

با عنایت به عناصر فوق الذکر، آنها با الهام از انگلیسها، مبارزات شدیدی علیه ما و نامزدهای مورد حمایت ما آغاز کردند. آنها بر اینکه طبقات بازرگان، مالکان زمین و خرده بورژوازی را که به ما نزدیک بودند بر اینکه از ما دور کنند، داستانهای تحریک آمیز مختلفی را درباره سیاست ما پخش کردند، مانند:

«بلشویکها قصد دارند کمونیستهای سابق را به عنوان نمایندگان حزب توده به مجلس بفرستند تا قوانینی را در مجلس در مورد انتقال زمینها به دهقانان و کارخانهها به کارگران وضع کنند» یا «روسها قصد تصاحب و جداسازی آذربایجان از ایران بوسیله نمایندگان انتخاب شده در مجلس را دارند» و غیره.

این داستانها تأثیر خود را، به خصوص بر طبقه مالکان گذاشت و آنها از طریق فشار اقتصادی (مانند ممنوعیت جمع آوری برداشت، محرومیت از زمین و غیره) و ترساندن دهقانان از آینده، آنها را از فرصت رأی دادن به نامزدهای مورد نظرشان محروم کردند. اما در برخی مناطق ساکنان روستاها موفق به رأی دادن به نامزدهای طرفدار ما شدند. دهقانان در روستای اسکو، سازمان «کانون دموکراسی آذربایجان» را راه انداختند و نامزدهای طرفدار شوروی را تبلیغ کردند، ۶۰۰ نفر را در سر صندوقهای رأی سازماندهی کردند تا برگههای رأی را توزیع کنند. در شهرها که انتخابات آزادانه تر برگزار شد، بخش بزرگی از مردم به نامزدهای سازمانهای دموکراتیک رأی دادند.

وقتی در نه حوزه از یازده حوزه انتخاباتی، رأی گیری را به پایان رسید. نمایندگان زیر به مجلس راه یافتند:

در حوزه انتخابی تبریز:

۱. جعفر پیشه‌وری - نماینده حزب توده، سردبیر روزنامه «آزیر» در تهران؛

۲. فتحعلی ایپکچیان - تاجر معمولی، حامی حقیقی اتحاد جماهیر شوروی؛

۳. عسگر پناهی - مهندس و پیمانکار بزرگ ساختمان. او به سفارش سفارت توسط ما حمایت

می‌شد؛

۴. ابوالقاسم صدیقی - رئیس اداره کل شرکت «کریستال» تهران. او از وفاداران به ما است؛

۵. امیرنصرت اسکندری - مالک بزرگ و ذی نفوذ. در حین انتخابات، حمایت‌های زیادی از نامزدهای ما کرد و ۴۰۰۰ رأی برای آنها جمع کرد. او بدون حمایت کسی به مجلس راه یافت. در طول انتخابات، او به ما نزدیک شد و قول داد که با تقویت روابط دوستانه ایران و شوروی با

نمایندگان سفارت اتحاد جماهیر شوروی همکاری کند. او از ترس از دست دادن روستاهای خود در منطقه ما (آذربایجان) به ما نزدیک شد؛

۶. حاجی زینال عبدال خویی - مالک و کارخانه‌دار بزرگ. او از طریق کانال‌های تجاری آپوتوپرس تی.وی. به اتحاد جماهیر شوروی وابسته است. او با خرید آرا به مجلس انتخاب شد و بیش از یک میلیون ریال برای این منظور صرف کرد. به علت ترس از دست دادن مقام خود در مجلس، او به گروه‌های متخاصم نخواهد پیوست. او بارها و بارها از آمادگی برای همکاری با ما اطمینان داده است؛

۷. آیت‌الله ثقه‌الاسلام، نماینده انجمن مجلس سابق. کاندیداتوری او توسط دولت و فرقه مذهبی شیعی پشتیبانی شد؛

۸. یوسف مجتهدی - پزشک و پسر روحانی مهم و مالک. او توسط دولت و روحانیون در انتخابات حمایت شد؛

۹. علی عسکر سرتیپ‌زاده - اجاره‌دار و پیمانکار کوچک، معتقد بر دموکرات بورژوازی. در گذشته عضو چندین سازمان چپ‌گرا بود. مشکوک به ارتباط با انگلیس؛  
به نظر می‌رسد که نمایندگان منتخب از تبریز، به استثنای سرتیپ‌زاده و مجتهدی، در مجلس از مواضع ما حمایت خواهند کرد.

### خوی-ماکو

۱۰. عباس پاشا خویی - مالک بزرگ ماکو. نامزدی وی توسط معاونت کنسولگری ماکو حمایت شد، که این امر نشان می‌دهد او به ما وفادار است؛

۱۱. جلال امامی - پسر امام جمعه خوی، انگوفیل مشهور؛

### مراغه

۱۲. اسکندر مقدم - مالک کوچک با تمایلات سیاسی نامشخص؛

۱۳. موسی فتوحی - بازرگان و مالک بزرگ، دوست صمیمی و حامی سرکرده بریتانیا فرمانفرما؛

### رضائیه

۱۴. صادق افشار - تاجر معمولی، در مقابل هر حکم سفارت، از طرف معاونت کنسولگری رضائیه پشتیبانی می‌شد. به عنوان فردی با جهت‌گیری طرفداری شوروی شناخته می‌شد؛  
مهاباد

۱۵. صدر قاضی - برادر روحانی مشهور قاضی محمد در کردستان مرکزی. توسط معاونت کنسولگری رضائیه پشتیبانی می‌شد. او نسبت به ما نزدیک بود. او با حمایت همه‌جانبه ما در



مجلس موافق بود؛

## اھر

۱۶. سردار صفوت بهادری - مالک اھری بدون وابستگی سیاسی خارجی؛

سراب - میانه

۱۷. فرمانفرما - مالک بزرگ و سرکرده ضدشوروی مشهور؛

## مشکین شھر

۱۸. مھدی عدل - مالک بزرگ مشکین شھر. نامزدی انتخاباتی او توسط معاونت کنسولگری اردبیل حمایت می شد. اخیراً او فردی مورد تأیید معرفی می گردد.

رأی گیری هنوز در اردبیل، خلخال و منطقه ارمنی انجام نشده است، جایی که کاندیداهای مورد حمایت ما، شیخ لنکرانی، ذکایی و اردشیر آوانسییان هستند.

بنابراین، از افرادی که در آذربایجان انتخاب شده اند، ۸ نماینده (پیشه وری، ایپک چیان، صدیقی، پناھی، صدیق افشار، عباس پاشا، عدل و صدر قاضی) به ما وفادار هستند و در کار مجلس با ما همکاری خواهند کرد؛ ۳ نماینده (اسکندری، خویی و ثقه الاسلام) با ما دشمن نیستند و می توانند نفوذ ما در مجلس را تقویت کنند؛ ۲ نماینده (فتوحی و فرمانفرما) طرفدار بریتانیا هستند؛ و ۲ نماینده (مقدم و بهادری) بدون اتکا به کشوری بیگانه هستند. نگرش آنها نسبت به ما به اکثریت مجلس بستگی دارد.

روند انتخابات نشان می دهد که:

۱. اعتبار اتحاد جماهیر شوروی در میان مردم فوق العاده بالاست. این حقیقت با رأی دادن بخش بزرگی از مردم به نامزدهای طرفدار شوروی در مناطقی که انتخابات بیشتر یا کمتر آزادانه برگزار شد، ثابت می شود، در حالی که در این مناطق، عناصر خصمانه ای را در لباس مبدل به عنوان دوستان ما برای انتخاب به مجلس تحریک می کردند. برای مثال، جلال امامی، نماینده بریتانیایی، تنها به این خاطر به مجلس انتخاب شد که در همه جا و در طول انتخابات اعلام کرد که حامی شوروی است و نامزدی او توسط سفارت شوروی حمایت می شود؛

۲. ما عمده‌تاً باید برای انجام چنین مبارزات جدی سیاسی مثل انتخابات مجلس، بر یک حزب دموکراتیک توده‌ای تکیه کنیم. سازمان‌های دموکراتیک و گروه‌های کنونی ضعیف هستند و هنوز تأثیر لازم را در زندگی اجتماعی و سیاسی استان‌ها ندارند.

## سند دوم

توضیح مترجم: نامه ای است راجع به وضعیت سیاسی و اقتصادی ناحیه کنسولی کنسولگری اتحاد شوروی در تبریز برای سال ۱۹۴۳ ارسال می‌شود.

فرستنده: مارچنکوف

موضوعات بحث

• ایران - سیاست و حکومت

• ایران - روابط خارجی - اتحاد جماهیر شوروی

محل بحث • ایران • اتحاد جماهیر شوروی

• کنسولگری اتحاد جماهیر شوروی در تبریز کپی محرمانه شماره ۱

• ۵ ژانویه ۱۹۴۴ • شماره ۲۴

• [شرح، شکل مهر و موم بسیار ضخیم، احتمالاً از جمهوری سوسیالیستی آذربایجان: «...

۱۲۵م [تاریخ] ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵»]

• به نماینده مردم اتحاد جماهیر شوروی در کمیسریای امور خارجی؛

• به معاون کمیسر خارجی کافتارادزه؛

• به سفیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران؛

• به معاون کمیسر خارجی ماکسیموف؛

• من به همراه این، گزارشی را درباره وضعیت سیاسی و اقتصادی از ناحیه کنسولی

کنسولگری عمومی اتحاد جماهیر شوروی در تبریز برای سال ۱۹۴۳ فرستادم.

• تأخیر در گردآوری گزارش به دلایل زیر بود:

۱. کنسول سابق، معاون کمیسر خارجی کوزنتسف، به رغم این که در پایان ژانویه سال

۱۹۴۴ تبریز را ترک کرد، هیچ گزارشی تدوین نکرد؛

۲. کارکنان کنسولگری از ضرورت جمع آوری [این گزارش] تا فوریه ۱۹۴۴ مطلع نبودند؛

۳. پس از دریافت دستور سفیر، با توجه به کمپین انتخاباتی که آغاز شد، ما هیچ فرصتی

برای شروع این گزارش تا مه ۱۹۴۴ نداشتیم. به عنوان مثال، از ۱۵ فوریه تا ۱ مه کارکنان

کنسولگری عمومی بیش از ۳۰۰ میتینگ با چهره‌های عمومی و سیاسی محلی برای حفظ

منافع مان در انتخابات برگزار کردند، که هر امکانی را برای کار بر روی این گزارش از بین برد.

• پیوست: گزارش ۸۴ صفحه‌ای.

• معاونت کنسول در اتحاد جماهیر شوروی • کنسولگری عمومی در تبریز / مارچنکف /

### سند ۳

توضیح مترجم: فرمان مولوتف در مورد برنامه‌هایی برای ایجاد مدرسه‌ای در تبریز با آموزش به زبان ترکی.

ایجاد کننده: ویچسلاو مولوتف.

• حزب دموکرات آذربایجان

محل مورد بحث • آذربایجان ایران

فرمان شماره ۱۳۴۲۱ در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۴

۱. صدور مجوز کمیسریای امور خارجه خلق اتحاد جماهیر شوروی برای بازگشایی دبیرستانی مکمل با آموزش زبان آذربایجانی در سال تحصیلی ۱۹۴۵-۱۹۴۴ در تبریز (ایران) به منظور تحصیل کودکان کارگران آذربایجانی فرستاده شده از اتحاد جماهیر شوروی و کودکان جمعیت منطقه آذربایجان.

۲. تثبیت کارکنان مدیریتی و پرسنل آموزشی شامل ۳۶ نفر با دستمزد ماهانه ۲۸۹۷۹ ارز خارجی و ۴۰۹۴ روبل شوروی مطابق با پیوست شماره ۱.

۳. قبول مسئولیت نارکوم‌فین [کمیساریای امور مالی خلق] اتحاد جماهیر شوروی برای تأمین بودجه اضافی ۲۲۷،۵۵۱ ارز خارجی و ۵۰،۱۸۲ روبل شوروی برآورد شده توسط NKID [کمیساریای امور خارجه خلق] اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۴ برای سازماندهی و نگهداری یک مدرسه در تبریز مطابق با پیوست شماره ۲

۴. تأمین [موارد زیر] برای تکمیل ساختمان و تجهیزات مدرسه در تبریز:

الف: نارکوم-لس [کمیساریای جنگلداری خلق] اتحاد جماهیر شوروی (رفیق منشیکوف) با ساخت ۵۰ مترمربع تخته‌هایی از چوب کاج در کارخانه‌های استالینگراد و گلاسنابلز [اداره کل تأمین چوب] کمیساریای اتحاد جماهیر شوروی از انجمن کمیساریای خلق با تحویل این مقدار تخته در سه ماهه سوم سال جاری به NKID اتحاد جماهیر شوروی.

ب: نارکوم-کرمت [کمیساریای ذوب آهن خلق] موظف است ۱ تن تیرآهن به اتحاد جماهیر شوروی تخصیص دهد.

ج: نارکوم-الکتروپروم [کمیساریای صنایع الکترونیک خلق] موظف است ۵۰۰ تن خط برق (در اندازه ۰،۷۵\*۱،۵\*۲،۵ میلی‌متر) و ۵۰۰ لامپ الکتریکی (۲۲۰ ولت) در اختیار NKID اتحاد جماهیر شوروی بگذارد.

۵. صدور جواز NKID اتحاد جماهیر شوروی برای خرید وسیله نقلیه برای این مدرسه.

[اولین] معاون شورای کمیساریای خلق شوروی / وی. مولوتف

## سند ۴

توضیح مترجم: سند بسیار مهمی است که باقروف با عنوان «برخی مسائل مهم در ارتباط با آذربایجان جنوبی» در ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۴/۲۳ شهریور ۱۳۲۳ به استالین نوشته و در این سند، برای اولین بار ذکر می‌کند که در آذربایجان باید تشکیلات دمکراتیک برپا گردد، در واقع، می‌توان آن را در حکم گام اولیه برای تشکیل فرقه دمکرات به حساب آورد. باقروف در این نامه طولانی به کارها و فعالیت‌های صورت گرفته در آذربایجان ایران از سوی عوامل روسی اشاره می‌کند و پس از تشریح فعالیت‌هایی چون، راه اندازی مجله «راه وطن» (وطن یولوندا) و دست اندرکاران آن، ارائه کنسرت‌های رایگان در بین مردم در شهرهای مختلف ایران توسط یک گروه ۴۴ نفری و فعالیت‌های اقتصادی و تبلیغاتی مانند تاسیس فرستنده رادیو، افتتاح بیمارستان در تبریز، خانه فرهنگ، ایجاد کارخانه جوراب‌بافی و تریکوبافی، تاسیس مدرسه متوسطه در تبریز... که از سوی باکو صورت گرفته در پایان نامه اش باقروف پیشنهاد می‌کند که در آذربایجان باید تشکیلات دمکراتیک برپا گردد. F.No 1, siy. No 90, iG No 71

به رفیق استالین

مسایلی در ارتباط با آذربایجان ایران

«در مورد دستورات شما مبنی بر افزایش تأثیرات اتحاد جماهیر شوروی بر آذربایجان جنوبی تدابیری از سوی ما اتخاذ گردیده از سوی رهبری جمهوری آذربایجان و کادرهای نظامی، ۲۴۵ نفر به آذربایجان ایران فرستاده شده از بین آنها ۱۳ نفر دیپلمات، برای امور تجاری ۱۰ نفر، ۱۵۰ نفر به عنوان فرماندهین پادگانها و مابقی به عنوان متخصصین اقتصادی، حمل و نقل، امور فرهنگی... بوده اند البته ۳۷۵ نفر نیز جهت امورات تجاری، بهداشت، حمل و نقل راه آهن و دیگر امور اقتصادی انتخاب شده‌اند که بزودی به آذربایجان جنوبی اعزام خواهند شد افراد فرستاده شده بدون استثنا همگی آشنا به زبان، مذهب و فرهنگ و سایر خصوصیات آذربایجان آشنا هستند و بزودی قادر به ارتباط با مردم آذربایجان ایران خواهند بود این افراد در مدت اندکی در بین اهالی مختلف آذربایجان اعم از روشنفکران، کارگران، دهقانان و تا حدودی در بین روحانیون و تجار موفق شده‌اند نفوذ کنند برای اولین بار توده مردم مخصوصا روشنفکران آذربایجان ایران چشمشان به یک مجله‌ای به زبان ترکی بنام «وطن یولوندا» روشن شد و با رغبت تمام با این نشریه مواجه شدند این مجله در نسخه‌های کافی در تمام شهرها و حتی روستاهای آذربایجان پخش می‌گردد در این مجله نویسندگان و شاعران با استعداد آذربایجان ایران قلم می‌زنند که از بین آنها می‌توان به افرادی مانند محمد بی‌ریا، یوسف، مهتاج رضا، علی لرزاده، میر مهدی، یحیی تحفی، همای خانم، لاله خانم و... اشاره کرد این اقبال مردم به نشریه را می‌توان موفقیت بزرگی قلمداد کرد آثار سیاسی برنده آنان بر علیه فاشیزم هدایت می‌گردد و

به نفع اتحاد جماهیر شوروی به عنوان دوستدار خلق‌های محروم نوشته می‌شود و همین امر به نفوذ بیشتر این روزنامه در بین مردم کمک کرده و به مردم نزدیک کرده است. به غیر از روشنفکران تبریز، سی تن از مردم آذربایجانی مقیم در شهرهای تهران، میانه، اردبیل، مرند، شاپور و غیره به عنوان خبرنگار این نشریه تلاش می‌کنند علاوه بر اینها، زنان آذربایجان نیز جهت فعالیت در نشریه رغبت و علاقه زیادی از خود نشان می‌دهند برای نشان دادن اقبال و توجه روشنفکران پیشرو تبریز به نشریه تنها به نوشته لاله خانم که معلم مدرسه ابتدایی بوده در زیر می‌آورم او در مورد مجله راه وطن (وطن یولوندا) می‌نویسد:

«او خطاب به من نوشته که شماره اول نشریه را گرفتم و با هیجان شروع به خواندن کردم اگر مجبور می‌بودم برای همین شماره تمام دار و ندار خود را بدهم با طیب خاطر اینکار را میکردم آرزو می‌کنم که نشریه وطن یولوندا به مانند یک ستاره پرفروغ افقهای تبریز را نورانی کند»

همچنین در این نشریه شاعران و نویسندگان و روزنامه نگاران آذربایجان شوروی نیز قلم می‌زنند با انتشار مجله «وطن یولوندا» فعالیتهای کمیته ضد فاشیستی که تحت رهبری شاعر بزرگ ایران بالاش آذراوغلو عمل می‌کند تقویت شده است کمیته ضد فاشیستی مذکور با جدیت، مقالات و شعرهای ضد فاشیستی منتشر می‌کند و همین امر باعث محبوبیت آن در بین توده مردم شده است.

با توجه به اینکه روحانیون در بین مردم شهرها و مخصوصاً روستاهای آذربایجان نفوذ زیادی دارند در این زمینه ما تدابیری اندیشیده‌ام اخیراً پس از تشکیل اداره مسلمانان ماورای قفقاز در باکو، اولین گنجره ضدفاشیستی روحانیون و مسلمانان قفقاز در شهر باکو برگزار شد ما مصوبات گنجره را در ۵ هزار نسخه به زبان‌های ترکی و فارسی تکثیر کرده و در شهرهای ایران پخش کردیم روحانیون و اهالی ایران از مصوبات گنجره استقبال کردند در این زمینه آقا و نظرات نمایندگان مجلس مانند شیخ الاسلام ملایری، سیدرضا فیروزیلی، قاضی میرزباقر آقا و مجتهدینی چون آقا ثقه الاسلام، حاجی میرزاخلیل آقا و افراد صاحب نفوذ و خادمین دیگر دین مشخص است علاوه بر این، به رهبری شیخ الاسلام علیزاده، اداره دینی قفقاز برای افزایش نفوذ ما، با خادمین دین در آذربایجان ایران ارتباطات شخصی برقرار کرده‌اند.

برای تبلیغ موفقیت‌های هنری آذربایجان شوروی ما یک گروه کنسرت که شامل ۴۴ نفرند به شهرهای بزرگ ایران فرستاده‌ایم و این گروه در شهرهای تهران، تبریز، پهلوی، رشت، قزوین، ماکو، شاپور و اردبیل موفقیت‌های بزرگی کسب کرده‌اند گروه کنسرت در پادگان‌های نظامی ارتش اتحاد جماهیر شوروی کنسرت اجرا کرده و در بین اهالی محروم بصورت رایگان کنسرت برگزار کرده‌اند لازم به ذکر است مهمترین نتیجه اعزام گروه کنسرت آذربایجان به ایران این

بوده که وضعیت دبیروز و امروز آذربایجان را در بین مردم منعکس کرده و هنر بومی و قابل فهم آنها را با شور و شوق زیاد نشان داده و اهمیت و فایده آنرا در بین مردم آذربایجان ایران گوشزد کرده است. شعار زنده باد آذربایجان به همراه ترانه‌های آذربایجان در بین خلق بصورت گسترده پخش گردید.

پخش برنامه‌های رادیویی به زبان‌های ترکی و فارسی مخصوصاً ارائه کنسرت و موسیقی آذربایجان در بین اهالی ایران محبوبیت زیادی کسب کرده است براساس اطلاعات ارائه شده توسط اداره اطلاعات شوروی در ساعات پخش برنامه‌های رادیویی در شهرهای مختلف آذربایجان می‌توان به گروه‌های زیادی از مردم برخورد که به کنسرت‌ها و قسمت‌های مختلف جنگ علیه فاشیزم با دقت گوش می‌کنند.

برای آشنایی بیشتر با موفقیت‌های اقتصادی و فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی مخصوصاً جمهوری آذربایجان (شوروی) در شهر تبریز خانه فرهنگی تاسیس گردیده با توجه به تصمیم کمیته مرکزی حزب (کمونیست آذربایجان) ما در تبریز، مدرسه متوسطه به زبان‌های ترکی و روسی تشکیل داده‌ایم برای این کار آموزش، کارکنان، تجهیزات و کتابهای درسی مخصوص انتخاب شده و در طول این مدت کار فرهنگی و آموزشی که ما انجام داده‌ایم آرزوی جوانان اتحاد جماهیر شوروی برای تحصیل در مدارس نمایش داده شد بخاطر همین، در تبریز ایجاد چنین مدرسه‌ای فوریت داشت.

مطابق با تصمیم کمیته مرکزی ما در تبریز در قالب شرکت سهامی یک کارخانه بافندگی و جوراب تاسیس کرده که سازمان‌های شوروی عضو آن خواهند بود برای این کار، کادر رهبری، افراد متخصص و تجهیزات لازم و همچنین ساختمان مناسب در نظر گرفته شده است کارخانه در اندک زمانی پس از رسمیت یافتن مطابق با سیاست کمیسر تجارت خارجی، افتتاح خواهد شد ما می‌خواهیم این کارخانه چنان پیشرفتی کند که در آذربایجان ایران یک موسسه نمونه و بی-نظیر باشد و در مرحله نخست، اهالی محل مخصوصاً زنان را جذب کند.

من لازم می‌دانم به یک مسئله دیگر اشاره کنم حزب توده در آذربایجان جنوبی جزو تشکیلات خوب به شمار می‌رود اما در راس آن یک ارمنی بنام اردشیر آوانسیان قرار دارد اگرچه گفته شده که این رفیق، آدم صادق و جزو رهبران خوب به شمار می‌رود اما این باعث می‌شود که این حزب در بین مردم آذربایجان از اعتبار بیفتد و مردم آذربایجان از این حزب فاصله بگیرند.

از این نتیجه گرفته می‌شود که متأسفانه در ایران، ما علی‌رغم اینکه تشکیلات زیادی داریم اما هنوز هم تشکیلاتی که بتوانند سیاست ما را پیش برده و اهداف ما را بوسیله اشخاص با نفوذ تحقق بخشند وجود ندارد علاوه بر این، فرماندهی ارتش سرخ در ایران تاکنون نتوانسته نه تنها

در بین مردم بلکه در بین تمامی دوایر حکومتی ایران و موسسات عالی وضعیت مناسبی ایجاد کند این وضعیت نامناسب موجود، از سوی ایرانیان به عنوان ضعف ما تلقی می‌گردد چرا که به عناصر فتنه‌کار و خیانتکار امکان جولان داده. به عنوان مثال، از زمان زیادی کردها در جلوی چشم فرماندهی ارتش سرخ در ایران به غارت و چپاول مردم آذربایجان مشغول‌اند و فرماندهی ارتش ما نیز هیچ مقابله‌ایی با آنها نمی‌کند و تنها به هشدار دادن اکتفا می‌کند ما پیشنهاد می‌کنیم که در حال حاضر، جهت تقویت سازمان‌ها و تشکیلات ما در ایران موارد زیر مفید خواهد بود:

۱. باید قاطعانه عمل شود تا اعتبارنامه نمایندگان آذربایجان در مجلس قطعی گردد.
۲. در آینده‌ای نزدیک باید تدابیر لازم اندیشیده شود تا سازمان‌های ما متحد شده و عناصر فتنه‌کار که دشمن اتحاد جماهیر شوروی هستند از مسندهای مدیریتی و رهبری برداشته شوند.
۳. باید نفوذ حزب توده را از طریق آذربایجانی‌ها تقویت کرده و تدابیری اندیشیده شود تا تاثیر و احترام آن در بین روشنفکران، کارگران روستاییان افزایش یابد.
۴. باید تدابیری اندیشیده شود تا جلوی عوامل ماجراجو که از طرف دولت ایران تحریک می‌شوند تا در آذربایجان جنوبی دست به فعالیت‌هایی بر ضد ما بزنند گرفته شود.
۵. دستورات لازم به فرماندهی قشون روسی در ایران و همچنین به دیپلمات‌های ما در ایران داده شود تا جلوی هرگونه تجاوز و غارت‌های مسلحانه‌ایی که از سوی طوایف گرد به آذربایجان ایران صورت می‌گیرد بگیرند همچنین، باید برای ایجاد روابط بین کردها و آذربایجانی‌ها، با برخی از روسای طوایف کرد تماس گرفته شود.
۶. در ایران در مناطقی که ارتش سرخ مستقر هستند باید در آن مناطق نظم برقرار کرده و برای ایجاد نظم باید تاثیر و نقش پادگان‌های ارتش سرخ تقویت گردد و پادگان‌های ما نباید به مانند قوای ایران در این مناطق، رفتار بی‌تفاوتی را در پیش گیرند.
۷. باید بر اقدامات جاسوسی افزوده و در این زمینه از افراد با نفوذ اهالی بهره گرفته شود.
۸. برای پیشبرد کارهای مان در بین روستاییان، باید با احتیاط کامل، نهایت استفاده را از وجود روستاییان ببریم.

از میرجعفر باقروف دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان

۱۴ سپتامبر ۱۹۴۴. شماره ۳۹۱ شهر باکو

## سند ۵

توضیح مترجم: دستور برنامه‌های ساخت سازه‌های مختلف، کارخانه‌ها و مؤسسات در شمال ایران تحت سازمان جمهوری سوسیالیستی آذربایجان.

ایجادکننده

استالین، ژوزف ۱۹۵۳-۱۸۷۹

موضوعات مورد بحث

• بحران ایران و آذربایجان در سال ۱۹۴۶

• حزب دموکرات آذربایجان

محل مورد بحث: • آذربایجان ایران

سری

شورای کمیساریای اتحاد جماهیر شوروی

فرمان شماره [قید نشده]. ۱۰ ژوئن ۱۹۴۵ مسکو، کرملین

سازمان صنایع صنعتی شوروی در شمال ایران

شورای کمیسرهای اتحاد جماهیر شوروی تصریح می‌کند:

۱. در قلمرو شمالی ایران به عنوان شاخه‌ای از سازمان‌های صنایع شوروی سازماندهی کنید: الف) یک کارخانه قند در ایران و آذربایجان - شاخه‌ای از کارخانه کارامل باکو؛ ب) کارخانه کفش در تبریز - شاخه‌ای از کارخانه کفش آ. میکویان باکو با قابلیت سالیانه ۱۰۰ هزار جفت کفش؛ ج) یک کارخانه بافندگی و نخ‌ریسی با ۱۰,۰۰۰ دوک برای تولید پارچه‌های کتان و تجاری در تبریز - شاخه‌ای از گروه صنایع نساجی لنین باکو [کامینت]؛ د) کارخانه شلواربافی در تبریز - شعبه گروه صنعتی آذربایجان با بازتولید ۱۸۰ تن نخ در سال؛ و م) یک کارخانه ابریشم-تابی در منطقه شهر رشت برای ۶۰ تابه [همچنین، «تازی»] - زیر مجموعه‌ای از گروه صنعتی ابریشم نوخینسکی لنین.

۲. برای ساخت کارخانجات ذکر شده در بند ۱ این فرمان، تأمین پرسنل مهندسی و فنی و نیروی کار آموزش دیده و همچنین مدیریت فعالیت تولیدی این شرکت‌ها به عهده افراد زیر است:

الف) برای کارخانه‌های کفش و شلواربافی - Narkomlegprom SSR آذربایجان [کمیسیریای مردمی صنعت برق] (رفیق آخوندوف)؛

ب) برای کارخانجات بافندگی و ریسندگی و ابریشم‌ریسی - SSR Narkomtekstil آذربایجان [کمیسیریای مردمی نساجی] (رفیق نقی-اف)؛



ج) برای کارخانه قند – SSR Narkompishcheprom آذربایجان [کمیسریای مردمی صنایع غذایی] (رفیق آدامیان).

۳. تحویل تجهیزات و وسایل مورد نیاز برای ساخت پروژه‌های فوق به عهده:

الف) برای کارخانه‌های کفش و شلواربافی – Narkomlegprom SSR آذربایجان [کمیسریای مردمی صنعت برق] (رفیق آخوندوف)؛

ب) برای کارخانجات بافندگی و ریسندگی و ابریشم‌ریسی SSR Narkomtekstil آذربایجان [کمیسریای مردمی نساجی] (رفیق نقی-اف)؛ و برای عدم تحویل تجهیزات ریسندگی، Narkomtekstil اتحاد جماهیر شوروی (رفیق سدین)؛

ج) برای کارخانه قند – Narkompishcheprom اتحاد جماهیر شوروی (رفیق زوتوف) تحویل تجهیزات و مواد باید برای کفش، شلواربافی و کارخانه‌های ابریشم‌ریسی تا ۱ اکتبر ۱۹۴۵ و برای کارخانه بافندگی و نخ‌ریسی تا ۱ ژانویه ۱۹۴۶ تکمیل شود.

۴. SSR Narkomzem [اداره کشاورزی خلق] را در آذربایجان در دست بگیرد (رفیق جعفروف) و Narkompishcheprom [کارخانه قند] (رفیق آدامیان) مسئول فرستادن ۳-۲ متخصص به آذربایجان ایران برای تعیین مواد خام موجود جهت کارخانه قند و همچنین پیاده‌سازی طرح‌های پیشنهادی برای گسترش بخش کاشت چغندر قند در آذربایجان ایران است. ۵. برگزاری کنگره شورای کمیساریای خلق آذربایجان با مسولیت (رفیق قلی‌یف)؛

الف. فرستادن نمایندگان خود به ایران [و] اطمینان دادن به آنها از دریافت زمین‌های مورد نیاز برای شرکت‌هایی که در بند ۱ این فرمان اشاره شده است؛

ب) با مشارکت شوراهای اتحاد جماهیر شوروی، برنامه‌های خود را آماده کرده و تخمین برآوردها برای این شرکت‌ها و ارائه آنها برای تأیید به کمیساریای خلق امور مالی اتحاد جماهیر شوروی بعد از ۱ اوت ۱۹۴۵؛

ج) با همکاری کمیساریای قومی شورای صنایع غذایی در ظرف یک ماه تعیین ظرفیت تولید قند و ارائه طرح‌های خود به کمیساریای شورای اتحاد شوروی؛

۶. کمیساریای امور مالی امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی (رفیق زورف) مسئول تامین مالی ساخت و ساز و فعالیت‌های تولیدی شرکت‌های ذکر شده در محدوده پیش‌بینی‌های تأیید شده.

۷. رفیق وزنسنکیف صدر کمیته برنامه‌ریزی شوروی در ظرف سه ماهه سوم و چهارم سال ۱۹۴۵ موظف برای آماده ساختن مواد و تجهیزات مورد نیاز جهت ساخت و نصب شرکت‌های ذکر شده است.

۸. کسب مجوز لازم از کمیساریای خلق امور داخلی (NKVD) با هماهنگی با کمیساریای

خلق امنیت ملی (NKGB) توسط جمهوری سوسیالیستی آذربایجان برای خروج افرادی که برای انجام امور مربوط به سازمان و فعالیت این شرکت‌ها به ایران فرستاده می‌شوند.  
۹. نظارت و برنامه‌ریزی فعالیت‌های سازمان، ساخت‌وساز و فعالیت‌های شرکت‌ها که در بند ۱ این فرمان مشخص شده است، به شورای کمیساریای قوای جمهوری آذربایجان (به عهده رفیق تیمور قلی‌یف).

رئیس شورای کمیساریای خلق شوروی. / ای. استالین  
مدیر امور شورای کمیساریای قوای اتحاد شوروی / چادایف

## سند ۶

توضیح مترجم: سند مربوط به زمانی است که پایان جنگ جهانی نزدیک شده متفقین مانند لاشخورهایی به فکر لاشه نفت افتاده بودن بقول کاریکاتور طنز آمیز مجله توفیق در آن زمان به جان «ایران خانم» افتاده بودند و به تدریج کمپانی‌ها نفتی انگلیس و آمریکا وارد ایران شدند و مذاکره بر سر نفت را با دولت ایران آغاز کردند هر چند این مذاکرات سری بوده اما اتحاد جماهیر شوروی در جریان جزئیات این مذاکرات بود و ماموران شوروی در ایران تمام آنها را زیر نظر داشتند در همین زمان مجله فکاهی توفیق داستانی را به چاپ رساند که در آن سه کشور انگلیس، شوروی و آمریکا چشم طمع به نفت ایران خانم دوخته اند نامه استالین که بکلی سری است و در زیر آورده میشود مربوط به دستور او برای انجام کارهای زمین شناسی واکتشافی در شمال ایران صادر شده است

دستور اکتشاف و حفاری نفت در شمال ایران با جزئیات برنامه های دقیق اتحاد جماهیر شوروی.

ایجاد کننده: استالین، یوسف، ۱۸۷۹-۱۹۵۳

موضوعات مورد بحث: • صنعت نفت و تجارت - ایران • ایران - روابط اقتصادی خارجی - اتحاد جماهیر شوروی

مکانها مورد بحث قرار گرفتند: • آذربایجان ایران

op. 89. d.104. f.1 کپی

فوق سری

کمیته دفاع ملی

فرمان کمیته دفاع دولتی (GOKO) شماره ۹۱۶۸ SS

از ۲۱ ژوئن ۱۹۴۵ مسکو، کرملین

کار اکتشاف زمین شناسی برای نفت در شمال ایران

با هدف بررسی زمین شناسی و کار حفاری نفت در شمال ایران، کمیته دفاع ملی تصریح می کند:

۱. سازمان صنایع نفت "آذنف" (آذربایجان نفت) " دفتر کمیساریای خلق نفت (Narkomneft) یک اداره هیدروژئولوژیکی سازماندهی کرده و نظارت بر اکتشاف زمین شناسی برای ذخایر نفتی در شمال ایران را به این سازمان بسپارد
۲. برای انجام این کار اکتشافی در شمال ایران دفتر کمیساریای خلق نفت (رفیق بایاکوف) و آذرنفت (وزیروف) مسئول تهیه مقدار لازم کارگران از صنعت نفت برای حفاری و تحقیقات تیم

ها و ارسال آنها به محل کار مورد نظر وابسته به نیروهای نظامی شوروی در ایران (قزوین).  
۲. ایجاد مأموریت برای جداسازی هیدروژئولوژیکی (آب شناسی) و انجام کار زیر در شمال ایران:

الف. حفاری ۱۰ پمپ در ۷ ناحیه، از جمله ۳ پمپ ثابت (حفاری عمیق عمیق) در مناطق شاه‌ی، بندر شاه و میانه؛ ۴ پمپ ثابت (حفاری عمیق حفاری ساختاری) در مناطق بالخارچای و خوی؛ ۳ واحد حفاری متحرک برای حفاری ساختمانی در مناطق بندر شاه، بابلسر و پهلوی؛  
ب) تحقیقات زمین شناسی - یک مأموریت شامل ۱۰ تیم در مناطق گرگان، اشرفیه، آمل، خرم آباد، بالخارچای، جلفا-زنجان، تبریز-اردبیل ...

ج) بررسی زمین شناسی - یک سفر ۳ تیمی (اندازه گیری وزن و غلظت و ارزیابی تنوع و اندازه گیری مقاومت) در مناطق: مناطق گرگان، مازندران و رشت و در طول ساحل دریای خزر از مرز با شوروی ترکمنستان به سوی مرز با جمهوری آذربایجان.

با مسیولیت دفتر کمیساریای خلق نفت (رفیق بایاکوف) و آذرنفت (وزیروف) انتقال تجهیزات حفاری مورد نیاز تا ۱ سپتامبر ۱۹۴۵ برای شروع عملی کار حفاری در ماه سپتامبر ۱۹۴۵

۴. دفتر کمیساریای خلق نفت (رفیق بایاکوف) مسئول سازماندهی و توزیع امکانات در ۱ اوت ۱۹۴۵: یک تحقیق زمین شناسی مرکب از ۱۰ تیم؛ یک تیم واقعه نگاری و برق سنجی؛ سه تیم برای سفر ژئوفیزیکی (اندازه گیری وزن و غلظت، سنجش متغیر و ادوات و کشف مقاومت) با برداشتن آن تیمها از نواحی: تیم وزن سنج از باکو، تیم متغیرسنج از شعبه مرکزی ولگا دفتر کمیساریای خلق نفت و تیم مقاومت از منطقه کراسنودار.

۵. با هدف تجهیز بخش هیدروژئولوژیکی با تجهیزات، ابزار و مواد لازم برای مسیولیت دفتر کمیساریای خلق نفت (رفیق بایاکوف) که در اوت ۱۹۴۵ اختصاص داده و به اداره Hydrogeological ارسال شده: الف) ۵ مجموعه پمپ، تجهیزات حفاری و ابزار حفاری دوازده؛ چهار مجموعه ZV-750 قاب، تجهیزات حفاری و ابزار برای آنها؛ ۳ مجموعه میله (۱۲۰۰ متر) و ابزار برای پمپهای KA-300 و سایر تجهیزات و مواد لازم برای کار جداسازی هیدروژئولوژیکی؛ ب) کمیسر خلق برای تجارت خارجی (رفیق میکویان) موظف است که در بین ژوئن-ژوئیه ۱۹۴۵ پانزده تراکتور و ۱۲۰ کامیون را از واردات از قطعات موجود در ایران اختصاص دهد. ج) فرمانده جبهه ماورای قفقاز رفیق تیولنف Tyulenev، موظف است به بخش هیدروژئولوژیکی فضای لازم برای دفاتر و محل زندگی در قزوین و محل کار اختصاص داده و همچنین پرسنل واحدهای نظامی در مونتاز ۱۲۰ وسیله نقلیه اختصاص داده شده به انبار هیدروژئولوژیکی؛ کمک کنند.

د) کمیسر دفاع خلق اتحاد جماهیر شوروی (رفیق وریوف مارشال و فرمانده نیروهای

مهندسی ارتش شوروی) تا ۱ آگوست ۱۹۴۵، برای انتقال نیروهای انسانی هیدروژنولوژیکی اقدام کرده در ایران دو واحد حفاری کاملی از AVB-2-100 در شرایط کاری قرار دهد: یک دستگاه حفاری AVB-2-100، یک تانکر آب ZIS-5، یک دستگاه ۱,۵ تن با یک وسیله و یک قاب UA-125 با سه تیم حفاری.

۵) شورای امنیت ملی کمیساریای دفاع خلق اتحاد جماهیر شوروی (رفیق خرولیف، ژنرال ارتش، رییس پشتیبانی ارتش شوروی) برای ارسال نیروی انسانی آشناسی در حالت کار ۵-ماک با ظرفیت ۱۲ تنی، ۷ تریلر کامیون و ۱۵ وسایل نقلیه ویلیس (ماشین جیب)، و همچنین برای تعمیر تجهیزات حفاری و حمل و نقل خودرو در تعمیرگاه های اداره حمل و نقل شوروی در ایران ارائه شود.

۶. فرماندهی جبهه ماورای قفقاز (رفیق تیولف)، مسئول فراهم نمودن کمک به تفکیک هیدروژنولوژیکی در حفاری و تحقیقات زمین شناسی و ارائه نیروی نگهداری، اسکورت برای سفر، فراهم نمودن مواد کارتوگرافی و همچنین فراهم نمودن لباس و اسناد مناسب قسمت کارکنان هیدروژنولوژیکی.

۷. کمیسیون امور مالی (رفیق زیروف) در سه ماهه سوم و چهارم سال ۱۹۴۵ موظف است ۸ میلیون روبل که ۲,۴۰۰,۰۰۰ روبل آن قابل تبدیل به ریال ایرانی باشد برای تهیه تجهیزات حمل و نقل و مواد و برای نگهداری پرسنل به آذر نفت بپردازد.

۸. کمیساریای خلق امور داخلی (NKVD) جمهوری آذربایجان جهت صدور اجازه نامه برای ورود پرسنل آماده توسط " دفتر کمیساریای خلق نفت " و " آذر نفت " برای کار هیدروگرافی جهت ورود به ایران.

۹. «ملیک پاشایف» به ریاست اداره منابع آشناسی منصوب شده و ریاست هنگ گردان آشناسی وابسته به ارتش شوروی در ایران به عهده «حیدراوف» واگذار شده و قایم مقام وی نیز «کران اف» به عنوان ناظر و سازمانده گروه کارگران فنی و مهندسان تعیین شده است.

۱۰. " دفتر کمیساریای خلق نفت (رفیق بایاکف) " و " آذر نفت " (رفیق وزیروف) مسئول کنترل، تامین انبار هیدروژنولوژیکی، تامین کارکنان، مهندسی و کارکنان فنی و تامین تجهیزات و مواد لازم برای انجام کار حفاری و زمین شناسی در شمال ایران می باشند.

۱۱. رفیق باقروف دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان وظیف دارد با اداره زمین شناسی و آذنتف همه گونه همکاری و کمک کرده و به کارهای اکتشافی و زمین شناسی برای اکتشاف نفت در شمال ایران نظارت نماید.

رئیس کمیته دفاع دولتی

ی. استالین

## سند ۷

توضیح مترجم: این سند یکی از مهمترین و کلیدی‌ترین اسناد در ارتباط با فرقه دمکرات و جمهوری است و تصمیم «پولیت بورو» کمیته مرکزی حزب مبنی بر تشکیل فرقه دمکرات است این سند مهر بکلی سری خورده است و خطاب به باقروف صادر شده است در اول ژوئیه باقروف به مسکو فراخوانده شد و در ۶ ژوئیه این تصمیم گرفته شد که در واقع اولین گام برای تشکیل فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد است براساس تصمیم پولیت بورو قرار بر این گذاشته می‌شود که اقدامات لازم در شهرهای آذربایجان و غیره... برای حرکت‌های گریز از مرکز صورت بگیرد.

موضوعات مورد بحث:

- ایران - روابط خارجی - اتحاد جماهیر شوروی
  - انتخابات - ایران
  - آذربایجان (ایران) - تاریخچه - جنبش های استقلال طلبی
  - آذربایجان - روابط خارجی - اتحاد جماهیر شوروی
  - مکانها مورد بحث: آذربایجان • ایران • آذربایجان ایران • شوروی
- در بالا در گوشه سمت چپ بصورت دستی نوشته شده: "یک نسخه برای یمیلیانوف بکلی سری به رفیق باقروف"

اقدامات لازم برای سازماندهی جنبش جدایی طلبی در آذربایجان ایران و سایر استان‌های شمال ایران.

۱. در نظر گرفتن توصیه‌های لازم برای شروع و آماده‌سازی برای تشکیل یک منطقه خودمختاری در منطقه آذربایجان، با قدرت گسترده در داخل دولت ایران. در عین حال، مشابه همین جنبش جدایی طلبی را در استان های گیلان، مازندران، گرگان و خراسان گسترش بدهید.
۲. ایجاد حزب دموکراتیک در آذربایجان جنوبی تحت نام "حزب دموکرات آذربایجان" با هدف هدایت جنبش جدایی طلب. برای ایجاد حزب دموکرات در آذربایجان جنوبی باید تغییرات و سازماندهی مجدد در شاخه آذربایجان حزب توده ایران انجام شود و طرفداران جنبش جدایی طلبی از تمام اقشار مردم وارد این حزب گردند.
۳. کارهای مناسب و تشویقی در میان کردهای شمال ایران انجام داده و آنها را به جنبش جدایی طلبی کشانده تا یک منطقه خودمختار کردی تشکیل دهند.
۳. سازماندهی گروهی در تبریز به عنوان مسئول جهت هدایت جنبش جدایی طلبی، با همکاری کنسولگری اتحاد شوروی در تبریز و نظارت کلی بر این گروه به عهده باقروف و

یعقوب اوف است

۵. کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان (باقروف و ابراهیموف) باید تلاش لازم را نموده تا کاندیداهای طرفداری خودمختاری در انتخابات مجلس ۱۵ در آذربایجان جنوبی برنده شده و کاندیداهای طرفداران جنبش جدایی طلبی بر اساس شعارهای زیر عمل کنند:  
الف) تقسیم اراضی دولتی و مالکان بزرگ بین دهقانان و پرداخت وام کم بهره دراز مدت به دهقانان.

ب) از بین بردن بیکاری از طریق گسترش توسعه شرکت ها و همچنین موسسات و توسعه ساخت جاده ها و سایر کارهای عام المنفعه.

ج) آبادانی شهرها و تامین آب مردم

د) بهبود بهداشت و سلامت عمومی.

ه) مصرف حداقل ۵۰ درصد مالیاتها در محل.

و) برابری حقوق اقلیتها و طوایف با افتتاح مدارس و نشر مطبوعات و کتب به زبانهای آذربایجانی، ارمنی، آسوری. انجام رسیدگی های قضایی به زبان مادری، ایجاد موسسات ملی استانی از جمله ژاندارمری و پلیس و شکل دهی انجمنهای محلی و شهری.

ز) بهبود ریشه ای روابط شوروی و ایران.

۶. تجهیز افراد طرفدار شوروی و فعالان جنبش جدایی طلب، سازمان های دموکراتیک و حزبی به سلاحهای خارجی برای دفاع از خود. انجام این کار به عهده رفیق باقروف و رفیق بولگانین خواهد بود.

۷. ایجاد یک انجمن روابط فرهنگی بین ایران و شوروی در آذربایجان برای تقویت کارهای فرهنگی و تبلیغاتی در آذربایجان جنوبی.

۸. برای جلب توده های وسیع به جنبش جدایی طلبان، لازم است که "انجمن دوستداران آذربایجان شوروی" در تبریز تاسیس و شعبه های آن در همه مناطق آذربایجان جنوبی و گیلان ایجاد شود.

۹. کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان ترتیب انتشار یک مجله مصور در باکو برای توزیع در شهرهای ایران را داده و همچنین سه روزنامه جدید در آذربایجان جنوبی منتشر نماید.

۱۰. برای انجام منابع چاپی جهت ارسال به حزب دموکرات آذربایجان جنوبی، «خانه انتشارات اتحاد جماهیر شوروی» سه چاپگر مسطح در اختیار کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان قرار دهد.

۱۱. کمیته روابط خارجی (رفیق آناستاز میکویان) موظف به تهیه کاغذ خوب برای انتشار مجله

رنگی در باکو و همچنین سه نشریه جدید در آذربایجان ایران بوده و مجموع تیراژ کل مطبوعات نباید کمتر از ۳۰ هزار نسخه باشد.

۱۲. کمیساریای امور داخله آذربایجان شوروی تحت نظر باقروف حق دارد مجوز لازم را جهت رفت و آمد افراد به ایران برای اجرای تصمیمات فوق صادر نماید.

۱۳. برای تامین نیاز مالی جنبش جدایی طلب در آذربایجان جنوبی و همچنین نفوذ در برگزاری انتخابات پانزدهم مجلس ملی؛ کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان یک صندوق ویژه ای ایجاد نماید که در آن یک میلیون روبل خارجی ("برای تبدیل به تومان") واریز گردد.

۶ ژوئیه ۱۹۴۵

کمیته مرکزی: پلیت بوری

توزیع: ۱-۲ رفیق مولوتف؛ ۳-۴ رفیق باقروف؛ ۵-رفیق کافتارادزه



## سند ۸

توضیح مترجم: سندی که در زیر می‌آید بکلی سری بوده و در ۹ ژوئیه ۱۹۴۵ صادر شده و پیام ژنرال تیولنف به فرمانده کل ارتش چهارم است موضوعش در مورد برنامه‌ریزی‌های لازم برای تشکیل یک ناوگان هیدروژنولوژی برای شروع کار جستجوی نفت در شمال ایران است.

فوق سری

فرمانده ژنرال جبهه ماورای قفقاز

۹ ژوئیه ۱۹۴۵. شماره ۰۰۲۱۲ / VS

به: فرمانده کل ارتش چهارم

کپی: رئیس جمهور آذربایجان ، رفیق باقروف

رئیس اداره هیدروژنولوژیک انجمن از نفت ، رفیق ملیک-پاشایف

براساس مصوبه GOKO No 9168SS ، یک بخش هیدروژنولوژیک در محل استقرار نیروهای اتحاد جماهیر شوروی در ایران در شهر قزوین تشکیل می‌شود و گیداروف ، N. G ، به عنوان رئیس آن منصوب شده است.

کارکنان این بخش در قزوین مستقر خواهند شد و تیم‌های آن در مناطق زیر فعالیت خواهند کرد: شاهی ، بندر شاه ، میانه ، بولگرچای ، خوی ، بابلسر ، پهلوی ، گرگان ، آمل ، جلفا ، زنجان ، تبریز ، اردبیل ، مازندران ، [و] رشت ساحل جنوبی خزر از مرز ترکمن شوروی تا مرز جمهوری آذربایجان شوروی.

برای اطمینان از عملکرد این بخش تفکیک هیدروژنولوژیک ایجاد شده در منطقه کارکنان نیروهای شوروی در ایران ، سفارش می‌کنم:

۱. تا تاریخ ۱ اوت سال ۱۹۴۵م بخش هیدروژنولوژیک در منطقه نیروهای شوروی در ایران به سرپرستی رفیق ن.ج. گیداروف دو واحد حفاری کامل متحرک -100 AVB-2 انتقال یابد این واحد شامل: دستگاه حفاری 100 AVB-2-5 ZIS ، برای حمل آب ، وسیله نقلیه ۱,۵ تنی با ساز و قطعات یدکی از ششم شرکت هیدروتکنیک.

یک فقره مته UA-5 از گردان ۳۱۵ مهندسین رزمی ارتش شوروی و در هر سه واحد حفاری تعداد خدمه شامل ۶ نفر الی ۷ نفره باشد.

۲. اختصاص محل‌های اداری و محل‌های زندگی در واحدهای نظامی برای تیم‌های جداسازی در مناطق کاری.

۳. به آنها کمک کنید تا ۱۲۰ وسیله نقلیه برای بخش تفکیک کننده به همراه پرسنلشان از واحدهای نظامی اختصاص داده شود.

۴- بنا به درخواست رئیس بخش، رفیق گیداروف، یک تیم نگهبان را برای تیمها اختصاص دهید، به آنها در انجام کارهای حفاری و جستجوی زمین‌شناسی کمک کنید، از اعزامها اسکورت کنید [و] مواد نقشه‌برداری را در اختیار آنها قرار دهید.

گزارش انجام کار.

فرمانده ژنرال جبهه ماورای قفقاز

ژنرال ارتش (ای.و. تیولوف)

[امضاء شده] در ۴ نسخه ارسال شده: ۱-۳: به مخاطبان....

## سند ۹

توضیح مترجم: سندی که در زیر می‌آید بکلی سری بوده و برنامه‌ایست که در باکو توسط باقروف تهیه گردیده شامل دستورالعملی برای ایجاد حزب دموکرات آذربایجان در شمال ایران به منظور ایجاد پایه‌ای برای جنبش جدایی طلب.

موضوعات مورد بحث: ایران - روابط خارجی - اتحاد جماهیر شوروی، بحران ایران و آذربایجان سال ۱۹۴۶، انتخابات - ایران، فرقه دموکراتیک آذربایجان.

۱۴ ژوئیه ۱۹۴۵

کاملاً محرمانه

اقدامات برای انجام وظایف ویژه در سراسر آذربایجان جنوبی و استان های شمالی ایران:  
الف) در ارتباط با ایجاد حزب دموکرات آذربایجان.

۱. فوراً سیدجعفر پیشه‌وری و عبدالصمد کامبخش برای مذاکره به باکو منتقل شوند. سپس با توجه به روند مذاکرات در باکو، صادق پادگان رییس ایالتی حزب توده در تبریز اعزام گردد.  
۲. در عرض یک ماه، کمیته‌های موسس در مرکز (تبریز) و جاهای دیگر تشکیل گردد تا نامزدهای محلی را از بین عوامل دموکراتیک متنفذ از روشنفکران، بازرگانان طبقه متوسط، زمینداران کوچک و متوسط و روحانیون در احزاب مختلف دموکراتیک انتخاب کند و همچنین از اعضای غیرحزبی و آوردن آنها به کمیته‌های سازماندهی فرقه دموکرات آذربایجان اقدام گردد.  
کمیته موسس قبل از همه جا باید در تبریز تشکیل گردد و از طریق مطبوعات دموکراتیک مانند: خاور نو، آژیر، جودت و غیره و اعلامیه‌های مختلف، شکل گیری فرقه دموکرات آذربایجان را به آگاهی همگان رساند.

۳. پس از اعلام موجودیت فرقه دموکرات آذربایجان، افراد و گروههای علاقمند به آن، با چاپ آگهی‌های مختلف از آن حمایت کنند بصورت ارگانیک کمیته ایالتی حزب توده در تبریز را وارد فرقه دموکرات کرده و کمیته حزب توده در تبریز با رغبت خاطر انحلال خود را اعلام کرده و به فرقه بپیوندند و اعضای آن عضو فرقه دموکرات گردند.

۴. پس از تشکیل کمیته موسس فرقه دموکرات آذربایجان باید در اولویت اول در تبریز اقدام به ایجاد کمیته محلی کرد سپس در شهرهای زیر: اردبیل، رضائیه، خوی، میانه، زنجان، مراغه، مرند، ماکو، قزوین، رشت، پهلوی، ساری، شاهی، گرگان و مشهد کمیته تشکیل داد.

نمایندگان کمیته مرکزی را برای سازماندهی کمیته‌ها در این شهرها بفرستید. به طور مرتب، پاسخ‌های مثبت افراد و همچنین افرادی که خواهان پیوستن به فرقه دموکرات آذربایجان باشند در مطبوعات دموکراتیک منتشر گردد.

۵. در این مدت باید به تهیه و تدوین اساسنامه حزب و نشریه ای به عنوان ارگان رسمی آن بنام «صدای آذربایجان» اقدام گردد.
۶. تدوین برنامه ها و منشور کمیته برگزاری تبریز و در درجه دوم اطمینان از انتخاب نمایندگان مجلس پانزدهم.
- ب. اطمینان از انتخاب نمایندگان مجلس پانزدهم:
۱. شروع مذاکرات با نمایندگان مجلس پانزدهم و حمایت از آنها در انتخابات مجلس ضروری است.
  ۲. حمایت از نامزدهای مجلس و کسانی که برای اجرای شعارهای فرقه دموکرات آذربایجان تلاش کرده اند.
  ۳. فهرست نمایندگان توصیه شده از سوی سفارت را با توجه به وظایف جدید مرور کنید.
  ۴. سازماندهی گسترده ای نامزدها انتخاب شده برای انتخابات مجلس در مطبوعات و برقراری جلسات به منظور ارتباطات دهی آنها با رای دهندگان.
  ۵. حمایت از برگزاری جلسات، تظاهرات، اعتصابات و مبارزه با تقلب با هدف تضمین منافع ما در انتخابات مجلس.
  ۶. در فرایند آماده سازی برای انتخابات، اخراج نامزدهای انتخاباتی کاندیداهای شمال ایران (کسانیکه) توسط محافل ارتجاعی نامزد شده و فعالانه علیه نامزدهای جنبش دموکراتیک عمل می کنند.
  ۷. تقاضای تعویض رهبران ارتجاعی نهادهای محلی.
- ج. ایجاد "انجمن دوستان از آذربایجان شوروی":
۱. در مورد سازماندهی "انجمن دوستان آذربایجان شوروی" از نمایندگان شرکت کننده در جشن سالگرد ۲۵ سالگرد جمهوری آذربایجان در جشنواره استفاده کنید.
  ۲. بکارگیری و جذب کارگران کنسولگری های ما، فرماندهان نظامی، و اعضای فعال آنها به تشکیلات.
  ۳. گروه برگزاری "انجمن دوستان آذربایجان شوروی" در تبریز، منشور انجمن را تدوین نماید.
  ۴. برای جذب گسترده ای جمعیت به "انجمن دوستان آذربایجان شوروی" از مطبوعات مدد جسته و در آنها دستاوردهای اقتصادی، فرهنگ و هنر جمهوری آذربایجان شوروی و دوستی تاریخی مردم آذربایجان جنوبی و مردم شوروی استفاده کرده و نشان دادن داده شود.
- د نکاتی در رابطه با جنبش تجزیه طلب:

۱. سازماندهی کار برای ایجاد یک جنبش جدایی طلب با قدرت گسترده: یک منطقه مستقل آذربایجان [و] یک منطقه مستقل کردی.

در گرگان، گیلان، مازندران و استان های خراسان، نیز جنبش جدایی طلبی را در راستای مسائل محلی ترتیب داده شود خصوصا:  
در استان گیلان:

سازماندهی خدمات عمومی و امکانات رفاهی در شهرهای رشت و پهلوی، برای این منظور ۵۰ درصد از درآمد های مالیاتی که از این استان جمع میگردد برای این منظور استفاده شود.

در استان گرگان: مطالعه در زبان مادری ترکمن در مدارس؛ جایگزینی سازمان محلی، ژاندارمری و پلیس با ترکمنها، حداقل ۵۰ درصد از درآمد مالیاتی استان برای خدمات عمومی، امکانات رفاهی و بهداشتی در گنبد کاووس، گرگان و بندر شاه در نظر گرفته شود.

در استان های مازندران و خراسان موارد زیر اعمال گردد:

۱. بازگرداندن زمین ها به زمینداران کوچک و متوسط که توسط رضاشاه از آنها گرفته شده است.

۲. حداقل ۵۰ درصد از درآمد حاصل از مالیات در استان را برای خدمات عمومی و امکانات رفاهی شهرهای ساری، شاه، مشهد و قوچان اختصاص یابد.

علاوه بر این، چنین سوالاتی را به نحو احسن در محل مطرح سازید تا سازماندهی جنبش جدایی طلبی در استان های مذکور شکل بگیرد. تقاضا برای انجام اصلاحات ارضی نه تنها در آذربایجان جنوبی بلکه در مناطق استان های شمالی نیز افزایش یابد.

ه). سازماندهی انجمنها

۱. پس از ایجاد کمیته های سازماندهی حزب دموکرات آذربایجان همزمان با برگزاری کار برای انتخاب نمایندگان مجلس پانزدهم، با استفاده از شور و اشتیاق انتخاباتی مردم یک کمپین برای سازماندهی انجمنها ایجاد می شود.

ه) سازماندهی مطبوعاتی

۱. برای سازماندهی تمامی فعالیت های تبلیغاتی از طریق مطبوعات، علاوه بر روزنامه های موجود یک خانه مطبوعاتی برای مجلات جدید در شهرهای رشت، رضائیه و غیره ایجاد شود.

۱۴ ژوئیه ۱۹۴۵

## سند ۱۰

توضیح مترجم: سندی که در زیر آورده می‌شود یادداشتی است که از سوی باقروف و ژنرال ماسلنیکف (فرمانده منطقه نظامی باکو) برای بریا (کمیسر امور داخلی) نوشته شده است و درباره کمک به جنبش فرقه دمکرات آذربایجان است که جزئیات دو ماموریت و عملیات را شرح می‌دهد.

ایجاد کننده: باقروف، میرظفر عباس، سال ۱۸۹۶-۱۹۵۶  
موضوعات مورد بحث: بحران ایران و آذربایجان سال ۱۹۴۶، آذربایجان (ایران) - تاریخچه جنبش‌های استقلال و استقلال فوق سری

به کمیساریای امور داخلی شوروی، مارشال اتحاد جماهیر شوروی رفیق لاورنتی، بریا برای اجرای تصمیمات مورخ ۸ اکتبر ۱۹۴۵ کمیته مرکزی در مورد آذربایجان ایران و شمال کردستان، ما اقدامات زیر را انجام داده‌ایم:

بیست و یک نفر از ماموران اجرایی با تجربه کمیساریای امور داخله «ک.گ.ب» از آذربایجان شوروی انتخاب شده‌اند که تا علیه افراد و سازمانهایی (مانند ژاندارمها، پلیسها، افسران ارتش و همکارانشان...) که مزاحم توسعه جنبش خودمختاری در آذربایجان ایران هستند اقدامات لازم را انجام دهند همه این رفقا باید از بین مردم محلی نیروهای مسلح و پارتیزانی تشکیل دهند. برای کمک به آنان، ۷۵ جنگجو از کارگران و کشاورزی و فعالان «کالخوزها» که مدت-هاست با ارگان‌های ویژه وزارت داخلی و «ک.گ.ب» همراه بوده‌اند و در انجام برخی از مأموریت‌های جنگی خاص بارها مورد آزمایش قرار گرفته‌اند، انتخاب شده‌اند. کارگران و چریک‌های مذکور در درجه اول به شهرهای تبریز، اردبیل، میانه، ارومیه و مراغه فرستاده می‌شوند؛ آنها بعداً به مناطق دیگر فرستاده خواهند شد.

به منظور حفظ این راز، برای این افراد از پوشش معاونت فرمانداران نظامی در شهرها استفاده خواهد شد و چریک‌ها هم به عنوان اعضای عادی این فرمانداری‌ها معرفی خواهند شد. افراد منتخب قبل از فرستادن به محل‌های خود، در شهر باکو تحت آموزش سیاسی، نظامی و ویژه قرار خواهند گرفت. ما اجازه شما را برای ارسال جزئیات این افراد از وزارت داخلی و «ک.گ.ب» برای انجام اقدامات برنامه ریزی شده درخواست می‌کنیم (به پیوست یک لیست).

با توجه به نیاز به اقامت طولانی مدت این ۹۶ مامور و چریک در آذربایجان ایران، ما درخواست تخصیص ۱۰۰۰۰۰ ریال برای پشتیبانی ماهانه می‌کنیم.

فرمانده کل منطقه نظامی باکو ژنرال ارتش (ی.ی. ماسلنیکف) دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان (میرجعفر باقروف) شهر باکو ۲ اکتبر ۱۹۴۵ شماره ۲۷۳.

## سند ۱۱

توضیح مترجم: سند زیر نامه ابراهیموف به میرجعفر باقروف است در ۲ اکتبر باقروف ابراهیموف را با دستوراتی زیادی که به او داده بود روانه تبریز کرده و این نامه در واقع، گزارش و شرح جزئیات سفر او به آذربایجان ایران و اقدامات انجام گرفته می‌باشد که به باقروف گزارش می‌دهد.

موضوعات مورد بحث: بحران ایران و آذربایجان سال ۱۹۴۶، فرقه دموکراتیک آذربایجان، آذربایجان (ایران).

کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان  
رفیق م. ج. باقروف

در طی ۱۰ روز اقامت ما در آذربایجان جنوبی ما با تعدادی از رهبران فرقه دموکرات آذربایجان ملاقات داشتیم و چهار کنفرانس با مشارکت پیشه‌وری، شبستری، پادگان و قلی‌اف برگزار کردیم.

در این جلسات بررسی شد که وضعیت در آذربایجان می‌تواند به عنوان جنبش دموکراتیک شناخته شود و دامنه وسیعتری را در بر گیرد انتخابات منطقه‌ای و حزبی بدون هیچ گونه حوادث خاصی، در حال انجام است. شعارهای فرقه دموکرات عبارتند از: «استقلال ملی» [و] «معرفی زبان مادری» و غیره، که در میان روشنفکران و توده‌های مردمی بیشتر و بیشتر مورد توجه است. اما در کنار این، تعداد مشکلات مرتبط با حملات مخرب روزنامه‌های تهران و عناصر ارتجاعی آنها که در آذربایجان فعالتر شده‌اند وجود دارد که در تلاش برای بی‌اعتبار کردن فرقه دموکرات آذربایجان هستند آنها به دروغ شایعه می‌پراکنند که جنبش آغاز شده یک مقدمه‌ای برای جدایی آذربایجان از ایران و اتحاد با آذربایجان شوروی است. البته این وضعیت بعضی از محافل عمومی را در خود آذربایجان می‌ترساند. این مسئله توسط صفوت (رئیس انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی در تبریز و همچنین [از سوی] اعضای فرقه دموکرات، شبستری، بیرنگ و آقازاده، که با آنها در جلسه ای در ۲۸ اکتبر برگزار شد مطرح گردید ما سعی کردیم آنها را متقاعد کنیم که این یک شایعه تحریک‌آمیز است که توسط دشمنان دموکراسی و آزادی گسترش می‌یابد دشمنانی که از اتحاد ملت‌ها به مانند شعله‌های آتش بیم دارند.

البته، بخشی از رهبران حزب دموکرات آذربایجان و آژانس‌های مطبوعاتی برای برطرف کردن این شایعات تحریک‌آمیز تلاش کرده و ما دستورات لازم را در رابطه با این شبهات به مردم و رهبران فرقه دموکرات آذربایجان داده‌ایم تا فعالانه در مقابل آزار و اذیت مرتجعین واکنش نشان دهند.

قره داغ یکی از نقاطی است که جنبش دموکراتیک در آن بسیار کم رشد داشته است. پیشه-

وری نیز هنوز نتوانسته کسی را به عنوان نامزد برای این کار پر مسئولیت در آن ناحیه اختصاص دهد: چون خان‌های مرتجع در آن منطقه همچنان در برابر ضعف عوامل دموکراتیک، دست به هر گونه اقدامات سرکوبگرانه زده و علاوه بر این، چون نیروهای شوروی در منطقه حضور ندارند در نتیجه منطقه خارج از اقتدار قوای ماست.

به منظور مطالعه وضعیت در هر دو منطقه قره داغ و اردبیل، رفیق حسنوف در ۲۸ اکتبر عازم این مناطق شد. ما اقدامات نهایی را برای تقویت کار در این مناطق پس از ورود او تعیین می‌کنیم.

تصمیم گرفته شد برای سرعت بخشیدن به کار، به تاسیس دفتر فرماندهی شوروی در شهر اهر، مرکز قره داغ ایجاد شود.

با توجه به این سوال و تعدادی از سؤالات دیگر، ما از رفیق روسف درخواست کردیم. به تبریز بیاید ما نتایج را برای شما گزارش خواهیم داد.

محافل دولتی و مقامات ارتجاعی در آذربایجان، به رهبری ژنرال درخشانی، در برخی موارد اقداماتی را بصورت سازماندهی شده و در برخی مواقع بصورت غیرسازمان یافته و بی‌برنامه بی‌نظمی و تشنج ایجاد می‌کنند. در روزهای اخیر تقویت ژاندارمری مشاهده شده است [و] همچنین انتقال پرسنل نظامی در لباس غیرنظامی از تهران و غیره به منطقه دیده شده. به عنوان مثال، در منطقه اسکو، به بهانه اختصاص یک نیروی نگهبانی برای یک بانک تازه ایجاد شده و سایر نهادهای دولتی، تعداد ژاندارم‌ها از ۱۰ به ۴۵ افزایش یافته است.

در شب ۳۰ اکتبر پیشه‌وری در یک گفتگو با ما، از مبارزه جناحی در داخل حزب و خطر آن سخن گفت به نظر او عناصر راست افراطی، باطنا با برنامه‌ها و خواسته‌های حزب موافق نبودند و نمی‌توانستند با اعلام نظر علنی و برنامه‌های عملی کمیته مرکزی موافق باشند در حقیقت آنان طالب اقدامات میانه‌روتر و محتاطانه‌تر بودند. در این جلسه، به پیشه‌وری توصیه شد که صبور باشد و کارها را با آرامش و در جهت تجمع قوا برای ایجاد یکبارچگی در کمیته پیش‌برد به او قول دادیم که تدابیر لازم اتخاذ خواهد شد تا هیچ نوع اختلاف نظر در برنامه‌های اساسی بوجود نیاید.

روزنامه‌هایی که به طور منظم منتشر میشوند عبارتند از: «آذربایجان»، «خاور نو»، و «ستاره آذربایجان» در تبریز و «جودت» در اردبیل. به زودی یک متخصص (مدیر) خواهیم فرستاد تا یک چاپخانه در مهاباد دایر سازد و یک نشریه به زبان کردی منتشر گردد. با پیشه‌وری موافقت شده است که چهارمین روزنامه تحت عنوان «اکینچی» در تبریز را برای دهقانان منتشر کند.

یک کنفرانسی در ۲۹ اکتبر در کنسولگری شوروی با مشارکت رفقای خانه فرهنگ سفارت شوروی «وکس» برای ایجاد انجمن دوستی با جمهوری آذربایجان برگزار شد. پس از بحث



مفصل، به رفیق شریف اف و باقرزاده دستور داده شد در ظرف ۱۰ روز اقدامات لازم را جهت تشکیل انجمن دوستی مذکور به عمل آورند. آقای خاریری (یکی از بازرگانان و [عضو] شعبه تبریز انجمن روابط فرهنگی ایران با جمهوری آذربایجان شوروی) رئیس آن گردیده.

برای اجرای دستور شما کمیسیون چاپ مرکب از رضاقلی یف، جعفر جعفروف، حسین شریف-اف، عوض صادق اف و غلام محمدعلی را تشکیل دادیم و کمیسیون روزنامه نگاران محلی، عباسی و محمدعلی را به کار دعوت کردند پیشه‌وری به فریدون ابراهیمی و قیامی دستور داد اقدام به جمع آوری منابع برای تدوین تاریخ آذربایجان کنند. برای این منظور کار معروف «نادر میرزا» که در باره تاریخ و جغرافیای تبریز است برای ترجمه انتخاب شد این کتاب تقریباً یکصد سال پیش به زبان فارسی نوشته شده است.

ما برای شما چکیده‌های از مطبوعات ایران در مورد جنبش دموکراتیک و همچنین سه جلد کمک آموزشی و درسی به زبان ترکی به حضورتان می‌فرستیم که در سال ۱۸۹۳، ۱۹۱۴ و ۱۹۲۱ در تبریز منتشر شده‌اند و برای کلاس اول در نظر گرفته شده‌اند.

واحد‌های متحرک فیلم وارد شده‌اند ما یکی از آنها را برای اردبیل، سراب، و میانه [و] دیگری را به مرند، خوی، ارومیه و غیره می‌فرستیم.

ما سفارشات شما را درخواست می‌کنیم:

۱) برای تسریع اعزام ۸ رفقای انتخاب شده برای کار در تخصص ما.

۲) اطمینان از عزیمت یک تولید کننده، هنرمند و آهنگساز برای کار در خانه فرهنگ؛

۳) تخصیص یک مقدار مناسب سوخت برای وسایل نقلیه ما، چرا که سپاه تبریز در هیچ شرایطی قادر به عرضه آن نیست؛ و

۴) دستور دادن به رفیق قلی یف برای فرستادن ظفر ظفروف، که در تبریز است و به تخصص اش نیاز است.

ضمیمه: سه کمک آموزشی در زبان آذربایجانی و ۴ صفحه از گزیده‌ها.

ارسال شده در ۲ نسخه (میرزا ابراهیموف)

کپی شماره ۱ - م.ج. باقروف

۱۳۱ اکتبر ۱۹۴۵

## سند ۱۲

توضیح مترجم: سند زیر مربوط به تلگراف به مقامات ارشد شوروی در مورد عملیات نیروهای ایرانی در برابر فدائیان فرقه دمکرات آذربایجان است که از شوروی‌ها کمک درخواست می‌کنند این نامه از سوی میرجعفر باقروف و ماسلنیکف به استالین، مولوتف، بریا و مالنکف نوشته شده و از باکو به مسکو ارسال گردیده. تاریخ تحریر نامه مربوط به ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵/۲۹ آبان ۱۳۲۴ بوده یعنی زمانی که فرقه دمکرات اقدام به مبارزه و خلع سلاح واحدها و پایگاه‌های نظامی حکومت مرکزی برمی‌آید از سوی تهران قوایی برای کمک به پادگان‌های ارتش فرستاده می‌شود که در شریف آباد قزوین، جلوی این نیروها گرفته شده و مانع حرکت آنها بسوی آذربایجان می‌گردند.

موضوعات مورد بحث: ایران. ارتش، بحران ایران و آذربایجان سال ۱۹۴۶  
مکانها مورد بحث قرار گرفتند: آذربایجان ایران و اتحاد جماهیر شوروی. تلگراف از باکو ۲۰  
نوامبر ۱۹۴۵

به مسکو، به رفیق استالین، به رفیق مولوتف، به رفیق بریا، و رفیق مالنکف  
با توجه به اطلاعات دریافت شده از تبریز در تاریخ ۱۹ نوامبر سال جاری به وقت ۲۴ زمان  
باکو، در تاریخ ۱۷ نوامبر در جریان خلع سلاح ژاندارمری در شهر سراب، یکی از پارتیزان‌های  
فرقه دمکرات کشته شده و همچنین گروهی از سربازان ایرانی خلع سلاح شدند بر اساس  
اطلاعات منتشر شده از تبریز، مقامات ایرانی در صدد برآمدن ۳۰۰ نفر ژاندارم را به منظور مبارزه  
با فدائیان فرقه دمکرات از طریق زنجان و میان اعزام کنند اما بر اساس اطلاعاتی که از  
واحدهای نظامی ما دریافت گردیده نیروهای اعزامی از تهران به تبریز که شامل دو گردان پیاده  
ارتش و یک سواره ژاندارم بودند در روز ۱۸ نوامبر در روستای کرج که بین تهران و قزوین  
است، متوقف شدند.

وزیر جنگ ایران به سرهنگ رازین دبیر ما در سفارت مراجعه کرده از او برای رفتن نیروها به  
تبریز اجازه خواسته. در روز ۱۹ نوامبر نیز ژنرال درخشانی (فرمانده لشکر تبریز) دوباره به ژنرال  
گلینسکی، فرمانده نیروهای شوروی در تبریز مراجعه کرده و از او خواسته تا اجازه دهیم که سه  
گروه از سربازان ایران را به شهرهای میانه و مراغه منتقل شوند؛ بدیهی است که مقامات ایرانی  
سعی می‌کنند نیروهای منظم خود را در برای مقابله با فدائیان فرقه دمکرات اعزام کنند.

کردهای ایران از مناطق، رضائیه و شاهپور، به طور مداوم می‌خواهند که برای کمک به  
فدائیان فرقه دمکرات در مقابله با قوای دولتی ایران به آنها اجازه داده شود. در ارتباط با خلع  
سلاح نیروهای ایرانی که در شهر سراب رخ داد ما یک سری دستورالعمل‌هایی را به منظور  
جلوگیری از واکنش شدید علیه واحدهای ارتش ایران بجز در مواقع ضروری صادر کرده‌ایم.

باقروف. ماسلنیکف. ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵

### سند ۱۳

توضیح مترجم: این تلگراف از سوی باقروف و ماسلنیکف خطاب به مقامات ارشد شوروی نوشته شده و در مورد افتتاح مجلس ملی آذربایجان در تبریز است. همچنین یادآور می شود که فدائیان و طرفداران فرقه دمکرات آذربایجان در حال حاضر در حال دفاع از دستاوردهایشان بوده و بر بیشتر زمینداران و واحدهای ژاندارمری در این منطقه غلبه کرده و پلیس ها و ژاندارمها را از بخش اعظم شهرهای آذربایجان بیرون راندند و آنها بر حمایت شوروی متکی هستند در روزهای منتهی به ۱۹ نوامبر برای برگزاری انتخابات مجلس ملی تظاهرات متعددی در شهرهای مختلف صورت گرفت که در برخی منابع به ۱۸۰ تظاهرات اشاره شده است گسترده ترین تظاهرات در تبریز صورت گرفت که تعداد شرکت کننده در آن را ۳۰۰۰۰ تن نوشته اند در این تظاهرات که با وجود باران شدید مردم در میدان مقابل شهرداری ایستادند و به سخنرانی های پیشه‌وری، محمد بی‌ریا و الهامی گوش کردند:

تلگراف از باکو ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵

به مسکو، به رفیق استالین، مولوتف، بریا و مالنکف

ما اطلاعات مربوط به وضعیت آذربایجان ایران را تا ۲۱ نوامبر گزارش می‌کنیم. در تاریخ ۲۰ نوامبر مجمع ملی آذربایجان در سالن تئاتر شهر تبریز افتتاح شد. نمایندگان از همه مناطق آذربایجان در این جلسه شرکت کردند به استثنای نمایندگان اردبیل و سراب، که بواسطه برف شدید راهها نتوانستند به موقع برسند.

اولین جلسه با سخنرانی حاجی عظیم‌خان، مسن ترین نماینده و برادر ستارخان که به عنوان یکی از قدیمی ترین چهره‌های جنبش دموکراتیک آذربایجان ایران است، آغاز گردید. اولین جلسه مجمع ملی آذربایجان در میان شور و شوق زیادی انجام گرفت. نمایندگان تمامی قشرهای شهر تبریز، روشنفکران، تجار، روحانیت، ارتش و زنان، از نمایندگان استقبال کردند. در جلسه شبانه مجمع نیز سیدجعفر پیشه‌وری، رئیس فرقه دموکرات، گزارشی در مورد وضعیت در آذربایجان ایران و وظایف جنبش دموکراتیک ارائه داد. تبریز آرام است، حوادثی وجود ندارد.

در مورد فعالیتهای فدائیان فرقه، فدائینی که در مدت کوتاهی مالکین ارتجاعی را عقب رانده و پستهای ژاندارمها را خلع سلاح کردند در بعضی از مناطق پارتی‌ها نسبت به روزهای اول سازمان خود کمتر فعال بوده‌اند

البته آب و هوای سرد و بارش برف که آغاز شده در کم کردن فعالیت پارتیزان‌ها بی‌تاثیر نیست. فدائیان به لباس گرم و پول نیاز دارند. [ما] مجبور شده‌ایم کمی از آنها حمایت کنیم. در منطقه مرند دسته فدایی با مجموع ۴۰۰ نفر سازمان داده شده و در شهر رضائیه نیز گروه بزرگی

از فدائیان سازماندهی شده است. در مناطقی که گروههای فدایی حضور نداشت، عناصر ارتجاعی، ژاندارمری و مقامات محلی افراد و عوامل خود را بر ضد فدائیان فرقه مسلح ساخته‌اند و هدف آنان تضعیف روحیه مردم است آنها برای مقابله با پارتیزان‌ها به پخش شایعاتی اقدام می‌کنند و شایع کرده‌اند که واحدهای بزرگی از نیروهای ایرانی از تهران و کردستان مرکزی در حال حرکت به آذربایجان هستند.

م. باقروف

ی. ی. ماسلنیکف

۲۱ نوامبر ۱۹۴۵

## سند ۱۴

توضیح مترجم: تلگراف از سوی باقروف و ماسلنیکف خطاب به مقامات ارشد شوروی در شرح ضربات فدائیان فرقه دمکرات آذربایجان بر علیه ژاندارمری ایران و تظاهرات مردمی در سراسر آذربایجان ایران است.

از باکو ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵

به مسکو، رفیق استالین، مولوتف، بریا و مالنکف

ما در ۲۰ نوامبر ساعت ده وضعیت کنونی آذربایجان را گزارش می‌کنیم بر اساس گزارشی از واحدهای نظامی ما، دو گردان از پیاده نظام ارتش ایران و یک شرکت ژاندارمری که در ۱۸ نوامبر در روستای کرج واقع شده بودند، در ۲۰ نوامبر به قزوین نزدیک شدند. یک افسر ایرانی از فرمانده تیپ نیروهای شوروی در قزوین خواست تا اجازه دهد نیروهای ایرانی در جهت تبریز حرکت کنند. اما فرمانده تیپ ما اجازه ورود به نیروهای ایرانی را نداد.

با توجه به اطلاعات سربازان مرزی ما، با افزایش فعالیت‌های گروه‌های فدایی فرقه، مقامات محلی شهرستان آستارا؛ سرهنگ ذکریا (کمیسر مرزی منطقه آستارا)؛ سروان صفانی (رئیس ژاندارمری)؛ قدیانی (فرماندار شهرستان)؛ و نیکجو (رئیس گمرک) در تاریخ ۱۸ نوامبر از شهر فرار کرده‌اند.

بر اساس یک گزارش از تبریز در منطقه میانه، فدائیان فرقه به پست ژاندارمری روستای تارک با هدف خلع سلاح آن حمله کرده اما ژاندارمها مقاومت کرده و در نتیجه سه تن از فدائیان کشته و سه تن زخمی شدند. از ژاندارمها نیز هفت تن کشته شده‌اند در همان منطقه در روستای مامان، فدائیان پنج ژاندارم را خلع سلاح کرده‌اند. فدائیان همچنین در میانه انصاری، رئیس پلیس ایستگاه راه آهن را که یک مرتجع قدیمی بوده و با جنبش دموکراتیک مبارزه کرده بود کشتند. عزیزخان، مالک بزرگ در منطقه مراغه، با ۲۵ تن از اسب سوار مسلح، در روستای خوشه مهر، یک دسته فدایی را مورد حمله قرار داد اما فدائیان سواران مسلح ارباب زمیندار را خلع سلاح کردند و ارباب مخفی شد در همان منطقه فدائیان، پست ژاندارمری بناب را خلع سلاح کردند و در طی آن بیست اسلحه بدست آورده و مکان ژاندارمری را هم اشغال کردند بزرگان محلی به همراه یک ملا با یک قرآن به نزد فدائیان آمده و تقاضای زنده ماندن جان ژاندارمها را کردند فدائیان پس از اینکه از ژاندارمها تعهد گرفتند که دیگر دست از آزار و اذیت دهقانان بردارند اجازه دادند ژاندارمها بروند برخی خان‌ها و زمینداران مرتجع شهر مراغه مانند افتخاری، موسوی و برادرش احمد موسوی، پیمان و ملیک محمدخان که از طرفداران دوآتشه سیدضیال‌الدین بوده کوشش می‌کردند پنهان گردند توسط فدائیان دستگیر شدند.

تظاهرات طرفداران فرقه دمکرات در سراسر شهرهای آذربایجان ایران برگزار شد که در آن،

نمایندگان مجلس ملی انتخاب شدند و شمار زیادی از مردم در شهرهای مختلف آذربایجان در این تجمعات شرکت کردند: ۵۰۰۰ نفر در شهر رضاییه، ۲۰۰۰ نفر در خوی؛ ۳۰۰۰ در شاهپور؛ بیش از ۲۰۰۰ نفر در مراغه؛ بیش از ۲۰۰۰ در مرند؛ ۶۰۰ نفر در جلفا؛ تا ۱۵۰۰ در اهر؛ و بیش از ۲۰۰۰۰ در تبریز در این تجمعات شرکت کردند این تظاهرات با آرامش و بدون هیچ گونه اختلالی پیش رفت. در همه جا تصویب مجلس ملی و برگزاری انتخابات آن و همچنین درخواست اعطای خودمختاری برای مردم آذربایجان گردید.

م. باقروف

ی.ی. ماسلنیکف. ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵

## سند ۱۵

توضیح مترجم: این نامه گزارشی است از سوی میرجعفر باقروف و ماسلنیکف که به مقامات ارشد شوروی ارسال شده و در آن اعلام گردیده که اکنون فدائیان فرقه بر آذربایجان مسلط شده و تمام مؤسسات مدنی به طور معمول تحت نظر فدایی‌های فرقه دمکرات کار می‌کنند و اکنون فدائیان تلاش می‌کنند تا با عناصر ژاندارمری باقیمانده بصورت صلح آمیز برخورد کنند...

از باکو ۲۲ نوامبر ۱۹۴۵ به مسکو، رفیق استالین، مولوتف، بریا و مالنکف

ما در ۲۱ نوامبر ساعت ۱۰ اطلاعات مربوط به آذربایجان ایران را گزارش می‌دهیم.

فدایی‌ها شروع کرده‌اند به ارسال پیشنهادات به پست‌های ژاندارمری مبنی بر اینکه سلاح‌های خود را زمین گذاشته و به خانه‌های خود بروند در ۲۰ نوامبر در یکی از مراکز، دو ژاندارم به طور داوطلبانه، سلاح‌های خود را به طرفداران فرقه دمکرات تحویل دادند. در مراغه، فدائیان به بوروکرات‌های مرتجع مانند فرماندار که از حامیان سیدضیال‌الدین طباطبایی است پیشنهاد کردند شهر را ترک کند. برای دومین بار رادیو تهران گزارش داد تهران در صدد اعزام نیروهای نظامی جهت سرکوب جنبش دمکراتیک مردم آذربایجان است و سرهنگ معین‌آزاد متأثر از این گزارش رادیویی، پیشنهاد فدائیان را جهت تسلیم رد کرد پارتیزان‌های میانه، مسیر سربازان ایرانی که را که به دستور ژنرال درخشانی برای از تبریز عزم شهرهای مراغه و میانه بودند بستند. در شهر میانه، فدائیان یک موسسه خیریه وابسته به سیدضیال‌الدین را که علی‌علوی، سازمان دهنده و رهبرش بود منحل کردند فدائیان، همچنین تعداد کمی یونیفورم را در ایستگاه راه آهن میانه ضبط کردند و بین فدائیان فقیر خود تقسیم کردند. در شهر میانه تمامی مؤسسات دولتی به جز ستاد ژاندارمری به طور معمول کار می‌کنند و این شهر توسط پلیس محافظت می‌شود. یک حادثه ای زمانی رخ داد که یک شهروند سرقتی انجام داد و فدائیان دارایی سرقت رفته را برداشته آنها را به مالک برگرداندند، دزد را نیز به سختی مجازات کردند.

براساس اطلاعات دریافتی فدائیان در مورد پیشروی نیروهای ایرانی از تهران بسوی آذربایجان، آنها گامهایی برای جلوگیری و محافظت از گذرگاه‌های باریک و پلها در ۲۵ کیلومتری شهر میانه بطرف زنجان انجام دادند. طبق اطلاعات مرزبانان ما در ارتباط با عملیات فدائیان فرقه، فرماندار شهر اردبیل، شهر را ترک کرده و به سمت تهران رفت. یک وحشت در میان افسران نیروی انتظامی آذربایجان دیده میشود. شایعات در شهر تبریز منتشر شده مبنی بر اینکه یکی از افسران ایرانی در شهر تبریز از پرواز به تهران به منظور ارایه گزارش از سوی سرهنگ درخشانی از وضعیت نیروهای ایرانی در تبریز، ممنوع شده بود، در پاسخ به این شایعه اعلام شد که چنین حادثه ای رخ نداده و این آخرین دروغ اختراع شده از سوی تهران است.

میرجعفر باقروف. ماسلنیکف. ۲۲ نوامبر ۱۹۴۵

## سند ۱۶

توضیح مترجم: این تلگراف از سوی میرجعفر باقروف و ماسلنیکف به مقامات ارشد شوروی ارسال شده و نشان می‌دهد که ارتش ایران در تبریز پیشرفت کرده‌اند و فدائیان منتظر تقویت نیروهای طرفدار خود در آذربایجان هستند.

از باکو ۲۳ نوامبر ۱۹۴۵

به مسکو، رفیق استالین، مولوتف، بریا و مالنکف

ما در ۲۲ نوامبر ساعت ۱۰ اطلاعات مربوط به آذربایجان ایران را گزارش می‌دهیم. در ۲۱ نوامبر مجلس ملی آذربایجان کنگره خود را تشکیل داد و یک کمیته ملی مرکب از ۳۹ نفر را انتخاب کرد کنگره درخواستهای مردم را برای خودمختاری آذربایجان در چارچوب ایران تصویب کرده و در طی یک اعلامیه‌ای آنرا برای دولت ایران فرستاد آنها همچنین تصمیم گرفتند اعلامیه کنگره را به تمامی کشورهای دموکراتیک ارسال کرده و از آنها برای تحقق خواسته مشروع مردم آذربایجان کمک خواستند کنگره همچنین دولت را تایید و آنرا موظف کرد تا انتخابات مجلس آذربایجان را برگزار کند و کمیته ملی را به سازماندهی انتخابات و اجرای تصمیمات گنکره موظف کرد.

میتینگ کمیته ملی در ۲۲ نوامبر برگزار شد و در آن یک هیئتی متشکل از شبستری، رفیعی، بریا و الهامی را انتخاب کرد در ۲۲ نوامبر فرماندهی لشکر ایران در تبریز ۸۰ سرباز مسلح را به همراه تفنگ و مهمات به ساختمان مجلس ملی آذربایجان آورد پست‌ها را در حیاط، سقف ساختمان مجلس، و همچنین در یک مدرسه و ساختمان فرماندار مستقر ساخت و سربازان شروع به ساختن سنگرها و آماده به شلیک در حومه جنوب و شمال شهر شدند.

در روز ۲۱ نوامبر، ژنرال درخشانی به پلیس دستور داده بود که لیستی از تمام رهبران جنبش دموکراتیک آذربایجان را برای دستگیری آنها ارائه دهد. به رغم این واقعیت، نظم کامل در تبریز حکمفرماست و جمعیت در آرامش بسر می‌برند، امروز ۲۲ نوامبر او قوانین حکومت نظامی در تبریز را صادر کرد و از ساعت ۱۹۰۰ تا ۶ صبح رفت آمد در سراسر خیابان‌های تبریز را ممنوع کرد. این اقدامات توسط ژنرال درخشان، که هرچند تغییری در وضعیت تبریز ایجاد نکرده اما می‌تواند با دخالت در امور شهر، وضعیت را به طور جدی پیچیده کند.

ما دستورالعمل‌های شما درخواست می‌کنیم

با توجه به کمبود نیرو، فرماندهی ارتش ایران در تبریز بر حفظ تاکتیک‌های دفاعی تلاش کرده و دستورات لازم را صادر کرده که در صورت حمله فدائیان برای دفاع از خودشان تا آخرین نفر مقاومت خواهند کرد بنابراین، فرماندهی گروه قصد ندارد تا زمانی که از تهران تقویت نشده واحدهای نظامی خود را در تبریز برای مقابله با فدائیان بفرستد.



مرتجعین تبریز به سرکردگی نماینده مجلس، سردار سطوت تصمیم گرفتند از سوی مردم نمایندگان به کنسولگری‌های بیگانه فرستاده و از آنها درخواست کمک برای بازگرداندن نظم در آذربایجان کنند آنها برای این موضوع به ژنرال درخشانی مراجعه کرده‌اند مرتجعین هنوز دست از این اعمال خود برنداشته‌اند.

با توجه به اطلاعاتی که آمده است «اول» کنسول انگلیس در تبریز به ژنرال درخشانی شکایت کرده که امکان ارسال بموقع اطلاعات درباره اوضاع آذربایجان از کنسولگری تبریز به سفارت انگلستان در تهران وجود ندارد به همین خاطر، رادیو لندن با استفاده از اطلاعات سفارت، اخباری را پخش می‌کند که غلط هستند کنسول انگلیس معتقد است که دولت ایران هیچ اقدام واقعی بر علیه عملیات مسلحانه پارتیزان‌ها انجام نمی‌دهد او به درخشانی توصیه کرده که از کنسولگری شوروی درخواست کمک بکند چراکه این اقدامات در منطقه تحت اشغال شوروی ها صورت می‌گیرد و روس‌ها مسئول حفظ نظم در این منطقه هستند. درخشانی نیز پاسخ داده که برای کمک به نمایندگان مشهور تبریز مراجعه خواهد کرد کنسول انگلیس نیز در جواب وی مخالفت کرده و گفته که این کمک را بخواهید اما در انتظار نتیجه نباشید.

در این میان، کنسول عراق همه تقصیرها را متوجه شوروی دانسته و گفته: روس‌ها در تدارک جنگ جدیدی هستند و دنیا را با خطری جدی مواجه کرده‌اند او اضافه کرده که چرچیل به آلمان‌ها امکان نابود کردن روس‌ها را نداده ولی اکنون انگلیس و دیگر کشورها باید در مورد تجاوز جدید روس‌ها بیاندیشند.

میر جعفر باقروف

ی.ی. ماسلنیکف

۲۳ نوامبر ۱۰۹۴۵

## سند ۱۷

توضیح مترجم: این نامه از سوی باقروف و ماسلنیکف به مقامات مسکو ارسال گردیده و در مورد درگیریهای بین فدائیان فرقه و ژاندارمری توضیح می‌دهد اما به مقامات مسکو اطمینان می‌دهد که وضعیت در آذربایجان مسالمت آمیز و تحت کنترل است و ژنرال درخشانی نیاز به تقویت نیروهای خود دارد.

نامه همچنین در مورد اعلام کنگره موسسان توضیح می‌دهد و سپس، به چگونگی کشته شدن فرماندار مراغه و سرهنگ معین آزاد فرمانده ایلخچی در مراغه می‌پردازد. طرز کشته شدن آن دو بدین صورت بود که روس‌ها شبی یحیی سالاری، فرماندار مراغه را به همراه سرهنگ معین آزاد (دامپزشک و مسوول ایلخی مراغه)؛ سرگرد صفوت، رئیس نظام وظیفه و ستوانیکم فریدون آذر نور، فرمانده پادگان مراغه را برای مذاکره دعوت کردند نامه کوماندهات شورویها به زبان آذری بود و دعوت به مذاکره به منظور تأمین امنیت شهر ذکر شده بود از بین دعوت شدگان، فریدون آذر نور آن را نپذیرفت ولی فرماندار و معین آزاد پذیرفتند، سرگرد صفوت نیز همان موقع فرار کرد شب دعوت که اول آذر و یا به نوشته‌ای دوم آذر ۱۳۲۴ش. بود بعد از ساعت ۹ شب در موقع خروج فرماندار و معین آزاد از ساختمان کوماندانی و طی ۵۰۰ - ۴۰۰ متر با تیراندازی مسلسل دستی معاون کوماندهات، [که شخصی] ارمنی به نام سومباط بود، آن دو نفر را با سربازی که فانوس به دست داشت به خاک افکندند، سرباز فوراً و فرماندار ساعت یک بعد از نیمه شب مردند ولی معین آزاد زخمی شد که بعدها فرقه‌ای‌ها به طور ناجوانمردانه‌ای او را کشتند...

از باکو ۲۴ نوامبر ۱۹۴۵

به مسکو، رفیق استالین، مولوتف، بریا و مالنکف

بر اساس گزارشی از تبریز، چهار تن از نمایندگان ستاد ژاندارمری که لباس غیرنظامی پوشیده بودند، به شهر اسکو وارد شده و به نیروهای ژاندارمری دستور دادند که به حومه شهر بروند و در موقعیت آماده باش قرار گیرند با دریافت این موضوع، فدائیان که در این منطقه قبلاً فعال نبودند، آنها را احاطه کرده و پیشنهاد کردند که تسلیم گردند ژاندارمها پیشنهاد فدائیان را رد کرده و بر آنها آتش گشودند پس از چهار ساعت درگیری، هشت ژاندارم به همراه سلاح‌های خود تسلیم فدائیان شده و ۱۷ نفر باقی مانده پراکنده شده و در روستاهای اطراف پنهان شدند فدائیان، ژاندارم‌های تسلیم شده را با صمیمیت پذیرفته و به آنها غذا دادند وقتی ژاندارم‌ها این رفتار خوب فدائیان را دیدند ابراز تمایل کردند که می‌خواهند در صف فدائیان وارد شوند. در طول این تیراندازی، هیچ آسیبی به کسی نرسید فدائیان پیشنهاد کردند که چهار ژاندارمری که در شهر اسکو بودند، در آنجا باقیمانده و نگهبانی از بانک را برعهده داشته باشند. در شهر به

مانند قبل، نظم کامل وجود دارد فرماندهی شهر اسکو در گزارش خود به فرماندار شهر، ژاندارمها را مقصر دانسته و فکر می‌کند که فدائیان مجبور به اقدامی تلافی جویانه بر علیه ژاندارمها بوده‌اند مالکان اسکو همچنین نمایندگان خود را به سوی فدائیان فرستاده و اعلام کردند که فدائیان در مبارزه و بیرون راندن ژاندارمهایی که یک عمر بر مردم زور گفته‌اند درست عمل کرده‌اند سرهنگ همایون، فرمانده ژاندارم‌ری تبریز با شنیدن حوادث اسکو، به ژاندارم‌ری آذرشهر دستور داده که پست‌های خود را ترک کرده و بصورت غیرمستقیم به تبریز بروند.

بر طبق اطلاعات ارتش ما، فدائیان در ۲۲ نوامبر در شهر مراغه یحیی سالاری فرماندار شهر را کشته و سرهنگ معین آزاد فرمانده نظامی را زخمی کردند ژاندارم‌ری شهر مراغه پراکنده شده و در خانه‌های شهر مخفی شده‌اند افزایش حفاظت از تمام نهادهای دولتی توسط سربازان مسلح ایران با استفاده از مسلسل در شهر تبریز ادامه دارد. ژنرال درخشانی به دولت اطلاع داده که اگر در چند روز آینده نیروهای کمکی از تهران دریافت نکند، او خود را مسئول حفظ نظم در آذربایجان نخواهد دانست.

بر اساس اطلاعات رسیده از رشت، عناصر مرتجع در استان گیلان در روزهای اخیر در ارتباط با جنبش خودمختاری که در آذربایجان ایران در حال گسترش است شایعاتی پراکنده‌اند مبنی بر تصرف نهادهای دولتی توسط فدائیان در شهرهای میانه، زنجان و اردبیل و درگیری‌هایی که بین فدائیان فرقه و مقامات محلی در شهر تبریز رخ داده فرزانه، فرماندار استان گیلان از حکومت ایران خواسته به گیلان نیروی نظامی بفرستد کمیساریای مرزی و رئیس پلیس شهر آستارا نیز به تهران رجوع و درخواست کمک کرده. مردم گیلان با علاقمندی در باره حوادث آذربایجان ایران صحبت می‌کنند رهبری کمیته استانی حزب توده در رشت در حال بحث و بررسی و انتخاب شیوه مبارزه بر علیه عناصر ارتجاعی است بر طبق دستور شما اعلامیه مصوب کنگره موسسان در شب ۲۳ نوامبر در تبریز به نمایندگان کشورهای دمکراتیک فرستاده شد اما آنها از ارسال اعلامیه به نمایندگان کشورهای دموکراتیک در تهران خودداری کردند و همچنین موفق به اصلاح در روزنامه‌ها نیز شده و اشاره کردند که به شاه، دولت ایران و مجلس ایران فرستاده شده است. آنها بقیه آدرس‌ها را حذف کردند.

میرجعفر باقروف

ی.ی ماسلنیکف

۲۴ نوامبر ۱۹۴۵

## سند ۱۸

توضیح مترجم: این نامه از سوی باقروف و ماسلنیکف به مقامات ارشد شوروی، ارسال گردیده و در مورد درگیری‌های بین طرفداران فرقه دمکرات آذربایجان و ماموران ژاندارمری ایران صحبت می‌کند که پارتیزان‌ها تلاش می‌کنند بصورت مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند، اما گاهی اوقات به خشونت متوسل می‌شوند.

همچنین شایعات مخالفان فرقه دمکرات را یادآوری می‌کند که همه جا اعلام می‌کنند هرج و مرج حاکم است و فرقه دمکرات دست به خشونت می‌زند و تنها بر شهرهای اندکی کنترل دارد...

از باکو ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵

به مسکو، رفیق استالین، مولوتف، بریا و مالنکف

ما در ۲۶ نوامبر ساعت ۸ وضعیت آذربایجان را گزارش می‌کنیم

بر اساس گزارشی از تبریز، کارگران ما که از شهر میانه آمده‌اند، گزارش می‌دهند که شایعاتی که توسط محافل ارتجاعی در مورد هرج و مرج در این شهر پخش شده‌اند صحت ندارد.

زندگی در شهر میانه از زمان وقوع حوادث در آذربایجان، بصورت نرمال ادامه دارد فدائیان در مجموع یک نفر را که از طرفداران سید ضیال‌الدین و منشی تشکیلات خیریه او بود کشته‌اند و باقیمانده عملیات را به خارج شهر هدایت کرده‌اند. در تاریخ ۲۲ نوامبر، کنسول بریتانیا [لانگ] سفر ویژه‌ای به شهر میانه داشت. او با صحبت کردن با مگرانوف، فرمانده نظامی شوروی، دو بار اعلام کرد که از طریق سفر شخصی به میانه او از اشتباه شایعات در مورد اختلالاتی که ظاهراً رخ داده و همچنان در شهر رخ می‌دهد، متقاعد شده است. وی به این واقعیت اشاره کرد که به دلیل اختلال موقت، ارتباطات او فرصتی به موقع برای اطلاع رسانی به سفارت خود در مورد وضعیت واقعی در میانه نداشته. [لانگ] همان روز به تبریز بازگشت.

ما در حال ارسال جزئیات مربوط به یک درگیری میان گروهی از فدائیان میانه با پست ژاندارمری در روستای تارک هستیم که در ۲۰ نوامبر بوقوع پیوسته است فدائیان می‌خواستند موضوع بدون خونریزی حل شود به همین دلیل، پس از محاصره پست ژاندارمری، فدائیان یک نماینده روحانی و محترم را به سراغ ژاندارم‌ها فرستاده و از آنان خواستند سلاح‌هایشان را تحویل داده و متفرق شوند سروان ابرام، رئیس پست ژاندارمری، این پیشنهاد را رد کرده و شخصا به فرستاده شلیک کرد. فدائیان برای دومین بار یک نفر ریش سفید و متنفذ را که سروان ابرام را خوب می‌شناخت فرستادند اما فرمانده ژاندارم‌ها به مرد دوم نیز شلیک کرد و دستور داد بسوی فدائیان تیراندازی کنند پارتیزان‌های فرقه مجبور به تیراندازی و مقابله شده و در نتیجه این درگیری، ۹ ژاندارم در اثر تیراندازی کشته شدند و سروان ابرام نیز توسط فدایی‌ها

دستگیر و کشته شد از فدائیان نیز سه نفر زخمی شدند. بر اساس پیشنهاد پارتیزان‌ها، ۵۰ سرباز و سه افسر در حال مأموریت نظامی در میانه به همراه سلاح‌ها، مهمات و چهار وسیله نقلیه تسلیم فدائیان شدند فدائیان طپانچه‌های سه افسر را به آنها بازگردانده و اجازه دادند که به خانه‌هایشان بروند.

یکی از افسران که در آذربایجان (شهر تبریز) سروان بود اعلام کرد که می‌خواهد به خدمت به مردم خود بپردازد، آماده است تا هر مأموریت دشواری را که بعهده‌اش بسپارند انجام دهد فدائیان او را پذیرفته و قصد دارند از او برای آموزش مسائل نظامی استفاده کنند. سربازان خلع سلاح شده توسط فدائیان، غذا و پولشان تامین گردیده و با ماشین به محل مورد نظرشان منتقل شدند فدائیان همچنین ژاندارم‌هایی را که به طور داوطلبانه تسلیحات خود را تسلیم کرده بودند اجازه دادند به خانه‌هایشان بروند با پیشنهاد فدائیان قبل از رفتن آنها، بخش مالی هیئت شهرداری، دستمزدشان را پرداخت کرد.

در ۲۳ نوامبر، خان سالار مظفر که قبلاً از شهر فرار کرده بود و یک گروه مسلحانه مرکب از ۵۰ مرد را برای مبارزه با فدایی‌ها بوجود آورده بود، به شهر میانه بازگشت فدائیان پیشنهاد کردند که سالار مظفر تمام سلاح‌ها را داوطلبانه تسلیم کند و فدائیان با توجه به سن و نفوذ او در بین مالکان عملکردهای خصمانه او را نادیده بگیرند.

در روز ۲۳ نوامبر پارتیزان‌ها ۲۲ کیلومتری شهر میانه ارشد رنجیری، یک مرتجع و محرک و عضو سازمان خیریه سیدضیا را که قصد فرار به تهران داشت، دستگیر و کشتند.

در اطلاعیه روز ۲۴ نوامبر ما گزارش کردیم که سرهنگ همایون از ژاندارمری تبریز به ژاندارمری آذرشهر دستور داده که پست ژاندارمری آذرشهر را ترک کنند و به تبریز بروند با در نظر گرفتن این دستور، فدائیان به شهر آذرشهر وارد شده و ژاندارمری را خلع سلاح کردند. فدائیان در همان منطقه در مرکز گوگان واقع در جنوب غربی آذرشهر ۱۲ ژاندارم را خلع سلاح کرده و اخراج کردند در شهر تبریز در هنگام ارائه اعلامیه کنگره موسسان به کنسول آمریکا، کنسول سوال کرد که آیا نمایندگان تمام طبقات مردم که به فرقه دمکرات پیوسته‌اند و در مجلس ملی مشارکت دارند یا فقط اعضای فرقه دمکرات حق شرکت دارند که پاسخ داده شد نمایندگان تمامی طبقات مردم که عضو فرقه نیستند در مجلس ملی شرکت دارند و در زمان ارائه اعلامیه مذکور به کنسول بریتانیا، او با اکراه آنرا قبول کرد و گفت که در ارتباط با رویدادهای آذربایجان، او فرصتی برای فرستادن اخبار رویدادها را به سفارت بریتانیا در تهران نداشته اما زمانی که آنرا دریافت کرده اقدام نموده است.

میرجعفر باقروف

ی.ی. ماسلنیکف / ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵

## سند ۱۹

توضیح مترجم: این سند نشان می‌دهد که درگیریهایی مداوم بین طرفداران آذربایجان و ژاندارمری ایران همچنان در برخی نقاط آذربایجان وجود دارد و کم‌کم پارتیزان با کمک عوامل شوروی موفق می‌گردند مقاومت ماموران و ژاندارم‌ها را شکسته و بر اوضاع مسلط گردند و این سند در مورد کشتن تعدادی از ژاندارم‌ها و خلع سلاح آنهاست...

از باکو ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵

به مسکو، رفیق استالین، مولوتف، بریا و مالنکف

ما وضعیت در آذربایجان ایران را در ۲۶ نوامبر ساعت ۱۰ گزارش می‌کنیم.

بر اساس گزارشی از تبریز، روز ۱۱ نوامبر در شهر زنجان، اعضای غیرمسلح حزب دموکرات تحت رهبری جهانشاهلو، رئیس کمیته شهر و اعضای کمیته علیزاده یونس و عبدالرضا رئوف، با هدف خلع سلاح ژاندارمری شهر، پلیس راه آهن و سربازان ارتش، محل ایستگاه راه آهن را به اشغال خود درآورده و به حضور نظامی آنها در دفتر پست پایان داده ارتباطات بین زنجان و تهران را مختل کردند.

دمکرات‌ها ۹۵ تفنگ را ضبط کرده و ۲۰ تا از آنها، تحویل اعضای فرقه دمکرات شده باقیمانده سلاح‌ها در محل کمیته شهر محافظت می‌شوند. پلیس بوسیله دمکرات‌ها خلع سلاح نشد اما قبل از این به مدت ۱۵ دقیقه بطور ناگهانی بین اعضای مسلح فرقه دمکرات و برخی ساختمان‌هایی که پلیس حضور داشتند آتش ردوبدل گردید و دادستان، رئیس ژاندارمری، دستیار او و رئیس پلیس راه آهن توسط دمکرات‌ها دستگیر شدند. کسانی که دستگیر شده‌اند در محل کمیته نگهداری می‌شوند و بقیه نیز خلع سلاح شده و به خانه فرستاده می‌شوند.

محمودخان ذوالفقاری یک زمیندار و مرتجع مشهور و از پیروان سیدضیالالدین طباطبایی ۳۰۰ نفر مسلح به دور خودش جمع کرده و در ارتباط با حوادث مذکور برای مقابله با دمکرات‌ها در حال آمدن به شهر است در حال حاضر، شهر زنجان آرام است. حادثه خلع سلاح ژاندارمری به طور مستقیم توسط اعضای فرقه دمکرات تحت رهبری کمیته برای اولین بار انجام شد ما به کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان توصیه کردیم نماینده خود را به زنجان بفرستد تا محل را مورد بررسی قرار دهد ما توصیه نمی‌کنیم که سلاح‌های بازداشت شدگان را بازگردانند.

نصرالله‌خان یوریچی که یک مرتجع شناخت شده در منطقه استان آذربایجان بوده و در روستای نیرزمینه حمله به گروهی از فدائیان را آماده می‌ساخت فدائیان فرقه وقتی قضیه را فهمیدند حمله نصرالله‌خان را شناسایی کرده و در ۲۴ نوامبر محل اقامت او را در روستای آکچای در چهل کیلومتری شهر اردبیل محاصره کردند. یکصد فدایی مسلح و ۱۲۰ فدایی غیرمسلح در این عملیات شرکت داشتند. مردم طرفدار نصرالله‌خان به روی فدائیان آتش گشود

بستگانش از روستاهای همسایه با گروههای مسلح به پشتیبانی اش آمده و فدایی‌ها را محاصره کردند. رهبری گروههای فدایی در استان آذربایجان از دیگر نواحی، گروههای فدایی را به کمک آنها فرستادند. از زمان شروع عملیات فدایی در استان آذربایجان، آنها چهار پست ژاندارمری را خلع سلاح کرده‌اند که در آنها ۱۸ ژاندارم مستقر بودند غلام میرزا، رئیس پست ژاندارمری در روستای نیر، که به خاطر ظلم و ستم وی نسبت به دهقانان مشهور بود، توسط فدائیان کشته شده چهار سرباز خلع سلاح شدند و ۶۵ تفنگ و شش رولور از طرف مرتجعین محلی غنیمت گرفته شد یک گروه از فدائیان با دسته‌ایی از سربازان که از مشکین شهر به اردبیل می‌رفتند برخورد کرده و به روی آنها آتش گشوده و آنها را مجبور به بازگشت نمودند کسانی که دستگیر شدند سه زمیندار هستند که از پیروان سیدضیالالدین بوده و سعی داشتند از شهر اردبیل به تهران فرار کنند. و رئیس زندان اردبیل نیز کشته شد. از آغاز عملیات فدایی‌ها، افسران ارتش ایران در اردبیل دچار آشفتگی شده یک تیپ از سربازان شروع به ساختن سنگرهای دفاعی در اطراف محل استقرار خود کرده فرمانده تیپ، سرهنگ ظریف بدون اتکا به سربازان خودش، تلاش کرده بود تا رهبران وفادار به ارتش مانند امیراصلان بیک، گوتام‌خان و نصرالله‌خان را بر ضد فدائیان رهبری کند اما هیچ موفقیتی کسب نکرد. هشتاد سرباز در روزهای اخیر از تیپ جدا شده‌اند. در حال حاضر، فدائیان کل جاده‌ها و نقاط مهم را تحت کنترل خود دارند.

از زمان آغاز عملیات، فدائیان در منطقه سراب، رئیس ژاندارمری، رئیس پادگان و ۲۰ ژاندارم را کشته‌اند. گروهی از سربازان ایرانی خلع سلاح شده‌اند که از آنها ۲۵ تفنگ، سه ماشین سبک و مهمات گرفته شده است.

خان محلی در روستای لامیرچی واقع در منطقه سراب، یک گروه مسلح از ۳۰ مرد را برای مبارزه با فداییها جمع‌آوری کرد. فدایی‌ها پیشنهاد کردند که خان بلافاصله تمام سلاح‌ها را تسلیم کند و گروه را برکنار کند.

میرجعفر باقروف

ی.ی.ماسلنیکف

۲۷ نوامبر ۱۹۴۵

## سند ۲۰

توضیح مترجم: نامه‌ای است از میرجعفر باقروف به مقامات مسکو که در مورد وضعیت در آذربایجان ایران و فشارهای دولت ایران نسبت به فرقه دمکرات آذربایجان گزارش شده. ژنرال آتاکیشی اف از تبریز در مورد ورود بیات استاندار جدید به تبریز خطاب به باقروف گزارش داده و باقروف آن را به مقامات مسکو ارسال کرده است...

به رفیق استالین

به رفیق مولوتف

به رفیق بریا

به رفیق مالنکف

ما وضعیت آذربایجان ایران را در ساعت ۲۴ اول دسامبر ۱۹۴۵ را گزارش می‌دهیم: استاندار جدید بیات وارد تبریز شده و قصد دارد با رهبران فرقه دموکرات آذربایجان مذاکره کرده [و] برای یکبار و همیشه از اهداف نهایی رهبران فرقه مطلع شده و در صورت امکان سازش و مصالحه نمایند بیات می‌خواهد نتیجه مذاکرات خود را در تبریز به شخص محمدرضاشاه و نخست وزیر گزارش کند بیات می‌خواهد نتایج گفتگوها و مشاهدات خود را به شاه و دولت گزارش دهد. بیات عملکردهای دولت‌های ساعد و صدر را نادرست تلقی کرده و همچنین، حکیم‌المک را عامل تخریب روابط ایران با اتحاد جماهیر شوروی دانسته و عقیده دارد: حکیمی مخالفان شوروی مانند هژیر و فخیمی را وارد دولت خود کرده است.

برخی عقیده دارند که بیات، شاه و برخی گروه‌های بانفوذ دولتی معتقد هستند که بحران موجود را می‌توان با بهبود روابط دو جانبه با شوروی برطرف کرد. در عین حال، بیات با استفاده از قدرت فوق‌العاده‌ای که از سوی دولت ایران دریافت کرده شروع به تقویت ادارات دولتی در آذربایجان می‌کند. او به رئیس پلیس تبریز اجازه داد نیروهای پلیس را تا ۱۰۰ نفر افزایش دهد. سرهنگ وره‌رام رئیس ستاد لشکر ایران در تبریز، برای اطمینان از اطلاعات مستند خود، با یکی از نمایندگان با تجربه و از کارکنان اصلی ما دیدار کرده که تأیید می‌کند که فدائیان فرقه دمکرات از شوروی سلاح می‌گیرند.

اطلاعات در حال تکمیل است که در میان سربازانی که در سربازخانه‌های ایران در شهرهای اردبیل و مراغه حضور دارند، هیچ گونه تمایل به مخالفت با فرقه دمکرات و شلیک بسوی پداران و برادران خود ندارند. چهل و شش سرباز از تیپ ایرانی در اردبیل رها شده‌اند گروهی از ژاندارم‌ها نیز در اردبیل فرار کرده‌اند. سرهنگ منصوری معاون فرمانده این تیپ برای مشاوره به جودت رئیس کمیته فرقه دمکرات در اردبیل مراجعه کرده و از او پرسیده است «که اگر تیپ بخواهد دست از مقاومت بردارد چه خواهد شد؟». اما همین شخص وقتی شنید که



بیات استاندار تبریز وارد تبریز شده رفتار خودش را نسبت به فرقه دمکرات عوض کرده. گروهی از سربازان در پادگان مراغه قصد ندارد از دستورات فرماندهان خود اطاعت کنند. پیش از انتخابات، جلسات بزرگی در تبریز در ارتباط با انتخابات مجلس آذربایجان برگزار می‌شود.

در روز ۳۰ نوامبر رئیس آموزش و پرورش شهر تبریز و معاون وی با پیشه‌وری رئیس فرقه دموکرات آذربایجان دیدار کرده و در گفتگو با پیشه‌وری آنها گفتند: «همانطور که آشکار است شما به زودی خودمختاری خودتان را به دست می‌آورید، به ما بگویید، در چنین وضعیتی ما باید چکار کنیم؟»

امضای میرجعفر باقروف

ی.ی. ماسلنیکف

۲ دسامبر ۱۹۴۵

## سند ۲۱

توضیح مترجم: گزارش در مورد حملات بین نیروهای فرقه دمکرات و تیپ ایرانی به فرماندهی سرهنگ زنگنه در ارومیه است. پس از تسلیم لشکر تبریز به فرماندهی ژنرال درخشانی، تیپ ارومیه تسلیم نشده همچنان مقاومت می‌کرد که سرانجام مجبور به تسلیم شده و پراکنده می‌شود از ۱۵ آذر ۱۳۲۴ فدائیان فرقه دمکرات حملات خود را بر پاسگاههای خارجی شهر ارومیه مانند قره حسلو، نقده، بالانج آغاز کردند و به تدریج شروع به تصرف آنها نموده و در ۲۱ آذر با اعلام خبر تسلیم لشکر تبریز به فرقه دمکرات، در ۲۲ آذر ستونی از کردها به فدائیان فرقه دمکرات پیوسته و برای تسخیر تیپ ارومیه به حرکت درآمدند در ۲۴ آذر نماینده پیشه‌وری با فرماندهی تیپ ارومیه دیدار کرده و ضمن اعلام خبر تسلیم لشکر تبریز، درخواست تسلیم تیپ را نموده اما فرماندهی تیپ اعلام کرد که از لشکر تبریز اطاعت نکرده و تسلیم نخواهد شد با افزایش فشار ارتش سرخ و رسیدن کمک‌ها و افراد تازه نفس فرقه از تبریز، سرانجام تیپ ارومیه در غروب روز ۲۷ آذر سقوط می‌کند...

[دست نوشته: "شماره ۲۴۴ / ۳۰۰۵-۳۰۰۹ توسط رمزنگاری"

به رفیق استالین

به رفیق مولوتف

به رفیق بریا

به رفیق مالنکف

اطلاعات ۱۵ دسامبر/۲۴ آذر را ما گزارش می‌دهیم که فرمانده تیپ ایرانی در ارومیه، سرهنگ زنگنه و رئیس ژنادرمری، نودینبخش، به کنسول ما اعلام کرده‌اند که آماده هستند که به نیروهای خود دستور بدهند تا سلاح‌های خود را زمین بگذارند درحالی که در همان زمان، از صبح روز ۱۵ دسامبر، تیپ رضایی در حومه شهر تانک‌ها را مستقر کرده آماده دفاع و درگیر جنگ با فدایی‌ها شدند در داخل سربازان و ژنادرمری شهر، مجازات‌ها علیه دموکرات‌های مسلح آغاز کرده، آنها را فریب داده و دستگیر کردند. پنج تن از اعضای حزب دموکرات توسط ماموران ژنادرمری کشته شدند. با شروع تاریکی، جنگ در حومه شهر متوقف شد.

رفقای تبریز از ما خواستند به آنها اجازه داده شود تا به همراه سلاح و مهمات و دسته‌ای از پارتیزان‌های کرد و فدائیان فرقه از تبریز به پادگان ارومیه حمله کنند.

در چنین شرایطی تصمیم گرفته شد:

۱. فعلا به ارومیه حمله نشود بلکه افراد متنفذ از تبریز برای مذاکره و مصالحه به ارومیه

- اعزام شوند تا از درگیری‌ها و جنگ با تیپ ارومیه خودداری گردد.
۲. پیشنهاد شد که برای اینکار از مقامات روحانی و مقامات محلی متنفذ برای تاثیرگذاری بر فرماندهی تیپ ارومیه استفاده شود تا بصورت صلح‌آمیز سلاح‌هایشان را بر زمین گذارند.
۳. از کردها برای خلع سلاح تیپ استفاده نشود.
۴. ارتباط تیپ ارومیه با تهران قطع گردد.
۵. با پیشنهاد رفقای تبریز مبنی بر ارسال سلاح‌های اضافی و ارسال فدایی‌ها به ارومیه موافقت شد.

در پانزدهم دسامبر تیپ نهم پیاده نظام ایران در اردبیل بصورت داوطلبانه سلاح‌های خود را تحویل دمکرات‌ها دادند پس از خلع سلاح، سربازان و افسران تیپ به خانه‌های خود رفتند منطقه نظامی تیپ اکنون در اختیار دمکرات‌هاست.

میر جعفر باقروف (امضا)

ایوان ماسلنیکف (امضا)

۱۶ دسامبر ۱۹۴۶

## سند ۲۲

توضیح مترجم: این گزارش در مورد واکنش مردم تبریز نسبت به تشکیل دولت فرقه دمکرات آذربایجان است.

دستنوشته: ۱۸۳ کلمه ۴۵/۱۲/۱۸

به رفیق استالین

به رفیق مولوتف

به رفیق بریا

به رفیق مالنکف

ما وضعیت مردم تبریز را در ارتباط با تشکیل دولت فرقه دمکرات آذربایجان گزارش می-کنیم:

خلع سلاح بدون خونریزی پادگان ارتش در تبریز موجب شور و شوق زیادی در میان تمام اقشار مردم شد و قدرت حزب دموکرات و حکومت ملی آذربایجان را به شدت افزایش داد. اقدامات انجام شده توسط دولت برای نظم دادن در شهر باعث افزایش همدردی نسبت به دولت جدید شده و همچنین اقدامات شدید فرقه دمکرات در رابطه با دزدان، سارقین و سایر عوامل جنایتکار که از وقایع آذربایجان ایران برای منافع شخصی خود استفاده می‌کنند موجب محبوبیت فرقه دمکرات گشته است.

بخشی از طبقه بازرگان ثروتمند در تبریز با اعلام رضایت از نتایج صلح‌آمیز امور در تبریز، قصد دارند با ارسال اعلانی به تهران، تصمیم خود را برای حمایت از دولت جدید آذربایجان، به تهران اطلاع دهند.

صدقیانی، رئیس اتاق بازرگانی تبریز، اعلام کرد که از قصد قبلی خود برای خروج از آذربایجان خودداری کرده و تصمیم گرفته است از دولت جدید آذربایجان حمایت کند. محرکین در تبریز شایعاتی پخش می‌کنند مبنی بر اینکه بعد از ایجاد نظم در تبریز، دموکرات‌ها شروع به حمله به تهران خواهند کرد.

منشی کنسولگری آمریکا در تبریز، میوا آپریک، در یک گفت و گو اعلام کرد که محافل آمریکایی علیه جنبش دموکراتیک در آذربایجان نیستند، اما گزارش می‌کنند که از دخالت آشکار روسیه در این مورد آگاه هستند.

میرجعفر باقرف(امضا). ایوان ماسلنیکف

۱۸ دسامبر ۱۹۴۵ [دست نوشت: "N16 06-05"]

[فرم ارسال و دریافت مهر و موم در پایین:] ارسال : ۱۸،۱۲،۱۹۴۵

## سند ۲۳

توضیح مترجم: در سند زیر مقامات فرقه دمکرات در تبریز به علت اینکه تجربه کشورداری ندارند در نتیجه از باکو می‌خواهند برای هر وزارتخانه یک نفر مشاور غیررسمی اعزام کنند و برای این منظور، میرجعفر باقروف در مورخه ۱۹ دسامبر/۲۸ آذر به مقامات مسکو نامه نوشته تا اجازه این کار را بگیرد...

[دست نوشت: ۶۹ کلمه ۱۹/۱۲/۴۵ ۱۹]

به رفیق استالین

به رفیق مولوتف

به رفیق بریا

به رفیق مالنکف

دولت ملی آذربایجان فعالیت‌های عملی خود را آغاز کرده است.

با توجه به اینکه اعضای دولت آذربایجان تجربه مناسب در کار دولتی را ندارند و نیاز به مشاوره و کمک فکری دارند به همین منظور، مقامات تبریز از ما درخواست کرده‌اند که اجازه بدهیم برای هر وزیر یک مشاور غیر رسمی از افراد ما اعزام شود به نظر ما باید با نظر رفقای تبریزی موافقت شود و افرادی را انتخاب کنیم تا به وزرای دولت آذربایجان کمک کنند.

دستورالعمل‌های تان را درخواست می‌کنیم.

میرجعفر باقروف

[امضاء شده]

۱۹ دسامبر ۱۹۴۵

## سند ۲۴

توضیح مترجم: سند زیر گزارش کورژنویچ به میرجعفر باقروف در مورد وضعیت نظامی در آذربایجان ایران و واکنش به ایجاد دولت جدید خودمختاری آذربایجان است.

بخش نظامی، باکو، دسامبر ۴۵، شماره ۰۰۳۹۳، باکو

فوق سری

کپی شماره ۱

به رفیق باقروف

کپی: کمیساریای عالی امنیت ملی جمهوری آذربایجان ژنرال یمیلیانف

۱. دریافت اسلحه از تیپ پیاده نظام هشتم توسط دموکرات ها خاتمه یافته و سربازان به خانه‌هایشان رفته‌اند. پرسنل افسران تیپ در یک مکان جمع شده‌اند که نمایندگان فرقه دموکرات با آنها در حال صحبت هستند. جلسات سازمان یافته توسط حزب دموکرات در سطح شهر برگزار می‌شود.

۲. در ۱۹ دسامبر ۱۹۴۵ هواپیمای داگلاس از تبریز بسوی تهران برخاسته که حامل درخشانی فرمانده پیشین بخش ۳ پیاده نظام، با گروهی از افسرانش: شامل رئیس ستاد وره‌رام، رئیس اطلاعات امین، رئیس سررشته داری شهیدی، [و] دکتر دامپزشکی عطاالله بودند علاوه بر آنها تعدادی دیگری نیز بودند که پست‌هایشان شناخته نشد دولت فرقه دموکرات به آنها اجازه پرواز داد.

۳. مردم آذربایجان از ایجاد دولت ملی پیشه‌وری استقبال می‌کنند. روزنامه "آذربایجان" به طور سیستماتیک نامه‌ها و تلگراف‌های متعدد را چاپ می‌کند. در شماره ۱۹ دسامبر پیام‌های تبریک از شهرهای، سلماس، مراغه، آذرشهر، اهر و غیره منتشر کرده. یک نشست در اردبیل برگزار شد که در آن بیش از هزار نفر حضور داشتند. این روزنامه به نقل از یک پیام تبریک می‌گوید: "۲۱ آذر - روز افتتاح مجلس ملی - تعطیلات تاریخی برای مردم آذربایجان است. اکنون ما می‌توانیم زندگی شادمانه جدیدمان را آغاز کنیم که برای آن سال‌های زیادی مبارزه کرده‌ایم"

۴. همه نیروهای باقی‌مانده از ارتش ۴ در آرامش کامل هستند.

رئیس ستاد ناحیه نظامی باکو

ژنرال کورژنویچ

۲۰ دسامبر ۱۹۴۵ (امضاء شده توسط سرهنگ - نام خانوادگی نامشخص)

## سند ۲۵

توضیح مترجم: گزارش یمیلیانوف به میرجعفر باقروف در مورد تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان است که در ۲۰ دسامبر نوشته شده. F № 1, siy. № 89, iG № 97

به دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان (میرجعفر باقروف)  
گزارش «درباره روند فعالیت‌ها در آذربایجان ایران» بحضورتان تقدیم میگردد.

پیوست: ۲ نسخه

کمیسیون امنیت دولتی آذربایجان (یمیلیانوف) شهر باکو، ۲۰ دسامبر، ۱۹۴۵  
کاملاً محرمانه

در مورد تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و ترکیب آن تا آخر نوامبر: در سال‌های اخیر اهمیت فعالیت‌های نیروهای دمکراتیک افزایش یافته و در نتیجه گسترش جنبش، آزادی‌های ملی ضرورت می‌یافت در شرایط سیاسی فعلی حزب توده وظیفه خود نمی‌داند تا به توسعه جنبش آزادیبخش ملی ایران کمک کند در نتیجه خواسته‌ها و منویات طبقات مختلف آذربایجان را در خود منعکس نمی‌کرد علاوه بر این، حزب توده بدنبال اهداف خود بوده و بیشتر اعضای آن بدنبال رفاه شخصی خود بوده و همچنین برخی از رهبران آن مانند آرداشز آوانسیان، امیرخیزی و دیگران به غارت و چپاول پرداخته و در نتیجه در بین مردم چندان ارج و قربی ندارند بدلیل ضرورت ظهور یک تشکیلات جدیدی که بتواند جنبش آزادیبخش مردمی را رهبری کرده و نیروهای دمکراتیک آذربایجان را متحد کند کاملاً محسوس بود در ارتباط با همین موضوع، سازمان‌های ما تصمیم گرفت که برای ایجاد تشکیلات فرقه دمکرات آذربایجان، تعدادی از افراد با نفوذ را از ایران به باکو دعوت کند پس از مذاکرات زیاد تصمیم گرفته شد که فرقه دمکرات آذربایجان تازه تاسیس را بدست یکی از افراد پرنفوذ یعنی سیدجعفر پیشه‌وری بسپارد. در سوم سپتامبر اهداف و وظایف تشکیلات برپا شده از سوی پیشه‌وری به مردم آذربایجان ایران معرفی شد و از سوی اکثریت مردم و طبقات مختلف پذیرفته شد و برنامه‌ها و مقاصد فرقه دمکرات آذربایجان از سوی توده مردم آذربایجان با استقبال زیادی مواجه شده و از سوی اهالی و نمایندگان پرنفوذ مردم در شهرهای مختلف آذربایجان بوسیله قطعنامه‌ها و تلگرافات متعدد برای پیوستن به تشکیلات اعلام آمادگی کردند.

ایده تاسیس فرقه دمکرات آذربایجان از سوی کمیته ولایتی حزب توده آذربایجان مورد قبول واقع شده. در این راستا در تاریخ ۱۹۴۵/۹/۶، ۷ کنفرانس ولایتی حزب توده در آذربایجان برگزار شد و پس از مذاکرات زیاد با اکثریت آرا تصمیم گرفته شد که از کمیته مرکزی حزب توده جدا شده و به فرقه دمکرات بپیوندد.

از طرف دیگر، جهت جذب اعضا به فرقه و همچنین آماده‌سازی برگزاری گنگره فرقه

دمکرات آذربایجان، از طرفه کمیته کارهای بزرگی صورت گرفته است در هشتم اکتبر اولین جلسه هیات موسس حزب دمکرات آذربایجان کار خود را آغاز کرده در این جلسه ۲۳۷ نماینده از شهرهای مختلف، ۴ مشاور دارای حق رای شرکت داشتند در کنگره همچنین ۱۷ میهمان از جمله فرماندار، شهردار، ریس پلیس، مدیرمالی و اقتصادی شرکت کرده بودند در عرض سه روز، کنگره دو تا مسئله را مورد مذاکره قرار داده و تصمیمات لازم در موردشان گرفته شد:

۱. برنامه و نظامنامه حزب را تصویب کرد. ۲. روسای ارگانها را انتخاب کرد.

کنگره برخی موارد را به برنامه و نظامنامه اضاف کرده و به اتفاق آرا موارد اضافه شده زیر را تایید کرد: الف. ایجاد بانگ ملی با سرمایه بزرگ. ب. جلب جوانان به سازمان جوانان حزب.

ج. درباره تشکیل سازمان زنان. د. تمام کارکنان محلی حزب به زبان ترکی خواهد بود.

در این کنگره ۴۱ نفر به عنوان اعضای کمیته مرکزی و ۱۲ نفر به عنوان بازررس انتخاب شدند (لیست به پیوست اضافه شده بنگرید: شماره ۱)

ترکیب رهبری سازمانهای فرقه دمکرات بصورت زیر بود:

از کارکنان حزبی ۱۰ نفر، کارگران ۴ نفر، نگهبانان ۷ نفر، صنعتگران ۱ نفر، روشنفکران ۱۱ نفر مالکان کوچک و خانها ۱۰ نفر، بازرگانان ۴ نفر، صاحبان کارخانه های کوچک ۲ نفر.

از بین کمیته مرکزی، هیات رئیسه و اعضای علی البدل انتخاب شدند. میرجعفر پیشه‌وری به عنوان رئیس، نظام‌الدوله رفیعی، صادق پادگان به عنوان قائم مقام‌ها، حاج میرزاعلی شیبستری، سلام‌اله جاوید، حسن زفیری، علی ماشین‌چی و جعفر ادیپ اعضای علی البدل و حسن بیرنگ، حسن جودت به عنوان اعضای هیات رئیسه انتخاب شدند.

اولین اجلاس هیات تاسیس فرقه دمکرات آذربایجان در کمال مودت و در سطح سیاسی بالا برگزار شد قبل از اینکه مسائل مربوط به دستور کار را مورد بررسی قرار دهد ابتدا سخنان هیاتهای نمایندگی شهرها و ایالت‌های دیگر همچنین آرامنه و کردها را گوش داد سخنرانان فرقه دمکرات آذربایجان را که منعکس کننده هویت ملی ریشه‌دار آذربایجان بوده تبریک گفتند حسن جودت نماینده اردبیل گفتند «ما مدت‌ها پیش منتظر چنین روزی بودیم تا به نقض حقوق سیاسی و اقتصادی آذربایجان پایان داده شود ما از مدت‌ها پیش آرزو داشتیم که حقوق مردم آذربایجان اعاده گردد و خودمان امور خود را اداره کنیم»



## سند ۲۶

توضیح مترجم: سند زیر گزارش کورژنویچ به میرجعفر باقروف در مورد وضعیت نظامی در آذربایجان ایران ارسال شده.

بخش نظامی، دسامبر ۱۹۴۵، شماره ۰۰۳۹۶، باکو

فوق سری

کپی شماره ۲

به دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان رفیق باقروف

کپی: کمیساریای عالی امنیت ملی جمهوری آذربایجان ژنرال یمیلیانوف

۱. در روز ۱۷ دسامبر ۱۹۴۵ به گشت ما توسط یک پلیس در خیابان مرکزی شهر ارومیه تیراندازی شد. تلفاتی در پی نداشت. پلیس توسط دفتر فرمانده ما بازداشت شد. یک سند که توسط نمایندگان مقامات محلی تهیه شده است، توسط مأموران ارسال می شود تا [پلیس] پاسخگو باشد.

۲. حکومت ملی آذربایجان به افتخار پیروزی جنبش دموکراتیک در تبریز مراسم رژه برگزار کرد. حدود ۲۰۰۰ پارتیزان با سلاح های خود در آن شرکت کردند. این رژه به شیوه ای سازمان یافته انجام شد و جمعیت با گرمی رژه گروه نظامی فرقه را پذیرفتند.

۳. باقیمانده ارتش ۴ در آرامش کامل است.

رئیس ستاد ناحیه نظامی باکو

ژنرال کورژنویچ

۲۱ دسامبر ۱۹۴۵ [تأیید و امضا شده توسط یک سرهنگ - نام خانوادگی نامرئی]

۳ نسخه

## سند ۲۷

توضیح مترجم: این گزارشی است از میرجعفر باقروف خطاب به مقامات مسکو در خصوص فعالیت‌های مجلس ملی آذربایجان و دولت خودمختار تبریز.

به رفیق استالین

به رفیق مولوتف

به رفیق بریا

به رفیق مالنکف

مجلس آذربایجان پس از سپری شدن تعطیلات مذهبی محرم، کار خود را آغاز کرده است. مجلس فرقه دمکرات، قانونی برای ایجاد واحدهای شبه نظامی تصویب کرد. مطابق این قانون افرادی که به بیست سالگی می‌رسند باید برای خدمت سربازی به مدت یک سال و نیم اعزام گردند با استفاده از این قانون، مجلس دولت را مجبور می‌کند برای دفاع از واحدهای شبه نظامیان مردم، چه در داخل ایران و چه خارج از کشور، به خرید سلاح اقدام کند.

همچنین قانونی برای مبارزه با جرایم علیه منافع استقلال آذربایجان تصویب کرد که براساس آن، یک دادگاه نظامی و صحرایی به مدت سه ماه ایجاد می‌شود برای مبارزه با رشوه خواری و اختلاس کنندگان اموال دولتی و غیره... همچنین، تغییراتی در قوانین مجازات در نظر گرفته شده، قانونی نیز در مورد مالیات و کار مجلس اتخاذ شد.

مجلس بودجه اداری داخلی را تأیید کرد. قوانینی که ما ذکر کردیم توسط مجلس ملی فرقه تصویب شده اما هنوز در مطبوعات منتشر نشده است و تنها برای آشنایی ما به ما ارسال شده است. در حال حاضر، دولت آذربایجان با ساختن وزارتخانه‌ها و ادارات مربوطه در استان‌های آذربایجان مشغول به کار است. البته هنوز در انتخاب پرسنل واجد شرایط با مشکلات بزرگ مواجه هستند دولت ملی آذربایجان، علیرغم استفاده حداکثری از مقامات و متخصصان وفادار، دوباره از ما درخواست کمک کرده است. ما این گزارش را برای اولین بار در ۱۹ دسامبر ارسال کردیم. ما دستورالعمل‌های شما را درخواست می‌کنیم.

یک کارمند وزارت دارایی ایران در مأموریت ویژه از سوی رئیس مجلس ایران طباطبایی، از تهران به تبریز آمده و بصورت شفاهی از پیشه‌وری دعوت کرده عضویت در دولت ایران را پذیرفته و با آن همکاری کند و برای آزادی همه ایران تلاش کند. اما پیشه‌وری درخواست طباطبایی را به عنوان مانوری از سوی محافل ارتجاعی ایران قلمداد کرد که برای سرنگونی جنبش دمکرات آذربایجان به رشوه متوسل می‌گردند در نتیجه بشدت آنرا رد کرد. از همان ابتدای جنبش آذربایجان، تجار، مالکین متمول از ترس تغییر رژیم سعی کرده‌اند از طریق کنسول بریتانیا پول و اشیاء ارزشمند خود را به تهران منتقل کنند.

در ماههای نوامبر و دسامبر، بانک بریتانیا در تبریز از افراد ثروتمند محلی بیش از ۳۰ میلیون ریال دریافت کرد. علاوه بر این، تعدادی از بازرگانان طلا، الماس و دیگر ارزش‌های خود را برای ذخیره‌سازی به بانک بریتانیا تحویل دادند. پس از اینکه دولت ملی فرقه تشکیل شد و کنترل بر بانک‌های محلی برقرار شد، انتقال مشابه از طریق بانک بریتانیا متوقف شد.

ما دستور دادیم که همه گونه اقدامات برای متقاعد کردن صاحب زمین، تجار و معامله‌گران برای بازگرداندن سرمایه‌گذاری‌های آنها از بانک بریتانیا و قرار دادن آنها در گردش مالی اقدام کنند. فدائیان فرقه، پس از پایان دادن به خلع سلاح‌های نظامی و ژاندارمری، شروع به از بین بردن گروه‌های مسلح ایجاد شده توسط مالکین ارتجاعی کرده‌اند.

در روستای خیزلی در منطقه میانه، باندهای قاچاق کالا که توسط برخی خان‌ها صورت می‌گرفت نابود شد. در طول نابودی این گروه‌ها توسط فدائیان فرقه، نه سرکرده این گروه‌ها کشته شدند. از فدائیان نیز یک نفر کشته شد. به منظور حذف فوری عناصر باقیمانده ایجاد شده بوسیله مرتجعین، دستوری صادر شد که قبل از همه، سعی گردد برای مقابله با نامه روحانیون مخالف فرقه در تهران که به کشورهای خارجی نوشته‌اند، ما به رفقای تهران و تبریز توصیه کردیم تا [آنها] نیز درخواست روحانیت وفادار به فرقه را به کشورهای مشابه را برای شکایت به دولت تهران سازماندهی کنند.

بر اساس گزارشی از رشت، به ابتکار گروهی از اعضای احزاب "جنگل" و "توده" و همچنین برخی بازرگانان بدون وابستگی به حزب، در روز ۲۱ دسامبر یک جلسه از نمایندگان تمام اقشار مردم شهر رشت تشکیل شد به جای ۲۰۰ نفر که دعوت شده بودند بیش از ۵۰۰ نفر در جلسه حضور پیدا کردند.

درخواست‌های مردم گیلان به تصویب رسید و متن یک تلگراف به شاه، مجلس، نخست‌وزیر، نمایندگان مجلس و سردبیران روزنامه‌ها ارسال شد و تقاضا شد در انتخابات انجمن‌ها شتاب گردد و در طهران یک حکومت دمکراتیک بوجود آید و سیدضیال‌الدین بخاطر خیانتش محاکمه گردد و ۵۰ درصد از مالیات جمع‌آوری شده برای مصرف نیازهای محلی خود استان استفاده گردد این تلگراف را ۱۶۵ نفر که عمدتاً از تجار، صاحبان ملک و روحانیون بودند امضا کرده‌اند.

میرجعفر باقروف

۲۳ دسامبر ۱۹۴۵

## سند ۲۸

توضیح مترجم: این نامه را ماسلنیکف به باقروف نوشته و در مورد خلع سلاح سربازان و ضبط سلاح‌هایشان توسط فدائیان است که پس از خلع سلاح، سربازان به خانه‌هایشان فرستاده می‌شوند. همچنین در نامه آمده است که تعدادی از سربازان به طور داوطلبانه برای خدمت به دولت آذربایجان اعلام آمادگی کرده‌اند.

[مهر: دفتر مرکزی، ناحیه نظامی [باکو]، دسامبر ۴۵، شماره ۰۰۲۱۸ /، باکو

فوق سری

کپی شماره ۱

به دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان/میرجعفر باقروف

کپی: کمیساریای عالی امنیت ملی جمهوری آذربایجان/ژنرال رفیق یمیلیانف

۱. در تاریخ ۲۴ دسامبر ۴۵ فدایی‌ها در آذربایجان ایران ۵۹۸۳ سرباز و افسر سپاه سوم پیاده نظام را خلع سلاح کرده‌اند. در جریان آن مقادیر زیر را به دست آورده‌اند: چهار اسلحه ۷۵ میلیمتر؛ ۱۰۰۰ گلوله توپ؛ ۵۸ اسلحه سنگین؛ ۱۴۷ اسلحه سبک ۳،۵۷۷ اسلحه از انواع مختلف؛ ۲۲ هفت تیر و طپانچه؛ ۴۷۰۰۰۰ گلوله تفنگ؛ ۳ تانک؛ ۳ تانک سبک، دو خمپاره ۸۱ میلی متری و [و] ۳۰۰ گلوله خمپاره.

اسلحه و مهمات بدست آمده در وضعیت خوب و مناسب برای استفاده هستند به استثناء یک اسلحه و ۱۸ ماشین مسلسل سنگین که در حالی که به حزب منتقل می‌شدند عمداً از کار انداخته شده بودند و خارج از استفاده قرار داشتند.

۲. در طی همین مدت حدود ۲۸۰۰ ژاندارم در ارومیه و اردبیل خلع سلاح شده‌اند. در این فرآیند، ۵۶۵ تفنگ و تخمیناً ۳۱۰۰۰ گلوله تفنگ مورد از سوی فدائیان ضبط شده‌اند.

۳. همه سربازان و افسران بلافاصله پس از خلع سلاح، به خانه‌هایشان پراکنده شدند. اطلاعات مربوط به تعداد سربازان و افسرانی که به طور داوطلبانه برای خدمت به دولت آذربایجان اعلام آمادگی کرده‌اند در حال بررسی می‌شود.

فرمانده کل ارتش باکو

ژنرال ارتش ماسلنیکف [امضا شده]

۲۴ دسامبر ۱۹۴۵

## سند ۲۹

توضیح مترجم: این گزارش «فوق العاده سری» از ایران و توسط رومانوویچ کوزلوف که کارمند سفارت شوروی در تهران بوده به مقامات ارشد شوروی فرستاده شده و در مورد کوشش برای ایجاد یک جنبش استقلال طلبانه در استان گیلان است که به نظر مقامات روسیه در صورت موجود بودن این جنبش، می تواند تحت کنترل فرماندهی فرقه دمکرات آذربایجان باشد. با توجه به نقش گیلان در جنبش مشروطیت و همچنین جنبش جنگل، روس ها و عوامل باقروف مانند میرزا ابراهیموف و میرزا حسنوف فکر می کردند زمینه ظهور جنبش در آن مستعد است به همین خاطر، تقریباً ۲۰ روز بعد از تشکیل حکومت فرقه دمکرات در تبریز، در ۱۱ دی ۱۳۲۴ ش. عوامل میرجعفر باقروف در تبریز و پیشه‌وری کوشش می کرده‌اند همزمان با آذربایجان و کردستان در گیلان نیز هرچه زودتر یک «جنبش» گریز از مرکز و طرفدار خودمختاری آغاز گردد اما بخاطر فقدان زمینه‌های قیام، این کوشش‌ها بی نتیجه می‌ماند...

از ایران

ارسال شده ۱ ژانویه ۱۹۴۶ ورودی شماره ۴/۲۱۴۰

رمزنگاری شده توسط رمز

نسخه اصلی: شش کپی چاپ شده

(دست نوشته): به رفیق. استالین

۱. به رفیق مولوتف

۲. به رفیق بریا

۳. به رفیق مالکف

۴. به رفیق دکانوزوف

۵. به رفیق پانیوشکین

۶. به رفیق میکویان

۷. به رفیق ژدانوف

به فیلیپوف [استالین]

در تاریخ ۲۲ دسامبر یک قطعنامه‌ای از یک متینگ در رشت دریافت شد. که به امضای نمایندگان اقشار مختلف مردم گیلان اعم از دهقانان، زمینداران، روشنفکران و سازمان محلی حزب مردم رسیده بود، این قطعنامه توسط اکثریت روزنامه‌های چاپ در روزهای ۲۴، ۲۵ و ۲۶ دسامبر منتشر شده بود. این قطعنامه شامل تقاضاهای زیر است: تبعید دار و دسته سیدضیالالدین،

ایجاد یک رژیم دموکراتیک، تعقیب دزد و رشوه گیران از دستگاههای دولتی، ایجاد انجمن‌های محلی، و اختصاص ۵۰٪ از مالیات‌های جمع آوری شده در خود استان. این قطعنامه به شاه، مجلس و دولت تلگراف شد در این تلگراف اشاره شده بود که اگر ظرف ۱۰ روز تقاضاها تحقق نیابد، خودشان اقدام خواهند کرد.

یک کمیته هشت نفره برای هدایت جنبش انتخاب شد. شک و تردید در کمیته مرکزی حزب توده در ارتباط با جنبش در حال توسعه در گیلان افزایش یافته است. یک ماه پیش به دستور کمیته مرکزی، رضا روستا به تبریز رفت و میرزا ابراهیموف و پیشه‌وری به او پیشنهاد کردند که بلافاصله عملیات فعالانه خود را در گیلان آغاز کند و یک نقشه و برنامه عملی را اجرا کند. وقتی رضا روستا این را به من اطلاع داد به او توصیه کردم که او بلافاصله تمام ماموریت خود را به رفقای ما در سفارت شوروی گزارش دهد. آنها (سفارت شوروی) به روستا گفتند که هیچ دستورالعملی در مورد چنین عملیاتی در گیلان وجود ندارد؛ برعکس، چند روز بعد این رفقا توصیه کردند که حزب توده عوامل خود را به گیلان و مازندران بفرستند تا کارگران محلی را از اقدامات پیش از موعد، منصرف سازد. به همین خاطر روستا و کامبخش به شمال رفتند و این وظیفه را انجام دادند چند روز پس از بازگشت آنها یک میتینگ از نمایندگان اقشار مختلف جمعیت در گیلان برگزار شد، یک اولتیماتوم تصویب شده و به دولت فرستاده شد و یک کمیته ایجاد شد. اگرچه اولتیماتوم توسط مقامات محلی حزب توده امضا شد اما کمیته مرکزی حزب توده در تهران از برگزاری این میتینگ مطلع نبود.

به محض اینکه بزرگ علوی بازگشت میرزا حسنوف و پیشه‌وری به او گفتند که لازم است در گیلان عملیات صورت بگیرد و آنها این امر را به روستا سپرده‌اند، اما او توی باغ نیست! علوی پاسخ داد که سفارت شوروی عملیات در گیلان را توصیه نکرده. سپس حسنوف گفت که خود او می‌تواند اقدام کند اما اجازه سفارت لازم است. هر دو این واقعیت‌ها و دوگانگی‌ها موجب سردرگمی در کمیته مرکزی حزب توده شده. مقامات کمیته مرکزی حزب توده می‌گویند اگر قرار باشد عملیاتی در گیلان آغاز شود و کمیته‌ای ایجاد گردد و آنها از آن حتی اطلاع نداشته باشند، واضح است که به آنها اعتماد ندارند و آنها نمی‌دانند که چه نقش آنها باید در جنبش داشته باشد. من رفقایمان را در سفارت از این مسئله آگاه کردم؛ و نفر دوم قول داد که تمام شک و تردیدهایی که اعضای کمیته مرکزی دارند برطرف کند، و اعلام کرد که جنبش در گیلان تحت کنترل ماست و هیچ گونه سوءتفاهم با کمیته مرکزی حزب توده وجود ندارد.

رومانوویچ کوزلف

### سند ۳۰

توضیح مترجم: درخواست پیشنهادات باقروف برای پاسخ به تمام سؤالات مربوط به تشکیلات دولت جدایی طلبان در آذربایجان ایران.

به رفیق غفارزاده

به رفیق یعقوب‌اوف

به رفیق یمیلیانف

به رفیق آتاکیشی‌اف

من صمیمانه از شما درخواست می‌کنم از دیدار رفیق آتاکیشی‌اف از باکو استفاده کنید چرا که در این ارتباط سؤالات و درخواست‌های زیادی در کمیساریای امنیت ملی، کمیساریای امور داخلی و کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان جمع شده است با توجه به اسنادی که اخیراً از تهران و تبریز رسیده است در عرض دو سه روز، پیشنهادات جامعی از سوی شما ارائه گردد آتاکیشی‌اف، ابراهیموف، حسن‌اوف از رهبران نهضت ملی آذربایجان و آشوروف از رهبران نظامی است چنین حدس زده می‌شود که ما می‌توانیم سریعاً در مورد سؤالاتی که بستگی دارد تصمیم‌گیری کنیم سؤالاتی مانند انتخابات مردم، آوردن کارکنان پرقدرت، کمک به انتشار روزنامه و غیره...

با توجه به سؤالاتی که نیاز به تصویب کمیته ملی تجارت خارجی و کمیساریای خلق امور خارجه دارند، پیشنهادهای جداگانه را ارایه کرده و همچنین یک یادداشت کوتاهی با پیشنهادات مناسب برای مقامات بالاتر تهیه کنند.

م.ج. باقروف / اول فوریه ۱۹۴۶

امضا شده توسط غفارزاده، یعقوب‌اف و احتمالاً آتاکیشی‌اف در پایین صفحه.

## سند ۳۱

توضیح مترجم: باقروف در مورد گفتگوی بین پیشه‌وری و کنسولگری آمریکایی رابرت روسو درباره سربازان شوروی در ایران و دیدگاه حکومت جدایی‌طلبان خلق آذربایجان گزارش می‌دهد. ایجادکنندگان:

باقروف، میرجعفرعباس، ۱۹۵۶-۱۸۹۶

پیشه‌وری، میرجعفر، ۱۹۴۷-۱۸۹۳

روسو، رابرت

موضوعات مورد بحث

• بحران ایران و آذربایجان در سال ۱۹۴۶

• حزب دموکرات آذربایجان

• مکان مورد بحث

• آذربایجان ایرانیان

به رفیق استالین

به رفیق مولوتف

در تاریخ ۴ فوریه، کنسول آمریکایی در تبریز روسو با نخست‌وزیر دولت ملی آذربایجان پیشه‌وری دیدار کرد.

روسو با درخواست حذف ممنوعیت صادرات از آذربایجان به امریکا برای محموله روده خریداری شده توسط یک تاجر ارمنی آمده بود ظاهراً این دلیل رسمی دیدار بود. با توجه به جالب بودن سؤالاتی که روسو از پیشه‌وری پرسیده است، ما متن گفتگو را به شما ارسال کردیم:

روسو: «مطابق توافقنامه، خروج نیروهای متفقین از ایران از اول ماه شروع می‌شود. بنابراین، به عنوان یک نظامی پیشین، به نظر می‌رسد که برای خروج نیروهای نظامی، حداقل چند ماه مقدمات اولیه نیاز است. برای خروج سربازان شوروی، هیچ مقدماتی که در اینجا ذکر شده است، فراهم نشده است. شما خروج این نیروها را طبق توافقنامه چگونه می‌بینید؟»

پیشه‌وری: «ما این نیروها را دعوت نکردیم. اقامت آنها در ایران به دلیل نگرش دولت مرکزی ایران به متفقین بود. با این حال، ماندن این نیروها، دولت ملی ما را تهدید نمی‌کند، زیرا در امور داخلی ما دخالت نمی‌کنند. در نهایت، برای شما آسان‌تر است که سؤال درباره خروج سربازان شوروی را با مهلت تعیین شده برای دولت خودتان تبیین کنید.»



روسو: «آیا قصد برقراری روابط تجاری مستقیم با دولت‌های خارجی دارید؟ این در تضاد با قوانین بین‌المللی است، زیرا آذربایجان در داخل ایران است و روابط تجاری خارجی توسط دولت ایران انجام می‌شود.»

پیشه‌وری: «حکومت تهران قصد دارد تا با [اعمال] فشار بر فعالیت اقتصادی و تجاری آذربایجان، مردم آذربایجان را سرکوب کند، بنابراین ما باید روابط تجاری مستقیم با جهان خارج برقرار کنیم. منافع مردم ما به این نیاز دارد [و] تجار و مالکین ما بر آن اصرار دارند.»

روسو: «در روزنامه «آذربایجان» گزارشی منتشر شد مبنی بر اینکه شما در جلسه هیئت نمایندگی حزب دموکرات در بخشی اعلام کردید که طرفداران ایرانی با کمک چندین کشور امپریالیستی می‌خواهند آزادی و استقلال را از مردم آذربایجان سلب کنند. شما چه کسانی را به عنوان ملت امپریالیستی در نظر داشتید؟ ما آمریکایی‌ها فقط آلمانی‌ها را به عنوان یک کشور امپریالیستی مدنظر داریم و همانطور که می‌دانید، آنها شکست خورده‌اند.»

پیشه‌وری: «ما هیچ ملتی را در جهان امپریالیست نمی‌بینیم. اما می‌دانیم که در تعدادی از ایالت‌ها گروه‌های حاکم و حوزه‌هایی با زمینه‌های امپریالیستی وجود دارد. در یک کلام، همه کسانی که به رژیم تهران کمک می‌کنند [و] می‌خواهند آزادی و استقلال ما را سرکوب کنند، می‌توانیم به درستی امپریالیست بنامیم، زیرا مردم ما می‌خواهند آزادانه زندگی کنند.»

روسو: «شما مذاکره در لندن را چطور می‌بینید؟»

پیشه‌وری: «مذاکرات هر چه که باشد برگزار می‌شود، تنها یک چیز را می‌دانیم مسئله آذربایجان باید فقط در آذربایجان حل شود، نه در خارج از آن و نه از طریق یک کشور خارجی. [با] مطرح شدن این موضوع در خارج از ایران، دولت تهران مرتکب جرم علیه همه مردم ایران شده است. آذربایجان سرنوشت خود را تعیین کرده است و از تصمیم خود عقب‌نشینی نخواهد کرد. برای هرگونه فداکاری با عنوان حفظ استقلال ملی آماده است.»

د. باقروف [امضا]

۷ فوریه ۱۹۴۶

[گروه‌های ارسال و دریافت در پایین:]

ارسال شده در ۲۱:۰۵ ، ۷ فوریه ۱۹۴۶

افسر عملیات OPS ایراپتوا

دریافت شده توسط داودف

بررسی شده در ۲۱:۴۰ ، ۷ فوریه ۱۹۴۶؛ افسر عملیات OPS ایراپتوا

## سند ۳۲

توضیح مترجم: گزارشی است از طرف باقروف و ماسلنیکف در مورد فعالیت های اطلاعاتی، پس از خروج نیروهای شوروی از شمال ایران که به استالین و مولوتف ارسال شده است. (دست نوشته در بالای صفحه: شماره ۲۵۰ و ۵۰۱ کلمه، ۱۳ مارس مسکو .

به رفیق استالین

به رفیق مولوتف

در ارتباط با تصمیم منتشر شده شورای حکومتی درباره خروج جزئی نیروهای نظامی شوروی از مناطق شمالی ایران، کارکنان کنسولگری های خارجی در تبریز تدریجاً در پی مطالعه و بررسی تحرکات نیروهای شوروی در منطقه تبریز هستند کنسول بریتانیا (دیوار) شبکه نمایندگی خود را [agentura] برای جمع آوری اطلاعات در مورد تعداد و نوع سربازان شوروی از تبریز و عمدتاً واحدهای عملیاتی [voyskovyye] که در تبریز به سر می برد، بسیج کرده است. کنسول بریتانیا، شبکه ای از ماموران خود را برای جمع آوری اطلاعات در مورد تعداد و نوع سربازان شوروی در تبریز و عمدتاً واحدهای عملیاتی که در تبریز به سر می برد، بسیج کرده است.

وول کنسول بریتانیا حتی خودش را به این محدود نکرده بلکه خودش و عمالش از مناطقی که سربازان ما تخلیه کرده اند بازدید کرده است. در ده مارس وقتی یک قطار نیروی زمینی به تانکها که از اتحاد شوروی به ایستگاه تبریز رسیده و در آنجا ایستاده بود وول و ویس (کنسول) به ایستگاه رفته و سعی کرد از قطار عکس بگیرد اما با ملاحظه کارگران ما دور شده و خواست در داخل ماشین خود از فاصله دور عکس بگیرد.

در ۱۱ مارس نیز (وول) و (لانگ) دوباره در ایستگاه تبریز که در آن یک قطار پر از نیروی ما که به همراه یک هواپیمای ما متوقف شده بود ظاهر شد.

در روزهای اخیر کنسول بریتانیا (وول) کنفرانسی با کنسول های آمریکایی و ترکیه در تبریز داشته است.

افزایش قابل توجهی در بودجه کنسولگری آمریکا برای تشدید کار اطلاعاتی اختصاص یافته است. به عنوان مثال، در پایان ماه فوریه، به جای دریافت ماهیانه معمول ۵۰۰۰۰ ریال، کنسول آمریکا ۲۴۰,۰۰۰ ریال دریافت کرده.

پس از خروج نیروهای مسلح فرقه دمکرات آذربایجان از مناطق طالش پهلوی و منطقه آستارا، عناصر ارتجاعی همراه با ژاندارمری و پلیس، شروع کرده اند به مجازات ها و انتقام علیه افرادی که در جنبش دموکراتیک شرکت کرده و با جنبش فرقه دمکرات و اتحاد شوروی همدمی نشان داده بودند.

در ۱۱ مارس در روستای خوشتار(طالش)، طبق دستور انصاری فرماندار گیلان، ژاندارمری ۶ نفر را که از جمله علی شاهی و رحمان که از رهبران سازمان محلی حزب توده بودند دستگیر و به تهران فرستاده است.

در منطقه رحیم‌آباد، در شرق شهر رشت، گروهی از ۳۰۰ نفر که مسلح به تفنگ‌های برنو و تفنگ‌های فرانسوی بودند ظاهر شدند. اکثریت این گروه آموزش نظامی داشتند. در میان آنها ۳ افسر ایرانی در لباس نظامی بودند. این گروه از مازندران به منظور کمک به عناصر ارتجاعی محلی آمدند که تلاش می‌کنند افرادی که در جنبش دمکراتیک شرکت کرده بودند بازداشت کنند.

اطلاعات در مورد تمرکز نیروهای گسترده دولتی ایران در مناطق سلیمان‌آباد، بیجار، همدان و سقز رسیده است. تمام این مناطق با مرزهای جنوبی و جنوب شرقی آذربایجان ایران همراه است.

براساس اطلاعات تایید نشده، تا ۳۰ هزار سرباز ایرانی نیز در منطقه سقز متمرکز شده‌اند که به نظر می‌رسد برای حمله به آذربایجان ایران از سمت تکاپ و زنجان آماده می‌شوند. افسران ایرانی به طور سیستماتیک از تهران به منطقه زنجان فرستاده می‌شوند که لباس‌های غیر نظامی به تن کرده و برای فعالیت‌های اطلاعاتی و بررسی حضور نیروهای مسلح دولت فرقه دمکرات اعزام می‌گردند.

در کنار این، باید به مواردی از فرار افسرانی از ارتش ایران و پیوستن‌شان به قوای نظامی فرقه دمکرات آذربایجان ایران اشاره شود. در ۱۰ مارس در منطقه بستان‌آباد ۵۰ کیلومتری جنوب تبریز یک هواپیمای جنگنده ایرانی فرود آمد. این دومین مورد از پرواز خلبانان ایرانی ارتش ایران و پیوستن‌شان به قوای فرقه دمکرات آذربایجان ایران بود. خدمه این هواپیما ستوان یکم جواد زرینه، و سرگرد محمدعلی پیدا که هر دو اهل تبریز بودند؛ بر اساس شواهد افراد ما، در صداقت و وفاداری آنها شکی نیست. در جریان بازجویی در وزارت نیروهای ارتش، آنها اعلام کردند که روز قبل از آن، در میان تعدادی از خلبانان دیگر که مجوز پرواز از تهران به پادگانی در همدان دریافت کرده بودند آنها با استفاده از وضعیت مطلوب، تصمیم گرفتند قصد خود را به انجام رسانند و مسیر را به تبریز تغییر دادند، اما به دلیل کمبود سوخت باعث فرود اضطراری در منطقه بستان‌آباد شدند.

میرجعفر باقروف(امضا)

ی.ی.ماسلنیکف(امضا) ۱۳ مارس ۱۹۴۶

### سند ۳۳

توضیح مترجم: این سند بسیار مهم، مربوط است به دیدار پیشه‌وری و همراهانش با باقروف در جلفا: این دیدار بدستور استالین پس از خروج قوای شوروی از ایران صورت گرفته و بر طبق دستور استالین، باقروف به آنها توضیح می‌دهد که در شرایط پیش آمده برای حفظ وضعیت موجود در آذربایجان اصرار نکنند و بهتر است پس از خروج نیروهای شوروی با تهران توافقی صورت بگیرد به عبارتی، استالین سران فرقه را تحت فشار قرار می‌داد تا از مواضع خود دست بردارند این دیدار در نامه‌ای از سوی میرجعفر باقروف چنین انعکاس یافته است:

F № 1, siy. № 89, iG № 112

رفیق استالین

ما در ۲۸ مارس/۸ فروردین. در جلفای شوروی با رهبران فرقه دمکرات آذربایجان سیدجعفر پیشه‌وری، شبستری و دکتر جاوید دیدار کردیم.

مطابق با دستور شما، ما وضعیت پیش آمده جدید را به آنها اطلاع دادیم و گفتیم که آنها نباید برای برای حفظ وضعیت موجود در آذربایجان تاکید کنند و بهتر است براساس توافقی که با دولت تهران شده و در نامه ۲۴ مارس سفیر ما (سادچیکف) به قوام نوشته عمل کنند.

این پیشنهادات ما آنان را در وضعیت دشواری قرار داد. هر سه آنها پیشنهادات ما را بدون قید و شرط قبول می‌کنند اما موارد زیر را لازم می‌دانند به اطلاع ما برسانند:

حکومت فرقه دمکرات آذربایجان از زمان ظهورش به مردم آذربایجان وعده‌های زیادی داده است که بخشی از آن وعده‌ها نیز تحقق یافته است اما اکنون دست کشیدن از آن وعده‌ها برای مردم خیلی سخت است آنها به قوام اعتماد نمی‌کنند چرا که بخوبی می‌دانند قوام با استناد به مجلس و قانون اساسی ایران پا بر تمامی وعده‌ها و حتی آنچه که بصورت کتبی به مردم ایران داده خواهد گذاشت و قانون اساسی ایران اساسا حقوق مردم را مدافعه نمی‌کند بلکه سندی است که از رژیم ارتجاعی محافظت می‌کند.

آنها از نیروهای مسلح ایران نمی‌ترسند اما مطمئن هستند که قوام با تطمیع تجار و ملاکین و روحانیون مرتجع، جنگ داخلی در آذربایجان به راه خواهد انداخت و اختلاف کرد و ترک را دامن خواهد زد و در این زمینه، انگلیسی‌ها او را کمک خواهند کرد.

اگر قوام واقعا می‌خواهد در ایران اصلاحات انجام دهد برای این اصلاحات نیروهای مسلح ایران به همراه حکومت ایران به او اعتماد نخواهند کرد لذا بعید است قوام در پی اصلاحات باشد.

با توجه به آنچه گفته شد پیشه‌وری، شبستری و جاوید خواهش می‌کنند که به آنها اجازه دهیم تا پس از خروج نیروهای ما از ایران، آنها با نیروهای مترقی در سایر استانهای شمالی

ارتباط برقرار کرده و به مقابله با ارتجاع تهران بشتابند.  
از نظر آنها تنها راه واقعی تضمین حفظ هرچند حداقل حقوق این مردم، میانجیگری شوروی خواهد بود. به علت بحران مالی و تشکیل سریع نیروهای مسلح آنها کمک‌های زیر را تقاضا می‌کنند:

۱. حداقل ۵ میلیون تومان پول.
  ۲. اختصاص یکصد دستگاه کامیون.
  ۳. برای خدمات مرزی و سازماندهی ارتش داخلی به مدت یکماه ۲۰ مستشار از وزارت امور داخله آذربایجان شوروی فرستاده شود.
  ۴. بر طبق احتیاجات قوای فرقه دمکرات، مقداری لوازم پزشکی تقاضا می‌کنند. ما تامین تقاضاهای آنها را ضروری دانسته و منتظر دستورات شما هستیم.
- م.ج. باقروف  
ی.ی. ماسلنکف ۲۹ مارس ۱۹۴۶

## سند ۳۴

توضیح مترجم: در سوم آوریل/۱۴ فروردین. پس از توافق قوام با مقامات مسکو، باقروف به عوامل خود در تبریز اطلاع می‌دهد که تهران درصدد مذاکره با حکومت فرقه دمکرات آذربایجان خواهند بود بدین خاطر با پیشه‌وری گفتگو کرده او را راضی به مذاکره با تهران بکنند در راستای دستور باقروف، عوامل او در تبریز (ابراهیموف، حسن‌اف، آتاکیشی‌اف و کریم‌اف) در ۴ آوریل/۱۵ فروردین. در تبریز با پیشه‌وری به گفتگو می‌نشینند و این سند تشریح همین ملاقات با پیشه‌وری، رئیس حکومت آذربایجان در تبریز است که در آن، پیشه‌وری شرایط خود را برای مذاکره با تهران بیان کرده است. منابع مختلف، گزارش کرده‌اند که پیشه‌وری در مورد آنچه پس از توافق مسکو بر سر جنبش جدایی طلب فرقه آمده بشدت عصبی و از دست مقامات روسی گله‌مند بوده و در این ملاقات، پیشه‌وری ضمن عصبانیت خطاب به آنها می‌گوید که آنچه روس‌ها بر سر جنبش جنگل آوردند دارند دوباره بر سر فرقه دمکرات می‌آورند پیشه‌وری خطاب به آنها می‌گوید ما هزاران امید و وعده به مردم دادیم حال چگونه می‌توانیم خلف وعده کرده و به مردم خود پشت کرده با حکومت تهران به مذاکره بنشینیم؟...

یمیلیانف (وزیر امنیت ملی جمهوری آذربایجان) گزارش این ملاقات را به باقروف فرستاده و باقروف نیز در همان روز آنرا به مسکو به استالین و مولوتف می‌فرستد اما سعی کرده عصبانیت و گلایه‌های پیشه‌وری را تا حدودی کمرنگ کند...

در بالای صفحه بصورت دستی نوشته شده برای رفیق باقروف، فوق سری.

یادداشت

یک گزارش تلگرافی از تبریز

در شب ۴ آوریل/۱۵ فروردین. یک جلسه‌ای با پیشه‌وری برگزار شد و او توسط ابراهیموف و کریم‌اف بخوبی در جریان دستورات شما که توسط تلگراف نظامی در تاریخ ۳ آوریل دریافت شده بود قرار گرفت.

پیشه‌وری موافقت کرد که مذاکرات با تهران را با شرایط زیر برگزار کند:

۱. مذاکرات در تبریز یا در موارد اضطراری در میانه برگزار شود تا احساس حمایت از سوی مردم و همچنین فرصتی برای مشورت با آنها بوجود آید.

۲. پیشه‌وری، پادگان و شبستری باید مذاکرات را برگزار کنند.

۳. پیشه‌وری خواسته‌های خود را بصورت موارد زیر مطرح کرد:

الف. به رسمیت شناختن خودمختاری آذربایجان در قالب انجمن‌های ایالتی و ولایتی؛

ب. داشتن نیروهای نظامی و فرماندهی محلی ولی مطابق فرمانبری همه نیروهای ایرانی از

ستاد کل. در موارد ضروری نیروهای آذربایجان نیز در مقابل دشمنان خارجی از ایران دفاع خواهند کرد؛

ج. آذربایجان حق دارد که نظم داخلی را با پلیس خود بدون ژاندارمری و سایر پرسنل ارسالی از تهران حفظ کند؛

د. ارتباطات رسمی در آذربایجان باید به زبان آذربایجانی انجام شود، اما مکاتبات با تهران بصورت فارسی باشد؛

ه. تحصیل در مدارس تا پایان کلاس سوم به زبان آذربایجانی انجام شود، پس از کلاس سوم، فارسی به عنوان زبان دوم اضافه خواهد شد؛

و. زمین‌های دولتی بین دهقانان تقسیم شوند، اما زمینهای اربابی باید با هزینه‌های دولتی خریداری و در بین مردم توزیع گردند سپس به تدریج بصورت اقساطی توسط کشاورزان، هزینه این زمین‌ها به دولت پرداخت شود؛

ز. اقدامات انجام شده بوسیله فرقه دمکرات از سوی دولت ایران به رسمیت شناخته گردند و از سوی دولت ایران، دمکرات‌ها تحت پیگرد قانونی قرار نگیرند و برای آنها محکومیت‌هایی مانند جریمه و مصادره اموال، محکومیت بخاطر عقاید، اخراج از آذربایجان، اعدام، و غیره صادر نگردد؛

ر. افزایش تعداد نمایندگان آذربایجان در مجلس ایران به نسبت به جمعیت آذربایجان؛

ز. عدم اجازه بازگشت به آذربایجان به دشمنان جنبش دموکراتیک که از سوی مردم از آذربایجان اخراج شده اند؛

پیشه‌وری [با ناراحتی] اعلام کرد که او دستورات رسیده را اجرا خواهد کرد و پنهان نمی‌کند که فقط مجری است اما قلبا با آنها موافق نیست. او فکر می‌کند که تمام اینها منجر به نابودی جنبش دمکراتیک آذربایجان و همه آن دستاوردهایی خواهد بود که مردم به دست آورده‌اند.

در طی گفتگو، پیشه‌وری عصبی بود، همیشه در مورد استقلال دموکراتها صحبت می‌کرد و نقش خیانتکار قوام و مسئله خروج شوروی و دست برداشتن از حمایت از دولت فرقه و غیره... را مطرح می‌ساخت.

پیشه‌وری قاطعانه از ما درخواست کرد که ما نتایج ملاقات با او را خودمان بنویسیم و گزارش کنیم و او را مجبور به نوشتن نکنیم زیرا او بسیار خسته، عصبی است و نمی‌تواند قلم را در دست بگیرد.

در پایان، موافقت شد که جلسه دیگری با شرکت شبستری و صادق پادگان در ۵ آوریل/۱۶ فروردین برگزار شود.

در تاریخ ۴ آوریل کامبخش از تهران به تبریز آمد؛ او گفت که پیشه‌وری او را احضار کرده

است من نمی‌دانم او چرا کامبخش را احضار کرده من از پیشه‌وری جویا خواهم شد و به شما اطلاع خواهم داد.

کامبخش عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران [و] نماینده مجلس چهاردهم بوده است. در آغاز ایجاد فرقه دموکرات آذربایجان ایران، کامبخش که توسط من (باقروف) به باکو احضار شد، نگرش منفی به جنبش خودمختاری در آذربایجان و ایجاد فرقه دموکرات داشت. با توجه به این افکار وی، او را وارد جنبش دموکراتیک آذربایجان ایران نکردیم. اصل او - مادرش از خاندان قاجار است - یعنی آذربایجانی - و پدرش فارسی است. وی تحصیلات نظامی و سیاسی خود را در مسکو فرا گرفته.

فراخوانی کامبخش از تهران توسط پیشه‌وری بدون اطلاع ما قابل درک نیست و عجیب است چرا که او همیشه نسبت به کامبخش نظر منفی داشت. قرار شد در هر صورت، علت اصلی آمدن او به تبریز و دیدارش با پیشه‌وری مشخص گردد به رفقاً دستور داده شد که بصورت دوستانه، محترمانه و با آرامش پیشه‌وری، رفقای او و کامبخش اطلاع دهید که:

۱. هرگونه اقدامات آنها بدون هماهنگی با ما می‌تواند عواقب و پیامدهای نامطلوب و منفی داشته باشد.

۲. بدون در نظر وضعیت فعلی بین‌المللی، هرگونه اقدام از طرف هر یک از آنها به معنی ماجراجویی و محکوم به شکست خواهد بود.

امشب، قبل از نیمه شب، از طریق گلینسکی جزئیات کامل در مورد همه چیزهایی که در حال انجام است گزارش خواهد شد و همچنین طبق نظر شما، با پیشه‌وری و کامبخش در جلفای شوروی جلسه مشترکی در شب ششم یا هفتم آوریل بصورت اضطراری خواهیم داشت.

میرجعفر باقروف/امضا

ی.ی. ماسلنیکف/امضا

۱۵ آوریل ۱۹۴۶



## سند ۳۵

توضیح مترجم: این سند محرمانه یکی از جالب‌ترین و مهم‌ترین اسنادی است که سالها از نظرها پنهان مانده بود در سالهای اخیر از بایگانی خارج شده نامه‌ای است که استالین به پیشه‌وری نوشته و تاریخ ارسال این تلگراف، دقیقاً ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ می‌باشد یعنی مربوط به زمانی است که پیشه‌وری برای مذاکره با قوام‌السلطنه عازم تهران شده و به احتمال قریب به یقین، این نامه پس از اطلاع از مقاومت پیشه‌وری در همکاری با قوام‌السلطنه و انتقادات آشکارش از رفقای روسی که اخیراً شدت یافته بود از سوی استالین خطاب به پیشه‌وری نوشته شده اختلافات پیشه‌وری با سران کرملین نیز افزایش یافته بود استالین از تمام این اختلافات و نارضایتی‌های پیشه‌وری که در طول یک ماه اخیر در اکثر جلسات خود به وابستگان و عوامل شوروی ابراز داشته بود آگاه بود.

نامه استالین به پیشه‌وری

رفیق پیشه‌وری! تصور می‌کنم شما هم در داخل ایران و هم در عرصه بین‌المللی اوضاع کنونی را صحیح ارزیابی نمی‌کنید. شما در حال حاضر در صدد هستید و مایلید به همه دستاوردهای انقلابتان دست یابید اما متوجه نیستید که در شرایط فعلی تحقق چنان خواسته‌هایی مقدور نیست. من به تجربه‌های عملی لنین اشاره می‌کنم. رفیق لنین خواسته‌های انقلابی خود را در زمان جنگ بی‌حاصل با ژاپن در سال ۱۹۰۵ که بحران سیاسی روسیه را فراگرفته بود طرح می‌کند و در سال ۱۹۱۷ نیز مقارن با جنگ بی‌حاصل با آلمان پیش می‌کشد و شما در شرایط دیگری می‌خواهید از لنین تقلید کنید. البته نیت شما صادقانه و قابل تقدیر است اما نیاستی فراموش کنید که در حال حاضر اوضاع در ایران با آنچه که در فوق اشاره شد فرق می‌کند. فعلاً در ایران بحران عمیقی به عنوان نیروی محرکه انقلاب احساس نمی‌شود، کارگران ایران در اقلیت هستند، تشکل سیاسی آنها را نمی‌توان مثبت ارزیابی کرد، دهقانان ایران در فعالیتهای سیاسی مشارکت ندارند.

افزون بر اینها، ایران در حال حاضر با دشمن خارجی جنگ نمی‌کند شما می‌دانید که ارتجاع ایران در چنین جنگهایی است که تضعیف شده و به زانو در می‌آید، بنابراین باید در نظر داشته باشید در ایران امروز چنین شرایطی به وجود نیامده است که با تاکتیکهای رفیق لنین در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ مطابقت نماید و شرایط مورد نظر را ایجاد کند. البته شما می‌توانید در هنگام استقرار نیروهای شوروی در ایران برای تحقق خواسته‌های انقلابی مردم خودتان به موفقیت‌هایی امیدوار باشید لیکن با وضعیت فعلی، ما نمی‌توانیم نیروهای خودمان را در خاک ایران نگه‌داریم زیرا وجود ارتش ما در ایران به اساس سیاست نجات‌بخش اتحاد شوروی در آسیا

و اروپا لطمه می‌زند و آن را متزلزل می‌سازد.

انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها به ما می‌گویند: اگر نیروهای شما مجازند در ایران بمانند پس چرا انگلیسی‌ها در مصر و سوریه، اندونزی و یونان و نیروهای آمریکا در چین، ایسلند و دانمارک نمانند؟ به این دلایل ما مصمم هستیم نیروهای خودمان را از ایران و چین بیرون بکشیم تا به دست انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها بهانه ندهیم تا بتوانیم فعالیت‌های رهایی بخش را در مستعمرات آنها وسعت داده و سیاست رهایی بخش خودمان را بهتر اجرا کنیم.

رفیق پیشه‌وری! شما به مثابه یک نفر انقلابی می‌توانید درک کنید که ما جز این راه دیگری در پیش نداریم، پس با توجه به نکات فوق و با در نظر گرفتن وضع موجود در ایران به نتایج زیر می‌رسیم: ۱- در ایران بحران عمیق انقلابی وجود ندارد. ۲- ایران با دشمن خارجی جنگ نمی‌کند. ۳- اوضاعی که موجب تضعیف نیروهای ارتجاعی گردد، پیش نیامده است. ۴- شرایط یک کشور شکست خورده از جنگ در ایران حاکم نیست.

مع‌الوصف تا هنگامی که ارتش سرخ در ایران است شما می‌توانید در آنجا مبارزات دموکراتیک را گسترش دهید اما در هر حال نیروهای ما باید از ایران خارج شوند.

من از شما می‌پرسم ما در ایران چه منافعی داریم؟ ما در ایران مناقشات حکومت، مقام و ادارات و سازمانهای مرتجع انگلوفیل هستیم و با در نظر گرفتن این‌که قوام‌السلطنه بارها سیاست ارتجاعی به ایران اعمال کرده و امروز به منظور توجیه سیاست خود و دولتش مجبور است بعضی اقدامات اصلاحی انجام دهد و برای خود در محافل دموکراتیک موفقیتی کسب کند سؤال این است در این صورت تاکتیک ما چه خواهد بود؟ به نظر من برای این‌که از این مناقشات استفاده کرده و به مسایل پشت پرده پی ببریم باید به قوام کمک نماییم و انگلوفیلها را منزوی کنیم و برای بسط دموکراسی در ایران پایگاهی به وجود بیاوریم، ما اینها را برای شما صلاح و مصلحت می‌دانیم. البته تاکتیک‌های دیگری نیز هست به همه چیز تف کردن و پیوندهای موجود با قوام را قطع کردن، تحکیم موقعیت ارتجاع و پیروزی انگلوفیلها را تضمین کردن است. البته این را نمی‌توان تاکتیک نامید، بلکه حماقت بوده و در واقع به منزله خیانت به مردم آذربایجان و دموکراسی ایران است.

رفیق پیشه‌وری! اطلاع یافته‌ایم که شما گفته‌اید که ابتدا شما را به آسما می‌بریم و سپس در روی زمین غلطانده، پرت و رسوا می‌کنیم. اگر این گفته شما حقیقت داشته باشد باعث تعجب خواهد بود. مگر چه اتفاقی افتاده است؟ ما در اینجا تدابیر انقلابی خاصی که برای هر فرد انقلابی روشن است به کار برده‌ایم. در شرایط موجود ایران و در موقعیت فعلی برای تأمین خواسته‌های شناخته شده نیروهای انقلابی تجاوز از حداقل خواسته‌ها ایجاد خطر می‌نماید.

ضمناً برای ترغیب دولت [قوام] به اعمال تسهیلات، لازم بود که متقابلاً امکاناتی در اختیار

گذاشته شود که بدون این امر امکان خیزش به جلو مقدور نمی‌باشد. شما در وضع فعلی ایران می‌توانستید صاحب امکاناتی باشید که حکومت قوام را وادار به سقوط نمایید. قانون جریانات انقلابی چنین حکم می‌کند و اما درباره شما هیچ‌گونه رسوایی صورت نگرفته است. خیلی عجیب است که شما فکر می‌کنید ما می‌توانیم باعث رسوایی شما شویم برعکس اگر شما عاقلانه رفتار نمائید در سایه مساعدت معنوی وضع فعلی آذربایجان را می‌توانید حفظ کنید. آن موقع برای شما در خاورمیانه به عنوان پیشاهنگ جنبش دموکراتیک مردم آذربایجان و ایران دعای خیر به ارمغان خواهد آمد.»

## سند ۳۶

توضیح مترجم: این سند به شرح دیدارهای پیشه‌وری با افراد مختلف در تبریز می‌پردازد این دیدارها در اوضاع بحرانی پیش آمده پس از خروج قوای شوروی از ایران صورت گرفته و هدف پیشه‌وری جذب کمک‌ها و همکاری با گروه‌های مختلف در ایران برای مقابله با حمله احتمالی تهران به تبریز است. نامه فوق سری بوده و از تبریز از سوی سه تایی‌های عوامل روسی در تبریز یعنی ژنرال آتاکیشی اف، ابراهیموف، حسنوف فرستاده شده است.

فوق سری

یادداشت

گزارش تلگراف آتاکیشی اف، ابراهیموف و حسنوف از تبریز.

در روز ۹ آوریل / ۲۰ فروردین ۱۳۲۵ پیشه‌وری با جمشید کشاورز، که به درخواست برادرش (فریدون کشاورز، دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران) از تهران به تبریز آمده بود دیدار کرد کشاورز می‌خواست بداند که: آیا کامبخش یا هر نماینده‌ای از حزب توده را به تبریز احضار کرده؟

پیشه‌وری توضیح داد که او علاقه‌مند به کار با حزب توده بود و آرزو داشت با یکی از نمایندگان حزب توده دیدار کند و کامبخش در این زمینه حضور داشت.

علاوه بر این، جمشید کشاورز علاقه‌مند بود بداند که آیا پیشه‌وری موافقت خواهد کرد که مذاکره دولت ملی فرقه با دولت تهران با مشارکت نمایندگانی از حزب توده باشد؟ که پیشه‌وری پاسخ مثبت داد.

در روز ۹ آوریل، پیشه‌وری با خانم (راضیه) ابراهیم‌زاده، یکی از رهبران اتحادیه کارگری ایران که از مازندران وارد شده بود، دیدار کرد ابراهیم‌زاده از طرف سازمان‌های کاری مازندران آمادگی خود را برای کمک و حمایت از مردم آذربایجان ابراز کرده است. او همچنین در مورد حادثه‌ای صحبت کرد که در محل فیروزکوه رخ داده که در آن، ژاندارم‌ها یک کارگر را لخت کرده و اموالش را دزدیده بودند و در پاسخ به آن، کارگران، گروه ژاندارم‌ها را خلع سلاح کردند و فقط بعد از دریافت دستورات از کمیته مرکزی تهران سلاح‌های آنها را پس دادند.

در تاریخ ۸ آوریل، کنسول‌های انگلیسی و آمریکایی در تبریز از طریق تلفن از پیشه‌وری درخواست ملاقات کردند. پیشه‌وری به کنسول بریتانیا در تاریخ ۱۰ آوریل در ساعت ۱۰:۰۰ و به کنسول آمریکا در ساعت ۵ بعد از ظهر وعده ملاقات داد. ما متن مکالمه را گزارش خواهیم کرد.

امضا شده: وزیر امنیت ملی جمهوری آذربایجان/یمیلیانف

۱۰ آوریل ۱۹۴۶ شماره ۲۱۹/۱۱۰۵

## سند ۳۷

توضیح مترجم: این گزارش در ۱۲ آوریل ۱۹۴۶م/۲۳ فروردین ۱۳۲۵. از ایران از سوی ابراهیموف، حسنوف، آتاکیشی یف خطاب به باقروف (دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان) نوشته شده و مربوط به بعد از توافقنامه شوروی و ایران است که بر اساس آن، شوروی نیروهای نظامی خودش را در ازای امتیازات نفتی از ایران خارج می‌کند و این نامه به اوضاع آذربایجان و تحرکات کشورهای امپریالیستی پس از توافقنامه ایران و شوروی می‌پردازد...

کپی [تلگراف] از تبریز

به رفیق میرجعفر باقروف صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان

توافقنامه اتحاد جماهیر شوروی و ایران و مسئله آذربایجان که توسط چندین محافل خارجی مطرح شده و به طور غیرقانونی در شورای امنیت بحث و مطرح شده بود، پس از اینکه مذاکرات بین دو دولت در مسکو آغاز شد و در تهران ادامه یافت و سرانجام به توافقنامه بین شوروی و ایران منجر شد تاثیر مطلوبی بر وضعیت سیاسی در جهان بجا گذاشته.

با این توافق، دولت شوروی نشان داده است که برای مدت طولانی در حفظ صلح و امنیت در کل دنیا علاقمند است. اما در مقابل، بریتانیا و چندین محافل امپریالیستی دیگر، در مورد توافق شوروی و ایران به عنوان یک بهانه مناسب برای خود، به دست آورده و ذهن خود را مشغول افشای اتحاد جماهیر شوروی به عنوان کشوری که اهداف تهاجمی و تضعیف استقلال و آزادی ملت های کوچک در سر می‌پرورند.

آنها با استفاده از مطبوعات و رادیو تبلیغات ضد شوروی را رها کرده و در تلاشند تا خود را به عنوان مدافعان واقعی ملت های کوچک تحمل کنند و در عین حال توجه مردم جهان را از جنایاتی که در یونان، مصر و هند مرتکب می‌شوند منحرف سازند. در زمانی که مذاکرات میان دولتهای شوروی و ایران ادامه داشت، محافل امپریالیستی و همکارانشان هرچند این موجودیت مذاکرات را انکار کرده و زنگ خطر را اعلام می‌کردند که نیروهای شوروی بدون هیچگونه عذر و بهانه میخواهند در ایران باقی بمانند.

محافل امپریالیستی با کمک رهبران ایران با طرح مسأله شوروی-ایران به عنوان یک درگیری که صلح و امنیت جهان را تهدید می‌کند، آن را به شورای امنیت کشانده‌اند. اما اینک، توافقنامه شوروی-ایران منتشر شده که نشان داده است که تمام سر و صدا و تبلیغات آنها در مورد موضوع شوروی و ایران دروغ و نقض قوانین بین‌المللی بوده است، چرا که مذاکرات بین دو دولت هرگز قطع نشده بوده. توافقنامه اتحاد جماهیر شوروی و ایران خط مشی دروغگوینان و دورویی امپریالیست‌ها و محافل ارتجاعی را بازتاب می‌دهد. کل جهان می‌داند که دولت

شوروی، که به طور صحیح دموکراتیک است و همواره مدافع وفادار حقیقی استقلال و آزادی ملت‌های کوچک است.

دولت شوروی مانند کشورهای استعمارگر هرگز از کشورهای کوچک آزادیخواه سوءاستفاده نکرده و آنها را فریب نداده، اما برعکس به آنها احترام و از حقوق‌شان دفاع می‌کند.

محافل امپریالیستی با دامن زدن به تبلیغات علیه اتحاد جماهیر شوروی تلاش می‌کنند تا مردم جهان را به یک جنگ خونین جدید سوق دهند. اما دولت روسیه با امضای توافقنامه با ایران، نشان داد که هیچ چیز جز دوستی متقابل مردم و وجود امنیت آنها را نمی‌خواهد. آنها دوباره علاقه شدید خود را به تقویت دوستی و امنیت سازمان یافته نشان دادند، اما کسانی که تنها کلمات راجع به حفاظت از منافع ملت‌های کوچک را بر زبان می‌رانند، نشان داده‌اند که اعمال آنها با ادعایشان مطابقت ندارد. آنها، امپریالیست‌ها و مرتجعانی هستند که خصوصیات مردمی جنبش آزادی آذربایجان را انکار می‌کنند و به هر طریقی تلاش می‌کنند تا ثابت کنند که این جنبش ملهم از عوامل بیرونی است. اینها [آنها] می‌خواهند جنبش آزادیبخش ملی مردم آذربایجان را سرکوب کنند و آنها را برای همیشه به عنوان برده در کنترل خود نگهدارند. اکنون، پس از امضای توافقنامه اتحاد شوروی و ایران، مشخص شده است که جنبش آذربایجان توسط مردم آذربایجان ایجاد شده است و با هیچ یک از سیاست خارجی مرتبط نیست.

در حال حاضر تمام جهان متقاعد شده است که دولت شوروی هیچ ادعای ارضی نسبت به آذربایجان و دیگر کشورها ندارد. جنبش آزادیبخش در آذربایجان شبه انقلابی نیست که الهام گرفته از بریتانیا در هند و دیگر کشورها باشد. اگر بریتانیا چنین فکر می‌کند، تنها به این دلیل است که همه چیز را با استانداردهای خود اندازه می‌گیرد. با توجه به موضوع ایران و آذربایجان، ما از روز اول اعلام کردیم که اهداف ما محدود به حمایت از آزادی آنها در چارچوب مرزهای ایران است. ما گناهکار نیستیم اگر عناصر ارتجاعی و خصمانه شایعات غلطی را به ما تحمیل می‌کنند که با نیات ما مطابقت نمی‌کند اما آرزوهای ما همواره محدودیت‌های خود را داشتند و ما برای مذاکره با دولت تهران در مورد خواسته‌های جنبش آذربایجان آماده بودیم. با این وجود، دولت تهران درخواست‌های مردم آذربایجان را نادیده گرفته و نمی‌خواست سیاست ارتجاعی خود را رها کند.

جنبش آذربایجان با تلاش‌های قهرمانانه مردم و عزت نفس سربازانش، قدرت ارتش را درهم شکسته و آزادی خود را به دست آوردند و دولت ملی خود را بر پایه‌ی یک حقیقت دموکراتیک تأسیس کردند. و اگر دولت فعلی تهران بخواهد دموکراتیک باشد، ما دوباره آماده مذاکره با آنها هستیم. اگر رهبران دولت ایران قصد مذاکره را براساس دموکراسی معتبر و احترام به آزادی ملی مردم آذربایجان آغاز کنند، ما واقعا برای حل و فصل دوستانه تمام اختلاف‌هایمان

آماده هستیم. اما در انجام این کار آنها باید به یاد داشته باشند که مردم ما، با اهدا خون خود آزادی خود را بدست آورده و به هیچ وجه دیگر تحت سلطه قرار نمی گیرند. ما همیشه آماده دفاع از [ملی] حکومت ملی مان هستیم و در صورتی که بخواهند مشکلی بتراشند بدون تردید پیروزی از آن ماست و باید یک بار و برای همه به خاطر داشته باشید که مردم آذربایجان دیگر از دوستی ظاهری [و] آزادی فریبده خسته شده اند.

دیگر غیرممکن است که مردم آذربایجان را متوقف کرده و دستور دهند که آنها دیگر با زبان مادری خود ننویسند، یا دیگر به فکر منافع خودشان نباشند. مردم آذربایجان باید به زبان مادری خود صحبت کنند، بنویسند [و] بخوانند. آنها قاطعانه از منافع ملی خود دفاع می کنند، نشان می دهند که آنها زندگی می کنند و به عنوان یکی از مردم با استعداد جهان زندگی می کنند. این اعتقاد کلیدی برای حل همه اختلافات است، زیرا تمام تلاشی که علیه این عقیده انجام می شود، به شکست رسیده است. ما مدت زیادی در ایران زندگی کردیم، آنها دیگر نگرش بی رحمانه و ناعادلانه دولت ایران را تحمل نخواهند کرد. چرا که آنها آزادی خود را برای این امر به راحتی به دست نیاورده اند. برای ما مسئله آذربایجانی مسئله افتخار و غرور است.

مرگ بخاطر افتخار و شرف، میراث مقدس پیشینیان ما بوده. ما می میریم، اما با افتخار می میریم اما لکه ننک را نمی پذیریم.

ابراهیموف، حسنوف، آتاکیشی اف

۱۲ آوریل ۱۹۴۶

## سند ۳۸

توضیح مترجم: با خروج نیروهای شوروی از ایران، پیشه‌وری ترسیده و در صدد ارتباط با حزب توده و نیروهای دمکراتیک و تشکل‌های دیگر در ایران برمی‌آید. در ۷ آوریل باقروف در جلفای شوروی با پیشه‌وری گفتگوی مهمی انجام می‌دهد و پیشه‌وری را راضی به تمکین نسبت به وضعیت جدید پس از توافق قوام با استالین می‌کند. در این نامه، باقروف به شرح این دیدار می‌پردازد. او همچنین، جلسات جداگانه پیشه‌وری با نمایندگان حزب توده و کنسول‌های انگلیس و آمریکا در تبریز و علل احضار کامبخش به تبریز از سوی پیشه‌وری را توصیف می‌کند. به رفیق استالین. به رفیق مولوتف

من(باقروف) در تاریخ ۷ آوریل/۱۸ فروردین ۱۳۲۵ در جلفای شوروی با پیشه‌وری در حضور رفقا ابراهیموف، حسنوف، آتاکیشی‌اف و گلینسکی ملاقات و گفتگو کردم.

پیشه‌وری اعلام کرد که او وضعیت فعلی را درک می‌کند و بدون هیچ مشکلی همه جزئیات توافق بین اتحاد جماهیر شوروی و حکومت ایران را اجرا خواهد کرد وی همچنین اعلام کرد که فرقه دموکرات و حکومت ملی آذربایجان ایران به هیچ وجه سعی نخواهند کرد هیچ گامی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی بردارد.

در پاسخ به سوال من در مورد اینکه چرا برخی از اعضای حزب توده مانند کامبخش را از تهران به تبریز دعوت کرده بوده، پیشه‌وری پاسخ داد که او و رفقاییش متقاعد شده‌اند که قوام و همکارانش در حال تهیه دسیسه‌های بزرگی هستند و او و رهبران حزب توده در این نظر مشترک هستند که به محض خروج ارتش سرخ از ایران، حکومت ایران به کشتار جمعی نه تنها در آذربایجان بلکه در استان‌های دیگر ایران، دست خواهد زد. بنابراین او مجبور بوده با دیگر محافل و گروه‌های پیشرفته در ایران ارتباط برقرار کند تا نظرات خود را در مورد آنچه که در آینده اتفاق می‌افتد، مبادله کند.

در پایان گفتگو که در مورد امور آذربایجان بود کامبخش هم به این جلسه دعوت شده بود و در اواخر جلسه حضور پیدا کرد و گفتگو ادامه یافت. کامبخش تایید کرد که مرتجعین تهران تحت هدایت آمریکا و انگلستان پس از خروج ارتش شوروی از ایران، آماده فتنه و خونریزی در ایران می‌گردند. کامبخش ادامه داد که حتی دستگیری سیدضیالدین و مرتجعین دیگر تنها به منظور آماده کردن افکار عمومی در کوتاه مدت برای کشتار جمعی کارگران، دهقانان و سرکوبی سازمان‌های دمکراتیک است.

من(باقروف)از هر دو نفر آنها خواسته و هشدار دادم که نباید کوچکترین بهانه‌ای برای بحران‌سازی به مرتجعین بدهند.

پس از اینکه ما از هم جدا شدیم، پیشه‌وری در روز ۹ آوریل با جمشید کشاورز در تبریز دیدار



کرده، که جمشید کشاورز به درخواست برادرش، رئیس کمیته مرکزی حزب توده، از تهران آمده بود. [جمشید کشاورز] علاقه‌مند بود بداند که کامبخش و دیگر نمایندگان حزب کمونیست ایران بخاطر چی با پیشه‌وری دیدار کرده‌اند.

جمشید کشاورز از پیشه‌وری خواسته است آیا دولت ملی آذربایجان در مذاکره با دولت تهران اجازه خواهد داد نمایندگانی از حزب توده در این مذاکره مشارکت داشته باشند که پیشه‌وری به او جواب مثبت داده. پیشه‌وری همچنین دیدارهای مشابهی نیز با سایر نمایندگان سازمان‌های دموکراتیک از سایر استان‌های ایران داشته است.

در تاریخ ۱۰ آوریل ساعت، کنسول بریتانیا در تبریز (اوول) با پیشه‌وری دیدار کرد. اوول اعلام کرد که چند روز پیش کارگران وزارت امور داخله آذربایجان ملیت ارمنی تبعه انگلستان را که از تبریز عازم تهران بود بازرسی کرده و از او طلا و نقره‌جات گرفته‌اند. با توجه به اقدامات غیرقانونی کارکنان پلیس، (اوول) درخواست کرد برای بازگرداندن اشیاء مربوطه به صاحبش اقدام گردد پیشه‌وری پاسخ داد که، متأسفانه، از این اتفاق بی‌خبر بوده. و به او (اوول) اطلاع داد که مجلس ملی آذربایجان قانونی مبنی بر ممنوعیت صادرات ارز و طلا و نقره از آذربایجان تصویب کرده، اما وعده داد که اگر اشیاء قیمتی مذکور مغایر با قانون تصویب شده نباشد آنها را به صاحبش عودت خواهد داد.

علاوه بر این (اوول) گزارش داد که اغلب اعضای دیپلماتیک از تهران به تبریز می‌آیند، که روس‌ها این موضوع را می‌دانستند و بدون چک کردن و بازدید اسناد سری، به آنها اجازه ورود می‌دادند. با توجه به این واقعیت که در حال حاضر، پست‌های کنترل در نقاط مختلف در دست دولت ملی آذربایجان هستند، لذا با توجه به قوانین موجود در مورد مصونیت اعضای دیپلماتیک از بازرسی، درخواست می‌شود به پست‌های کنترل دستور داده شود تا دیپلمات‌های انگلیسی در زمان عبور، معاف از تفتیش و بازرسی گردند.

پیشه‌وری پاسخ داد چون فدائینی که در پست‌های کنترل حضور دارند و چرخشی بوده و زود زود عوض می‌شوند لذا کنسول باید در زمان آمدن هریک از دیپلمات‌ها، آنها را به دولت آذربایجان گزارش کند تا دستورات لازم در مورد ورود دیپلمات‌ها به ماموران پست‌های کنترل داده شود این گفتگو در همین جا پایان یافت.

در تاریخ ۱۰ آوریل در ساعت ۵ بعد از ظهر، کنسول آمریکا (روسو)، با پیشه‌وری دیدار کرد و اعلام نمود که در آذربایجان نظم و آرامش نقض شده است.

پیشه‌وری از سخن تند (روسو) ناراحت شده، از او پرسید که او چه دلایلی برای این ادعا دارد (روسو) پاسخ داد که چند روز پیش وقتی که او برای غذا خوردن به یک رستورانی رفته بود یکی از افراد محلی با دیدن او با یک هفت‌تیر در دست گفته: این انگلوساکسون‌ها را چه زمانی از

اینجا بیرون می‌کنیم؟

پیشه‌وری اشاره کرد که روشن است که اینکار توسط دشمن دولت ملی با هدف تحریک و ایجاد بحران صورت می‌گیرد و شما باید بلافاصله به پلیس اطلاع داده تا هویت این شخص مشخص گردد و تحت تعقیب قرار گیرد.

در مورد نظم در آذربایجان، پیشه‌وری گفت که همه می‌دانند که نظم در اینجا نمونه و بی-نظیر است می‌توانید فروشگاهها را باز بگذارید و هیچ اتفاقی نیفتد. اگر آذربایجان، نسبت به آمریکایی‌ها احساس نفرت می‌داشت، آنها می‌توانستند آن را به صراحت در متینگها و جلسات سخنرانی اعلام کنند اما چنین حقیقتی وجود ندارد.

علاوه بر این (روسو) خاطر نشان کرد که اگر چه این سوال مربوط به امور داخلی ایران است اما او علاقمند است بداند پس از توافق بین اتحاد جماهیر شوروی و ایران، روابط آذربایجان با تهران چگونه خواهد بود. پیشه‌وری پاسخ داد که مردم آذربایجان خواسته‌های خود و ارتباط خود با دولت ایران را در اعلامیه نشست مردم که بارها به شاه و نخست‌وزیر ایران و کنسولگری‌های خارجی تحویل داده و او نمی‌تواند چیزی بر آنها اضافه کند.

با توجه به مذاکرات دولت‌های ایران و روسیه، دولت ملی آذربایجان هرگز آنها را رد نکرده و نخواهد کرد، اما بر خواسته‌های طبیعی و مستدل مردم آذربایجان همچنان اصرار خواهد کرد. به عنوان نتیجه، (روسو) خواست بداند چرا به لباس‌های دوخته شده آمریکایی برای فروش در بازارهای آذربایجان اجازه داده نمی‌شود.

پیشه‌وری پاسخ داد ورود چنین کالاهایی به تبریز بر صنایع دستی داخلی ما تأثیر می‌گذارد و به صنعتگران ما آسیب می‌زند. اما دولت ملی خوشحال خواهد شد که یک صد دستگاه ویلز (جیب از آمریکایی) و هر تعداد لاستیک (برزنت) اتومبیل از آمریکا خریداری نماید. در پایان، پیشه‌وری اعلام کرد اگر مردم آمریکا به درستی در مورد وقایع آذربایجان مطلع شوند، آنها از حقوق قانونی و طبیعی آذربایجان حمایت خواهند کرد.

امروز، کنسولگری شوروی در تبریز، یک تلگراف از سفیر سادچیکف از تهران دریافت کرد که بر اساس آن، قوام اعلام کرده که دموکراتها در زنجان، مردم را وحشت زده کرده و شروع به حرکت دادن نیروهای مسلح خود در جهت روستای منجیل کرده‌اند.

به گفته پیشه‌وری، اعلامیه‌های کنسول‌های خارجی و قوام درباره عدم نظم و صلح در آذربایجان، عمداً و با هماهنگی همدیگر صورت می‌گیرد تا قبل از آغاز مذاکرات، نیروهای ایرانی به بهانه ایجاد نظم در آذربایجان، آماده برای سرکوب جنبش دموکراتیک آذربایجان گردند.

ماسلنیکف/امضا. م. باقروف/امضا

۱۲ آوریل ۱۹۴۶

## سند ۳۹

توضیح مترجم: این تلگراف را در ۱۴ آوریل ۱۹۴۶/۲۵ فروردین ۱۳۲۵ ش. باقروف به استالین فرستاده و درباره حملات خشونت‌آمیز به شهروندان شوروی و ایرانیان طرفدار شوروی در آذربایجان ایران پس از خروج نیروهای شوروی است.

مسکو به رفیق استالین

پس از تلگراف ما در مورد وضعیت آذربایجان جنوبی، نه تنها حقایق جدیدی از ضرب و شتم اعضای فعال حزب توده و ایرانیان طرفدار شوروی ثبت شده است، بلکه موارد ضرب و شتم و تحقیر شهروندان شوروی نیز صورت گرفته است.

در روز ۳۰ مارس / ۱۰ فروردین ۱۳۲۵. دو پلیس همراه با دو ایرانی مهندس بیکیشنوف، که در بخش نظامی ما در تبریز کار می‌کرد، کتک زدند. در روز ۸ آوریل / ۱۹ فروردین. یک گروه که در راس‌شان مالک یک کافه تبریزی قرار داشت بر گروهی از کودکان کارگران ما دست به خشونت زدند. همچنین دو پسر مورد ضرب و شتم قرار گرفتند که یکی از آنها پسر ژنرال کنسول ماتویوف بود و زن جوانی همراه آنها که دختر کاپیتان نوویکوف بود توسط هفت نفر مورد تجاوز قرار گرفت.

واقعیت‌های ناراحت کننده مشابه که در جهت بی‌اعتبار کردن نمایندگان ما رخ می‌دهد، توسط عناصر ارتجاعی و البته با مشارکت سرویس‌های اطلاعاتی خارجی سازماندهی می‌شوند. ظاهراً کارمندان کنسولگری ما این واقعیت را درک نمی‌کنند.

با توافق تیولنوف، مجرمان دستگیر و تحت نظارت در دفتر فرماندهی نظامی ما در تبریز نگهداری می‌شوند.

برای بررسی واقعیت تجاوز باند به هر طریقی، من توصیه می‌کنم که آن دسته از افرادی که دستگیر شده‌اند به جلفای شوروی منتقل شوند تا تحقیقات تحت نظارت ویژه انجام شود.

منتظر اوامرتان هستیم

کمیته مرکزی آذربایجان / باقروف

۱۴ آوریل ۱۹۴۶/۲۵ فروردین ۱۳۲۵

## سند ۴۰

توضیح مترجم: نامه‌ای از باقروف به استالین و مولوتف درباره قوام و مذاکراتش با دولت ملی آذربایجان و حضور سربازان مهاجم ایران که در ۲۰ آوریل ۱۹۴۶ / ۳۱ فروردین ۱۳۲۵. ارسال شده است.

به رفیق استالین

به رفیق مولوتف

پیشه‌وری و افراد ما از تبریز گزارش می‌دهند که به دلایلی قوام مذاکرات وعده داده شده خود را با رهبران دولت ملی آذربایجان ایران به تعویق انداخته است. در عین حال تمرکز شدید واحدهای نظامی بزرگ، ژاندارمری و نیروهای ویژه مجازات همچنان در مناطق قزوین، تکاب، سقر و سردشت ادامه دارد.

افزون بر این، از صبح روز ۱۷ آوریل ۲۸ فروردین، تهاجم نیروهای ایرانی از مناطق تکاب به شائین‌دژ و منطقه سقر تا بوکان آغاز شده.

برای چهار روز نیروهای ایران، با استفاده از توپخانه، خمپاره‌ها و اسلحه‌های سنگین، در حال جنگ با گروه‌های فدایی بوده‌اند. فدایی‌ها علیرغم متحمل خسارت سنگین، سرسختانه مقاومت کرده‌اند و به همین علت، نیروهای ایرانی قادر به حرکت به داخل سرزمین آذربایجان نشده‌اند. به نظر می‌رسد که قوام با این اقدامات، از یک سو می‌خواهد توانایی‌های دفاعی دولت ملی آذربایجان را بررسی کند و از سوی دیگر، نیروهای ارتجاعی را برای ایجاد ناامنی در داخل آذربایجان تحریک کند.

پیشه‌وری از سفیر ما در تهران می‌خواهد که از دولت ایران توقف عملیات نظامی که خواسته و آغاز مذاکرات بین فرقه دمکرات و تهران را برای حل و فصل مسئله آذربایجان ایران تسریع کند؟.

در عین حال، اگر شرایط ایجاب کند پیشه‌وری می‌خواهد برای ادامه مقاومت سازمان یافته در مقابل نیروهای ایران، گردان‌های مردمی و شبه نظامی تشکیل دهد.

ما اجرای دستورالعمل‌های شما را از رفیق سادچیکف درخواست می‌کنیم. و از او می‌خواهیم نسبت به توقف عملیات نظامی و شروع فوری مذاکرات برای حل مسالمت‌آمیز مساله آذربایجان، به قوام تاکید کند.

میرجعفر باقروف/امضا ی.ی.ماسلنیکف/امضا

ارسال ۲۰ آوریل ۱۹۴۶ / ۳۱ فروردین ۱۳۲۵.

## سند ۴۱

توضیح مترجم: این نامه ۲۲ آوریل ۱۹۴۶م/۲ اردیبهشت ۱۳۲۵. از سوی باقروف به استالین و مولوتف نوشته شده و در مورد افکار عمومی نسبت به سفر قوام به مسکو و مذاکرات بین ایران و شوروی است همچنین در زمینه ایجاد بانک در آذربایجان ایران سخن رفته است...

رفیق استالین

رفیق مولوتف

افکار عمومی آذربایجان ایران در حال حاضر بر روی مساله سفر قوام به مسکو تمرکز دارد. محافل مرتجع امید زیادی به این دارند که قوام در مذاکرات خود بتواند به توافق با مسکو برای پایان دادن به جنبش دموکراتیک در آذربایجان دست یابد. اما توده اصلی مردم و حامیان دموکراسی، هر چند ابراز اعتماد می کنند که اتحاد جماهیر شوروی فرصتی به قوام برای سرکوب منافع جنبش دموکراتیک آذربایجان نخواهد داد، با این وجود برخی اعلام خطر می کنند.

اما خود اعضای فرقه دموکرات، با شناختی که از قوام در گذشته به عنوان سرکوبگر جنبش دموکراتیک در ایران دارند نگرانی هایی از خود نشان می دهند آنها می ترسند که قوام بتواند اعتماد اتحاد جماهیر شوروی را به دست آورد. آنها قوام را به عنوان سرکوبگر جنبش های دموکراتیک ایران در گذشته می دانند زمانی که جنبش ملی انقلابی در آذربایجان در زمان مشروطیت در ۱۹۰۸م. سرکوب شد و رهبر مردم آذربایجان، ستارخان، کشته شد، قوام وزیر امور داخلی بود. همچنین، زمانی که در سال ۱۹۲۰م. جنبش آزادی ملی در گیلان سرکوب گردید و رهبر جنبش، کوچک خان کشته شد، قوام در قدرت بود.

مخصوصا لازم است توجه ویژه ای بر طبقه بازرگان داشته باشیم که هر چند دولت ملی آذربایجان برای انجام تجارت خارج از مرزهای آذربایجان ایران به آنها اجازه داده است اما تا اکنون در وضعیت فعلی آنها هیچ گونه فعالیتی نشان نداده اند.

سفارشات لازم داده شده تا از طریق رهبران جنبش دموکراتیک هر گونه شک و ناامیدی از آینده را در آنها از بین ببرند.

پیشه وری، در گفتگو با رفیق لیزین نماینده تجارت ما در ایران اعلام کرد که دولت ملی آذربایجان قصد دارد از دفتر تجاری نمایندگی وسایل نقلیه، فرآورده های نفتی، کاغذ و دیگر کالاها را خریداری کرده و در مقابل، قالی، نان و دخانیات را که دولت دارد و همچنین از طریق تجار، بادام، گوشت، کره، پشم و میوه خشک را بفروشد.

لیزین پیشنهاد کرد که دولت ملی آذربایجان، نقاط تجاری دولتی را در تبریز و شهرهای دیگر باز کند تا تجار را مجبور به برخی فعالیت های تجاری بکند.

پیشه وری به ما گزارش داد که دولت ملی در حال حاضر بیش از ۳ میلیون تومان پول در

دسترس دارد اما آنها فکر نمی‌کنند که آنها بتوانند فعالیت بانک ملی ایران را با این وجوه از سرمایه ادامه دهند، زیرا بانک دارای بدهی بسیار زیادی است. دولت ملی قصد دارد برای این صندوق‌ها، بانک ملی جدید آذربایجان را باز کند و از روسای بانک ایران و روس درخواست می‌کند با مشاوره و رایزنی‌های مناسب به آنها کمک کنند. ما سفارشات شما را از طریق کانال «کمیساریای مردمی تجارت خارجی» به رئیس «بانک ایران\_روسیه» در تهران برای ارائه مشاوره لازم در سازماندهی یک بانک جدید برای دولت ملی آذربایجان درخواست می‌کنیم.

باقروف/امضا

ماسلنیکف/امضا

۲۲ آوریل ۱۹۴۶

## سند ۴۲

توضیح مترجم: در چهار آوریل ۱۹۴۶ در تهران بین سفیر شوروی و دولت قوام در خصوص نفت، قراردادی امضا شد که قرار بود این قرارداد از سوی مجلس ایران حداقل در عرض هفت ماه تصدیق گردد. پس از خروج نیروهای شوروی از ایران قاضی محمد رهبر کردها با مامور کنسولگری آمریکا در تبریز وارد گفتگو شده که این گفتگو توسط جاسوسان روسی در ایران کشف شده و میرجعفر باقروف و ماسلنیکف متن گفتگو را به استالین فرستاده‌اند:

F № 1, siy. № 89, iG № 112

به رفیق استالین

قاضی محمد رهبر کردستان ایران در ۲۵ آوریل ۱۹۴۶ با مامور موقت کنسولگری آمریکا در تبریز دیدار و گفتگو کرده چکیده صحبت‌هایشان را می‌فرستیم:

کنسول: در ارومیه اتباع آمریکایی ما زندگی می‌کنند در صورت هرگونه جنگ و قیام اگر در ارومیه رخ دهد من حفظ جان آنها را از شما خواهش می‌کنم.

قاضی محمد: هیچ خطری متوجه ارومیه و اتباع آمریکایی وجود ندارد در ارومیه آذربایجانی‌ها، آسوری‌ها، ارامنه و کردها مانند یک خانواده متحد زندگی می‌کنند و هیچ اختلافی بین آنها وجود ندارد. من به شما قول می‌دهم که هیچکس نمی‌تواند خدشه‌ای و اختلافی بین ما بیندازد و ما اجازه نخواهیم داد که کسی بر دوستی ما خللی وارد کند.

کنسول: قبل از جنگ در مورد مشکلات بوجود آمده نمایندگان خودشان را به آمریکا می‌فرستادند اما چه شده است که در حال حاضر نمایندگان کرد به آمریکا مراجعت نمی‌کنند؟

قاضی محمد: ما نمایندگان کردستان ایران تنها با کردهای خودمان سروکار داریم و با کردهای ترکیه، عراق و سایر کردها کاری نداریم. اگر شما به عنوان نماینده ایالات متحده آمریکا طالب نمایندگان ما هستید ما این دعوت را قبول کرده و نمایندگان خود را با جان و دل به آمریکا خواهیم فرستاد.

کنسول: شما البته می‌توانید نمایندگان خود را به آمریکا بفرستید اما نه برای مسایل خاص، چرا که کردستان یک دولت نیست. قوام السلطنه نمایندگانی به آذربایجان فرستاده است آیا حکومت تهران نمایندگانی نیز برای دیدار با شما کردها فرستاده است؟

قاضی محمد: ما از تهران انتظار هیچ نماینده‌ای نداریم البته احتیاجی هم بر آن نداریم آذربایجانی‌ها و کردها خلق واحدی هستند و یک خانواده هستند و آذربایجانی‌ها می‌توانند با نمایندگانی که از تهران آمده‌اند در مورد امور ما نیز اگر مصلحت بدانند صحبت کنند.

کنسول: نظراتان در مورد مسائل و گفتگوهای بین آذربایجانی‌ها و نمایندگان تهران چیست؟  
قاضی محمد: من مطمئن هستم که این گفتگوها مثمرتر خواهد بود چون خلق‌های

آذربایجان و کردستان چیز زیادی از حکومت ایران نمی‌خواهند و خواهان جدایی از ایران نیستند ما نیز مثل دیگر خلق‌های ایران از رژیم فعلی راضی نیستیم اگر قوام به آنچه می‌گوید عمل کند و اگر واقعا انسان دمکراتیکی باشد در آن صورت به مطالبات قانونی آذربایجان پاسخ مثبت خواهد داد.

کنسول: من از اینکه شما در ماشین جیب تولیدی آمریکا سوار شوید اعتراض نمی‌کنم اما کردها کدام را ترجیح می‌دهند ماشین ما یا اسب‌ها را؟

قاضی محمد: اینکه کردها کدام را ترجیح می‌دهند برایتان کاملا روشن است آمریکا از نظر تکنیکی کشور پیشرفته‌ایست اما تاکنون شما حتی یک ماشین نیز به ما نبخشیده‌اید شما اول به ما ماشین بدهید بعد سوال کنید.

کنسول: من فکر می‌کنم شما این ماشین‌ها را از قشون ما که ایران را ترک کرده خریده‌اید. قاضی محمد: ماشین‌ها را ما در تهران با پول خریده‌ایم ما می‌دانیم که آمریکا کشور دمکراتیکی است خودتان طرفدار دمکراسی و مدافع خلق‌های کوچک هستی انگلستان نیز خود را کشور دمکراتیکی می‌داند اما برای ما کردها روشن نیست که چرا انگلیسی‌ها در اظهاراتشان که از رادیو لندن پخش می‌گردد وجود ما را تهدیدی برای صلح دانسته و خواهان نابودی ارگان‌های ماست ما هرگز چنین اظهاراتی را از زبان یک کشوری که خود را دمکرات می‌نامد نمی‌توانیم درک کنیم شاید شما بتوانید برای ما این مسئله را روشن کنید.

کنسول: ما آمریکاییان نمی‌توانیم آنچه از رادیوی کشورهای خارجی پخش می‌گردد توضیح دهیم علاوه بر این، ما نمی‌توانیم در امور داخلی کشورهای دیگر مداخله کنیم.

قاضی محمد: ما کردها حس نمی‌کنیم که کشورهای بزرگی مثل آمریکا، روسیه و انگلستان به ما نزدیک هستند ما از شما خواهش می‌کنیم که به ما کمک کنید تا مثل مردم آمریکا آزاد و زندگی دمکراتیکی داشته باشیم ما هم می‌خواهیم مثل مردم آمریکا بدون اسارت زندگی کنیم، ما نیز می‌خواهیم خلق کرد را بسوی ترقی سوق داده و از عقب ماندگی نجات یافته و مانند کشورهای پیشرفته باشیم.

کنسول: افسوس که ما آمریکاییان از وضعیت کردها و زندگیشان هیچ اطلاع نداریم اگر اعتراض نداشته باشید ما پس از بازگشت کنسول از تهران ظرف سه هفته با شما دیدار کنیم.

قاضی محمد: ما آمدن هیچکس را به کردستان ممنوع نمی‌کنیم شما اگر می‌خواهید بدانجا بیایید بفرمایید تشریف بیاورید.

م.ج. باقروف ی.ی. ماسلنیکوف

۲۷ آوریل ۱۹۴۶ / ۳ اردیبهشت ۱۳۲۵



### سند ۴۳

توضیح مترجم: نامه‌ای که در زیر آورده می‌شود از طرف میرجعفر باقروف خطاب به استالین نوشته شده و راجع به تخلیه ایران از سوی ارتش سرخ و حال و هوا و واکنش‌های مردم آذربایجان، کردها، حکومت ایران و دولت‌های آمریکا و انگلستان می‌باشد:

F № 1, siy. № 89, iG № 112

به رفیق استالین

خروج ارتش ما از ایران واکنش‌های متفاوتی در بین توده مردم، عناصر ارتجاعی و طرفداران انگلستان پدید آورده است.

روستاییان، کارگران، روشنفکران و تمامی عناصر دمکراتیک از اینکه قشون ما ایران را ترک می‌کنند احساس تاسف می‌کردند. این مردم از اول پیش‌بینی می‌کردند که پس از خروج ارتش سرخ از ایران، نیروهای ارتجاعی هجوم خواهد آورد و در نتیجه، برای آینده جنبش دمکراتیک نگران و ناراحت بودند اما با اینحال، در بین اهالی و رهبران دمکراتیک تردیدی در مبارزه پیش نیامده و روحیه‌شان را از دست نداده‌اند.

در شهرهای آذربایجان در جاهایی که ارتش ما مستقر بوده مراسم جشن و سرور جهت بدرقه ارتش سرخ برگزار کرده آنان در شهرهای بزرگ آذربایجان مانند اردبیل، مراغه، خوی و زنجان در زمان خروج سربازان ما، خانه‌ها و مغازه‌های خود را با پرچم‌های ایران و روسیه، تصاویر رفیق استالین، قهرمانان شوروی، قهرمانان ارتش سرخ و فرماندهان تزیین کرده بودند. در شعبه‌های محلی انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی، تمامی طبقات اجتماعی شرکت کرده و در خصوص خروج ارتش سرخ از ایران مراسم برگزار کرده بودند. در این گردهمایی‌ها، کارگران، اتحادیه‌های کارگری و نمایندگان سازمان‌های دمکراتیک، روشنفکران و تجار سخنرانی‌های پر احساسی ایراد کرده و قدردانی اهالی را نسبت به ارتش سرخ نشان داده و هدایایی را تقدیم می‌نمودند. در مراسم بدرقه، حضور گسترده زنان آذربایجانی جلب توجه می‌کرد که چنین منظره‌ایی تاکنون هیچوقت در اوضاع و احوال ایران دیده نشده بود.

بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر در شهر تبریز در این مراسم شرکت کرده بودند چند روز قبل از خروج ارتش ما از پادگان تبریز، هر شب انجمن فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی، جامعه آرامنه، شورای شهر و شخصیت‌های متنوع اجتماعی جلسات و مراسم‌های جداگانه‌ای برگزار کردند، روزنامه‌های جدید و مترقی در خصوص نقش و اهمیت ارتش سرخ به عنوان یک ارتش نجات‌بخش و حامی مردم آذربایجان قلمفرسایی کرده و بر رفتار دوستانه نمایندگان ارتش سرخ با مردم آذربایجان تاکید کرده بودند.

در پنجم ماه می/۱۵ اردیبهشت، وقتی ماشین‌های نظامی ما با غرور از کوچه‌های مرکزی

تبریز می‌گذشتند زنان و مردان به ماشین‌ها نزدیک شده دستپاچه‌شان را بلند کرده با چنین سخنانی با آنان وداع می‌کردند: برای چه می‌روید؟ چرا ما را ترک می‌کنید؟ برای تان زندگی طولانی آرزو می‌کنم. و پس از اینکه آخرین ماشین رد می‌شد مردم بدنبال ماشین دویده فریاد می‌زدند: «خبر پیش دوستان خوب»، «ما را فراموش نکنید»، «به امید دیدار»... برای بدرقه ارتش سرخ، رهبران و نمایندگان با نفوذ مردم کرد از کردستان شمالی به تبریز آمده بودند.

نمایندگان غیر رسمی تهران در مورد آنچه در آذربایجان رخ داده می‌گویند که قوام هیچوقت راضی به مطالبات نمایندگان آذربایجان نخواهد شد در روزهای نزدیک، حکومت پیشه‌وری نابود خواهد شد انگلیسی‌ها در این اواخر، تمامی عملکردهای دولت ملی آذربایجان را از نزدیک تعقیب می‌کند و قوانین مصوب و دستورات فرقه دمکرات را فرا می‌گیرد و در این اواخر، آنها متن سازشنامه‌ای که بین آذربایجانی‌ها و کردها منعقد شده به زبان خودشان ترجمه کرده و به تهران فرستاده‌اند. در این روزها «یول» کنسول انگلستان بدرخواست تهران، بیوگرافی شیخ محمد خیابانی را جمع کرده و فرستاده بودند (شیخ محمد خیابانی در بین سالهای ۱۹۲۰الی ۱۹۲۱ به عنوان رهبر حرکات دمکراتیک در آذربایجان شناخته شده و از طرف ارتجاع کشته شده است).

کنسول‌های آمریکا و ترکیه در هفته، چندین بار در تبریز به دیدن کنسول انگلستان می‌روند، آنان در ارتباط با مسائل آذربایجان، دیدگاه‌های خود را به اشتراک می‌گذارند و به مانند حکومت خود عمل می‌کنند. «یول» کنسول انگلستان به عنوان مشاور ارشد کنسول‌های دیگر عمل می‌کند و در تمام میهمانی‌هایی که کنسول انگلستان به کمک کارمندان کنسولگری صورت می‌دهد علاقه‌مندی خود را به خروج ارتش سرخ از ایران نشان می‌دهد در پایان ماه آوریل روزنامه «قیام ایران» که وابسته به اقمار انگلستان بوده فردی بنام صدری یا علی‌اکبر رضوی که برادر سردبیر روزنامه فوق بوده به رشت آمده و بر علیه نامزدهای مجلس که طرفدار شوروی بوده‌اند به فعالیت و تبلیغات پرداخته‌اند افرام ذکر برای پرداخت هزینه تبلیغات به نفع انگلستان در بانک انگلیسی شعبه رشت یک حساب جاری بنام یک تاجر مرتجع باز کرده‌اند.

بر اساس برخی اطلاعات، معاون نظامی ارتش آمریکا در تبریز می‌خواهد کاپیتان گاگارین روسی به هر نحوی از کردستان برود او بارها برای رفتن به کردستان به مقامات محلی مراجعه کرده و درخواست ورقه عبور کرده اما این مراجعات او بی نتیجه بوده است او در تبریز با چند نفر از افراد بومی با نفوذ دیدار کرده و در باره خروج ارتش شوروی از ایران و بدتر شدن روحیه فرقه دمکرات صحبت کرده و گفته است که مقامات فرقه دمکرات باید پس از خروج قوای شوروی زبانی مشترک برای گفتگو و روابط صلح‌آمیز با دولت ایران پیدا کنند و در غیر این صورت باید

برای دفاع از استقلال خود به مقابله مسلحانه روی بیاورند.

در هفتم ماه می/هفدهم اردیبهشت. گاگارین در تبریز با قاضی محمد دیدار کرده و سوالات زیر را از او پرسیده است:

۱. برای آشنایی با معیشت کردها آیا قاضی محمد با آمدن او به کردستان مخالفت نمی‌کند؟
۲. سلاح‌های آمریکایی و سلاح‌های کمری که در دست افسران کرد است آیا از روس‌ها نگرفته‌اند؟

۳. آیا قاضی نمی‌خواهد به آمریکا برود؟

قاضی محمد به سوالات فوق چنین جواب داده:

۱. اگر حکومت ملی آذربایجان با آمدن گاگارین رضایت دهد ما مخالفتی با آمدن گاگارین به کردستان نداریم.

۲. تنها سلاح‌های تولیدی آمریکا در دست کردها نیست بلکه سلاح‌های آلمانی، انگلیسی و سایر کشورها نیز وجود دارد این سلاح‌ها از زمان رضاشاه در دست کردها بوده.

۳. راه رفتن به آمریکا باز است در صورت اراده، هر موقع می‌توان رفت.

با وجود تبلیغات شدید و فتنه‌انگیزی‌های محافل مرتجع و قدرتمند آمریکایی و انگلیسی، همچنان وضعیت سیاسی و معنوی بخش‌های وسیع دمکراتیک و طرفدار روسیه باقی است و محافل دمکراتیک آذربایجان گفتگوهای بین فرقه دمکرات آذربایجان را با دولت قوام با دقت پی‌گیری می‌کنند و امیدوار هستند که روابط آنها بصورت صلح‌آمیز ادامه داشته باشد و در عین حال به حقوق ملی و دستاوردهای کسب شده مردم آذربایجان خلل وارد نگردد.

در ۸ ماه می/۱۸ اردیبهشت ماه. گزارش‌های متعددی از اوضاع کنونی ایران و قسمتهای مختلف فرقه دمکرات ارائه شده مخصوصا در یکی از سخنرانی‌ها، سخنران عظیم‌وزیر دادگستری فرقه بود وقتی او به ضروری بودن پذیرش شرایط تهران از سوی فرقه دمکرات اشاره کرد اعضای فرقه دمکرات خشمگین شده و شروع به اعتراض کردند.

اعضای فرقه چنین نارضایتی را در دیگر جاها از جمله سخنرانی شبستری رئیس مجلس ملی آذربایجان نیز ابراز کرده بودند. اعضای فرقه قید کرده بودند که فرقه دمکرات هرگونه سازش در چارچوب اعلامیه قوام‌السلطنه را به رسمیت نمی‌شناسند.

م.ج. باقروف

ی.ی. ماسلنیکف

۱۳ می/۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۵.

## سند ۴۴

توضیح مترجم: تلگراف را در ۵ ژوئن سادچیکف سفیر روسیه از تهران به مسکو، تبریز و باکو مخابره کرده و مربوط به طرحی مرکب از پانزده بند پیشنهادات دولت ایران برای عقد توافقنامه با حکومت فرقه است. باقروف پس از دریافت این طرح، ابتدا با مولوتف و سپس در ۸ ژوئن با پیشه‌وری و رهبران دیگر فرقه در نخجوان دیدار کرده و بر روی طرح گفتگو می‌کنند که به نظر می‌رسد به غیر از بند ۹ که مربوط به جدایی زنجان بوده با بقیه بندها موافقت می‌کنند...

فوق سری

یادداشت

یک پیام تلگراف از تهران به مسکو. کپی به تبریز [و] باکو

من پیشنهادات کتبی دولت ایران برای حل مسئله آذربایجان را ارسال می‌کنم:

در نتیجه مذاکرات میان نمایندگان دولت و آذربایجان و همچنین با توجه به اعلامیه ۷ ماده-ای مورخه ۲۲ آوریل ۱۹۴۶/۲ اردیبهشت ۱۳۲۵ ش. در نتیجه تبادل نظرات، به توافق رسیدند، به عنوان توضیحات و اظهارنظرها برای اتخاذ تصمیم ارسال می‌گردد:

۱. بر اساس توافق به دست آمده عبارت زیر به بند اول اعلامیه اضافه می‌شود: «رئیس بخش

مالی نیز بر اساس پیشنهاد انجمن ایالتی نامزد شده و توسط دولت تایید و منصوب می‌شود».

۲. همانطور که در بند ۲ اعلامیه مشخص شده است که استاندار توسط حکومت مرکزی و با رضایت و تایید انجمن ایالتی منصوب می‌شود، برای رسیدن به این اصل، توافق شده است که وزارت کشور یک نفر را از بین چندین کاندیدای پیشنهاد شده انتخاب و معرفی کرده و سپس توسط انجمن ایالتی تایید و سپس برای تصویب به دولت معرفی می‌گردد.

۳. با توجه به تغییرات اخیر که در آذربایجان رخ داده است و مجلسی که به نام مجلس ملی آذربایجان انتخاب و شناخته شده به عنوان انجمن ایالتی آذربایجان پذیرفته می‌شود.

پس از انتخابات ۱۵ مجلس شورای ملی و تصویب یک قانون جدید در مورد انجمن‌های ایالتی و ولایتی توسط مجلس مذکور براساس قانون تصویب شده انتخابات انجمن‌ها آغاز خواهد شد.

۴. برای تعیین سرنوشت نیروهای محلی و فرماندهی آنها که در نتیجه تغییرات و جنبش در آذربایجان بوجود آمده‌اند توافقی حاصل شده است که کمیسیون محلی مرکب از نمایندگان دولت و انجمن ایالتی آذربایجان ایجاد گردد تا این کمیسیون راههایی برای حل این مشکل در اسرع وقت ارائه نماید.

۵. با توجه به وضعیت مالی آذربایجان، توافقنامه شده که ۷۵ درصد درآمد آذربایجان برای

نیازهای محلی تعیین شده و ۲۵ درصد برای هزینه های عمومی کل ایران به دولت مرکزی پرداخت خواهد شد.

تبصره: هزینه ها و درآمد موسسات پستی و تلگراف، آداب و رسوم، راه آهن و خطوط کشتی در دریاچه ارومیه استثنا ذکر شده است.

این درآمد و هزینه ها به طور کلی صرفا در صلاحیت حکومت ایران بوده که تنها تلگراف های مناطق محروم و و انجمن ایالتی و همچنین موسسات دولتی آذربایجان به صورت رایگان ارسال خواهند شد. ساخت و ساز بزرگراه های اصلی به دولت سپرده شده است. ترمیم و تعمیر جاده های فرعی و محلی بر عهده انجمن ایالتی خواهد بود.

۶. دولت توافق کرده است تا به زودی راه ادامه راه آهن را از میانه تا تبریز آغاز کند و در کوتاه ترین زمان ممکن آنرا پایان دهد. این به این معنی است که در انجام این اقدام، استفاده از کارگران و متخصصان آذربایجان در اولویت قرار گیرند.

۷. نیروهای داوطلب که در آذربایجان تحت نام فدایی نگهداری می شوند، به ژاندارمری تبدیل می شوند در تعیین ساختار این نیروها و همچنین انتصاب فرماندهی آنها، کمیسیونی مرکب از نمایندگان دولت قوام و انجمن آذربایجان در محل تشکیل شده و در اسرع وقت برای حل و فصل این مشکل پیشنهاد خود را برای تصویب ارائه خواهد نمود.

۸. در مورد زمین های توزیع شده میان دهقانان در جریان جنبش دمکراتیک در آذربایجان، از آنجا که دولت با تقسیم اراضی دولتی در تمام ایران موافق است این زمینه مناقشه نمی بیند و یک قانون متناظر در این زمینه برای اولین بار به تصویب مجلس ارائه خواهد کرد.

با توجه به سایر زمین ها یعنی زمین های خصوصی که در نتیجه آخرین تغییرات در آذربایجان در بین دهقانان توزیع شده اند، توافق شده جهت جبران خسارات مالکان زمین و یا جایگزینی املاک و مستغلات، کمیسیونی مرکب از نمایندگان دولت ایران و انجمن آذربایجان تشکیل گردد و این کمیسیون پیشنهاد خود را جهت تصویب ارائه نماید.

۹. موافقت شد دولت ایران، پس از افتتاح مجلس ۱۵، مجلس را مجبور می کند قانون جدید انتخاباتی را بر مبنای اصل آزادی، تساوی افراد و دموکراسی و با شرکت زنان و مردان بصورت رای گیری مخفی برای تصویب تصمیم بگیرد.

با هدف افزایش شمار نمایندگان آذربایجان و سایر مناطق کشور نسبت به تعداد جمعیت آنها موافقت شد بلافاصله پس از افتتاح مجلس ۱۵، دولت موظف به ارائه یک لایحه و درخواست تصویب آن بلافاصله پس از افتتاح مجلس شده بطوری که پس از تصویب آن، انتخابات میان دوره ای برگزار شده و بقیه نمایندگان از مناطق مختلف انتخاب و به مجلس فرستاده شوند.

۱۰. استان آذربایجان شامل استان های سوم و چهارم خواهد شد.

۱۱. یک شورای اداری که متشکل از استاندار آذربایجان، رؤسای ادارات استان و رئیس انجمن ایالتی بوده تشکیل خواهد شد و این شورا که تحت نظارت [کنترل] انجمن ایالتی استان فعالیت خواهد کرد.

۱۲. با توجه به اینکه بند سوم اعلامیه دولت در ۲۲ آوریل مربوط به «مدارس آموزشی متوسطه و آموزش عالی» است این جمله به آن اضافه خواهد شد که «در مدارس متوسطه و عالی تدریس به زبان فارسی و آذربایجانی و مطابق برنامه وزارت آموزش خواهد بود» این برنامه با توجه به شرایط محلی متغییر بوده و بر اساس دموکراسی و مطابق اصول مترقی عمل خواهد شد.

۱۳. اقلیت‌های ملی که در آذربایجان زندگی می‌کنند (کردها، ارمنی‌ها، آشوری‌ها) بر اساس بند ۳ اعلامیه دولت حق دارند فرزندان خود را تا کلاس پنجم به زبان مادری خود تحصیل کنند.

۱۴. با توجه به این واقعیت که دولت قصد دارد قانون انتخابات شهرداران شهرها را برای تصویب به مجلس پنزدهم تقدیم کند این قانون در سراسر ایران بر اساس اصول دموکراسی - که عموماً، مخفی، مستقیم و عادلانه است خواهد بود بعد از تصویب این قانون در شهرهای آذربایجان و تمام ایران انتخاب شهرداران عملی خواهد شد. تا زمان تصویب این قانون و انتخابات جدید، شوراهای فعلی شهرداری، وظایف خود را انجام خواهند داد.

۱۵. این توافقنامه در دو نسخه پس از تصویب توسط دولت قوام‌السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان به اجرا در می‌آید.

من این پیشنهادات دولت ایران را قابل قبول می‌دانم؛ آنها فرصتی را برای حفظ وضعیت فعلی آذربایجان ارائه می‌دهند؛ علاوه بر این، قبل از تشکیل مجلس جدید، که ظاهراً قوانین مربوط به ساختار اداری را بررسی و تعیین قانون نهایی آذربایجان را بررسی خواهد کرد، اما آینده آذربایجان در نهایت بسته به همبستگی نیروهای دموکراسی و واکنش آنها در کشور و به ویژه به مجلس آینده بستگی دارد.

در حال حاضر، با توجه به شرایط داخلی نامطلوب در ایران، من فکر می‌کنم طولانی کردن این مذاکرات به صرفه نخواهد بود چرا که دشمنان ما سعی خواهند کرد از وضعیت بی‌ثبات کنونی بر علیه ما استفاده کنند و این ترس را در شاه و قوام به وجود آورند که ما تنها زمانی کنار می‌کشیم که آذربایجان بتواند از ایران جدا گردد چندین نماینده از محافل خنثی نیز شک و تردید دارند که ما انگیزه‌های غلط خودمان را از حکومت ایران پنهان می‌کنیم.

افراد و گروه‌هایی مانند «جبهه آزادی» که به ما نزدیک هستند بی‌صبرانه برای حل این مسائل از ما انتظار کمک دارند و به طور مداوم در مورد پیشرفت مذاکرات و یک تاریخ احتمالی

را برای نتیجه‌گیری می‌پرسند. چون برای ثبت رسمی قرارداد نفت مستلزم به پایان رساندن این مذاکرات است چرا که بدون توافق، دولت ایران آغاز انتخابات مجلس را اعلام نخواهد کرد. وضعیت داخلی کشور در حال حاضر اجازه می‌دهد که ما امیدوار باشیم به اینکه انتخاب مجلس پانزدهم و ترکیب آن، در هر صورت بهتر از مجلس گذشته باشد. حکومت ایران اصلاحات و عقب‌نشینی‌های زیادی از اعلامیه ۲۲ آوریل کرده است که حتی بیشتر از آنچه انتظار می‌رفت می‌تواند باشد.

من فکر می‌کنم این امکان وجود دارد که به آذربایجانی‌ها توصیه کنیم که پیش‌نویس این طرح حکومت ایران را بپذیرند، این توافقنامه را امضاء کنند و با قوام در مبارزه مشترک برای ترکیب دموکراتیک پارلمان آینده توافق کنند. دستورالعمل‌های فوری خود را ارسال کنید.

سادچیکف ۵ ژوئن

وزیر امنیت ملی جمهوری آذربایجان / ژنرال یمیلیانف

۶ ژوئن ۱۹۴۶

## سند ۴۵

توضیح مترجم: پس از اینکه در ۲۴ آوریل ۱۹۴۶/۴ دیهشست ۱۳۲۵ ش. بین اتحاد جماهیر شوروی و ایران قرارداد نفتی امضا شد و به تفاهم رسیدند روس‌ها به پیشه‌وری دستور دادند که دیگر در سخنرانی‌هایش به حکومت تهران حمله نکند اما نمایندگان دیپلماسی روسیه در ایران به مقامات مسکو گزارش می‌دهند که سیدجعفر پیشه‌وری از این دستور اطاعت نکرده و همچنان به تهران حمله می‌کند اما میرجعفر باقروف در نامه‌های مختلف به استالین به دفاع از پیشه‌وری می‌پردازد بطوری که یکی از همین نامه‌ها سال‌ها بعد پس از درگذشت استالین در محاکمه باقروف مطرح می‌گردد چون یکی از اتهام‌های باقروف دست داشتن در مرگ پیشه‌وری بوده و همین نامه، جواب باقروف در مقابل آن اتهام بود و نشان می‌دهد که اگر او بر ضد پیشه‌وری می‌بود چگونه زمانی که پیشه‌وری در تبریز بوده در نامه‌های متعدد به استالین، به دفاع از او می‌پرداخته. نامه زیر یکی از این نمونه‌هاست: F № 1, siy. № 89, iG № 112

به مسکو دبیر کمیته مرکزی رفیق استالین

عطف به دستور شما، ما می‌کوشیم ارتباط خود را با فرقه دمکرات آذربایجان نگهداریم.

طبق دستور شما، ما به گفتگوهای خود با فرقه دمکرات ادامه می‌دهیم رادیو تبریز و روزنامه‌ها را رصد می‌کنیم رهبر فرقه دمکرات در مسائل مهم با ما مشورت کرده و ما تمام نوشته‌ها و صحبت‌های او را در ارتباط با تهران زیر نظر داریم پس از امضای توافق با تهران، ما در بیانات او سخنی که حاکی از حمله به تهران یا ایهام داشته باشد نمی‌بینیم.

علاوه بر این، زیاد دیده شده که کارکنان کنسولگری چون زبان‌های آذربایجانی و فارسی را خوب نمی‌دانند به کرات بر نوشته‌ها و سخنان پیشه‌وری ایراد گرفته اطلاعات غلط به وزارت امور خارجه ما می‌دهند در نتیجه این باعث می‌شود از او در مورد بیاناتش توضیح بخواهند همین مسئله باعث می‌شود تاثیر منفی بر روحیه پیشه‌وری و دوستانش بگذارد.

در همان زمان انگلیسی‌ها و دوستانشان در آذربایجان، فعالیت‌هایشان را بر علیه ما افزایش داده و با تمام قوا به صورت آشکار از عوامل خود که کاندیدای مجلس (پانزدهم) شده‌اند حمایت می‌کنند. رفتار قوام نسبت به آذربایجان هم سرشار از تردید و بدگمانی است قاضی محمد به صلاحدید ما به تهران رفته و سفیر ما در تهران تلاش کرده بود قوام را برای دیدار با قاضی محمد رهبر کردها راضی کند اما قوام در تهران تلاش می‌کرده که بر علیه آذربایجان تحریک کند او به قاضی محمد انواع و اقسام وعده‌ها می‌داده تا از آذربایجان متابعت نکند در چنین شرایطی لازم نیست پیشه‌وری رهبر دمکرات آذربایجان را که به نقد چشم‌انداز دمکراسی و اوضاع سخت آن می‌پردازد ممنوع کنیم.

م.ج. باقروف / جولای ۱۹۴۶



## سند ۴۶

توضیح مترجم: بر اساس مذاکرات بین دولت قوام و پیشه‌وری قرار شد وزرات کشور، استاندار را از میان چند نفری که انجمن ایالتی آذربایجان معرفی و پیشنهاد می‌دهد انتخاب کند از اینرو انجمن ایالتی، دکتر سلام‌اله جاوید، صادق پادگان و میررحیم ولائی را پیشنهاد کرد. نصرت‌الله جهانشاهلو در خاطراتش می‌نویسد دست نشانندگان روس به دستور سرهنگ قلی‌اف می‌خواستند دکتر جاوید را به عنوان استاندار به قوام‌السلطنه پیشنهاد کنند اما کمیته مرکزی فرقه می‌خواست دکتر جهانشاهلو را معرفی کند (نصرت‌الله جهانشاهلو، ص ۲۴۷). که به نظر می‌رسد ادعای جهانشاهلو صحیح نباشد چون باقروف، مخالف دکتر جاوید بود باقروف در نامه‌اش به استالین نسبت به ثبات شخصیت او در مقابل سرویس جاسوسی انگلستان شک کرده و صادق پادگان را ترجیح می‌داد نامه باقروف مربوطه به ۱۵ اگوست ۱۹۴۶/۲۴ مرداد ۱۳۲۵ است در این نامه که در زیر آورده می‌شود باقروف خبر می‌دهد که «...بین رهبری فرقه پیشه‌وری و جاوید اختلاف افتاده و البته پیشه‌وری می‌خواهد از دست او راحت شود و او به تهران رود اما ما صادق پادگان را ترجیح می‌دهیم»

البته دولت قوام‌السلطنه و شاه، دکتر جاوید را به سمت استاندار آذربایجان پذیرفته و ابلاغ و فرمان آن از طرف وزرات کشور صادر و به امضای شاه رسید. همچنین، طبق تصویب‌نامه هیئت وزیران، استان‌های آذربایجان شرقی و غربی در هم ادغام شده یک استان به نام آذربایجان تأسیس گردید. همان روز مظفر فیروز، دکتر جاوید را به شاه معرفی کرد و شاه نیز یک میلیون ریال برای آب تبریز به جاوید داد. دولت مرکزی برای عمران و آبادی و اصلاحات شهرستانهای استان آذربایجان با تقاضای انجمن ایالتی موافقت کرد و مبلغ هشت میلیون ریال از طریق بانک ملی در اختیار انجمن قرار داد در این سند همچنین از اختلاف بین کردها و ترکها و همچنین کمک مالی به کردها توسط روسیه سخن رفته است.

F № 1, siy. № 89, iQ № 112

مسکو، دبیر کمیته مرکزی، رفیق استالین

در روزهای اخیر وضعیت نواحی کردستان شمالی رو به وخامت نهاده است بریتانیا کار بزرگی را برای سرنگونی کردها آغاز کرده است، بین طوایف کردی درگیری‌های مسلحانه بوجود می‌آورد و طوایف کردی به آذربایجان هجوم می‌آورند.

در اواخر جولای، سرکرده معروف کرد حمه رشیدخان پس از دیدار با مامور انگلیسی سرهنگ کورنل در شهر «بنام» هشت روستای کردنشین را غارت کرده در شهر ارومیه، دیگر سرکرده کردی نوری بی در روستاهای آذربایجان شروع به جمع‌آوری مالیات به نفع خود کرده که در نتیجه آن، در ۳۰ ژوئیه بین کردان و ترکها درگیری مسلحانه پیش آمده است در اوایل اگوست

نیز در شهر ارومیه بین نیروهای رشیدخان و نوری بی درگیری مسلحانه رخ داده است. در همین زمان، انگلیسی‌ها در شهر اشنویه شهر مرزی بین ایران و عراق، از بین کردهای ایرانی دسته‌های مسلح تشکیل داده که آنها برای ایجاد اغتشاش و هجوم به شمال کردستان آماده می‌شوند.

برای ایجاد نفاق و دو دستگی بین کردهای آذربایجان، تلاشهایی نیز از سوی قوام صورت می‌گیرد. قوام با قاضی محمد رهبر کردهای کردستان شمالی در تهران دیدار کرده به او پیشنهاد کرده که کردستان از آذربایجان جدا گردد و در این زمان او در نظر نگرفته که در قراردادی که بین حکومت ایران با فرقه دمکرات امضا شده شهرهای کردستان شمالی در چارچوب آذربایجان منظور گردیده است.

در این میان، رئیس ستاد ارتش ایران نیز بیکار ننشسته است. انگلیسی‌ها کردهای طایفه بارزانی در عراق را که از لحاظ مادی در وضعیت وخیمی هستند استفاده کرده شروع به بازگرداندن آنها از شمال کردستان به عراق کرده‌اند وضعیت طایفه بارزانی‌ها که از کردهای عراقی هستند بسیار سخت است آنها از لحاظ مادی بسیار محتاجند می‌توان گفت که در آنجا قحطی است تاکنون وضعیت اسکان آنها در کردستان شمالی حل نشده است.

بطور کلی ما نه تنها به آنها بلکه به کردهای ایرانی‌مان تنها کمی سلاح و لوازم جنگی داده-ایم و هیچگونه کمک مادی نکرده‌ایم آذربایجانی‌ها نیز در وضعیتی نیستند که بتوانند به آنها کمک مادی بزرگی بکنند به همین خاطر، کردها به راحتی دست به هرگونه حمله می‌زنند و با آذربایجانی‌ها به درگیری‌های مسلحانه می‌پردازند ما به آذربایجانی‌ها توصیه کرده‌ایم به کردها قند، دانه و دیگر کمک‌های مادی بنمایند.

در حمله ارتش ایران به کردستان شمالی و آذربایجان از دسته‌های شورشی کردهای عراقی استفاده خواهد شد آنها را به مانند قوای مسلح نگهداشته‌اند و در آذربایجان این مسئله را مطرح کرده‌اند که می‌خواهند آرامنه را از شهرهای ایران به ارمنستان شوروی کوچ داده و جاهای خالی آنها در برخی روستاها را به کردهای ایرانی طایفه بارزانی بدهند. ما به قاضی محمد رهبر کردهای دمکرات توصیه کردیم و او را راضی کردیم که برخی از روستاهایی که از آرامنه خاله شده آنها را به کردهای عراقی بدهد اما بخاطر اعتراض حکومت تهران این کار عملی نشد.

آنچه کرده‌ایم کافی نیست. در مرتبه اول باید به کردهای عراقی کمک‌های غذایی بکنیم می-توان اینکار را کرد. بنابر تصمیم کمیته مرکزی حزب کمونیست، از ۶۶۰ هزار تومن در صندوق که در ارتباط با کارهای آذربایجان اختصاص داده شده تا الان ۲۴۰ هزار تومن خرج نشده و باقیمانده است. از شما خواهش می‌کنیم اجازه دهید یکصد هزار تومن از این پول از طریق آذربایجانی‌ها به کردها اختصاص دهیم. در پایان من ضروری می‌دانم به اطلاع برسانم که در

ارتباط با همکاری ما، با وجود هشدارهای بسیاری که ما به آنها داده‌ایم که باهم دوستانه کار نکنند اما بین پیشه‌وری رهبر فرقه دمکرات با سلام‌اله جاوید تنشها و اختلافات زیادی وجود دارد براساس اخباری که به ما رسیده قوام در حکومت خود می‌خواهد استاندار برای آذربایجان انتخاب کند و پیشه‌وری برای اینکار جاوید را توصیه کرده است. اما نباید تنها به این نگاه کنیم که جاوید برای این کار مناسب و آماده است بلکه ما می‌ترسیم که جاوید بشدت تحت تاثیر قوام و انگلیسی‌ها قرار بگیرد و پیشه‌وری نیز اگر او را برای استانداری توصیه کرده به این خاطر است که می‌خواهد از دست او راحت شود به همین خاطر ما به این نتیجه رسیده‌ایم که برای وظیفه استانداری، صادق پادگان عضو فرقه دمکرات و معاون پیشه‌وری در فرقه را که فردی ثابت قدم و مناسب است معرفی کنیم.

منتظر دستوارت شما هستیم.

م.ج. باقروف

۱۵ آگوست ۲۴/۱۹۴۶ مرداد ۱۳۲۵ ش.

## سند ۴۷

توضیح مترجم: میرجعفر باقروف وقتی می‌بیند استالین پس از توافق با قوام، در حال رها کردن و قطع کمک‌های مادی و معنوی به فرقه دمکرات آذربایجان است نهایت تلاش‌اش را می‌کند تا استالین را از سیاست رها کردن آذربایجان منصرف کرده و او را وادار به ادامه کمک-هایش به فرقه دمکرات و جمهوری مهاباد نماید باقروف در نامه زیر استالین را می‌ترساند که اگر شوروی روابطش را با آذربایجان و جمهوری مهاباد ضعیف و یا قطع نماید انگلستان و آمریکا سعی خواهند کرد در آذربایجان حضور پررنگ داشته و تاثیر بیشتری بگذارد. این نامه را که ترجمه آن در زیر می‌آید باقروف به استالین نوشته و یکی از مهمترین اسناد است. نامه مربوط به زمانی است که پیشه‌وری در ۲۸ مهر/۲۰ اکتبر پس از بازگشت بی‌نتیجه هیئت آذربایجانی از تهران، به اتفاق این هیئت و غلام‌یحیی در نخجوان با باقروف دیدار کرده و در این دیدار در مورد وضعیت کلی آذربایجان گفتگو نموده‌اند، آنان بر تحکیم استحکامات نظامی و دفاعی تاکید نموده و خواستار سلاح‌های سنگین از اتحاد جماهیر شوروی شده‌اند باقروف را همین راستا، این نامه را به استالین نوشته: F № 1, siy. № 89, iG № 112

مسکو، کمیته مرکزی، رفیق استالین

«من در ۲۰ اکتبر/۲۸ مهر در نخجوان با پیشه‌وری، معاون او صادق پادگان و فرمانده فدایی‌ها ژنرال غلام‌یحیی دانشیان دیدار کردم. آنان گزارشی از وضعیت ایران ارائه دادند آنان گفتند که از حکومت تهران که بازیچه انگلستان است انتظار هرگونه هجوم بر مواضع فرقه دمکرات را دارند در نتیجه انتظار کمک دارند.

از گفته‌های آنها چنین برمی‌آید که روحیه مردم در آذربایجان خوب است و نفوذ حکومت فرقه در بین مردم قوی است از اینکه زمین‌ها در بین رعایا تقسیم شده و ادامه دارد مردم بسیار امیدوار هستند قوای نظامی و پارتیزان‌ها نیز کارهای‌شان رو به پیشرفت است روابط آنها با کردها راضی کننده است آنها تاکنون کمک‌های زیادی کرده‌اند اما اخیرا تهران علاوه بر اینکه هیچگونه پول و کمک مادی به آذربایجان نکرده بلکه ۲۰ میلیون تومان هم که قرار بوده به آنها بازگرداند برنگردانده است، در چنین شرایطی، آذربایجانی‌ها می‌توانند امورات خود را بگذرانند اما دیگر به کردها مخصوصا به کردهای عراق (بارزانی‌ها) که زیاد محتاجند نمی‌توانند کمکی بکنند. در چنین وضعیتی، ارتش حکومت مرکزی در مرزهای آذربایجان در حال تمرکز و تجمع‌اند، گروه‌های دزد و تبهکار زیادی در تحت رهبری افسران و جاسوسان انگلیسی بر علیه فرقه بوجود آورده‌اند.

می‌توان گفت که آنها همه روزه در نواحی مختلف با هجوم‌های مسلحانه می‌خواهند قدرت فرقه دمکرات را امتحان کنند. عوامل مخالف فرقه، در داخل خود آذربایجان بصورت فعالانه

مشغول دسیسه و ایجاد شکاف در بین مردم هستند.

به منظور ایجاد ترس، هر روز شایعه پخش می کنند که جنگ در اراضی آذربایجان اجتناب ناپذیر خواهد بود و اهالی باید هر چه زودتر از آذربایجان خارج گردند. کردها را بر علیه آذربایجانی ها تحریک می کنند و به اختلاف آنها دامن می زنند.

در ۱۱۷ اکتبر/ ۲۵ مهر «کارس» سرکنسول جدید انگلستان که به تبریز آمده در یک دیدار غیررسمی به نزد پیشه‌وری آمده در خلال صحبت، سوالات زیر را از پیشه‌وری پرسیده است:

۱. فرودگاه تبریز را می خواهید وسعت داده از نو برقرار سازید؟
۲. آذربایجانی ها آیا در فکر تجارت خارجی نیستند و نمی خواهند آنرا سازماندهی کنند؟
۳. در کدام مناطق آذربایجان، تاکنون میادین نفتی آشکار شده است؟
۴. آیا ذخایر با ارزش دیگری غیر از نفت وجود دارد؟
۵. چرا آذربایجانی ها جهت استفاده از فرهنگ دیگر کشورهای اروپایی نمی خواهند با آنها ارتباط نزدیکی برقرار کنند؟
۶. روابط آذربایجان با کردها چگونه است؟ آیا کردها برای حمله به شهرهای و روستاهای آذربایجان آماده نمی شوند؟ و غیره.

پیشه‌وری جواب داده که دلیلی وجود ندارد که باعث درگیری بین کردها و ترکها گردد در مورد برقراری ارتباط با فرهنگ کشورهای پیشرفته، حزب او آرزو دارد نه تنها فرهنگ کشورهای پیشرفته در آذربایجان بلکه در کل ایران گسترش یابد در جواب به بقیه سوالات، پیشه‌وری پیشنهاد داده که برای جواب آنها به حکومت تهران مراجعه کند چون آن مسائل در چارچوب فرقه دمکرات آذربایجان نیستند.

در ارتباط با رویدادهای اخیر در تهران، پیشه‌وری و دوستان او حساب می کنند که انتخابات پارلمانی ایران تا فلج کامل نیروهای دمکراتیک و تا از میان برداشتن مساله آذربایجان به درازا خواهد کشید. علاوه بر این، پیشه‌وری و همکارانش معتقد هستند که تهران در مقابل مسئله آذربایجان، دو راه در پیش خواهد گرفت: یا متوسل بر حمله مسلحانه خواهد شد و یا قشون را به طرف آذربایجان حرکت داده و از طریق امضای یک قرارداد سازش صوری و تقلبی، رهبری ژاندارمری و پادگان را بدست خود خواهد گرفت. تا بدین ترتیب، آذربایجان را به زانو درآورد. در ارتباط با مذاکرات بعدی با حکومت تهران، آنها تاکید کردند که بدون رهنمودهای ما گامی مستقل بر نخواهند گذاشت اگر تهران بخواهد حمله نظامی بکند اهالی آذربایجان بدون چون و چرا به مقاومت خواهند پرداخت اما در چنین شرایطی باید به آنان پول، اسلحه و اتومبیل داده شود. در مورد میزان کمکها، قول دادند که در عرض دو روز، اطلاعات لازم را در اختیار ما خواهند گذاشت. دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان (م.ج. باقروف)

## سند ۴۸

توضیح مترجم: این سند مربوط به ۲ دسامبر ۱۹۴۶ مصادف با ۱۱ آذر ۱۳۲۵ است در وقتی که ارتش ایران آماده حمله به آذربایجان می‌گردد اما همچنان مقامات روسیه مخصوصاً مولوتف و وزارت امور خارجه روسیه، فرقه دمکرات را به خویشتنداری دعوت می‌کند و اینکه بهانه به دست مقامات تهران ندهند! در همین زمان یعنی اول دسامبر مصادف با ده آذر، رهبران فرقه نامه‌ای به باقروف نوشته و درصدد درخواست کمک از روسیه می‌گردند این نامه را پیشه‌وری، شبستری، جاوید و پادگان امضا کرده‌اند. باقروف یک روز بعد، درخواست آنان را به اطلاع استالین می‌رساند...

مطابق با نامه رمزی رفیق دکازانوف (یکی از معاونین مولوتف) من تمام دستوراتی که در این نامه آمده بود با رهبران فرقه دمکرات در میان گذاشتم.  
من پاسخ رهبران آذربایجان را که از تبریز به آدرس من فرستادند برای شما ارسال می‌کنم آنها در این نامه چنین نوشته‌اند:

رفیق باقروف، شما به خوبی می‌دانید که ما برای رسیدن به حل مسالمت‌آمیز مشکلات خود، امتیازات عظیمی به دولت ایران داده ایم.

براساس توافقنامه با حکومت تهران، ما مجلس ملی خود را به یک مجلس منطقه‌ای [انجمن ایالتی] تبدیل کرده‌ایم؛ دولت ملی ما به طور کامل از بین رفته؛ انتصاب یک استاندار و همچنین تمام مقامات اداری آذربایجان توسط تهران را مورد موافقت قرار گرفته؛ ۴۰۰۰ نیروی فدایی را به ژاندارمری تبدیل کرده و بقیه را به خانه‌های خود را فرستاده‌ایم؛ بر اساس توافقنامه قرار شد که ارتش ملی ما را با نیروهای ایرانی ادغام کرده و یک فرمانده کل قوا از تهران منتصب کنند؛ [و] زنجان و خمسه را به حکومت تهران اعطا کردیم درحالی که بخشی جدایی‌ناپذیر از آذربایجان و غیره بوده.

با تمامی این عقب‌نشینی‌های ما، پس از یک تاخیر نه ماهه، قوام قرارداد بین ما را نقض کرده و به طور آشکار قصد دارد تمامی حقوق ما را به زور از بین ببرد.

او نمی‌خواهد هیچکدام از نمایندگان ما به مجلس پانزدهم وارد شوند و بدون شک، اگر ما این را قبول کنیم، پس از آن، او خواسته‌های سخت‌تری از ما طلب خواهد کرد و خواستار مجازات همه کسانی خواهد شد که در جنبش دمکراتیک ما شرکت کرده‌اند. چرا که بعد از اینکه ما زنجان را ترک کردیم او با تجاوزهای وحشیانه‌ای که در زنجان نسبت به دموکرات‌ها، همسران و فرزندان آنها (مانند کشتار، پرتاب مردم از پشت بام، قتل کودکان، خشونت علیه زنان جوان در مقابل مردم و غیره انجام داد نیت خود را کاملاً آشکار ساخت. اکنون، قوام هدفش اینست که آزادیخواهان آذربایجان را کاملاً نابود کند.

او نیروهای مسلح بیشتری را در مرزهای ما (زنجان، رشت، کردستان) متمرکز کرده است در کردستان ۱۵۰۰۰ نیروی نظامی در قزوین و زنجان ۱۲۰۰۰ و در منطقه رشت ۱۰۰۰۰ نیرو متمرکز شده‌اند. این نیروها به توپ، اتومبیل زرهی، هواپیما و سایر تجهیزات مسلح هستند. علاوه بر این، قوام گروهی از زمیندارانی که قبلا از آذربایجان اخراج شده‌اند به همراه عناصر ناراضی از حکومت آذربایجان را به آذربایجان فرستاده و آنها را به انجام کارهای زیرزمینی و توطئه در داخل آذربایجان گسیل داشته است. اگر ما به حل مسالمت‌آمیز مشکلات اطمینان می‌داشتیم، همچنان به صبرمان ادامه می‌دادیم اما اوضاع و شرایط کنونی غیر از این است.

در حال حاضر یک انتخاب در برابر ما قرار دارد: زندگی یا مرگ. آنها می‌خواهند ما را نابود کنند. ما این را با چشم خودمان می‌بینیم. درست است که نیروهای ما اندک هستند، جنگ افزار ما بسیار محدود است، اما مردم اعتماد کامل به حزب ما دارند و جمعیت ما شجاع و قهرمان است. ما با تمام نیرو از سرنوشت‌مان دفاع خواهیم کرد، اما اگر مجبور شویم پس از آن به کوه‌ها خواهیم زد و جنگ چریکی به راه می‌اندازیم.

همه ما مردان و کودکان پیر، پسران و دختران، زنان و مردان را برای مبارزه آماده می‌کنیم. روحیه مردم ما بسیار بالاست و همانند روحیه مبارزان فدایی و ارتش ملی ماست. ما مرگ شرافتمندانه را بر زندگی شرم‌آور و اسارت بار ترجیح می‌دهیم. دست ما تقریباً خالی است اما نیروهای مرتجع تا دندان مسلح‌اند.

گروه‌های جدیدتری از دهقانان، کارگران و روشنفکران به ما رجوع کرده و درخواست می‌کنند تا آنها را به جبهه جنگ بفرستیم اما ما حتی یک تفنگ نیز برای مسلح کردن این افراد نداریم. ما در مجموع ۴ توپ در آذربایجان و کردستان داریم اما هیچ گلوله‌ای نداریم. علاوه بر این، دو خمپاره انداز داریم که بخاطر نبودن خمپاره فاقد استفاده هستند. در این رابطه، ما بشدت به کمک شما نیاز داریم. هر چند بدون ابزار، فدائیان ما در برابر تانک‌های دشمن با مشت و چماق به میدان می‌روند، اما این کافی نیست.

شما به خوبی می‌دانید که مردم آذربایجان دوست نزدیک اتحاد جماهیر شوروی هستند. شما بهتر از ما می‌دانید که با تخریب آذربایجان، قوام تلاش می‌کند تا نفوذ شوروی و جبهه آزادی را در سراسر ایران نابود کند با اعتقاد به ملت آذربایجان شوروی که برادر ما هستند از شما درخواست کمک و تحویل سلاح داریم.

با این کمک شما و با عشق مردم ما به آزادی، ما حکومت ارتجاعی را نابود خواهیم کرد و آن را به تهران برمی‌گردانیم.

تمام نیروهای آزادیخواه ایران، برای ما آرزوی موفقیت می‌کنند. خلق و خوی نیروهای دولتی در همه چیز خوب نیست.

اگر ما موفق شویم در یک یا دو مورد ضربه بزرگی به آنها وارد کنیم همه آنها فرار خواهند کرد و یا شروع به تسلیم شدن می‌کنند چون آنها با ما همدردی می‌کنند اما دستان ما غیرمسلح است. ما از شما درخواست کمک داریم و این کمک باید در اسرع وقت به ما داده شود. بدون سلاح، نیروی ما تحلیل خواهد رفت و روحیه مردم تضعیف خواهد شد.

در حال حاضر هیچ راهی جز مبارزه برای ما نمانده است، در حال حاضر در دهان هر آذربایجانی شعار دیگری غیر از "مرگ آری اما عقب نشینی نه" وجود ندارد. شعار امروز ما اینست: "یا زندگی آزاد یا مرگ شرافتمند و غرورآمیز" با [این] شعار حزب ما و مردم ما به جلو حرکت می‌کنند، امید زیادی به استالین بزرگ دارند.

رفیق باقروف باور کن! این واقعا روحیه مردم ما است. همه چشم‌ها در انتظار کمک شما هستند و این احساس طبیعی آنهاست.

حتی در دورترین نقاط آذربایجان، دهقانان از ما می‌پرسند: "آیا برادران ما در آن سوی رودخانه ارس واقعا به ما سلاح نمی‌دهند و به ما کمک نمی‌کنند؟" آیا قوام خونخوار، مانند یک جانور، واقعا ما را در مقابل چشم دولت شوروی بزرگ ذبح خواهد کرد؟"

احساسات مردم ما در حال حاضر چنین است.

ما از رفیق باقروف درخواست می‌کنیم، نامه ما را به استالین بزرگ ارائه دهد. پیشه‌وری، شبستری، پادگان، دکتر جاوید.

من (باقروف) فکر می‌کنم لازم است گزارش کنم که آذربایجانی‌ها وضعیت سختی دارند و نیاز به کمک‌هایی دارند که می‌توانیم آنها را در اختیارشان قرار دهیم تا در صورت حمله بتوانند از موقعیت‌هایی که اشغال می‌کنند دفاع کنند. در همان زمان ما باید قطعا آنها را از حمله به نیروهای ایران محروم کنیم. در این راستا من به طور کامل دیدگاه رفیق سادچیکف را به اشتراک می‌گذارم. در تلگراف شماره ۲۱۵ خود از ۳۰ نوامبر منتشر شده است.

دستورالعمل‌های شما را درخواست می‌کنیم.

م. باقروف

۲ دسامبر ۱۹۴۶/۱۱/۱۳۲۵



## سند ۴۹

توضیح مترجم: این نامه را باقروف در ۱۱ آذر ۱۳۲۵ به استالین نوشته و مربوط به زمانی است که ارتش مرکزی ایران برای حمله به آذربایجان آماده می‌گردد و فرقه دمکرات نیاز به سلاح مخصوصا سلاح‌های سنگین داشت و در این نامه، باقروف از استالین می‌خواهد حتی‌المقدور اجازه دهد تعداد افسر و کارآموزانی که از آذربایجان ایران در مدارس نظامی باکو و کیروف‌آباد در حال تحصیل هستند و متخصص تانک و توپ هستند آنها را به همراه سلاح‌ها و خمپاره‌های غنیمت گرفته از ارتش آلمان به کمک فرقه دمکرات به تبریز فرستاده شود» اما جواب سران مسکو در مقابل هرگونه کمک نظامی، خاموشی بود و همچنان چشم انتظار حل مسالمت‌آمیز بحران توسط قوام‌السلطنه بودند!...

F № 1, siy. № 89, iG № 112

مسکو، کمیته مرکزی، رفیق استالین

از ماه می ۳۷۵ افسر و کارآموزان از آذربایجان ایران در مدارس نظامی باکو و کیروف-آباد در حال تحصیل هستند در ارتباط با تغییراتی که در اوضاع ایران پیش آمده است ما دو دسته، گروهی متخصص تانک و گروهی متخصص توپ از قبل در منطقه نخجوان آماده داریم با اجازه شما آنها را به همراه سلاحها و خمپاره‌های غنیمت گرفته از ارتش آلمان به آذربایجان ایران فرستاده شود.

ما منتظر شنیدن دستورات شما هستیم.

ی.ی. ماسلنیکف

م.ج. باقروف

۲۳ دسامبر ۱۹۴۶

## سند ۵۰

توضیح مترجم: این سند مربوط به آمادگی حکومت ایران برای حمله به آذربایجان است و می‌خواهد از طریق تطمیع و تسلیح سران قبایل شاهسون، آنها را بر علیه فرقه دمکرات برانگیزاند. گزارش را جاسوسان شوروی در ۴ دسامبر ۱۳۳۶/۱۳/۱۳۲۵ آذر فرستاده‌اند...

اداره نیروهای مرزی MVD منطقه آذربایجان

۴ دسامبر ۱۹۴۶ L-15470 باکو

فوق سری

سری "K"

به وزیر امور داخلی امنیت جمهوری آذربایجان، رفیق یعقوباف

به وزیر امور خارجه امنیت جمهوری آذربایجان، یمیلیانف

بر اساس اطلاعات زک، شبکه نمایندگی [۱] ۴۲ مجتمع مرزی که در ۴ دسامبر ۱۹۴۶ وارد شده، معلوم گردیده است در ۴ یا ۵ دسامبر ۱۹۴۶ در شهر اردبیل یک کنفرانسی با شرکت سران قبایل شاهسون در خانه فرماندار برگزار شده یک شخص آمریکایی بنام الکساندر گرگورین همراه با کنسولگری عراق، شهر تبریز را ترک کرده‌اند تا در این کنفرانس شرکت کنند. آنها مبلغ زیادی را در اختیار دارند و قصد دارند به رهبران قبایل شاهسون رشوه بدهند و آنها را تسلیح کنند.

اطلاعات نیاز به تأیید دارد.

یک دستور به گروهی داده شده است تا این اطلاعات دریافت شده از طریق zak را جهت

اطمینان مجدداً بررسی کند.

شبکه نمایندگی

معاون سربازان مرزی وزارت داخله منطقه آذربایجان، سرهنگ کاپاروا/امضا شده.

## سند ۵۱

توضیح مترجم: وقتی تصمیم آغاز حمله به آذربایجان قطعی گردید پیشه‌وری، شبستری، جاوید و پادگان در ۱۰ آذر ۱۳۲۵ نامه مفصلی به باکو ارسال کرده و نوشتند که «اکنون برای ما مساله مرگ و زندگی مطرح است آنها می‌خواهند ما را نابود کنند ما مرگ شرافتمندانه را ترجیح می‌دهیم درست است که سلاح کم داریم و اگر مجبور شویم به کوه زده جنگ پارتیزانی به راه می‌اندازیم تمام پیران، کودکان، جوانان و زنان ما نیز آماده مبارزه اند...»

در ۱۳ آذر ۱۳۲۵ ش. ارتش مرکزی حمله خود را بر آذربایجان آغاز کرد میرجعفر باقروف یک روز پس از آغاز حمله، در ۱۴ آذر ۱۳۲۵ به استالین گزارش زیر را می‌فرستد و تقاضای سلاح برای فرقه دمکرات کرده و البته استالین با هرگونه کمک نظامی به فرقه دمکرات مخالفت می‌کند...

F № 1, siy. № 89, iG № 112

کمیته مرکزی، به رفیق استالین

اطلاعاتی که از تبریز گرفته‌ایم تقدیم شما می‌گردد در ۴ دسامبر/۱۳ آذر. قشون ایران از زنجان گذشته بسوی میانه در حرکت است بین بخش‌های جلودار قشون ارتش ایران با قوای آذربایجان درگیری‌هایی رخ داده است و جنگ چند ساعت دوام داشته است. قشون ایرانی از تانک، توپ صحرائی و خمپاره استفاده می‌کنند در نتیجه این جنگ، دسته‌های پارتیزانی آذربایجان روستای رجین و ایستگاه راه آهن را ترک کرده و در موقیت دفاعی جدیدی مستقر شدند. در تلگرافی که غلام‌یحیی دانشیان فرمانده گروه‌های پارتیزان میانه به پیشه‌وری فرستاده خواهش کرده که برای کمک، سلاح‌های ضد تانک و افسران ویژه بفرستند از تلگراف دیگر دانشیان چنین برمی‌آید که ارتش ایران برای حمله به خلخال و تصرف اردبیل در اطراف روستاهای «تزرورن» و «ارمغان» در حال تجمع هستند.

پیشه‌وری از طریق رادیو مردم را در جریان هجوم ارتش به آذربایجان گذاشته است. در تبریز وضعیت جنگی حاکم است.

از تمام روستاهای آذربایجان مردم به کمیته مرکزی فرقه دمکرات مراجعه می‌کنند و می‌خواهند آنها را برای دفاع مسلح نمایند. اما چون سلاح نیست رهبری فرقه نمی‌تواند خواهش آنها را بجا بیاورد.

رهبری فرقه بار دیگر از ما می‌خواهد حداقل دست کم: ۱۶ توپ، ۵ هزار تفنگ، بیست سلاح ضد تانک مقداری گلوله و خدمه بدهیم.

م.ج. باقروف

۵ دسامبر ۱۹۴۶

## سند ۵۲

توضیح مترجم: چون در مقابل درخواست‌های مکرر، هیچ کمک و حتی جوابی از سوی استالین نشد و اوضاع بشدت پیچیده و بحرانی بود در ۵ دسامبر/۱۵ آذر. میرجعفر باقروف تلگرافی که تنها حاوی یک سطر بود به استالین فرستاده و از او درخواست ملاقات کرد. البته ما نمی‌دانیم چنین ملاقاتی صورت گرفته یا نه. اما در این شکی نیست که هیچ تاثیری بر وضعیت وخیم فرقه دمکرات نداشته است:

مسکو به رفیق استالین

«در ارتباط با آذربایجان ایران از شما تقاضای ملاقات دارم»

م.ج. باقروف

۵ دسامبر ۱۹۴۶ / ۱۴ آذر ۱۳۲۵

## سند ۵۳

توضیح مترجم: ما نمی‌دانیم که آیا این ملاقات بین باقروف و استالین صورت گرفت یا صورت نگرفت البته چندان مهم هم نیست چون رخدادهای بعدی بی‌نتیجه بودن آن را نشان داد در این شکی نیست که نه تنها مقامات مسکو به هیچکدام از تمناهای باقروف برای کمک به فرقه توجه نکردند بلکه آنان تصمیم جدی گرفته بودند که فرقه را بدست خود قربانی کنند در حالی که در همین روز کمیته مرکزی فرقه دمکرات اتحادیه‌های روستائیان، روشنفکران، اعضای حزب دمکرات و زحمتکشان را دعوت به مبارزه کرده و در تبریز و دیگر جاهای آذربایجان عمال قوام که به منزله ستون پنجم دشمن عمل می‌کردند توسط پلیس فرقه نابود شدند اما در همین روز، قلی‌یف دستور استالین را به پیشه‌وری، جاوید و پادگان تحویل داد در این دستور خیانت‌بار آمده بود که هرگونه مقاومت کنار گذاشته شود و حتی توسط جاوید و شبستری نامه‌ای به شاه و قوام نوشته و اعلام کنند که هیچگونه مقاومتی در مقابل ورود ارتش به آذربایجان را ندارند.

این آخرین و مهمترین نامه را در ۸ دسامبر/۱۷ آذر، رهبران فرقه دمکرات آذربایجان خطاب به استالین می‌نویسند و برای آخرین بار خواهان کمک نظامی از اتحاد جماهیر شوروی می‌گردند اصل نامه به ترکی و در تبریز نوشته شده. در واقع؛ در هوای گرگ و میش ۱۷ آذر ۱۳۲۵ ش. رهبران فرقه دمکرات آذربایجان آخرین تلاش خود را برای اخذ کمک فوری از استالین می‌کنند آنان، نامه را از طریق کراسنیخ سرکنسول اتحاد شوروی در تبریز بصورت محرمانه به استالین می‌فرستند...

فوق سری

یادداشت

یک پیام تلگرافی از تبریز

بحث مربوط به نفت تنها در صورتی به نفع اتحاد جماهیر شوروی تمام خواهد شد که در پشت آن نیروهای اجتماعی ایستاده باشد نیروهایی که در زمان حاضر در نقاط مختلف ایران در حال سرکوب شدن هستند در آذربایجان قدرت قابل توجهی داریم که می‌تواند فشار جدی بر دولت تهران وارد کند.

در حال حاضر، نیروهای دموکراتیک و آزادیخواه در مناطق مختلف ایران می‌توانند از ما حمایت کنند، اما متأسفانه اگر وضعیت موجود ادامه یابد، قدرت ما از بین خواهد رفت و در آن صورت، قوام و سایر مرتجعین می‌توانند بدون کوچکترین مانعی، سیاست خطرناک خود را مطابق میل خود و کشورهای بیگانه پیش خواهد برد.

فقط نیروهای مترقی و دموکراتیک مردم می‌توانند هواداران واقعی اتحاد جماهیر شوروی

باشند و بنابراین، این نیروها باید مورد حمایت قرار گیرند و به ویژه از جنبش دموکراتیک آذربایجان [لازم است] دفاع و حمایت شود.

همچنین لازم به یادآوری است که کشورهای خارجی که در ایران در سیاست فعال هستند، نیروها و نفوذ خود را کنار نگذاشته‌اند به ویژه انگلستان، همیشه در تلاش است تا طرفداران خود را حفظ کند، اعتماد آنها را جلب کند و از آنها برای منافع خود استفاده کند. به عنوان مثال، آنها می‌توانند در حوادث قشقای خدمت کنند در آنجا، یک راهپیمایی مسلحانه بزرگ، علیه دولت سازمان یافته و اکنون انگلیسی‌ها به دولت ایران، اجازه خلع سلاح این قبایل را نمی‌دهند. قشقای‌ها، بختیاری‌ها و دیگر مناطق جنوب که اقوام در آن زندگی می‌کنند به قلعه‌های تسخیرناپذیر انگلستان تبدیل شده‌اند که هر روز، نیروهای ارتجاع را در این مناطق پشتیبانی و تقویت می‌کنند.

شما خود بسیار خوب می‌دانید که پس از بازگشت نمایندگان ما از تهران، مطبوعات دست راستی و ارتجاعی آنجا، برای نابودی آزادی و مجموعه دستاوردهای نهضت دموکراتیک ما، با لحنی بسیار جدی و پر حرارت، ضرورت حمله نظامی به آذربایجان را تبلیغ می‌کردند. قوام-السلطنه نیز که قبلاً از اعزام نیرو برای تامین آزادی انتخابات سخن می‌گفت، در تلگرافات و بیانیه‌های خود علناً و رسماً اعلام کرد که برای خاتمه دادن به نهضت و نابودی سران آن به آذربایجان حمله خواهد کرد. سرانجام این مسئله در حرف و نوشته محدود نماند و ساعت هفت قبل از ظهر روز سیزدهم همین ماه [آذر]، نیروهای مسلح اعزامی او، در منطقه رجعین ۱۲ ساعت تمام پست‌های فدایی ما را زیر آتش تفنگ، مسلسل، توپ و تانک گرفتند و کوشیدند وارد اراضی ما شوند. گذشته از این، برخلاف موافقتنامه امضا شده، نیروی مسلح به زنجان اعزام نموده و برخلاف نامه رسمی معاونش مظفر فیروز، فتودال مشهور ذوالفقاری و دیگران را نه تنها از زنجان دور نکرده، حتی به او درجه سرهنگی داده، مسلح نموده به مقابله با ما فرستاده است. اینها همه نشان می‌دهند که قوام - هنوز مرکب امضایش پای موافقتنامه با ما و زیر نامه- هایش به دکتر جاوید - استاندار آذربایجان - خشک نشده - با بی‌شرمی آنها را نقض کرده و نیت پلید خود را علنی ساخته است. روشن است که او در اندیشه اجرای تعهدات رسمی که در باره حل مسالمت‌آمیز مسئله آذربایجان به نمایندگان شوروی - که خود آنها را واسطه سازش با ما قرار داده - نیست. در چنین حالتی تنها یک راه در برابر خلق آذربایجان باقی می‌ماند و آن راه، دفاع از آزادی با نیروی سلاح خود و قهرمانی جوانان خویش است...

ما در اجرای این موافقتنامه، حکومت ملی خود را ملغی کردیم، مجلس ملی‌مان را به انجمن ایالتی تبدیل نمودیم، دسته جات فدائی را به سازمان نگهبان مبدل ساختیم؛ آماده سپردن اختیار و فرماندهی قشون ملی‌مان به آنان شدیم و شروع به تحویل همه عایدات خود به خزانه آنها

یعنی بانک ملی کردیم. اینهمه به این خاطر بود که دستاویزی به دست آنها داده نشود. قوام با مشاهده این کوتاه آمدن‌های ما هر روز بر خواست‌های خود افزود و سر انجام کار را به آنجا رسانیده است که می‌خواهد با یک حمله، به یک باره به آزادی خاتمه دهد...

مسئله نفت هنگامی می‌تواند به سود اتحاد شوروی حل شود که نیروهای اجتماعی پشت آن باشند. همین نیروها اکنون در سراسر ایران به شکل فوق‌العاده‌ای در حال سرکوب شدن و از بین رفتن‌اند. ولی این نیروها [هنوز] کاملاً نابود نشده‌اند. ما در آذربایجان، نیروی قابل توجهی داریم که می‌توانیم فشار جدی برای حکومت تهران وارد کنیم. این امکانات ما می‌تواند نیروهای آزادیخواه و دموکراتیک دیگر نقاط ایران را تقویت کند. متأسفانه اگر کار به این منوال پیش رود، نیروی ما نیز سرعت از دست خواهد رفت. آن هنگام قوام و دیگر مرتجعین سیاست خود را - بی آنکه مانعی بر سر راه باشد - انجام خواهند داد. در کل در سیاست، حساب باز کردن روی حسن-نیت قوام و یا یک کارمند دیگر دولتی خطرناک است. تنها طرفدار جدی سیاست شوروی، بخش پیشرفته و آزادیخواه خلق است و بخاطر همین، این طیف، باید تقویت و حمایت شود. به همین خاطر است که باید نهضت آذربایجان را باید حفظ کرد و از آن مراقبت نمود.

این نکته را نیز باید در نظر داشت که در ایران، کشورهای خارجی [دخیل در] سیاست، هرگز نفوذ و نیروی خود را از دست نداده‌اند. بویژه انگلیسی‌ها سعی می‌کنند با نیرومند نگهداشتن حامیان خود، اعتماد آنها را جلب کرده و در موقع لزوم از آنها استفاده کنند. مثلاً حادثه قشقایى را در نظر بگیریم. شما خوب می‌دانید که در آنجا چندین بار شورش‌های بزرگی علیه دولت بر پا شد. با این همه، انگلیسی‌ها تا امروز امکان خلع سلاح آنها را به دولت ایران نداده‌اند. قشقایى ها و یا بختیاری‌ها و دیگر طوایف موجود در جنوب به دژهای انگلیسی‌ها مبدل شده‌اند. که آنها روز بروز نیز توسط انگلیسی‌ها تقویت می‌گردند.

شما خود خوب می‌دانید که توده را همیشه نمی‌توان پیا خیزاند. و همیشه نمی‌توان یک جنبش را سازماندهی کرد و زمینه برای نهضت عظیم توده‌ای همه وقت فراهم نمی‌گردد. در نتیجه‌ی علل بسیار و فداکاری‌های عظیم، نیروهای ترقیخواه اجتماعی در ایران و یک نهضت بزرگ در آذربایجان شکل گرفته است. این نهضت حامی مستقیم دولت شوروی و پشتیبان سیاست شوروی در ایران است. این نیرو سلاح برنده‌ای برای سیاست شوروی است که از طریق آن اتحاد شوروی نیز مانند خلق‌های ایران قادر به انجام کارهای بزرگ خواهند گشت.

جنبش آذربایجان، آماده فداکاری‌های عظیم است و اگر از دست برود، به این زودی دیگر چنین جنبشی نمی‌توان بوجود آورد.

ما نمی‌دانیم که چرا خلق‌های ستم‌دیده یونان و آندونزی و یا نقاط دیگر می‌توانند مسلحانه در راه آزادی خویش مبارزه کنند، ولی ما باید با دست خود، خود را تسلیم جلادان کنیم. این نه

فقط حرف ما، بلکه گفته آشکار مردم ما و اعضای برجسته حزب ماست. فرقه ما و خلق ما بما می گویند که با اینهمه دلایل و مدارکی که در دست داریم، دیگر نمی توانیم حرف و نوشته را باور کنیم و به قوام السلطنه و دیگران اعتماد نماییم. قوام می رود و دیگری بجای او می آید. اگر ما با نیروی مسلح خود ارتجاع را در هم نکوبیم، سیاست هرگز به سود ما نخواهد چرخید. هیچ تضمینی برای ما وجود ندارد و ما نمی توانیم خود را گول بزیم. امکان امروزی را نباید از دست داد. ما اگر چنین کنیم تاریخ همواره ما را مذمت خواهد کرد. در جهان هیچ ملتی خود بدست خویش، قدرت خود را نابود نکرده است. ما نیز نباید چنین کنیم.

حمله خائنه نیروی اعزامی قوام به ما، هیجان شدیدی در میان مردم ما بوجود آورده است. مردم گروه گروه به فرقه مراجعه می کنند و برای دفاع از آزادی سلاح می خواهند. این نیز بیانگر جدی روحیه مردم ماست. روحیه چند فتودال و یا چند عنصر ارتجاعی دیگر مانند امیرنصرت اسکندری، جمال امامی، سرلشکر مقدم و ذوالفقاری ها، نمی تواند بیانگر روحیه خلق باشد. روحیه آنها - که آقایی و زمین هایشان را از دست داده اند - روشن است که چگونه می تواند باشد. ولی توده های شهری و روستایی که آزادی و زمین بدست آورده اند، آماده هرگونه فداکاری در راه دست آوردهایشان هستند. اگر ما امروز امکان دهیم که آزادی آنان از بین برود، دیگر بپا خیزاندن آنان ممکن نخواهد گشت. آنها دیگر به کسی اعتماد نخواهند کرد. توده نه فقط از ما، بلکه از همه نیروهایی که با شعار آزادی به میدان می آیند نا امید و مایوس خواهد گشت. نیرو و قدرت ما نیز در گرو اعتماد و ایمان مردم به ماست.

خلق آذربایجان، رهبر آن فرقه دموکرات و سران فرقه دو انتظار از دولت شوروی دارند:

اولاً: مادام که مرزهایمان باز هستند و قدرت ملی مان پابرجاست مقدار کمی به ما سلاح داده شود. زیرا اگر کار به این روال پیش رود، این کار دیگر ممکن نخواهد شد. ما به راحتی قادریم این سلاحها را چنان مخفیانه بدست قوای ملی برسانیم که دشمنان از آن مطلع نشود. پس از شروع و تشدید درگیری، انجام این کار بسیار سخت خواهد بود. ما سلاح زیادی نمی خواهیم. منظور ما اندک مقداری است تا فدائیان ناگزیر نشوند با دست خالی جلوی دشمن بروند.

ثانیاً: حالا که قوام جنگ را شروع کرده و به ریختن خون برادران ما پرداخته است، اجازه داده شود ما نیز از هر سو او را در تنگنا قرار دهیم، تا از این طریق امکان قیام آزادیخواهان همه جای ایران را فراهم کرده، نهضت بزرگی در سراسر ایران آغاز نماییم و با سرنگون ساختن حکومت ارتجاعی تهران، حکومتی دموکراتیک بجای آن مستقر سازیم.

اگر این کار به صلاح نیست، بگذارید از تهران کاملاً قطع رابطه کنیم و حکومت ملی خویش را بوجود آوریم. (مردم ما به راه حل اخیر بیشتر تمایل دارد). سیاست شوروی هر کدام از این دو راه را که انتخاب کند، ما می توانیم آنرا شرافتمندانه اجرا کنیم و موفق گردیم.



قوام قبل از آنکه فرماندهی نیروهای مسلح ما را در اختیار بگیرد، سیمای حقیقی خود را نشان داد. این، خوشحال کننده است. او اگر این کار را بعد [ از در دست گرفتن فرماندهی نیروهای مسلح ما ] انجام می‌داد، ما را یکسره نابود می‌کرد. مردم آذربایجان از حمله امروز او احساس خوشبختی می‌کند. او می‌توانست این کار را زمانی انجام دهد که ما فاقد توان دفاعی باشیم. حال آنکه امروز این امکان دفاعی وجود دارد. اگر از این توان درست استفاده شود ما قادریم به خواسته‌هایمان دست یابیم، اگر اندکی تاخیر شود و یا تردید بخود راه دهیم، این امکان از بین خواهد رفت. چنانکه در بالا گفتیم مردم می‌ترسند، مایوس می‌شوند و ارتجاع، قوای آزادی را منهدم و نابود می‌سازد. این نیز به معنی از دست رفتن نفوذ و قدرتی است که اتحاد شوروی در نتیجه‌ی سال‌های طولانی کوشش و زحمت بدست آورده است. در نتیجه، ایران بالکل به آغوش انگلیس و امریکا می‌افتد، دسپوتیسمی شدیدتر از دوره رضاخان در ایران پیش می‌آید و سیاست شوروی به هیچ عنوان امکان حرکت نمی‌یابد. در چنین دوره و در چنین شرایطی سخن گفتن از نفت در ایران بیهوده می‌شود و دولت شوروی در [موضوع] نفت کاملاً می‌بازد. در این هیچ تردیدی نیست.

شکست سیاست شوروی در مسئله نفت در ایران، به معنی شکست سیاست ترقیخواهانه در ایران است. این شکست ضربه بزرگی به جنبش‌های دموکراتیک در خاور زمین خواهد زد. زیرا همانگونه که جنبش آذربایجان تاثیر عظیم و مثبتی بر جای نهاده است، شکست آن نیز تاثیر منفی عظیمی بر جای خواهد نهاد.

ما باز هم تکرار می‌کنیم: کار از آن گذشته است که با مذاکرات و توافق‌ها حل شود. هر اندازه که دولت شوروی برای صلح و مسالمت تلاش می‌کند، دولت‌های انگلیس و امریکا، دولت ایران را صد چندان به جنگ و خونریزی تحریک می‌کنند و امکانات این جنگ و خونریزی را فراهم می‌نمایند. دریافت مبالغی کلان از امریکا توسط قوام یک افسانه نیست. سیل اسلحه از انگلستان و سایر کشورهای ارتجاعی بسوی ایران سرازیر شده است. سلاح‌هایی که توسط واگن‌ها بارگیری شده‌اند، مستقیماً در زنجان تخلیه می‌شوند و علیه ما مورد استفاده قرار می‌گیرند. ما از دولت شوروی کمک زیادی نمی‌خواهیم. ما می‌گوئیم بهانه به دست سیاست خائنه ضد شوروی داده نشود، حتی دولت شوروی می‌تواند چنین وانمود کند که دیگر به ما علاقمند نیز نیست. اما حالا که دولت تهران نمی‌خواهد با میانجیگری دولت شوروی مسئله با مسالمت حل شود، [ما می‌خواهیم] دولت شوروی هم بما امکان دهد که ما نیز با دولت تهران با همان روشی که او در پیش گرفته است، رفتار کنیم.

حال که قوام، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها می‌گویند مسئله آذربایجان مسئله‌ای داخلی است، ما این را بغال نیک می‌گیریم و ما نیز می‌گوییم چنین است. بگذار هنگامی که به آذربایجان حمله

می‌کنند، فدائیان آذربایجان سر آنها را به سنگ بکوبند. ما نیز می‌گوئیم مسئله آذربایجان مسئله‌ای داخلی است. ما این مسئله داخلی را خودمان حل می‌کنیم. کسی حق ندارد در شورای امنیت و یا در یک کشور خارجی علیه اتحاد شوروی هیاهو بپا کند. چنانکه در بالا گفتیم اگر کمک اتحاد شوروی مخفیانه انجام گیرد، آنگاه در صورت مراجعه دولت ایران به شورای امنیت، سندی در دست نخواهد داشت.

در خاتمه بار دیگر تکرار می‌کنیم. دیگر توافقات و مذاکرات سودی نخواهند بخشید. چشم امید همه خلق، فرقه و رهبران آن به [یاری کشور شماس] و نجات را در [کمک آن] می‌بینند. آنچه شما باید بکنید تنها دادن مقدار کمی سلاح [به ماست].

در حال حاضر دهها هزار دهقان فقط سلاح می‌خواهند. اگر شما این کمک را به ما بکنید هم آزادی مردم ایران و هم سیاست شوروی را از خطر نجات خواهید داد و گرنه خطر بسیار نزدیک و بسیار عظیم است.

مجددا تاکید می‌کنیم. امکان دارد قوام حمله را برای مدت کوتاهی متوقف سازد، نباید فریب این کار را خورد. این کار مانوری بیش نخواهد بود. ما ذره‌ای تردید نداریم که او خود را بطور جدی برای نابودی نهضت آذربایجان آماده می‌کند و در حال حاضر، راه دیگری برای ما نمانده است.

خطر بلاتکلیفی و وضعیت مبهم بیشتر از حمله است. این وضع به تدریج موجب نابودی ما خواهد شد و ما را نابود خواهد کرد.

بی‌صبرانه در انتظار کمک مختصر شما هستیم.

با احترام صمیمانه: پیشه‌وری، پادگان، شبستری، دکتر جاوید، دانشیان

۷دسامبر ۱۹۴۶/۱۶ آذر ۱۳۲۵

قلی‌یف



## منابع

### منابع فارسی

- آبراهامیان، یرواند، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی، ۱۳۷۹.
- آذربایجان خالقینین ملی آزادلیق یولوندا مبارزه تاریخیندن. تبریز: ۱۳۲۵.
- آذربایجان دمکرات فرقه‌سی، باکو: ۱۹۶۹. دو جلد.
- آذربایجان ملی مجلسی و آذربایجان ملی حکومتینین قرارداد قانونلاری مجموعه سی، [بی‌جا]: آذربایجان تشکیلاتی، ۱۳۵۹.
- آزادلیق یولوندا مبارزه، [بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا]، ۲ جلد.
- آل احمد، جلال، **در خدمت و خیانت روشنفکران**، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷، دو جلد.
- آوری، پیتر، **تاریخ ایران در دوره پهلوی**، ترجمه علی رامین، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳.
- ابریشمی، عبدالله، **مسئله کرد در خاورمیانه و عبدالله اوجالان**، (بی‌جا)، توکلی، ۱۳۷۸، ابریشمی، ۱۳۸۵.
- احمدی، حمید، **قومیت و قومگرایی در ایران**، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴.
- ادیبی، صادق، **سی سال با رضاشاه در قزاقخانه و قشون**، بکوشش خسرو معتضد، تهران: البرز ۱۳۸۵.
- ارفع، حسن، **کردها یک بررسی تاریخی و سیاسی**، بکوشش محمدرئوف مرادی، تهران: نشر آنا. ۱۳۸۲.
- از کردستان تا آنسوی رود ارس: راهپیمایی تاریخی ملامصطفی بارزانی، ۱۳۲۶، بکوشش مرتضی زربخت، تهران، شیرازه، ۱۳۷۶.
- اسرار محاکمه قاضی محمد و یارانش، گردآوری سیف قاضی، تهران، آنا، ۱۳۸۰.
- اسکندری، ایرج، **خاطرات ایرج اسکندری**، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۲.
- اسناد فرقه دمکرات آذربایجان به روایت اسناد، به کوشش هادی هاشمیان، مجلس، موزه و مرکز اسناد، ۱۳۹۵.
- اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران (۱۳۱۸-۱۳۴۵). تهران: ریاست جمهوری، ۱۳۷۹.
- افتخاری، یوسف، **خاطرات دوران سپهری شده**، مجید تفرشی، بیات، کاوه، تهران: فردوسی، ۱۳۷۰.

- افخمی، غلامرضا، **زندگی و زمانه شاه**، نوشته، دانشگاه کالیفرنیا، ۲۰۰۹.
- افخمی، ابراهیم، **قیام ملاخلیل در مخالفت... سقز، محمدی، ۱۳۶۸.**
- اکابر ایچون درس کتابی (بیرنجی کتاب)، تبریز: آذربایجان معارف وزراتی نشریه سی، ۱۳۲۵.
- الهی، همایون، **اهمیت استرژیک ایران در جنگ جهانی دوم**، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.
- امیر طهماسب، عبدالله، **تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی**، تهران: مجلس.
- امینی، ناصر، **روزها از پی سالها: خاطرات روزنامه نگاری که در رژیم گذشته دیپلمات بود**، ۱۹۹۸.
- اولیویه، گیوم آنتوان، **سفرنامه اولیویه**، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱.
- ایگلتون، ویلیام، **جمهوری ۱۹۴۶**، ترجمه سیدمحمد صمدی، مه‌یاد، سیدیان، ۱۳۷۱.
- برزویی، مجتبی، **اوضاع سیاسی کردستان**، تهران، فکر نو، ۱۳۷۸.
- بلوریان، غنی، **برگ سبز (ناله کوک)**، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹.
- بهار، محمدتقی [ملک الشعرا]، **تاریخ مختصر احزاب سیاسی**، تهران: رنگین، ۱۳۳۳، دو جلد.
- بهرنگی، اسد، **برادرم صمد بهرنگی**، تبریز: نشر بهرنگ، ۱۳۷۹.
- بهنود، مسعود، **از سیدضیاء تا بختیار**، تهران: جاویدان، ۱۳۶۹.
- بیات، کاوه، **فعالیت‌های کمونیستی در دوره رضاشاه**، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۰.
- بی‌ریا، محمد، **اوره‌ک سوزلری**، سنجیلمیش اثرلر، تبریز، ارک، ۱۳۶۶.
- ۲۱ آذر، **نطق لر و مقاله‌لر**، تهران: فرزانه، [بی‌تا].
- پسیان، نجفقلی، **مرگ بود بازگشت هم بود**، **تاریخچه فرقه دمکرات ...**، تهران: بنگاه مطبوعاتی، ۱۳۲۸.
- پسیان، نجفقلی، **از مه‌یاد خونین تا کرانه‌های ارس**، تهران، ۱۳۲۸.
- پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان به روایت اسناد و خاطرات منتشر نشده، منیژه صدری، رحیم نیک‌بخت، موسسه مطالعات، ۱۳۹۶.
- پیرا، فاطمه، **روابط سیاسی و اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی**، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
- پیشه‌وری، سیدجعفر، **تاریخچه حزب عدالت**، تهران: انتشارات علم، ۱۳۵۹.

- پیشه‌وری، سیدجعفر، **یادداشت‌های زندان**، تهران: نشر پسیان، [۱۳۵۸]
- پیشه‌وری، میرجعفر (جوادزاده خلخالی): **سنجیلمیش اثرلری، بکوشش احمد امین زاده... روزنامه آذربایجان**. ۱۹۶۵. تمامی جلدها.
- ترکمان، محمد، **استاد نقص بی طرفی ایران**، تهران: کویر، ۱۳۷۰.
- تفرشیان، ابوالحسن، **قیام افسران خراسان**، تهران: اطلس، ۱۳۶۷.
- تکمیل همایون، ناصر، **آموزش و پرورش در ایران**، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۵.
- جاوید، سلام‌اله، **طاغوتی دوره سیندن خاطره لریم**، تهران: [بی‌جا]: ۱۳۵۸.
- جاوید، سلام‌اله، **گوشه‌ای از خاطرات نهضت ملی آذربایجان**، [بی‌جا: بی‌نا]، ۱۳۵۸.
- جاوید، سلام‌اله، **آذربایجان ملی نهضتیندن خاطره لریم**، ایکنچی قسمت، [بی‌جا: بی‌نا]، ۱۳۵۹.
- جاوید، سلام‌اله، **نهضت ملی آذربایجان حقهده آمریکا خارجه وزارتت نین مکتوبلاری**، تهران: [بی‌نا]، ۱۳۵۸.
- جعفریان، رسول، **بحران آذربایجان: سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ ش. خاطرات آیت الله میرزا عبدالله مجتهدی**، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.
- جلایی‌پور، حمیدرضا، **کردستان: علل تداوم بحرن آن پس از انقلاب**، تهران: وزارت خارجه، ۱۳۷۷.
- جهانشاهلو، نصرت‌الله، **ما و بیگانگان**، تهران: نشر ورجاوند، ۱۳۸۰.
- حاتمی، امیدعلی، **ملک دلگیر: خاطرات تبعید عشایر لر از لرستان به خراسان**، خرم‌آباد، ۱۳۸۹.
- حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی، **بکوشش جمعی از پژوهشگران**، تهران: ۱۳۸۷.
- حسنلی، جمیل، **آذربایجان ایران: آغاز جنگ سرد**. ترجمه منصور صفوتی. تهران: شیرازه، ۱۳۸۷.
- حقی، بهروز، **لحظاتی از زندگی صفر قهرمانیان**، آلمان [کلن]: نشر آذربایجان، ۱۳۷۲.
- خاطرات آقابکف**، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: پیام، ۱۳۵۷.
- خاطرات بهبودی**، بکوشش مجتبی مجدآبادی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۲.
- خامه‌ای، انور، **فرصت بزرگ از دست رفته**، تهران: هفته، ۱۳۶۲.
- خشونت و فرهنگ**، به کوشش مدیریت پژوهش، انتشارات و آموزش، تهران، سازمان اسناد ملی ایران .
- داگلاس، ویلیام، **سرزمین شگفت‌انگیز و مردمی مهربان و دوست‌داشتنی**، ترجمه فریدون سنجرى، تهران: گوتنبرگ، ۱۳۷۷.

- دهقان، علی، **سرزمین زردشت**، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸
- دولت‌آبادی، یحیی، **حیات یحیی**، تهران: عطار، ۱۳۷۱ ج ۴،
- دوورژه، موریس، **احزاب سیاسی**، ترجمه رضا علمی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷.
- ذبیح، سپهر، **تاریخ جنبش کمونیستی در ایران**، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطائی، ۱۳۶۴.
- ذهتابی، محمدتقی، **تورکلرینین اسکی تاریخی**، ایران، تبریز: مؤلف، ۱۳۷۷، دو جلد.
- ذوقی، ایرج، **ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم**، تهران، پازنگ، ۱۳۷۲.
- روزولت، آرچی بالد، **شوق آموختن**، ترجمه صهبا سعیدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱.
- زبان فارسی در آذربایجان**، گردآوری ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول، ۱۳۶۸، جلد ۱.
- زرگر، علی اصغر، **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه**، ترجمه کاوه بیات، تهران، پروین، ۱۳۷۲.
- زندگینامه شمیده**، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه. آلمان: ۱۳۷۲.
- زنگنه، احمد، **خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان از شهریور ماه ۱۳۲۰ تا دی ماه ۱۳۲۵** تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳.
- زیبائی، علی، **کمونیسم در ایران**، [تهران: بی‌نا، ۱۳۴۳].
- سازمان جامی [جبهه آزادی مردم ایران]، **گذشته چراغ راه آینده است**، تهران: ققنوس، ۱۳۷۷.
- سالور، قهرمان میرزا عین‌السلطنه، **روزنامه خاطرات عین‌السلطنه**، تهران اساطیر ج ۱۰ ص ۷۸۸.
- سترانگ، ویلیام تئودور، **حکومت شیخ خزعل بن جابر**، ترجمه صفالدین تیرائیان، تهران، موسسه مطالعات ایران، ۱۳۸۵.
- سجادی، علاء‌الدین، **تاریخ جنبش‌های کردستان**، ترجمه، رئوف کریمی، سندج، ۱۳۸۱.
- سرداری‌نیا، صمد، **تبریز شهر اولین‌ها**، تبریز، کانون فرهنگ و هنر، ۱۳۸۱.
- سیاست و سازمان حزب توده**، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۰ ج ۱.
- سیاسی، علی اکبر، **گزارش یک زندگی**، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۶.
- سیف قاضی، رحیم، **اسرار محاکمه قاضی محمد و یارانش... گردآوری و ترجمه محمدرضا سیف قاضی**، تهران، نشر آنا، ۱۳۷۹.
- شاردن، ژان، **سفرنامه شاردن**، ، توس، تهران - ایران، ۱۳۷۲ ج ۳.

- شمیده، علی، **آزادلیق قهرمانی «حیدر عمو اوغلی»**، تبریز: دالغا، ۱۳۵۲.
- شهریورین اون ایک سی**، ۱۳۲۵ \_ ۱۳۲۴، تبریز: مرکزی تربیت شعبه سینین نشریه سی، ۱۳۲۵.
- شیدا، یحیی، **ادبیات اوجاغی**، تبریز: نوبل، ۱۳۶۶، ۲ جلد.
- صدرا لاشرافی، ضیاء، **کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان**، تهران، اندیشه نو، ۱۳۸۶.
- صفایی، ابراهیم، **رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران**، تهران، وزارت فرهنگ و هنر.
- صفری، بابا، **اردبیل در گذرگاه تاریخ**، اردبیل: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۰.
- صلاح، مهدی، **کشف حجاب، زمینه ها، واکنش ها، پیامدها**، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۴.
- صمدی، سیدمحمد، **نگاهی به تاریخ مهاباد**، رهرو، ۱۳۷۳.
- طیرانی، بهروز، **اسناد احزاب سیاسی ایران**، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۶، ج اول.
- عاقلی، باقر، **میرزا احمد خان قوام السلطنه**، تهران، جاویدان، ۱۳۷۷.
- عبده، جلال، **چهل سال در صحنه قضایی**، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان، تهران، رسا، ۱۳۶۸.
- علی یف، ح. ع، **آذربایجان سووهت سوسیالیست رسوبلیکاسینین... ۶۰ ایللیی**، باکو: [بی نا]، ۱۹۸۰ م / ۱۳۵۹ ش.
- فاوست، لوئیس، **ایران و جنگ سراسر بحران آذربایجان (۱۳۲۴-۲۵)**، ترجمه کاوه بیات، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.
- فاوست، لوئیس، **ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان (۱۳۲۵ - ۱۳۲۴)**، ترجمه کاوه بیات، تهران: مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۳.
- فتاح قاضی، خلیل، **تاریخچه خانواده قاضی**، انتشارات قادر فتاح قاضی، ۱۳۷۹.
- فراهانی، حسن، **روز شمار تاریخ معاصر ایران**، جلد: ۴، صفحه: ۵۲۷، مؤسسه مطالعات، تهران، ۱۳۸۵ ه. ش.
- فرزانه، م. ع، **دده قور قورت کتابی: کتاب دده قور قورت**، تهران: فرزانه، ۱۳۵۸.
- فوران، جان، **تاریخ تحولات اجتماعی ایران (از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی)**، ترجمه: احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸.
- قاضی محمد و جمهوری در آینه اسناد**، بهزاد خوشحال، همدان، ۱۳۸۰.
- قانعی فرد، عرفان، **تندباد حوادث: گفتگویی با عیسی پژمان**، تهران، علم.



قانعی فرد، عرفان، کابینه شاهپور بختیار در گفتگو با عرفان قانعی فرد، یحیی صادق وزیر...، شنبه ۱۴ مهر ۱۳۸۶.

قهرمانیان، صفر، خاطرات صفرخان (در گفتگو با علی اشرف درویشیان)، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۸.

قیزیل صفحه لر، تبریز: آذربایجان دموقرات فرقه‌سی، ۱۳۲۴.

کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۱.

کاتم، ریچارد، و دیگران ...، نفت ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان، ترجمه کاوه بیات، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.

کسروی، احمد، زندگانی من، تهران: پیام، ۱۳۲۵.

کشاورز، فریدون، من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را، تهران: رواق، ۱۳۵۷.

کوزیچکین، ولادیمیر، کا. گ. ب. در ایران، ترجمه اسماعیل زند [و] حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو، ۱۳۷۰.

کاتبی، حسینقلی، آذربایجان وحدت ملی ایران، تبریز، ۱۳۲۱.

کاتوزیان محمدعلی همایون، چهارده مقاله در ادبیات اجتماع، فلسفه و اقتصاد، تهران، مرکز، ۱۳۷۵.

کاتوزیان، محمدعلی همایون، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه سعید نفیسی و کامبیز عزیری، تهران، مرکز.

کاتوزیان، محمدعلی همایون، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، موسسه فرهنگی رسا، ۱۳۷۱.

گُردها و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان؛ گزارش‌هایی از کنسولگری آمریکای...، ترجمه کاوه بیات، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۸۹.

کوچرا، کریس، جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه، ۱۳۸۰.

کیانی، مصطفی، معماری عصر پهلوی اول، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۶.

گزارش‌های محرمانه شهربانی... به کوشش مجید تفرشی، محمود طاهر احمدی، تهران، اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱.

لاجوردی، حبیب‌الله، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیا صدقی، تهران، نشر نو ۱۳۶۹.

مجیدی، جعفر، آزادلیق یولونون مبارز لری، [بی‌جا]: آذربایجان، ۱۳۴۸، ۲ جلد.

مجتهدی، میرزا عبدالله، بحران آذربایجان... خاطرات مرحوم آیت الله میرزا عبدالله مجتهدی، به کوشش رسول جعفریان، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.

مجد، محمدقلی، از قاجار به پهلوی؛ ۱۳۰۹-۱۲۹۸، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۸۹.

محمودزاده، قادر، خاطرات زندگی پر ماجرای دکتر آسو؛ چهره‌ی مهاباد، تهران، نشر هور، ۱۳۷۴.

- مرادی مراغه‌ای، علی، **خشم و هیاهوی زندگی: خاطرات غلام‌یحیی دانشیان**، تهران، اوحدی، ۱۳۸۸.
- مرادی مراغه‌ای، علی، **زندگی و زمانه بی‌ریا**، تهران، نشر اوحدی، ۱۳۸۵.
- مرادی مراغه‌ای، علی، **از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات آذربایجان**، علی مرادی مراغه‌ای، تهران، اوحدی، ۱۳۸۱.
- مرشدی‌زاده، علی، **روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی**، تهران: مرکز، ۱۳۸۰.
- تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد**، تهران، ۱۳۷۸.
- مستوفی، عبدالله، **شرح زندگانی من**، تهران، زوار، ۱۳۸۴.
- مصطفی امین، انوشیروان، **حکومت کردستان: کردها در بازی سیاسی شوروی**، ترجمه اسماعیل بختیاری، سلیمانیه، ۲۰۰۵.
- معجز شبستری، **میرزاعلی، آثار منتخب**، باکو: ۱۹۵۴.
- مقصودی، مجتبی، **تحولات سیاسی و اجتماعی ایران**، تهران، روزنه، ۱۳۸۰.
- مقصودی، مجتبی، **تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه‌ها**، تهران: موسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۰.
- مک داول، دیوید، **تاریخ معاصر کرد**، ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: ۱۳۸۰.
- ملازاده، حمید، **رازهای سر به مهر**، تبریز: مهد آزادی، ۱۳۷۹.
- ملکی، خلیل، **بر خورد عقاید و آراء**، با مقدمه محمد علی همایون و امیر پیشداد، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴.
- منیری، سعید، **میرزاباقر حاجی زاده، هنرمند طنز پرداز مردمی تئاتر آذربایجان**، تهران: علمی، ۱۳۷۹.
- مهدی نیا، جعفر، **زندگی سیاسی قوام السلطنه**، تهران، پانوس، ۱۳۷۰.
- موبلی، ریچارد آ، **روابط جمهوری کردستان و آذربایجان**، ترجمه به فارسی، سلیمانیه، ۲۰۰۸.
- مومنی، حمید، **در باره مبارزات کردستان**، تهران، شباهنگ، ۱۳۵۸.
- میرزه محمد آخوندزاده (سیروس بهرام)، **تبریز: آذربایجان روزنامه سینین نشریه سی**، ۱۳۵۳.
- میلانی، عباس، **نگاهی به شاه**، نشر پرسین سیرگل، ۱۳۹۲.
- میلسپو، آرتور، **آمریکائیه‌ها در ایران**، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۷۰.
- نظری (غازبانی)، حسن، **گماشتگی‌های بدفرجام**، (تهران: رسا، ۱۳۷۶).

- نگاهی دیگر به ژک (یادداشت‌های یکی از بنیانگذاران) ترجمه سید محمد صمدی، ۱۳۶۳.
- نیکیتین، واسیلی، **کرد و کردستان**، ترجمه محمد قاضی. تهران نیلوفر، ۱۳۶۶.
- نیلوفری، حکیم، **زنده باد مشروطه پاینده باد قانون...**، به اهتمام عمر فاروقی، سقز، نشر گوتار، ۱۳۸۸.
- وان برویین سن، مارتین، **جامعه‌شناسی مردم کرد (آغا، شیخ و دولت)**، ترجمه ابراهیم یونسی. تهران، نشر پانیزه، ۱۳۸۰.
- هدایت، مخبرالسلطنه، **خاطرات و خطرات**، تهران، زوار، ۱۳۷۵، ج ۴.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. **سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی**، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۲.
- هیئت، جواد، **آذربایجان ادبیات تاریخچه بیرباخیش**، تهران: مولف، ۱۳۶۹، ۲ جلد.
- هیئت، جواد، **تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیرباخیش**، تهران: وارلیق، ۱۳۶۵.
- یحیایی، حسین، **گوشه‌هایی از تاریخ آذربایجان و گفتگویی با یکی از سران فرقه دمکرات**، [بی‌جا]: زاگرس، [بی‌تا].

#### منابع انگلیسی و ترکی لاتین

1. ƏKRƏM RƏHİMLİ (BİJƏ).MÜBARİZƏ BURULĞANLARINDA KEÇƏN ÖMÜR:SEYİD CƏFƏR PİŞƏVƏRİ(Həyatı və ictimai-siyasi fəaliyyəti).NURLAR.2009-BAKİ.
2. VÜQAR MİKAYİL OĞLU ƏHMƏD.MİR CƏFƏR PİŞƏVƏRİNİN HƏYATI,MÜHİTİ VƏ YARADICILIĞI.BAKİ . 2004.
3. Həsənli C.P.Güney: Azərbaycan:Tehran-Bakı-Moskva arasında (1939-1945)Bakı, "Diplomat" nəşriyyatı, 1998.
4. Görkəmli ictimai-siyasi xadim, böyük ədib: Nəriman Nərimanov.Bakı, «NURLAR».Nəşriyyat-Poliqrafiya Mərkəzi, 2010.
5. A.Məmmədov. BAŞTUTMAMIŞ ÇEVİRİLŞ.Bakı, «El-ALLiance» nəşriyyatı 2007 ,
6. Camil hasanlı: soyug muharibanin baslandiyi yer: guney azarbaycan 1945-1946:buki- 1999.
7. General QULAM YƏHYA(1906-2006) xatirələr Azərbaycan Demokrat Fırqasının nəşri.Bakı – 2006.S.

8. Məmmədquluzadə C.H. Əsərləri: 3 cildə, 2c., Bakı: Azərb. SSR- EA nəşriyyatı, 1967.
9. Əli Tudə. Pişəvəri. «Ədəbiyyat və incəsənət» qəz., Bakı: 1988, 17 iyun, №25.
10. Mir Cəfər Bağırovun məhkəməsi. Bakı: Yazıçı, 1993.
11. Ağ ləkələr silinir. Mirzəyev Osman. Bakı, azərneşr, 1991
12. Azərbaycan sovet Ensiklopediası, Bakı, 1983. 7.cil.
13. Taghi şahin, İran kommunist Partiyasının yaranması, baki 1963.
14. Akif Aşırı. Nərimanovun Kremlə qətli. Bakı, "Nurlan", 2006
15. Bourdieu, "The Forms of Capital". In Education, Globalisation and Social Change, H. Lauder, ... Oxford: Oxford University Press. 2006 .P.160
16. Т.Талыблы. "Əзиз Əлнјев: довру, һојаты, шохснјјогн". Б., 1997
17. How Stalin came to tea with 'the Lucky Stiffs... By Simon Montefiore. Daily Mail, 12 Jul 2008
18. The Republic of Kurdistan, 1946 .Nerwi, Hawar Khalil Taher. 1970
19. Abbas vali, Kurds and the state in iran, The making of kurdish identity, London, Newyork, 2011, p. 21
20. Farideh Koochi Kamali, The Political Development Of The Kurds In Iran; Pastoral Nationalism, Department Of Social Science, New Social Uneversity, New York, Palgrave Mcmillan, 2003, P 95.
21. Teyyub Qurban. Düşmənlərdən güclü şəxsiyyət. Mir Cəfər Bağırov haqqında məqalələr toplusu. Bakı, gırvannəşr, 2006.
22. Əli Tudə. Pişəvəri. «Ədəbiyyat və incəsənət» qəz., Bakı: 1988 ۱۷, iyun, №25
23. Novruzov İ.M. Azərbaycan kartı. İran xatirələri. Bakı: Azərbaycan. ensiklopediyası, 1997. s.148
24. Sudoplatov, Pavel, Anatoliı Pavlovich Sudoplatov, Jerrold LSchecter, and Leona Schecter. Special Tasks: The Memoirs of an Unwanted Witness, a Soviet Spymaster. Boston: Little, Brown, 1994. pp.260-261.
25. <http://karabakhmedia.az>. Kürd lideri Bərzani Mircəfər Bağırovdan niyə uzaq tutulurdu... Məmməd SÜLEYMANOV. s.2
26. <http://karabakhmedia.az> Kürd lideri Bərzani Mircəfər Bağırovdan niyə uzaq tutulurdu... Məmməd SÜLEYMANOV.

### منابع کردی

- عەبدورەحمان شەرەفکەندی، چیشتی مجبور، پاریس، بی نا، ۱۹۹۷.
- حسامی، کریم، کاروانیک له شهیدانی کوردستان. سنندج، روزه ۱۹۷۱.
- هیمن، محمدمین شیخ الاسلامی، تاریخ ورون، مهباد، سیان، ۱۹۷۴.
- حوسین مه ده نی، کوردستان ویستراتیژی ده وله تان... به رگی دوه هم، هولیر، چاپخانه وزاره تی روشنبیری، ۲۰۰۱.

عبدولا احمد ره سولی پشدیری، یاداشته کانم، به شی یکم، به غدا، ۱۹۹۲

چل سال خه بات پیناوی نازادی، عبدالرحمن قاسملو، به رگی به کام، ۱۹۸۸، ص ۲۷، ص ۳۸.

عبدالله ی، کمال، سبیه ری نازادی هه ورازو نشیوه کاتی میژووی خه باتی کومه له ی - ژ. کاف ... بنکه ی ژین - سل ئمانی، ۲۰۰۸.

قازی، ره حیم، قازی محه ممه د و مه سه له ی خودمختاری کوردستانی ئیران، مه هاباد، تیشک، ۱۳۵۹.

جه لیل گادانی، په نجاه سال خه بات، به رگی به کام،

کوهستان، ش ۲۷، مورخه ۲ مه ۱۳۲۴.

نیشتمان؛ بلاو که ره وه ی بیری کومه له ی ژ. ک، ژماره ی ۳ و ۴، سالی به که م، سه رماوه ز ربیه ندانی ۱۳۲۲

روژنامه ی کوردستان؛ مه هاباد ۱۳۲۴-۱۳۲۵ هه تاوی، ناماده کردنی ره فیک صالح، سه هدیق صالح، سلیمان، پروژه ی هوبه ش ئاراس و بنکه ی ژین، ۲۰۰۷.

روژنامه کوردستان، شماره سوم، مورخه اردیبهشت ۱۳۲۵.

روژنامه یکوردستان، ژماره ۱۱، ۲۲، ۱۱ ربیه ندانی ۱۳۲۴، ۱۱ فیوریه ۱۹۴۶.

روژنامه ی کوردستان، مه هاباد، ۱۳۲۵-۱۳۲۵ ی هه تاوی (۱۹۴۶)، ناماده کردنی ره فیک صالح و صدیق صالح، سلیمان، بنکه ی ژین: ۲۰۰۷.

### پایان نامه ها

نبی پور، مهران. (۱۳۹۰). **زیبایی شناسی نازیسیم و گذار آن بر هنر دوره پهلوی**. کارشناسی ارشد، دانشگاه سیستان و بلوچستان.

نیک رفتار، ساسان. (۱۳۹۲) **بررسی تاثیر رسانه و آموزش رسمی بر زبان محلی ترکی آذری در دوره رضاشاه**. کارشناسی ارشد، دانشگاه تبریز.

سجادی، امیر. (۱۳۹۶). **زمینه های پیدایش، تحول و ساختار سیاسی حزب جمعیت تجدید حیات کردستان (ژبانه وه ی کوردستان)**. رساله دکتری. دانشگاه خوارزمی.

یاراحمدی، معصوم. (۱۳۹۰). **بررسی تأثیر سیاست یکپارچه سازی فرهنگی حکومت رضاشاه در تمرکزگرایی**. کارشناسی ارشد، دانشگاه لرستان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

قاسمی، علی. (۱۳۸۶). **بررسی دلایل شکل گیری جمهوری کردستان (۱۳۲۴-۲۵)**. دانشگاه شهید بهشتی.

سادات، سید محمود. (۱۳۹۲). **واکاوی تبعید در دوره پهلوی اول از دیدگاه تاریخ محلی**. رساله دکتری، دانشگاه اصفهان.

محمی‌الدین، مهدی. (۱۳۵۲). بررسی ترک زبان بودن والدین بر چگونگی موفقیت تحصیلی فرزندان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته علوم تربیتی، دانشگاه تربیت مدرس.

مهدی‌بیگی، مجتبی. (۱۳۸۷). بررسی نقش قاضی محمد در جمهوری کردستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

مولودی، عبدالعزیز. (۱۳۷۳). تحلیل جامعه سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.

افشار رضائی، سپیده. (۱۳۹۵). یکسان‌سازی فرهنگی و تحقق دولت مطلقه مدرن در دوره رضاشاه پهلوی. رساله دکتری، دانشگاه پیام نور.

### نشریات

گلستان هنر، معماری دوره رضاشاه به روایت اسناد: آرامگاه فردوسی، علیرضا اسماعیلی، شماره ۳، مورخه بهار ۱۳۸۵.

روزنامه ایران، ۱۲ جوزا، ۱۳۰۳.

اطلاعات ماهانه، اقبال، عباس، به یاد علامه قزوینی، تیرماه ۱۳۲۸.

مرد امروز، شماره ۸۶، (مورخه ۲۳ آذر ۱۳۲۵).

خواندنیها، شماره ۳۶، مورخه ۳ دی ماه ۱۳۲۵

ایران ما، شماره ۴۶۰، (مورخه ۱۸ آذر ۱۳۲۴).

آرشیو وزارت امور خارجه، نامه شماره ۱۱۱۹، (مورخه ۱۳۲۴/۲/۲۹).

روزنامه رهبر، مورخه ۱۳۲۳ آذر شماره ۴۳.

وارلیق، شماره ۷۵ - ۷۴، سال یازدهم، (زمستان ۱۳۶۸).

وارلیق، شماره ۷۵. ۷۴، سال یازدهم، (زمستان ۱۳۶۸).

یادگار، سال سوم شماره ۶ و ۷ ص ۶.

آزیر، چاپ تهران. مسئول و سردبیر سیدجعفر پیشه‌وری، اکثر شماره‌ها.

آذربایجان، زبان ما، ۱۴ شهریور، ۱۳۲۴.

باختر، خرداد ۱۳۲۳، ش ۲۹۴.

کوشش، سال بیست و چهارم، شماره ۳۹۰، سه‌شنبه ۱۳۴ اردیبهشت - ماه ۱۳۲۵، صفحه اول.

مجله خوی نگار، مصاحبه با دکتر احمد ساعی، مجله خوی نگار، دوره سوم شماره ۶ اسفند ۱۳۹۱.

مجله گفتگو «استالین و تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان/نویسنده: فرناند شاید راینه»، اردیبهشت ۱۳۸۶ - شماره ۴۸.

مجله یغما، سال ۱۳۴۰، شماره ۷.

نامه رهبر، سال چهارم، شماره ۸۱۱، چهارشنبه، ۲۰ شهریور ۱۳۲۵، ص اول.

پیشه وری، سیدجعفر، «مرگ هست بازگشت نیست»، آذربایجان، شماره ۱۰۹، (۴ بهمن ۱۳۲۴).

پیشه وری، سیدجعفر، آذربایجان موقت حربی انقلابی کومیتة سنین اخباری، شماره ۳، (۲۳ مه ۱۹۲۰).

پیشه وری، سیدجعفر، آذربایجان، (جمعه ۲۴ خرداد ۱۳۲۵).

پیشه وری، سیدجعفر، آذربایجان، شماره ۲۳۶، (مورخه ۶ تیر ۱۳۲۵).

پیشه وری، سیدجعفر، حریت، (۲۲ آوریل ۱۹۲۰).

پیشه وری، سیدجعفر، حریت، شماره ۲۴، (۱۲ ژانویه ۱۹۲۰).

پیشه وری، سیدجعفر، حریت، شماره ۵۴، (۸ مارس ۱۹۲۰).

پیشه وری، سیدجعفر، آذربایجان، دوره دوم، شماره ۳۵۷، (۲ شنبه ۴ آذر ۱۳۲۵).

پیشه وری، سیدجعفر، آذربایجان، (مورخه ۱۳۲۴/۱۱/۱۵). رهبر «هیئت حاکمه بر علیه طبقه‌ی جوان ارتش». مورخه ۱۳۲۴/۶/۱.

رهبر، شماره ۴۰۲، مورخ ۱۳۲۳/۷/۲۱.

- روزنامه آذربایجان، ش ۶ مورخه ۲۸ آبان ۱۳۲۰.
- روزنامه ایران. شماره ۶۶۷۹.
- روزنامه تبریز، مورخه ۲ اردیبهشت ۱۳۲۱. ش ۷۲.
- روزنامه سهند، ۱۹ تیر ۱۳۱۳، شماره ۷۸.
- روزنامه مرد امروز، مورخه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۲۶. شماره ۱۰۷ صفحات ۲ و ۹ و ۱۱.
- ستاره، ش ۱۲۰۳. مورخه ۲۵ آذر ۱۳۲۰.
- شاهین، ۱۳ مهر ۱۳۱۵، تبریز، شماره ۳۱۸.
- شفق سرخ، سال دوم ش ۱۷.
- مرد آزاد، سال اول، ۸ سنبله ۱۳۰۲، ش ۱۲۲
- مرد امروز، شماره ۸۶، مورخه ۲۳ آذر ۱۳۲۵ ص ۹.
- مردم برای روشنفکران، سال دوم، ۱۹ آبان ۱۳۲۳.
- وارلیق، شماره ۷۵ - ۷۴، سال یازدهم، (زمستان ۱۳۶۸).
- وارلیق، شماره ۷۵، ۷۴، سال یازدهم، (زمستان ۱۳۶۸).
- یادگار، سال سوم شماره ۶ و ۷ ص ۶.
- اُزیر، چاپ تهران. مسئول و سردبیر سیدجعفر پیشه‌وری. اکثر شماره‌ها.
- آذربایجان، زبان ما، ۱۴ شهریور، ۱۳۲۴.
- روزنامه پرچم، سرمقاله کسروی، شماره ۷۰، فروردین ۱۳۲۱.

#### اسناد

- سازمان اسناد ملی ایران. شماره آلبوم ۲۱. شماره پاکت ۵۲۵. شماره تنظیم ۵۱۰۰۶.
- آرشیو سازمان اسناد ملی ایران. سند مصوبه هیئت وزیران به شماره ۱۴۵۷/۴۱۲۲۸ مورخه ۱۳۲۵/۱۱/۳.
- آرشیو سازمان اسناد ملی ایران. سند نامه وزارت دارایی به شماره ۶۴۰۶۶/۱ مورخه ۱۳۲۵/۱۰/۳۰.
- پرونده زندان و دوران محکومیت سیدجعفر پیشه‌وری: سازمان اسناد ملی ایران، شماره ردیف ۲۹۴۰۰۰۴۰۰.
- آرشیو سازمان اسناد ملی ایران. سند مصوبه هیئت وزیران به شماره ۱۴۵۷/۴۱۲۲۸ مورخه ۱۳۲۵/۱۱/۳.
- آرشیو سازمان اسناد ملی ایران. سند نامه وزارت دارایی به شماره ۶۴۰۶۶/۱ مورخه ۱۳۲۵/۱۰/۳۰.
- سازمان اسناد ملی ایران: شماره ردیف ۲۹۰۰۰۵۲۳۷ محل در آرشیو: ب الف ن ۱۷۴. یادداشتهای قوام السلطنه در لندن.

نمونه‌ایی از اسناد

МОСКВА

КЪ ВАШЕ ТОВАРИЩУ СТАЛИНУ

ПОСЛЕ НАШЕЙ ТЕЛЕГРАМЫ О ПОЛОЖЕНИИ В КЕНОИ АЗЕРБАЙДЖАНЕ ЗАРЕГИСТРИРОВАНЫ НЕ ТОЛЬКО НОВЫЕ ФАКТЫ ИЗМЕНЕНИЯ АКТИВНЫХ ЧЛЕНОВ НАРОДНОЙ ПАРТИИ И ПРОСОВЕТСКИ НАСТРОЕННЫХ ИРАНИЦЕВ, НО ИМЕЕТ МЕСТО И СЛУЧАИ ИЗМЕНЕНИЯ И ИЗДЕВАТЕЛЬСТВА НАД ОТДЕЛЬНЫМИ СОВЕТСКИМИ ГРАЖДАНАМИ.

30 МАРТА ДВОЕ ПОЛИЦЕЙСКИХ СОВМЕСТНО С ДВУМЯ ИРАНИЦАМИ ИЗБИЛИ ИНЖЕНЕРА ЯСЕНЕНКО, РАБОТАЮЩЕГО В НАШЕЙ ВОЕННОЙ ЧАСТИ В ТАВРИЗЕ. 8 АПРЕЛЯ ГРУППА ХУЛИГАНОВ, ВО ГЛАВЕ С СОДЕРЖАТЕЛЕМ КАСБ В ТАВРИЗЕ, ПОДВЕРГЛА НАСИЛИЮ ДЕТЕЙ НАШИХ РАБОТНИКОВ. ДВА МАЛЬЧИКА, ОДИН ИЗ НИХ СЫН ГЕНЕРАЛЬНОГО КОНСУЛА МАТВЕЕВА, БЫЛИ ИЗБИТЫ, А НАХОДИВШАЯСЯ С НИМИ ДЕВУШКА - ДОЧЬ КАПИТАНА НОВИКОВА БЫЛА ИЗНАСИЛОВАНА СЕМЬЮ ЧЕЛОВЕКАМИ.

ПОКОННЫЕ ВОЗМУТИТЕЛЬНЫЕ ФАКТЫ, НАПРАВЛЕННЫЕ НА ДИСКРЕДИТАЦИЮ НАШИХ ПРЕДСТАВИТЕЛЕЙ, ОРГАНИЗУЮТСЯ РЕАКЦИОННЫМИ ЭЛЕМЕНТАМИ НЕ БЕЗ УЧАСТИЯ ИНОРАЗВЕДКИ. ЭТОГО, ВИДИМО, НЕДОПУСКАЕТ НЕКОТОРЫЕ НАШИ КОНСУЛЬСКИЕ РАБОТНИКИ.

ПО ДОГОВОРЕННОСТИ С ТУМЕНСКИМИ ПРЕСТУПНИКАМИ АРЕСТОВАНЫ И СОДЕРЖАТСЯ ПОД СТРАЖЕЙ ПРИ НАШЕЙ ВОЕННОЙ КОМАНДУРЕ В ТАВРИЗЕ.

В ЦЕЛЯХ ВСЕСТОРОННЕГО РАССЛЕДОВАНИЯ ФАКТА ГРУППОВОГО НАСИЛИЯ, СЧИТАЛ БЫ ЦЕЛЕСОБРАЗНЫМ ДОСТАВИТЬ АРЕСТОВАННЫХ В СОВЕТСКИЕ ДУЖЕБЫ С ТЕМ, ЧТОБЫ СЛЕДСТВИЕ ВЕЛОСЯ ПОД СПЕЦИАЛЬНЫМ НАБЛЮДЕНИЕМ.

ПРОШУ ВАШИХ УКАЗАНИЙ.

СЕКРЕТАРЬ ЦЕНКАПАРТ  
АЗЕРБАЙДЖАНА

БАЙЕРОВ

14.11/45г.  
№ 8/III

10



